

۲۹

پانچ شد

باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت:	۹۱۸۷
رده‌بندی دیویی:	۲۹۷/۹۹۶ ت۷۵۲ ق ۱۲۹۶
سرشناسه:	تنکابنی، محمد بن سلیمان، ۱۲۳۴-۱۳۰۲ق.
عنوان قراردادی:	
عنوان:	قصص العلماء، به ضمیمه رساله سبیل النجاة
کاتب:	محمدحسین کورانی طالقانی و عابدی لکهنوی، حسن علی تاریخ کتابت:
محل نشر:	[بی جا] ناشر: به اهتمام حاجی میرزا علی‌نقی الاعلائی تاریخ نشر: ۱۲۹۶ق
صفحه شمار:	۲۲۴، ۲۵۲ص. مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐
زبان:	فارسی ابعاد: ۲۲×۳۳ نوع خط: نستعلیق
روش تهیه:	وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☑ ارسالی☐
توضیحات:	آستان قدس رضوی تاریخ ثبت: مهر ۱۳۲۹
یادداشتها:	تاریخ ضمیمه (رساله سبیل النجاة) ۱۳۰۶ق می‌باشد. فهرس به صورت: شرح ضمائم: رساله سبیل النجاة المؤلف
موضوع(ها):	۱. مجتهدان و علما - سرگذشتنامه. ۲. شیعه - سرگذشتنامه. ۳. نبوت خاصه - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها. ۴. خدا - اثبات. ۵. شیعه - عقاید. ۶. اسلام - دفاعیه‌ها و ردیه‌ها.
شناسه(های) افزوده:	الف. کورانی طالقانی، محمدحسین، کاتب. ب. عابدی لکهنوی، حسن علی، کاتب. ج. عنوان.
فهرستنگار:	حنیفی تاریخ فهرستنگاری: آذر ۸۸

۶۷۹۴

صراح
بدون نام

۶۷۹۴

۲۹۷/۹۹۱
ق ۷۵۲ ت

۵۲۹۹



کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب قصص العلماء ق بک

مصنف / مولف میرزا محمد تنکابنی

سال ۱۳۱۸ خورشیدی بازبینی شد

خطی / چاپی سنگی نستعلیق هند و ستان

سال چاپ یا تحریر ۱۳۰۶ ق عدد اوراق ۲۶۰ ص

جزء کتب تاریخ شماره

شمارهٔ عمومی ۱۶۸۴۶ شمارهٔ قبض

واقف خریداری آستان قدس تاریخ وقف سه ۱۳۲۹

طول ۲۶ عرض ۱۳ گنجه

شماره عمومی ۹۱۸۷

خطیب زاده

اشتهار کتاب قصص العلماء

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی ۱۷۸۴۶
سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس مر خدائیرا سزاست جلّ شانه که از اظهار افاضات [illegible]
بی تناهی خود بالنسبه بمواد قابله مشت خاکی را باین گونه کمالات
آراسته و پیراسته و این دلیل بر کمال قدرت اوست جلّت عظمته و درود غیر معدود
بر پیغمبر محمود و آل او باد و بعد این عبد محتاج برحمت حی ذو المنن ولی الله
ابن محمد حسن خراسانی الاصل طالقانی المسکن بر ضمیر منیر کافهٔ مؤمنین و اخوان
دین انهاء می دارد که این کتاب مستطاب جلیس الفضلاء المسمی بقصص العلماء
از تالیفات فخر المحققین و المدققین و المجتهدین جامع المعقول و المنقول
حاوی الفروع و الاصول الفاضل المؤید جناب آقا میرزا محمد تنکابنی که در بیان کیفیت
احوال سعادت مآل علماء اعلام و فقهاء کرام و حاملین احکام سید الانام علیه و علی آله اکمل التحیة و السلام تدوین
تاج مداد العلماء افضل من دماء الشهداء از زمان تصنیف الی زمان غیبت
خاتم الاولیاء و مفتخر بکلام علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل کتابیست
مشتمل بر فوائد بسیار و عوائد بیشمار انیسی است شفیق و جلیسی است صدیق سلسلهٔ کلماتش
رشک گیسوی حور العین و نقاطش شکنندهٔ رونق بازار خال رخسار مه جبین مباحثاتش صیقل دهندهٔ فهم هر صاحب اراده
مطایباتش مصداق مزاح المؤمنین عبادة گلزار اسنادش غیرت باغ ارم بوستان حکایاتش مفرح خاطر خرم و در حقیقت مصنفی است
بی عدیل و مؤلفی است بی مثیل در سیاق [illegible] هر کس از [illegible] و نازنینی است معشوق اولی الالباب
چون سابق انطباع یافته بود و بخط درهم و برهم و نسخه آن بسیار کمیاب بدان سبب قلوب مشتاقین را در التهاب داشت [illegible]
در رجاء اجر جزیل این کمترین همت بر آن گماشت [illegible] مانند بدر لایح بحلیه طبع آرایش نمودم [illegible]

امید از گلچینان این گلزار و سیر کنندگان این باغ همیشه بهار آنکه این بندهٔ عاصی را بدعای خیر یاد و شاد فرمایند و اگر سهوی و خطائی رفته باشد بقلم مرحمت تصحیح فرمایند فقط



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلی القادر المتعال ونصلی ونسلم علی الشفیع المشفع یوم المآل وعلی العترة والآل وبعد چنین گوید
این عاصی فانی محمد بن سلیمان التنکابنی که این کلماتیست که برای فهرست کتاب قصص العلماء برشته تحریر
در آمد و به پیدا کردن اسامی وحکایات علما را اعلام سهولت حاصل آید و بر سر هر اسمی بحساب ابجد از حروف
بجا نشان گذاشتم بعد از خطبه و دیباچه آقا سید ابراهیم بن محمد باقر الموسوی استاد مولف این کتاب در تعداد
تلامذه و ان بزرگوار و بیان درس و وفور علم مناظره حاجی شیخ مهدی با صاحب فصول سانید استاد و کیفیت
تحصیلش و روبی استاد و جدش را تا لیفات او حافظه او جودت خط از واج و اولاد اخلاق او حکایات مضحکه در
مجلس درس و تشنیع بر صاحب مفاتیح بیان مراتب اجتهاد اجازه استاد برای مولف کتاب و نقل عبارت اجازه
زهد او فتاوای غریبه کرامات استاد   نجات دادنش شیعه را که مجوس بود غرا
حکایات و روایات مسموعه واقعه فیما بین استاد و شیخ محمد حسن نجفی مشاجره میان استاد صاحب فصول وفات
او و استدلالات غریبه از استاد در عدالت وصی و در عموم منزل در رضاع و تحقیق قاعده که مولف در رضاع
نموده ام در غرائب استدلال شیخ محمد حسن نجفی در مسئله مقداره نموده حاجی محمد تقی شهید ثالث در خواب
دیدن پدرش پیغمبر را طریقه تحصیل شهید و اسانید او در وصف عبادت شهید در مکالمات متفرقه میان
مولف و شهید ثالث حکایت سلطنت مرحوم آقا محمد خان در بیان شهید مراتب اجتهاد را در مناظره مولف
با شهید در مسئله [illegible] ات مبنی در مخالف واقعه فیما بین شهید و صاحب قوانین خلاف شهید با علما در

ایران

ایران در بدل ولی مدت انقطاع را فتاواء غریبه در اجازات شهید و مشایخ اجازه او در اجازه شهید برای
مولف کتاب و ذکر عبادت اجازه در سوال مرحوم فتحعلی شاه حکایت نائب السلطنت و او جواب شهید
در مکالمه شهید با مرحوم محمد شاه در باب فروختن تیول و قریه خالصه در منازعه حکیم باشی با شهید در باب انگشتری
ملاقات شهید ثالث با مرحوم محمد شاه و ذکر حکایات لقیلوس در محاضره حاجی سید محمد تقی با شهید در تالیفات شهید محاجه
شهید با اخوند ملا صفر علی محاجه شهید با اخوانش در محاجه او با حاجی ملا احمد نراقی در کرامات او و خواب مرحوم فتحعلی شاه
فاطمه را در اینکه کسی قصد قتل او کرد و قدرت نیافت در اینکه کسی قصد قتلش کرد آتش در انبار پنبه اش افتاد در
رویای او پیغمبر را تحقیق مولف در مسئله تعبیه د ر بد و تکفیر شیخ احمد الحسائی در مناظرات شیخ احمد در اداء نوافل شیخ
و فروختن بهشت و فروختن آقا سید رضا بهشت را در جواب شیخ از کیمیا و مطایبه در رویای شیخ احمد ائمه را
در تحقیق خوارق عادات از محق و مبطل حکایت ریاضات هنود حکایت درویشی که طی الارض داشت حکایت
هندی که خدمت حضرت صادق رسید و میگفت هرچه را که در دست پنهان میکردند در تقسیم ریاضت بشرعیه و صوفیه
در بطلان ریاضت صوفیه مکاشفه محی الدین عربی مناظره مولف کتاب با ملا ابو طالب جعفر آبادی در مناظره شهید
ثالث با شیخ احمد الحسائی ضیافت رکن الدوله شهید و شیخ احمد را در حکم بافساد شهید و صایت شخصی را که شیخی بود در مناظره
حاجی سید کاظم با شریف العلماء و حجة ملا محمد جعفر استرابادی در محضر آقا سید مهدی در تعداد مکفرین شیخ احمد از علما در مسئله
معاد که موجب تکفیر شیخ احمد شد در اسامی عالم مثال در مکالمه مولف کتاب با حاجی ملا هادی سبزواری حاضر
شدن امیر المومنین در سر هر محتضری و اشعار دیوان در بودن امیر المومنین در یک شب مهمان هفتاد نفر در مذهب شیخ احمد
در معاد در شبهه اکل و ماکول در مسئله معراج جسمانی در جواب از شبهه عدم جواز خرق والتیام در افلاک بسبب معراج
پیغمبر در اینکه شیخ احمد ائمه را علل اربعه میداند در جواب از استدلال شیخ احمد در علل اربعه در جواب از مشیت و تحقیق
ان در جواب یکتبون الکتاب در جواب احسن الخالقین در جواب از تخلق من الطین در جواب انا خالق السموات
والارض محاجه شیخ عبد الرحیم با حاجی محمد کریم خان مناظره مولف کتاب با عباس قلیخان جوان شیر در رویای
حاجی ملا محمد صالح برغانی پیغمبر را در کندر خوردن شیخ احمد در تکفیر شیخ احمد جمعی از صنادید علما را در تکفیر شیخ احمد
ملا محسن فیض را در عقاید باطله محی الدین عربی در مجاب ساختن علاء الدوله سمنانی محی الدین را در تحقیق اثبات کفر
و ایمان در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی با شیخ احسائی و در محاجه میرزا محمد حسن خلف آخوند ملا علی با حاجی سید کاظم در اعتقاد
شیخ احمد در ایاک نعبد که علی را باید قصد کرد در جواب از شبهه شیخ احمد در ایاک نعبد در استفتاء اهل هند خدمت آقا
سید ابراهیم و حاجی سید کاظم در شهادت شهید ثالث در مسجد و بیست جماعت بابیه در مذهب میر علی محمد باب و تقسیم
مذاهب طبقات شیخیه احتجاج میرزا محمد حسین ساوری با حاجی سید کاظم در احوال میر علی محمد باب و مذهبش

درفقر و فاقه و . بدوامر در معامله بحرالعلوم با او در معامله آقا سیّد علی با او در معامله وضیافت او والدهٔ نوّاب
در رحم او بر سالک کرکین در ثروت او آوردن قبل از هند در وصف کتب او وسبب اشتهار او در مکالمه سلطان
با او در مجلس اوّل در اخلاق او در سطوت وصولت وامر معروف او در ورود او بدیدن محمد شاه در اجراء حدود
در تفسیق او حاجی ملا اسد الله را واحوال میرزا محمد تقی نوری و فتوایش بر عدم مفطر بودن دخان صوم را و
احوال حاجی ملّا محمد صادق رشتی وحکایت حاجی میرزا مسیح وآقا محمود در سخاوت حجة الاسلام در احوال بیدل
وهجو بیدل حاجی میرزا آقاسی وزیر را وحکایت محتشم وکرامات بیدل وانعام سیّد به بیدل وبذل او هیجده هزار
تومان را دریک ساعت وبناء مسجد بید آباد وعلوّ همت او در ادّعاء طلب از حجة الاسلام در احوال آخوند
ملّا علی نوری در مکالمه ملا علی با آقا سید علی در حکایت غلیان در تکفیر ملا علی صوفیّه را در مراسله ملا علی
بمیرزای قمیّ وجوابش در کرامت آقا سیّد محمد باقر حجة الاسلام -

کز آقا سیّد مهدی بحر العلوم ودر تالیفات او در اقامه او بمکّه در تسالم او با یکی از عامه در تشییع امام جمعه مکّه در
کرامات او ومحاکات میان او ومیرزای قمیّ دیدن او امام را در عسکریین گشوده شدن در امیر المومنین ع برای او
دیدنش امام عصر را اخبار ببترنهانی در اخلاق او واحوال صدر الدین در کرامت او در ملول شدن انسان از بعضی از احادیث
کح آقا سیّد علی صاحب ریاض در نسب او در تحصیل ومکالمه میرزا وآقا سیّد علی در کرامات آقا سیّد علی در تالیفات او احوال
میرزا محمد اخباری مکالمه او با حجة الاسلام مباهله شیخ جعفر با میرزا محمد اوردن او سر شیخ خضر روس در مجادله او با آقا سیّد علی
کط میرزای قمیّ در کیفیت تحصیل و ماندن در دهات بحکایاتش ومسافرت بشیراز واصفهان وخریدن کتب
بمیزان وفتوائی غریبه او ومشایخ اجازه ومدفن وتالیفات -

ل شیخ جعفر بن شیخ خضر در احوال شیخ علی بن شیخ جعفر در احوال صاحب عناوین در معارضه اخوین شیخ حسن
وشیخ علی در مطائبه شیخ حسن در وصایای شیخ جعفر در مطائبه شیخ حسن در مناظره شیخ وآقا سیّد ابراهیم با علماء
عامه حکایت ابن علوسی که از علماء عامه بود ودر باطن شیعه بود در حل ضربت طولاء در آیه شریفه در تشییع ابن علوسی
فتاوای شیخ حسن احوال شیخ محمد وشیخ مهدی اخفاء وشیخ جعفر در ورود نعش آخوند ملا علی نوری واستقبال
شیخ علی در کیفیت فقاهت شیخ جعفر در مشایخ اجازه او در مطائبه تدریس شیخ سیصد دفعه شرایع را در مطائبه
ومضاحکه کرامت شیخ در استجابت دعا در وعظ شیخ در بلده رشت ترغیب بنوافل موعظه او در قزوین در
بیان تقرب وسیله در تشهد وخواب پدر شیخ پیغمبر را کرامت شیخ در شفاء کور در اذن شیخ فتح علی شاه را در امر
سلطنة در کرامت در مجلس فتح علی شاه در ورود شیخ مجلس درس آخوند ملا علی نوری در خواب شخصی پیغمبر را آخوند
ملا علی با شیخ جعفر در اقتداء شیخ بایه جماعت وبتکلیف ملا علی نوری در امامت در سخاوت شیخ در اخلاق

... وسیره او در سوال شخصی از مسئله شیخ را در خطبه شخصی صبیّه شیخ را در اصهار ودامادان شیخ محمد تقی وآقا محمد علی وآقا
سیّد صدر الدین املی وآقا سیّد اسد الله کاظمینی واحوال سیّد عبد الله شبّر وشیخ جعفر مال حرام نخورد وکرامت او در هیجان در
مروّت وخلاف نفس شیخ در فتاوائی غریبه شیخ جعفر در تالیفات شیخ -

لا آقا سیّد محسن کاظمینی تالیفات سیّد در اقتدا نکردن شیخ احمد — بسید

لب آقا محمد باقر بهبهانی احوال پدرش ملا محمد اکمل خواب دیدن آقا محمد باقر امام را احوال آقا محمد علی بن آقا باقر
کرامت آقا در استخاره ورود شیخ جعفر بر آقا محمد علی واعظ آقا محمد علی حکایت آقا محمد علی با آقا محمد خان تالیفات
آقا محمد علی در خواب دیدن آقا باقر امام حسین ع در درس خواندن آقا باقر سیوطی را بر نزد عمه اش در زهد وسخا آقا
محمد باقر در تغیر آقا باقر با آقا عبد الحسین تالیفات آقا محمد باقر در مروجین مذهب شیعه در راس هر مائه -

لج آخوند ملا محمد باقر مجلسی وجه تسمیه مجلسی کرامات او حضور اجنه مجلس درس او در خواب شخصی ائمه را در زمان ولادت
او در دیدن خوابی که امیر المومنین وپیغمبر بازوی مجلسی را گرفته وبردند در خواب شخصی که پیغمبر بسیار التفات بمجلسی
کرده کرامت آخوند در دعاء شب جمعه در اخلاق مجلسی طریقه تالیف او در هیبت او در محافظت کتب علمیه در تدریس
مجلسی در علم کلام در شیر ندادن مادر او را در حالت جنابت ترتیب وتبویب علم فقه واخبار سبب اختلاف اخبار در
محمدین ثلثه اوائل وکتب اربعه ومحمدین ثلثه اواخر در تجازی مجلسی وصاحب وسائل در تالیفات مجلسی وخبیطات زاد المعاد
در تفصیل کتب ومجلدات بحار در مطائبه مجلسی در وفات مجلسی ومشایخ اجازه -

لد ملا محمد صالح مازندرانی در کم حافظ بودن او حکایت نیت طالب علم ونیت ملا سعد تفتازانی وحکایت سکاکی وتالیفات او

له آقا محمد هادی در ازاله سکته ونذر ترجمه قران وکرامت او -

لو ملا محمد تقی مجلسی تالیفات او در کرامت او ومشایخ اجازه وموعظه او وحکایت اطاعت اجنه او را -

لز شیخ بهائی احوال ملا عبد الله صاحب حاشیه وکرامت او وکرامات شیخ بهائی ورفتن شیخ به نجف واحوال او با ملّا
احمد اردبیلی ومناظره شیخ با ملائی سنّی کرامت شیخ در باب شیر واحوال میرفندرسکی وخواب شیخ صدوق را وتوفیق
ابراهیم بن هاشم وعمل شیخ برائی رفع وبا ورفتن بکوه سراندیب در سیاحت شیخ در کلامی مشکل که از شیخ صدور یافت
در جواب شیخ ناصبی را در طعن بعضی بر شیخ وجواب ان در بردن پادشاه شیخ ومیر را بشکار در مهمان شدن دو عالم
معارضه شیخ بهائی با طبیب حکایت شیخ وقاسم صاحب اسرار تالیفات شیخ -

لح شیخ حسین بن عبد الصمد احوال او واجازه او وتالیفات وآمدن ببحرین ومعارضه با شیخ ... در ولادت ووفات

لط زین الدین شهید ثانی در تلمذ او نزد محقق ثانی در کرامت او وکرامت در مداد قلم او صاف او تالیفات او توجیه جناب
احترام علماء اختلاف وقایع شهادت او وکرامت جسد او در کرامت اخبار بغیب -

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره اموالی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين ۞

وبعد فيقول العبد الذليل عبد العلي بن ابي القاسم الشهير بالآقا جاني المرجاني الطالقاني ان هذا الكتاب المسمى بقصص العلماء من تاليفات فخر المحققين والمدققين المجتهدين جامع المعقول والمنقول وجامع الفروع والاصول الذي يعجز العبارة عن تحديد وصفه و تقصر القراطيس الطويلة عن تحديد مدحه صاحب كتاب لسان الصدق في علم الاصول وصاحب كتاب بدايع الاحكام في شرح شرايع الاسلام من الطهارات الى الديات في سبعة عشر مجلداً وصاحب التفسير ومشكلات العلوم وكشكول والمواعظ وقد زبر مؤلفاته ومصنفاته من الرسايل والكتب في العلوم العقلية والنقلية والرياضية والعربية منظوماً ومنثوراً مما يزيد على مائتين بل يقرب ثلثمائة وحق ان هذا المقدار من التاليف في زماننا هذا متعسر بل متعذر وليس هذا الا من تأييدات امام العصر روحي وروح العالمين له الفداء فلا غرو في حقه ان يقال انه العلامة الثاني لو لم يكن تاماً معه وهو العالم الوحيد والنحرير الفريد الآقا مير محمد التنكابني سلمه الله تعالى وقد تلمذ في علوم النقلية عند صاحب كتاب الضوابط والنتايج والدلايل الآقا سيد ابراهيم الموسوي اعلى الله مقامه وعند صاحب الجواهر والشيخ حسن بن شيخ جعفر النجفي والشيخ محسن الخنفر والشيخ المرتضى والملا آقاي الدربندي والملا عبد الكريم الايرواني والحاجي محمد جعفر الاسترابادي اعلى الله مقامهم لكن اصل اسناده في علوم النقلية بالسيد السند صاحب الضوابط وقد استجاز عن اغلبهم وعن غيرهم الشهيد الثالث وحجة الاسلام الآقا سيد محمد باقر الجيلاني وغيرهما وقد تلمذ في العلوم العقلية عند خاله المفضال الآقا سيد علي بن السيد محمد حسين التنكابني الساكن في بلدة الطهران المدرس في مدرسة خان المروي وعند الملا آقا القزويني والحاجي محمد جعفر اللنكرودي والآقا سيد رضي المازندراني وغيرهم اللهم عف عنا توفيقه وتوفيق امثاله

کتاب قصص العلماء من تالیف العبد الجانی الفانی محمد بن سلیمان التنکابنی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انعم على العباد بالعلوم الكافية في السداد والمحتاج اليها في الرشاد ونصب السفراء الانجاد المرشدين الى المبدأ والمعاد ثم اقام مقامهم القوام الذين بهم تم السداد وبهم انتفت الفرقة بين الامة ودفع الشقاق والعناد وبينوا احكام الشرع بالتواتر والاحاد ثم بعد غروب الشموس سماء الرسالة واختفاء بروج الولاية عين العلماء للارشاد وجعل مودتهم والنظر الى وجوههم ومتابعتهم وسيلة النجاة يوم التناد والصلوة والسلام على خاتم السفرة الكرام البررة قاسم الكفرة واللداد الموحى اليه بكتاب هو لكل قوم هاد الهادي الى سبيل الانقياد وآله الاكملين الاشرقين الافضلين الاطيبين الاطهرين الانجاد **وبعد** بنده شرمسار درگاه آفریدگار محمد بن سلیمان التنکابنی بر صفحه صحیفهٔ اذهان اعیان واجلاء اخلاء اخوان می نگارد که چون حضرت حکیم منان پس از غروب شموس رسالت واختفاء بدور ولایت علمای اعلام وفقهای کرام را از فرقهٔ حقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه مرجع وملاذ وملجأ ومعاذ امور معاش ومعاد معین فرمود وبسیاری از ایشان بمرور زمان مجهول الاسم والقدر والتالیف والتوصیف گردیدند با اینکه جمعی کثیری از ایشان ارباب کرامات باهره بوده واعلاء واقتفاء مراتب عالیهٔ ایشان مزید رغبت ست در تحصیل علم ومحبت اهل علم وتنمیهٔ اذهان وافهام ودر فی الحقیقه محبت ایشان محبت امامان میباشد وعجب عجاب از جمعی از اصحاب که عمر را بتالیف تواریخ مصروف داشته قضایای نصرانیان ومجوسان وبت پرستان را در آن مندرج ومندمج ساختند بلکه بعضی شعرا را که از مصادیق الشعراء يتبعهم الغاون احوال ایشان وزبدهٔ اشعار ایشان را در کتابی مستقل جمع وآن کتب را بطبع واشتهار در میان ابناء روزگار یافته ودر احوال علما کمتر پرداخته اند بلی کتابی که نوشته اند یکی معالم العلما است

که از محمد بن علی بن شهرآشوب ست که از مشایخ اجازهٔ پدر محقق طوسی ست و در سنه پانصد هجری بوده و این حقیر نسخه آنرا ندیده بلکه مسموع شد که او علمأ زمان خود را تا شیخ طوسی که در سنه چهارصد بوده مرتکب شده و دیگر عبید الله بن علی بن بابویه که از نوادگان برادر صدوق ست او هم کتابی درین باب نوشته که فهرست نام اوست و در او علمأ زمان شیخ طوسی تا زمان خود را نوشته و این فقیر آنرا ندیده و دیگر کتاب امل الامل در بیان احوال علمأ جبل ست که از تالیف صاحب وسائل محمد بن حسن بن حر عاملی ست و بسیار مختصر ست و این فقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب ریاض العلما ست که آنرا میرزا عبد الله که از تلامذهٔ علامهٔ مجلسی ست نوشته است و اینفقیر آنرا نیز ندیده و دیگر کتاب لؤلؤة البحرین ست که شیخ یوسف صاحب حدایق آنرا در اجازهٔ دو برادر زاده اش نوشته که یکی شیخ خلف و دیگری شیخ حسین ست و دیگر کتاب روضة البهیه ست که آنرا آقا سید شفیع بروجردی تالیف کرده در اجازهٔ پسرش سید علی اکبر و سید مزبور از شاگردان شریف العلمأ میباشد و این روضة البهیه همان لؤلؤه است و چندان زیادتی ندارد و دیگر قاضی نور الله شوشتری بعضی از پنجاه مشاهیر علمأ را در کتاب مجالس المؤمنین نوشته و دیگر کتاب تذکرة العلمأ ست که این حقیر قبل از هشت سال آنرا تالیف کرده با فقدان اسباب و قلت تتبع و دیگر رساله است از تالیف شیخ اسد الله و در آن قلیلی از علمأ را درج کرده است و او از شاگردان شیخ جعفر نجفی و داماد اوست فلذا این فقیر خواست که از مقروات و محفوظات ذکری از اسامی علمأ نامدار و مدت اعمار و زمان تولد و وفات و تالیفات ایشان و اساتید و مشایخ اجازهٔ ایشان و تلامذهٔ ایشان و اینکه کیان از ایشان اجازه داشته اند و صحبت ایشان بعضی با بعضی و مناظرات و احوال ایشان با سلاطین عصر خود شان و طریق زهادت و تفاوت و نهج سعی و تحصیل ایشان و کرامت صاحبان کرامت و نامیدم این کتاب را به **قصص العلماء** امید که برای خواص و عوام مفید و مستفید و طالب علم و عباد و زهاد سودمند آید و اسم سامی و نام نامی ایشان در قنوت نماز وتر یاد کرده و طلب مغفرت از برای ایشان نموده تا از ارواح عالیهٔ ایشان نیز افاضه حاصل آید و معین در تحصیل و طریق عبادت گردد و این فقیر رسالهٔ علحده سابقاً در کرامات علمأ نوشته و فی الحقیقه ذکر کرامات علمأ مایهٔ وثوق و یقین بکرامات و معجزات ائمه و انبیا و بضاعت حقیت شریعت خاتم المرسلین ست صلی الله علیه و بارک و سلم امید که مؤلف را نیز بطلب مغفرت یاد شاد نمایند و این حقیر در کتاب تذکرة العلمأ اسامی علمأ اعلام را بترتیب حروف هجا ذکر کرده ام چنانکه ارباب علم رجال اسامی رجال را بترتیب حروف هجا مذکور داشته اند لیکن درین کتاب اسامی علمأ را بترتیب اجازات و ترتیب ازمنه و اعصار مرتب داشته ام و بحساب ابجد بحروف نشان گزاشتم و ابتدا نمودم به علمأ زمان خود و در میان ایشان ابتدا نمودم باسم سامی و نام نامی سید استاد بالاجداد الانجاد۔

آقا سید ابراهیم بن سید محمد باقر الموسوی رحمة الله

استاد این خاکسار شهرهٔ هر دیار وحید امصار و اعصار و در علم فقه و اصول و رجال نادر روزگار بود و تدریس کوی سبقت از خیل و شمار مدرسین عالی مقدار ربوده علم تدقیق و منار تحقیق و طود فقاهت درسش برای متوسط و مستفید و مفید مفید هریک بفراخور احوال از درس او بهره مند میبودند و در عتبهٔ علیه عالیه حسینیه مسکن و در مسجد مدرسهٔ سردار که متصل صحن مبارک جناب حضرت سید الشهدا ست تدریس میفرمود۔

در تلامذه سید استاد از معاریف و مسلمین

و در مجلس درس از هفتصد تا هشتصد تا هزار نفر از طلاب و محصلین و فقها و مجتهدین و مستنبطین می نشستند از جمله ایشان آقا شیخ زین العابدین بارفروشی و آقا سید حسین ترک و آقا سید اسد الله نجل حجة الاسلام و آقا شیخ مهدی کجوری که شیرازی ست و مرحوم آقا سید ابو الحسن تنکابنی و حاجی محمد کریم مجتهد لاهجی و مرحوم شیخ عبد الحسین طهرانی و مرحوم ملا علی محمد ترک و جناب حاجی ملا علی کنی سلمه الله تعالی و میرزا محمد حسین ساری و میرزا محمد محسن اردبیلی و آقا میر صالح عرب و آقا میرزا رضائی وامقانی و شیخ محمد طاهر گیلانی و ملا محمد صادق ترک و آقا جمال الدین محلاتی و امثال ایشان که هریک در صقعی از اصقاع مرجع و ملاذ انامند و این فقیر نیز در سنواتی در خدمت ایشان تلمذ مینمودم و در علوم نقلیه از فقه و اصول و رجال استنادم بآن جناب ست و دو درس میفرمود و در بعضی از اوقات چنان ازدحام میشد که از کثرت طلاب که مسجد مذکور پر و مملو میشد و اروسی مسجد را بلند میکردند و تا نصف صحن مدرسه طلاب و علما می نشستند یکدرس اصول میفرمود که عنوان آن نتایج الافکار آنجناب بود چند سطر عبارت را میخواندند و بیان میکردند و یکدرس از کتاب شرایع محقق اول که دو سطری از عبارت آن میخواندند و در خارج تقریر مسئله میفرمودند و در اکثر اوقات بترتیب فقه که می نوشت درس میفرمود و بعد از درس همان عبارت فقه خود را که دلائل الاحکام در شرح شرایع اسلام ست میخواندند و در اغلب از اوقات میفرمود که اگر کسی را سخنی ست در رد و بحثی ست و یا دلیلی زیاد تر اقامه کرده بگوید و هرگز در مجلس درس کسی در محاجه و احتجاج او را عاجز نساخته و اگر در غیر مجلس درس کسی با او مناظره میکرد آنجناب جواب میگفت و اگر میدید که طرف مقابل منظورش مجادله است نه فهمیدن حقیقت مسئلهٔ مسئوله پس سکوت میفرمود و صاحب فصول مرحوم شیخ محمد حسین با او معاصر بود و در بعضی از مجالس نه با استاد عالی مقدار مجالس میشد صحبت میداشت و از ایشان سوال میکرد و استاد جواب میگفت شیخ در مقام محاجه بر می آمد استاد ساکت و تصدیق میکرد تا اینکه تلمیذ استاد حاجی شیخ محمد مهدی کجوری بر آن اطلاع یافت در چنین مجالس در خدمت استاد میرفت و هرگاه صحبت میشد شیخ مهدی بر صاحب فصول غالب می آمد شبی در مسئلهٔ اجتماع امر و نهی صحبت شد شیخ محمد حسین نافی و شیخ مهدی مثبت بود شیخ مهدی بر او غلبه کرد و استاد ساکت نشسته بود از آن پس کار بجائی رسیده بود که در مجلس شیخ مهدی صاحب فصول صحبت نه میداشت و صاحب فصول نهایت کم تقریر بود

و شیخ مهدی بالتقریر و جامع بین المعقول و المنقول بود و والد استاد آقا سید محمد باقر از اهل خوین از دهات خمسه و ساکن قزوین بود
از آن پس پسرش استاد را بکربلا نشاهان همراه خود برد و خود در نزد شاهزادهٔ آزاده محمد علی میرزا اقامه کرده و معلم شاهزادگان شده فرزند
ارجمندش سید استاد را بکربلا نگه داشت۔

در اساتید استاد و کیفیت تحصیل آن جناب

و سید استاد در اواخر عالم خفی و فی صفی تقی نقی جلی آقا سید علی اعلی الله مقامه صاحب شرح کبیر و صغیر در درس او حاضر میشد از آن
پس در خدمت عالم عیلم بحر خضم اعلم ادق عین ارباب التحقیق مؤسس اصول محمد شریف بن ملا حسن آملی مازندرانی ملقب بشریف
العلماء که کربلا مسکن و مدفن او بود تلمذ نمود و در مجلس درس شریف العلماء هزار نفر بلکه زیاده از طلاب و علما می نشستند و چون
شریف العلماء در اوائل حال فقه تدریس نمیفرمود سید استاد و پس از تحصیل اصول به نجف اشرف مشرف شد و در مجلس عالم افقه
اکرم افضل اعلم رئیس ارباب تحقیق و تدقیق رضیع لبستان فقاهت و گل گلبن گلشن دبستان جلالت و فخامت شیخ علی بن
شیخ جعفر انار الله تربته که معروف به محقق ثالث بود در درس فقهٔ او در مدت هفده ماه حاضر می شد و استفادهٔ فقه می نمود
از آن پس به کربلاء مراجعت فرمود و شریف العلماء بدین سبب از آنجناب منکسر الخواطر گردیده که چرا در آخر کار از من کناره نمود
بعضی از تلامذه متعذر شدند که شما فقه تدریس نمیکنید و فقه طلاب را ضرور و اصول مقدمه او ست پس شریف العلماء یکدرس
فقه هم بنا گذاشته و مسئله بیع فضولی را عنوان فرمود و مدت هشت ماه در آن مسئله استدلال میفرمود تا بجوار رحمت حق
پیوست و یکی از تلامذه اش که مرحوم شیخ مرتضی تستری باشد در کتاب متاجر خود اقوال استاد خود شریف العلماء را ذکر نموده
مجملاً سید استاد در زمان حیوة شریف العلماء مشغول به تدریس شد و در همان زمان قریب بصد نفر در مجلس سامی آن جناب
کتاب قضا را استقلالاً مستفید می شدند۔

در رؤیای استاد حضرت صدیقهٔ کبری فاطمه را

پس وقتی در عالم رؤیا جدهٔ اش فاطمه را در خواب دیدن که دوات و قلمی باو عطا فرمود که ای فرزند فقه بنویس و چون استاد
غفر الله له در خدمت فرزند دلبند آقا سید علی آقا سید محمد رضی الله عنه صاحب مناهل و مفاتیح الاصول نیز قلیلی تلمذ کرده بود
پس آقا سید محمد او را ترغیب بتالیف فقه فرمود و اسباب و کتب فقهیه بقدر حاجت باو داده او را امر کرد که کتاب قضا
تصنیف نماید آنجناب کتاب قضا را استقلالاً تصنیف فرمود بعد از چندی که مردم خواهشمند رسالهٔ فارسیه از او شدند که
تقلید کنند آنجناب بکلام الله استخاره نمود این آیه برآمد دِينًا قِيَمًا مِّلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا

در تالیفات آقا سید استاد

آنجناب کتاب ضوابط الاصول در دو مجلد و معروف ست که آنرا در مدت دو ماه تالیف فرمود و این از کرامات آنجناب است
و تالیف آن در طاعون اتفاق افتاد تا اینکه نسخه را به نحوی نوشت که در اکثر صفحات سطور در اوایل و اواخر در حروف متفق بود مثلاً

یک صفحه در اول هر سطر الف داشته در آخران در همه سطور نون بوده یا لام بوده و هکذا و در مدت دو ماه تالیف همهٔ دورهٔ
اصول با آن متانت آن هم نسخهٔ اصل را به نحو مزبور نوشتن که اتفاق در حروف اول سطور و آخر سطور اتفاق افتد نیست مگر
از تائید الٰهی و کرامت بے نهایت حضرت احدیت۔ و این فقیر را نیز بر ضوابط حواشی بسیارست۔ و کتاب نتائج
الافکار در اصول که تقریباً بقدر معالم ست و همهٔ دورهٔ اصول و ادله و اقوال را دارست با عبایر فصیحه که در نهایت فصاحت
و بلاغت ست و آنجناب رضی الله عنه آنرا عنوان می کرد و درس میفرمود و در همان سنوات این فقیر نیز در مجلس
درس ایشان استفاده مینمودم و حواشی بسیار بر این کتاب نوشته ام و کتابی در اصول باین بلاغت و فصاحت و
جزالت و عذوبت نوشته نشده است و تلامذهٔ آنجناب شروح بسیار بر آن کتاب نوشته اند از الجمله آقا شیخ مهدی
کجوری و آقا سید ابو الحسن تنکابنی ساکن قزوین و غیر ایشان و کتاب نتائج نیز در دو مجلد صغیرین میباشد و رسالهٔ در
حجیت ظن که به بسط تمام تالیف فرمود بسیار خوب نوشته تحقیقات بی اندازه دارد کتاب دلائل الاحکام در شرح
شرایع الاسلام که از اول طهارت تا حدود و قصاص نوشته مشتمل بر چندین مجلد آنچه در نزد این فقیر ست طهارت یک مجلد
صلوة یک مجلد بزرگ زکوة و خمس یک مجلد جمیع متاجر سه مجلد نکاح یک مجلد طلاق و ظهار و لعان و ایلاء و خلع و مبارات
یک مجلد بزرگ غصب یک مجلد صید و ذباحه و اطعمه و اشربه یک مجلد بقیه را بعد از مراجعت از خدمت ایشان
نوشته کتابیست مشتمل بر فروع بسیار و ادله بیشمار که در کتب مبسوطهٔ دیگر یافت نه می شود با عبائر فصیحهٔ بلیغهٔ موجزه
محرره از نکاح تا بآخر را میتوانم که ادعا کنم علی سبیل الحقیقة نیز مبنی بر مبالغه که چنین کتاب در تدقیق و تحقیق در فقه نوشته نشده
و این فقیر در حین تدریس و تصنیف نکاح و طلاق و خلع و مبارات و ظهار و لعان و ایلاء و اقرار در خدمت ایشان استفاده
مینمودم و رسالهٔ فارسیه در طهارت و صوم و صلوة و رسالهٔ عربیه در طهارت و صوم و رساله در مناسک حج و رسالهٔ حرمت غیبت در
و فروع آن و رسالهٔ در نماز جمعه و میفرمود که من پانصد قاعده از قواعد فقهیه جمع نمودم که قواعد کلیه تالیف نمایم لیکن در کتاب
دیات قواعد کلیه چندان ندارد و همه اکثر بر وفق دلیل وارد ست۔

در حفظ استاد

و آنجناب را حافظهٔ زیاد بود که هر چه را یک دفعه مرور مینمود حفظ میکرد و لیکن میفرمود که زود از خاطرم میرود و مینا
و آنجناب را خط خوب بوده در نسخ و شکسته نستعلیق که در این دو قلم و میفرمود که من دو ورق بیشتر مشق نکرده ام و این
کرامات آنجناب ست و میفرمود که هشت دفعه کتاب قوانین را درس گفته ام۔

در ازواج و اولاد

و آنجناب بعد از شریف العلماء مخلفهٔ او را اختیار نمود اما از آن ضعیفه از برای استاد اولاد نشد و از زن دیگر چند دختر
داشت که یکی را مرحوم ملا علی محمد خطبه کرد و سید اجابت فرمود و از فضلاء شاگردان استاد بود و در ایام حیوة استاد مرحوم

ونماز جماعت و وعظ و تدریس اشتغال داشت و بعد از وفات استاد مخلفه او را که مخلفهٔ شریف العلماء بود اختیار کرد
کا تدین تدان اما بر طولے نه کشید که بعضے از اهل بلد آخوند ملا علی محمد او را مهمانی خواستند و او را مسموم نمودند و از آن
جناب از یک زوجه دو پسر باقی ماند و قلعهٔ سامره باهتمام استاد انجام یافت و هر ساله تنخواهے بسیار از موقوفات
هند میفرستادند که بدستیاری ایشان بفقراء و تعمیر مشاهد مشرفه مصروف مے گشت و امّا در اخلاق آن بزرگوار
بمرتبهٔ بود که توصیف آن از تحریر بیرون ست بلکه این فقیر در میان علماء عرب و عجم نیکوتر از آن بحر قلزم خضم
در اخلاق ندیدم اگر کودکے ممیز چه عامی و چه غیر عامی چه از نجبا و چه غیر آنها اگر بر او وارد مے شدند تواضع میکرد
از جاے خود بر میخواست و این احوال در احدے از ابناء روزگار نبود و اگر او را کتره مے گفتند و العیاذ باللّٰه
فحش میدادند سکوت میفرمود بحدی که مشاهده نمودم که روزے یکی از اعراب که از مریدان سید محمد کاظم رشتی شیخی
بود میان شیخیه و طبقهٔ فقهاء نهایت منافرت و مباعدت و مشاقه بود آن عرب در مجمع درس آنجناب حاضر شد و
زبان بهرزه درائی و کتره و فحش باز و خنجر هم بر کمرش بود و پیش می آمد که سید استاد نور اللّٰه مضجعه سر بزیر افگنده و
سکوت داشت یکے از سادات خدام بناگاه مطلع گردید آمد و گریبان این ملعون را گرفت که سید استاد فرمود او را
کاری مدار و او را تادیب و سیاست مکن که او مجنون ست آن سید خادم از آن مجلس او را کشید و در صحن مبارک حضرت
سید الشهدا برده و او را انداخت و چوب بسیار باو زد و او را تادیب و سیاست نمود و هرگز در مجلس درس
برای گفتگوی طلاب متغیر نمے شد با اینکه اکثرے مجادله و محاوره و مقاوله میکردند بلکه بقاعده و قانون مناظره
با ایشان منازعه و مشاجره و مباحثه میفرمود و اگر زیاد او قات او را تلخ منمود تبسم میفرمود و روی مبارک را از او بر میگردانید
و مے گفت نامربوط مگو زیاده ازین تغیر در مجلس درس وغیره هرگز از او مشاهده نه کردیم و در این چند سال که در خدمت
آن بزرگوار بودیم دو سه دفعه برای مهمی موعظه فرمود بار شاقت لسان و طلاقت زبان و سلاست بیان با دقائق
تفسیر قرآن ـ

در حکایت مضحکه که از آن جناب مسموع شد

و از جملهٔ حکایات مضحکه که از آنجناب استماع نمودم اینکه کسے دهقانی را روزگار بآخر کار رسید وصیت نمود که فلان شخص را از
من مال محروم نکنید وصی آن شخص از عالمی از اهالی آن رستاق که باصول فقه مانوس نبود استکشاف از حکم این مسئله نمود
آن عالم در جواب گفت که نظر بقاعده باید موصی له را محروم داشت برای اینکه نفی در نفی موجب اثبات ست که
عبارت از اثبات حرمان باشد و باید چیزی باو نداد از قضا یا بعد از چندی عالمی اصولی بدآن قریه وارد شدند این
مسئله را و فتوی ملای سابق و دلیلش را باو اظهار داشتند آن عالم اصولی گفت که جواب صواب آنکه بموصی
الیه چیزی داده باشند و قاعدهٔ نفی در نفی درین مقام جریان ندارد زیرا که الفاظ اقاریر و او قاف و وصایا را بفهم

عرف باید حمل نمود و عرفا در چنین کلام قطعاً مفهوم عرفی آن ست که باید بموصی الیه چیزی داد و فهم عرف وارد بر
قاعده است ـ

حکایت مضحکه کردن در مجلس درس گفته شد

حکایت اخرے که در مجلس درس صحبت شد و آن ست که استاد طیب اللّٰه تربته وقتے مسئله جواز وطی دبر زوجات
را درس میفرمودند و ادله بر جواز ذکرے فرمودند تا استقصاء ادله نمودند از آن پس فرمودند که هر که زیاده بر این دلیلے
فکر کرده بیان کند پس ملا علی محمد ترک که یکے از افاضل تلامذهٔ آنجناب بود عرض نمود که من در این باب دلیلی علاوه
فکر کردم آن جناب فرمود کدام ست عرض کرد سیرهٔ علماء نیز بر آن استقرار یافته است پس استاد و حاضران
بخندیدند ـ حکایت ثالثه زمانی استاد نور اللّٰه مرقده در مجلس این مسئله را درس میفرمودند اگر کسے
مالی را بکسے بدهد و او را وکیل در انفاق طائفه خاصه کند و این وکیل از آن طائفه باشد آیا جائز ست که
خود نیز سهمے بردارد فرمودند که احوط آن ست که خود برندارد مرحوم ملا علی محمد از روے ظرافت و مطایبه عرض
کرد که این احتیاط فتوائیست یا علمی آن جناب تبسم فرمود و فرمود که سالبه بانتفاء موضوع ست و همیشه از روی
ظرافت در تشنیع بر مفاتیح فیض اخباری میفرمود که او مسمّاه بمختصر المسالک لکان اولے مرادش آنکه مفاتیح جز مطالب
مسالک چیزی ندارد و همیشه میفرمود که اجتهاد بر سه گونه ست یکے آنکه در میان مسئله رفته اقوال و شهرت و
اجماع را تحصیل کرده از آن پس استدلال اقوال را بیان نموده و یکے از آنها را اختیار نموده و مسئله را تمام می نماید
دوم اینکه استقصائ ادله و جرح و تعدیل دلیل پس از پیش نماید و قدری از فروع هم ذکر کند سوم اینکه قواعد
کلیه را که مسئله بر آن متبنی ست بخواتم تحریر و تقریر کند و در ادله آن قدر گفتگو شود که فتوی را علمی یا قریب بعلم
کند و آن قدر فروع ذکر کند که بے نهایت باشد و تضعیف دلیل متقابل بنحوی کند که قریب به بدیهی البطلان
باشد و آقا سید علی طباطبائی شرح کبیر را بر نهج اول نوشته مولف کتاب گوید که مراد استاد آن نیست که صاحب
ریاض زیاده از اول درجات اجتهاد مرتبهٔ نداشت بلکه مرادش اینکه ریاض که شرح کبیر است بسیاق اوّل درجهٔ
اجتهاد ست و الا جناب آقا سید علی اعلی اللّٰه درجته استاد المجتهدین ست و عالم علیم و قلزم خضم ست چنانکه در ترجمهٔ آن
جناب خواهد آمد و مخفی نماناد که یکے از براهین تقلید اعلم که بدان رفته ایم و رسالهٔ مفرده در تقلید اعلم نوشته ایم آنکه
مشارب فقها در مقدمات اجتهاد و اصول این درجات متقادمه اختلاف دارد بلکه هر کسے در یکی از آنها مهارت
دارد یکے عربیت او بیش و یکے اکمل در رجال و یکے در اصول و یکی در ادلهٔ لفظیه و یکی در عقلیه و یکے در درجات متقدمه
و یکے در عبادات و یکے در معاملات پس شخصی باشد که در همه فقه و مقدمات آن و در همهٔ این مشارب اعلم باشد
از روے انصاف مفقود است ـ

در اجازت سید استاد که برای مؤلف نوشته اند

وجناب سید اول کسی ست که تصدیق برای اجتهاد این فقیر نوشته اند اما اجازهٔ روایتی نه نوشته ومن هم از اد خواهش ننمودم اگرچه بالالتزام دلالت بر اجازهٔ روایت هم دارد ومستحسن اینکه اجازه وتصدیق آن جناب را بعین عبارتش تحریر نمایم تا از جودت تقریر وحسن تحریر وفصاحت وبلاغت وجزالت وسلاست وعذوبت کلام آن نحریر وعالم خبیر وحسن وثوق واشفاق والطاف او بالنسبه باین فقیر آگاه واز استماع ومطالعهٔ درر منثورهٔ آن بزرگوار مستفید گردند وهذه عبارته

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین الحمد لله الذی من علینا بالاهتدأ بشریعة خاتم الانبیأ وارشدنا بارشاد الاوصیأ واحداً بعد واحد الی حضرت سیدنا ومولانا قایم الامنأ صلوة الله علیهم الی یوم الجزأ ثم فی زمن الغیبة امرنا باتباع العلمأ الذین فضل مدادهم علی دماء الشهدأ اما بعد فالذی یهم بیانه ولا ینبغی ستره وکتمانه هو ان جناب العالم العامل والفاضل الکامل بحر الحقایق کنز الدقایق منبع الافاضات وینبوع الفیوضات معدن المنطوق والمفهوم ومخزن المنثور والمنظوم المحقق فی الفروع والاصول والمدقق فی المعقول والمنقول وحید زمانه وفرید آوانه علامة العلمأ الاعلام ونخبة الفضلأ الکرام ذالفضل العظیم ذالطبع السلیم ذالفهم المستقیم حاوی المحامد والمآثر وجامع المکارم والمفاخر ولدنا العزیز الروحانی جناب الآقا میرزا محمد التنکابنی متع الله الانام بفضله وارشاده وارشدهم بهدایته واسعاده قد استغرب عن الاهل والاوطان وحضر لدی جملة من الزمان وبرهة من الآوان وبذل مجهوده فی تحصیل العلوم وتکمیل الآداب والرسوم واتعب فکره فی تحصیل المراتب العلیة وتالیف المسائل الفقهیة وتصنیف الکتب والرسائل الاصولیة مشتملة علی المنظوم والمنثور فی کمال الفصاحت وغایت البلاغت کانها الدرر المنثورة واللآلی المنظومة المشهورة حاویة لغرر الفوائد ودرر الفرائد فلله دره وقدس سره حیث سلک فی تالیفها مسالک اولی الالباب ولاحظ فیها فوائد الایجاز والاطناب فی جمیع الابواب مع ما یناسب من ذکر الفوائد المهمة والقواعد المحکمة وتوضیح الفروع المبهمة وکثیر من التحقیقات الانیقة والتدقیقات الرشیقة وادق نظره فی دفع الایرادات الفاسدة المخلة علی ما تقتضیه الضوابط والادلة وفاق بذلک قرانه الاجلة فاجاد ما انتخبته نتایج افکاره ونعم ما افاد من الضوابط بدقایق انظاره فی مسائل الحلال والحرام المستنبطة من دلائل الاحکام حقیق ان ینتفع بها السالک والداخل والواسطة والواصل فهنیئاً لذلک الجناب المستطاب حیث بلغ مرتبة الاستنباط ودرجة الاجتهاد مؤیداً بالتائیدات الابدیة والتوفیقات السرمدیة واعانة القوة القدسیة التی هی من اعظم الشرایط واقوم الوسائل والوسایط ونسئل الله تعالی له بدوام التائید کما یلیق ویجعل له التوفیق خیر رفیق حتی یکون مرجعاً للمسلمین ومناراً یهتدی به اهل الملة والدین وان لا ینسانی فی الخلوات ومظان الاجابات من صالح الدعوات انه قاضی الحاجات وولی الخیرات انتهی کلام السید الاستاد بدانکه در زمانی که در عتبات عالیات بودیم سید استاد سرآمد علمای آن بلاد ومرجع کلیه عباد بوده ودر آن زمان در نجف اشرف در مجلس درس

مرحوم شیخ محمد حسن رحمة الله صاحب جواهر الکلام شصت هفتاد نفر می نشستند ودر مجلس درس مرحوم شیخ مرتضی تا پانصد نفر تقریباً جمع میشدند اشتهار مرحوم استاد زیاده از دیگران بود واز قضایای اتفاقیه از شیراز شخصی وفات نموده ومبلغ چهار هزار تومان از بابت ثلث حسب الوصیت خدمت سید استاد آوردند مرحوم شیخ محمد حسن از نجف بخانه سید استاد وارد وگفت تا سهم من ندهی نخواهم از اینجا بیرون رفت پس استاد مبلغ چهارصد تومان تسلیم او نمود وپس از مرحوم حجة الاسلام رسالهٔ مرحوم استاد را در قزوین چاپ زدند کفایت همان شهر نه کرد دوباره همان رساله را بچاپ انداختند درمیان چاپ آنجناب وفات یافت پس از وفات آن بزرگوار مرحوم شیخ محمد حسن نجفی اعلی الله مقامه علم اشتهار برافراخت واز جملهٔ وقایع اینکه مرحوم شیخ محمد حسن در بدو امر احکام مرحوم استاد را امضاء نمی نمود تا اینکه شاگردان آنجناب در خدمت شیخ محمد حسن آمد ورفت کردند وشیخ نیز تصدیق کرد واین از غرایب روزگار است بااینکه اصول ورجال وعربیت استاد مسلماً زیاده از شیخ بوده بلکه فقاهت آن بزرگوار وورع وتقوای او بیش از شیخ بود وشاید بر شیخ آگاهی از احوال استاد در بدو امر نبود والله العالم۔

در زهد استاد

مراتب زهد استاد اینکه با رسیدن تنخواه هند بدست او که زیاده از بیست هزار تومان بود وباوجود رسیدن وجوه بسیار از ایران وعربستان بدست او بسیار فقیر بود وجز گزران یومیه نهایت قناعت چیزی نداشت ودولتی جمع ننمود در زمان ضیاء السلطنة که یکی از صبایای خاقان مغفور فتحعلیشاه بود ونهایت مشهوره در کمال ومال وجمال بوده وفتح علیشاه از مرحوم اخوند ملا حسن یزدی صاحب مهیج الاحزان خواهش نمود که ضیاء السلطنة را بفرزند اخوند تزویج نماید اخوند قبول نه کرد ومعتذر گشت که ما رعایا قابل آن نیستیم که بنات سلاطین در خانهای ما باشند چنانچه معروف ست که فاضل قمی صاحب قوانین را پسری بود ومرحوم فتح علی شاه خواهش نمود که یکی از صبایای خود را به پسر میرزا داده باشند بعد از انقضاء مجلس میرزا از خدا تعالی خواست که اگر باید شاهزاده بمزاوجت پسر من درآید پس پسرم را مرگ ده بعد از انجام دعاء پسر میرزا درمیان حوض خانه غرق شده وفات یافت مجملاً بعد از فتح علی شاه ضیاء السلطنة بعتبات عالیات عرش درجات رفت اولاً در نزد مرحوم آقا سید محمد مهدی پسر آقا سید علی طباطبائی فرستاد که مرا اختیار کن سید امتناع نمود وجواب گفت ومسئولش بحیز قبول موصول نه شد وآقا سید مهدی از زهاد روزگار بود از ان پس شاهزادهٔ ضیاء السلطنة از شیخ محمد حسین صاحب فصول خواهش مزاوجت نمود شیخ نیز قبول نفرمود ثالثاً در خدمت سید استاد کس فرستاد وخواهش مناکحت ومواصلت نمود استاد در جواب فرمود که مخارج شما شاهزادگان بسیار ست وما را جز فقر وفاقه حاصلی نیست واز عهدهٔ مخارج شما نتوانیم که برآئیم شاهزاده دگرباره کس فرستاد که من از شما هیچ مخارج مطالبه نمی کنیم بلکه خرج شما وعیال شما هم با من باشد آن جناب در جواب گفت که مرا عیال وزن وفرزند ست که درحال عسر وفقر با ما بسر برده اند ولازم مواصلت شما آنکه از ایشان چشم بپوشم واین قبیح ست شاهزاده دگرباره کس فرستاد که شما در نزد عیال خود منزل داشته منظور آنکه اسم شما بر من باشد سید استاد امتناع نموده بالکلیه اظهار

یاس او نمود ــــ

در فتاواے غریبۂ اُستاد

و از جملۂ فتاواے غریبۂ استاد اینکه در کتاب صوم از دلائل الاحکام نوشته است که در ابطال دخان صوم را دو وجه است
اظهر اینکه و در حاشیۂ منه نوشته است که دخان مبطل صوم نیست و مؤلف چون کتاب صوم و دلائل استاد را استنساخ مینمودم
و باین مقام رسیدم خدمت آن جناب اعلی الله مقامه مشرف شدم و عرض کردم که شما کشیدن غلیان را مفطر صوم نمیدانید
آنجناب فرمود که من چنین فتوای نداده ام عرض کردم که اگر چه در کتاب دلایل در مفطر بودن دخان صوم را توقف فرموده اید
لیکن در حاشیۂ منه نوشته اید که اظهر عدم مفطر بودن دخان ست آن جناب فرمود که مقتضاے دلیل را نوشته ام لیکن فتوای
بآن نداده ام و راضی بر آن نیستم که کسی این فتوای را نسبت بمن دهد ــ

کرامات سیّد استاد

و اما کرامات آن جناب پس آن بسیار ست از جملۂ آنها حکایت خواب دیدن صدیقۂ کبریٰ ست که قلم و دوات بدست
او داده فرمود که فقه بنویس چنانکه گزشت ــ و از جملۂ کرامات آن جناب آن ست که برای رساله نوشتن استخاره نمود
این آیه برآمد دِيناً قِيَماً مِلَّةَ اِبْرٰهِيمَ حَنِيفاً چنانکه سبق ذکر یافت ــ و از جملۂ کرامات آن جناب چیزی ست که
در السنۂ بسیار و در امصار در غایت اشتهار ست که اهل بلاد هندوستان بآن بزرگوار عریضه نگار شدند که برای ما رساله ارسال
فرموده که تقلید شما نمائیم آن جناب رساله با مراسلجات هندوستان ارمغان و ارسال داشت حاملین
رساله در کشتی نشسته چون بوسط دریا رسیدند باد مخالف وزیدن گرفت و آب بموج در آمد نزدیک بآن شد که کشتی و اهل
و سکان بکسر غرق لجۂ فنا شوند پس اسباب و احمال و اثقال را در آب ریختند تا کشتی سبکبار و از باد مخالف با و آزاری
وارد نیاید و آن خورجین که رساله و مراسلجات در آن بود آن نیز در آب انداخته شد پس سکان کشتی بهند رسیدند و
ماجری را برای سکنۂ هند حکایت داشتند بار دیگر اهل هند عریضه نگار بخدمت آن بزرگوار گشتند که رساله و مراسلجات را
بآب انداخته اند بار دیگر مجدداً رساله ارسال فرمائید آن جناب مجدداً درین خیال شد که نسخۂ دیگر را نساخ استنساخ کرده
بار دیگر به هند فرستاده باشد پس چندی نوشتجات از اهل هند رسید که مراسلجات شما با رساله بصحت و سلامت
بما رسید تفصیل این اجمال اینکه روزے بعزم تفرج بکنار دریا رسیدیم دیدیم که حیوانے غریب از حیوانات دریا افتاده
و مرده و شکم او ورم کرده شکم او را شگافتیم دیدیم که خورجینی در میان شکم او ست سر خورجین را شگافتیم دیدیم
که رساله و مراسلجات شما همه در آن ست و هیچ آفتی بآنها نرسیده و هیچ سیاه نه شده و آب در آن ها تاثیر نه کرده بود
و از جملۂ کرامات ظاهرۂ باهرۂ آن بزرگوار آن ست که یکے از تلامذۂ آنجناب میرزا محسن اردبیلی بوده که درین
زمان از مشاهیر آذربایجان ست و در مجلس درس سخن بسیار میگفت که نافع آن مانند اکسیر و جماعت اتراک غالباً غلط

القلب میباشند و جنابِ استاد می جه کرد استاد هرچه در جواب اصرار کرد او جز انکار کاری نه کرد استاد گفت نامربوط مگو میرزا
محمد محسن گفت نامربوط مے شنوم آنجناب سکوت فرمود پس از انقضاء مجلس درس میرزا محمد حسن بمنزل مراجعت کرد و منزل
بالاخانۂ فوقانی درجات داشته همین که خواست از پله بالا رود کمرش بی اختیار بدرد آمد هرچند معالجه کرد سود مند نشد
پس از فوت استاد نذر کرد که بزیارت کربلا آید فائده نه بخشید و برای پسر استاد مستمری قرار داد و هر ساله خدمات کثیره
برای بازماندگان استاد مینمود و بزیارت بیت الله رفت علاج نشد اکنون بهمان مرض گرفتار ست **و از جملۂ** کرامات
آنجناب اینکه در آن ازمنه سید ابراهیم نام زعفرانی در کربلاء از رؤساء اشرار آن دیار و همیشه از خدمت سلطان آن
امصار در مقام انکار و جناب استاد نیز از شرارت آن شریر در آزار بحدیکه کاسۂ آبرا در مجلس استاد بر زمین زد و شکست
و مال فقراء و تنخواه هند را خود مطالبه از استاد داشت که گرفته صرف خود نماید و در آن مجلس شیخ محمد بن شیخ علی بن
شیخ جعفر حضور داشت و شطب مے کشید پس شطب خود را بجهت سوء ادب ابراهیم زعفرانی بر سر آورد به نحویکه
شطب شکست پس بعد از زمانی پاشاء بغداد با اهل عناد بر آن شقاوت بنیاد غلبه کرد و روزی آن ظالم را
با زنجیر برای مهمی بمجلس استاد حاضر نمودند و از بغداد حکم شد که در آن مجلس نه نشینند و در یک ساعت بیشتر در خدمت
سید استاد نماند پس پای استاد را بوسید استاد او را نشانید و مهم او را انجاح فرمود و از این قبیل کرامت بغیر آنچه مذکور
شد حقیر خود مشاهده نمودم ــ کرامت دیگر اینکه زمانے که آنجناب در نجف اشرف بودند و در مجلس شیخ علی حاضر می
شدند در خواب دیدند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با او امر فرمودند که باید بکربلا رفته باشی آنجناب بملاحظۂ مسئلۂ
عدم حجیت رؤیا امتثال نه کردند پس دفعه دوم باز همان خواب را دیدند و حضرت امیر علیه السلام فرمودند که خواب
اول تو صدق بوده و نحو تغیری هم فرمودند پس آنجناب باز مسامحه داشتند پس دفعۂ ثالثه باز حضرت امیر را
بخواب دیدند که حکم فرمودند که باید بکربلا رفته و در آنجا اقامه نمائی پس آنجناب امتثال کرده بکربلا آمدند و در آنجا
اقامه فرمودند ــ از آنجمله یکے از سادات از تلامذۂ استاد با اشرار کربلا مناسبت و موانست داشت او را علم کردند
و مجلس درس برای او مهیا ساختند و مردم را باکراه بدرس او مے بردند جناب استاد را هم خواستند که شما هم
به مجلس درس او حاضر شوید آنجناب اجابت فرمود و متعذر بآن شد که صبحها مرا مجلس درس ست و فرصت نه
مے شود پس کار را براو تنگ ساختند آنجناب بعزم زیارت کاظمین علیهم السلام و تعمیر سامره بکاظمین رفت از آن
پس پاشاه بغداد بعزم محاصره و تسخیر کربلا با عساکر زیاد حرکت نموده در همان آوان این حقیر در بالای سر مرقد مطهر جناب
حضرت سید الشهداء استخاره نمودم که حرکت کنم و در همان جا بمانم این آیه آمد ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها
الخ و اسباب حرکت هم موجود نبود و از افاضات امام بلا فاصله خرجے فراهم آمد و حرکت بجانب کاظمین علیهما السلام
نمودم در اندک زمانے پاشاه بر کربلا غالب و نهب و اسر و قتل کرد و اشرار را گرفته مقید و مغلول بجانب بغداد

آوردند و من در آن روز برای مهمی با جمعی از طلاب به بغداد رفته در بغداد کهنه اسرا را میبردند و آن سید را که تلمیذ استاد بود و مدرس شده بود و خواهش حضور استاد در مجلس درس می نمود با زنجیر در گردن و بازو بسته و سر برهنه از بغداد کهنه میگذرانیدند که به بغداد تازه ببرند و در مورد سیاست و قتل در آید پس آن سید مدرس یکی از طلاب را شناخته گفت خدمت استاد عرض نما دار که اگر من بد کرده ام شما عفو و اغماض فرموده مرا از قتل نجات دهید استاد علیه الرحمه بلا فاصله به تجار بغداد نوشت که تنخواه مایه بگذارید و سید را بخرید و من هم آن تنخواه را بشما رد می کنم پس تجار نزد پاشاه رفتند و استاد هم رقعه بپاشاه نوشت که سید را بمن بفروشید پاشاه در جواب استاد رقعه کرد که سید را بشما بخشیدم و از قتل او در گذشتم و لیکن لا محاله باید او را باسلامبول بفرستم که خوانکار او را دیده و لیکن من متعهدم که او را سیاست نکند پس او را باسلامبول فرستادند و پاشاه توسط کرد خوانکار از قتل او در گذشت و او را مرخص کرد۔ مقصود آنکه این از الطاف آلهیه و کرامت آنجناب بود که سید نهایت هتک حرمت او نمود خداوند عالم بلا فاصله او را در معرض قتل درآورد و محتاج باستاد شد استاد او را نجات داد۔

در غرایب حکایات و روایات مسموعه از استاد

و از جمله حکایات غریبه مسموعه از استاد اینکه روزی در خدمت آن بزرگوار از بیان گهربار در نثارش استفاضه مینمودم و سخن از بزرگی ماهی در آمد استاد طاب الله تربته نورا فرمود که حضرت آفریدگار در توریت بحضرت کلیم خطاب فرموده که من در دریا یک ماهی خلق کرده ام و هر روز سه ماهی غذای آن قرار داده ام که درازی هر یک از آن سه ماهی سه ماه راه است از آن پس استاد فرمود که حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام من الملک المنان چون با عساکر ظفر مآثر و جنود نامعدود بکنار دریای محیط به بسیط زمین ست رسید کسی از لشکریان خواست که تواند از طرف و منتهای آن دریا اطلاع یابد و خبری رساند پس مرغ کوچکی آمد که هر روز یکدانه گندم غذای او بود و هر روز یکسال راه طیران می نمود پس سه دانه گندم همراه او نمودند و او را روانه ساختند روز اول آن مرغ فلک آشیان در طیران آمد وقت شام تلّی در میان آن دریای بی پایان پدیدار و عیان گردید آن مرغ در بالای آن تلّ مکان و یک دانه گندم را خورده چون شام تمام و صبح صادق نمایان شد آن مرغ پرواز و باز مسافرت دمساز گشت آن روز را نیز تا بانجام طیّ مسافت نمود روز سوم آن مرغ باز بپرواز آمد و آن روز را هم مقدار یک سال مسافت طی نمود که مِنَ البدءِ الی الختام مسافت سه ساله راه طی شد پس باز تلّی بنظر در آورد و بر بالای او آن شب را اقامه نمود و دانهٔ سوم آن گندم را خورده آن شب را ماند تا دمیدن روز و خورشید رخشنده ظهور نمود آن مرغ در حیرت افتاد که هنوز مسافت آن دریا انجام نه پذیرفت و قوت لایموت فوت شد اکنون نه قدرت بر رفتن ست و نه مکنت بر رجعت بناگاه ماهی سر از آب برآورد و بقدرت پروردگار با آن مرغ بمکالمه آمد که سبب حیرت تو چیست مرغ کیفیت آن مقام را من البدء الی الختام تمام بیان کرد۔ ماهی گفت که این سه روز که سه سال راه طی کردی آن تلّ اوّل که در روز

اول قرار گرفتی بالای ذنب من بود و آن تلّ دوم که در روز دوم آرامگاه تو شد بالای کمر من بود و این تلّ سوم که اکنون نشیمن تست بالای سر من ست۔ و من از خوف ماهیانی که در وسط این دریا میباشند جرئت آن ندارم که بمیان دریا بروم زیرا که مرا بلع می نمایند لهذا من در کنار دریا منزل گرفته ام پس ترا چگونه توانائی آن ست که مسافت این بحر را طی نمائی اکنون مراجعت کن و کیفیت احوال را بعرض حضرت سلیمان علی نبینا و آله و اصحابه و علیهم السلام برسان آن مرغ گفت که مرا قدرت بر رجعت نیست آن ماهی گفت که من در همین ساعت ترا بسهولت بساحل این دریا میرسانم پس آن ماهی حرکت کرده سر خود را بجانب ساحل برده آن مرغ پرواز نمود و بخدمت حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام آمد و آنچه واقع شده بود بعرض آنجناب رسانید۔

واقعهٔ که بمیان استاد و شیخ محمد حسین روی نمود

واقعهٔ که میان شیخ محمد حسین صاحب فصول و استاد بوقوع پیوست اجمالش اینکه کسی نکاحی کرد و امر منجر بمشاجره و منازعه بین المتناکحین انجامید پس سید استاد الجنه مثواه حکم ببطلان آن نکاح نمود برای اینکه منکوحه رشیده نبود و شیخ محمد حسین حکم بصحت نمود و آن منازعه بطول انجامید تا اینکه امر منجر بفقهاء نجف شد پس شیخ علی محقق ثالث خلف شیخ جعفر نجفی به تقویت استاد و حکم ببطلان آن عقد نمود و سائر فقهاء نجف نیز متابعت کردند و امر فیصل یافت و استاد در ۱۲۶۲ از ناخوشی وبا وفات یافت پس اهل کربلا جنازه اش را در کوچه ها گردانیدند همه سینه زنان و مرثیه خوانان با گریبانهای چاک آنجناب را در جنب صحن در بقعهٔ مخصوصه نزدیک بخانه اش دفن نمودند و این فقیر در منظومهٔ علم درایه که مسمّاة بمنبع الاحکام و دارای قواعد کلیهٔ رجالیه است گفته ام شیخ اجازتی هو الاستاد ۱۲۶۲ لی الی جنابه استناد السیّد المشهور فی الامصار کالشمس فی رابعة النهار الموسوی سید الفحول محقق الفروع والاصول سیدنا استادنا ابراهیم عامله بالکرم العمیم مدفنه فی ارض کرب والبلاء و هو شهید اذ توفی بالوباء و کان فی مدرسه سبعمأة من فضلاء و فحول طلبته تالیفه ضوابط الاصول نتائج دلائل المنقول و ظاهراً اینکه عمر شریف آنجناب قریب بشصت سال باشد و از جمله استدلالات غریبه اینکه استاد در کتاب وصایای از دلائل در مسئلهٔ اینکه عدالت در وصی شرط نیست بفعل مسلم بن عقیل تمسک جسته که عمر سعد را وصی ساخته و فعل مسلم محمول بر صحت ست و قول باینکه عمر بن سعد عادل بوده بطلانش بدیهی ست و قول باینکه مسلم علم بفسق او نداشت اغرب ست زیرا که همان انتصار نکردن عمر از مسلم با اینکه نایب خاص بود موجب ارتداد ست با اینکه عمر به یزید نوشت که مسلم کوفه را مغشوش کرد و کوفه از دست تو در رفت و قول باینکه مسلم مسئله اشتراط عدالت را نه میدانست آن هم از اغرب غرائب ست و فرقی مابین اختیار و اضطرار نیست و از غرایب استدلالات اینکه استاد در رد بر قول بعموم منزله رضاع در نکاح دلایل استدلال کرد بقوله تعالی و بنات عمک پس دختر عموی پیغمبر بر پیغمبر حلال ست بنص آیه و بنا بر عموم منزله باید دختر عمو بمنزلهٔ برادرزاده پیغمبر

باشند چه پیغمبر با حمزه شیر خورده و دخترهای برادران حمزه برادرزادهٔ پیغمبر می‌شوند پس باید حرام شوند با اینکه بنص آیهٔ شریفه حلال میباشند انتهی کلام الاستاد اگر گوئی این سخن در دختر حمزه نیز جاری است چه او حقیقةً برادرزادهٔ رضاعی پیغمبر است پس باید بر پیغمبر حرام باشد با اینکه نص آیه دلالت بر حرمت میکند جواب گوئیم دختر حمزه بعموم یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب بیرون رفت پس ادلهٔ رضاع دختر حمزه را تخصیص داده و اگر گوئی که دلیل رضاع با آیه نسبت ایشان عموم من وجه است چه حلیت دختر عم اعم از آن است که رضاعی در میان باشد یا نه و ادلهٔ رضاع دلالت بر حرمت خویشان رضاعی دارند چه دختر عمو باشد یا نه پس نسبت عموم من وجه است و تخصیص دادن احد از عامین من وجه را بر دیگری ترجیح بلا مرجح و خلاف محاورات عرفیه و خلاف دیدن فقهاء است جواب گوئیم که نسبت اگرچه عموم من وجه است لیکن اگر احد از عامین من وجه اقل مورد باشد بمنزلهٔ اخص مطلق خواهد بود و مخصص عام دیگر می‌شود و نظر الی العرف و طریقة الفقهاء و شکی نیست که موارد رضاع در غایت قلت و بنات عم در غایت کثرت است پس ادلهٔ رضاع مخصص بنات عم خواهد بود و تحقیق در مقام اینکه در محرمات رضاعیه باید عنوان رضاع را عنوان نسب قرار داد از آن پس حکم بر حرمت نمود مثلاً در نسب فرمود و اخواتکم خواهران شما بر شما حرامند پس باید در رضاع نیز چنین عنوان قرار داد که اخواتکم من الرضاعة فلذا اگر برادر زید با کسی شیر خورد دختر مرضعه بر برادر زید حرام می‌شود زیرا که خواهر رضاعی او است و اخواتکم من الرضاعة بر او صادق است و لیکن آن دختر بر زید حرام نخواهد بود زیرا که آن دختر خواهر رضاعی زید نیست بلکه خواهر رضاعی برادر زید است و در نسب آنچه حرام بود اخواتکم بود نه اخوات اخیکم و این دختر خواهر رضاعی برادر زید است نه خواهر رضاعی زید و خواهر برادر در نسب حرام نیست و در صورتیکه خواهر خود شخص نباشد پس در رضاع هم خواهر برادر حرام نمی‌شود مگر در صورتیکه خواهر رضاعی خود شخص هم باشد و از جمله غرایب استدلالات چیزی است که شیخ محمد حسن در جواهر الکلام در مسئلهٔ جواز مصارعه و کشتی گرفتن تمسک نموده بفعل حسنین علیهم السلام که با یکدیگر کشتی گرفتند در محضر پیغمبر صلوة الله و سلامه علیه و امام در صغر و کبر هرگز حرام از او صادر نمی‌شد سیما تقریر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم بوده پس باید کشتی گرفتن هم جائز باشد پس تأمل کن والله العالم۔

حاجی ملا محمد تقی برغانی ملقب به شهید ثالث

حاجی ملا محمد تقی بن محمد البرغانی القزوینی عالم عامل و فقیه عادل و جامع مجامع و جوامع علوم اکامل افاضل اماثل نحریر فاضل باذل مولد آنجناب در برغان که از قرای دار الخلافه طهران است و مسکنش و مدفنش در دار السلطنه قزوین و ایشان سه برادر بودند حاجی ملا محمد تقی که برادر بزرگ بود و حاجی ملا محمد صالح برادر وسط و هر دو فقیه

وحاجی ملا

و حاجی ملا علی برادر کوچک که اول از شاگردان شیخ احمد احسائی بوده در زمان واقعهٔ میر علی محمد باب نیز میل بباب داشته و در مجالس وعظ مردم را بباب حاضر میشد و پدر ایشان در نهایت تقدس و تقوی بوده مرحوم حاجی ملا محمد صالح می‌گفت که پدرم در خواب دید که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در جائی نشسته علماء در خدمت آن بزرگوار نشسته اند و بر همه مقدم تر ابن فهد علیه الرحمه نشسته است پس پدرم در مقام تعجب برآمد که این همه علما با اشتهار ایشان چگونه پست تر از ابن فهد و مؤخر تر در جلوس شده اند با اینکه ابن فهد را در نزد اعیان علماء اعلام اشتهار چندانی نیست پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از سر آن استفسار نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که سبب آن است که بقیهٔ از علماء حاضرین اگر مال فقراء در نزد ایشان بود و فقراء می‌آمدند و درخواست احسانی میکردند ایشان از مال فقراء بفقراء میدادند و اگر مالی از فقراء در نزد ایشان نبود جواب میکردند لیکن ابن فهد کسی بود که هرگز فقراء را از نزد خود محروم نمیکرد اگر از مال فقراء در نزد او بود بایشان میداد و اگر نبود از مال خود بذل میکرد لهذا استحقاق این مرتبه و این مکان و تقدم بر علماء او را میسر شد و حاجی ملا محمد تقی خود برای این فقیر بیان فرمود که در بدو تحصیل در قزوین تحصیل می‌نمودم از آن پس به بلدهٔ طیبهٔ قم گزارم شد و در آنجا در مجلس درس فاضل قمی صاحب قوانین حاضر شدم و آن درس مرا پسند نیفتاد پس باصفهان رفتم و در خدمت علماء آنجا به تحصیل علوم دینیه مشغول گردیدم و غالباً در علم حکمت اشتغال داشته ام و شواهد ربوبیه را که از تصانیف ملا صدری است درس میگفتم از آن پس بعتبات عالیات مشرف و در مجلس درس عالم علیم و بحر قلزم خضم آقا سید علی بن سید محمد طباطبائی صاحب ریاض که شرح کبیر است حاضر شدم۔

اصل تدریس حاجی ملا محمد تقی بدواً و ختماً

روز اول آن جناب در مسئلهٔ نسخ وجوب و عدم بقاء جواز تدریس میفرمودند و را نقض بشجرهٔ مقطوعه نمودم که فصل رفت و جنس باقی ماند ناگاه جوانی غیر ملتحی در نزد سید نشسته بود او با من به تکلم درآمد با نهایت فصاحت و بلاغت و طلاقت لسان پس نزدیک بآن شد که مرا ملزم کند و من نمیتوانستم که از عهدهٔ او برآیم و با او مقاومت کنم پس متغیر شدم و گفتم ای طفل چرا نامربوط میگوئی پس جناب آقا سید علی اعلی الله درجته من تغیر فرمود و گفت بخدا با او موافق قاعده تکلم کن او اگرچه بچه است اما شیر بچه است پس از نسب آن جوان سؤال کردم گفتند که او آقا سید مهدی فرزند دلبند و خلف باشرف آقا سید علی است پس من سکوت نمودم مجملاً شهید ثالث نماز جمعه میخواند و خطبه ادا میکرد در نهایت فصاحت و جودت تقریر و در موعظه گوئی سبق از مضمار واعظین آن اعصار ربوده موعظه او در نهایت فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت و عذوبت و ملاحت و مؤثر در قلوب و حکایات عجیبه نقل میفرمود و در گریز زدن بمصیبت حضرت خامس آل عبا متفکر بوده و سخنان علیه و مسائل اعتقادیه عنوان میفرمود و آیات بسیار را تفسیر و تاویل بر وجه اتم و اکمل بیان میکرد و در مجلس وعظ او علماء و طلاب بسیار می‌نشستند

و تقریرات وعظ اورا مے نوشتند۔

در وصف عبادت شهید ثالث

عبادت آن جناب قدس سرہ بدآن نحو بود که از نصف شب علی الدوام تا طلوع صبح صادق به مسجد خود میرفت و بمناجات وادعیه و تضرع وزاری و بیقراری وگریه وناله اشتغال داشت ومناجات خمسه عشر را از حفظ می خواند و براین سجیه وشیوهٔ سنیه استمرار داشت تا همان شب که شربت شهادت نوشید و مکرر درمیان زمستان دیدند که آن جناب در پشت بام مسجد خود درعین شدت آمدن برف در نیمهٔ شب پوستینی بر دوش وعمامه برسر مشغول بتضرع ومناجات بود وایستاده ودستها را بآسمان برداشته تا اینکه برف قامت مبارکش را سراسر از پای تا سر سفید و پوشانیده بود۔ ومرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی نیز مے فرمود که برادر کوچک او حاجی ملا علی در ایام تحصیل نیز همیشه شبهامے گریست و به گردن خود زنجیرے انداخت و بر سر زنجیر میخے بود که بزمین مے کوبید و تا صبح مشغول عبادت بود اما چه فائده که در آخر امر از مریدان ملا علی محمد باب شد۔

واز جملهٔ وقایع که از آنجناب مسموع شد اینکه روزے در کتابخانهٔ آنجناب خدمت ایشان شرف یاب شدم و مجلس خالی از اغیار بود من از ایشان سؤال کردم که درمیان کتب فقهیه کدام یک بهتر میباشد آنجناب در جواب تذکرهٔ علامه اعلی الله مقامه را ترجیح داد پس از کیفیت سید استاد و تالیف واحوالش استفسار فرمود من در جواب گفتم که فهم ایشان وتدقیق وتحقیق بے نظیر و تالیف ایشان در نهایت وثاقت ورشاقت ومتانت است آن جناب فرمود که من ایشان را در سفر جهاد در خدمت مرحوم آقا سید محمد دیدم روزی جناب سید هنوز غیر ملتحی بود از مرحوم آقا سید سؤالے کرد و آقا سید محمد در مقام جواب برآمد و آقا سید ابراهیم با نهایت دقت تکلم مے نمود پس اورا نهایت صاحب فهم یافتم پس شهید ثالث از تالیفات من سؤال کرد من تفصیل فهرست تالیفات خود را باو عرضه داشتم آنجناب فرمود که توفیق خداتعالی ترا رفیق شده که دراین سن کم و زمان اندک موفق باین تالیفات شدی و هر مؤلفی را مالیخولیائے ضرورست که وا میدارد اورا بتالیف ونمیگزارد که بیکار باشد۔ و اجتهاد را هم مالیخولیائیست که اورا وا میدارد باجتهاد بلکه هر کاری را مالیخولیائی ضرورست۔ و سلطنت را هم مالیخولیائی ست که اگر آن مالیخولیا نباشد سلطنت انجام نمے گیرد۔ و آقا محمد خان شش هفت برادر داشت در بدو امر در استرآباد روزی برادران اتفاق کردند و یکے از خودشان را بسلطنت برداشتند و در مقام انتظام شهر برآمدند و مرحوم آقا محمد خان را بحضور نخواستند چون شب درآمد همه برادران دریکجا جمع شده در مقام مشورت کار فردا برآمدند که ناگاه آقا محمد خان برادر اکبر و از مادر با ایشان جدا شده بود با یک نفر پیش خدمت بمجلس ایشان حاضر و نشست و به برادران گفت که شنیدم امروز شما اجماع کرده و یک برادر را به سلطنت نصب کردید

واین بازنده بودن من جمیع نه میشود بلکه سلطنت باید بنام نامی من باشد اگر تمکین مے کنید بسیار خوب والا صباح میان من وشما منازعه ومحاربه خواهد شد واین مجادله باعث تمامی طرفین ست آن وقت امر سلطنت بر هیچ یک نخواهد قرار گرفت پس اگر تمکین نخواهید بر من مےنمود امشب به تنهائی آمده ام که مرا در خلوت کشته باشید و صباح مقابل ومنازعی ندارید و امر سلطنت بر شما خواهد استقرار یافت برادران در تامل و تفکر شدند و دیدند کشتن برادران هم برادر بزرگ آنهم بے منازعه و بسلطنت موهومه که هنوز استقراری نیافته در قوهٔ کسی نیست پس همه متفق الرائے آقا محمد خان را بسلطنت نصب نمودند و کمر انقیاد او را بر بستند پس شهید ثالث فرمود که در آقا محمد خان مالیخولیائے سلطنت بود در دیگران نبود و او بسلطنت رسید و دیگران نرسیدند۔

دربیان مراتب اجتهاد تبقریر شهید ثالث

پس شهید ثالث فرمود که اجتهاد را مراتب بسیارست مانند سرمایهٔ تجارت بعضے ده تومان سرمایه دارند بعضی بیست بعضے صد بعضے هزار و هکذا اکثر یا بیشتر و اجتهاد مانند چرخ پنبه ریسیدنی ست یکے چرخ او روزی یک تخم پنبه میریسید و دیگر دو تخم و سه تخم ویکے بیشتر ویکے کمتر اجتهاد نیز مراتب آن بر همین منوال ست۔

روزے در کتابخانهٔ آنجناب مباحثهٔ میان مؤلف کتاب با شهید ثالث اتفاق افتاد و صحبت باین شد که عبادات صبیان شرعی ست یا تمرینی وسخن بطول انجامید تا اینکه کلام منجر به تکلیف مالایطاق شد آنجناب فرمودند که تکلیف مالایطاق در مندوبات جائز و واقع ست زیراکه مکلف به جائز الترک ست برائے اینکه مستحب ست پس عقل بجهت جواز ترک دلالت بر قبیح تکلیف بمالایطاق ندارد من عرض کردم که تکلیف بمالایطاق عقلا قبیح ست چه در مستحبات باشد و چه در واجبات فلهذا اگر مولے بعبد خود گوید که مستحب منودم بر تو طیران بسوے آسمان را هر آئینه عقلاً اورا مذمت مے نمایند و آن مولی را تسفیه میکنند و قوهٔ عاقله بر قبیح آن حاکم و بنائے عقلا بر قبح آن استقرار یافته و در عرف نیز چنین تکلیف واقع نیست۔ شهید ثالث فرمودند که چے گوئی در اوامر ندبیه که از شارع صدور یافته و آن تکالیف از طاقت مکلفین خارج ست زیراکه در هر زمان که فرض کنی مستحب ست بر هر مکلف صلوة فرستادن و همچنین تسبیح خدای گفتن و همچنین قرآن خواندن و همچنین نماز مستحبی خواندن و هکذا الی لایحصی با اینکه عمل آوردن همه دریک آن طوق انسان نیست مع ذلک این تکالیف بوقوع پیوسته برای اینکه جائز الترک میباشد من درجواب گفتم که اوامر مستحبه محمول بر تخییر ست و استحباب عینی ندارد پس تکلیف بمالایطاق نخواهد بود و ایشان ساکت شدند و من در تمرینی بودن عبادت صبی واین مناظره رسالهٔ مفرده نوشته ام که خالی از لطافت نیست و آنجناب در خدمت رضوان

درمنظر

آشیان آقا سید علی صاحب شرح کبیر تلمذ نمود و پس از فراغ از تحصیل بطهران آمده و درآنجا اشتهاری پیدا کرده و این در زمان فاضل قمی بوده پس مردمان از میرزای قمی سوال نمودند که حاجی ملا محمد تقی مجتهد ست یا نه آنجناب فرمود که ملاقات میان من و ایشان نشده و لیکن شما مسئله از او سوال کنید که فتوای درآن مسئله بقانون استدلال بانجام رساند و آن نوشته را بنزد من آورده باشید تا بدانیم که قابل استنباط احکام شرعیه هست یا نه پس از شهید ثالث سوال کردند ـ

مناظرهٔ شهید ثالث با صاحب قوانین بمراسله و مکاتبات

که زید ملکی را بعمرو انتقال نموده و بکر ضامن درک آن شده آیا چنین ضمان صحیح ست یا نه شهید ثالث رسالهٔ مختصره درآن مسئله نوشته و درآن جا اختیار عدم صحت ضمان فرموده و باستدلال طویل و تفصیل فیصل شبهات نموده پس آن رساله را بنظر مبارک میرزای قمی صاحب قوانین رسانیدند میرزا تعلیقه در رسالهٔ مفرده بر رسالهٔ شهید ثالث ارقام فرموده و درآنجا استدلالات شهید ثالث را در معرض افساد و ابطال برآمده آن تعلیقهٔ میرزای قمی را در نزد شهید ثالث آوردند شهید تعلیقه بر تعلیقهٔ میرزا در رسالهٔ مفرده تالیف فرموده و ارادات میرزا را بالکلیه رد نموده و هر سه رساله در نزد حقیر ست پس شهید ثالث کرهٔ ثانیه بزیارت عتبات عالیات مشرف و از استاد عالی مقدارش آقا سید علی اجازه گرفت و بایران آمد و نقاری میان ایشان و فتح علیشاه واقع شد پس بدار السلطنت قزوین نزول اجلال نمود و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی که از علمای آن دیار و شهرهٔ امصار و از رؤسای آن اعصار بوده در مقام کفالت و رواج و اشتهار شهید ثالث از هر جهت برآمده ـ و از جملهٔ مناظرات شهید ثالث آنکه در دار السلطنهٔ قزوین شخصی صاحب ثروت وفات یافت و دولت وافر بگذاشت و وارث او منحصر بدختری کبیره بود و شخصی دیگر برای طمع درآن مال آن دختر را ولایةً برای پسر صغیر خود بعقد انقطاع درآورد و چون مدتی گذشت دختر بجهت کبر و صغر پس صبر نتوانست نمود مبلغی جزیل بذل مینمود که مدت انقطاع او را بذل نمائید و او بدیگری ازدواج کند شهید ثالث گفت که بذل ولی مدت انقطاع را جائز نیست بلکه لازم ست که صبر نماید تا زوج او ببلوغ برسد آن دختر مبلغ چهار صد تومان بملائی بذل مینمود که فتوی دهد بر جواز بذل ولیّ اجل متعه را مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب فتوی بر جواز داد و علماء قزوین او را متابعت نمودند مگر حاجی ملا صالح که متابعت برادرش مینمود به فعالت مجالس مناظره آراستند و علماء را خواستند و با شهید در مقام مکافحه و مجادله و مقاوله و مناظره و مشاجره و مباحثه آمدند و علماء آن دیار قوهٔ مقاومه و مغالبه بر شهید نداشتند کار بطول انجامید تا اینکه بعلماء امصار استفسار و استفتاء نمودند همه با حاجی ملا عبد الوهاب موافقت کردند و از مرحوم حجة الاسلام

حاجی

حاجی سید محمد باقر رضی الله عنه در اصفهان استفتاء نمودند آنجناب نیز بر جواز فتوی دادند و معترض دلائل آن شدند از جملهٔ ادلهٔ ایشان آن بود که نظر بقانون استقراء ولی در امور مولی علیه تصرف و ولایت دارد و در مشکوک که جواز بذل مدت باشد حمل بر غالب مینمائیم پس باید که ولی در بذل هم ولایت داشته باشد و اما مضمون صدق نمودن خبر مشحون الطلاق بید من اخذ بالساق پس مخصوص بطلاق ست و استقراء در بذل سلیم از معارض خواهد بود و مرحوم حجة الاسلام رسالهٔ مفرده دراین مسئله تالیف فرمودند با همهٔ این احوال نتوانستند که بر شهید غلبه نمایند پس چون مسلم کل درآن اعصار مرحوم آقا سید محمد صاحب مناهل و مفاتیح نجل آقا سید علی بود از او استفسار و از آن پس درخواست کردند که ایشان ملائی از کربلا بقزوین بفرستند که اجرای این حکم نموده و مدت انقطاع را بوکالت از ولی زوج بذل نماید پس آقا سید محمد فتوی بر جواز داده و ملائی فرستاده و آن امر را انجام و آن حکم را باتمام رسانید و شهید ثالث رسالهٔ مفرده در این مسئله نوشته و استقصاء ادله بر منع درآن نموده و در کتاب طلاق منهج خویش نیز معترض این مسئله شده و از مفتیین و قائلین بمنع آقا سید مهدی بحر العلوم و آقا سید محمد نصیر خراسانی را شمرده و آقا سید محمد فقیه ماهر و از تلامذهٔ عالم عیلم بلا ثانی آقا محمد باقر اصفهانی بهبهانی رحمة الله بوده ـ

در فتاوی غریبه شهید ثالث

و آن جناب را فتاوای غریبه بوده از انجمله عصیر عنبی را بعد از غلیان و قبل از ذهاب ثلثین پاک میدانست و حاجی ملا احمد نراقی هم همین قول را اختیار نموده با اینکه دو اجماع منقول بر نجاست آن ثابت ست و از جملهٔ فتاوای غریبهٔ آنجناب اینکه جائز میدانست که متنازعین ادعاء را بقسم صلح نمایند و جائز میدانست که متولی آن حلف و صلح متعاقد باشد و برادرش حاجی ملا محمد صالح نیز همین قول را اختیار نموده و از جملهٔ فتاوای آنجناب اینکه جائز ست که حاکم شرع برای خود در مرافعه جعل و اجرت بگیرد یعنی در نوشتن حکم و کرار بالای منبر میفرمود که بر من حکم کردن لازم ست لیکن نوشتن لازم نیست و برای نوشتن اجرت میگیرم فلذا مردم میگفتند که شهید ثالث رشوه میگیرد و العیاذ بالله که رشوه بگیرد بلکه اجرت برای کتب سجل میگرفت و فاضل هندی صاحب کشف اللثام نیز اجرت میگرفت باین نحو که او فقیر و صاحب عیال بود و بکتابت امر خود را میگذرانید و اگر مترافعین در نزد او می آمدند میگفت من فقیرم و خرج یومیه را از کتابت تحصیل مینمایم و در مرافعه نمودن باید معطل شد و از تحصیل قوت عاجز میمانم ؛ اگر مرافعهٔ شما نمایم

در اجازات شهید ثالث از مشایخ اجازه

و جناب شهید ثالث اجازه دارد از استادش آقا سید علی اعلی الله مقامه و عالم اذخر شیخ جعفر نجفی صاحب

کشف الغطأ و سید سند معتمد امجد مجد مستند آقا سید محمّد خلف آقا سید علی و چون آقا سید محمّد در سفر جهاد بقزوین
وارد شد از او سؤال کردند که حاجی ملا محمّد صالح برغانی مجتهد ست یا نه سید بتصریح و تنصیص براجتهاد او فرمودند
و جناب حاجی ملا محمّد صالح از تلامذهٔ آقا سید محمّد بوده و اواخر آقا سید علی را هم ادراک کرده و بدرس او
حاضر میشده و پس از آقا سید محمّد پرسیدند که حاجی ملا محمّد تقی مجتهد ست یا نه آنجناب فرمودند که مرد فاضلی ست
و تعریف و توصیف فضیلتش فرمودند و این سائل چنان شهرت داد که سید تصریح براجتهاد شهید ثالث
نمود و چون این خبر به حاجی ملا عبد الوهاب رسید و سید سند هم در خانهٔ او منزل داشتند پس حاجی
ملا عبد الوهاب آن سائل را طلبید و او را تعزیر کرد که تو چرا افترا بسته او که تصریح براجتهاد شهید ثالث ننمود
و میان حاجی ملا عبد الوهاب و حاجی ملا محمّد تقی نقار هم بود و پس چون خبر تعزیر انتشار یافت و همهمهٔ آن
در قزوین شیوع یافت جناب شهید ثالث فرمودند که احترام ما آقا سید محمّد را برای آنست که پسر
اوستاد ماست نه از جهت دیگر بالجمله چون انکسار خواطر شهید ثالث مشهود رای جناب آقا سید محمّد افتاد یک
روز ناهار را در خانهٔ حاجی ملا محمّد تقی صرف نمود و اظهار التفات باو نمود و اجازهٔ او را نوشت و در همان روز
به مسجد شهید ثالث رفت و بعد از نماز به پلهٔ منبر نشست و نهایت توصیف فضیلت او نمود و تصریح بر
اجتهاد او نمود و مردم را ازین قضیه اعلام فرمود و مؤلف این کتاب تصدیق و اجازهٔ اتصال آن سند از
شهید ثالث دارد و اجازهٔ این فقیر از او اقصر اسانید من ست زیرا که سائر اجازاتی که این فقیر دارم بدو واسطه
با آقا سید علی صاحب ریاض منتهی میشود و لیکن اجازهٔ شهید ثالث بیک واسطه با آقا سید علی میرسد زیرا که
شهید ثالث از تلامذهٔ آقا سید علی و از او اجازه داشته و دیگران از آقا سید علی اجازه دارند بیک واسطه و چون
این فقیر از عتبات عالیات که مراجعت مینمودم از کسی مطالبهٔ اجازه و تصدیق براجتهاد نه نمودم تا اینکه خال
مفضال این فقیر آقا سید صادق تنکابنی که از ائمه جماعت در قصبهٔ لنگرود و گیلان بود و فاضل جامع
و ارشد علمای آن دیار بود بقزوین بعد از مراجعت از زیارت حضرت فاطمه رضی در قم وارد و براین فقیر شد پس
ترغیب نمود که البته ترا اجازه لازم زیرا که با اجازه عوام را مایهٔ اطمینان در تقلید و قضاء است علاوه اتصال
سلسلهٔ اسناد اخبار از آن حاصل و انتهائی داخل در سلسلهٔ روات خواهد شد پس از این وجوه و از جهت
تیمن و تبرک اجازه از استاد خود و از مسلمین بلد قزوین که از آنجمله حاجی ملا محمّد تقی ست اجازه گرفته
پس من امتثال امر او نموده و مجلد اول از کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام با منظومهٔ
الخیه اصول را که بلا خدمت استاد فرستاده ایشان تصدیق نوشتند و فرستادند پس همان کتاب
و تصدیق استاد را خدمت شهید ثالث فرستادم ایشان چون خط استاد را مشاهده فرمودند گفتند

که استاد

که استاد قاعده نیست که زیاد تعریف تلمیذ خود کند و آقا سید ابراهیم در توصیف تلمیذ خود زیاد مبالغه نمود پس
شهید ثالث اجازهٔ مفصله با تصدیق اجتهاد برای این فقیر نوشتند وصورت خط ایشان این ست

در اجازهٔ شهید ثالث برای مؤلف این کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق الخلق بقدرته وجعلهم آیة لربوبیته فهداهم
من الضلالة وانقذهم من الجهالة بنصب الادلة الواضحة والحجج اللامعة ببعث سفرائه ورسله الذین
یرغبونهم فی جزیل ثوابه ویرهبونهم عن شدید عقابه کیلا یکون علیه بعد حجة لیهلک من هلک عن بینة
والصلوة والسلام علی اشرف العصر الذی دان لمفخره ارباب المفاخر وطأطأ لفخره کل فاخر المبعوث الی
یوم البعث والمبحوث عنه کل البحث فضله الله من کرامته بمالم یتفضل علی احد من بریته وقرن
الاعتراف بنبوته مع الاعتراف بلاهوتیته خاتم انبیاء ورسله محمّد صلعم صاحب الشریعة الناسخة والبینات
الباهرة ثم السلام علی خازن علم الله وترجمان وحی الله لسان الله وعین الله وجنب الله الذی
فضله الله علی جمیع بریته وجعله نفس نبیه فی آیة مباهلة کتابه وخلیفته فی باطن فرقانه وظاهره
امام الغالب علی بن ابی طالب ع وعلی اهل بیته الطاهرة والنجوم الزاهرة حجج الله الباهرة المأمونین
عن السهو فی السراء والضراء المعصومین عن الزلة والخطاء صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین
اما بعد فقد استجاز فی الفاضل الزکی والعالم الالمعی جناب الملا میرزا محمد التنکابنی صاحب الفهم
الجلی والاستعداد القوی للعروج الی معارج الاحکام والخوض فی مسائل الحلال والحرام وتحقق استقامة
فهمه ومعرفته فی علمه وصلاحه واحتیاطه فی دینه واهتمامه فی تحصیل احکامه باستفراغ وسعه بجده و
اجتهاده فاجزت له ان یروی عنی مقرواتی ومسموعاتی من الاخبار المرویة عن ائمتنا سلام الله علیهم
فی الاصول والفروع سیما ما فی الکتب الاربعة التی علیها المدار الکافی والفقیه والتهذیب والا
ستبصار للمحمدین الثلث الکلینی والقمی والطوسی تغمدهم الله بغفرانه وسائر الکتب الجامعة لنوادر الاخبار
کالوسائل والوافی والبحار وما برز من مصنفاتی فی الاصول والفروع من مجلدات عیون الاصول و
رسائلی المختصرة والمنفردة فی قضاء الصلوات الفائتة وصلوة الجمعة وکتبی المبسوطة الاستدلالیة
کمجلدات منهج الاجتهاد وهی اربعة وعشرون مجلدا فی شرح شرایع الاسلام من الطهارت الی
الدیات فی کمال البسط والتحقیق ونشر الفروعات ومدارک الاحکام من الآیات والروایات و
الاجماعات والشهرات بحیث یغنی المستعد الحقیق الدقیق عن الرجوع الی سائر المتفرقات من کتب
الاخبار ومصنفات علمائنا الاخیار اجزت له ان یروی عنی وعن مشایخ اجازتی منهم جامع شرایع

العلم والسیادة البحر الذاخر والبدر الباهر استاذنا الاعظم الامیر السید علی بن السید محمد علی الطباطبائی صاحب الریاض
الکبیر والصغیر علی النافع ومنهم شیخنا الاعظم واستاذنا الافخم المتفرد فی اکثار التفریعات والمتوحد فی حل المعضلات
الشیخ جعفر الغروی وهو عن شیخیه المعروفین استاد الکل الآقا محمد باقر البهبهانی وناموس الدهر وتاج الفخر
الذی لیس له فی اعصارنا ثانی السید مهدی الطباطبائی اسکنهم الله فی عالی جنانه ومنهم السید السند صاحب
اسبع الطویل والنظر العمیق السید محمد بن شیخنا المتقدم الامیر السید علی وهو عن شیخیه والده الامیر وجناب السید
المهدی الطباطبائی وهم عن المشایخهم الماضین متصلا خلفا عن سلف الی الائمة الطاهرین وعنهم عن آبائهم الماضین
عن جناب خاتم النبیین وهو عن حامل الوحی الجبرئیل الامین عن الله تعالی مبدع الارواح العالیة و
الاجسام السفلیة السموات والارضین واوصیه برعایة الورع والتقوی والاشتغال بالکمال الاستفراغ
فی احکام الله تعالی وملازمة جادة الاحتیاط وان لاینسانی من الدعوات فی الاسحار ومظان اجابة الدعوات
وفقه الله تعالی بمحمد وآله خیر البریات کتبه بیمینه الراجی لعفو الاحد الصمد محمد تقی بن محمد. تا اینجا صورت
اجازهٔ شهید ثالث بود که برای این فقیر نوشته است وچون جناب رضوان مآب آقا سید محمد بسفر جهاد می
رفتند اکثر علماء ایران در خدمت او بودند از انجمله حاجی ملا محمد تقی نیز در خدمت ایشان بوده تا اینکه
نائب السلطنه بسرداری چند منزل سبقت داشت ودر بدو امر نائب السلطنه غالب ودر آخر امر مغلوب شد

در شکست خوردن نائب السلطنه از لشکر روس وسؤال فتحعلیشاه وجواب شهید ثالث

بعد از مغلوب شدن او را به فتحعلیشاه عرضه داشتند پس روز مرحوم فتحعلیشاه در محضر علماء از کارزار سردار
سپاه ظفر آثار نائب السلطنه سوال نمود کسی جواب نگفت باز مکرر کرد وشهید ثالث در کرت ثالثه معروض
داشت که من خبر از ایشان دارم لیکن تفصیل آن موقوف بر تقدیم حکایت موجزهٔ مختصره است وآن
این ست که در بلاد بنی اسرائیل عابدی در صومعه بعبادت خدایتعالی عمر را مصروف میداشت در جوار
آن صومعه درختی بسیار بزرگ بود که قافله در سایهٔ آن نزول مینمود ودزدان چندی میآمدند واین قافله
را بقتل میآوردند واموال ایشان را یغما مینمودند پس وقتی عابد بخیال آن شد که قربة الی الله آن
درخت را قطع کند تا دزدان در آن پنهان نشوند ودمای واموال مردمان از شرور مفسدان محفوظ بماند پس
باین نیت حربه برداشت وبپای آن درخت رسید وشروع نمود که درخت را ببرد وقطع کند چون شروع
نمود شیطان بصورت شخصی متصور وبا عابد در مقام مشاجره برآمد که من ترا نمیگذارم پس منازعه نمودند
آخر کارزار بکشتی قرار گرفت وعابد شیطان را بر زمین زد خواست سرش را جدا کند ولیکن چون شیطان
از مهلت داده شدگان بود لهذا از قتل او درگذشت وشیطان بمکان خود مراجعت نمود وعابد آن درخت را

نصف

تا نصف برید وشب در گرفت عابد با خود گفت که امشب میروم وصباح میآیم وباقی درخت را قطع میکنم
پس بمنزل خود معاودت نمود آنشب با خود اندیشید که نصف درخت را قطع نمودم وصباح نصف دیگر را
قطع میکنم وکاروان را از شر دزدان خلاص نمودم اکنون صلاح آن ست که از کاروان برای عمل خود باج
ستانم تا مخارج معاش من نیز معمور گردد پس صباح رفت وشروع بقطع آن درخت نمود ناگاه شیطان
بار دیگر عود نمود واو را مانع شد آخر الامر کار بکشتی انجامید وشیطان عابد را بر زمین انداخت واو را حکم نمود
که قطع آن درخت ننماید پس چون عابد روز اول نیت او قربة الی الله بود لهذا بر شیطان غلبه نمود وروز
دوم چون نیت عابد مشوب وغرض او جلب منفعت برای خود بود فلذا مغلوب ومنکوب شد وشاهزاده
نائب السلطنه در دعوای اول چون نیت قربت داشت بر لشکر روس غالب آمد ودر جنگ دوم چون
نیت ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند مرحوم فتحعلیشاه را تقریر شهید ثالث پسند آمد وباو خلعت داد واینگونه
سخنان از حاضر جوابیست وشهید ثالث در مجالس ومحافل زیاد حاضر جواب وخوش بیان بود

در مکالمهٔ شهید ثالث با مرحوم محمد شاه درباب فروش تیول

از انجمله در زمان فتحعلیشاه قریهٔ از قرای قزوین را سلطان باوی تیول داد پس از چندی شهید ثالث آن قریه را بمیرزا
ابراهیم نامی فروخت ومبلغی گزاف در قیمت آن اخذ نمود وچنان مینمود که امثال این قری مجهول المالک واختیار
آنها با حاکم شرع ست پس در زمان مرحوم محمد شاه آن قریه را از میرزا ابراهیم گرفتند میرزا ابراهیم کیفیت ابتیاع
آنرا از شهید بدرگاه سلطان معروض داشت چون وزیر سلطان حاجی میرزا آقاسی بجهت میل وتصوف باطنیه
علماء اعلام وفقهای کرام در غایت عناد ولداد بود پس محصلی تعیین کرد که قیمت آن ملک را از شهید ثالث گرفته
بمیرزا ابراهیم باز دهند چون ملازم سلطان برای استرداد ثمن آن قریه بخانهٔ شهید ثالث آمد آنجناب فوراً
بدار الخلافه وبمجلس سلطان حضور یافت وسخن از فروختن قریهٔ خالصه سلطانی شد آنجناب بسلطان معروض
داشت که حکایت شیرینی درین باب مرا بخاطر آمده وآن این ست که زمانیکه در دار السلطنه اصفهان
بتحصیل علوم اشتغال داشتم بسیار تهیدست بودم بنحوی بعضی از اوقات بی غذا میگذشت وبعضی از اوقات
به پوست خربزه که مردمان میخوردند وبدور میانداختند بدل غذا میساختم پس چند وقت گذشت که غذائی مقدور
نشد از آن پس قلیلی از فلوس برای نماز وحشت پیدا شد آنرا گرفتم وببازار رفتم که چیزی که ارزان تر باشد و
سد خلت نماید ابتیاع نمایم ناگاه کسی آواز میکرد که خربزه تلیده وغلیده بکمن بده پول من با خود اندیشیدم
که از این ارزان تر ومناسب تر چیزی نیست آن خربزه را بقدر حاجت گرفتم چون بمنزل آوردم وشگافتم
در میان آن جز تخم وآب چیزی نیافتم پس آنرا گرفتم دگر باره نزد صاحب خربزه رفتم وماجرا را باو گفتم

داد دعا، عجب نمودم آنمرد گفت آیا نه گفتم خربزهٔ تلیده و خلیده و این خربزه مصداق همین دو لفظ بود پس مجاب شدم و معاودت نمودم اکنون در واقعهٔ میرزا ابراهیم در بدو مرحله باو گفتم که این قریهٔ خالصه سلطان است و من آنرا میفروشم میخواست نخرد با این حال خرید پس بر من سخنی نخواهد داشت دم ابا او اشتغال الذمة نیست سلطان از آن ماجرا درگذشت و شهید را نهایت احترام و اکرام نمود

در منازعهٔ حکیم باشی با شهید در باب انگشتری

و از حکایات غریبه اینکه میرزا آقاسی صوفی وزیر مرحوم محمد شاه با جناب حاجی ملا محمد تقی در نهایت عداوت بود مردم بجهت خوشش آیند او با شهید در مقام آزار و تخفیف بودند و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون از انجمله میرزا نظیر علی نامی از اهالی قزوین ملقب بحکیم باشی و مقرب در نزد سلطان و میرزا آقاسی و لیکن لوطی و نامعقول بوده و اصل و نسب و حسب درستی نداشته و در بدو امر نهایت فقر و فاقه داشته و لیکن بجهت مناسب دنیویه دنیایش معمور بود و در سوابق ایام حکیم باشی انگشتر الماسی بجناب حاجی شهید برسم هبه و عطیه داده بود و بتحریک وزیر و یا بجهت خوشش آیند او در زمان ثروت و عزت و منصب از شهید ثالث مطالبهٔ انگشتر نمود شهید انگشتر الماسی برای او فرستاد که این انگشتری است که بمن دادی حکیم باشی آن انگشتر را پس فرستاد که این انگشتر غیر انگشتر من است و این انگشتر را چندان بهائی نیست و انگشتر من مبلغ هفت صد تومان قیمت داشت شهید ثالث همان انگشتر اول را پس فرستاد و پیغام داد که من در زمانیکه در اصفهان بودم بتحصیل اشتغال داشتم نهایت فقیر بودم از قضا چند وقت گزشت که غذائی پیدا نه کردم و در شدت گرسنگی وجه قلیلی از جائی رسید خیال کردم که آن را بغذائی خوب مصروف دارم پس بادنجان و گوشت و روغن خریدم و خورش بادنجان درست نمودم و اکل کردم و از آن لذتی بی اندازه بردم پس از آنکه دنیا بمن اقبال نمود همان لذت آن ادام در نظرم بود بکرات و مرات بخانه داده گفتم که بآن نحو ادام نمودند بآن لذت نبود چه مکرر طباخهای شهر را خواستم و همان ادام برایم طبخ نمودند آن لذت را نیافتم آخر بخود گفتم که لذت آن ادام در اصفهان در حالت فقر و فاقه بود و بسیار گرسنه بودم آن را نهایت لذیذ یافتم اکنون که غریق نعمتهای نامتناهی الهی گشته ام برایم لذتی ندارد و حال انگشتر الماس شما بر همین منوال است چه آنوقتی که شما این انگشتر را بمن دادید فقیر و بی چیز بودید بنظر شما قیمت آن هفتصد تومان آمد اکنون که بدولت و ثروت و عزت و منصب رسیده اید این انگشتر بنظر شما جلوه ندارد و الا این همان انگشتری است

در بیان شهید ثالث حکایت یقلوس غلام را برای محمد شاه

واقعهٔ دیگر اینکه حاجی میرزا آقاسی وزیر همیشه در مقام تخفیف شهید و اخوان و سائر فقهاء بوده زمانی که مرحوم محمد شاه بقزوین وارد شد حکم کرد که شهید ثالث با برادرانش حاجی ملا محمد صالح و حاجی ملا علی از قزوین

بیرون

بیرون بروند پس شهید با اخوان به مجلس پادشاه حاضر شدند چون قلیل زمانی گزشت پیش خدمت اشاره کرد که برخیزید شهید به محمد شاه عرض کرد که مرا مهمی است و لازم که بمقدمه حکایتی به نحو اختصار ذکر شود لیکن پرده دار ما را اشاره میکند که برخیزید سلطان بپرده دار تغیر و به حاجی فرمود که مطالب را اظهار کن سید شهید ثالث فرمود که بعد از اینکه برادران یوسف صدیق او را بمالک مصری فروختند و مغلولا او را بجانب مصر روانه ساختند و یقلوس نامی که غلام سیاه و درشت خوی سیه روی بود موکل یوسف ساختند چون قافله بقبرستان آل یعقوب رسیدند صدیق خود را از شتر بزمین انداخت و بر سر قبر مادرش راحیل شروع بگریه و زاری نمود پس یقلوس یوسف را بر بالای شتر ندید در مقام تفحص برآمد و صدیق را بر سر قبر مادر یافت سیلی بر صورت پاکش زد حضرت یوسف دست بدرگاه الهی برآورده و تضرع و زاری آغاز نمود ناگاه دریای قهر الهی بتلاطم آمده خطاب بملک الزلازل که زمین را بزلزله آورد و خطاب بملک الریاح که بادها را بحرکت درآورد و بجبرئیل خطاب شد که پر بر زمین زن و پیش قافله را بگیر پس بادها وزیدن گرفت و زمین بزلزله آمد و غبار بهیجان آمد اهل قافله همه حیران و سرگردان ماندند از آن پس بیوسف پناه بردند و او دعا کرد تا آن انقلابات برطرف گردید پس ملائکه بحضرت آفریدگار عرض کردند که بار خدایا اینهمه بلاها به پیغمبرزادهٔ تو یوسف از برادران رسید که در چاه انداختند و برهنه کردند و سیلی زدند و در بیابان پرخار دوانیدند و او را فروختند و تو برای هیچیک از آن ستمها به ملائکه نفرمودی که عناصر را انقلاب دهند و برای یک سیلی یقلوس این همهٔ امور فراهم آوردی۔ خطاب از مصدر جلال الهی در رسید که آن بلاها که در اول به پیغمبرزادهٔ ما رسید از برادرانش بود که آنها هم پیغمبرزاده بودند و لیکن این سیلی یقلوس چون از شخص بیگانه بود بغیرت ما نه گنجید فلذا اینهمه انقلابات را فراهم آوردیم هم اکنون ای سلطان ترا بر ما هر حکمی که باشد روا و بجان منت داریم لیکن از یقلوس غلام که حاجی میرزا آقاسی وزیر باشد اینگونه آزار بغیرت ما نه میگنجد و وزیر حکم کرد که ما را از ایران اخراج کنند اگر بفرمودهٔ شماست باکی نیست سلطان برای وزیر متغیر و نهایت در اعزاز شهید کوشید۔ ایشان مقضی المرام از مجلس بیرون آمدند و سلطان را با ایشان در باطن اخلاصی بوده چه در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد نماز جماعت مینمود پادشاه حکم نمود که هر یک از شاهزادگان سجادهٔ یکی از فضلاء را بیندازند و خدمات او را متصدی از انجمله مرحوم محمد شاه که در آنوقت محمد میرزا لقب داشت محکوم شد که جای نماز حاجی ملا محمد صالح را داشته باشد۔

در مناظره حاجی سید محمد تقی با شهید

و مسموع شد که در بدو امر نماز جمعه را در قزوین حاجی سید محمد تقی بعمل می آورد و دوران ازمنه بنای شهید

بر حرمت نماز جمعه بود پس روزی حاجی سید محمد تقی با اهل آن دیار نقاری بهم رسانید و به نماز جمعه نرفت شهید
به مسجد رفت و نماز جمعه را خواند از آن پس همیشه نماز جمعه را شهید ادا میکرد و حاجی سید محمد تقی از اهالی قزوین و جامع
و فاضل و نسبت کرامات هم باو میدادند چنانکه بیاید پس در مجلسی سید و شهید هر دو جمع بودند سید از شهید پرسید
که کدام چیز ست که در یک هفته حرام و در هفتهٔ دیگر واجب شد شهید گفت نمیدانم سید گفت آن نماز جمعه است
آن هفته که من میخواندم حرام بود و در آن هفته که تو میخواندی واجب شد مؤلف گوید که این حکایت از امورات
و فریه و کذب ست چه جلالت قدر این دو بزرگوار مانع از وقوع امثال این ترهات و اباطیل ست بلکه هر دو
در نهایت وثاقت بودند. و تالیفات شهید ثالث یکی کتاب عیون الاصول که دو مجلد ست و در علم اصول
تقریباً بقدر قوانین میشود و در آن کتاب بر قوانین ایراداتی وارد و از آنجناب یعنی شهید ثالث مسموع شد که در
سفر جهاد شبها من با حاجی ملا احمد نراقی ایرادات مرا در عیون الاصول بر میرزا عنوان میکردیم و باهم گفتگو میداشتیم
دوم کتاب منهج الاجتهاد که شرح شرایع ست از طهارت تا دیات در بیست و چهار مجلد که تقریباً بقدر جواهر الکلام
شیخ محمد حسن ست و جناب شیخ محمد حسن زمانی که جواهر الکلام را مینوشت چون بکتاب جهاد رسید اسباب چندان
نداشت چون فقها، کتاب جهاد را کمتر نوشته اند آقا محمد مرحوم نجل شهید در نجف مشغول به تحصیل بود تا فارغ از
تالیفات کتاب جهاد شد و در آن زمان که مؤلف در دار السلطنهٔ قزوین تحصیل مینمودم شهید مشغول با تمام تالیف
این کتاب بود و دیدن و بازدید و عروسی و عزا همه را ترک کرده بود و بتالیف کتاب منهج مشغول بود مگر روزهای
جمعه وقت عصر مقدار دو ساعت بغروب مانده می نشستند و بمرافعات اشتغال داشتند و سایر اوقات را بتالیف
مشغول بودند. سوم رساله در قضاء صلوة فائته. چهارم رساله در نماز جمعه. پنجم رسالهٔ در طهارت و نماز و صوم
ششم کتاب مجالس المؤمنین در وعظ که مشتمل ست بر پنجاه مجلس و در هر مجلس مسائل بسیار در فقه با اشاره و اجمال بعضی
از ادله و تفسیر آیات بسیار و حکایات و ذکر مصیبت

در محاجه شهید با آخوند ملا صفر علی لاهجی

و در بعضی از ازمنه شخصی شهید ثالث و آخوند ملا صفر علی لاهجی را میهمان کرد با جمعی از علماء و
طلاب آخوند ملا صفر علی لاهجی ساکن قزوین و از شاگردان مرحوم آقا سید محمد باقر صاحب مفاتیح
الاصول بود و از مرحوم حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر اجازه داشته و کتابی در فقه و شرحی بر معالم و رسالهٔ در درایه
نوشته و این نقیر در زمانیکه مبتدی بودم چندی در خدمت او در اصول تلمذ مینمودم فاضل و جامع بود و الحاکم حافظه
بود و بعد از انعقاد مجلس میهمانی اول آخوند ملا صفر علی وارد شد شخصی از آخوند سوال کرد که آیا بز زکوة دارد
یا نه آخوند گفت که بقاعده باید نداشته باشد پس شهید ثالث وارد مجلس شد از او سوال کردند که بز زکوة دارد
یا نه شهید گفت بلی زکوة دارد آخوند ملا صفر علی گفت که بقاعده باید زکوة نداشته باشد زیرا که اصول برائت ذمه

از وجوب زکوة است و گوسفند از این اصل خارج شد بدلیل و حدیث عنوانش لفظ غنم ست و احکام
وارد مدار اسماء ست و بز را معز میگویند و غنم نمیگویند شهید گفت جناب آخوند شما اگر شرایع نخوانده اید که می
گوید و الغنم و المعز من جنس واحد اجماعاً و کذا البقر و الجاموس پس محقق در کتاب شرایع که کتاب فتوی ست
دعوی اجماع نموده آخوند ساکت شد و شهید در رد مسائل چنان مهارت داشت که گویا او مد اهل زمان بود و از جمله
مطائبات اینکه در مسئله میان شهید ثالث و مرحوم حاجی ملا محمد صالح محل خلاف شده بود شبی حاجی ملا محمد صالح
شهید و برادر کوچک حاجی ملا علی را میهمان کرد و در آن مجلس همان مسئله را عنوان کردند و صحبت داشتند حاجی ملا
محمد صالح بشهید تغیر کرد که این نامربوط ست شهید نهایت حلیم بود سکوت فرمود و حاجی ملا علی که برادر کوچک
بود و برای حاجی ملا صالح تغیر کرد که آنچه نامربوط و غلطی ست که تو میگوئی و شهید برادر بزرگ تو ست احترام
او بر تو لازم ست شهید بحاجی ملا علی گفت که تو هم نامربوط میگوئی حاجی ملا محمد صالح برادر بزرگتر از تو ست
و احترام او هم لازم ست. و در سالیکه مرحوم آقا سید محمد بسفر جهاد میرفتند اکثر علماء ایران در خدمت آن بزرگوار
بودند و هر شب در خدمت آنجناب جمع می شدند و مباحثات علمیه مینمودند آنوقت تصدیق از آقا سید محمد میخواستند
و او هر کرا تصدیق میکرد تعبداً قبول میکردند بجهت احترام او زیرا که او استاد اکثر و پسر استاد جمعی دیگر بود

در احتجاج شهید ثالث با حاجی ملا احمد نراقی و در مجلس برای آقا سید محمد حسینی میگرفتند

پس بعضی خواستند که میان حاجی نراقی و شهید مناظره شود شبی دو نفر از کتاب شهید مسئله فرعیه را عنوان
کردند یکی مخالف شهید شد و یکی موافق و تصدیق از حاجی خواستند حاجی نراقی آنکه را که بر خلاف حاجی شهید
بود تصدیق کرد و شهید قول آن کسی را که موافق او بود تقویت نمود و اجراء ادله و قواعد نمود و حاجی نراقی استماع
مینمود و هیچ صحبت نه کرد و در مقام محاجه بنیاد پس شب دوم باز مسئله بر نهج سابق عنوان نمودند و از حاجی
نراقی تصدیق خواستند او باز تصدیق بر خلاف مذاهب شهید نمود باز کما فی السابق شهید تقویت قول خود
نمود و حاجی نراقی سکوت داشت شب سوم باز بنهج پیش عنوانی کردند باز حاجی نراقی تقویت و تصدیق
آن کسی نمود که بر خلاف شهید سخن میگفت شهید باز کما فی السابق اجراء ادله کرد حاجی نراقی اول تکیه بر
پشتی داشت پس درست نشست و ادلهٔ شهید را رد کرد و بعد از خود تاسیس قواعد کرد و خلاف شهید را
مسجل و محکم ساخت و شهید تصدیق نمود. **در رؤیای مرحوم فتحعلیشاه حضرت فاطمه را در باب
شهید ثالث** و از کرامات شهید ثالث اعلی الله مقامه پس بسیار ست و بعضی از آنها را در اینجا ذکر
میکنم. از الجمله در آن ازمنه ملا محمد علی نامی بود از اهل مازندران و چندان در علوم پایه و مایه نداشت و مرحوم
حاجی ملا محمد صالح و رنجه داد و در مقدمات تلمذ نموده بود و او را ملا محمد علی جنگلی میگفتند زمانی جنت آرامگاه فتحعلیشاه

بقزوین نزول اجلال فرمود و علما بدیدن او رفتند مسئله از ایشان سؤال کردند ملا محمد علی بمقتضای حال جوابی
گفت که سلطان را خوش آیند شد سلطان از اسم او سؤال کرد گفتند ملا محمد علی جنگلی سلطان فرمود که چون
اخوند از اهل ولایت ماست که مازندران باشند او را ملا محمد علی جدلی بگویند پس از سالهای چندی شهید ثالث
با اخوان خدمت فتحعلیشاه رسیدند و این در زمانی بود که ملا علی جدلی حضور داشت پس سلطان از شهید ثالث
سوالی در مسئله علمیه نمود شهید جواب گفت ملا محمد علی ایرادی بر شهید نمود جواب گفت ملا محمد علی در مقام
مجادله برآمد شهید سکوت اختیار کرد و قرارش این بود که اگر کسی با او مجادله میداشت آنجناب سکوت اختیار
میفرمود و مجادلهٔ محرمه را ترک می نمود پس حاجی ملا محمد صالح دید که سکوت شهید و آنگهی در مجلس سلطان باعث
سرشکستگی ست پس حاجی ملا محمد صالح با ملا محمد علی در مقام مجادله شد و ملا محمد علی مردی بود قوال و حراف
و سخنور و میان گفتگو بحاجی مزبور گفت که همین مسئله را در سوابق ایام تو در نزد من درس خواندی مجملاً
حاجی ملا محمد صالح سکوت کرد حاجی ملا علی چون دید که برادران سکوت از بیان و خصم در معرض جولان است
غیرت ورزید و با خصم در مجادله کوشید و مجادلین از همدیگر دور نشسته بودند کم کم هر یک در حین گفتگو
پیش آمدند تا بیکدیگر رسیدند و هنگامهٔ محاوره و مقاوله و مجادله و مباحثه و مناظره و مشاجره گرم شد ملا محمد علی دست
خود را کشید که بحاجی ملا علی سیلی زند حاجی سبقت ورزید و سیلی بر صورت ملا محمد علی زد پس حاجی ملا علی و ملا محمد علی
هر دو از جای برخاستند و یکدیگر را گرفتند ناگاه سلطان بر حاجی ملا علی و اخوان متغیر گردید و فرمود بنشینید که
این حرکات ناشایسته سزاوار مجلس ملوک نی و این سلوک را در چنین مجلس بعد ها مسلوک مدارید پس ایشان را حکم بانصراف
نمود ایشان بمنزل خود مراجعت کردند چون صباح شد مرحوم فتحعلیشاه باعیان دولت خطاب کرد که دیشب جناب
فاطمه ع را در خواب دیدم بمن تغیر فرمود که چرا بالنسبه با اولاد من خلاف احترام کردی البته رضای خواطر ایشان
را معمول داشته و کمال احترام بایشان نموده و الا در سلطنت تو خواهم اختلال نمود پس شهید ثالث و
اخوان را خواسته و در احترام و تکریم و تعظیم ایشان اهتمام تمام و هر یک را بخلع فاخره و تشریف ملوکانه
مخلع و مشرف و ایشان را بانجاح حوائج منصرف داشت معلوم ست که علماء اولاد روحانی جناب فاطمه علیها السلام
اند سیما اینکه شاید در میان اسلاف ایشان یکی از مادرهای ایشان از سلسلهٔ علیهٔ سادات بوده پس از جانب
مادر هم از اولاد صدیقهٔ کبری خواهند بود مرحوم حاجی ملا محمد صالح میگفت که اسم مادرش فاطمه بود **در اینکه**
شخصی قصد قتل شهید ثالث نمود و قدرت نیافت و از جملهٔ کرامات آن
بزرگوار اینکه شهید ثالث در دار السلطنهٔ قزوین بسیار اجراء حدود و سیاسات شرعیه مینمود تا اینکه
اکسیر الخبیث یکی از معاصی شرعیه حد جاری میفرمود پس کسان آن محدود با اسلحه در نیمه شب بکتابخانهٔ شهید

ثالث

ثالث بقصد قتل آنجناب رفته زمانی رسید که چراغ روشن و آن بزرگوار بعبادت حضرت داور دادار
اشتغال داشته و اصلا متعرض این شخص نشده با اینکه احساس بآمدن شخصی نموده پس آن شخص حربه را
بدست گرفت و یکپای خود را داخل آنخانه نمود که ناگاه از پشت سر دست بر کمر او نمودند و او را از
اندرون به بیرون کشیدند آن شخص به پشت سر نگاه کرد کسیرا ندید با خود گفت که این از قوهٔ خیالیه بوده
و کسی در خارج نبوده بار دیگر پای خود را گذاشت و مانند دفعهٔ سابقه مشاهده نمود تا سه بار این قضیه روی داد
پس آن شخص متنبه گردیده و توبه و انابه نمود و حربه را از دست خود انداخته و باندرون خانه رفت دیگر کسی
از پشت سر او را نه کشید پس دست مبارک آن بزرگوار را بوسید و اظهار ندامت کرد و مراجعت نمود و آن
جناب در آن سه دفعه اصلا ملتفت او نگردیده و بعبادت خویش اشتغال داشت **وایضاً** شخصی از تجار
قزوین بواسطهٔ حکمی که از آن بزرگوار بمنصهٔ ظهور رسیده بود با وی در مقام عناد و کینهٔ آنجناب را در دل گرفت
و خواست که در یکی از شبها آنجناب را بقتل برساند پس شبی را عزم کرد و چون خواست که بعزم خویش اقدام
نماید آن مرد را انباری بود پر از پنبه و انبارش آتش گرفت و سوخت و آن مرد از آن عزم در گذشت و
خائب و خاسر توبه و انابه بدرگاه الهی نمود **وایضاً** شهید ثالث از تعبیه و شبیه در مصیبت حضرت سید الشهداء
علیه الالف تحیة و ثناء ممانعت مینمود و غناء در مراثی و انشاد مصائب ائمه را منع میفرمود **در رؤیای**
شهید ثالث پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را
تا شبی از شبهای قدر در خواب دید که پیغمبر خدا علیه آلف التحیة و الثناء در مسجد شهید در بالای منبر است و بشهید
ثالث خطاب فرمود که اخوند غنا در مراثی فرزندم حسین ع را منع مکن بهر نحو که میخواهند بخوانند و تفصیل این خواب
را آنجناب در کتاب مجالس المتقین نوشته اند چون در نظرم تفصیل آن نبود باجمال مذکور داشتم و کتاب
مجالس بالفعل در نزد من حاضر نبود که بدان رجوع کنم مجملاً شهید پس از آن خواب غناء در انشاد مصیبت را منع
نه مینمود و تعبیه و شبیه را تجویز نمود و خود هم در مجالس تعبیه می نشست ـ مؤلف این کتاب گوید که تعبیه از
مخترعات صفویه است و چون ظهور مذهب تشیع در ممالک ایران از ضرب شمشیر سلاطین صفویه شد و
ذاکرین را مامور بانشاد مصیبت حضرت سید الشهداء نمودند مردم چندان گریه نه میکردند زیرا که هنوز در
مذهب راسخ الاعتقاد نبودند پس تعبیه را اختراع نمودند که شاید مردم از مشاهدهٔ مصائب حضرت سید الشهداء
متألم و موجب رقت قلب شود و لفظ تعبیه نیز بمعنی اختراع ست و این تعبیه در ازمنهٔ سابقه بالاتفاق وجود
نداشته و علما را در جواز آن خلاف ست و اکثر بر تحریم آن رفته اند و از جمله محرمین مرکز کرهٔ فقاهت و
نباهت و فطانت و ذکاوت شیخ جعفر نجفی ست و جمعی بسیار توقف کرده اند مانند حجة الاسلام در کتاب

اسئوله و اجوبه اش در این مسئله توقف فرموده وجمعی نیز در مقام افتاء توقف داشته وانچه مرا مظنون است اینکه متوقفین بحسب دلیل مانعین میباشند ولیکن در مقام فتوی تجری بر تصرف در امر مصیبت امام حسین ع نموده اند چنانچه از بعضی متوقفین همین قسم مرا مسموع شد و نادری از فقهاء رضوان الله علیهم تجویز کرده اند و میتوان این قول را حمل بر شذوذ نمود و مجملا اقوی در نظر این احقر حرمت تعبیه وشبیه است زیراکه تعبیه از عبادات مسنونه است و هو محل الوفاق و اصل اصیل در عبادات مادامیکه از شارع دلیلی نرسد حرمت و فساد است زیراکه عبادت توقیفی و توصیفی ست وعلیه الاتفاق پس باید دلیل بر جواز آن اقامت نمود و مجوزین را دلیلی نیست جز سیره و آن مردود است باینکه مسئله سیره مستحدث شده است و در زمان پیغمبر و ائمه نبوده و این قطعی ست پس اعتباری باین سیره نخواهد بود و همچنین دلیل مجوزین عموم من بکی او ابکی ست و این دلیل علیل و برای غلیل مفید نیست زیراکه من بکی او ابکی دو لفظ در آن ست که باید بآنها تمسک نمود یکی لفظ من میباشد و او دال بر عموم ست اما عموم آن متصور بر مابعد ست که بکی و نحو آن باشد پس عموم من را مسلم داریم اما کلام در ابکی ست و شکی نیست که ابکی فعل ست و فعل بالاتفاق داخل در عمومات نیست بلکه داخل در اطلاقات و این هم از جمله واضحات ست که اطلاقات در اخبار را انصراف بسوی افراد شایعه در زمان صدور خطاب ست و تعبیه اجماعا نبوده و شیوع یا بجهت کثرت وجود ست و یا بجهت کثرت استعمال و یا بهردو علی اختلاف الآراء و تعبیه در آنزمان نه کثرت استعمال داشته و نه کثرت وجود بلکه هیچ وجود نداشته وانچه در آنزمان موجود بود نواح بود یعنی نوحه که باین نحو کسی از دنیا میرفت نوحه گر میآوردند و آنها طایفه بودند از زنان و مردان که میآمدند مردان در مجلس مردان و زنان در مجلس زنان اشعار میخواندند و مناقب و مفاخر و اوصاف امیت را میگفتند و میخواندند و حاضران میگریستند و آنها اجرت میگرفتند و میرفتند چنانکه فقهاء در کتاب مستاجر اجرت نواحه را عنوان نموده اند پس مراد از گریاندن بآن نحوست که در آنزمان میگریانیدند چنانکه در این زمان چنین میکنند با اینکه حدیث من بکی از اخبار ضعاف و منجبر بشهرت ست و شهرت بالنسبه بتعبیه بر فرض دلالتش تحقق نیافته واما تسامح در ادله سنن پس آن نیز در تعبیه جریان ندارد زیراکه حدیثی در باب تعبیه ورود نیافته که اگر ضعیف باشد بقاعده تسامح عمل کنیم و حدیث بکی نیز هیچ دلالت بر تعبیه ندارد تا تسامح در سند این حدیث کنیم. و این فقیر رساله مفرده در حرمت تعبیه تالیف کرده ام و زمان تالیف آن در کمتر از یک روز بوده و در جواب از تسامح نیز میگوئیم بوجهی دیگر که تسامح در جائیست که بغیر از احتمال تشریع احتمال حرمت ذاتیه در آن شیئی نباشد و در اینجا احتمال حرمت ذاتیه میرود و اخوند ملا آقای دربندی در کتاب اکسیر العبادات و اسرار الشهادات تعبیه را جائز دانسته و ادله در آن باب اقامه نموده و این فقیر با خامه کلیل و بنان ضئیل در کتاب اکلیل دلیل آن فاضل جلیل نبیل را بر وجه جمیل علیل و براهین اورا

مهندمة البنیان و منثلمة الارکان ساختیم هرگاه تفصیل را خواهد بدانجا رجوع کند

واما حکایت خواب پس بیننده آنرا اگر قطع بحکم الله واقع شد بااو سخنی آرم والا خواب اجماعا از ادله نیست و از جناب شهید ثالث سؤال میکردند که حاجی ملا محمد صالح مجتهد ست یا نه جناب در جواب میفرمود که مجتهد ست ولیکن کودن و قلیل الادراک است و از جمله بدایع و وقایع واقعه تکفیر شیخ احمد احسائی است و اول کسیکه او را تکفیر کرده جناب شهید ثالث بود و تفصیل این مقال اینکه شیخ احمد از شاگردان بحر العلوم آقا سید مهدی طباطبائی و فقها و فضلاء دیگر بوده و از جمعی کثیر از فقها اجازه داشته و حاجی محمد ابراهیم کلباسی طیب الله رمسه اجازه از شیخ گرفته و در کتاب اشارات الاصول در مجلد ثانی در آخر مباحث اخبار مشایخ اجازه خود را مذکور داشته و از جمله آنها شیخ احمد احسائی را شمرده و توصیف زیاد از او نموده و شیخ احمد هر زمانیکه وارد اصفهان میشد در خانه حاجی کلباسی منزل میکرد و در مسجد حکیم که مسجد حاجی بود نماز میکرد و حاجی نیز اقتدا میکرد واما مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام به نهج علماء دیگر از اعلام شیخ احمد را احترام میکرد مانند استقبال و مشایعت و نحو آن و شیخ احمد در بحرین کتابخانه ابن جمهور احسائی بدست او آمده و در کتب او مطالعه میکرد و در اکثر از مقالات با او هم مذهب ست و ابن جمهور صاحب مجلی ست و شیخ احمد مرتاض بود و زیاد در بدو امر ریاضت می کشید و کمتر زیاد میخورد و بدین سبب حافظه اش زیاد بود و تالیفات بسیار داشت مانند شرح زیارت جامعه کبیره در چهار مجلد و اجوبة المسائل و شرح عرشیه ملا صدری و شرح تبصره علامه و فواید و شرح فواید معروف ست که چون فواید شیخ احمد را باصفهان آوردند بنظر اخوند ملا علی نوری که استاد والد مؤلف کتاب ست رسید بسیار از عنان بفهم و فطانت شیخ کرد و چون شرح فواید او را باصفهان آوردند اعتقاد اخوند مبدل شد و میگفت که من از فواید شیخ مطالبی استفاده نموده بودم که شیخ خود بآن مطالب نرسیده بود و عبارات خود را معانی دیگر نموده

در مناظره ملا اسمعیل واحد العین با شیخ احمد وقتی شیخ باصفهان رفت

ملا اسمعیل واحد العین که از تلامذه اخوند ملا علی بوده به مجلس شیخ رفت و در مسئله علم میان او و شیخ صحبت شد و ملا اسمعیل بر او غالب بود و ملا اسمعیل ارشد تلامذه اخوند ملا علی بوده و او را حواشی بر کتاب شوارق ست و از اخوند ملا آقای حکیم قزوینی که او نیز از مشاهیر تلامذه اخوند ملا علی و با والد مؤلف کتاب رفیق و صدیق بوده از ایشان شنیدم که گفت شیخ احمد احسائی وقتی بقزوین آمد و در خانه حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد و روزها در مجلس خاص درس میگفت که هرکس ماذون در حضور آن مجلس نبودند پس من از حاجی ملا عبد الوهاب توسط رخصت در حضور آن مجلس را خواستم حاجی به شیخ گفتند که اخوند بیگانه نیست بعد از حضور شیخ در علم درس میکرد پس من در مسئله علم ایرادی به شیخ کردم شیخ جوابی گفت که من آن جواب را چند حل نمودم یکی اینکه

طریق من مکاشفه و شهود ست نه برهان و استدلال و طریق شما براهین و حکمت ست نه مکاشفه دوم اینکه مجلس
اقتضاء تفصیل زیادتر از این نه میکند و شیخ چون در اصفهان وارد بر حاجی کلباسی میشد قبل از ظهر در دم
در مسجد حکیم می نشست و آلت ساعت و قطب و نحو آنها را در آنجا میگذاشت همین که اول ظهر میشد فوراً
نیت نافله مینمود تا بمحراب رسیدن در بین راه رفتن چند رکعت را ادا می نمود پس بمحراب میرسید و
بجای حاجی کلباسی نماز میکرد و حاجی هم باو اقتداء مینمود مجملاً اهتمام او در نافله و اول وقت زیاده از آن
بود که بوصف در آید **در اهتمام شیخ احسائی بنوافل** چنانکه خال مفضال مؤلف کتاب آقا سید ابو القاسم
بن سید محمد حسین که در این بلاد معروف بمقدس علی سبیل الاطلاق بوده و او از تلامذهٔ شیخ احمد احسائی بود برای
این فقیر حکایت داشت که در کرمانشاهان خانه در جوار خانهٔ شیخ داشتم که پشت بام خانهٔ من مشرف بر خانهٔ
او بود چند وقتی شیخ مریض شده بود که قدرت بر نماز ایستاده نداشت دیدم که ریسمانی به سقف آویخته
بود و نماز نوافل را با فریضه ایستاده ادا میکرد و وقت قیام آن ریسمان را میگرفت و می ایستاد و آنرا
نگه میداشت تا نوافل و فرایض را بجا میآورد. و در بعضی از ازمنه شیخ را قرضی پیدا شده پس شاهزاده
آزاده محمد علی میرزا به شیخ گفت که یکباب بهشت بمن بفروش من هزار تومان بتو میدهم که بقرض خود
داده باشی پس شیخ یکباب بهشت باو فروخته و بخط خود وثیقه نوشته و آنرا بخاتم خویش مختوم ساخته
شاهزاده داد و هزار تومان ازاو گرفته و قرض خود را پرداخته چنانکه آقا سید رضا فرزند آقا سید مهدی بحر
العلوم زمانی مقروض شده از نجف بکرمانشاهان آمد و درخواست وجه نمود شاهزاده محمد علی میرزا گفت
که یکباب بهشت بمن بفروش بعوض هزار تومان سید گفت از کجا که من مالک آن باشم گفت که تو قباله
در این باب نوشته علماء کربلا و نجف آنرا مختوم کنند من قبول دارم و از خدا تعالی آنرا خواهم گرفت
پس سید چنین کرد و هزار تومان گرفت و شاهزاده در زمان وفات وصیت کرد که هر دو قباله در میان
کفن او گذاشتند و البته حق تعالی خواهد باو عطا فرمود و چون شیخ احمد ادعاء آن مینمود که من در هر
علم آگاهی دارم شخصی ازاو سؤال کرد که شما در کیمیا اطلاع دارید یا نه شیخ گفت که بلی من علم کیمیا را میدانم
آن شخص گفت بعد از اینکه شما در کیمیا سررشته دارید چرا بهشت بشاهزاده میفروشید و قرض خود را
ادا میکنید چرا کیمیا عمل نه میکنید و قرض خود را ادا نه میکنید شیخ گفت که من علم کیمیا دارم اما عمل
آن را ندارم آن سائل گفت که چگونه میشود علم آنرا داشته باشید و عمل آنرا نداشته باشید شیخ گفت
که در این استبعادی نیست چه من علم طی الارض را دارم که باین نحو ست پس عبای خود
را جمع کرد و بعد بیک دفعه باز نمود و گفت که طی الارض به همین قسم ست اما عمل آنرا ندارم مجملاً شیخ احمد در

بسیاری از مواضع از تالیفات خود خصوصاً شرح زیارت جامعه میگوید سمعت عن الصادق علیه السلام و در بعضی از مواضع میگوید
سمعت عنه مشافهة و مرادش این نیست که در بیداری از معصوم شنیدم بلکه مرادش که در رسالهٔ علیحده نوشته
است و آن رساله بخط مرحوم والد ماجدم در نزد من ست و در آن رساله گفته که من در اوایل بریاضات
اشتغال داشته ام پس شبی در عالم خواب دیدم که دوازده امام در یک جا جمع بوده اند پس من متوسل
و متشبث بذیل حضرت امام حسن مجتبی علیهم السلام شدم و عرض نمودم که چیزی مرا تعلیم کنید که هر وقت
که مرا مشکلی روی دهد بخوانم و یکی از شما را در خواب به بینم و آن مشکل را سوال کنم تا انحلال حاصل آید آنجناب
این اشعار را فرمود که بخوان کُن مِنْ اُمُورِکَ مُعرِضاً ؛ وَکِلِ الاُمُورَ اِلَی القَضَاءِ ؛ فَلَرُبَّمَا اتَّسَعَ المَضِیقُ ؛
وَرُبَّمَا ضَاقَ الفَضَاءُ ؛ وَلَرُبَّ اَمْرٍ مُتعِبٍ ؛ لَکَ فِی عَوَاقِبِهِ رِضَاءُ ؛ اَللهُ یَفعَلُ مَا یَشَاءُ ؛ فَلَا تَکُنْ مُتَعَرِّضاً ؛ اَللهُ
عَوَّدَکَ الجَمِیلَ ؛ فَقِسْ عَلَی مَا قَدْ مَضَی پس آنجناب ولا یتمایب از این قافیه و از این بحر از شعر عدول فرمود به بحر دیگر
و قافیهٔ دیگر و فرمود رُبَّ اَمْرٍ ضَاقَتِ النَّفسُ بِهِ ؛ جَائَهَا مِنْ قِبَلِ اللهِ فَرَجٌ لَا تَکُنْ مِنْ وَجْهِ رَوْحٍ آیِساً رُبَّمَا قَدْ فَرَّجَتْ
حَلَقُ الرَّجِّ بَیْنَمَا المَرْءُ کَئِیبٌ دَنِفٌ جَائَهُ اللهُ بِرَوْحٍ وَفَرَجٍ ؛ پس بیدار شدم و بعضی از این اشعار را فراموش کردم
بار دیگر بخواب رفتم باز همان مجمع و همان امامان را در خواب دیدم و این ابیات را فرمودند تا اینکه آنهارا
ضبط و حفظ نمودم پس بیدار شدم و باین ابیات مداومت نمودم و مواظب بودم تا اینکه از تائید ربانی و
الهام یزدانی دانستم که مراد آن حضرت محض مداومت در قرائت الفاظ این اشعار نیست بلکه باید بمضامین
میمنت مشاحین این ابیات متخلق و متسم و متصف گردید پس جهد و سعی خود را مبذول داشتم و همت گماشتم
و خود را بمه لیل این اقاویل خیریت دلیل هدایت سبیل متخلق و مذعن و معتقد ساختم و هر زمانیکه یکی از امامان
قصد میکردم در عالم رؤیا یا بیداری او مشرف میگشتم و حل عویصات مسائل از ایشان مینمودم تا آنکه مرا گذار بدیار
عجم افتاد و باحکام و ملوک ان بلوک معاشر شد و اعتبار بالبسه و اقمشه و اطعمه و اشربه و مساکن ایشان نمودم
پس آن حالت اوّلی از من مسلوک گشت والحال کمتر ائمه علیهم السلام را در خواب می بینم **در تحقیق خوارق
عادات از محق و مبطل** و مؤلف این کتاب از حاجی سید کاظم شنیدم که استادش شیخ احمد چهل اربعین
ریاضت کشید تا بمدارج و مناهج عالیه رسید و شیخ از اهل احساء بحرین بود و چندی در یزد اقامه داشت پس به
کرمانشاه آمد و محمد علی میرزا هر سالی هفتصد تومان باو میداد پس بکربلا متوطن شد و پسرش شیخ علی که فاضل
بود در کرمانشاه بجای او بود دایم ذاکر و متفکر بود تکلم نمیکرد غالباً در علم اصول و فروع و حدیث و اصول کافی
و استبصار را درس میگفت و در کربلاء دائره هندسیه کشیده مؤلف این کتاب گوید که خوارق عادات از محق و مبطل
امکان صدور دارد پس خارق از جماعت صوفیه خذلهم الله اگر صادر شود نباید انکار نمود و نباید آن را دلیل بر

حقیت مذهب ایشان دانست **حکایت ریاضات هنود** بلکه بعضی از اشقیا را من باب استدراج
واتمام نعمت این رتبه حاصل آید کما قال الله تعالی وَیَستَدرِجُ من حیث لایعلمون وقال تعالی اِنَّما نُملی لهُم
لیزدادوا اثما الخ وبعضی از اولیاء الله را نیز این رتبه حاصل شود بریاضات شرعیه کما قال تعالی اِنَّ اللهَ لا
یُضیعُ عملَ عاملٍ منکم من ذکرٍ او اُنثی حضرت مبدء فیاض را شان افاضه وافادهٔ فیوضات بر هویات و هیولیات
امکانیه است بر قدر استعداد و هیچ زحمتی را ضایع و فاسد نه میگرداند چه از روی کفر باشد وچه از روی ایمان
پس فریقان از ارباب کفران وطغیان و ایمان و ایقان را این رتبه ممکن ست علی حسب الاستعداد
والمصالحة الکاملة الکامنة چنانکه جمعی از اهالی هند در تجا نها باقسام مختلفه ریاضاتی دارند مانند اینکه بعضی برای
مطلبی در مقابل بت می ایستد و یکدست خود را بلند و بر کف دست گندم و یا حبوبات دیگر با خاک و آب
میریزد و چند ماه ایستاده تا اینکه آن دانه سبز میشود و آن مطلبی را که قصد کرده بعمل میآید و بعضی ریاضت ایشان
به حبس نفس ست بحدیکه در شبانه روزی دو دفعه نفس میزنند و هکذا پس بمحض ظهور خارق عادت نباید
حکم بر حقیت صاحب آن نمود **حکایت درویشیکه طی الارض داشت** دعم ماجد مؤلف
کتاب اخوند ملا عبد المطلب رحمة الله گوید که بزیارت امام ثامن مشرف شدم وچندی در آن بلدهٔ مبارکه
اقامت داشتم پس درویشی که معروف بطی الارض بود پیدا شده و من با آن درویش رفاقت انداختم از آن
پس از او خواهش نمودم که طی الارض را بمن تعلیم کن گفت تو قابل نیستی پس از اصرار بسیار گفت اکنون که
طالب آنی و خود را قابل آن میدانی پس دو شرط را با تو میگویم عمل کن از آن پس بتو طی الارض را تعلیم مینمایم
شرط اول اینکه ۲ تا یکهفته نمازهای یومیه را باید ترک کنی گفتم چنین کنم پس آن درویش رفت و وقت نماز
در رسید با خود گفتم که امام را دانستن امر باطنی ست و آن درویش را خبر از باطن من نیست در ظاهر میگویم که او امام
نیست و در باطن اعتقاد بامامت آن بزرگوار دارم واما نماز پس در خانه را می بندم و وضوء میگیرم و نماز
میکنم و بدرویش میگویم که من نماز نکرده ام پس در خانه بستم و وضوء ساختم و به نماز ایستادم ناگاه دیدم درویش در نزد
من حاضر شد پس بمن گفت که من بتو گفتم که تو قابل نیستی پس برفت و دیگر او را ندیدم پس معلوم شد که خارق
عادات از صوفیه بر حقیت ایشان دلالت ندارد چنانکه از مؤمن نیز خارق عادت ظاهر می شود پس اگر خارق
عادت دلالت بر حقیت کند باید صوفی و مؤمن هر دو بر حق باشند واین محال ست ــــ
حکایت هندی که بخدمت صادق رسید و هر چه در دست پنهان بود میگفت
ومؤید این سخن حدیثی ست که در زینة المجالس نوشته شده است که در زمان حضرت کاشف الاسرار والدقایق
جعفر بن محمد الصادق ع شخصی از بلاد هند آمد و هر کسیکه هر چه در دست میگرفت هندی میگفت پس این کیفیت را بخدمت

آنحضرت معروض داشتند آن حضرت آن شخص را بمجلس خود خواست و چیزی در دست گرفت واز آن شخص
استفسار فرمود که در دست من چیست آن مرد فکری کرد و کیفیت را عرض کرد جواب او مطابق واقع شد پس
حضرت صادق ع فرمود که راست گفتی اکنون چیزی دیگر در دست میگیرم پس آنجناب دست مبارک را
به بیرون خانه دراز ساخت بعد از لمحه دست خود را باندرون آورد و فرمود اکنون بگو که در دست من چیست
آن شخص فکر زیاد بکار برد پس از آن گفت که درین ساعت در همهٔ دنیا سیر نمودم و همه چیز را بسر جای
خود دیدم مگر در جزیرهٔ از جزائر هند در آشیانهٔ فلان مرغ یک بیضه نبود حضرت دست مبارک باز نمود
و فرمود که راست گفتی اکنون بگو که از کدام عمل باین مرتبه رسیدی آن مرد عرض کرد که هر چه نفس من
خواهش میکند خلاف نفس خود کردم تا این مرتبه مرا حاصل گشت آنجناب فرمود که نفس تو کفر را خواهش
می نماید یا اسلام را آن مرد عرض کرد که نفس من کفر را خواهش میکند آنجناب فرمود که در این جا نیز خلاف
کن آن مرد عرض کرد که خلاف نفس کردم و اسلام را اختیار کردم پس آنجناب فرمود که اکنون به بین که آیا چیزی
ترا مکشوف ست یا نه پس آن شخص تامل کرد و گفت چیزی نه می بینم آن جناب فرمود راست گفتی چون تا بحال
کافر بودی بجهت ریاضاتیکه کشیدی مزد ی بتو دادند اکنون که مسلمان شدی ابواب مکاشفات بر تو
مسدود شد احال بعبادات شرعیه متعبد باش که خدا تعالی بالاتر از ین مرتبه بتو کرامت و آخرت را نیز بتو عطا میکند

در تقسیم ریاضت شرعیه و صوفیه

الحاصل ریاضت شرعیه آن ست که چهل صباح صبح کند و همهٔ افعال او بتد و فی الله باشد و هر کاری از اکل
و شرب و نوم و یقظه و حرکت و سکون و اقوال و افعال همه برای خدا باشد **واما** ریاضت صوفیه مانند
اینکه روزه حیوانی نخورد و غذاء را تقلیل کند تا کار بجائی رسد که بیک بادام یا یک دانهٔ خرما صرف کند و
مواظبت بذکر معینی از اذکار نماید واین قسم ریاضت در شریعت ممنوع و منهی عنه میباشد چنانکه کُلُوا واشرَبُوا
ولاتُسرِفُوا برآن گواه است و ضرر وارد آوردن به بدن برای کمی بدل مایتحلل بنحویکه بدن و قوی ضعیف شوند
مرغوب عنه میباشد و آیه وافی هدایهٔ ولاتُلقُوا بایدیکم الی التّهلکة برآن گواه است و اخباریکه دلالت
دارد بر اینکه هر که گوشت حیوانی نخورد تا چهل روز در زیر گوشش اذان بگوئید و ظاهر اینکه اذان گفتن
برای آن ست که شیطان براو مسلط نشود واز صدای اذان بگریزد و یا اینکه آن شخص نزدیک
بآن ست که از اسلام خارج شود پس اذان باید گفت تا از اسلام دور نشود و تفصیل این سخن اینکه چون
مشیت حضرت احدیت برآن قرار گرفت که در عالم خلق و ملک شهادت خلقی نماید و از عناصر ضعیف
البنیان ایجاد انسان فرماید آب و گل را چون باد و آتش هستگیر و تربیت امزجهٔ اربعه از حرارت و برودت

ویبوست ورطوبت یوماً فیوماً مستعد میکند از برای اشراق و تصرف نفس را و پس اول نبات میشود و بعد از نباتات شدن حیوان طعام میشود و در مزاج حیوانی استعدادی برای اشراق نفس در او حاصل میشود و از آن پس آن حیوان غذای انسان می شود و از آن غذا مزاجی حاصل میشود که بانواع تربیت و تصفیات منجعل بمنی و نطفه میشود و در قرار مکین صلب قرار می گیرد و از اینجاست که می بینی که هر حیوانی که صادع شرع اطهر گوشت او را حلال نموده است نبات و گیاه خوار ست برای اینکه سیر دو مراتب حاصل آید و استعداد کامل برای افاضهٔ نفس حاصل گردد پس از جماد به نبات و از آنجا بحیوان و از حیوان بانسان و هر حیوانیکه درنده و گوشت خوار ست او را حرام فرموده زیرا که برای او سیر در نباتیت نیست و یا اندک ست و از اینجاست که شارع مقدس گوشت خوردن را مستحب والسنه است فلذا فرمود من از دنیای شما سه چیز را اختیار کردم گوشت و زن و طیب چنانکه در بعضی از اخبار ست و یا نماز چنانکه بدل طیب در اخبار دیگر ست و بالجمله ترک گوشت خوردن را مرضی ندانسته است خصوصاً تا چهل روز چونکه تاثیر هر چیز در مزاج انسان تا چهل روز باقی میماند و بعد از چهل روز بالکلیه زائل میشود و در زمانیکه اثر گوشت زایل شد از مزاج انسان زائل شد حیوانی که مقدم و مقوم نفس و مزاج انسانی ست و از انسانیت دور میشود و اشخاصیکه در یک اربعین نمی خورند را خیال ایشان آن ست که خود را از حیوانیت دور نمایند شاید که راه یابند بعالم ملکوت ملکی و نفهمیده اند که از عالم انسانیت که جامع ملک حیوانی و ملکوت ملکی ست دور میشوند خاصیت انسانیت از ایشان زایل میشود هر چند که خاصیتی می بخشد و بعالم ملکوت فی الجمله میتوانند که راهی پیدا کنند لیکن کمال آن ست که در عالم انسانیت راه بملکوت تا مقرب درگاه ایزد تعالی نشوند و از اینجاست که در شریعت ختم انبیاء صلوٰة الله علیه و سلام رهبانیت ممنوع ست بلکه باید با این عوائق و علایق راهی بخدا پیدا کرد که این افضل ست و این ثابت ست که علمأ شرع نبوی ازین قسم ریاضت منع نموده بلکه اذکار معهوده باین کیفیات خاصه در شرع ورود نیافته باینکه ایشان بواقع داناتر بودند و غرض پیغمبر و ائمه تکمیل ست قطعاً صنعت دخل در تکمیل در تکلیف

در بطلان ریاضت صوفیه خذلهم الله تعالی

نفرموده اند ولذا از ائمه اطهار علیهم سلام الله الملک الجبار در مذمت و قدح و طعن و لعن و تبری صوفیان تب روزگار هزار و شش صد حدیث عز اصدار یافته و شیخ حرعاملی در کتابی آن اخبار را جمع فرموده بلکه بطلان مذهب و مشرب ایشان اجماعی بلکه ضروری مذهب امامیه ست و از جمله براهین براینکه ریاضات صوفیه برطبق واقع نیست آن ست که ارباب کشف و شهود را بایکدیگر در اعتقادات و احکام عقلیه و شرعیه خلاف و شقاق و اختلاف ست پس بعضی از ارباب مکاشفه وجود را اصل میدانند و بعضی ماهیت را اصل دانسته اند و بعضی بوحدت وجود رفته اند و برخی بر خلاف آن

بعضی

و بعضی از ارباب مکاشفه سنی و بعضی شیعه چنانکه محی الدین عربی که از ارباب مکاشفه سنی ست و اخوند ملا صدری که او نیز از ارباب کشف و شهود ست شیعه است و ایضاً غالباً بلکه یکسر بجهت ریاضت بدن و قوی در تحلیل و ضعف و انثلام ست ازین جهت خیال های واهی سست می نماید۔

در مناظرهٔ مؤلف کتاب با ملا ابوطالب لواسانی جفار رحمه الله

مؤلف این کتاب در سنواتیکه در دار السلطنهٔ اصفهان بتحصیل اشتغال داشتم و آن بعد از مراجعت از عتبات بود و پس طالب آن بودم که در هر علم فی الجمله آگاهی بهم رسانم و اساتیذ هر علم را بجستم تا اینکه طالب علم جفر شدم شیخ عزیز نامی در محلهٔ بیدآباد بود که در رمل و علم و اعداد و جفر فی الجمله آگاهی داشت لیکن هیچیک را تمام نداشته پس بعضی از اصطلاحات علوم خود را بمن گفت و مرا در جفر دلالت کرد بملا ابوطالب لواسانی که در مدرسهٔ نیم آورد از زمان شباب تا شیب سکنی داشت و در جفر از مشاهیر و مسلمین آن دیار و در غایت اشتهار و با والد ماجدم آشنائی داشته از او درخواست آن کردم که قواعد جفر خود را بمن تعلیم نماید در جواب گفت که هرگز ریاضت کشیده گفتم نه گفت تعلم این علم بی ریاضت صورت حصول نه پیوندد و در سابق ایام به کسی که ریاضت نه کشیده بود تعلیم کردم و معاتب شده گفتم که ریاضت بمزاج سازگار نیست و موجب امراض ست گفت در وقت موجلی آمده که من از جفر سؤال کنم اگر جواب آمد بشما تعلیم کنم بسیار خوب والا فلا پس در وقت موعد نزد او رفتم نوشته آورد که سؤال کرده بود که بفلان کس تکابنی جفر تعلیم کنم جواب استخراج کرده بود که بغیر اهل ریاضت هیچ کس مگو پس بمن گفت که ریاضت مرتکب شو تا ترا تعلیم کنم گفتم که مراد از ریاضت اگر شرعی ست مضایقه از ان ندارم اگر تا حال بعمل نیامد از این پس خواهم بجا آورد و اگر ریاضت صوفیه است من آنرا مشروع نمیدانم اول با من در مشروعیت آن مناظره کنید و مرا مجاب سازید از آن پس مضایقه ندارم عجب تر اینکه در همان اوقات میرزا ابراهیم نام مستوفی اصفهان نزد او مراوده مینمود و تعلم جفر از او میکرد با اینکه از اهالی دیوان و البسه و اغذیه و اطعمه و اشربه و امکنه اش غالباً از حرام بود با اینکه من از بدو تکلیف تا آن آوان در مدرسه در خدمت علماء اعیان بتحصیل اشتغال داشتم و من از اهل ریاضت نبودم و میرزا ابراهیم مستوفی از اهل آن بوده و لکن حضرت قادر متعال همان قاعدهٔ ملا ابوطالب لواسانی را بوسایط چند بمن تعلیم فرمود و رساله در علم جفر نوشتم

در مناظرهٔ شهید ثالث با شیخ احمد احسائی

و شیخ احمد جمع میان قواعد شرع و حکمت نمود و معقول را باعتقاد خود با منقول برابر ساخت لهذا محل طعن و تکفیر شد چه در اکثر قواعد معقول تطبیق آن ظواهر شرعیه امکان ندارد و ای شیخ احمد سرآمد اهل زمان شد و مسلم کل بود و لیکن در نزد حکما وقعی نداشته و ایشان چندان معتقد بفضیلت و معقول دانی شیخ نبودند و نسبت

وازاخوند ملاعلی نوری سؤال کردند که فضیلت شیخ چگونه است گفت عامی صافی ضمیری ست و شیخ احمد در هر بلد مطاع و مجد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او نهایت خصوصیت بلکه سلطان ازاو سؤالاتی نمود و او رسائل در اجوبه آن اسوله نوشت و بهر بلدیکه وارد میشد علماء آن بلد او را نهایت احترام و با او نماز جماعت مینمودند تا در واقعه آخر وارد قزوین شد و در خانه مرحوم حاجی ملا عبدالوهاب اقامه نمود و در روزها در مسجد جمعه نماز میکردند و علماء قزوین همه حاضر میشدند و اقتدا مینمودند و حاجی ملا عبدالوهاب از مریدان شیخ بوده و باعتقادم قوهٔ غور در حقیقت اعتقادات شیخ نداشت پس شیخ احمد بباز دید علماء قزوین میرفت و علما همراه او بودند روزی ببازدید شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتند پس از طی تعارفات مرسومه شهید از شیخ سؤال کردند که در معاد مذهب شما و ملاصدری یکی ست شیخ گفت چنین نیست و مذهب من ورای مذهب ملاصدری ست شهید ببرادر کوچکش حاجی ملا علی گفت برو در کتابخانه من و شواهد ربوبیه ملاصدری در فلان موضع است او را بیاور حاجی ملا علی چون از تلامذهٔ شیخ احمد بود مساهله و مسامحه در احضار شواهد ربوبیه نمود شهید ثالث بشیخ گفت که اکنون نزاع نمیکنم که مذهب شما و ملاصدری در معاد یکی ست لیکن شما بگوئید که مذهب شما در معاد چیست شیخ گفت که من معاد را در جسم هورقلیائی میدانم و آن در همین بدن عنصری ست مانند شیشه در سنگ شهید فرمود که بدن هورقلیائی غیر بدن عنصری ست و ضروری دین اسلام ست که در روز قیامت همین بدن عنصری عود میکند نه بدن هورقلیائی شیخ گفت که مراد من همین بدن ست بالجمله هنگامهٔ مناظره در میان ایشان گرم شد پس یکی از تلامذهٔ شیخ که از اهل ترکستان بود با شهید در مقام مجادله برآمد و غرض محاجه و مجادله بود نه استکشاف حق شهید سکوت نمود پس از آنجا برخاستند و اجتماع مبدل بافتراق و وفاق مبدّل به شقاق شد در آن روز شیخ چون به مسجد برای نماز جماعت رفت علماء کسی به همراه او نرفت و در مسجد پیش حضور بهم نرسانید مگر حاجی ملا عبدالوهاب پس حاجی ملا عبدالوهاب از شیخ احمد خواهش نمود که رساله در معاد و اعاده بدن عنصری تالیف نمائید تا رفع شبهه شود و شیخ رساله نوشت ثمری نبخشید و همهمهٔ تکفیر شیخ در قزوین شیوع یافت و آن رساله در اجوبة المسائل شیخ جمع شده و در دار الطباعه منطبع گردید چون هنگامهٔ تکفیر شیخ گرم شد و شیخ مرد معروف مسلّمی بود حاکم شهر شاهزاده رکن الدوله علی نقی میرزا بود بجهت رفع بدنامی خود که در قزوین چنین هنگامه شده و البته خوش آیند پادشاه نخواهد بود لهذا خواست که شقاق را بوفاق مبدّل سازد پس علماء را در شبی از شبها ضیافت نمود و شهید و شیخ را نیز دعوت کرد و در زمان حضور مجلس شیخ احمد مصدر بود و بعد از و شهید نشست اما میان خود و شیخ فاصله قرار داد و چون خوان ترتیب دادند برای شهید و شیخ یکخوان گذاشتند شهید در آن خوان شریک نشد و آن خوان که پس از او گذاشتند شروع

بغذا خوردن نمود و در هنگام نشستن دست بر یکطرف صورت گذاشت که محاذات با شیخ داشت پس از صرف غذا شاهزاده که مضیف بود عنوان سخن آغاز و در باب انجام سازو باز اهتمام تمام فرمود که جناب شیخ سرآمد علماء عرب و عجم و لازم الاکرام شهید نیز باید در احترام ایشان کوتاهی جائز ندارد و سخن مفسدین که درمیان این دو عالم افساد و شجرهٔ عناد در گشته اند قلع و قمع و دفع و رفع باید نمود شهید در جواب گفت که درمیان کفر و ایمان اصلاح و آشتی نیست و شیخ را در معاد مذهبی ست که خلاف ضروری دین اسلام ست و منکر ضروری کافر ست شاهزاده هرچند الحاح در انجاح امر صلاح نمود از اصلاح جز سلاح حاصلی پدید نیامد و آن مجلس منقضی شد و شهید در تکفیر شیخ تاکید و تشدید بحدیکه روزی مؤلف در کتابخانهٔ او حاضر بودم۔

در افساد شهید وصایت شخصی را که شیخی بود

شخصی مدعی وصایت از شخصی و وراث منکر بودند و مینمودند که این شخص شیخی است شهید حکم بر فساد وصیت و وصایت نمود و روی بمن آورد و فرمود که این طائفه با فلاسفه موافقت نموده اند در این قاعده که الفاعل الواحد لا یصدر عنه الا الواحد و دارای این عقیده کافر ست و من سکوت داشتم الحاصل تکفیر شهید در غایت اشتهار و شهرهٔ هر دیار شد شیخ دیگر در قزوین مکث نکرد و از آنجا بعراق عرب رفت و بجانب مکه عزم نمود چون به بصره رسید وفات یافت و ارشد تلامذهٔ شیخ آقا سید ابوالحسن بن سید محمد حسین تنکابنی بوده که خال مفضال مؤلف این کتاب است و رساله در علم نوشته و بنظر شیخ رسانیده و شیخ شرحی بر آن نوشته پس از آقا سید ابوالحسن سید کاظم رشتی الاصل ساکن کربلا از ارشد شاگردان شیخ احمد شده چون خبر تکفیر شیخ انتشار یافت و شیخ نیز وفات یافت در آن زمان مرحوم آقا سید مهدی خلف باشرف آقا سید علی صاحب ریاض از شدت تقوی و جرئه فتوی نه میگفت پس مردم از او درخواست این نمودند که شیخ را شهید ثالث تکفیر کرده اکنون تکلیف ما با تابعین شیخ چیست

در مناظرهٔ سید کاظم با شریف العلماء در محضر آقا سید مهدی

آقا سید مهدی مجلسی ترتیب داد و شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حاجی سید کاظم را احضار نمود ایشان با سید کاظم مناظره نمودند و مواضعی چند از کتاب شیخ را گرفته که ظاهر این عبائر کفر ست سید کاظم اذعان نمود که ظواهر این عبائر کفر ست لیکن شیخ ظواهر این عبائر را اراده نکرده بلکه این کلمات را تاویلی ست که آن تاویل مراد شیخ ست ایشان گفتند که ما مامور بتاویل نیستیم مگر در آیات قرآن و کلمات حضرت سبحان و اخبار پیغمبر و آل اطهار الف التحیة والثناء والا هر کافری که بکلمهٔ کفری تکلّم کند لامحاله تاویلی در او راه دارد پس بسید کاظم گفتند که تو بنویس که ظاهر این عبائر کفر ست سید کاظم نوشت که ظاهر این عبائر کفر ست و آنرا بمهر خود ممهور نمود پس آقا سید مهدی اگرچه فتوی نه میگفت لیکن بشهادت این دو عادل که

شریف العلماء و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی حکم به تکفیر شیخ و تابعین او نموده

در مکفرین شیخ احمد

و از آن پس بمسجد رفته و مردم را موعظه نمود که درین عصر گرگانی چند بلباس میش درآمده و دین مردم را فاسد و کاسد ساخته اند و ایشان شیخ احمد احسائی و متابعان او هستند و ایشان کافرند پس تکفیر ایشان شیوع یافت و فقهائیکه شیخ و تابعان او را تکفیر کردند اول ایشان حاجی ملا محمد تقی قزوینی دوم آقا سید مهدی و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و اخوند ملا آقای دربندی و شریف العلماء و آقا سید ابراهیم استاد حقیر و شیخ محمد حسین صاحب فصول و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر بلکه اکثری از فقهاء عصر ایشان تکفیر نموده اند و خلاف شیخ در مسائلی که موجب تکفیر او گشت چند مسئله است. مسئلهٔ اولی معادست شیخ معاد را بجسم هورقلیا میداند و تحقیق کلام اینکه حکماء اشراق بعالم مثال قایلند و آنرا از مکاشفهٔ خویش ثابت نموده اند و آن را اسامی چندست عالم مثال و عالم اشباح و عالم اظله و کوه قاف و اقلیم ثامن و شهر جابلقا و جابلصا و در بعضی از عبائر بجا برصا براء مهمله بدل لام تعبیر شده و هورقلیا و لفظ هورقلیا بضم ها و فتح واو و سکون راء و کسر قاف و سکون لام ست و بعضی هورقلیاء بضم ها و سکون واو خوانده اند و این غلط مشهورست و این فقیر مؤلف کتاب در سالیکه بسفر خراسان میرفتم چون بسبزوار رسیدم مسائلی چند از کلام حکمت و تفسیر در رساله جمع نمودم و آنها اشکالات عویصه بوده و خدمت حاجی ملا هادی سبزواری دادم که از معاریف حکمای زمان و از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بوده و نود و پنج سال از عمر او میگذشت و صاحب کرامات بوده و او را نسبت باکسیر میدادند و از هر اهل زمان و از کسی چیزی قبول ننموده و بجائی بدیدن و بازدیدن نرفته و بقدر قوت خود و عیال خود بنحو وسط زیاده نداشته با این حال هر هفته مال جزیل بفقرا انفاق می نمود لهذا او را نسبت باکسیر میدادند و اهل آن بلد کرامات بسیار از او نقل مینمودند چون رسالهٔ اسوله مرا نیز داد و فرستادم نگاه کرده گفت اولاً فلان کس خود جامع ست و قادر بر رد این شبهات ست و ثانیاً بجهت کثرت سن مرا قدرت بر فکر و تحریر جواب این مسائل نیست و ثالثاً روزها را بتدریس اشتغال دارم نوشتن اجوبهٔ آنها موجب تعطیل در درس ست و رابعاً این مسائل در غایت اشکال ست و فلان کس با این تعجیل میرود و مسافر ست و با این تعجیل این مسائل را بتفصیل نتوان انجام داد و بعد از اینکه مراجعت از ان سفر کردم میرزا محمد حسین مجتهد ساروی و جناب حاجی ملا محمد اشرفی از کیفیت سؤال و جواب من و حاجی ملا هادی اطلاع یافتند که او ترسید که اگر آن مسائل را جواب بنویسد شما خواهید او را تکفیر کرد چه او نیز با ملا صدری هم مذهب و در فساد عقیده با او شریک ست من گفتم که اگر امروز پادریان و کشیشان ادیان باطله در مذهب اسلام شبهات نمایند بجز حاجی ملا هادی و ملا آقای دربندی کسی دارید که دامن همت بر کمر زند و رد شبهات ایشان را نماید و دین

اسلام را استحکام دارد تا شما اصل برائت و استصحاب جاری دارید ایشان تصدیق و تحسین کردند مجملاً بعد از اینکه بدیدن حاجی ملا هادی رفتم سؤالاتی از من کردند و استفسار از احوال علماء و حکماء نمودند و چون اخوند ملا آقا حکیم قزوینی از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری بوده اما از تلامذهٔ دورهٔ اول بوده و حاجی ملا هادی از تلامذهٔ دورهٔ وسط بوده و حاجی ملا آقا را ندیده بود از من سؤال کرد که اخوند ملا آقا فضیلتش بچه پایه است گفتم بسیار فاضل و در معقول گوی سبق از همگنان ربوده است حاجی گفت من او را ندیده ام و مرا هم همین اعتقاد بود که او فاضل ست لیکن شنیدم که شرح زیارت شیخ احمد را درس میگفت بدین سبب فتوری در اعتقادم دست بهم داد چه شیخ احمد را آن پایه و مایه نیست که کتاب او را شخص فاضل تدریس کند من گفتم که شما هرگز شرح تعریف اخوند ملا سعد را تدریس مکرر نموده اید گفت چرا گفتم که این دلالت ندارد که ملا سعد باید از شما افضل باشد و حال اینکه چنین نیست بلکه مردم از اخوند ملا آقا خواهش کردند که شرح زیارت شیخ را تدریس کند ایشان هم اجابت کردند پس از من سؤال کرد که سبب تکفیر شیخ احمد چه بود گفتم مکفرین را سخن بر این بود که در معاد مذهب او با مذهب ملا صدری یکی ست حاجی گفت که ملا صدری را هم مگر تکفیر کرده اند گفتم تکفیر او که از قدیم الایام در السنهٔ علماء اعلام جاری بوده گفت که ملا صدری قایل بمعاد جسمانی ست گفتم بلی او در شواهد ربوبیه گفته الحق ان المعاد فی المعاد هو الجسم العنصری لیکن از آن پس در مقام تفصیل عنصری باقی نه گذاشته علاوه در کتاب شرح اصول کافی و در تفسیر سورهٔ بقره و در اسفار بانقطاع عذاب قایل ست و قایل بخلود نیست و میگوید که فرعون مات مؤمناً موحداً و بوحدت وجود قایل ست و احد و غیر ذلک من الهفوات والترهات و در دل خیال کردم گفتم که این مرد در میان سبزوار نشسته گویا بانگ خروس نشنیده و نمیداند که ملا صدری را تکفیر کرده اند الحاصل حاجی از من سوال کرد که شیخ احمد را چرا تکفیر کرده اند گفتم برای اینکه بجسم هورقلیا قایل ست و من واو را فتحه دادم حاجی گفت که هور بسکون واوست من گفتم که من از یکی از فضلاء تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری شنیدم که اخوند ملا علی نوری میگفت که هور واو غلط مشهورست و صحیح هور بفتح واوست حاجی گفت باید ببرهان قاطع رجوع نمود من گفتم که برهان قاطع در لغت فرس ست و اخوند ملا علی نوری میگفتند که هورقلیا یونانی ست بمعنی عالم آخر پس حاجی از تالیفات من سؤال کرد من برخی از تالیفات خود را بیان کردم پس گفت که من رسالهٔ کوچک دارم که علم اصول میخوانند شما منظومهٔ اصول خود را برای او فرستاده باشید مجملاً عالم مثال در تحت فلک قمرست و آنها اجسام باشند خالی از ماده و هر جسم صاحب ماده را ای خود نیست و اعتقاد ما آنکه روح بعد از مفارقت از این بدن بعالم مثالی میرود و در آنجا صبح و شام ست بدلیل یأتی رزقهم فیها بکرة و عشیاً و حضرت صادق علیه السلام از همین آیه استدلال بر عالم برزخ نموده اند و ما را اعتقاد اینکه روح بعد از

مفارقت از بدن بعالم مثال در بدن مثالی درآید واگر از اہل نجات ست متنعم واگر از اہل عذاب ست متألم بعالم آخرت رود و درآنجا با بدان عنصریه محشور شوند ومعلوم ست که بدن عنصری باید استعداد بقاء ابدی پیدا کند وروح نیز باید مستعد شود واز برای بقاء ابدی پس باید برزخی باشد که یکجا مانند این نشاء فاسده فانیه کاسده نباشد ویک جا مانند ان نشاء اخرویه باقیه نباشد بلکه میانه وبین بین باشد تا طفره لازم نیاید وآن عبارت ست از برزخ وعالم مثال۔

در حضور امیر المؤمنین ع در سر ہر محتضری

واز اینجاست که میگوئیم اینکه امیر المؤمنین در وقت احتضار در سر ہر محتضری میآید چه مؤمن وچه منافق وشعر بلاغت بنیان فصاحت ارکان دیوان برآن گواه ؎ یا حار ہمدان من میت یرنی من مومن او منافق قبلا یعرفنی طرفه واعرفه نعته واسمه وما فعلا وانت عند الصراط معترضی فلا تخف عثرة ولا زللا اقول للنار حین توقف للعرض ذریه لا تقربی الرجلا ذریه لا تقربیه ان له حبلا بحبل النبی متصلا اسقیه من بارد علی ظماء تخاله فی الحلاوة العسلا قول علی لحارث عجب کم ثم اعجوبة له حملا وعلم الهدی سید مرتضی رضی الله عنه بقاعده اینکه یک جسم در یک زمان در امکنه متعدده نمیتواند متمکن شود گفته که مراد از حضور علی ع دیدن محتضر ست ثمره ولایت آنجناب نه نفس آن حضرت را و ما میگوئیم که ہر محتضری نفس آن جناب را می بینند مانند دیدن ہر کسی خورشید تابانرا پس خورشید در یک مکان ہست وہمه در ہر بلدی او را می بینند باشعه وانوار ویا میگوئیم که ہر کس آن جناب را می بیند به بدن مثالی چون نفوس قدسیه قاہره را قوت وقدرت وکلیه واحاطه است که یک نفس میتواند تصرف در ابدان متعدده نماید مانند نفوس انبیا واولیاء ونحو ایشان وباین وجه محمول ست بودن جناب امیر المؤمنین در یک شب در ہفتاد مکان بضیافت ومیهمانی وحاضر شدن آنجناب ع در سر ہر محتضری ودیدن موسی ع بعد از بهوش شدن در ہنگام تجلی نور الهی که فی الحقیقت نور کردین بود که از خلصا شیعیان امیر المؤمنین میباشند از گروه ملائکه که ہفتاد ہزار موسی در بالای ہفتاد ہزار کوه ایستاده ہمه لباس پشم در بر وعمامه پشم بر سر وعصا بر دست وہمه رب ارنی گویانند پس موسی ع از جبرئیل سوال نمود که بجز من آیا موسی دیگری ہست واینها کیانند جبرئیل گفت اینها ابدان مثالیه تواند وبدین محمول ست آنچه ابن جمهور در کتاب مجلی روایت داشته که چون در جنگ جمل طلحه در میدان افتاده وباو اندک رمقی بود از او سوال کردند که قاتل تو کیست گفت علی گفتند که علی ع در فلان مکان ایستاده واو ترا نکشته طلحه در جواب گفت که مرا علی ع کشته وہمه مقتولین را علی ع کشته آیا نمی بینی که علی ع گاہی در ہوا ست وگاہی در پشت سر وگاہی در پیش رو وگاہی از طرف راست وگاہی از طرف چپ جنگ مینماید بلی درآنوقت نظر آیه فبصرک الیوم حدید پرده از پیش چشم طلحه برداشته وابدان مثالیه امیر المؤمنین ع را دیده وعالم مثال مدلول علیه اخبار وارده از آن ست چنانکه در دعاء یا من اظهر الجمیل وستر القبیح الخ

دال برآن ست چه ہر چه از آدمی در عالم شهاده صادر میشود ہمان عمل از بدن مثالی او حادث میشود پس اگر خیرست ہمه ابدان مثالیه برآن مطلع میشوند واگر شر باشد خدا تعالی از کرم بی منتهی پرده برروی آن صورت مثالی میاندازد که سایر ابدان مثالیه آن فعل قبیح ومعصیت را مشاہده نکنند وآن شخص خجل نماند وشیخ بهائی ره بهائیه در کتاب اربعین ہمین حدیث را ذکر فرموده وتوضیح عالم مثال کرده ودر کتاب اصول کافی که از کتب اربعه معتبره شیعه است تقریبًا بیست حدیث روایت کرده در باب عالم مثال۔

در مذہب شیخ احمد ع در جسم معاد

وبالجمله شیخ احمد را عقیده آن ست که جسم انسان مرکب ست از اجزائی که از ہر یک از افلاک تسعه جزئی اخذ شده وہمچنین از عناصر اربعه نیز از ہر یک جزئی برداشته اند ومرکب نموده اند وچون روح از بدن مفارقت کند اجزاء عنصری ہر یک بمرکز خود در روند واز آنها چیزی نماند وانچه باقی ماند ہمان اجزاء فلکیه است وہمان در محشر محشور ست وبهمین وجه تفصی از شبهه اکل وماکول جسته که ماکول اجزاء عنصریه ست وآنها عود نمیکند انچه عود مینماید اجزاء فلکیه ست وآنها جزء بدن اکل نخواہند شد ومتکلمین در حل شبهه اکل وماکول مانند علامه حلی اعلی الله مقامه واستادش محقق طوسی در تجرید باجزاء اصلیه رفته اند که آن ماده منویت نطفه وزائد فاضل نه میشود وجزء بدن اکل نمیشود وآن اجزاء اصلیه عود میکند وانچه جزء بدن اکل ست اجزاء فضلیه ست نه اصلیه وشکی نیست که ظاہر این تحقیق که شیخ کرده خلاف ضرورت دین اسلام ست بلکه ضروریست که اجزاء عنصریه عود میکنند

در معراج جناب ختمی مآب صلی الله علیه وسلم بقاعده شیخ احمد ع

وشیخ احمد ع در معراج نیز به ہمین سبک مشی کرده میگوید که در زمان عروج عارج معارج نبوت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه وآله وسلم بمعراج جزء خاکی وآبی را بر زمین انداخت وجزء ہوائی را در کره ہوا انداخت وجزء ناری را در کره نار گذاشت ویا ہمان اجزاء که از افلاک تسعه ماخوذ بود بافلاک رفت فلذا خرق والتیام لازم نیامد وعبارت این ست فلما وصل الی کرة الهواء فالقی فیها ما ہو منها وہکذا وجمیع کرات عناصر ہمین سخن را گفته واین خلاف ضروری دین اسلام ست چه اعتقاد ما آن ست که جناب ختمی مآب الف التحیة والثناء بهمین بدن عنصری باسما رفت باہمان لباس که در بر داشت ودامن او بابریق برخورد وآب ابریق شروع بریختن نمود وآنجناب صلی الله علیه وسلم بمعراج رفت وسیر نمود ومراجعت فرمود وہنوز آب ابریق تماما ریخته نشده بود بلکه با نعلین پای مبارک بمعراج رفت وخواست که بجهت رعایت ادب نعلین مبارک را کنده باشد خدا تعالی فرمود که بالنعلین بعرش بیا تا عرش ما از نعلین تو زینت یابد پس با ہمه اجزاء عنصریه ولباس ونعلین اتفاق افتاد واما خرق والتیام پس براہین حکماء در این باب مختص بفلک نهم ست نه سائر افلاک علاوه میگوئیم که جسم رسول خدا الف التحیة والثناء الطف از جسم فلکی

بوده لهذا خرق لازم نیاید چه جرم فلکی محاط و بدن اطهر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم محیط و هر محیط اشرف و الطف از محاط است مانند اینکه اجنّه داخل خانه که در آن بسته باشد میشوند بدون اینکه خرق و التیامی در دیوارها پدید آید علاوه براین امتناع خرق و التیام از خلل خالی نیست و این مسئله دوم از مسائل خلافیه میان شیخ احمد و فقهاست مسئله سوم آنست که شیخ احمد ائمه را علل اربع میداند هم صوریه و هم غائیه و هم مادیّه و هم فاعلیه و این خلاف ضروری مذهب ما میباشد اگرچه شیخ میگوید که ائمه فاعلند باذن خداتعالی مانند وکیل و موکل و مقام ائمه را مقام مشیت میدانند و هوالاقوی چه نظر باخبار مقام امام که مقام مشیت و فعل است و میگوید که خلق کردن خدا عالم را و خلق کردن امام عالم را مانند این آیه خواهد بود - فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ - و ائمه یدالله میباشند که چرا استبعاد در خالقیت ائمه مینمایند و حال اینکه - تَبَارَکَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِینَ - گواه برآن است که بجز خدا خالق دیگر هست و قول خداتعالی در باب حضرت عیسی روح الله - وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّینِ کَهَیْئَةِ الطَّیْرِ - شاهد این معنی است و قول امیرالمؤمنین انا خالق الارض و السموات دلیل براین مطلب است و اینکه اگر خداوند تعالی کسی را خلق کند که او آسمان و زمین را باذن او خلق کند و قدرت برآن داشته باشد این را دخل در لطف و ادل بر کمال قدرت خداوند تعالی میباشد و مردم بیشتر اذعان باین معنی مینمایند و همین تقریر را این فقیر مؤلف کتاب از حاجی سید کاظم شفاهاً شنیدم چون مدتی به مجلس درس او حاضر میشدم و این کلمات و استدلالات اوهن ان بیت العنکبوت است اما اجمالاً پس اخبار بسیار از ائمه اطهار علیهم صلوة الله الملک الجبّار ورود یافت که نسبت خلق و رزق را بائمه دادن موجب کفر و ضلالت است و ائمه از ان منع فرموده اند و این گروه را مفوضه خلقیّه مینامند و ایشان قائلند باینکه خداوند عالم تفویض نمود خلق و رزق را بامام و حضرت صاحب الامر روحی فداه و عجل الله فرجه در توقیعی نوشته که هرکه یکی از من و آباء من چنین نسبت دهد من و پدرانم از او بیزاریم و عبارت آنجناب این است فَاَنَا اٰبائی مِنهُ براء و علامهٔ مجلسی نیز مانند همه علماء این طائفه را تکفیر نموده اند و حقیقةً هم این طائفه کافرند لیکن شیخ احمد را سخن این است که من قائل بتفویض نیستم بلکه میگویم خداوند خلق کرده است و ائمه بمنزلهٔ ید میباشند و ظاهر اینکه این سخن محض تغییر عبارت باشد و اخبار عموم دارد این معنی و معنی اول را و اگر اخباری هم برخلاف آن ورود یافته باشد مطروح است علاوه اخبار احاد است و برفرض متواتر بودن نیز با ضروری مذهب معارضه نمیتواند نمود -

در جواب از مشیّت و تحقیق آن

و اما تفصیلاً پس اولاً گفته مقام امام مقام مشیت است میگوئیم راست است مقام امام مقام مشیت است و لیکن معنی این سخن آن است که امام مظهر مشیت است و مشیّت خدائی بامام ظهور پیدا می کند باین نحو که هرچه امام خواست خدا آنرا می خواهد و هرچه را که امام نخواست خدا آنرا نمی خواهد و هرچه خدا نخواهد امام نیز او را

نمیخواهد نه اینکه امام حقیقت مشیت خدا باشد و این مانند ید است که امام یدالله است یعنی مظهر قدرت خداست نه اینکه نفس قدرت باشد پس مراد مظهر و محل است چنانکه در بعضی از زیارات ورود یافته السلام علی محال مشیت الله پس مشیت الله نیز مانند یدالله و جنب الله و عین الله و اذن الله و نفس الله و نحو اینهاست پس از اینجا لازم نیاید که امام خالق آسمان و زمین باشد -

در جواب یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ

و ثانیاً در باب یَکْتُبُونَ الْکِتَابَ بِأَیْدِیهِمْ - میگوئیم که کتاب کتاب ید است و این راست است ما گفتیم در سابق که ید مظهر است نه اینکه حقیقةً امام ید خدا باشد تا خلقت عالم بید شود و موجب صحت انتساب فعل بید باشد علاوه و برفرض اینکه امام حقیقةً ید باشد نظر بقانون لغت و محاورات عرفیه نسبت فعل را بید نتوان داد و نمیتوان گفت الید کاتب بلکه کاتب همان انسان ذوالید است نه ید بلکه ید بمنزلهٔ آلت است مگر اینکه اسناد مجازی میباشد و مجاز هم مجاز عقلی باشد از بابت اسناد بآلت که آن اسناد بغیر ما هو له محسوب میشود و ظاهر است که این معنی چه صورت دارد و البته این معنی مراد شیخ نیست و ثالثاً در باب احسن الخالقین که شیخ متمسک جسته از بابت مجاز است چنانکه در اخبار نسبت بملکین خلاقین در تولید نطفه در رحم تعبیر شده و این مجاز لغوی است شکی نیست که خالقین متعدده برفرض تحقق آن لازم ندارد که ائمه خالق باشند و این نه دلالت مطابقه است و نه تضمن و نه التزام و این از اوضح واضحات است و رابعاً در باب - اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر - میگوئیم که این هم مانند احسن الخالقین دال بر مدعی نیست چه اولاً عیسی خالق است مجازاً و ثانیاً عیسی مرغ را خلق کند دلالت ندارد که امیرالمؤمنین نیز باید آسمان و زمین را خلق کند علاوه خداوند فرموده - کهیئة الطیر - پس معلوم است که حقیقةً خلق طیر نکرده و خامساً در باب انا خالق السموات و الارض میگوئیم که این خبر مجعول و کذب محض و افتراست و این خبر در خطبة البیان مجعول علی و هدار است که از موضوعات است و شیخ رجب برسی صوفی نیز آنرا در کتب خود نقل کرده و الا پس علماء عالی مقدار و مشهورین اعصار از علماء اخیار و فضلاء ابرار و نقاد اخبار ائمه اطهار مانند غواص اخبار علامهٔ مجلسی اجلبه الله مجالس الرضا و الرضوان صاحب کتاب بحار الانوار و سید رضی جامع خطب حیدر کرار صاحب نهج البلاغة و ثقة الاسلام شیخ کلینی نامدار و احزاب ایشان این خبر را نقل نه کرده اند و در هیچ کتاب معتبری آنرا ندیدیم و نشنیدیم بلکه بعضی از افاضل اکامل حکم بوضع و تصریح بر کذب آن فرموده اند علاوه هریک روایت با درایت چنانکه ارباب هدایت فرموده اند بهتر است از هزار روایت بی درایت آخر عقل هم یار خوشی است چگونه امیرالمؤمنین که مردم او را خلیفهٔ چهارم هم نمیدانستند مگر بعضی چگونه بر منبر میآید و میگوید انا خالق السموات و الارض بلکه جرأت آن نداشت که ادعا کند که من خلیفهٔ بلافصل پیغمبرم صلی الله علیه و آله وسلم

در محاجهٔ حاجی محمد کریم خان و شیخ عبدالرحیم بروجردی

و در این مقام مناسب است که محاجهٔ حاجی محمد کریم خان قاجار با شیخ عبدالرحیم بروجردی مذکور شود - حاجی محمد

کریم خان از تلامذهٔ سید کاظم و مؤسس رکن رابع ست و شیخ عبدالرحیم فقیه و از تلامذهٔ شیخ موسی و شیخ علی محقق ثالث بوده زمانی حاجی مزبور بدار الخلافه آمد علما ترک دیدن و بازدید او نمودند پس روزی در منزل معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر امیر دیوان شیخ رفته بود بدیدن ایشان و عباس قلی خان نیز بافهم بوده و مؤلف کتاب را هم با او مناظره است مجملاً حاجی مزبور نیز درهمان مجلس بدیدن عباس قلی خان حضور یافت پس از محاورات و مکالمات چند حاجی بشیخ گفت که ما وارد دار الخلافه شدیم علما تماماً ما را هم خبر نمودند و با ما مراوده ننمودند گویا بجهت آن باشد که ما را ضال و مضل میدانند شیخ کلامی گفت که حاصلش اینکه ضال بودن را نمیدانم اما در مضل بودن شما خلافی نیست زیرا که شما در کتاب خود که مرشد العوام ست نوشته و مکرر بربالای منابر گفته اید که علماء این عصر کلمات و مطالب ما را نمی فهمند و بدین سبب ما را تکفیر مینمایند و شکی نیست که کلمات و اخبار یکه علماء عصر باید طولاً مهارت در علم داشته‌اند بر فهم و ادراک آنها نداشته باشند چنین کلمات و چنین اعتقادات را در میان کتاب فارسی نوشتن و آنرا چاپ کردن و بدست عوام کالانعام دادن و بربالای منابر در محضر اکابر و اصاغر و عوام و خواص اظهار آن مراحل نمودن البته اضلال و موجب گمراهی خلایق و بندگان خداست مگر از ائمه اخبار نرسیده که کلم الناس علی قدر عقولهم و عقل ان نیز بر مضمون خبر مشحون گواه صدق و شاهد عدل ست و ایضاً ائمه فرمودند ما کل ما یعلم یقال و لا کلما یقال حان وقته حاجی مزبور گفت که امیرالمؤمنین خود بالای منبر فرموده انا خالق السموات والارض با اینکه عوام و خواص نشسته بودند پس آن هم اضلال خواهد بود شیخ فرمود که شما چرا باید اعتقاد بچنین خبر نمائید در آن عهد بعضی علی را کافر میدانستند مانند اهل شام و بعضی او را خلیفهٔ چهارم میدانستند و نادری او را خلیفهٔ بلا فصل پیغمبر ص میدانستند در چنین عصری چگونه می شود که علی ع بالای منبر برآید و بگوید که من خالق آسمان و زمین میباشم مردم خلیفه بودن او و پیغمبر را قبول نداشتند چگونه معتقد بخالقیت او میشدند و اگر چنین سخنی از او میشنیدند البته او را میکشتند پس حاجی مزبور ساکت شد

در مناظرهٔ مؤلف کتاب با عباسقلیخان

و اما مناظرهٔ من با معتمد الدوله عباس قلی خان جوانشیر پس چون خالی از لطافت نبود مذکور میگردد بیانش اینکه روزی در مجلس اعتماد الدوله صدر اعظم میرزا آقاخان حضور داشتم با نواب معتمد الدوله نائب الایاله شاهزاده فرهاد میرزا و شاهزاده ایلخانی ابوالملوک کیومرث میرزا و جماعتی از اعیان که عباس قلی خان این دو شاهزاده نیز فطانت و از علم بهره داشتند صحبت از نجوم در آمد و من بنحو ظواهر شرعیهٔ حقهٔ حقیقیه در مقام تکذیب علم نجوم برآمدم از اخبار و آیات مذکور داشتم عباس قلی خان گفت تاثیر نجوم ظاهر ست و مشاهد از انکار نتوان گفتم چنین نیست که کواکب خود موثر باشند در عالم کون و فساد بلکه خداوند عادت را بر آن جاری ساخته که در حین نظر کذائی میان دو کوکب مثلا اینکه فلان تاثیر را در عالم کون و فساد خلق نماید لذا شهید اول در کتاب

قواعد خود فرموده که هرگاه اعتقاد کند که کواکب مدبّر این عالمند پس آن شخص در نزد ما کافرست و بلفظ عندنا تعبیر فرموده یعنی کفر چنین شخص اجماعی فرقهٔ شیعه است پس شروع در اخبار نمودم تا کلام من منجر بشعر دیوان شد و این بیت را خواندم ع خَوَّفَنِی مُنَجِّمٌ اَخُو خَبَلَ تَرَاجَعَ الْمِرِّیخُ فِی بَیْتِ حَمَلَ فَقُلْتُ دَعْنِی مِنْ اَکَاذِیبِ الْحِیَلَ الْمُشْتَرِی عِنْدِی سَوَاءٌ وَزُحَلَ عَوْنِی بِخَالِقِی وَرَازِقِی عَزَّ وَجَلَّ عباس قلی خان گفت که حمل نیست بلکه الحمل میباشد من انکار این سخن کردم و دو سه نفر ملائیکه عاری از علم بودند حضور داشتند و آنها تصدیق خصم نمودند من گفتم که در دیوان بلاغت نشان از نسخ صحیحه بهمین نهج ست که من قرأت کردم ایشان نهایت انکار کردند آخر الامر من تغیّر کردم و گفتم که در اشعار در نزد اختلاف میزانی داریم و آن علم عروض ست چون بآن علم عروض رجوع کردیم دیدیم که این شعر از بحر تقارب ست و بحر تقارب باید شش مستفعل تمام بشود و هر مصرع آن بسه مستفعل که هیجده باشد که مجموع بیت سی و شش حرف تمام بشود چنانکه الفیهٔ ابن مالک چنین ست و چون این بیت را بعلم عروض تقطیع کنیم و حمل را بدون الف و لام بگیریم مصراع آن هیجده حرف میشود و مجموع بیت سی و شش حرف میشود و با الف و لام زیادتر میشود پس باید بدون الف و لام باشد پس خصم ساکت شد مجملاً ائمه را علل اربع دانستن خلاف اخبار مأثوره از ائمهٔ اطهار ست بلی اعتقاد ما آن ست که پیغمبر و ائمه علت غائیه برای خلقت موجودات امکانیه میباشند و اخبار بسیار بر آن دلالت دارد و حدیث قدسی «لولاک لما خلقت الافلاک» گواه بر این مطلب ست و سادساً در باب اینکه خالقیت ائمه ع عالم امکان را دال بر لطف و عموم قدرت خداست جوابش اینکه این کلام بکسره واهی و از شائبهٔ صواب عاریست چه این دلیل ظنی ست و باینگونه دلائل اثبات این اصل عظیم خلاف ضروری مذهب شیعه است نتوان نمود چه این سخن منقوض بآن ست که خداتعالی خلق کند در این ساعت و در این مکان حضور جمعی از اعیان انسانی را که هزار سر داشته باشد و در هر سر هزار زبان و از هر زبانی بلغات متفرقه تسبیح و تمجید خدا کند پس این ادخل در لطف ست و بیشتر هر دم از دیدن چنین انسان اعتراف و اذعان بر وجود ملک منان مینمایند پس باید چنین انسان در همین مکان در این زمان موجود باشد با اینکه موجود نشده است پس این ادلّه فائده برای اثبات این مطلب ندارد —

در رؤیای حاجی ملا محمد صالح پیغمبر را افضل التحیّة والثناء علیهم اجمعین

و در این مقام مناسب ست اینکه ذکر شود حکایت رؤیای مرحوم حاجی ملا محمد صالح جناب پیغمبر را صلی الله علیه و تفصیل این اجمال آنکه حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث در خواب رسول خدا صلی الله والسلام را دید و از او سؤال کرد یکی اینکه حاجی مدرسه میساخت و اراده داشت که مدرس آن مدرسه را از خرث و نقاشی و طلاکاری کند در اینباب از رسول خدا الف التحیة والثناء سؤال نمود آن حضرت ص صلی الله علیه وسلم در جواب فرمود که نقاشی مکن و

همان ساده کی خوب ست دیگر سؤال کرد که سبب چیست که علماء در ازمنهٔ سالفه صاحبان کرامات ومکاشفات مسدود شده آنجناب الف التحیة والثنا علیه فرمود سبب آن ست که متقدمین احکام را بر دو قسم نمودند واجب وحرام پس ترک محرمات مینمودند و واجبات را بعمل می آوردند وانچه مکروهات ومباحات بود آنهارا داخل در محرمات میشمردند یعنی در مقام عمل ترک مباحات ومکروهات مینمودند ومستحبات را در مقام عمل بعمل می آوردند وداخل در واجبات میکردند وعمل میکردند وشما طبقهٔ متاخره احکام را بر پنج قسم در مقام عمل نموده اید و تارک مستحبات شدید وفاعل مکروهات ومباحات کردیده اید فلذا ابواب کرامات ومکاشفات برشما مسدود کردیده دیگر سؤال از حال شیخ احمد کردم که میدانیم احوال او چون ست واز او بعضی از کلمات کفرانگیز صادر کشته آن جناب صلوة الله علیهم تبسم کرد وفرمود که شیخ احمد غلط میکند که این کونه سخنان میکوید وسؤالات دیگر هم نمود که حاجی فرزور ابراز آن اسوله واجوبه ننمود

در کندر خوردن شیخ احمد

وشیخ احمد عادی به خوردن کندر بوده فلذا حفظ او بمرتبهٔ بود که سرامد اهل زمان بود ومتابعان او نیز کندر میخوردند وسید کاظم تلمیذ او آنقدر کندر خورده بود که دندانهایش ریخته بودند زیرا که کندر زیاد کرم ست وحدیث نیز در مدح اکل کندر بسیار ورود یافته بلکه در حدیث ست قریب باینکه هیچ پیغمبری مبعوث نشد مگر بر قائل شدن به بداء واینکه در میراث او کندر بوده واز اینجا چنان ظاهر ست که انبیا بخوردن کندر مداومت داشتند ودر آن اوقات که مؤلف کتاب بدرس سید کاظم میرفتم۔

در وصایای شیخ احمد

سید روزی وصایای استادش شیخ احمد را نقل مینمود کفت که بمن نوشته بود باین عبارت فاما الاعصارات التی تراها فی بعدی فهیبا اما پس خود تفسیر این عبارت بدین نحو کرد که اعصار دودیرا کویند که از کندر برمیخیزد یعنی آن دودهائیکه می بینید که بعد از من در میان آسمان وزمین پیچیده که عالم را تاریک کرده پس برانکیزانندهٔ آن دودها منم۔ مؤلف کوید که این سخن بسیار راست بوده چه بعد از او رئیس براین فرقه حاجی سید کاظم کشته وچه بسیار تنازع وتشاجر فیما بین تابعین او وتابعین فقهاء پدیدار شد ودر میان شاکردان سید کاظم خلیفهٔ او حاجی محمد کریم خان قاجار شد وچه بسیار قتل ونهب وسلب بواسطهٔ او در ولایت کرمان اتفاق افتاد ویکی از تلامذهٔ او میرعلی محمد شیرازی بوده که خود را باب تسمیه نمود وبرای او آن قدر کشتار وقتل ونهب وسلب وخرابی بلدان اتفاق افتاد که بوصف راست نمیآید بلکه هنوز نائرهٔ آن شعله در بلاد باقی ست اعاذنا الله من شرورهم وشیخ احمد ملا صدری را کافر میدانست ومیکفت عبارت ملا صدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء باطل ست لفظاً ومعنی در این مقام سخنان بسیار کفته است وبدین سبب اورا کافر دانسته وتفصیل در مقالهٔ طرفین

در این مقام خارج از عنوان ماست وبرای این مسئله عرض عریض وعمق طویل ست وهمچنین ملا صدری در تفسیر وغیر آن از تالیفات خود کفته که محی الدین عربی کفته که فرعون مات مومناً موحداً از آن پس ملا صدری کفته که وهذا کلام یشم منه رائحة التحقیق والانصاف اینکه سخن کفرست چه فرعون بضرورت دین کافر مرده ونص قرآن برآن دال ست وشیخ احمد ملا محسن را نیز تکفیر کرده بواسطهٔ مسئلهٔ علم وکتاب قرة العین ملا محسن را شرح نوشته وکلمات اورا رد کرده وحاجی ملا هادی سبزواری کتابی نوشته ودر آنجا ایرادات شیخ را جواب داده وانتصاری از ملا محسن فیض کرده والانصاف اینکه ملا محسن از شاکردان ملا صدری ودامادِ او بوده وظاهر اینکه بعقاید ملا صدری معتقد بوده وشیخ در بعضی از کلماتش میکوید قال المسیٔ کما سمّانی تبعاً للامام ممیت الدین العربی ومرادش از مسیٔ ملا محسن ست ومراد از ممیت الدین محی الدین وفی الحقیقة اگر محی الدین کافر باشد پس هیچ صوفی وکافری را حکم بر تکفیرش نمیتوان نمود چه او خود را خاتم ولایت مطلقه میداند ومیکوید که در خواب دیدم که قصری ست از خشت طلا ونقره واو ناتمام بود ویک خشت آن باقی بود ومن در اتمام آن کوشیدم وآن یک خشت را کذاشتم پس آن قصر تمام شد پس بیدار شدم وتعبیر بآن کردم که ولایت مطلقه بمن اختتام واتمام وانجام یافت وایضاً محی الدین کوید که در معراج علی را پست تر از خلفاء ثلثه دیدم ودر اول کتاب فتوحات مکیه می کوید سبحان من اظهر الاشیاء وهو عینها وچون این کتاب بنظر علاء الدوله سمنانی رسید او هم یکی از مشاهیر عرفاء بود در حاشیهٔ این کتاب به همین مقام نوشته که شیخنا اگر کسی ترا نسبت بفضلهٔ تو دهد وبکوید شیخ همان فضلهٔ خود میباشد البته راضی نخواهی بود پس چکونه راضی میشوی که حضرت واجب الوجود را نسبت به فضلهٔ خود دهی وعجب اینکه قاضی نور الله شوشتری در کتاب مجالس همین عبارت را از کتاب فتوحات نقل کرده واز آن پس در مقام توجیه آن برآمده وکفته که شاید وهو عینها باشد بتشدید یاء مثناة تحتانیه وشاید هو غیبها باشد بغین معجمه وتشدید یاء مثناة تحتانیه وفتح باء موحده ونسّاخ تصحیف آن نموده باشند انتهی کلام القاضی واین توجیه مالا یرضی به صاحبه میباشد وعجب‌تر از اینکه شیخ بهائی زید بهائه در کتاب کشکول واربعین وغیر آنها محی الدین را به تعظیم اسم برده باین عبارت قال العارف الربانی والفاضل الذی لیس له ثانی محی الدین العربی چه شیخ بهائی در کتاب کشکول چند شعری ساخته مشعر براینکه من در نزد هر طائفه در آمده ام تا مرا انکار ننمایند وایضاً رسائل چند از محی الدین در نزد مؤلف کتاب ست که نص بر کفر مصنف آنهاست از آنجمله در یکی از رسائل میکوید که بعد از اینکه مرا بمعراج بردند در آنجا مخاطباتی میان من وخدا واقع شد وعبارتش این ست فقلت یامن انا انت وانت انا فان قلت فلم ناجیتنی وانا انت وانت انا قلت جهة المخاطبة مختلفة وکفر این سخن اظهر من الشمس وابین من الامس ست واما در خصوص قول بانقطاع عذاب که صریح کلام ملا صدری ست در اصفار وشرح اصول کافی پس مؤلف کتاب از یکی از فضلاء ثقات تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری شنیدم که ملا صدری در آخر عمر از قول بانقطاع عذاب آخرت باز کشت ورسالهٔ در اثبات خلود نوشته و

ایضاً ملا صدرا حتی عالم را حادث ذاتی و قدیم زمانی میداند و مؤلف کتاب در منظومهٔ الفیهٔ توحید و شرح آن ابطال این کلام را بنحو استیفاء نموده‌ام

تحقیق در اثبات کفر و ایمان

و تحقیق سخن اینکه نسبت ملا صدری با شیخ احمد مانند نسبت استادست بشاگرد اگرچه جامعیت شیخ بیشترست چه شیخ را در علم فقه مهارت تامه‌ست و کتب فقهیه بسیار نوشته و رسائل هم نوشته و از قانون فقها در نرفته و از جملهٔ فتاوای شیخ حرمت تعبیه و شبیه است و لیکن در معقول ملا صدری بالقطع استاد شیخ احمدست و امر تکفیر نهایت صعب و اجتهادیست و کتب راجحت در شریعت نیست و عموم لا عمل بالقرطاس که از کلام علماء اعلام‌ست محل دغاغ‌ست مگر اینکه آن کتب محل قطع باشد که قائلش مدالیل و مضامین آن مکاتیب را معتقد باشد و بآنها متفوه باشد و شیخ احمد و ملا صدری و ملا محسن اگرچه ظاهر بعض از کلمات ایشان بالقطع خلاف ضرورت مذهب مسلمین یا شیعه است و لیکن این کتب‌ست و اینفقیر بحقایق مراد ایشان برنخورده‌ام و پس توقف در تکفیر ایشان اولی‌ست و احتیاط را نباید ترک نمود اگرچه بسیاری از مشتغله و مریدان ملا صدری در کفر ایشان سخنی نیست و ایشان هم مرادات و مطالب آنها را نفهمیده اند و تلمیذ شیخ احمد حاجی سید کاظم رساله در حرمت عمل بظن نوشته و همین طریقهٔ شیخ احمد بوده و میگفت که من قطع باحادیث دارم و از نفس حدیث برای من قطع می‌شود که کلام امام‌ست و حاجت برجال و نحو آن ندارم و این سخن از اعاجیب‌ست و در این ازمنه تحصیل قطع باخبار مکابره است چنانکه فقیر در تعلیقه بر قوانین و تقریر الاصول و الفیهٔ اصول اثبات ظنیت این اخبار بنحو استیفاء نموده‌ام۔

در احتجاج شیخ محمد حسن نجفی و شیخ احمد احسائی

مجملاً در وقتی از اوقات شیخ احمد به نجف رفت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام اگرچه فن او منحصر بفقه بود و لیکن در محاجه و مجادله ید طولی داشته بنحویکه غلبه بر او در غایت اشکال بود پس شیخ محمد حسن خواست که این سخن را مکشوف کند که شیخ احمد از نفس عبارت میتواند که قطع کند این کلام امام‌ست یا نه پس شیخ محمد حسن رحمت الله حدیثی جعل کرد و کلماتی مغلقه در آن مندرج ساخت که مفردات آن در نهایت حسن و مرکبات آن بیحاصل بود و آن حدیث مجعول را در کاغذی نوشت و آن ورق را کهنه کرد از مالیدن بالای دود و غبار نگه داشتن پس آنرا نزد شیخ احمد برد و گفت که حدیثی پیدا کرده‌ام شما به‌بینید که آن حدیث‌ست یا نه و آیا معنی آن چیست شیخ احمد آنرا گرفت و مطالعه نمود و شیخ محمد حسن گفت که این حدیث و کلام امام‌ست پس آنرا توجیهات بسیار کرد پس شیخ محمد حسن آن ورقه را گرفت و بیرون رفت و آنرا پاره کرد

در محاجهٔ میرزا محمد حسن خلف اخوند ملا علی و سید کاظم

حکایت مرحوم میرزا محمد حسن خلف باشرف عالم جلی اخوند ملا علی نوری عالم و حکیم و در نزد والد ماجدش درس خوانده بود و برای او ولد نمیشد پس بعزم زیارت با عیال بعتبات عالیات مشرف شد و مدت یکسال در آنجا اقامه نمود

با استاد مؤلف آقا سید ابراهیم نهایت الفت داشت پس در همان سال برای او ولدی ذکور حق تعالی کرامت فرمود و استاد بمیرزا گفت که چون این فرزند از کرامت حضرت سید الشهداء مرزوق شد مناسب اینکه او را بعبد الحسین بنامند پس میرزا او را عبد الحسین مسمی نمود از قضا حاجی سید کاظم شبی میرزا محمد حسن را میهمان کرد پس یکی از تلامذهٔ سید کاظم از سید سؤال نمود از عبارت ملا صدری بسیط الحقیقة کل الاشیاء سید بطریقهٔ شیخ احمد آن عبارت را لفظاً و معنی فاسد نمود میرزای مزبور گفت که این معنی شما برای بسیط الحقیقه نمودید مراد ملا صدری نیست و من معنی مراد ملا صدری را از این عبارت میگویم آنوقت شما هرچه ایراد دارید کرده باشید پس میرزا مراد ملا صدری را بیان کرد و گفت که اکنون شما چه ایراد دارید سید گفت بنا باین معنی ایرادی وارد نیست۔

در قول شیخ احمد که ایّاک نعبد مقصود علی‌ست علیه السّلام

بدانکه شیخ احمد رساله نوشته است در باب اینکه مصلی باید در ایاک نعبد حضرت امیر المؤمنین را قصد کند زیراکه خداوند مجهول الکنه است و آنچه در ذهن درآید مخلوق ذهن‌ست چنانکه حضرت صادق ؑ میفرماید کلما میزتموه باوهامکم بادق معانیه فهو مخلوق مثلکم مردود الیکم پس باید وجه الله را اراده نمود که امیر المؤمنین‌ست علیه السلام

جواب ازاین شبهه آن‌ست که معلوم‌ست اینکه کنه خدا در ذهن درنمیاید بلکه بوجوه و اوصاف پی بذات خدا میبریم و قصد می‌کنیم در ایاک نعبد آن خدای جامع اوصاف را و شک نیست که همین نحو قصد کافی‌ست علاوه همچنانکه خدا مجهول الکنه است امیر المؤمنین ؑ نیز در اذهان ما مجهول الکنه است پس اگر امیر المؤمنین ؑ را در ذهن بگذرانیم آن هم مخلوق ذهنی میشود و همان سخن نیز در اینجا وارد آید و ایضاً چنانکه خدا مجهول الکنه است برای ما همچنین مجهول الکنه برای امیر المؤمنین ؑ نیز میباشد پس امیر المؤمنین ؑ در وقت ایاک نعبد گفتن کرا قصد میکرد مجملاً این سخن خارج از مذهب شیعه و طور می‌ست در اخطور مستقل و بطلانش از ابده بدیهیات‌ست و این ظاهرست و این مذهب جماعتی از صوفیه است که میگویند سالک مرشد خود را در عبادات باید بنظر درآورد۔

در استفتاء از اهل هند در خدمت آقا سید ابراهیم و حاجی سید کاظم

و از جملهٔ وقایع در آنجزو ایامیکه در کربلا سکنی داشتم اینکه جمعی از اهل هند استفتائی خدمت سید استاد آقا سید ابراهیم نوشتند که آیا جماعت شیخیه و شیخ احمد کافرند یا نه و آیا سبب تکفیر ایشان چیست و عقاید ایشان کدام‌ست و آیا تکلیف با این جماعت چیست با ایشان معاشرت کنیم و احکام ایشان در اسلام جاری کنیم یا نه و یک استفتاء دیگر نوشتند در نزد حاجی سید کاظم فرستادند که مذهب شما چیست و برای چه شما را تکفیر کرده اند و سخن آنها چیست و جواب شما در ایرادات آنها چیست و ما را تکلیف چیست پس اول استفتاء استاد را دادند آن بزرگوار بسیار تقیه می نمود و هرگز کسی سخنی در مذهب یا تکفیر در هیچ مجلس و ملاء ناس از او نشنیده

چون این استفتاء بنظر مبارک آن بزرگوار رسید در بالای آن نوشت قال الله تعالی وَالَّذِینَ جَاهَدُوا فِینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وقال
امیر المؤمنین ع لکمیل بن زیاد اخوک دینک فاحتط لدینک وقال الصادق ع لزراره خذ ما اشتهر بین اصحابک حرره ابراهیم الموسوی
پس این سؤال وجواب را با استفتاء سید کاظم نیز دید بردند سید رسالهٔ در این باب نوشت وآنرا دلیل المتحیرین اسم گذاشت
و در آن رساله نهایت سوء ادب بالنسبه بعلماء عجم وعرب از او صادر شد تا اینکه مرحوم آقا سید مهدی را اول قوم اسم گذاشت
وشیخ محمد حسین صاحب فصول را ثانی قوم وسید استاد را ثالث قوم تسمیه کرد بنحویکه در خطبهٔ شقشقیه وارد و دیافته پس از آن
مانند دعاء صنمی قریش بفقرات چند بایشان طائفهٔ محقه نسبت داده مانند این عبارت فرب عفو وافسدوها ورب فروج ضیّعوها
ورب احکام ابطلوها وهکذا و در جواب استفتاء سید استاد ایرادات چند ذکر نمود مانند اینکه شما نائب امام خودرا میدانید وشما
سبل میباشید پس مردم را بآیه حواله داشتن با اجمالش خارج از قانون سؤال وجواب ست وجواب این سخن آن ست
که کفر وایمان از امور اجتهادیه است هرکس باید در آن اجتهاد کند وتقلید در آن کافی نیست علاوه سبل در ظاهر مفسّر
راههای هدایت ست وشکی نیست که راه هدایت فطری ست ومراد حقیت مذاهب اسلام وآن مدلول فطرة
الله التی فطر الناس علیها میباشد وایضاً سبل در باطن ماول بمعرفت مجملاً سید کاظم در این رساله مذاهب خود وشیخ
احمد را بیان نموده وسخن بسیار گفته وتوصیف شیخ را بی اندازه کرده وتالیف شیخ را جمیعاً ذکر کرده بحدیکه هر قصیده
رایک تالیف محسوب داشته وهر خطبه را کتاب علیحده در اعداد آورده ومذمت بحساب از فقهاء رضوان الله علیهم نموده
وآن کتاب را بنظر سید استاد رسانیدند آنجناب پرسید که اسم این کتاب چیست عرض کردند که بدلیل المتحیرین موسوم
ست آن بزرگوار تبسم نمود وفرمود که مناسب آن بود که این رساله شتمیه نامند زیراکه مطالب آن همه دشنام وشتم
علماء اعلام ست پس شیخ مهدی کجوری که از افاضل تلامذه استاد بودند واکنون در دار العلوم شیراز مرجع وملجاء انام
میباشند کتاب حاجی سید کاظم را گرفته وشروع کرده بنوشتن شرح بر آن ورد مطالب آن پس سید استاد کس فرستاد
وشیخ مهدی را از آن منع نمود که من راضی نیستم باینکه شما شرح بنویسید شیخ مهدی در جواب استاد عریضه داشت که
رضای شما در اینباب شرط نیست چه من مبدعی را در دین دیده ام که ترهات وهفوات وکلمات فاسده که مایهٔ
اضلال عوام ست نوشته ومن میخواهم رفع بدعت او نمایم ومبدعات اورا فاسد ومتاعش را کاسد وعوام
را از مکر آن برهانم پس در این اثناء پاشاه بغداد کربلا را محاصره نمود وفتح کرد و در آن ارض اقدس قتل عام
نمود وعجم ذلیل وخوار در نظر اغیار شدند ورفع این مشاجره گردیده -

در شهادت شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی قزوینی

الحاصل کلام در احوال خیر مآل شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی قزوینی بود از جملهٔ کرامات آن بزرگوار شهادت او
بود که بامیر مؤمنان تاسی نموده و در مسجد در محراب در میان سجده خون مبارکش را ریختند و در سال آخر بجهت شیوع

مذهب باب آنجناب غالباً بر بالای منبر بوعظ انام اشتغال ومردم را از سوء حال باب تحذیر وآن طائفه را تکفیر میفرمود
میرزا جواد نامی که اصل او از عرب ومسکنش در قزوین بود گوید که چند روز پیش از شهادتش بخدمت آن بزرگوار رسیدم
آنجناب فرمود که از تو التماس دعا دارم من عرض کردم که خداوند عالم نعمتهای دنیا وآخرت را بشما کرامت فرموده
از عزت وثروت واولاد وعلم ونشر شریعت وتالیف در علوم اکنون برای شما چه آرزو مانده فرمود که آرزوی
من شهادت ست عرض کردم که شما همیشه شهادت بلکه برتر از آن مایه دارید زیراکه نظر بنص خبر مداد علما بهتر
از دماء شهداست آنجناب فرمود بلی چنین ست ولیکن من طالب شهادت بمعنی در خون آغشته شدن میخواهم
و در همان شب که شربت شهادت را نوشید چون نیمی از شب گذشته خواست که بمسجد رود وبعبادت مستمره
دیرینه بعبادت مشغول شود عیالش باو گفتند که شما امشب وبا این شبها رفتن بمسجد را ترک کنید آنجناب فرمود
که مگر میترسید که مرا بکشند من بسیار طالب شهادتم ولیکن این سعادت دور ست که مرا میسر ومرزوق گردد پس در
سنه ۱۲۶۴ هزار ودویست وشصت وچهار در نیمه شب از خانه بیرون آمد وبمسجد خود رفت و در محراب عبادت ایستاد و
بتضرع وزاری وبیقراری وگریه بدرگاه حضرت باری اشتغال داشت وچون نزدیک بصبح شد بلکه گویا صبح کاذب
بود وعجوزهٔ که بعادت خود آمد که چراغ مسجد را روشن کند واو هم بروشن کردن چراغ مشغول وشهید ثالث در آنهنگام
سر بسجده گذاشته ومناجات خمسه عشر را بنهایت خضوع وخشوع میخواند ومیگریست که ناگاه چند نفر از فرقهٔ ضالهٔ
مضلهٔ بابیه داخل مسجد شدند در اول نیزهٔ بر گردن مبارک آنجناب زدند آنجناب هیچ متعرض نشده زخم دوم
را زدند که دهان آنجناب شکافته شد مجملاً الجمع هشت زخم باو زدند که ناگاه آن عجوزه فریاد بر آورد وقتلهٔ ظالمه
گریختند آنجناب از محراب برخاست که از مسجد بیرون آید تا خون میان مسجد ریخته نشود ومحراب بدر مسجد نزدیک
بود پس آن بزرگوار تا نزدیک در مسجد رسید که ضعف براو مستولی شد از شدت زخمها وپیری وعبادت در شب
پس در همان نزدیک در افتاد وغش کرد و در خون خود غوطه میزد پس عیال واطفالش باخبر شدند وجسد اطهرش
را بخانه بردند وتا دو روز زنده بود و در این دو روز قدرت بر سخن گفتن نداشت بجهت شکاف زبان وبسیار تشنه
میشد وقدرت بر آشامیدن آب نداشت زیراکه آن زخم سوزش برمیداشت وطاقت شرب آب نمیآورد و
مکرر در همان حالت از تشنگی حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام بیاد می آورد وقطرات عبرات از دیدگان خود
میریخت ومیفرمود یا اباعبدالله جانم بفدای تو آیا از تشنگی بر تو چه گذشت الحاصل بعد از دو روز روح مبارکش بجانب
جنان در خدمت سید جوانان الف التحیة والثناء اهل جنان شتافت وخواستند که جسد مبارکش را بجانب ارض
اقدس عتبات نقل دهند اهل قزوین راضی نشدند وهجوم عام کردند وبدنش را در قزوین در جوار شاهزاده حسین در
مقبرهٔ منفرده که حاجی میرزا ابو القاسم شیرازی برای خود تعمیر کرده بود سپردند وبعد از چند ماه ویا سال برای تعمیر

قبرش را شکافتند همان بدن اطهر مانند ایام زندگانی باحوال خود باقی بوده و الکنون آن مرقد مزار معروف ست خوشا بسعادت آن بزرگوار امید که خداوند عالم مرتبهٔ شهادت را بمؤلف و سائر احباب و اتراب نصیب کناد

در مذهب میر علی محمد باب

و چون کلام منجر باین مقام شد پس مناسب اینکه ذکر باب در زمان ظهور مذهبش و بنیان مرتبه و معرفت او شود فنقول و بالله التوفیق که تابعان شیخ پس از وی بر چند فرقه اند یکفرقهٔ از ایشان شیخ را خوب میدانند و فقهاء را نیز خوب میدانند و جمع میان مشرب این دو فرقه نموده اند و ایشان بسیار کم میباشند ـ فرقهٔ ثانیه کسانی میباشند که در عقائد متابعت ایشان کرده اند و فقهاء را خوب نمیدانند و مستضعف میدانند چنانکه مولف کتاب در زمانی که در مجلس درس حاجی سید کاظم حاضر میشدم و میخواستم از مذاهب ایشان اطلاعی حاصل نمایم غالبا مذمت از فقهاء میکرد و سخن درشت بلکه العیاذ بالله بفقهاء شتم مینمود و در به وطلوع اقائل و تشیعه بر مرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین زیارت صفوان جمال را بر لوحی نوشته و آویخته بود و از جملهٔ فقراتش این بود السلام علیک یا منزل المن و السلوی چون مذهب تشیخه در علل اربع بودن ظهور پیدا کرد مرحوم شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر حکم فرموده که آن فقرهٔ انزال من و سلوی را حک کنند تا مایهٔ شبههٔ عوام نشود و میل بمذهب شیخ نکنند چه عوام نتوانند که علت غائیه بودن را بفهمند و حمل این فقره بر علت غائیه بودن ائمه نمایند پس موجب اضلال و گمراهی ایشان میشود پس از چندی که مذهب شیخیه شیوع پیدا کرده و هر که باید گمراه شود یا نشود تحقیق پیدا کرد آن وقت شیخ محمد حسن امر کرد که فقرهٔ منزل المن و السلوی دوباره در مقام او نوشتند و سید کاظم در مجلس درس در محضر این فقیر میگفت که این احمق مستضعف ست که فضیلت آقای خود را که فقرهٔ انزال من و سلوی که در حدیث صحیح ورود یافته حک نموده و او مستضعف ست و شیعه نیست

احتجاج میرزای ساروی با حاجی سیّد کاظم

و از وقایع واقعه در آن زمان بود که میرزا محمد حسین ساروی رحمة الله که از افاضل تلامذهٔ استاد بود و در نزد شیخ محمد حسن نیز تلمذ کرده بود پس بدریا نشست و ارادهٔ زیارت نجف داشت چون در محاذی مسجد کوفه از طراده بیرون آمد دید که حاجی سید کاظم با اصحاب خود نشسته است میرزا بنزد او رفت و نشست چون طی تعارفات شد میرزا پرسید که شما این ایام بچه اشتغال داشته اید سید گفت که مسائلی استفتا نموده بودند جواب مینوشتم میرزا پرسید که سؤال از چه بود گفت از تفسیر و غیر آن میرزا پرسید که در تفسیر از چه آیه بود و شما چه جواب نوشتید گفت که در تفسیر از آیهٔ اِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ اُولٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُوْلًا من نوشتم که تاویل شریفه بخلفاء ثلثه است چه اول ایشان هر حکمی که میکرد میگفت سمعت عن رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول کذا پس او را تعبیر بسمع کردند و ثانی هر حکمیکه میکرد میگفت رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی آله و اصحابه اجمعین یفعل کذا پس او را تعبیر ببصر کردند و ثالث

هر حکمیکه مینمود میگفت اقول هکذا و عندی کذا پس او را تعبیر بفؤاد کردند میرزا گفت که این تفسیر برای آنست چه هر آیه را امثال این تاویلات بحسب عقل ظنی میتوان نمود بلکه در تاویل محتاج بنص صحیح ست سید گفت که اگر از مشائخ شما از این آیه سؤالی کنند چه جواب خواهند میرزا گفت که من با شما مکالمه میکنم چه دخلی بمشائخ دارد و مشائخ ما در آن سرزمین که سیر میکنند شتر ناف بر زمین میگذارند مولف کتاب گوید که حدیث بر طبق همین تاویل ورود یافته و فرقهٔ دیگر از متابعان شیخ احمد بابیه می باشند ـ

در احوال میر علی محمد باب و بدو تحصیل او

و رئیس ایشان میر علی محمد شیرازی ست و او دعوای بابیت میکرد و میگفت که من نائب خاص حضرت صاحب الزمان میباشم و او در نزد حاجی سید کاظم تلمذ مینمود و در همان زمان که مؤلف کتاب در عتبات مشرف بودم و چند وقتی بدرس حاجی سید کاظم میرفتم میر علی محمد هم بدرس او میآمد و قلم و دواتی همراه داشت و هر چه سید کاظم میگفت از رطب و یابس او در همان مجلس درس مینوشت و ریش خود را میتراشید و یا باتراض از بیخ قطع میکرد و سبب معروفیت او در نزد مؤلف کتاب آن بود که روزی در بالای سر مطهر آن حضرت با شخصی مقدس صالح نشسته بودیم و دیدیم همین سید داخل شد و در درحرم ایستاد و زیارتی کرد و از همانجا مراجعت کرد و من از آن مقدمه استفسار کردم که این شخص کیست آن مقدس در جواب گفت که این مرد میر علی محمد شیرازی ست و از تلامذهٔ حاجی سید کاظم ست من گفتم که این مرد چرا این قسم زیارت میکند آن شخص گفت برای اینکه این قسم را اقرب باحترام میداند من گفتم که این غلط ست زیرا که زیارت از جملهٔ عبادات ست و بنحویکه مامور شده ایم و امامان ما بما تعلیم کرده اند باید زیارت کنیم و ایشان فرموده اند که به پهلوی قبر مطهر و قبر اطهر را در بغل بگیریم و اما دور ایستادن بجهت احترام پس مانند آنست که ما نماز نافله را نخوانیم بجهت اینکه ما قابل نیستیم که بدرگاه خدا بایستیم مجملا میر علی محمد در آنجا بوده و در نزد حاجی سید کاظم درس میخواند و شخصی گوید که در مرقد کاظمین علیهما السلام با شخصی مرتاض نشسته بودیم که میر علی محمد بدر مرقد رسید آن شخص مرتاض گفت خداوندا این سید را بکشد و اجل او را برساند پس بآن شخص مرتاض گفتم که چرا این شخص را نفرین میکنی آن مرتاض در جواب گفت که عنقریب از این مرد اعتقادات باطله بروز کند و هتک اعراض مسلمانان و باعث سفک دماء ایشان شود الحاصل میر علی محمد بعد از اینکه بشیراز آمد در بنادر برای جلب قلوب بنای تسخیر شمس گذاشت و با سر برهنه در میان آفتاب ایستاده عزیمت میخوانده تا اینکه گرمای شمس تخفیف رطوبت دماغ او نموده و در او خبط پیدا شده از آن پس ادعاء بابیت نموده شخصی حکایت حکایت کرد که من همراه او بودم و با او وثوق داشتم در میان طهران و اصفهان پس وارد کاروانسرائی شدیم که حمام میرویم من گفتم یاران بیاره و خوب ست هر یک عبائی برداریم باب نگاهی بآسمان کرد و گفت که امروز باران نمی آید و عبا بر نمیداریم پس من بجهت احتیاط عبائی بردوش گرفتم چون قدری راه رفتیم هوا بهم خورد و باران شدیدی آمد و من عبای خود را بباب دادم مجملا میر علی محمد قرآنی جعل کرد آیات را اقتباس کرد و هر جا که خود عبارتی افزود غلط الخ

فصاحت و بیرون از سلاست بلکه حرف مهمل بود مانند اینکه میگوید الف لام کاف نون انا جعلنا الباب للباب علی الباب دلیلا از این مزخرفات را جمع کرده و اسمش را قرآن صاحب الامر گذاشته و در اول آن گفته خبر بکه حاصلش آن ست که این قرآن از نزد مهدی صاحب الامر بیرون و این از آیات قرآن او ست با اینکه جبرئیل بالقطع چنین آیه نیاورده و فساد آن ظاهر ست و این فقیر در زمان غلو بابها در قزوین قرآنی در مقابل قرآن ایشان ساختم واقتباس کردم از آنجمله گفتم یا ایها الشیخون ان الله قد ارسل رسولا و نصب لرسوله وصیا فجعلتم وصیه الها قدیرا الخ و این طایفه محرمات را حلال و نبی و ولی را کلی دانسته اند و مانند نصاری باتحاد و حلول قائلند و اعیان ایشان میگویند ما همان حسن و حسین و یا امام دیگر علیهم السلام میباشیم و ما بعد از کشته شدن تا هفت روز یا بیشتر زنده میشویم و بدنیا و این مذهب تازگی ندارد و بلکه سید نعمت الله جزائری در انوار النعمانیه نوشته که شخصی در شیراز دعوای بابیت کرد و دنیا خاصه شود و چند نفر بودند یکی اسمش را محمد گذاشته بود و میگفت من همان پیغمبرم و یکی اسمش علی و هکذا چون ایشان را گرفتند و میپرسیدند که بکشند همشیره آن شخص در پشت بام ایستاده و میخندید از سبب آن سوال کردند گفت این طائفه برادر مرا می کشند و او بعد از چهل روز بحالت جوانی زنده میشود و حاجی محمد کریم خان در کتاب خود نوشته که باب من نوشته که لوتی چه فن و لوتی را با تاء منقوطه و نوشته که حکم کن که در کرمان اسم مرا در بالای مناره جز اذان کشند و بگویند اشهد ان میر علی محمد باب الله مجملا از ضروری دین امامیه است که پیش از صاحب الامر نائب خاص نباید یعنی بعد از غیبت کبری تا خود ظهور نکند نائب خاص نیفرستد و صدوق در رساله اعتقادات فرمود که این ضروری دین امامیه است و اتحاد و حلول باطل ست و این باب باعث افساد و اضلال شده چندین هزار خلق را در زنجان و مازندران و ساير شهرها بکشتن داده او را کشتند و آیه برای حاجی محمد کریم خان ساخته ان الکریم لکرمان کان کریما در مقامات علمیه بالکلیه عاجز و جاهل بود از انجمله در زمان طلوع باب ضلالت مآب طغیان ایاب و شورش عوام کالانعام از جانب سنی الجوانب محمد پادشاه او را در قلعه چهریق محبوس ساختند و از نوشتجات او رسالها و خطبها در دست مردم افتاده بود و برخی آنرا ثانی قرآن مجید و بعضی ناسخ قرآن حمید میشمردند و گروهی از معتقدینش او را نائب امام و فرقه او را امام غائب و بعضی رسول خاتم میخواندند

در معارضهٔ علماء تبریز از اطیاب با باب خسران مآب

لهذا بر حسب امر همایون اعلی او را به مجلس خاص حضرت ولی عهد دولت ابد مهد آوردند علماء اعلام و فقهاء اسلام حاضر شده بملاقات و مقالات پرداختند ملا محمد ممقانی که بمذهب شیخ احسائی و حاجی مرتضی قلی مرندی ملقب به علم الهدی و حاجی میرزا علی اصغر شیخ الاسلام و حاجی ملا محمود نظام العلماء با سید کمال احترام بظهور آورده در هنگام جلوس حضور شاهزاده معظم او را برخود مقدم نشانیدند و ولی عهد نیز با وی توجه و التفات نموده پس از زمانی حاجی ملا محمود از باب سوال کرد که حکم پادشاه است شما دعوای خود را در حضور علماء اسلام بیان نمائید تا تصدیق و تکذیب

آن محقق گردد اگر چه من از اهل علم نیستم و مقام ملازمت دارم و خالی از غرضم تصدیق من خالی از وقعی نخواهد بود و مرا از شما سه سوال ست اول آنکه برسیاق قرآن و صحیفه و مناجات در اطراف و اکناف ایران منتشر شده از شماست و شما آنرا تالیف کرده اید یا بشما بسته اند سید باب در جواب گفت که از خداست حاجی ملا محمود گفت که من چندان سواد ندارم اگر از شماست بگوئید و الا فلا سید باب گفت از من ست نظام العلماء گفت معنی کلام شما که گفته اید از خداست این ست که زبان شما مثل شجرهٔ طور ست بیت روا باشد انا الله از درختی چرا نبود روا از نیک بختی این همه آوازها از شه بود گرچه از حلقوم عبدالله بود سید باب گفت رحمت بشما نظام العلماء گفت که شما را باب میگویند این اسم را که بشما گذاشته و بچه گذاشته اند معنی باب چیست و شما راضی باین اسم هستید یا نیستید باب گفت که این اسم خدا بمن داده است نظام العلماء گفت در کجا گفت در خانه کعبه یا بیت المقدس یا بیت المعمور سید گفت هر جا هست اسم خدائیست نظام العلماء گفت البته در این صورت راضی هم هستید باسم خدائی معنی باب چیست باب گفت باب باب انا مدینة العلم و علی بابها نظام العلماء گفت شما باب مدینه علم هستید گفت بلی نظام العلماء گفت حمد خدائی را که من چهل سال ست قدم میزنم که بخدمت یکی از ابواب برسم مقدور نمی شد حال الحمد لله در ولایت خودم بسر بالین من آمده اید اگر چنین شد و معلوم من گردید که شما باب و منصب گفتار را بمن دهید سید باب گفت گویا شما حاجی ملا محمود باشید نظام العلماء گفت بلی سید باب گفت شان شما اجل ست باید منصب بزرگ بشما داد نظام العلماء گفت من همین منصب را میخواهم و مرا کافی شاهزاده ولیعهد فرمود که ما هم این مسند را بشما که باب ید و امیگزاریم و تسلیم مینمائیم نظام العلماء گفت بقول پیغمبر یا حکیم دیگر که فرموده العلم علمان علم الابدان و علم الادیان و علم ابدان عرض میکنم که در معده چه کیفیتی بهم میرساند که شخص تخمه میشود بعضی بمعالجه رفع میگردد و برخی منجر بمعالجه منجر بسوء هضم و غثیان منجر میشود یا براق منتهی میشود باب گفت من علم طب نخوانده ام ولیعهد فرمود که در صورتیکه شما باب علوم میباشید میگوئید که من علم طب نخوانده ام این دو سخن باهم منافات دارند نظام العلماء عرض کرد که این عیب ندارد و چون این علم بیطره ست داخل علوم نیست و لهذا با بابیت منافات ندارد پس روی بباب کرده گفت که علم ادیان علم اصول ست و فروع و اصول مبدا دارد و معاد پس بگوئید که آیا سمع و بصر و علم قدرت عین ذات هستند یا غیر ذات باب گفت عین ذات نظام العلماء گفت پس خدا متعدد شد و مرکب ذات یا علم دو چیز اند مثل سرکه و دوشاب عین یکدیگر شده اند مرکب از ذات و علم با ذات و قدرت و هکذا علاوه باین ذات لا ضد له است علم عین ذات ست ضد دارد که جهل باشد علاوه باین دو مفسده خدا عالم ست پیغمبر عالم ست و من عالم در علم مشترک نیستیم ما به الامتیاز داریم علم خدا از خودش میباشد علم ما از وی پس خدا مرکب شد از ما به الامتیاز و ما به الاشتراک

وحال اینکه خدا مرکب نیست سید باب گفت که من حکمت نخوانده‌ام شاهزاده تبسم فرموده نظام العلماء بباب گفت
که علم فروع مستنبط از کتاب وسنت ست وفهم سنت وکتاب موقوف بر علوم بسیار ست مثل صرف ونحو ومعانی
وبیان ومنطق شما که باید قال را صرف کنید باب گفت کدام قال نظام العلما جواب گفت که قال القول
قولا ایس خود بمانند اطفال نوآموز دبستان صرف کرده گفت قال قالا قالوا قالت قالتا قلن ورو بباب کرده گفت که باقی را شما
صرف کنید باب گفت که در طفولیت خوانده بودم فراموش شده است باز گفت که قال را اعلال کنید باب
گفت اعلال کدام ست پس نظام العلماء بعضی را اعلال کرده گفت که باقی را شما اعلال کنید باب گفت گفتم که فراموشم
شد نظام العلماء گفت هو الذی یریکم البرق خوفا وطمعا ترکیب نمائید خوفا وطمعا بحسب ترکیب چه چیز ست باب گفت در
نظرم نیست نظام العلما معنی این حدیث را از او پرسید لعن الله العیون فانها ظلمت العین فانها ظلمت العین الواحدة سید
گفت نمیدانم باز گفت خلیفه از حضرت رضا سؤال کرد که ما الدلیل علی خلافة جدک علی ابن ابی طالب قال الرضا آیة انفسنا قال
لولا نسائنا قال لولا ابنائنا وجه استدلال رضا چیست ووجه رد مامون چیست وکیفیت رد رضا چیست سید متحیر ماند
پرسید که حدیث ست نظام گفت بلی والقامة عدلین کرد وگفت که اگر دعوی بر میت بود قسم استظهاری نیز ذکر میکردم
نظام العلماء گفت که شان نزول انا اعطیناک الکوثر معلوم ست که حضرت رسول صلی الله علیه وآله گذشت عاص گفت
که این مرد ابتر ست عنقریب میمیرد واولادی از او نمیماند حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم غمگین شد از برای تسلیهٔ آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم این سوره نازل شد حال بگوئید که این چه تسلیه است سید گفت که واقعاً شان نزول سوره اینست
نظام العلماء گفت آری واقامهٔ شهود نمودم سید مهلتی خواست ونظام العلماء از سر این سخن درگذشت واز دیگر
درآمده وگفت ما در ایام شباب وجوانی باقتضای سن مطائبه میکردیم واین عبارت علامه را میگفتیم حال میخواهم شما
معنی آنرا بگوئید که اذا دخل الرجل علی الخنثی والخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل والانثی وچرا باید
چنین باشد سید باب تأملی کرده پرسید که این عبارت از علامه است حضار گفتند بلی نظام العلما گفت که از علامه نباشد
از من باشد معنی آنرا بیان نمائید آخر باب علم هستید سید جواب داد که چیزی بخاطرم نمیرسد نظام العلما گفت که یکی از
معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم قرآن ست واعجاز آن بفصاحت ست وبلاغت تعریف فصاحت وبلاغت چیست
ونسبت میان اینها تباین ست یا تساوی ویا عموم وخصوص مطلق ویا من وجه سید فکر بسیاری کرده جواب داد که در
نظرم نیست حضار متغیر شده نظام العلماء گفت اگر مابین دو وسه شک کنید چه خواهید کرد گفت بنا را بر دو میگذارم ملا محمد
ممقانی گفت که ای بی دین تو شکیات نماز را نمیدانی ودعوی بابیت مینمائی باب گفت بنا را بر سه میگذارم ملا محمد گفت
معلوم ست وقتیکه دو نشد باید سه را گفت نظام العلماء گفت سه هم غلط ست چرا نپرسید بلکه شک در نماز صبح یا مغرب
کرده‌ام آیا بعد از رکوع ست یا قبل از رکوع ویا بعد از کمال سجدتین ست ملا محمد ممقانی گفت شما شکر بکنید که اگر می گفت

بنا را بر دو میگذارم زیرا که شغل ذمه یقینی برائت ذمه یقینی میخواهد آنوقت چه میکردید پس ملا محمد گفت که تو نوشته اول
من آمن بی نور محمد وعلی علیهم السلام این عبارت از شماست یا نه باب گفت بلی از من ست ملا محمد گفت آنوقت
تو متبوع وآنها تابع وتو افضل از آنها خواهی بود پس حاجی مرتضی قلی از باب پرسید که خداوند عالم. واعلموا انما
غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول. وشما در قرآن خود ثلثه گفته اید چرا وازکی سید باب جواب داد که ثلث نصف خمس ست
چه تفاوت دارد علماء مجلس بخندیدند پس ملا مرتضی قلی پرسید که کسور تسعه چند است سید حیران بماند نظام العلما
بقاعدهٔ نظام طفره را جائز شمرده از مثنوی بیتی برخواند واظهار مشرب ذوق کرده وگفت چند از این الفاظ واضمار ومجاز
سوز خواهم سوز با آن سوز ساز. من در بند لفظ نیستم کرامتی موافق ادعای خود بمن بنمای تا مرید شوم وبسبب ارادت
من جمعی قدم در دائرهٔ ارادت شما خواهند گذاشت زیرا که بعلم معروفم وعالم هرگز تابع جاهل نخواهد شد سید گفت چه کرامت
میخواهی نظام العلماء جواب داد که اعلی حضرت سلطان اسلام محمد شاه مریض ست اورا صحتی ده حضرت شاهزاده
گفت که چرا دور رفتی اکنون تو حاضری در وجود تصرفی کند وترا جوان سازد که همیشه در رکاب ما باشی ما نیز بعد
از ظهور این کرامت این مسند را باو خواهیم واگذاشت سید گفت در قوه ندارم ملا محمد ممقانی گفت پس بی جهت عزت
نمی شود در عوالم لفظ گنگ ودر عوالم گنگ پس چه هنر داری سید جواب داد که من کلام فصیح میگویم وگفت الحمد لله
الذی خلق السموات بالفتح شاهزاده تبسمی فرمود وفرمود وما تبا والف قد جمعا یکسر فی النصب وفی الجر معا سید گفت که
اسم من علی محمد با رب وفق دارد ونظام العلماء جواب داد که هر علی محمد ومحمد علی با رب وفق دارد آنوقت باید شما ادعای
ربوبیت بکنید نه دعوای بابیت باب گفت من آن کسم که هزار سال ست که انتظار ظهور مرا میکشید حاجی ملا محمد
گفت یعنی شما مهدی صاحب الامر ید باب گفت بلی نظام العلماء گفت که شخصی یا نوعی گفت شخصی نظام العلماء گفت
که نام مبارک او محمد بن حسن ست واسم مادر او نرجس یا صیقل یا سوسن ونام تو علی محمد ونام پدرت ومادرت چیز
دیگر ست مسقط الراس آن حضرت در سامره است ومسقط راس تو شیراز ست سن مبارک او بیش از یک هزار سال ست
وعمر شما قریب بچهل کمال مخالفت در میانه است وانگهی من شما را نفرستادم باب گفت شما دعوی خدائی میکنید
نظام العلماء گفت چنان امامی را چنین خدائی باید باب گفت که من بیک روز دو هزار بیت کتابت میکنم که میتواند
چنین کند نظام العلماء گفت که در زمان توقف در عتبات عالیات کاتبی داشتم که بروزی دو هزار بیت کتابت میکرد
آخر الامر کور شد شما هم این عمل ترک نمائید والا کور خواهید شد پس چون معلوم شد که سید را دعوای بیجا اصلی ست مجلس
منقضی شد وسید را بجائی سپردند از آن پس باز اورا بمنزل شاهزاده آوردند وخواستند اورا چوب زده باشند
فراشان سرکاری بواسطهٔ حسن عقیدت انکار کرده پس بحکم شیخ الاسلام وحاجی ملا محمود ملازمان ایشان سید را چوب
بسیار زدند واو میگفت غلط کردم وخطا کردم وگه خوردم وتوبه کردم تا مستخلص شد از آن پس بعد از چندی اورا کشتند

در احوال حاجی محمد کریم خان

وازجملهٔ طوایف شیخیه حاجی محمد کریم خان ست وچه او از شاکردان حاجی سید کاظم وازطبقهٔ علیهٔ قاجاریه است وبدین سبب اشتهار وقوت ومکنتی پیدا کرده ومذهب ایشان اینست که برکن رابع قائلند یعنی خدا وپیغمبر وامام و رکن رابع که حاجی محمد کریم خان ست ومیکویند که رکن رابع در هر زمان لازم ست واقرار بآن متحتم وبراین دلیل عقل اقامه نموده اند که هیچ عقلی برآن دلالت نه دارد واخبار برآن متمسک شده اند که اخبار احادهم دراسناد آنها سخن بی پایان ست وهم دلالت آنها محل خدشات وبرفرض دلالت اخبار ظنیه را در مقام اثبات اصول عقاید چه حجیت وبرفرض تسلیم منتهی اینکه در حالت غیبت امام لازم ست که بعلماء اعلام پیروی کنند واین مرحله را کسی منکر نیست علاوه چکونه او خود را رکن رابع میداند که رساله در اغلاط وقصور فهم او در مجالس از اسوله واجوبه در طهران بچاپ رسیده واکر حاجی مزبور در کرمان بنو دبالکلیه در یک سال اوضاع او ارسطوت علماء اعلام فاسد میبود ولیکن در کوشه بود وازجمله معارضاتی که با حاجی محمد کریم خان شد در منزل نواب حشمة الدوله شخصی از حاجی مزبور سوال کرد که مسافر در چه وقت میتواند روزه را افطار کند ونماز را قصر کند حاجی کفت هنکام خروج از منزل مسافر معتبر ست وتکلیف وی افطار صوم وقصر صلوة ست شخصی دیکر کفت که این حکم شما خلاف ما انزل الله است ومخالفت سیرهٔ قوم واجماع زیرا که علمای حدی برای ترخص ذکر نموده اند حاجی کفت که اجتهاد من این ست انما الاعمال بالنیات شخص بانیت سفر مسافرست **ایضاً** وقتی یکی از امیرزادکان عظام از حاجی محمد کریم خان سؤال کرد که شما فرموده اید که مطلق اغسال از واجب وسنت مغنی از وضوء ست کفت بلی الا غسل استحاضه که نص در وضوء وی وارد ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم ملت خود را سمحه وسهله فرموده ما چرا کار را بر خود مشکل کنیم مؤلف کوید که امثال این فتاوی ناشی از قلت اطلاع بر اخبار ست چه حدیثی شیخ الطائفه در کتاب تهذیب روایت کرده که قال الصادق ع کل غسل معه الوضوء عند الجنابة **ایضاً** از او سؤال شد که مادهٔ تلمیذ را در قاموس از کجا باید پیدا کرد کفت تفاریح را در فرح باید جست وتلامیذ را در لمذ چون تفحص کردند نیافتند حاجی کفت که قاموس بسیاری از مواد را مهمل کذاشته در مجلس دیکر همین صحبت کذشت باو کفتند که تلام در اصل تلامید بود وذال را حذف کردند حاجی مزبور ایراد کرد که حذف ذال سند ندارد شخصی کفت که در صرف مقرر ست که خماسی را جمع منتهی الجموع میبرند لام را حذف میکنند کما قالوا فی حذف اللام فی جمع الخماسی بجهت استثقال کلمه مثل سفرجل که سفارج می کویند حاجی کفت که لام حذف می شود چه دخل بذال دارد پس براو لام الفعل مشتبه شد بحرف مخصوص **ایضاً** در مجلسی بر صاحب قاموس حاجی مزبور ایراد کرد که قاموس بسیاری از مواد را ترک کرد یکی از امیرزادکان کفت که ترک معانی دران بسیار شده اما ترک ماده را نشان ندارم حاجی محمد کریم خان کفت که عرنجج در

قاموس نیست وحال اینکه معصوم در دعای شب جمعه فرموده عرنجج المجج یکی از امیرزادکان عظام کفت که این کلمه بازاء ست یا باذال کفت بازاء ست پس بکتاب قاموس ونهایت وصحاح ومجمع البحرین رجوع کرده نیافتند بعد فکر کردند کفتند که شاید ماده بر شما مشتبه شده باشد وباذال باشد ودیدند که در قاموس نوشته عذلج السقاء ملأه امیرزاده کفت که باذال ست ومعنی درست دهر که کفته است که بازاء ست وبر قاموس ایراد کرده که آنرا مهمل کذاشته از بی سوادی ست حاجی کفت که کلام امام ست چکونه میتوان تغییر داد امیرزاده کفت که این سخن از شخص فاضل قبیح ست نه زمان معصوم ست که خود معصوم بفرمایند که این کلمه بازاء ست تا متابعت کنیم وکلام لغویین را باطل انکاریم ونه خط صحیح صحیح معصوم در دست ست که کسی را مجال انکار نباشد وانکهی کلام امام لغت عرب ست البته لفظی استعمال می نماید که شاذ ونادر نباشد پس غلط از کاتب خواهد بود واکر اسم آن کتابی که این دعاء در او هست بیان کنید ثابت میکنم که با ذال ست حاجی چون جوابی نداشت کفت که شب بسیار کذشته برخاست ورفت امیرزاده در کتب معروفه دعاء رجوع کرد چون مصباح کفعمی ووسیلة النجاة وسفینة النجاة واقبال دعاء مزبور را پیدا نکرد تا آقا محمد تقی پسر آقا عبد الحسین بن آقا باقر بهبهانی در منتخب ذریعة الضراعة آن دعاء را یافت ودر آنجا باذال نوشته بود ومطابق با قاموس بود که باذال بود **ایضاً** روزی در مجلسی شخصی از او سؤال کرده که در عبارت دعاء رجب بالمولودین فی رجب محمد بن علی الثانی وابنه علی بن محمد ایا ثانی صفت محمد ست یا علی که مضاف الیه است حاجی کفت که در کلام عرب صفت برای مضاف الیه مطلقاً استعمال نشده بلکه ثانی صفت مضاف ست عالمی در آن مجلس بود کفت که چنین نیست بلکه در کلام عرب صفت مضاف الیه بسیار آمده مثل یا بنت محمد المصطفی وزوجة علی المرتضی وام الحسن المجتبی علیهم السلام والصلوة ودر فقرات زیارت فاطمه وارد ست یا ام الحسن والحسین سیدی شباب اهل الجنة ودر موضع دیکر وارد ست السلام علیک یا فاطمه بنت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ودر دعای عدیله وارد ست که بعد الرسول المختار علی قامع الکفار وازاین قبیل بسیار ست وهمچنین صفت مضاف نیز بسیار ست مثل ذو العرش المجید وجائنی غلام زید الشریف بالرفع وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف نیز آمده مانند همین فقرهٔ دعاء که ثانی صفت بعد از صفت باشد از برای محمد صلی الله علیه وآله وسلم وهمچنین صفت از برای موصوف مضاف بافیدان موصوف بوصف اول که مضاف باشد نیز وارد شده مثل همین فقرهٔ دعاء باین معنی که محمد بن علی علیهم السلام دوم باشد نه آنکه محمد دوم باشد ونه آنکه علی دوم باشد بلکه محمد بن علی دوم باشد باین معنی که یک محمد بن علی پیشتر کذشته واین محمد بن علی دوم ست وظاهر از فقرهٔ دعاء این معنی ست حاجی محمد کریم خان از استماع این کلام

از آن عالم تغیر ساند و گفت همیشه بنای شما بر تفضیح مردم ست و بنای نزاع داشت که آن عالم ساکت شد و مؤلف این کتاب بر کتاب ارشاد العوام حواشی بسیار نوشته در ردّ بر او و اگر مقام ایراد باشند در آن کتاب زیاده از آن کتاب خواهد شد

سید محمد باقر بن سید علی

سید محمد باقر بن سید علی حسینی قزوینی از تلامذهٔ شریف العلماء و شیخ علی بن شیخ جعفر و با ذکاوت و ادراک و در نزد ملا محمد اسمعیل یزدی که از آثار شد تلامذهٔ شریف العلماء بوده تلمذ نموده و در اصول و فقه در بدایت حال نهایت مسلط در اواخر عمر قدری تارک شده بود و آن هم بواسطهٔ زیادتی مرجعیت بود و بسیار خوشخط بود در شکسته و نسخ و این هر دو خط را نهایت خوب مینوشت و در این دو خط ممتاز از خوشنویسان زمان بود بلکه در آن عهد بخط او هیچیک از علماء را ندیده و نشنیده بلی اخوند ملا علی نوری در خط شکسته سرآمد اهل زمان بود و در نزد درویش مشق کرده بود و جناب آقا سید محمد باقر تقریر خوشش و تحریر دلکش داشته و در جدال و محاجه ید طولی داشته بنحویکه مرحوم اخوند ملا عبد الکریم ایروانی که محور علم اصول در عراق عرب و عجم ثانی نداشته در مجلس محاجه کرات مرئی شد که از آقا سید باقر عجز داشته با اینکه فی الحقیقه اخوند ملا عبد الکریم استاد آقا سید محمد باقر بوده و در آخر امر ریاست عامه و تامه از دار السلطنهٔ قزوین منتهی باو شده و او را برادری بود مسمی بحاجی میرزا رفیع و او مرد فاضلی بود مؤلف کتاب دواهی تفسیر قاضی را در نزد او میدیدم و در بدایت امر حقیر آقا سید محمد باقر درس اصولی میگفت در حجیت کتاب من هم حاضر میشدم و رسالهٔ در حجیت کتاب نوشتم و مجموع تحقیقات او را در مقام رد بر آمدم و چون این نقیر در اصفهان از مرحوم حجة الاسلام اجازه خواستم پس کتاب از فقه مرا خواست و مطالعه نمود و در آن روزی که وعده کرده بود که اجازه بنویسد وفات یافت پس خواستم که از استاد او نیز عاری نباشم پس از شاگردان آنجناب طالب اجازه شدم که تیمناً و تبرکاً در سلسلهٔ استاد و از اساتید او هم و از او بالواسطه اجازه داشته باشم لهذا از آقا سید محمد باقر اجازه خواستم و آقا سید محمد باقر مزبور از مرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام اجازه داشته و در نزد او نیز تلمذ نموده بود و صورت اجازه آقا سید محمد باقر که برای این فقیر نوشته این ست هو المجیر و المجیز و به نستمد و نستعین

صورت اجازهٔ آقا سید محمد باقر برای مؤلف کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی هدانا الی معالم الدین و کرّمنا بتحصیل طرق العلم و الیقین و الصلوة و السلام علی خیر خلقه محمد صلی الله علیه و سلم المبعوث علی کافة الناس و الجن اجمعین الذی اصطفاه من جمیع الانبیاء و الاوصیاء و الملائکة المقربین و جعله خاتم النبیین و علی اوصیائه المنتجبین سیما ابن عمه الذی جعله سید الوصیین و اشرف الانبیاء و المرسلین و بعد فیقول العبد الخاطی الجانی القاصر الراجی الی الله الغافر الساتر السید محمد باقر بن علی الحسینی القزوینی البسهما الله تعالی لباس العفو و الغفران و حشرهما مع اجدادهما فی دار الجنان الذین هم شفعاء الانس و الجان ان من

اعظم نعماء الله تعالی علی العباد وجود المتعمدین من العلماء فی البلاد و اکمل الائه علیهم تمکینهم فی اخذ معالم الدین من الفقهاء الذین علیهم وثوق و اعتماد فانه فوق کل نعم الله سبحانه علی قاطبة العباد و منهم الجامع لصفات الکمال و العلم و الحائز الانواع المحاسن و الحلم العالم العامل و الفاضل الکامل الصاعد فی مدارج التحقیق و التدقیق ذو الفهم الرشیق و الذهن الوثیق و ضاح الحقایق فتاح الدقایق المؤید من الله المیرزا محمد بن سلیمان التنکابنی ایده الله تعالی من سوء الظاهر و الباطن فانه بعد ان سافر من وطنه الی دار السلطنة قزوین و توقف فیها مدة طویلة و اشتغل بتحصیل العلوم الدینیة لدیّ و حصل ما ینبغی تحصیله مدیدة ثم سافر الی دار السلطنة اصفهان و صرف عمره فی تحصیل العلوم الشرعیة و کسب الکمالات العالیة ثم سافر الی الاماکن المتبرکة و المقاعد المتعالیة الشریفة و العتبات العالیة الرفیعة علی مشرفها آلاف الثناء و التحیة و توقف فیها مدة من الزمان ابتغاء لتحصیل ما ینبغی تکمیله و ینبغی تسدیده ثم برجع الی وطنه فاختبرته فی احواله فوجدته متمکناً من استنباط الاحکام الالهیة من مدارکها المعلومة و بالقواعد الاجتهاد و له الفتوی عند رجوع العباد الیه فی اخذ معالم دینهم و الحکم بین الناس عند الترافع و علیکم الاتکال و الاعتماد بما افتی و حکم فارضوا به حکما و له الانذار امتثالا لامر الله المنذر القهار المطلوب من طائفة من کل فرقة بعد الرجوع الیهم فی کل حالة لیرتکبوا فرایض الله و محبوباته و مرضیاته و یحترزوا عن محرماته و مبغوضاته و من هیئته فان الداعی لارسال الرسل و انزال الکتب من الله العزیز الکریم کتاب انزلناه الیک لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید فابرزنا فی ضمیره و مما ینبغی ابرازه من اهل الفضل و الکمال و اعلن ما فی باله مما ینبغی اعلامه من العلماء الاعلام من الاستجازة المتداولة من السلف الی الخلف و قد حکی السمی الاستاد الاعظم طاب مضجعه عن الشیخ النجاشی عن احمد بن محمد بن عیسی قال خرجت الی الکوفة فی طلب الحدیث فلقیت بها الحسن بن علی الوشا فسئلته ان یخرج کتاب العلاء بن رزین العلاء و ابان بن عثمان الاحمر فاخرجهما فقلت له احب ان تجیزهما لی فقال یا رحمک الله و ما عجلتک اذهب فاکتبهما و اسمع من بعد فقلت لا امن الحدثان فقال لو علمت ان هذا الحدیث یکون له هذا الطلب لاستکثرت منه فانی ادرکت فی هذا المسجد تسعمائة شیخ کل یقول حدثنی جعفر بن محمد علیهما السلام فاستجازنی زید توفیقه و علمه و تقویه و جعل الله کل یوم منه خیرا مما مضی ابتغاء لاتصال اسانید الاخبار الی مهابط الوحی و مخازن الاسرار من النبی و الائمة الاطهار علیه و علیهم آلاف الثناء و التحیة من الکریم العزیز الغفار و احترازا عن منقصة الانقطاع و الانفصال فاجزته زاد الله فیما زانه و صانه عما شانه ان یروی ما سمعه منی و ما وفقنی الله تبارک و تعالی من دقایق الافکار مما خلت عنه کتب الاخیار و ما وفقنی الله تعالی لاظهاره فی قالب التالیف و الترکیب و کل ما جاز لی روایة من الاخبار المرویة عن مخازن العلوم الالهیة خاتم الرسالة الجامعة و اوصیائه الحجج الالهیة و الادعیة و المناجات الماثورة سیما الصحیفة السجادیة و المصنفات فی الاخبار و الفقه من اصحابنا الامامیة و غیرها من المصنفات فی العلوم الدینیة ککتب التفاسیر و الدعوات و الزیارات و الرجال و غیرها سیما الاصول

الاربعة المشتهرة فی الآفاق والاعصار اشتهار الشمس فی رابعة النهار التی علیها المدار فی هذه الاعصار الکافی والفقیه والتهذیب
والاستبصار مکن الله تعالی مصنفیها جنات تجری تحت قصورها واشجارها الانهار فی جوار الائمة الاطهار علیهم صلوة الله الملک
الجبار وما تولد منها ومن غیرها کالوسائل والوافی والبحار اسکن الله تعالی مؤلفیها مساکن الابرار فله مد الله توفیقاته وکبت
اضداده واعدائه ان یرویها عنی عن جماعة من مشایخنا العظام مکن الله تعالی ارواحهم فی دار السلام منهم شمس
فلک العلم والتحقیق بدر سماء المجد والتدقیق سید المجتهدین المعتمدین ملاذ العلماء العاملین محیی شریعة سید المرسلین
ملجاء الفقهاء المعتمدین غیاث الاسلام ومغیث المسلمین استادنا الاعظم الافخم سمی العلامة فی زمانه آیة الله فی
العالمین حجت الاسلام الحاج سید محمد باقر الجیلانی مولداً والاصفهانی مسکناً ومدفناً طاب مضجعه الذی اجازه
جماعة من فحول الاساتید الذین لم نر ولم نسمع مثلهم فی المتأخر من المتاخرین من الفقهاء العظام طاب ثراهم
کالسید السند المؤید المسدد علامة دهره ووحید عصره استاد الاساتید النحریر الاعظم والفقیه الافخم المحقق
المدقق البدر الطالع والنور الساطع مولانا العلی میر سید علی الطباطبائی الحائری مسکناً ومدفناً حشره الله تعالی
مع مشرفه فی الفردوس العلی وقدوة المحققین واسوة الفضلاء المدققین زبدة اهالی التحقیق والتدقیق مبین قوانین
الاصول والیقین مشید مناهج الفروع بالبرهان المتین مولانا الاعظم الاکرم الافخم میرزا ابو القاسم الجیلانی القمی قدس
الله تعالی نفسه الزکیه وافاض علیه المراحم الربانیه والشیخ العالم العامل الکامل الزاهد المتورع الباذل الشیخ المعظم
المکرم الشیخ سلیمان بن الشیخ معتوق العاملی طاب مضجعها والسید السند الزاهد العابد الزکی والفاضل الکامل العلی
مولانا وعمادنا السید الجلیل السید محسن الشهیر بالبغدادی طاب ثراه والبحر الزاخر والبدر الباهر الجامع للمحاسن والمفاخر
العالم العامل والفاضل الکامل شیخنا المعظم ملاذ العرب والعجم معدن الفضائل الجلیه بالغ المقاصد العلیه ناشر المناهج
الجعفریه شیخنا وعمادنا الشیخ جعفر النجفی طاب مضجعه بیعنی التسبنیه علی طرق مشایخ استید الاستاد حجت الاسلام المتقدم
اوصافه طاب ثراه الی العلامة المجلسی فنقول اما سیدنا العلی استاد الاستاد المتقدم القابه طاب ثراه فقد روی عن
السید الجلیل ذی الشرف الجمیل المرتحل من العالم الفانی الی العالم الباقی الامیر عبد الباقی الاصفهانی عن والده
المغفور میر محمد حسین عن جده من قبل امه فتاح العلوم والاسرار کشاف الاستار عن وجوه الاخبار مولانا محمد باقر
المجلسی افاض الله علیه من لطفه الخفی والجلی واما عمدة المحققین وزبدة المدققین میرزا ابو القاسم نور الله تعالی مرقده
فیروی عن المولی الساطع والبرهان القاطع الریب والشک عن وجه الحق باوضح البیان آیة الله تعالی فی ما بین
الامثال والاقران قدوة العلماء الاعیان نور الله تعالی فی ظلم الجهل فی الایام والازمان قواعد العلوم الدینیة
بعد ما کادت تنطمس مبرز مبانی الاحکام الشرعیة غب ما کان تندرس علامة زمانه اعجوبة آوانه الذی فضیلة کل من
تأخر ماخوذة منه انعم الله تعالی علینا بالاستفادة فی الاصول السقی البهبهانی طاب مضجعه الشریف الحایری مسکناً

ومدفناً

ومدفناً اوصیک یا حبیبی ونسیبی بعد صرف العمر فی الزهد والتقوی والاهتمام فی التالیف والتصنیف کما هو ذلک موفق
من الله الموفق بالاعتصام فی الدعوات فی الخلوات فی مظان الاجابات وان لا تنسانی فی حیوتی ومماتی فی شیئی من اللوقات
فی الخلوات ورجائی من الله العزیز المتعال ان یزید عمرک وابقائک صحیحاً وسالماً مصوناً من الآفات الی ان یبلغ الی اطول
الآجال بمرور الاوقات الموعودة والسلام — تا اینجا صورت اجازهٔ مرحوم آقا سید محمد باقر است وجناب سید
را تالیفاتیست از آنجمله رساله در نقل ملک نقاله موتی را ورساله در مقدمه واجب وغیر آن وسید بعد از مراجعت از عتبات
عالیات چندی را در قزوین در گوشهٔ اختفاء وانزوا منزل گزیده از ان پس مدت دو سال در اصفهان خدمت حجة
الاسلام سمی خویش اشتغال داشته وازاو اجازه گرفته مراجعت نمود از آن پس ریاست عامهٔ قزوین بایشان انحصار یافت
پس در آخر کار مجد الدوله والی قزوین تعدیات بسیار بر رعایا وبرایا نموده خلایق اجماع نمودند واورا از شهر بیرون کردند
واین عمل باسم آقا سید محمد باقر اشتهار یافت وبدین سبب سلطان عصر حکم باخراج سید نموده سید چندی را بنجف
صرف نموده پس چون مرحوم شیخ مرتضی که در آن عصر سرآمد علماء عرب وعجم بود ودر زمانی که خدمت شریف العلماء
شیخ وسید تلمذ مینمودند آشنائی ودوستی داشتند پس شیخ رقعهٔ بسلطان نوشته وتوسط نمود سید بقزوین مراجعت
نمود زمانی این فقیر ایشان را از تصرف در امر دیوان منع نمودم در جواب فرمودند که من چون خواستم که از خدمت
حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مراجعت کنم بمن وصیت فرمود که در مهام حوائج مؤمنین خود در اسعاف نداشته ونهایت
در انجام وانجاح امور مسلمانان کوشیده که شیخ کلینی یک بابی در کتاب اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان
واخبار بسیار از ائمهٔ اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت فقراء وضعفاء خود را لحظهٔ معاف
نمیدارم وعمر جناب آقا سید محمد باقر مزبور قریب بهشتاد بود وچنانچه عمر جناب شهید ثالث نیز همین مقدار بلکه زیاده
بوده مؤلف این کتاب گوید که عمر علماء اعلام در همه ایام غالباً بیشتر از سائر انام است باینکه ایشان غالباً در
زحمت وآزار اعمال حرکات فکریه وتصنیفات وتالیفات میباشند وهرگز از اغذیهٔ لذیذه والبسهٔ فاخره
اقمشهٔ ملتذ نیستند باینکه آلام روحانیه از ابناء روزگار بی اندازه همیشه بایشان وارد میآید

در سبب طول اعمار علماء ابرار

وسبب طول عمر ایشان چند چیز است یکی مصالحه کامله مکاملهٔ واقعیه که بجز خدا تعالی کسی واقف نیست و
بعضی از ان مصالح میتوانیم که بعقول ناقصه ادراک کنیم مانند ترویج دین مبین وقلع وقمع عروق شبهات مضلین
واهتداء واقتداء مسلمین ونزول برکات از آسمان بزمین وخدا تعالی در قرآن شریف فرموده واما ما ینفع الناس
فیمکث فی الارض — واین آیه بعمومها شامل اعمار علماء نیز میباشد چه ایشان منفعت باحوال ناس وارند سیما
اینکه علماء در سن شباب وکهولت کمتر بحد کمال میرسند وکمتر خلوص نیت دارند پس چون بشیخوخیت رسیدند

خالص میشود پس آن وقت بکار دین می آیند دوم اینکه علماء دایم الحضور و دایم القرب در نزد حضرت آفریدگار
اند فلذا اشعهٔ انوار افاضات شعشعانیه داور دادار بر فرق فرقدان سای ایشان بیش از دیگران پرتو افکن
است وکسب استعداد استفاضه از سائر مردمان بیشتر دارند لهذا افاضات از هر جهت بر ایشان بیشتر
است واز جمله افات طول عمر میباشد وغیر ذلک من الاسباب.

در احوال کثیر الاختلال مؤلف این کتاب

محمد بن سلیمان بن محمد رفیع بن عبد المطلب بن علی التنکابنی کرچه این فقیر مؤلف کتاب خود را در سلک
علماء اطباء که موضوع این کتاب است نمیدانم لیکن برای غرائب احوالی که مرا روی داده وذکر آن موجب
ازدیاد توکل است وبرای ذکر تالیفات که مایهٔ تشویق طلاب است وبرای اینکه اجلاء از اخلاء در اسحار
اسمی از این فقیر برده باشند اسم خود وتفاصیل احوال را مذکور داشته ام ملا علی که جد اعلای این فقیر در
سلک علماء بوده وزیاده از این احوالش مرا معلوم نیست واما اخوند ملا عبد المطلب که جد دیگر این فقیر است
از مشاهیر علماء این بلده بوده ودر قبالجات قدیمه ومرسومات عتیقه ذکر اسم سامی آن مرحوم را بنهایت
تکریم وتعظیم نموده اند واو پسر خود مرحوم ملا محمد رفیع را که جد ادنای این فقیر است بتحصیل علوم دینیه واداشته
وجدم ملا محمد رفیع بدار السلطنه قزوین رفته وشرح لمعه قرائت میکرد که پدرش فوت شد وعیال بسیار داشت
پس او بوطن مراجعت ودر وعاظ شدن معروف در این دیار شد ونهایت با تقوی بوده واز حاکم بلد مرحوم
مهدی خان وبعضی از اهالی دیوان هرساله موظف بوده لیکن خود مرحوم ایشان را بصرف خود وعیال
خود نمینمود بلکه هر وقت که وظیفهٔ مقرر او میرسید آنرا در میان صغار وفقار قبیله وقریهٔ خود تقسیم مینمود
ودو پسرش را که اخوند ملا عبد المطلب عم ماجد فقیر ومیرزا سلیمان والد فقیر را بعراق فرستاد وعم ماجد تا مطول
مباحثه مینمود ونهایت با تقوی بود

احوال والد مؤلف کتاب

ووالد ماجد در عربیت بسیار مسلط شد ودر نزد اخوند ملا علی نوری مدت بیست ودو سال تلمذ نمود وکتب ملا
صدری را در نزد او دیده ودر علم حکمت سرآمد همسران بود وشرح لمعه را در نزد آخوند ملا محمد علی نوری دیده ومن خود
مشاهده نمودم که شرح تجرید وشوارق وشرح لمعه وتفسیر قاضی را برای افاضل طلاب درس میگفت پس بعد از
تحصیل شروع بعلم طب نمود واستادش میرزا اسمعیل اعرج اصفهانی بود که هفتاد شاگرد در محکمهٔ طب او می نشستند
ومیرزا اسمعیل در نزد والد شرح تجرید درس میخواند ووالد در نزد او طب تحصیل مینمود ومدت دو سال در علم
طب کار کرد بنحویکه در طب سرآمد همسران شد ودر دار السلطنه اصفهان در تدریس قانون منحصر شد.

حکایت والد با ملا مهراب اصفهانی

ودر آن زمان در اصفهان ملا مهراب بود که از اعاظم ومشاهیر عرفا بود وکشف از مغیبات مینمود وزمانی ملا مهراب
بزیارت حضرت سید الشهداء مشرف شد در بالای سر نشست وملا کاظم نامی هزار جریبی که در علم ماهیه چندان بهره نداشت
ودر بالای سر نشسته بود این دو نفر پهلوی هم نشستند پس بعد از نماز صبح ملا محمد کاظم حکماء صوفیه را اسم
میبرد وهر یک را یک تسبیح که صد دفعه باشد لعن مینمود پس یک تسبیح ملا صدری را لعن کرد ویک تسبیح ملا محسن
فیض را لعن کرد پس از آن یک تسبیح ملا مهراب را لعن کرد ملا مهراب از او سوال نمود که این شخص که او را لعن میکنی
کیست گفت ملا مهراب اصفهانی است ملا مهراب گفت که چرا او را لعن میکنید گفت بجهت اینکه او بوحدت واجب
الوجود قائل است ملا مهراب گفت الحال که او بوحدت واجب الوجود قائل است او را لعن کنید تا چنین اعتقاد [illegible]
پیدا نه کند وملا محمد کاظم چون شنیده بود که صوفیه بوحدت وجود قائلند پس او فرق میان وحدت
وجود وواجب الوجود ننمود مجملاً مرحوم والد با ملا مهراب کمال مراوده ومصاحبت داشت ومعروف بود که
او کشف از مغیبات میکند وکرامات دیگر هم دارد وشبی مرحوم والد در خواب دید که داخل بهشت شد واز نهر
آنجا یک عدد دُر برداشت پس آن خواب را برای ملا مهراب نقل نمود ملا مهراب تاملی کرد پس گفت که ترا
ازدواج زنی از طائفه سادات مقدر است واز آن زن برای تو پسری خواهد روزی شد که از مشاهیر ومسلمین علماء
آن عصر واز اولیاء خواهد بود واز این سبب والد مرحوم بحقیر مؤلف کتاب نهایت محبت داشت وتوجه بکلام
ملا مهراب بود ووالده ام از سادات بود که نهایت صحیح النسب واز طبقهٔ سادات امام جمعه اصفهان اند ویک
شعبه از ایشان در یزد ومیرزا سلیمان یزدی که عالم معروف بوده است از همین طبقه است وطبقهٔ از
ایشان در هند سکنی دارند وسادات حسینی میباشند ویکی از سلاطین صفویه جد مادری مؤلف را باین بلد [illegible]
که ترویج شرع کند ومرحوم والد در اصفهان سکنی کرده تا اینکه شهزاده آزاده نواب ملک آرا محمد قلی میرزا که والی
مازندران بود مرحوم والد را در نزد خود طلب داشت برای زیادتی اشتهارش در صنعت طب مرحوم
والد اجابت ننمود مجدداً او را طلب نمود وباو نوشت که اگر نیائی خواهم بسلطان عارض شد که محصلی
گماشته تا ترا بیاورد وبجناب اخوند ملا علی نوری هم رقعه نوشت که البته او را فرستاده باشد پس اخوند
نوری بالحاح واصرار مرحوم والد را روانه آن دیار ساخت آن مرحوم از اغذیهٔ ایشان اجتناب مینمود واحتیاط
زیاد در اکل وشرب والبسه وامکنه متصدیان امر دیوان داشت پس چند سالی در مازندران بود و
از آنجا به تنکابن آمده دیگر مراجعت نکرد

در کرامت والد مرحوم

ومرحوم والد مواظب صلوة در اول اوقات وبا اداء نوافل رواتب ومواظب وهر روز یک جزو قرآن شریف
تلاوت مینمود وهر صبح سوره یس وصد دفعه لا اله الا الله الملک الحق المبین وسائر اوراد مداومت می

و سورهٔ اذا واقعه را در قنوت نمازِ وتیره میخواند و نمازِ شب هرگز از او ترک نمیشد و علی الدوام به کتب احادیث و احادیث ائمهٔ اطهار اشتغال داشت و مرحوم والدمی گفت که از خداوند مسئلت کردم که مرا در دنیا آن قدر مهلت دهد که تو پسر حد بلوغ برسی و چنان اتفاق افتاد که چون بحدّ بلوغ رسیدم و والد ماجد وفات یافت و این از کرامت آن مرحوم بود و والد را حواشی ست بر مطول و مفاتیح و شرح جامی و شرح اسباب در طب و شواهد ربوبیه و زاد المعاد و رسالهٔ در وبا و معالجهٔ آن و بخط خود کتب بسیار نوشته چون تصحیح و حاشیهٔ سید نعمت الله بر عصام و حاشیهٔ چلپی و حاشیهٔ ملا میرزا جان بر مطول و مجلدین مفاتیح ملا محسن و شرح آقا هادی بر مفاتیح و شواهد ربوبیه و شرح زیارهٔ جامعه شیخ احمد و اجوبة المسائل او و شرح فوائد او و نصف تحفه و نصف شوارق و نصف محرق و نصف زاد المعاد و حاشیه بر حکمة العین و جلد سوم حیوة القلوب و تذکرة الائمه و در یک شب وقت سحر از خواب بیدار شدم دیدم مرحوم والد نشسته است و بشدت می گرید و یکی از زوجات هم نشسته اند بعد از مدتی که او را تسکین حاصل شد از سبب گریه سؤال کردم فرمود در قنوت وتر مناجات خمسه عشر میخواندم و میگریستم ناگاه دیدم که از سقف خانه آوازی برآمد که ایها العالم العامل مرحوم والد زیاده ازین حکایت نمود از آن پس گفت که چون من آن آواز را شنیدم چنان گریه بر من مستولی شد که نتوانستم نماز را با تمام رسانم بی اختیار نشستم و گریه کردم و تا من زنده هستم این مطلب را ابراز نکنید که من از شما راضی نیستم مجملاً آن مرحوم مناجات خمسه عشر را همیشه در قنوت نماز وتر از حفظ میخواند و در نماز چنان خضوع و خشوع داشته که ورا بنای آن گاه آن قسم نماز بنظر این تبه روزگار نرسیده و چون این فقیر بحد بلوغ بالغ شدم مرحوم والد از دنیا وفات یافته و در ایام حیوة او صمدیه و شرح تصریف را در نزد او خواندم و سیوطی و کبری و حاشیهٔ ملا عبد الله را در نزد خال مفضال آقا سید ابو جعفر بن سید حسین اعلی الله مقامهما قرائت نمودم۔

در احوال خال مفضال آقا سید ابو جعفر

و آقا سید ابو جعفر از شاگردان آقا سید علی صاحب ریاض و پسرش آقا سید محمد بود و آقا سید محمد او را اجازه میداد و امر بفقه نوشتن فرمود لیکن آنجناب از کثرت ورع و تقوی احتیاط نموده همان رشتهٔ تقلید را از دست نداده و در اجتهاد خود شک داشته از آن پس در اصول و فقه تارک و در عربیت ید طولی داشته و بر سیوطی حواشی بسیار که مشتمل بر دقایق افکار ست نوشته و از جملهٔ کرامات خال مفضال آقا سید ابو جعفر اینکه وقتی محصلی از حاکم سید فقیری را گرفته آزار میکرد آنجناب فرمود او را رها کن آن شقی گوش نه کرد آن جناب فرمود که خدا ترا دیوانه کند پس آن شقی بلا فاصله دیوانه شد و بعد از سه روز بدار البوار شتافت۔ کرامتِ دیگر اینکه هر شب تا صبح در مسجد میرفت و تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری بود شبی درویشی در آن مسجد بود و آنجناب نمیدانست

پس عبادت خود را بجا آورد و چون روز روشن شد درویش نزد او آمد و دست او را بوسید و گفت که مرا عبادت تو خوش آمد و در نزدیک منزل شما محقق گنجی ست بهمراه من بیا که بتو نشان بدهم آن جناب تبسم فرمود و گفت من گنج نمیخواهم پس از آن کتاب جامی و شرح شمسیه را در نزد والد خواندم پس والد وفات یافت و خال مفضال و والدهٔ ماجده مرا امر کردند بر سیوطی و جامی تعلیقه بنویسم بقدر مقدور چیزی می‌نوشتم۔

در مشایخ مؤلف کتاب

از آن پس بعراق رفتم و علم اصول را در نزد آخوند ملا صفر علی لاهجی که ساکن قزوین بود میدیدم و کسانیکه مجلس درس ایشان حاضر شدم آخوند ملا صفر علی لاهجی و حاجی ملا محمد صالح برغانی و آخوند ملا عبد الکریم ایروانی و حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی و حجة الاسلام آقا سید محمد باقر و حاجی محمد ابراهیم کلباسی و شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام و شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و شیخ محسن خنفر و شیخ مرتضی و آخوند ملا آقای دربندی لیکن اصل استاد علم منقول این فقیر مرحوم سید استاد آقا سید ابراهیم صاحب ضوابط است که فقه و اصول و رجال را در نزد آن محور دائرهٔ فضل و کمال استکمال داشته ام و آنچه پدرم اندوده کرده بود در جمع کتب علمیه مصروف شدم و پس از آن هم در ولایت دار المرز در مقام جمع مال برنیامدم بلکه دیدن و بازدید و عروسی و عزا همه را ترک نمودم و ابواب آمد و شد و مرافعات را برروی خود بستم و خود را محض برای تدریس و تالیف و اعمال و قواعد فکریه مقرر داشتم و مولد این فقیر در سنه ۱۲۳ با هزار و دویست و سی و پنج بوده و زمانه با من وفا نمی باینکه دست از دنیا کشیده ام اهل دنیا از من دست بر نداشته امید که عنقریب خداوند عالم مرا ازین بلا خلاص و ببلاد عراق مرا قاطن و ساکن گرداند و ضیق و ضنک عیش را بوسعت مبدل سازد۔ و از جملهٔ غرایب اینکه در ایام طفولیت شبی در خواب دیدم که حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه در پهلوی مدرسه که بنا نهاده ام گردن مرا با شمشیر زد و سر مرا جدا کرد بعد از اینکه بمراتب علیه فائز شدم تعبیر نمودم که قتل بمعنی طویل بافاضه از امام عصر است و بهمین نحو تعبیر شد۔ ایضاً از امام غرایب احوال اینکه بعد از ورود بعتبات عالیات خواستم تزویجی کرده باشم برای زنی استخاره کردم که تزویج نمایم بالای سر حضرت سید الشهدا علیه الصلوة والسلام استخاره کردم این آیه برآمد که یا زکریا انا نبشرک بغلام اسمه یحیی پس فهمیدم که ازین زن برای من پسری خواهد شد و آن پسر در ایام حیوة من وفات خواهد کرد و چنان شد که پسری آورد در نهایت صباحت و فطانت در سن هفده سالگی وفات یافت عفی الله له۔

در کرامات حضرت معصومه

و از جملهٔ کراماتیکه این فقیر برأی العین مشاهده از ذراری و احفاد حضرت ختمی مآب نمودم اینکه در سالی بزیارت صدیقهٔ صغری حضرت فاطمه بنت حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام ملقبه بمعصومه مشرف شدم و همیشه قدری معینی

از زر مسکوک بهمراه داشتم شبیکه شب جمعه بود بخدام خواستم تنخواهی داده باشم سهواً دو عدد اشرفی دادم و تاریک هم بود در وقتی مراجعت نمودم دیدم که عوض روپیه اشرفی داده ام پس کیسه که در آن زر اشرفی بود خالی یافتم صباح همان کیسه که جای اشرفی بود بیرون آوردم که در آن اشرفی برای مخارج یومیه نموده باشم دیدم که دو عدد اشرفی در میان کیسه است با اینکه در آن شب خالی و هیچکس را هم در آن جا تصرفی نبوده و این قضیه در دو دفعه اتفاق افتاده که کیسه خالی و از آن پس زر در میان آن بود و یک دفعه نیز مانند این قضیه در همان سفر دیدم اتفاق در جوار حضرت عبدالعظیم بن عبدالله حسنی واقع شد و آن حضرت بهفت پشت بحضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام میرسد در آنجا کیسه با زر یافتم و در این وقت خرجی را هم یکسر تمام کرده بودم **ایضاً** دو کرامت دیگر از حضرت معصومه مشاهده نمودم چه فرزندم و عیالم هر دو مریض و در شرف موت پس بآن صدیقه صغری عرض کردم که ما از راه دور بدر خانه شما آمدیم توقع آن داریم که دماغ سوخته و ملول از خدمت شما مراجعت کنیم فی الفور هر دو مریض صحت یافتند و از جمله افاضاتی که برایم روی داد و اینکه شبی از شبها در ایام اقامه کربلای معلی حضرت امام موسی کاظم ع در عالم رؤیا دیدم و از آنجناب سؤالات چند کردم آنجناب جواب فرمودند پس عرض کردم که در مسئله معروفه ظن خاص و ظن مطلق حق با کدام قول ست آنجناب از جواب اعراض فرمودند و در این باب چیزی فرمایش نه کردند دانستم که مقصود آن حضرت جواب ندادن ست که در این اعصار که امام زمان غائب و باب علم منسد ست. بهمین احکام ظاهره که در دست داریم ماموریم که عمل نمائیم —

در موعظه و تذکار نعماء قادر قهار

از جمله سوانح اینکه مؤلف کتاب در وقتی از اوقات بدیدن والی وفقه الله رفتم در جائیکه تعیین کردند نشستم تفنگی در آنجا بود کو شک ریخته او را حرکت دادم که مکاراً و سعتی حاصل آید صاحب مجلس که والی وفقه الله باشد گفت که حرکت مده چه احتمال قریب در بیرون رفتن و خالی شدن تفنگ بود و در میان مجلس باعث قتل اهل مجلس و مورث شرمساری میشد من سکوت کردم باز این سخن را مکرر ساخت تا اینکه من متغیر شدم و عرض نمودم که شما مالک الملک را از مملکت او معزول دانسته اید آن خدائیکه مرا از کتم عدم بوجود و از وجود تا بسن شیخوخیت رسانید محفوظ داشت از جمیع مهلکات چه در بدن اخلاطی میباشد که بسبب زیاده و نقصان هر یک جسم در معرض زبول و اضمحلال و زوال است و دشمنانی از حیوانات وحشیه و حیوانات اهلیه محافظت فرمود و هم از هدم بیت و غرق و حرق و صاعقه و ریاح و امطار و سیول و زلازل و همچنین حیواناتیکه سم دارند و یا در مسامات و سوراخهای بدن داخل میشوند و از اعدای ابناء جنس محافظت فرمود و بلذائذ مراتب علمیه محفوظ داشته میشود با این همه کیفیات باندک چیزی در هیچ مقامی او را ضایع و کاسد و فاسد گرداند اگر چنانچه صاحب منصبی در دست اعداء سلطان گرفتار و سلطان را هم

قدرت بر استخلاص او باشد آیا بغیرتش میگنجد که چشم از او پوشیده و مهملش گذارد البته حضرت امام عصر بغیرتش نمیگنجد که ملازم و اخلاص کیش خود را باین نحو مبتذل ببیند مگر مصلحتی کامله کامنه اقتضاء خلاف آن کند و آن هم باعث تکمیل شخص باشد

شبهه فرنگیان در انشقاق قمر

ایضاً از جمله دقایق اینکه در مجلسی بعضی از اعیان حاکی از سفراء فرنگیان شد که سفیر میگوید که ما فرنگیان منکر انشقاق قمر میباشیم چه در روزنامهای چنین چیزی نوشته نشده و کسی در اراضی بلاد افرنج چیزی ندیده اگر چنین امر غریبی صدور مییافت بر همه معلوم میشد و این حاکی میگفت که علماء هم کسی نمیتواند که با دله و براهین بر سفراء دول خارجه این امر را مبرهن و آنها را مجاب نماید این فقیر مؤلف کتاب در جواب بیان کردم که در باب عجز علماء اطیاب از جواب حقیقت او آن ست که علماء اکامل در چنین محافل حاضر نمیگردند و بعضی از ناقصین که سزاوار چنین مجالس اند قاصر از حل این شبهه و بیخبر از مبدء و معاد ند سیما اینکه در این ازمنه غالباً دارای علم منقول اند و از علم معقول آگاهی ندارند و اینگونه مسائل انحلال آن از علم معقول ست از اینباب می بینید که در جواب قاصر اند و اما حل شبهه آن ست که انشقاق قمر در هنگام شب و آنهم در یک لحظه شده پس از این بابت در آن شب همه کس اطلاع نیافت بلکه همان چند نفر که حاضر بحضور شریف پیغمبر علیه الصلوة والسلام بودند مشاهده نمودند و مردمان دیگر بعضی در خواب و بعضی در میان خانها و بندی بمشاغلی مشغول از این بابت قلیلی از مردمان مشاهده کردند علاوه روزنامه در آن ازمنه در میان فرنگیان متداول نبوده بلکه روزنامه از محدثات اعصار متاخره است چنانکه بر متتبع در طریقه فرنگیان که منصف باشند مستور و پوشیده نیست علاوه زمین کروی ست و هر پنج فرسخ بسمت مشرق آفتاب یک دقیقه زود تر طلوع و غروب میکند و هر بیست فرسخ چهار دقیقه چنانکه در علم هیئت مبین ست و بسمت مغرب هر بیست فرسخ چهار دقیقه آفتاب دیر تر غروب مینماید و دیر تر طلوع میکند فلذا بر کرویت زمین متفرع ساختند که یک روز میشود که چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه باشد بالنسبه به سه نفر که یکی در همان مکان اقامه و دیگری بسمت مغرب و دیگری بسمت مشرق و بعد از سی سال بیکدیگر برسند چنانکه شیخ بهائی در تشریح الافلاک نوشته پس بلاد افرنج قطعاً در زمان متفق با افق مکی نبود چه شاید در بلاد فرنگ زمان انشقاق وقت ظهر بود و یا وقت عصر بود و هکذا فلذا در آن اراضی مرئی نه شد و اما بنا بر مذهب بعضی از حکماء که اعجاز از بابت آن ست که نبی و یا ولی تصرف در قوه خیالیه و یا بصر مینماید و آن شخص چنان می پندارد که چنین امری بوقوع آمده بنا بر این مذهب پس تصرف در تخیل مشاهدین بوده نه بالنسبه بیکسان دیگر لیکن این مذهب فاسد ست زیرا که لازم می آید که اعجاز از باب افسانه باشد و حقیقت و واقعیت ندارد و اینگونه سخن فاسد ست بلکه معجزات انبیا همه بر سبیل واقعیت —

از زر مسکوک بهمراه داشتم شبیکه شب جمعه بود بخدام خواستم تنخواهی داده باشم سهواً دو عدد اشرفی دادم و تاریک هم بود در وقتی مراجعت نمودم دیدم که عوض دو پیه اشرفی داده ام پس کیسه که در آن زر اشرفی بود خالی یافتم صباح همان کیسه که جای اشرفی بود بیرون آوردم که در آن اشرفی برای مخارج یومیه نموده باشم دیدم که دو عدد اشرفی در میان کیسه است با اینکه در آن شب خالی و هیچکس را هم در آن جا تصرفی نبوده و این قضیه در دو دفعه اتفاق افتاده که کیسه خالی و از آن پس زر در میان آن بود و یک دفعه نیز مانند این قضیه در همان سفر دیدم اقامه در جوار حضرت عبد العظیم بن عبد الله حسنی واقع شد و آن حضرت بهفت پشت بحضرت امام حسن مجتبی علیه الصلوة والسلام میرسد در آنجا کیسه باز یافتم و در این وقت خرجی را هم یکسر تمام کرده بودم ایضاً دو کرامت دیگر از حضرت معصومه مشاهده نمودم چه فرزندم و عیالم هر دو مریض و در شرف موت پس بآن صدیقه صغری عرض کردم که ما از راه دور بدر خانه شما آمدیم توقع آن داریم که دماغ سوخته و ملول از خدمت شما مراجعت کنیم فی الفور هر دو مریض صحت یافتند و از جمله افاضاتی که برایم روی داد اینکه شبی از شبها در ایام اقامه کربلای معلی حضرت امام موسی کاظم ع در عالم رؤیا دیدم و از آنجناب سؤالات چند کردم آنجناب جواب فرمودند پس عرض کردم که در مسئله معروفه ظن خاص و ظن مطلق حق با کدام قول ست آنجناب از جواب اعراض فرمودند و در این باب چیزی فرمایش نه کردند دانستم که مقصود آن حضرت جواب ندادن ست که در این اعصار که امام زمان غائب و باب علم منسد ست بهمین احکام ظاهره که در دست داریم ماموریم که عمل نمائیم ـ

در موعظه و تذکار نعماء قادر قهار

از جمله سوانح اینکه مؤلف کتاب در وقتی از اوقات بدیدن والی وفقه الله رفتم در جائیکه تعیین کردند نشستم تفنگی در آنجا بود کوشک ریخته او را حرکت دادم که مکرر او صدائی حاصل آید صاحب مجلس که والی وفقه الله باشد گفت که حرکت مده چه احتمال قریب در بیرون رفتن و خالی شدن تفنگ بود و در میان مجلس مایه قتل اهل مجلس و مورث شرمساری میشد من سکوت کردم باز این سخن را مکرر ساخت تا اینکه من متغیر شدم و عرض نمودم که شما مالک الملک را از مملکت او معزول دانسته اید آن خدائیکه مرا از کتم عدم بوجود و از وجود تا بسن شیخوخیت رسانید محفوظ داشت از جمیع مهلکات چه در بدن اخلاطی میباشد که بسبب زیاده و نقصان هر یک جسم در معرض زبول و اضمحلال و زوال و دشمنانی از حیوانات وحشیه و حیوانات اهلیه محافظت فرمود و هم از هدم بیت و غرق و حرق و صاعقه و ریاح و امطار و سیول و زلازل و همچنین حیواناتیکه سم دارند و یا در مسامات و سوراخهای بدن داخل میشوند و از اعدای ابناء جنس محافظت فرمود و بلند پایه مراتب علمیه محفوظ داشته میشود با این همه کیفیات باندک چیزی در هیچ مقامی او را ضایع و کاسد و فاسد گرداند اگر چنانچه صاحب منصبی در دست اعداء سلطان گرفتار و سلطان را هم

قدرت بر استخلاص او باشد آیا بغیرتش میگنجد که چشم از او پوشیده و مهملش گزارد البته حضرت امام عصر بغیرتش نمیگنجد که ملازم و اخلاص کیش خود را باین نحو مستذل ببیند مگر مصلحتی کامله کامنه اقتضاء خلاف آن کند و آن هم باعث تکمیل شخص باشد

شبهه فرنگیان در انشقاق قمر

ایضاً از جمله دقایق اینکه در مجلسی بعضی از اعیان حاکی از سفراء فرنگیان شد که سفیر میگوید که ما فرنگیان منکر انشقاق قمر میباشیم چه در روزنامهای چنین چیزی نوشته نشده و کسی در اراضی بلاد افرنج چیزی ندیده و اگر چنین امر غریبی صدور مییافت بر همه معلوم میشد و این حاکی میگفت که علماء هم کسی نمیتواند که با دله و براهین بر سفراء دول خارجه این امر را مبرهن و آنها را مجاب نماید این فقیر مؤلف کتاب در جواب بیان کردم که در باب عجز علماء اطیاب از جواب حقیقت او آن ست که علماء اکامل در چنین محافل حاضر نه میگردند و بعضی از ناقصین که سزاوار چنین مجالس اند قاصر از حل این شبهه و بی خبر از مبدء و معاد ند سیما اینکه در این ازمنه غالباً دارای علم منقول اند و از علم معقول آگاهی ندارند و اینگونه مسائل انحلال آن از علم معقولست از اینباب می بینید که در جواب قاصر اند و اما حل شبهه آن ست که انشقاق قمر در هنگام شب و آنهم در یک لحظه شده پس از این بابت در آن شب همه کس اطلاع نیافت بلکه همان چند نفر که حاضر بحضر شریف پیغمبر علیه الصلوة والسلام بودند مشاهده نمودند و مردمان دیگر بعضی در خواب و بعضی در میان خانها و بندی بمشاغلی مشغول از این بابت قلیلی از مردمان مشاهده کردند علاوه روزنامه در آن ازمنه در میان فرنگیان متداول نبوده بلکه روزنامه از محدثات اعصار متاخره است چنانکه بر متتبع در طریقه فرنگیان که منصف باشد مستور و پوشیده نیست علاوه زمین کروی ست و هر پنج فرسخ بسمت مشرق آفتاب یک دقیقه زودتر طلوع و غروب میکند و هر بیست فرسخ چهار دقیقه چنانکه در علم هیئت مبین ست و بسمت مغرب هر بیست فرسخ چهار دقیقه آفتاب دیرتر غروب مینماید و دیرتر طلوع میکند فلذا بر کرویت زمین متفرع ساختند که یک روز میشود که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه باشد بالنسبه به سه نفر که یکی در همان مکان اقامه و دیگری بسمت مغرب و دیگری بسمت مشرق و بعد از سی سال بیکدیگر برسند چنانکه شیخ بهائی در تشریح الافلاک نوشته پس بلاد افرنج قطعاً در زمان متفق با افق مکی نبود چه شاید در بلاد فرنگ زمان انشقاق وقت ظهر بود و یا وقت عصر بود و بهذا فلذا در آن اراضی مرئی نه شد و اما بنا بر مذهب بعضی از حکماء که اعجاز از بابت آن ست که نبی و یا ولی تصرف در قوه خیالیه و یا بصر مینماید و آن شخص چنان می پندارد که چنین امری بوقوع آمده بنا بر این مذهب پس تصرف در تخیل مشافهین بود نه بالنسبه بکسان دیگر لیکن این مذهب فاسد ست زیرا که لازم می آید که اعجاز از باب افسانه باشد و حقیقت و واقعیت ندارد و اینگونه سخن فاسد ست بلکه معجزات انبیا همه بر سبیل واقعیت ـ

در رؤیای مؤلف کتاب واقعهٔ کربلا را

و از جملهٔ سوانح غیبیه اینکه در زمان عنفوان شباب در ایام دههٔ عاشورا بقرائت کتاب مقاتل اشتغال داشتم شبی از شبها در این خیال بودم که چگونه می شود که اصحاب حضرت شهادت مآب هر یک بمیدان میرفتند جمع کثیری از اشرار بدار البوار میفرستادند با اینکه لشکر مخالف نیز شجاع و دلیر بودند چرا از آنها شجاعتی بظهور پیوست پس شبی در خواب دیدم که واقعهٔ کربلا روی داده و این فقیر در لشکر حضرت سید الشهدا علیه السلام بودم که شخصی بنزد من آمد که نوبت جهاد اکنون بتو رسید من گفتم که من آلت حربی ندارم آن شخص چاقوی شکسته که قلیلی از تیغهٔ آن چاقو باقی بود آنرا بدست من داد که این حربهٔ تو باشد گفتم لشکر مخالف در کجا یند پس دست مرا گرفت تا بدیواری رسیدیم دیدیم که موران بسیار برهم سوار و بر آن دیوار راه میرفتند آن شخص گفت که این موران لشکر مخالف میباشند پس من چند خطی کشیدم و در هر خط کشیدنی مور بسیار فرو ریخت پس من بیدار شدم فهمیدم که این معنی شجاعت ست و این خواب برای دفع شبهه بود که در قلب خلجان کرده بود و بحمد الله که بعین الیقین دفع و رفع این شبهه گردید ۔ و از جملهٔ سوانح غیبیه اینکه در وقتی از اوقات زواری حضرت خلیل و احفاد پیغمبر جلیل الوف التحیة والثناء در بعضی از رساتیق مسکنی و بر ایشان عمل زنیم عنودی که خدا و آن شداد صفت بی خدا آن گروه را از ستم بستوه در آورده کرات ستم رسیده کان باین بی بضاعت ملتجی و من هم بکماشتگان والی کرة بعد اولی و مرة بعد اخری شاکی و از سوء سلوک ملوک آن بلوک حاکی و از فظایع و شنایع آن بی سیرت زشت فطرت خباثت سریرت دنائت رتبت باکی هیچ مثمر ثمر و مفید فائده نشده اثری دافع آن شور و شر نگردیده فلذا روزی از ایام بمحضر جم اثیم انام در بالای منبر پس از تذکیر و تذکار بدرگاه ملک عدل جبار قهار عارض گشتم که بارالها احفاد و اولاد امجاد انجاد پیغمبر را بسداد را از ستم این ستمکار غشوم میشوم نجات و این مطرود مردود را در معرض عتاب و تباب و بعذاب روز حساب معذب فرما بعد از چند وقتی آن غدار تبه روزگار برای پاداش و جزای آنکار بدار البوار شتافت

از الطاف غیبیه

از جملهٔ الطاف غیبیهٔ آلهیه اینکه عیال را حاجت بضروری از ضروریات خانه در کار و چند دفعه مهم را بمن آشکار کردند من در آن باب مساهله داشتم اگرچه مساهله نبود بلکه هرچه تجسس و تفحص مینمودم میسر نمیگشت تا روزی اطفال در آن باب اصرار من تفکر کردم ملهم بآن گردیدم که نظر باخبار برای قضاء حوائج وضو ساختم و تحت الحنک عمامه را انداختم و بطلب آن کار به بیرون شتافتم بعد از طی صد قدم بی فاصله آن حاجت انجاح و انجام پذیرفت ۔

در اثبات نبوت خاصه

از جملهٔ حکایات بدیعه که بالنسبه بمؤلف کتاب رویداده اینکه سالی بزیارت حضرت صدیقهٔ صغری حضرت

فاطمه بنت موسی بن جعفر مشرف و در آنجا اقامه نمودم بعضی از علماء آنجا جمع شدند و حکایت از نبوت خاصه نمودند که اثبات آن ممکن نیست و مذکور داشتند که بعضی از حکماء از تلامذهٔ حاجی ملا هادی سبزواری بقم آمده و از او اثبات نبوت خاصه خواستم از اتمام و انجام آن قاصر شد من گفتم که من اثبات اینمرحله مینمایم بدون اینکه تمسک بقاعدهٔ امکان اشرف نمایم و بدون اینکه تمسک بقرآن شریف نمایم و بدون اینکه تمسک بمعجزه نمایم تا تمسک به نقل لازم آید بلکه اثبات حقیت خاتم الانبیاء مینمایم بدون همهٔ این امور ولیکن اتمام آن موقوف بر تمهید چند مقدمه است مقدمهٔ اولی اینکه اثبات نبوت خاصه بعقل مینمائیم اما اینکه محمد بن عبد الله بخصوص در فلان سال آمد و دعوای نبوت نمود پس این چیزی ست که بعقل نمیتوان ثابت کرد بلکه اثبات لامحاله باید به نقل باشد مگر بنقل قطعی اثبات آن می نمایم و بعقل صرف انجام آن از جملهٔ محالات ست پس مراد از اثبات نبوت خاصه بعقل غیر این یک جزء ست که در فلان سال پیغمبر آمد و دعوای پیغمبری نمود ۔

در تقسیم دلیل بعقل و نقل

مقدمهٔ ثانیه بدانکه دلیل بر چهار قسم است اول عقل قطعی دوم عقل ظنی سوم دلیل نقل ظنی مانند خبر واحد چهارم نقل قطعی و این قسم اخیر که نقل قطعی ست بر چند قسم ست یکی خبر واحد محفوف بقرینهٔ قطعیه مانند اینکه بخانهٔ کسی میخواهی داخل شوی در را میکوبی آنوقت کسی از اندرون خانه می آید و می گوید که صاحب خانه بتو اذن داده که داخل شوی این خبر واحد ست و بسبب احتفاف بقرائن افادهٔ علم میکند دوم خبر متواتر لفظی و مراد از آن آن ست که در هر طبقه خبر دهندگان آن قدر باشند که از کثرت آنها علم حاصل بشود بر صدور این لفظ از کسیکه مروی عنه است مانند حدیث غدیر خم که خبر دهنده کان آن قدر کثرت دارند که برای شخص علم حاصل میشود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را فرموده است اما در مقام لفظ پس میتواند که نص و قطعی باشد و میشود که ظاهر و ظنی باشد ۔ سوم خبر متواتر معنوی و مراد از آن ست که احادیث متعدده ورود یافته باشد که در مضمون باهم شریک باشند و در الفاظ مختلف و قطع حاصل شود که یکی از این احادیث از معصوم صدور یافته باشد پس بنابراین از این احادیث قطع حاصل میشود براینکه این مضمون واقع و حق و صواب ست ۔

در تظافر و تسامع

چهارم تظافر و تسامع ست و آن ست که از بسکه خبر دهندگان در اینمرحله خبر داده اند علم حاصل شد بر حقیت مضمون آن اما طبقات معلوم نیست بلکه خبر واحدی هم که سلسلهٔ سند را بتواند ثابت کند در میان نیست مانند اینکه علم داریم که سند موجود ست و یا رستم شجاعت داشت و یا حاتم سخاوت داشت پس علم باین امور حاصل میشود ولیکن سند کسی در میان نیست و نمیتوانی که برسانی این را که من از زید شنیدم و زید از عمرو و عمرو از دیگری و هکذا پس سند حتی

سند احادی هم در دست نیست مع ذلک علم بمضامین این امور حاصل است مقدمهٔ ثالثه محمد بن عبد الله بن عبد
المطلب بن عبد مناف قبل از هزار و سیصد و یک سال آمد صلی الله علیه وسلم منزل داشت در مکه و مدینه و مدعی
نبوت بود و غزوات نمود و این مقدمه محل قطع است و بتظافر و تسامع بثبوت رسیده مانند سخاوت حاتم و شجاعت
رستم و این مقدمه اگرچه قطعی ست اما بنقد ثابت شده است و محال ست که چنین امری را بعقل ثابت کنند۔
مقدمهٔ رابعه بدانکه بر خدائتعالی لازم است نظر بمقتضای لطف که تکلیف را که مسبب از مصالح و مفاسد نفس الامریه است
به بندگان برساند و اعلام فرماید و این اعلام بارسال رسل و انزال کتب ست پس لابد که همیشه در روی زمین
طائفه باشند که مذهب حق در میان ایشان باشد تا مردم بر ضلالت نباشند و خلاف لطف لازم نیاید و ارسال
رسل و انزال کتب از بابت لطف است و این مقدمه در کتب کلامیه مبرهن و ما نیز در منظومهٔ نبوت و شرح
آن باستیفاء بیان نمودیم و عقل بر این معنی حاکم است مقدمهٔ خامسه بدانکه انسانی بر سه قسم ست زیرا که انسان
یا ناقص مستکمل است و یا کامل غیر مکمل است و یا کامل مکمل است۔ قسم اول عامهٔ ناس میباشند که محتاج میباشند
برسولیکه باعث تکمیل ایشان شود۔ و قسم دوم اولیاء میباشند یعنی بعضی از اولیاء که در زمان بنی اسرائیل
بودند و خود کامل بودند و تکمیل غیر نمیتوانستند مانند لقمان بنا بر قولی یا احتمالی و نحو ذلک۔ و قسم سوم را انبیاء می
گویند که خود شان کامل اند و میتوانند که تکمیل غیر نمایند و مراد از تکمیل غیر تکمیل در افعال و اعمال و اعتقادات و
آداب و نحو ذلک

در بطلان مذهب بت پرستان

مقدمهٔ سادسه بدانکه قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دین حقی در میان نبوده زیرا که آنهائیکه
قریش بودند مشغول بعبادت اوثان و بتها بودند و بدیهی ست که بت پرستی ببدیههٔ عقل باطل است چه عقل
حاکم است که بر اینکه خدایتعالی جسم نیست و مکانی ندارد و اجزاء ندارد و عاجز نیست و منفعل از غیر نمی شود چه
خداوند تعالی عبارت از وجود اتم تمام فوق التمام ست و وجود اتم تمام فوق التمام متبری از شوائب امتزاج
از اعدام پس ترکیب و عجز و نقص و احتیاج و انفعال از غیر در او متصور نیست و اصنام که همه اجسام و ممتزج با عدم
و مرکب از اجزاء غیر تام و محتاج بمکان و عاجز از فعل و کلام و بیان میباشند و جسم مکتنف باعراض از وضع و جهت
و این و متی و کم و کیف و نحو ذلک و منفک از این امور نیست و اینها همه علامات تغیر و حدوث و زوال و دثور و
اضمحلال میباشند تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً پس بطلان دین بت پرستی از اده بدیهیات است و بت پرستان
در اعمال و افعال همیشه مداوم بودند بامور یکه ببداهت عقلیه باطل و فاسد و حرام بود مانند شرب خمر که عقل حاکم
است بر حرمت آن در هر شریعت و مذهبی زیرا که تخمیر عقل میکند و تذکر مولی را که لب لباب عبودیت است از
میان میبرد و همیشه در خونریزی مواظبت داشتند و اسیر و نهب مینمودند و معلوم ست که حفظ نفوس و دماء و

اموال و اعراض نظر بحکم عقل لازم ست و مایهٔ بقاء نظام معاش است۔

در بطلان مذهب مجوس

و اما اهل کتاب پس مجوس بنکاح دختر و خواهر معتاد و بشرب خمر اشتغال و بخدائی آتش اعتقاد داشتند و اینها
همه بضرورت عقل باطل و وجه آن از پیش دانسته شد۔ و اما نصاری پس قائل بتثلیث شدند و باقانیم ثلثه قائل
شدند که اب و ام و ابن باشند که عیسیٰ و مریم و خدا باشند و قائل باتحاد و حلول گردیدند و اینها همه ببداهت
عقلیه کفر است و آنکهی اناجیل اربعه با یکدیگر متناقض و شراب را حلال دانستند بلکه ترسائی بحقیقه محبت شده
و در انجیل در رود یافته که در مجلس میهمانی ظروف چندی بود و عیسیٰ دعاء کرد بیک دفعه همه آن ظروف پر از شراب
شدند پس به میهمانان شراب داد و ایشان را مست و لایعقل ساخت و در جائی از انجیل فاصله میان یوسف
را بزیاده از چهل پشت شمرده و در جائی دیگر بکمتر از چهل مذکور داشته مجملاً بطلان مذهب ایشان کالشمس فی رابعة
النهار پدیدار و آشکار است

در بطلان دین یهود و جهود

و اما مذهب یهود پس آن نیز باطل است و توریت ایشان نیز محرف و تغییر یافته بود و ایشان شراب را حلال میدانستند
و در توریت مذکور است که خدایتعالی در یک وقتی بآسمان اول آمد و بزمین نظر افکند دید که ایشان خونریزی و معصیت
و فساد در روی زمین میکنند پس خدایتعالی از خلقت ایشان پشیمان شد ایضاً در توریت مذکور ست که یعقوب برادر
خواهرش علیا سجده کرد و در جائی از توریت مسطور ست که لوط پیغمبر بعد از هلاکت قوم با دو دختر خویش در دور
از آبادانی منزل کرده پس دختر بزرگ او شهوت غلبه کرده به پدرش لوط پیغمبر شراب داده و او را مست کرده بعد
از آن با او مباشرت کرده و از پدرش حامله شد پس دختر کوچک از خواهرش کیفیت احوال را استفسار نموده خواهرش آنچه
وقوع یافته در سبب حمل با خواهر خویش در میان نهاد پس دختر کوچک نیز شراب به پدرش خورانید و در حالت
مستی با او مواقعه نموده و او نیز حامله شد پس از یک خواهر پسری در وجود آمد و از خواهر دیگر دختری تولد یافت
و آنها بزرگ شدند و باهم مزاوجت کردند و نسل از ایشان آشکار گشت مجملاً در توریت این اعمال شنیعه را که عقل
هر کس دلالت بر بطلان آن میکند به پیغمبران علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام نسبت داده اند و بالجمله بطلان مذهب یهود و بسیاری از فقرات
توریت غنی از بیان ست و ما در منظومهٔ نبوت و شرح آن بطلان این مذاهب باستیفاء بیان نمودیم مقدمهٔ سابعه
بدان که دینی که محمد بن عبد الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده همه موافق صواب و مدلول عقل میباشد و
عقاید او نهایت با عقل مطابق است پس خدا را منزه از جسمیت و محل اعراض و شریک و متبری از اتحاد و حلول و
معری از تغیر و تبدل و او را عادل و قادر و عالم و غنی میداند و نحو آن از عقاید حقه که عقل دال بر آنها ست و
در فروع اوراد و اذکاری در شبانه روز قرار داده که مردمان بسبب آن متذکر مولای خود باشند و غفلت از خدا

نمایند که بُروز و ظهور دین از دست نرود و مختل عالم است بر اینکه هر پیغمبری با یاد اوراد و اذکاری آورد که سبب تذکر خدا تعالی گردد و تکالیف شریعت او همه مُبرّا از نقص زیرا که چون انسانی در مقام سیر سلوک و تکمیل نفس خویش باید از خودی خود دست کشیده و خودخواهی را کنار گذاشته و حبل انیّت خود را منقطع نماید و محبّت مال را هم از دل بیرون کند و محبت عیال را طرح کند و محبت خانه و وطن را هم از دل بیرون کند و چون این محبتها را از دل بیرون کرد همچنین محبت اکل آن وقت خانهٔ دل منحصر بمحبت یکنفر وابسته خواهد بود که خدا تعالی ست و حقیقت عبادت و بندگی در اینوقت بظهور خواهد پیوست پس ختم النبیین صلی الله علیه وسلم نماز شبانه روزی را قرار داد برای اینکه از این اوراد و اذ این افعال و پیشانی که اشرف اعضاء انسانی ست بر خاک مالیدن محبت کبر و افتخار و خودخواهی برطرف میشود از آن پس امر بزکوة و خمس فرمود تا از انفاق مال محبت مال نیز از قلب بیرون میرود و از آن پس امر بصوم کرد تا محبت اکل و شرب و شکم پرستی که کار حیوانات است از قلب بیرون رفته باشد و از آن پس حج را بر ارباب استطاعت لازم کرد تا بسبب مسافرت و انقطاع اهل و عیال و وطن خانه و اموال محبت این امور نیز از قلب بیرون میرود پس در آن وقت قلب که نشیمن رب است جلّ شانهٗ نظر بمحوای خبر انتمامی اَنَا عِندَ المُنکَسِرَةِ قُلُوبُهُم وَالمُندَرِسَةِ قُبُورُهُم خالی از اغیار و صافی از زنگ و غبار و عاری از تذکر این اسرار میشود پس منحصر میشود محبت قلبی برای خدا تعالی عَزَّ اِسمُهٗ وعمّ نوالهٗ ـ پس همین حکمت عبادات لا با اینکه هر یک را حکمتهای بسیار ست همچنین در امور معاش و ابواب سیاسات احکامی از جانب کردگار آورده که منع در رفع ظلم و قمع و قطع عروق و اصول شجرهٔ خبیثهٔ تو مینه ستم کرد اگر چه نظم معاش بنحو ظلم هم ممکن است چنانکه در ادیان باطله نظم و انتظام معاش را بنحو ظلم داده اند و علاج فاسد بافسد کرده اند با اینکه ادیان باطله نیز نظم معاش را از انبیا ارث برده اند و از ایشان آموخته اند ولیکن آنرا تحریف و تغییر و تبدیل داده اند و معلوم ست که ظلم قبیح است اگر چه در مقام انتظام امر معاش باشد و ما نظم معاش دین جناب ختمی مآب الوف التحیة والثناء را از عقود و ایقاعات و معاملات و احکام سیاسات همه را بر وفق عدل و موافق عقل یافتیم و اگر بتفصیل این مرحله بپردازیم خواهیم از عنوان کتاب خارج گردید و چون این مقدمات بر ضمایر صافیهٔ ارباب اذهان مستقیمه مرتسم و منتقش گردید پس میگوئیم که در زمانیکه بر روی زمین ادیان باطله بودند و بطلان ادیان آنها را تنظافر و تسامع دانستم علاوه نمونه آن ادیان که در این زمان باقی میباشند بمشاهده همه باطل میباشند و محمّد بن عبدالله صلی الله علیه وآله وبارک وسلم بتظافر و تسامع قیام بدعوت بسوی پروردگار نمود و کسی بود که کامل فی نفسه و مکمل غیر بود و دین او با حکمت و صواب و عقل مطابق و بغیر از دین او دین حقی نیست پس باید او بر حق باشد چه معجزه ابراز کند و چه ابراز اعجاز نماید و از جملهٔ معلومات اینکه دین هر پیغمبری که اکمل است و هر پیغمبر که تکمیل او اکثر و اظهر و اکمل است پس

افضل و خاتم انبیاست علیه السلام چون این فقیر این برهان را فکر نمودم علما مجلس اذعان و تصدیق بر تمامیت این برهان نمودم و چون مولف این کتاب را تالیفات بسیار است پس باکی نیست که فهرست آنها در اینجا مذکور گردد اما علم تفسیر پس مراد آن چند تالیف ست

در تالیفات مؤلفِ کتاب

اول کتاب توضیح التفسیر که سرآمد کتب مفسرین است و سبقت بگرفت مرا از احدی عامه و خاصه بر آن بلکه غرض من از آن تفسیر محض اثبات آن ست که هر کس علم حاصل کند که کلام سبحانی و فرقان ربّانی معجزهٔ حضرت ختمی مرتبت ست و الی الآن از آن تفسیر دو مجلد نوشته ام جلد اول در قواعد تفسیر است و جلد دوم از تفسیر حمد تا بیست سی آیه از سوره بقره و آن جلد اول مشتمل است بر قواعد علم تفسیر همچنانکه فقهاء تاسیس قاعده مینمایند و از آن پس برا و مسائل تفریع همچنین این فقیر بپرورد هورا از اخبار ماثوره استنباط قواعدی نمودم و بر هر یک از آن قواعد آیات بسیار تفریع کردیم و بیان کردم وجه تکاریر آیات قرآنیه را و فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و ملاحت و وجه اعجاز و رفع تناقض در آیات قرآنیه و تاویلات و نکات و جامعیت قرآن علوم را بنحویکه کتب تفسیر از آن عاریست و همان جلد اول فی الحقیقت یک تفسیر تمام است و هر دو جلد این تفسیر از بدو تا ختام مقفّی و مسجّع است دوم تفسیر آیهٔ شهد الله لا اله الا هو و بیان اینکه این آیه چگونه استدلال و برهان و قامع خصم مدرسم ست ـ

تالیفات در تفسیر

سوم تفسیر آیهٔ ان اوّل بیت وضع للناس و تاویل آن بکربلا و استدلال بر آن که فی الحقیقه از افکار ابکار ست و از باطن امام عصر روحی فداه افاضهٔ معانی و دقایق آن آیه بر ذهن قاصر شد لفرا خور استعداد این فقیر و تقریباً دو هزار بیت کتابت آن است ـ چهارم تفسیر آیهٔ امانت که در نهایت تدقیق است ـ پنجم تفسیر آیه فکان قاب قوسین او ادنی بطریقهٔ حکماء ـ ششم تفسیر سورهٔ والضحی که بر افکار ابکار اشتمال دارد و تقریباً یکهزار بیت میشود ـ هفتم تفسیر سورهٔ فیل که فی الحقیقه دارای قواعد بسیار است آن هم تقریباً یکهزار بیت میشود ـ هشتم تفسیر سورهٔ نصر انهم بر وزان ما سبق میباشد نهم تفسیر سورهٔ قدر بزبان فارسی که تقریباً یکهزار بیت است دهم تفسیر سورهٔ قدر که بزبان عرب است و بقدر دو هزار بیت تقریباً میشود ـ یازدهم تفسیر سورهٔ قدر که تقریباً سه هزار بیت است و این تفسیر سوم سورهٔ قدر ست و از بدو تا ختم مسجّع و مقفّی ست و آنرا باسم سامی معتمد الدوله نائب الایاله نواب اشرف والا فرهاد میرزا تالیف نموده ام و اما علم صرف پس آن نیز چند کتاب است

تالیفات در صرف

دوازدهم شرح تصریف زنجانی ـ سیزدهم شرح بر شرح تفتازانی بر تصریف زنجانی که تا تعریف تعدی و لزوم پانصد ایراد بر ملا سعد تفتازانی نموده ام و آن شرح را بزبان فارسی نوشته ام ـ چهاردهم حاشیه بر شرح تصریف ملا سعد ـ پانزدهم منظومهٔ علم صرف ـ شانزدهم شرح منظومهٔ سابقه ـ هفدهم شواهد شرح منظومه ـ هیجدهم امثلهٔ مفید

شریف که هفتاد ایراد بر سید شریف در آن رساله نموده ام ـ واما کتب نحو پس چند کتاب ست.

تألیف در نحو

نوزدهم شرح عوامل جرجانیه ـ بیستم شرح فارسی بر عوامل ملا محسن که در مدت نه روز آنرا تألیف نموده ام ـ بیست و یکم
شرح ثمانا بعد ما جاوزت الاثنین معنی وترکیبا ـ بیست و دوم شواهد عوامل ملا محسن ـ بیست و سوم شرح صمدیه که مشتمل ست
بر ذکر اقوال وادله اجمالیه وآنرا در مدت یازده روز تألیف نموده ام وآن هم در ایامی بود که مشغول بشرب دوا
بودم وتنقیه مینمودم ـ بیست و سوم تعلیقه بر سیوطی که تا اواسط مبتدا خبر در سه مجلد نوشته ام واقوال وادله و
تحقیق حق در هر مسئله نموده ام وبزبان فارسی است ـ بیست و چهارم حاشیه بر شرح جامی ست که از آن بهتر
در نحو کتابی تاکنون تألیف نشده ودر بعضی از مواضع که بنای ایراد گذاشته ام از سی ایراد و چهل ایراد گذرانده ام
وحل عبائر آنرا بنحوی نموده ام که محل غرابت وتعجب است ـ بیست و پنجم شواهد بر شرح جامی است که بفارسی
نوشته ام ـ بیست و ششم شرح حدیث ابا الاسود دئلی در اختراع نحو ودر آنجا حل اینکه بعضی از اسماء نه ظاهر
ست ونه مضمر نموده ام واین فقره از مشاکل مشهوره است ـ بیست و هفتم شرح لغزهٔ شیخ بهائی در اسم زبده که
در آن عناوین نحویه را مندرج ساخته ـ بیست و هشتم منظومهٔ علم نحو ـ بیست و نهم رساله مؤنثات سماعیه از وجوب
التأنیث وجائز الوجهین واحکام مؤنثات ـ واما علم منطق پنج کتاب ست

تألیفات منطقیه

سی ام حاشیه بر رساله کبری که در آن شصت و پنج ایراد بر سید شریف نموده ام ـ سی و یکم منظومهٔ منطق ـ سی و دوم
حاشیه بر حاشیهٔ ملا عبدالله یزدی بر تهذیب منطق که بر دقایق افکار ابکار مشتمل است وتا بحال مانند آن حاشیه
بر حاشیهٔ ملا عبدالله ننوشته اند ـ سی و سوم شرح دیباچه شرح شمسیه ـ واما علم خلاف که علم آداب مناظره است
پس دو کتاب در آن نوشته ام ـ سی و چهارم منظومهٔ مختصره در آداب مناظره ـ سی و پنجم منظومهٔ مطوله در علم آداب
مناظره ـ واما علم معانی وبیان وبدیع پس چند کتاب است ـ سی و ششم منظومهٔ علم معانی وبیان وبدیع
سی و هفتم دیباچه مطول که بزبان فارسی نوشته ام ـ سی و هشتم شواهد اشعار مطول که بفارسی نوشته شده ـ
سی و نهم رساله فارسیه در علم بدیع که اشتمال دارد بر محسنات لفظیه ومعنویه وتمسک باشعار فردوسی واشعار
مؤلف وبرخی از اشعار عربیه ـ چهلم حاشیه بر مطول که اشتمال دارد بر تحقیقات بسیار وتدقیقات بی شمار
وایرادات بر شارح وخالی از غرائب وتازگی نیست وتقریبا بمقدار حاشیهٔ سید شریف است بر مطول ـ واما
علم اعداد واوفاق پس در آن دو کتاب است ـ چهل و یکم منظومه در علم اعداد ـ چهل و دوم رساله فارسیه در علم
اعداد واوفاق ـ واما علم رمل پس یک کتاب در آن نوشته ام وآن چهل و سوم است واما علم جفر یک رساله در آن

نوشته ام وآن چهل و چهارم است واما علم حساب پس در آن چند رساله است ـ چهل و پنجم منظومهٔ علم حساب است که
هنوز تمام نشده ـ چهل و ششم شرح فارسی بر خلاصه که ناتمام ست واز چهل و هفتم است ـ واما علم لغت پس لغت الاضداد
است که جمع نموده ام در آن الفاظی را که هر یک دو معنی دارند که ضد یکدیگر اند مانند جون که برای ابیض واسود واحمر موضوع
است و که برای طهر وحیض موضوع است وآن چهل و هشتم است ـ واما کتب حضرت سید الشهداء پس چند
کتاب است ـ چهل و نهم کتاب بحر البکاء ست که به بحر تقارب وفارسی است ونظم ست و بیان شد در آن
بیرون آمدن حضرت سید الشهداء علیه الالف تحیة والثناء از مدینه بکربلاء ومراجعت اهل حرم از شام محنت انجام
وآن کتاب پنجهزار وپانصد وپنجاه بیت است ـ پنجاهم کتاب مراثی ست از فارسی وعربی قریب بصد مرثیه
پنجاه ویکم کتاب مجمع المصائب ست که نظم است ببحور مختلفه ـ پنجاه و دوم حملهٔ حسینیه است که نظم ببحر تقارب
است وابیاتش مشتمل بر محسنات لفظیه ومعنویه است وآن کتاب را بجنگ شاهنامهٔ فردوسی نوشته ام
انصاف اینکه بعضی از ابیات آن فایق بر شاهنامه است ـ پنجاه و سوم کتاب مواعظ المتقین است که مشتمل بر
سی مجلس ودر هر مجلس بحث از مسائل اعتقادیه است از توحید تا معاد وتفسیر آیات بسیار واخبار وحکایات
مصیبت بر طبق اخبار معتبره وقریب بیست هزار بیت است ـ پنجاه و چهارم فهرست کتاب مواعظ المتقین
پنجاه و پنجم کتاب اسرار المصائب که در حکم وعلل اخبار مصیبت وحل وتوجیه اخبار مشکله وتاویل فقرات متشابهه
مصیبت که طرز غریب واسلوب عجیب دارد ـ پنجاه و ششم فهرست کتاب اسرار المصائب ـ پنجاه و هفتم
کتاب اکلیل المصائب در مصائب انجاز اطایب حضرت سید الشهداء که مشتمل ست بر اخبار معتبرهٔ مصیبت
وفضائل ائمه وتاویلات اخبار مصیبت وبرخی از مطالب علمیه وخطب جلیله وذکر اخبار مختلفه در میان
ارباب مقاتل وتحقیق حق وفی الحقیقه آن کتاب مانند قواعد فقهیه است که فقهاء تأسیس میفرمایند واز او
فروع مترتب میسازند ومشتمل بر سیزده اکلیل وهر اکلیلی مشتمل بر فصول عدیده وحقیقه بر نهجی ست که غرابت
وتازگی دارد وقریب به پانزده هزار بیت است ـ پنجاه و هشتم فهرست کتاب اکلیل المصائب ـ پنجاه و نهم
کتاب انیس الذاکرین که دارای نظم ونثر ست مانند کتاب معدل وجوهری وسائر کتب مصیبت است

در تألیف کتب کلامیه وحکمت وادعیه

واما کتب کلامیه ومعقول وشرح ادعیه پس آن چند کتاب است ـ شصتم منظومهٔ علم کلام ـ شصت و یکم
شرح آن منظومه ـ شصت و دوم شرح فارسی بر تجرید محقق طوسی که قریب به پانزده هزار بیت است ـ شصت و
سوم شرح بر شرح فاضل قمی بر حدیث سئل هل رأیت رجلا قال نعم والی الآن اسئل عنه فقلت من انت الخ
وشرح حواشی اخوند ملا علی نوری بر آن ورد ایرادات که اخوند در آن حواشی بر میرزای قمی نموده شصت و چهارم

شرح فارسی برهان حدیث سابق. شصت و پنجم شرح فارسی بر حدیث کمیل ما الحقیقة فقال مالک و الحقیقة. شصت و ششم شرح بعضی از فقرات دعاء کمیل که معروف است. شصت و هفتم شرح دعاء معروف سحر که مصدّرست بقول آن حضرت الوف التحیة و الثناء. اَللّٰهُمَّ اِنّی اسئلک من بهائک بابهاه و کل بهائک بهی و تأویل فقرات آن بائمه معصومین ع. شصت و هشتم شرح دعاء مختصر که وارد در شب جمعه است و مصدّرست بقوله الحمد لله من اول الدنیا الی فنائها الخ که در سفر خراسان نوشته ام. شصت و نهم شرح زیارت رضویه که در سفر خراسان نوشته ام. هفتادم شرح دعاء معروف ماه رجب یا من ارجوه لکل خیر الخ. هفتاد و یکم الفیه منظومه در توحید و عدل. هفتاد و دوم در فهرست منظومه توحید. هفتاد و سوم شرح منظومه توحید که قریب به هفت هزار بیت ست. هفتاد و چهارم شرح وصایای حضرت امام رضاء ع و بیان اسرار آن. هفتاد و پنجم منظومه الفیه در اثبات نبوت پیغمبر خاتم الانبیاء صلوة الله علیهم اجمعین و رد بر ادیان باطله یهود و نصاری. هفتاد و ششم فهرست منظومه نبوت. هفتاد و هفتم حاشیه بر منظومه نبوت که قریب به سه چهار هزار بیت است. هفتاد و هشتم رساله هفتاد و سه ملت که والد مرحوم تالیف کرده و بیان حدیث ستفرق امتی ثلث و سبعین فرقة الخ و آن را نا تمام گذاشته و این فقیر آن را تمام کرده ام. هفتاد و نهم منظومه الفیه در اثبات خلافت بلا فصل امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام مسماة بلئوالی الولایت. هشتادم فهرست منظومه امامت. هشتاد و یکم شرح عربی منظومه امامت که قریب به هشت هزار بیت است. هشتاد و دوم شرح فارسی بر منظومه امامت که قریب به بیست هزار بیت است و در آن رد اجوبه و شبهات عامه است و مشتمل بر احتجاج امامیه است با مخالفین در اثبات امامت. و امّا تالیفات در علم درایه پس چند کتاب ست.

در تالیفات علم درایه

هشتاد و سوم منظومه درایه. هشتاد و چهارم هدایة الدرایه در حل عبارت من اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه. هشتاد و پنجم شرح وجیزه شیخ بهائی در علم درایه که قریب به پنج هزار بیت است. هشتاد و ششم حواشی بر شرح درایه شهید ثانی اگرچه غیر مدوّن است و در حواشی همان کتاب متفرقست لیکن اگر تدوین شود مجلدی خواهد بود.

تالیفات بر کتب رجالیه

و امّا علم رجال پس چند کتاب است. هشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء ست که ذکر احوال علما و مشایخ اجازه است از زمان ما تا زمان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعه. هشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که همین کتاب است. هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء ست در بیان کراماتیکه از علماء امامیه صدور یافته است.

در تالیفات اصولیه

تالیفات کتب رجالیه

و اما علم رجال پس چند کتاب ست. هشتاد و هفتم کتاب تذکرة العلماء است که ذکر احوال علما و مشایخ اجازه است از زمان ما تا زمان محمد بن ثلث ارباب کتب اربعه. هشتاد و هشتم کتاب قصص العلماء که همین کتاب است. هشتاد و نهم کتاب کرامات العلماء است در بیان کراماتیکه از علماء امامیه صدور یافته است. و اما علم اصول پس چند کتاب است. نودم شرح فارسی بر مبحث عدم صحت سلب قوانین مشتمل بر حل مطالب آن و ایرادات بسیار بر معنی دور و اقسام آن. نود و یکم تقریرات اصول که در قزوین در خدمت استاد دیده ام با تصرفات قریب به هشت هزار بیت است. نود و دوم تقریرات اصول که در خدمت استاد مرحوم آقا سید ابراهیم نوشته ام با تصرفات و ایرادات و اسوله و اجوبه قریب به هفتاد هزار بیت است. نود و سوم منظومه اصول که دویست بیت است. نود و چهارم رساله اصول بی نقطه که الفاظ آن مرکب از حروف تورانیه است که نقطه ندارد. نود و پنجم منظومه الفیه در اصول که قریب به شش هزار بیت است. نود و ششم کتاب لسان الصدق در اصول که مشتمل ست بر نقل اخبار و ادله و تحقیق حق و از اول اصول است تا مبحث اجماع قریب به ده هزار بیت ست. نود و هشتم تعلیقه بر قوانین که مشتمل بر مجلدات متعدده است و در اصل برائت و استصحاب به تفصیل آن مباحث را بیان کرده ام و محاکمه کرده ام میان فضلا که رد بر میرزا کرده اند مانند ضوابط استاد و اشارات حاجی کرباسی و حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و فصول و رسائل شیخ مرتضی و مناهج حاجی نراقی. نود و نهم حجیت قرائت قراء سبعه. صدم حجیت کتاب. صد و یکم رساله در عدم لزوم تقلید اعلم. صد و دوم رساله در تراجیح. صد و سوم تعلیقه بر کتاب معالم که بقدر حاشیه سلطان است و مقصود دست بر ایرادات بر صاحب معالم. صد و چهارم حاشیه دیگر بر معالم از ابتداء تا مبحث فور و تراخی. صد و پنجم تعلیقه بر تعلیقه سلطان بر معالم که آن هم بقدر حاشیه سلطان است و مقصود دست بر رد و اجوبه از ایرادات سلطان بر معالم و سمی بر دور. صد و ششم رساله در تحقیق وضع الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد و موضوع له لفظ صلوة و اما علم فقه پس آن چند کتاب است. صد و هفتم کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام مشتمل بر ذکر اقوال و بیان استدلال و حق در مقال و الی الآن هفده مجلد نوشته و فقنی الله لاتمامها تفصیلش اینکه از اول طهارت تا مبحث حیض نوشته ام در یک مجلد از آن پس مسائل مهمه طهارت را در اجزاء چند نوشته ام و مسائل مهمه مقدمات نماز را نوشته ام در یک اجزاء متعدده و مبحث افعال صلوة را در یک مجلد نوشته ام و مبحث خلل در نماز یک مجلد و قصر و اتمام و صلوة جماعت یک مجلد و تمام زکوة در دو مجلد

و تمام خمس در یک مجلد و تمام صوم در یک مجلد و کتاب متاجر و پنج مجلد لیکن متاجر تمام نشد و تمام کتاب قضا در دو مجلد و کتاب غصب در یک مجلد و بعضی از کتاب صید و ذباحه در اجزاء متعدده وفقنی الله لاتمامه هذا الکتاب المستطاب و هر مجلد تقریباً هفت هزار بیت است. صد و هشتم حواشی این فقیر بر کتاب ریاض معروف بشرح کبیر در چند مجلد بدین تفصیل کتاب اجازه یک مجلد کتاب صلح و هبات یک مجلد کتاب وصایا یک مجلد کتاب قضا یک مجلد حاشیه میر کتاب نکاح دو مجلد. صد و نهم تعلیقه بر روضة البهیه که معروف بشرح لمعه است در چند مجلد. صد و دهم منظومه الفیه در قواعد کلیه فقه. صد و یازدهم نظم رسالهٔ الفیه شهید اول. صد و دوازدهم حاشیهٔ فارسیه بر الفیه شهید اول. صد و سیزدهم رسالهٔ در حرمت شبیه و تعبیه در مصائب ائمهٔ اطهار. صد و چهاردهم رسالهٔ در وضوء بدو آب که ظرف احدهما غصبی باشد و ظرف دیگر مباح. صد و پانزدهم رسالهٔ در تمرینیت عبادات صبی که صورت مناظرهٔ فقیر با شهید ثالث را در آن درج کرده ام و در آن رساله نظر بقواعد تمرینیت را اختیار کردم لیکن در کتاب صوم بدایع الاحکام شرعی بودن عبادات صبی را اختیار کرده ام نظر باجماع منقول از علامه در کتاب تذکره. صد و شانزدهم رساله در بیان وقوع ماهی در دامن جالس سفینهٔ غیر پس آن ماهی مال صاحب سفینه است یا مال آن کسی که ماهی در دامن او افتاده. صد و هفدهم رساله در بیان اینکه کسی وصی شخصی ست که میداند آن شخص ذمه اش مشغول بصلوة برای میتی ست و نمیداند اشتغال ذمه بچه قدر و چند نماز ست. صد و هیجدهم رسالهٔ مسائل اشکوریه. صد و نوزدهم رسالهٔ مسائل کلارستاقیه. صد و بیستم رسالهٔ در اینکه اگر پیوند غصبی باشد و درخت مملوک و یا بعکس پس پیوند درخت شد آیا درخت مال کیست و میوه از کدام یک محسوب می شود. صد و بیست و یکم رساله در طلاق که جناب ملا محمد حسین عشق آبادی در سفر خراسان در نیشاپور از این فقیر سوال نموده بود. صد و بیست و دوم رساله در محاکمهٔ مسئله که محل خلاف میان چند نفر از اعیان علماء عراق شده بود. صد و بیست و سوم تعلیقه بر کتاب قواعد شهید اول که در آن اثبات قواعد کلیه فقهیه شده. صد و بیست و چهارم رساله در غسل جنب در حیاض واقعه در میان مساجد. صد و بیست و پنجم فهرست منظومه الفیه قواعد فقهیه که مسماة بموائده بوده و سابقاً ذکر شده بود. صد و بیست و ششم رساله در جواز لعن بر یزید پلید معروف به پسر معاویه و رد بر بعضی از عامه مانند غزالی که آنرا محرم دانسته بلکه گفته که جائز ست که در قنوت وتر طلب مغفرت از برای یزید کند چنانکه ابن خلکان در تاریخ خود از او حکایت داشته و این فقیر بقواعد و طرق عامه که مسلم بین الفریقین ست آنرا رد نموده ام. صد و بیست و هفتم رسالهٔ فارسیه موسومه بمحمدیه در اصول دین و طهارت و صوم و صلوة و زکوة. صد و بیست و

هشتم

هشتم رساله در خروج بلل و حدث در اثناء غسل جنابت. صد و بیست و نهم رساله دماء ثلثه حیض و نفاس و استحاضه. صد و سی ام رساله در خلل واقعه در صلوة از شک و سهو و ظن و علم و جهل. صد و سی و یکم رسالهٔ جنة النار در صوم. صد و سی و دوم رساله در وقف و احکام آن. صد و سی و سوم رساله در صیغ عقود. صد و سی و چهارم رساله در ذباحه و شرایط و احکام آن. صد و سی و پنجم رسالهٔ مواریث. صد و سی و ششم رسالهٔ دیات. صد و سی و هفتم رسالهٔ اثنی عشریه در صلوة. صد و سی و هشتم رسالهٔ در احکام ربوا و اقسام آن. صد و سی و نهم رساله در ادعیه مندوبه در حال وضو و صلوة و نکاح. صد و چهلم در ترجمهٔ اذکار صلوة و ترجمهٔ ادعیه مسنونه در آن با اشارهٔ اجمالیه ببعضی از فقرات مشکله و حل آن. صد و چهل و یکم کتاب ادعیه معتبره در رفع حوایج و دفع آلام و مکروهات. صد و چهل و دوم ترجمهٔ مناجاتهای وارده از ائمه که بنظم میباشند. صد و چهل و سوم رساله در متاجر که هنوز تمام نشده. صد و چهل و چهارم رسالهٔ در فضیلت نماز شب و احکام آن از روایات معتبره و خالی از لطافت نیست

در تالیفات متفرقه

و اما تالیفات متفرقه پس آنها متعدد اند. صد و چهل و پنجم رساله در سؤالات این فقیر از حاجی ملا هادی سبزواری در تفسیر و کلام و حکمت و بعضی از مذاهب ملا صدری. صد و چهل و ششم کنز الالغاز در صیغ مشکله و اخبار مشکله. صد و چهل و هفتم زاد المسافرین در اخبار متفرقه. صد و چهل و هشتم رساله در حل مشکلات از صیغ قرآن و حل الغاز نحویه و حل مغالطات منطقیه. صد و چهل و نهم شرح قصیدهٔ فرزدق شاعر در مدح حضرت سید الساجدین در محضر ضلالت اثر هشام بن عبد الملک که مصدر ست بقولش هذا الذی تعرف البطحاء وطأته الخ و بیان فصاحت و بلاغت و لغت و معانی آن قصیده. صد و پنجاهم رساله در حل ابیات مشکله از مثنوی ملای روم و بیان تصوف و تسنن او از استشهاد آن از اشعار غوایت آثارش. صد و پنجاه و یکم شرح اشعار عارف کجوری مسمی بامیر که اشعارش بزبان کجوری است. صد و پنجاه و دوم رسالهٔ در الطاف خفیه الهیه بالنسبه باین عبد ضعیف و غرض از تحریر آن این ست که هر کس از الطاف الهیه بالنسبه بخود تفکر و تأمل نماید. صد و پنجاه و سوم رساله مطائبات و مضاحکات در حکایات مضحکه. صد و پنجاه و چهارم رساله در انشاءات و مراسلجات. صد و پنجاه و پنجم رساله در آداب تعلیم و تعلم و مطالعه و مذاکره و جمع کتب مفیدهٔ اخبار اساتید. صد و پنجاه و ششم رساله در تعداد اسامی برخی از اجلهٔ علماء برای آنکه در قنوت صلوة وتر خوانده شود. صد و پنجاه و هفتم رساله در شرح کتاب امیر المؤمنین بسوی مالک اشتر در هنگامیکه مالک را متولی مصر ساخته بود. صد و پنجاه و هفتم شرح رسالهٔ الف باتا و بیان بعضی از نکات و دقایق و مؤلف آن رساله و سبب ترتیب بر آن وجه. صد و پنجاه و هشتم شرح ابجد هوز حطی

صد و پنجاه و پنجم رساله در بیان اینکه لفظ کبری و همچنین اسامی سایر کتب حقیقت در چه میباشند
آیا علم شخص میباشند و یا علم جنس میباشند. صد و پنجاه و ششم رساله فراید در علم قرائت که در نهایت
لطافت است. صد و شصت و یکم رساله در محاکمه حاجی محمد کریم خان و ملا محمد حسین عشق آبادی در
جمع میان دو خبر که باهم تعارض داشته و انتصار از ملا محمد حسین نمودم و در سفر خراسان آن رساله
نوشته شد. صد و شصت و دوم حواشی بر شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغة در انتصار از قطب
راوندی در بعضی از مقامات و رفع شبهات ابن ابی الحدید عنید در باب امامت که مدون نشد
و اگر مدون شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و سوم حواشی بر اکسیر العبادات مرحوم اخوند ملا آقای
دربندی در اسرار وقایع مصیبت که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود. صد و شصت و چهارم کتاب مشکلات
العلوم در انحلال اعضال آیات کلام قادر متعال عزّ اسمه و حل اخبار عویصه از ائمه اطهار و ذکر اشکالات در
منطق و صرف و معانی بیان و اصول و معقول و معنی و توجیه بسیاری از اشعار ارباب عرفان
و حل بسیاری از تعمیه و الغاز شعریه و اغالیط مشهوره و حنبطیات بسیاری از علماء اعلام و الی الآن
چهار مجلد نوشته شده و فی الحقیقة آن کتاب از کتب اتراب در این باب ممتاز است. صد و شصت
و پنجم رساله در علم حروف. صد و شصت و ششم کتاب تذکرة الاخوان در احوال مؤلف کتاب
در بدو تحصیل و اساتید و تعداد بعضی از تالیفات و ذکر اخبار و اسفار مؤلف. صد و شصت
و هفتم شرح رساله تعبیه که از تالیف من است و ناتمام است. صد و شصت و هشتم تعلیقه بر فصول
شیخ محمد حسین که ناتمام است. صد و شصت و نهم حاشیه بر الهیات شرح تجرید که ناتمام است و دیگر تفسیر
و اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة الخ که سه هزار بیت است و تفسیر سوره
سبح اسم ربک الاعلی که پنجهزار بیت است و کتاب معین البکاء در حکایات مبکیه که پنجهزار بیت است
و حدیقه جعفریه در مسئله جبر و تفویض که چهار هزار بیت است و کتاب موارد الاصول فارسی که
سه هزار بیت است و کتاب تاسیسات در قواعد فقهیه که شش هزار بیت است و رساله در تنازع
مالک و راکب دابه در اعاده و اجاره که صد بیت است و شرح نتائج اسناد که الی الآن سه مجلد
نوشته ام و تمام نیست و رساله در احکام عقود و استدلالی است و سه هزار بیت است و کتاب
کشکول محمدی چهار مجلد ناتمام است و رساله در احکام صید به لسان عرفان که دویست بیت است
و حواشی بر ربیع ریاض که پنجهزار بیت است و حواشی غیر مدونه بسیار است مانند حواشی شرح شمسیه و
حواشی نتایج اسناد و حواشی ضوابط و رساله در صیغه عاجز از عربیت و رساله در شرح اول

لمعه لو اختلافی قدر و کتاب صراط المستقیم در اصول دین از توحید تا معاد با استدلال و فارسی است مشتمل بر شش
هزار بیت و رساله در سبب ائمه اولاد خود را باسم خلفاء جور و کتاب سلالیم اللغة در قول ایشان الثقة
لغة کذا ظهور بنبوت زوجه و رساله مس طفل سواد قرآن را و رساله زوال اذن در اثناء صلوة و رساله
در توحید و حواشی دلائل و حواشی مسالک و حواشی مفاتیح و حواشی جواهر الکلام و حواشی یا سو... عامة اسفار
و حواشی بر شوارق و حواشی بر کشف الغطاء و حواشی بر شرح عرشیه شیخ احمد و حواشی بر شرح ارشاد شهید
اول و حواشی بر اشارات الاصول و حواشی بر عواید حاجی ملا احمد و حواشی بر شرایع و حواشی بر عناوین
قواعد کلیه فقه و حواشی بر قرآن و حواشی بر زاد المعاد و حواشی بر حاشیه شیخ محمد تقی بر معالم و حواشی بر رجال
ابن داؤد و حواشی بر کتاب لؤلؤة البحرین و حواشی بر تمهید القواعد و غیر آن. و تلمذ این فقیر در علم
معقول در خدمت تلامذه اخوند ملا علی نوری شده مانند اخوند ملا آقای قزوینی و حاجی محمد جعفر لنکرودی
ساکن اصفهان و آقا سید رضی مازندرانی ساکن اصفهان و آقا سید علی بن سید محمد حسین تنکابنی
ساکن دار الخلافه طهران که خال مفضال این فقیر بوده و در علم حکمت مسلّم آن عصر بوده بلکه در آن عمده
علم حکمت در مملکت ایران او و حد اهل زمان بوده و مدرس مدرسه خان مروی بود و این فقیر مدتی کتاب
شوارق را در خدمت ایشان می دیدم و مدت یکماه نیز به مجلس حاجی سید کاظم میر قتم و آن در بدو ورود
بکربلای معلی بود از جمله کلمات او این بود که از استاد من شیخ احمد سؤال کردند که چه دلیل داری بر وجود
حضرت صاحب الامر علیه السلام شیخ در جواب گفت که اکنون روز است یا شب آن شخص گفت روز است
شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کلاه بر سر میگزاری یا بر پا آن شخص گفت بر سر
شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد باز شیخ گفت که کفش را بر پای می پوشی یا بر سر آن شخص
گفت بر پا شیخ گفت پس باید صاحب الامر موجود باشد مولف کتاب گوید که این استدلال
بطریق شیخ نهایت ظهور دارد چه شیخ ائمه را علل میداند و این قاعده عقلیه بدیهیه است که هر زمان که
علت موجود شد معلول موجود میشود و هر زمان که علت منتفی میشود پس هر وقت که معلول موجود شد
علتش خواهد موجود بود و هر وقت که معلول مفقود شد کاشف از انتفاء علت خواهد بود اکنون می بینیم که ما را
قوة امتیاز روز از شب است پس معلوم است که علت این ادراک وجود امام است علیهم السلام پس
باید امام عصر موجود باشند و اما بنا بر طریقه ما اهل شرع که امام را علت غائیه برای خلق اشیا میدانیم
پس به همین نهج تقریر می کنیم که چون معنی را دیدیم که وجود دارد و آن عبارت از وجود قوه مدرکه است
برای مردمان پس باید که علت غائیه آن هم وجود داشته باشد و این استدلال در مقام انصاف

در تحقیق قاعدهٔ لطف

استدلال محکم — تامی است

ولیکن مشهور میان علماء در اثبات امام عصر روحی فداه وعجل الله فرجه دلیل متکلمین است که عبارت از قاعدهٔ
لطف باشد چه بدیههٔ عقل لطف بر خدای تعالی لازم است یعنی تقریب بطاعت وتبعید از معصیت نماید بنحویکه
جبر لازم نیاید مثلا اگر خواسته باشی که کسی را ضیافت کنی ومیدانی که اگر پیغام دهی نخواهد اجابت کرد اما اگر
یا و مراسله بنویسی خواهد اجابت نمود پس اگر یاد و مراسله ننویسی نقض غرض خود نموده واین سفه است
وعبث است وشکی نیست که خداوند عالم از بندگان تکلیف خواسته است ووجود امام معصوم لطف
وتقریب بطاعت است وتبعید از معصیت است ولطف بر خدا لازم است والا نقض غرض لازم
آید واما اختفاء امام پس از جانب ماست چه بر خدا نصب امام لازم است وبر امام نیز قیام بامامت
لازم وبر مکلف هم اطاعت لازم الحال دو شرط اول متحقق است ولیکن شرط سوم که اطاعت است
منتفی است فلذا المحقق طوسی در تجرید فرموده وجوده لطف وتصرفه لطف آخر وعدمه منا ولیکن اختفاء
امام با انتفاع از محض وجود آن ولایت مقام مانند آفتابی است که در زیر ابر مستتر باشد چه باز
نفع خود را می بخشد چنانچه همین تشبیه وتنظیر در توقیع وارده از جانب حضرت صاحب الامر وارد گردیده
پس قاعدهٔ لطف حاکم بوجود حضرت صاحب الامر است قطع نظر از تواتر اخبار از پیغمبر مختار وائمه
اطهار سلام الله علیهم ما دام اللیل والنهار وتحقیق این مطالب را در منظومهٔ امامت ودر شرح آن بیان
کردیم واین فقیر را تلامذهٔ چندی است که از ارباب کمالند وبعضی از این فقیر اجازه دارند از آنجمله
اوّل جناب آقا سید علی قزوینی که مسلم آن بلده واز خویشان استاد آقا سید ابراهیم است **دوّم**
آقا سید احمد کیسمی که ساکن لاهیجان واز علماء مسلمین آنجاست **سوّم** جناب حاجی شیخ محمد ساکن طهران
که در مسجد جمعهٔ آنجا نماز جماعت میگزارد **چهارم** میرزا محمد حسن مرحوم که از بنی اعمام این فقیر بوده در
اصول از مهرهٔ زمان بود **پنجم** آقا محمد رحیم بن قاسم بیک ساکن تنکابن **ششم** اخوند ملا عبد العلی رجانی
طالقانی که صاحب تالیفات است **هفتم** اخوند ملا علی مرجانی طالقانی وغیر ایشان کثرهم الله امثالهم
واز جملهٔ محاضرات مؤلف کتاب اینکه زبدهٔ ارباب بسالت وسماحت والی بلد این فقیر را در نزد خود
احضار نموده مسافت چهار فرسخ راه بود واوایل فصل تابستان بود پس بدون تهیهٔ اسباب سفر
چنانکه مرا بر آن عادت بود روانه گشتم فی الجمله راهی طی شد ناگاه باران بسیار باریدن گرفت و
تا بمنزل رسیدن از سر تا پا تر ولباس یکسر پر از آب شد بعد از وصول بمقصد والی وفقه الله للطاعات
آتش بسیار افروخت وحکم بر تغییر لباس فرموده بدست خویش جامی طبخ وتر یاکی داد وغلیان متعدد

آورده

آوردند پس از ساعتی فرمود که اگر بر سر حال آمده وتر دماغ گشتی سؤالی دارم من عرض کردم
که بالفعل حالتی دارم پس از من سؤال فرمود که سبب چیست برای اینکه شما اهل الله وبندگان
مقرب خدا میباشید وما بندهٔ عاصی ودور از رحمت خدا با اینکه نعمت خدا بر ما تمام تر است زیراکه
ما را غذا همیشه بالوان مختلفه از خورش واقسام عدیده از اطعمه واشربه است وشما را هرگز غذای
درستی در کار نه والبسهٔ ما همیشه از حریر والوان مرغوبه باقیمت که گویا از سر تا پا پنجاه تومان وصد
تومان قیمت یکدست لباس ماست وشما را سر تا پا مقدار دو تومان لباس نیست از این لذت محروم
میباشید پس اگر امروز ما سفر میکردیم اسبابی والبسه ما را بود که مانع از باران وآن اسباب
شما را نبود **ایضاً** ما همیشه بر اسبهای خوب متعدد سوار می شویم که قیمت هریک یا صد تومان یا بیست
وشما از آن محروم اگر یک راس یابو داشته باشید قیمت آن هشت تومان است از این لذت
هم محروم میباشید وایضا ما را مساکن عالیه منقش ومزخرف وفروش فاخره ومنازل شما بی زینت
وتنک از این لذت هم که خطر وحالی ست محروم می باشید وما را نسوان جمیله متعدده است
واز صید وسواری وتماشا بهره مندیم وشما محروم وما را منصب وحکمرانی وتسلط است بنحویکه
هر عارضه بشما روی دهد باید بما شاکی شوید که ما آن را انجاح وانجام دهیم وشما فاقدین سلطنت
با اینکه شما از مقربان درگاه خداوندی باشید وما مجرم شما از این لذایذ محروم وما محظوظ می
باشیم سبب را بیان کنید من گفتم که چون سؤال کردی اکنون درست استماع نموده باش
لذایذ بر دو قسم است باطنیه وظاهریه اما مدرکات ظاهریه از آنجمله لذاید چشم است چون دیدن
وجوه حسان والبسهٔ نفیسه ومساکن ودور وقصور عالیه وشکی نیست که لذت چشم همان لحظه است که
دیده باز است ونگاه می کنی وچون دیده را بهم آوردی آن لذت بالکلیه فانی است واما لذت
سمع آن نیز همان زمان است که آوازها را می شنوی بعد از آن بلافاصله فانی ست وعقلا چنین چیز
را لذت نمی شمارند وابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغت گفته که از استادم پرسیدم که این
سخنی که شیعه هم بافته اند عمر طالب دنیا بود کذب محض ست والا چرا هرگز لباس خوب نپوشید
وغذای خوب نمی خورد استادم گفت که شیعه کاذبند واما غذا ولباس کار زنان است مرد را
همان سلطنت وسطوت کافی ست مجملاً لذات اکل مادامی ست که از گلو بزیر نرفته از آن پس لذتی
ندارد ودر هضم ونضج اشرارات بسیار ومحتاج بادویه وطبیب ومورث امراض صعبه است و
واما جماع پس لذت آن همان قبل از انزال است از آن پس انسانی از آن عمل پشیمان است وذکر آن

در نزد عقلا مستهجن و قبیح است و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که بول را نیز در بول دان کردن
از اقبح قبایح است و اما حکمرانی و منصب همان زمانی است که از سلطان منصبی دارید پس از عزل آن
همه لذایذ در حیز فقدان است و لیکن علماء دایم الحضور در نزد حضرت آفریدگارند و لذایذ ایشان که
عقلانیه و دائمه است و در نهایت کمال است و زوالی برای آن نیست فلذا اگر در محضری نشسته باشی
با جمعی از همسران و شعری از خواجه حافظ بپرسند و تو آن را بگوئی و توجیه کنی و دیگران بآن جاهل باشند
لذت آن برای تو بیش از آن است که هزار تومان بتو دهند با اینکه شعر علم نیست و از هزلیات و هفوات
است و در وقتی خدمت سلطان رسیدیم دو نفر ایستاده گفتند ایشان دایم الحضورند و شکی نیست که
دایم الحضور لذت اکل و شرب و خواب برای او نیست مع ذلک لذت دوام حضور از جمیع مناصب و
لذایذ بالاتر است نمی بینی که احتلام در خواب چون بحواس باطنه است الذ از جماع ظاهری است و ما
سطوت همانقدر ما را بس که سطوت شما بملازمین و اسباب تجمل و تلطف سلطانی است و ما با این همه
فقر و پریشانی و بی سامانی بمحض اینکه مانند شما اعیان ما را دیدید نهایت خاضع و خاشع از ما می باشند
و ما را احترام می کنند و تعظیم و توقیر و تکریم می نمائید و هرچه بگوئیم لابد می شنوید پس این سطوت خدائی
است و برتر از همه لذایذ است ح حاجی ملا محمد صالح برغانی برادر شهید ثالث او نهایت عابد
و زاهد و متتبع در اخبار بلکه مسلمان عصر بوده و در اصول راجل و در فقه همان اول درجهٔ اجتهاد
داشته و دائما مشغول کار و مطالعه و تألیف و تصنیف و تدریس بوده و از بناهای او مدرسهٔ عالی
و مسجد متعالی است و در امر معروف و نهی از منکر متصلب و راسخ بوده و شهر قزوین در عهد قدیم شرآب
خانه بود و از معروفی او و برادرش شهید ثالث مردمان آن شهر متدین تر از مردمان شهر دیگر شدند
و در ابکاء بر سید الشهداء اهتمام تمام داشته و بسیار رقیق بوده و نمی گذاشت کسی ذکر مصیبت از اخبار
غیر معتبره نماید و او از تلامذه مرحوم آقا سید محمد بوده و در خدمت پدر بزرگوارش آقا سید علی نیز فی الجمله
تلمذ کرده و اجازه از آقا سید محمد و سید عبدالله داشته و آن جناب می فرمود که در سفر مکه چون بشهر حلب رسیدیم
پاشاه حلب از امیر حاج افندی خواست که یک شب ضیافت کند پس امیر حاج بمن تکلیف نمود من
گفتم که آداب مجالس ایشان را نمیدانم و نمیروم امیر حاج گفت که اجابت لازم است پس چند از حاجیان
که آداب مجالس ایشان را آگاه بودند همراه من روانه داشت چون به نزد پادشاه رفتیم احترام بسیار نمود
پس از من سؤال کرد که دلیل شما بر خلافت علی علیه السلام چیست من گفتم که من مذهب سنت و جماعتم و شافعی
مذهب میباشم پاشاه گفت که من میدانم که شما شیعه می باشید و شما را برای آن طلبیدم که ادلهٔ شما را

دانسته

دانسته باشم پس من شروع باقامه ادله نمودم و هر دلیلی که می گفتم پاشاه رد می نمود و نهایت با ادراک بود
پس با خود اندیشه کردم که اگر در ظاهر امر مجاب شوم مایهٔ ضعف اعتقاد ضعفاء و عوام از شیعه خواهد بود پس در
باطن متوسل بباطن ائمه اطهار شدم آن وقت الهام و افاضهٔ ربانیه مرا دریافت پس استدلال بدلیلی نمودم
پاشاه جواب نه گفت و سکوت کرد و صباح آن شب پاشاه دراز گوشی مصری بمن ارزانی داشت و شال
ترمه و ماهوت و شیرینی و بهر یک از آنان که همراه من بودند ماهوت و شیرینی بخشید پس من همان دراز
گوش را در حلب به چهل تومان فروختم۔

در تالیفات حاجی ملا محمد صالح

و آن جناب را تالیفات بسیار است۔ کتاب غنیمة المعاد در شرح ارشاد تمام آن در چهارده مجلد است۔ کتاب
مسلک در شرح ارشاد در دو مجلد است۔ کتاب تفسیر گویا در هفت مجلد است۔

در کتب معتبرهٔ مصیبت

کتاب معدن البکاء در مصیبت و فارسی مختصر است۔ و کتاب مخزن البکاء در مصیبت که آن هم فارسی
است۔ و کتاب منبع البکاء در مصیبت که عربی است و در این کتاب نهایت دقت در تنقیح اخبار مصیبت
کرده و روایات معتبره مذکور داشته و در آخر کتاب بسیار از حکایات مبکیه و قصاید عربیه در مراثی ذکر نموده
و آن کتاب با یک مجلد آخر از کتاب غنیمة المعاد در نزد من است چنانکه کتب استاد اکثر در نزد من است
و بعضی از مجلدات منهج الاجتهاد نیز در نزد من است و کتاب مخزن در اعتبار اخبار پست تر از کتاب
معدن البکاء است بلکه معدن البکاء در اخبار مصیبت بهتر از سایر کتب است چنانکه منهج الاحزان آخوند
ملا حسن یزدی نیز سرآمد کتب مصیبت و نهایت معتبر و همچنین بحار که اعلی از همه است و همچنین منتخب
شیخ طریحی و لهوف سید بن طاوس و مثیر الاحزان ابن نما که این کتب در نهایت اعتبار اند و همچنین ارشاد
شیخ مفید و امالی صدوق۔ از آنجائیکه در اخبار مصیبت غیر صحیح باصطلاح متاخرین نادرست لهذا در میان
اخبار غیر صحیحه باید نهایت دقت داشت و کتاب محرق القلوب آخوند ملا مهدی نراقی خوب نیست
و بسیار عجب است که مثل او عالم فاضل چنین اخبار را ذکر کند و کتاب آخوند ملا آقای دربندی مشتمل
بر غث و سمین است اخبار مظنونة الکذب یا مقطوعة الکذب بسیار ذکر کرده است بلی در مقام تدقیق و
تحقیق اخبار مصیبت فی الحقیقه کتابی است که کسی بر او سبقت نه گرفته و مرحوم حاجی ملا محمد صالح
نهایت شیخ بود و این فقیر هم چندی بدرس او حاضر می شدم و لیکن بتحقیقی از او استماع نه میشد۔

در مطائبات حاجی ملا محمد صالح برغانی

از جمله مطائبات آن جناب این بود که وقتی مرا ناظری بود در قریه از قرای من پس در آخر سال که محاسبه نمودیم در زمان حساب کردن می گفت ده بر یک من گفتم ده ده است و یک یک چگونه ده یک می شود گفت قاعدهٔ حساب چنین ست آخر الامر یک را هم نداد و چون معروف بود که در ختم ادعیه محتاج باجازه است و مرا اوراد ادعیه ختم دوازده امام خواجه نصیر بود لهذا از آن جناب اجازه گرفتم پس بمن اجازه داد بشرط اینکه در مطالب مشروعه بخوانی و مرحوم حاجی ملا محمد صالح حکایت داشت که چون من باصفهان رفتم مطول میخواندم گفتند آقا سید محمد باقر رشتی تازه آمده و مطول درس می گفت پس من بدرس او حاضر شدم و مرا کیفیت درس او پسند نیامد۔ و از جملهٔ مطائبات او اینکه سالی بمشهد رضوی مشرف شدیم میرزا شکور شاعر نیز با ما همراه در بین راه گفتند که او زنا کرده پس او را خواستم و ایراد کردیم که تو بزیارت می روی و زنا می کنی در جواب گفت که این چه ایراد است زیارت را در نامهٔ عمل دست راست می نویسند زنا را در دست چپ پس چه منافاتی در میان این دو امر ست و حاجی مزبور در کربلای معلی خانه خریده بود در آخر عمر بکربلا اقامه نمود و وفات او بکربلا بوده روزی بزیارت حضرت سید الشهدا علیهم السلام مشرف شد پس از زیارت و نماز در بالای سر مرقد مطهر ایستاده دعائی نمود که بناگاه افتاد او را بدوش گرفتند و بخانه بردند که بلا فاصله فوت شد رحمة الله علیه و حشره الله مع مواليه المعصومين عليهم السلام

در احوال حاجی ملا عبد الوهاب

و مرحوم حاجی ملا عبد الوهاب قزوینی را هم وفاتی عجیب دست بهداد بزیارت نجف اشرف رفت و مریض شد و زمان احتضار گفت مرا در جنازه بگذارید و بمرقد مطهر حضرت امیر المؤمنین بگردانید پس او را در تابوت گذاشتند و در حرم حضرت امیر المؤمنین علیهم السلام گذاشتند و در همانجا وفات یافت و او بسیار ساعی در ترویج علماء و امر بمعروف بوده و بی نهایت عابد بود و از چهل مجتهد اجازه داشت و لیکن نظر این قاصر اجتهاد او محل تأمل بود بلکه مبیّن العدم بود اما رؤوس مسائل فقهیه را خوب ضبط داشت وقتی در روز عید بدیدن او رفتیم آن مجلس مملو از علماء بود و سوال کرد که حکمت در زنده بودن حضرت عیسی و اقتداء نمودن شان حضرت امام عصر را چیست علی نبینا و علیهم السلام کسی جواب نگفت من گفتم که شاید حکمت لطف باشد چه حق تعالی میدانست که امت عیسی اکثر خلق روی زمین میباشند چه هفت فرنگ از نمسا و فرانسه و انگلیس و پروس بلکه روس همه از ملت و امت حضرت عیسی میباشند و اگر چه دین آن حضرت را تغییر داده اند پس بعد از ظهور صاحب الامر عیسی نزول میکند وانّ من اهل الکتاب الا لیؤمننّ به قبل موته و آن جناب را می شناسند و بواسطهٔ شان بحضرت صاحب الامر

ایمان می آورند اگر چنین نمی شد انکار میکردند از تیغ امام عصر هلاک می شدند حاجی مزبور تصدیق کرد و گفت که شیخ احمد نیز چنین گفته

اخوند ملا صفر علی لاهیجی

اخوند ملا صفر علی لاهیجانی الاصل ساکن قزوین عالم و فاضل و از تلامذهٔ مرحوم آقا سید محمد بود و از حجت الاسلام آقا سید محمد باقر اجازه داشته و شرحی بر معالم و رساله در درایه و برخی از فقه را نوشته لیکن پایهٔ فهم آن همان اول درجهٔ اجتهاد بود و در بدو تحصیل چندی بدرس او حاضر می شدم و درس او برای مبتدی مفید و بعد از مراجعت از عتبات کتاب لسان الصدق مرا خواست چندی نزد او بود در سه موضع حاشیه بر آن نوشته یکی در اوایل نحو تراخی ست و معلم ساخت آخرش را به کلمه لراقمه و در آخر یکی از آن حواشی نوشت که اگر اجازه خواسته باشید من مضایقه از آن ندارم حقیر طالب اجازه از ایشان نشدم و روز عید غدیر بدیدن او رفتم و سوال کردم که در حدیثی دارد که غصب امیر المؤمنین علیه السلام را بخلافت روز عید غدیر بوده یا نوروز و خلافت مغصوبه باز در عید غدیر یا نوروز بجناب ولایت مآب رجوع نمود با اینکه عید غدیر اول شش ماه مانده برحلت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله و سلم بود و عید غدیر دوم بیست و پنجسال از رحلت گذشته با اینکه اگر چنین بود بایست میان این دو عید نیاده از سی سال باشد تا روزه تمام شود پس مرحوم اخوند جوابی نگفت و مرحوم حاجی شهید ثالث را نیز همین سوال نمودم و جوابی نشنیدم و در کتاب مشکلات العلوم رفع این شبهه نمودم و اخوند مزبور در بدو امر بعلم حکمت اشتغال داشته و شواهد ربوبیه که از ملا صدری است تدریس میکرد و در اصفهان بود پس شیخ خوابی دید صباح آن روز دهان اخوند گندیده شد و بوی گند از دهان او بلند می شد بحدی که اهل مجلس از آن متأذی می شدند پس اخوند از تدریس و تدرس علم حکمت تائب شد و بعلم فقه و اصول مشغول شد پس بوی گند از دهانش رفع شد۔

اخوند ملا عبد الکریم ایروانی

و اخوند ملا عبد الکریم ایروانی ساکن قزوین از معاریف علماء عالی مقدار و از مشاهیر فضلاء ذوی کار محور دائرهٔ فضل و کمال و خورشید فلک فضل و اشتهار وحید اعصار و فرید امصار حجت حقیقت سید مختار افضل التحیة و الثناء و او از تلامذهٔ آقا سید علی صاحب شرح کبیر لیکن بسیار کم تقریر تالیفی از آن عالم علیم بروز نیافته مگر رساله در اصل برائت که آن هم ناقص هست و در علم اصول در عراق عرب و عجم برتر از او نیافتم بسیار کم تدریس میکرد و دماغ تدریس نداشت و میگفت که در میان تلامذهٔ آقا سید علی ما سه نفر سر آمد اهل زمان بودیم و او را از این سه نفر برتر شاگردی نبود و من شریف

العلما و میرزا احمد ترک و من از آن دو نفر برتری داشتم مؤلف گوید گمان آن نشود که آن بزرگوار مبالغه نموده و یا العیاذ بالله دروغ گفته باشد بلکه تمام طور علم و مؤسس در علم اصول بوده و این فقیر نیز در خدمت آنجناب تلمذ نمودم فی الحقیقه نحریر و عالم خبیر و جمعی را بلکه اکثری را گمان اینکه آنجناب جربزه دارد لیکن او خود میفرمود که من جربزه ندارم ولیک بجهت تشحید اذهان طلاب این جرح و تعدیل در دلیل مینمایم

در وصایای آقا سید علی بملا عبد الکریم

مجملاً آنجناب میفرمود که چون سید الاساتید آقا سید علی را زمان وفات در رسید من و شریف العلماء را طلبید و فرمود که مرا بشما وصیتی است و آن این است که مجلس درس پسرم سید محمد را نشکنید و بمجلس او حاضر شوید پس از وفات سید من شریف العلماء را همراه گرفتم و بمجلس درس آقا سید محمد رفتیم و تلامذهٔ مرحوم آقا سید علی همه جمع شدند تا روزی دیدم که شریف العلماء بمجلس درس نیامد پس از انقضاء مجلس بمنزل شریف العلماء رفتم و با او در مقام عتاب برآمدم که چرا بدرس حاضر نشدی در جواب گفت که چه قدر و تا کی زینت مجلس دیگران شویم من باید خود درسی بنا کنم پس من بمجلس آقا سید محمد رفتم لیکن شریف العلماء مجلس درسی بنا گذاشته طلاب یکسر در مجلس او جمع شدند و مجلس آقا سید محمد شکسته شد چون من حال را بر این منوال دیدم خود هم مجلس درسی بنا کردم چند روز طلاب هجوم آوردند از آن پس کم شدند تا دو سه نفر باقی ماندند و شبها تا صبح چراغ شریف العلماء می سوخت تا شبی بدر حجرهٔ او رفتم دیدم که چراغ را در بالای طاقچه گذاشته و دو سه سطر از قوانین را نگاه می کند از آن پس در میان حجره گردش میکند و فکر می کند و بهمین منوال هر شب تا صبح بود پس من بنای تدریس قوانین گذاشتم باز جمعیت شد بعد از دو سه روز اجتماع بدل بافتراق و تنزل روی به تناقص گذاشت و مجلس شریف العلماء در نهایت جمعیت شد پس دیدم که با وجود شریف العلماء و رغبت مردم بدرس در این بلد ممکن نیست که کسی تدریس کند پس از آنجا بقزوین آمدم۔

کیفیت تدرس مؤلف نزد ملا عبد الکریم

مؤلف گوید که مرحوم اخوند ملا عبد الکریم را چندان پستی از شریف العلماء نبوده لیکن شریف العلما محقق بود و اخوند ملا عبد الکریم مدقق بود و ترک بود و در تقریر بنهایت راجل بود و شریف العلماء در تقریر عدیل و نظیر نداشت و ایضاً تدریس شریف العلما بنحوی بود که اگر کسی بیست سی مسئله از اصول او میدید از همهٔ مسائل او باخبر میشد و لیکن اخوند ملا عبد الکریم این قسم نبوده و ایضاً قانون تدریس را شریف العلما منقح ساخته بود و اخوند ملا عبد الکریم در آن راجل بود بنحوی در اندک زمانی تلامذهٔ

شریف العلماء ترقیات بی اندازه می نمودند بخلاف ملا عبد الکریم که کسی در نزد او ترقی نه کرده و ایضاً شریف العلماء مجادل بی عدیل بوده و کسی او را ملزم نساخته بود و اخوند ملا عبد الکریم در جدل عجز داشت باین اسباب اخوند ترقی تدریس نه کرده و الا اخوند ملا عبد الکریم در تدقیق یگانهٔ دیار عرب و عجم بوده و در آن اعصار بلکه سابق بر آن بلکه از زمان تا زمانهای سابق مانند او مدقق در علم اصول بنظر نرسیده شاهد بر امور مذکوره اینکه در زمانیکه در دار السلطنه قزوین بتحصیل اشتغال داشتیم اخوند ملا عبد الکریم اصول را تدریس میفرمود و در فقه ریاض استادش را درس می گفت آن هم به نحو اختصار پس چند نفر از طلاب باهم صحبت داشتیم که مثل اخوند ملا عبد الکریم که وحید اعصار است در این شهر باشد و ما از او استفاضه ننمائیم و درس اصول او را مشاهده نه کنیم نهایت خلاف مروت است پس چند نفر بدین عزم خدمت اخوند رفتیم و از او درخواست این معنی نمودیم در جواب گفت که درس مرا شرایط چندی ست اول اینکه باید تلامذه صد نفر باشند پس اگر کمتر باشند درس نه میگویم دوم اینکه کسی ایرادی در میان درس نه کند و اگر اشتباهی دارد بعد از اتمام درس شبهه خود را بگوید تا جواب او را گفته باشم سوم اینکه باید بزبان عربی بگویم چهارم اینکه هیچکس نه گوید که کافی است و بس بلکه هر جائیکه محل کفایت است من خود سکوت می کنم پنجم اینکه همین جمعیت اگرچه نه فهمند لا اقل تا شش ماه بیایند آن وقت اگر نه فهمیدند نیایند مجملاً این شرایط را متحقق ساختیم چندی بدرس او میرفتیم هر روز بدون تکرار مقدار یک ساعت از روز گذشته بنا بدرس میگذاشت تا دو ساعت بظهر مانده فراغت حاصل میشد بدون تکرار و بزبان عربی که اگر همه تحریر میشد تقریباً بقدر هزار بیت تحریر می آید طلاب در تحریر آن عاجز برآمدند و هر روز برای یک مطلب جزئی استدلالات بسیار میکرد و فردا آن ادله را رد میکرد روز دیگر باز اثبات میکرد و هکذا تا چند روز و خود میفرمود که این نه از ارباب جربزه است بلکه من خود در حکمی استقامت دارم و تکثیر ایرادات در رد و اجوبه برای تشحید اذهان طلاب ست۔

در حکایت غریبه

و از حکایات عجیبه اینکه اخوند ملا عبد الکریم میفرمود که زمانی که من در بلدهٔ اردبیل در مدرسه بتحصیل اشتغال داشتم و در آن شهر تاجری بود معروف بدنائت و بخل و خساست نفس بحدیکه هرگز قطرهٔ به فقیر از سفرهٔ احسانش نرسیده و غالباً در اوقات غذا میهمان کسانی می شد که مدیون او بودند و از مال خود اکل نه مینمود بنحویکه وقتی از اوقات از مال او بدون علم و اطلاع او طبیخ کردند و او را میهمان ساختند چون خواست که بخورد در گلویش ماند و قدرت بر اکل نداشت گفت که مال من در میان

این مال ست که به کلویم نه میرزد پس شبی با طلاب در باب آنمرد گفتگو داشتیم همه اتفاق کردند که ممکن
نیست که چیزی از او کسی از برای نقرا بگیرد پس من گفتم که من فردا بنزد او خواهم رفت و چیزی برای
طلاب گرفته ایشان انکار این معنی نمودند آخر الامر عهد و نذر نمودیم که اگر چنین کاری از پیش
بروم طلاب هر کسی مقداری را بمن داده باشند و آن شخص در ثروت و دولت ضرب المثل بود و همیشه
مقدار ده هزار تومان در زیر فرشش در حجرهٔ کاروان سرا گذاشته بود که اگر مالی برای فروش بیاورند
و ثمن آن از خانه احضار نمودن طول داشته باشد ثمن حاضری موجود باشد که انعقاد مبایعه شود
و جمیع اصناف مدیون او بودند پس بعد از انعقاد نذر دامن همت بر کمر و بنزد آن مرد در کاروانسرا
حاضر شدم و سلام کردم جواب گفت در گوشهٔ نشستم تواضع جزئی و تحیت قلیله اداء کرد از آن پس
گفتم که مرا با شما مکالمهٔ هست موقوف بآنکه حواس را جمع داشته استماع نمائید گفت بگو پس من شروع
کردم از بی اعتباری روزگار غدار و فناء اعمار و هلاک و اضمحلال آثار و عذاب روز شمار و قهر و
غضب حضرت جبار قهار از آیات و اخبار ائمهٔ اطهار و حکایات بسیار مذکور داشتم بنحویکه دیدم
اشک بر دور دیده اش حلقه زد چون رقت قلب او را مشاهده نمودم با خود گفتم که بالفعل وقت
بکار زدن معاهده و احتمال تاثیر است پس گفتم که چه می شود که این صدمات و ظلمات و عقبات را
دفع سازی باینکه تنخواهی برای طلاب مدرسهٔ فلانیه بمن داده که میان ایشان تقسیم نمایم تا حقتعالی
در آن روز که روز خلت و شفاعت و ثروت نیست ترا رحم نماید و از این شداید خلاص نماید پس آن
مرد بی فاصله و بی مسامحه و مساهله و مماکسه و مسادقه چهل تومان اشرفی بمن تسلیم نمود که این را اخذ
کرده و میان طلاب آن مدرسه قسمت نموده باشید گفتم که باید فوراً برخاست و رفت که مبادا باغوا
غیلان داخله و عفاریت خارجه و تسویلات ابالسه از این عمل پشیمان گردد بلا فاصله برخاستم و روی بجانب
مدرسه آوردم همین بدر کاروان سرا رسیدم دیدم آن مرد از پشت سر فریاد میکند که ای آخوند در همان
جا باش که ترا ببینم من دانستم که او پشیمان شده است پس من سرعت و شتاب کردم او هم سرعت
نمود تا در وسط بازار بمن رسید و مرا گرفت من هم او را گرفتم و بنای مضاربه و مشاجره و منازعه
گذاشتیم مصلحین خیر اندیش از پس و پیش جمع شدند و از او استفسار نمودند که چرا با آخوند بیچاره مجادله داری
گفت که آخوند امروز بمنزل من آمده و مرا فریب داده مبلغ گزافی تنخواه از من درخواست نمود
و مال مرا می برد چون مردم ماجرا را فهمیدند او را منع کردند که بعد از قرنی تنخواه جزئی باین شخص که فقیر و عالم
است داده اکنون پشیمان شدن بی معنی است پس او را گرفتند و نگه داشتند و نصیحت می نمودند من از دست

او بیرون آمده و بمدرسه رسیدم و طلاب را جمع نمودم و آن تنخواه را میان ایشان قسمت نمودم و آن مبلغی
که بآن نذر مجازات منعقد ساخته بودیم از ایشان گرفتم. مؤلف گوید که اگر کسی گوید بنا بر این تقریر آن شخص
راضی بر آن نبود پس آخوند چرا مال او را با عدم رضای او تصرف و مصروف به فقرا داشته اگرچه در اول
وکیل بوده و لیکن در ثانی الحال او را منعزل ساخته بود در جواب گوئیم که افعال مسلمانان محمول بر صحت
شاید بسبب نصایح مصلحین آن شخص بار دیگر راضی شده و یا مرحوم آخوند آن وقت قابل حکومت شرعیه
و یا از حاکم شرعی اذن داشته چه حاکم شرع جامع الشرایط اگر علم بهم رساند که شخصی را اشتغال ذمه
برد مظالم و حقوق ناس و یا اخماس و زکوة باشد می تواند او را اجبار نماید و بنحویکه ممکن است استفراغ
حقوق ناس کرده باشد پس در این واقعه شاید چنین بوده است.

در سبب عدم اشتهار آخوند ملا عبدالکریم

مجملاً در بدو امر آخوند ملا عبدالکریم را اشتهار بسیار بوده تا اینکه زمانی دو نفر از اهالی قزوین مواقعه
عظیمه داشتند و آن را در اصفهان در خدمت آقا سید محمد باقر حجت الاسلام طی نزاع کردند و مرحوم
سید به یکی از مرافعین حکم داد چون به قزوین آمدند آخوند بر خطاء آن مرافعه واقف شد و نقض حکم سید نمود
لیکن پیش رفت نداشت و علماء قزوین همه حمایت از حجت الاسلام نمودند از این جهت در اشتهار
آخوند ملا عبدالکریم منقصتی پدید آمد و الا بایست که آخوند در اعصار وحید اعصار باشد بلی اشتهار در
هر عصری از اعصار و در هر مصری از امصار و در هر قطری از اقطار مستبنی بر مصالح و حکم واقعیه کامله
متکامله کاسته است که اکثر آن را جز خدایتعالی کسی نمیداند و بعضی را میتوان بعقل ادراک نمود و نسبت
میان فهم و علم و اشتهار عموم من وجه است. و مرحوم آخوند ملا عبدالکریم نماز جماعت نمی نمود
و میگفت که در بدو امر مرا بمسجد بردند که جماعت ادا نمایم چون وقت دیگر شد جمعیت مأمومین روی
به نقصان گذاشت دیدم از کم شدن مأمومین در نفس من تاثیری پیدا شد و خوشم نیامد
دانستم این نماز جماعت قربةً الی الله نیست و فائده ندارد پس ترک نماز جماعت نمودم و باید
دانست که آخوند نقض حکم سید را نمود نه از هوای نفس بود بلکه اعتقاد باجتهاد سید نداشت
و یا در آن واقعه مقرونه جناب آخوند را علم بهم رسید بر خطاء حکم سید و یا رسید شبهه و اشتباه شد
و چون رسالهٔ مرحوم حجت الاسلام را بنظر آخوند رسانیدند آخوند گفت که سابقاً در اجتهاد سید
شک داشتم چون رسالهٔ او را دیدم بر شک من افزود و چون زمان اشتهار مرحوم شیخ محمد حسن
نجفی شد آخوند گفت که من تعجب دارم از اینکه شیخ بسر حد اجتهاد رسیده باشد و چون برای او گفتند

که حاجی ملا محمد صالح دد دورهٔ فقه نوشته است اخوند ظرافت کرده گفت که کاتب ده دوره فقه نوشته زیرا که ده دفعه شرح کبیر را استنساخ نموده و میگفت که اگر من کتاب حاجی ملا محمد صالح را با کتب فقهاء مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را در هزار می گیرم زیرا که او همان عبارات مردم را نوشته است و هیچ تصرف نموده است و اگر کتاب حاجی ملا محمد تقی شهید ثالث را بخواهم مقابله کنم مقدار یک هزار بیت را یک تومان باجرت مقابله می گیرم زیرا که او بسیار تصرف کرده و می گفت که من برای مهمی بطهران رفتم در آن سال آقا محمد مهدی پسر حاجی کرباسی و میر سید حسن پسر محمد صادق که از مشاهیر اصفهان بوده —

در دیدن اخوند کتاب حاجی کرباسی را

و از تلامذه حاجی کرباسی و بقدر یک سالی هم در نزد شریف العلماء تلمذ نموده ایشان هم بطهران آمده بودند پس ایشان بدیدن من آمدند من بازدید نمودم و گفتم که از تالیفات حاجی کرباسی اگر چیزی حاضر است زیارت کنیم پس ورقی ابراز کردند با آقا میر سید حسن گفتم که عبارت آن را بخوان چون یک سطر خواند یک ایراد کردم آقا محمد مهدی و آقا میر سید حسن در مقام جواب بر آمدند و مکالمه نمودیم مرا آخر هر دو تصدیق بر ورود آن نمودند پس سطر دوم را خواندند و دو ایراد کردند باز مکالمه نمودند تا آخر الامر هر دو تصدیق نمودند و چون سطر سوم را خواندند سه ایراد کردم همچنین تا آخر صفحه و از اخوند شخصی استفتا نمود که امروز اعلم کیست و کدام کس را در قزوین میتوان تقلید نمود در جواب نوشت که من اعلم میباشم و پس از من اخوند ملا علی فیروز آبادی اعلم است از آن پس حاجی ملا محمد تقی نیز جائز التقلید است از ایشان گذشته سائر علماء قزوین و یا مشکوک الاجتهاد اند و یا مبین العدم و ملا علی فاضل بوده و در خدمت اخوند هم تلمذ کرده و از او اجازه گرفته و در بلدهٔ زنجان سکنی و مسلم بوده و در این سال که هزار و دویست و نود هست او و حاجی ملا هادی سبزواری وفات کردند و در طهران یک روز تعزیه داری کردند و مرحوم اخوند ملا عبد الکریم زیاد در صنعت کیمیا کار میکرد و کارش منحصر آن بود و از امور علمیه دست کشیده و می گفت هر که در کیمیا مشق نمی کند ذوق ندارد و در کار خورده و دو برمیداشت یعنی یک تومان مایه میگذاشت و ده هزار برمیداشت و میگفت که این صنعت را ملا ورلیشتی در کربلای معلی بمن تعلیم نموده ولیکن در آخر کار می گفت که الآن کار بآنجا رسیده که یک برمیدارم یعنی اگر یک تومان مایه بگذارم یک تومان علاوه برمیدارم —

در مناظرهٔ میان حجت الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی

و ایضاً حکایت داشت که زمانی در مجلس مرحوم آقا سید محمد وارد شدم آن جناب دو جزو من داد و گفت که اینها را بخوان عرض کردم که از کیست گفت مرافعه محل مشاجره میان حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام و حاجی ملا احمد نراقی وقوع یافته و طرفین مسئله را نوشته اند و از من تصدیق خواسته اند پس من نوشتجات را دیدم و سخنان حاجی ملا احمد بنظرم مرجح آمد بسید عرض کردم که من چنین فهمیده ام آن جناب هم تصدیق مرا نمود و تصدیق حاجی ملا احمد نراقی کرد و حکایتی عجیبه اخوند ملا عبد الکریم مرحوم حکایت داشته که در زمانی حاجی سید تقی قزوینی عقدی واقعه ساخته بود و در نزد من بمرافعه آمدند و من ابطال عقد سید نمودم و بدین سبب نقاری در میان من و سید پدید آمد تا شبی در خواب دیدم که شخصی بنزد من آمد و گفت بیا ترا خواسته اند و هیبتی از او در دل من افتاد و قدرت بر رفتار نداشتم پس با دستها و پاها رفتم و آن شخص در پیش افتاد و من از عقب او روانه بودم پس بدر خانه رسیدیم گفت اینجا ترا خواسته اند دیدم در اندرون خانه سادات موقر و محترم و معظم به ترتیب نشسته اند و حاجی سید تقی هم در میان آنها نشسته است پس من سلام کردم جواب مرا گفتند و آن سید که از همه بالاتر نشسته بودند با من به عتاب و خطاب در آمدند که چرا خاطر فرزند ما سید تقی را شکستی البته از این پس از این کارها نکرده و سید را راضی کن پس من بیدار شدم رفتم بخانهٔ سید و دیدن از او کردم و معذرت از او خواستم و حکایت خواب را باو نگفتم سید از من خوشنود شد چون مدتی گذشت باز واقعه در مرافعه اتفاق افتاد که پای حاجی سید محمد تقی در میان بود باز حکمی کردم که مایهٔ ابطال کار سید شد و مجدداً نقاری در میان من و سید اتفاق افتاد پس در عالم رؤیا دیدم که باز همان کس را که در سابق دیده بودم آمد و مرا خواست باز به هیئت سابق در همان مکان رفتم دیدم همان اشخاص نشسته اند پس باز همان سید که در صدر مجلس بودند در باب حاجی سید محمد تقی بمن عتاب فرمود و حکم کرد که او را راضی سازم صباح آن روز با اینکه برف میبارید بخانهٔ سید رفتم و سید بدر خانه آمد و با هم رفتیم و در زیر کرسی نشستیم پس از صحبتهای متفرقه در مقام معذرت شدم که از من راضی شود و از جرم من بگذرد و کیفیت خواب خود را با او ابراز نمودم سید در جواب گفت که من از تو راضی شدم و دیشب در عالم رؤیا شما را بآنجا که بردند و در آن مجلس که در دم در خانه ایستاده بودید من هم در آن مجلس نشسته بودم پس من تعجب بسیار نمودم که سید از کجا به مضمون خواب مطلع شد با اینکه من آن خواب را به کسی اظهار نداشته بودم —

حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی

حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی ساکن طهران واز فضلاء زمان وجامع علوم واز تلامذهٔ آقا سید علی صاحب ریاض بوده واورا تالیفات بسیار هست مانند شرح تجرید در علم کلام وکتاب این العلوم که در علم عربیه است ودر اصول وفقه تالیفات بسیار دارد واو در خدمت ومحضر آقا سید مهدی با شریف العلماء مجاجه با آقا سید کاظم تلمیذ شیخ احمد نمودند واورا ملزم ساختند وکتابی در رد شیخ احمد نوشته وبسیار محتاط بوده است ودو درس می گفت یکی اصول ویکی هم فقه که از تالیف او وپیش از درس هر روز خطبه می خواند وبعد از درس دعا می کرد ومؤلف کتاب نیز در مجلس درس او حاضر شده ام ودر اکثر علوم مربوط بوده وطبع شعر داشته وطبع شعر تفضلی است از جانب خداوند تعالی عز اسمه که ببعضی از بندگان علی حسب الاستعداد چنانکه مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی میفرمود که من سه دوره کتاب مصیبت نوشتم وهر چند خواستم که در یکی از این کتابها یک مصراع شعر در مصیبت گفته باشم ودر آن کتب ثبت کنم میسر نشد تا از شعراء اهل بیت نیز محسوب باشم۔

در تدقیق حاجی ملا محمد جعفر در علم صرف

ومرحوم حاجی ملا محمد جعفر را طریقه آن بود که هر وقت ناخن میگرفت آنرا جمع میکرد وپس از آن میفرمود که در کربلا دفن کنند وآنجناب در بعضی از کتب کلامیهٔ خود ادلهٔ متعدده در امامت ذکر کرده از آن پس گفته است فان هو خلیفة الله الرابع وخلاصهٔ کلام فضیلت فرجام آن است که خدا تعالی جل شانه سه نفر از اولیاء را خلیفه خوانده یکی آدم که فرمود اِنّی جاعل فی الارض خلیفة ودوم حضرت داود که میفرماید یا داود انا جعلناک خلیفة سوم حضرت هارون که فرموده یا هرون اخلفنی فی قومی پس چهارم آن از خلفاء حضرت امیر المؤمنین است وآنجناب در کتاب مداین العلوم گفته که از مصدر پانزده وجه باز میگردد واین فقیر در شرح امثله نهایت باضعاف مضاعف نوشته ام۔ **وایضاً** در باب قضایا از کتاب مداین العلوم قضایای مرکبات را بیشتر از سیزده شمرده است مؤلف کتاب گوید که ظاهر اینکه حاجی مزبور در این باب متابعت میر غیاث الدین را ذکر کرده باشد چه او چند قضیه از مرکبات بر سیزده قضیهٔ مشهوره افزوده واز این بزرگوار حکایتی مضحکه نقل شده وآن این است یکی اشی یعنی کسیکه برای زخرفهٔ دنیا بکسی ارادت بورزد دیگر مرید شاشی بیانش آنکه از او سوال کردند فرمود که سابقاً کسی با من بی نهایت ارادت داشت وهرگز نماز پنجگانه را در جماعت در پشت سر من ترک نمیکرد وهمیشه پیش از من بمسجد رفته انتظار میکشید تا روزی من واو بایکدیگر متفقاً بجائی میرفتیم در میان راه اقتضاء ادرار شد ومهلت آن نداشتم که بمنزل برسم وآبی هم نداشتم که پس از بول خود را

تطهیر کنم پس در گوشهٔ نشستم وبول کردم ودستمالی بخود پیچیدم وبخانه رفتم وتطهیر نمودم پس چند وقتی بر آمد که آن شخص را در مسجد ندیدم بسیار تعجب کردم که او هرگز نماز جماعت را ترک نمیکرد وسبب چه باشد که حضور بهم نمیرساند پس بخانهٔ او رفتم که عیادتش کنم دیدم که مریض نیست از سبب ترک مراوده اش استفسار کردم بعد از اصرار ابراز نمود که سابقاً من بشما اعتقاد تمام داشتم لیکن در آن روز دیدم که شما بول کردید وخود را نشستید پس اعتقاد من از شما زایل شد حاجی گفت من او را مرید شاشی نام گذاشتم

حکایت اخوند ملا حسن یزدی

اخوند ملا حسن یزدی از معاریف مشاهیر فضلای خطهٔ ایران ودر نهایت زهد وورع وتقوی وعبادت ودر ابکاء بر حضرت سید الشهداء واقامهٔ ائمهٔ هدی بی نهایت مداومت ومواظبت داشت ودر اوایل حال مسکنش در دار الخلافه ودر اواخر ساکن کربلای معلی ومدفنش در همان ارض مقدس واز تالیفات او کتاب مهیج الاحزان است که اخبار معتبرهٔ مصیبت را در آن جمع نموده ونهایت اهتمام تمام در اجبار داشته واو از شاگرد مرحوم آقا سید محمد است ودور نیست که آقا سید علی را هم ادراک کرده باشد وآنجناب در اواخر حال مبتلی بازار رعشه بود واطباء اورا هر روزی بیک مثقال سم الفار اعتیاد داده بودند وفتح علی شاه خواست که دختر خود ضیاء السلطنه را به پسر او تزویج نماید اخوند راضی نشد۔

در ذکر کرامت اخوند ملا حسن یزدی

واز جملهٔ کرامات اخوند ملا حسن یزدی اینکه در بدو امر در ولایت یزد بودند وحاکمی از جانب سلطان اعظم فتحعلیشاه در یزد بود وبالنسبه برعایا تعدی زیاد نموده اهل شهر از ستم او بستوه آمدند اخوند مزبور حکم کردند که رعایا اجماع کردند واورا بانواع فضاحت وفظاعت بیرون کردند ودر بدو امر سلطان عارض شدند ومردم امر را به سلطان اشتباه کردند چنانچه اکنون نیز در بلاد ایران ستم بی اندازه فراوان هست بنحویکه در هیچ بلدی از بلاد ربع مسکون چنین نیست واگر رعایا وبرایا عارض شوند امر را اعیان ووسایط بسلطان مشتبه می سازند والا سلطان این زمان حضرت ناصر الدین شاه در عدالت بنحویکه گویا چنین سلطانی از بدو وجود بدین عدالت ودر این طول مدت پای در دائرهٔ وجود در عالم شهود ننموده اما چه فائده وسائطی که بحق مبدء المبادی راهی دارند همیشه از ظلمه وصدمهٔ دیگران نا بود وآنانکه با خدا یک رو کرده اند زبان زیانکاران بدیگران برای ایشان ندارد وتبعارفات وتکلفات حجابات از ظلام می نمایند واین فقیر مؤلف کتاب در حالی که بحضور ملوکانه حضرت ظل اللهی مشرف شدم وخود ستم که در دار الخلافه سکنی داشته باشم سلطان فرمودند که وجود شما در آن بلاد که ثغور مسلمانان است ضرور

واگر ستمی بر رعایا روی دهد برای صد دینار شکم آن ظالم را پاره می کنم ومن تکلیف از خود برداشتم وتکلیف را به گردن شما بار کردم واین سخن از روی صدق بود نه مبالغه مجملاً در معامله نیز دو سلطان جنت آشیان فتح علیشاه اخوند ملا حسن را بدار الخلافه خواست پس از ورود او را احضار معدلت نثار فرمود و عند الملاقات سخنان خشونت آمیز در میان آمد سلطان استفسار واقعه از اخوند نمود ومیلش آن بود که اخوند این امر را از خود خلع نماید اخوند گفت که این حاکم ظالم وفقراء از ستم او بستوه آمده اند لهذا من او را بیرون کردم سلطان متغیر شد و حکم کرد که چوب وفلک در مجلس آورند که اخوند را العیاذ بالله در مجلس چوبکاری وتنبیه وسیاست کرده باشند پس در مجلس سلطان پاهای اخوند را بفلک بستند مجدداً سلطان با امین الدوله اصفهانی روی آورده که امین الدوله اخوند یقیناً تقصیری نه کرده واین کار را رعایا وبرایا خودشان نموده اند ومقصودشان این بود که به اخوند تلقین نمایند واو از این کار تبری نماید امین الدوله نیز چون بطبقهٔ علیهٔ علماء اخلاص داشته در مقام معذرت وتصدیق سلطان برآمده ناگاه اخوند با آنکه پایش بسته بود بتغیر گفت که سلطان چرا باید دروغ بگوید من حاکم را بیرون کردم بسبب ظلم وتعدی او فقرا ورعایا تقصیری ندارند پس سلطان با امین الدوله اشاره کرد که توسط کند امین الدوله توسط کرده پای اخوند را باز نمودند واخوند از مجلس برخاست وبمنزل خود در رفت چون شب شد سلطان در عالم رؤیا حضرت سرور عالم رسول خدا صلی الله علیه وآله وبارک وسلم را دید که دو انگشت پاهای مبارکش را بسته اند وآنجناب افتاده سلطان به نزد پیغمبر صلوة الله وسلامه علیه شتافت وسلام کرد آنجناب علیه افضل التحیة والثناء بسلطان اعتنائی نه کرد سلطان عرض کرد که پاهای مبارک شما را چه کس بسته تا من او را تنبیه وسیاست نمایم پیغمبر فرمود که پای مرا تو بستی سلطان عرض کرد که من اینگونه بی ادبی نه نمودم آنجناب فرمود تو دیروز حکم نه کردی که پای اخوند ملا حسن را ببندند پس پادشاه با بیم وهیبت وخوف از خواب بیدار شد وصباح آن روز باخوند ملا حسن احترام بسیار نمود وخلعتی فاخره بدو داده واو را مامور بر رجوع وطن نمود اخوند قبول نه کرد ودر همان دار الخلافه ماند ودر آخر عمر به کربلا سکنی نمود وهمیشه در خانهٔ خود مجلس عزائی برای حضرت سید الشهداء داشت ذاکرین قرائت مصائب مینمودند وخود هم در آخر ذکر مصائب میفرمود ودر مسجد هم موعظه میفرمود وذکر مصائب مینمود واین فقیر هم غالباً در مجلس عزای حاضر میشدم وهمان زمان که در کربلا بود باز در ایام عزا بخانهٔ او میرفتم وبا اینکه آنزمان رعشه داشت وسخن او را درست نمی فهمید مع ذلک بی اندازه گریه میداد.

واز جمله چیزهائیکه در بالای منبر شنفته از او شنیدم اینکه میفرمود که من پیغمبر خدا علیه الوف التحیة والثناء را در خواب دیدم وبآن حضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردم که در اخبار مقاتل دیده ایم که حضرت سید الشهداء علیه الصلوة والسلام در زمان شهادت دو دفعه غش کرده بود آیا این صحیح است یا نه آن حضرت سرور کائنات صلوة الله وسلام فرمود که بلی ای اخوند فرزندم حسین ع در زمان شهادت چهار دفعه غش نموده وفقیر این حکایت را بتفصیل در کتاب اسرار المصائب وکتاب اکلیل المصائب نوشته ام

قصهٔ حضور شیر به قتلگاه

ایضاً روزی از ایام محرم در خانهٔ استاد آقا سید ابراهیم علیه الرحمه مجلس عزا برپا بود مؤلف کتاب بآن مجلس حاضر شدم پس بلا فاصله اخوند ملا حسن نیز حاضر شد در جنب استاد نشست واستاد زیاد احترام از او نمود پس ذاکری قصهٔ آمدن شیر را بر سر اجساد شهیدان بیان کرد واینکه آن شیر امیر المؤمنین علیه السلام بود که بهیئت اسد به قتلگاه حاضر شد چون ذاکر از بالای منبر بزیر آمد اخوند ملا حسن آن ذاکر را که حکایت شیر می نمود در نزد خود خواست آن ذاکر در خدمت اخوند آمده ودست اخوند را بوسید اخوند ملا حسن بآن ذاکر فرمود که ای اخوند این چیزی را در بالای منبر خواندی که آن شیر امیر المؤمنین ع بود دروغ است وامیر المؤمنین بصورت شیر در نه می آید وبعد از این چنین چیزی را در بالای منبر ذکر مکن واز گفتهٔ امروز هم توبه کن آن ذاکر صیغهٔ توبه را جاری ساخته وسید استاد استماع مینمود ودر این باب هیچ تکلم ننمود. مؤلف کتاب گوید که حکایت شیر در نزد بسیاری از ارباب مقاتل معروف است اما اینکه آن شیر امیر المؤمنین است پس آن مستند بحدیثی نیست بلکه کسانیکه این قصه را ذکر کرده اند از زراع علقمی حکایت کرده اند واو از جنی حکایت کرده است آن هم در زیر زمین از او شنیده است پس اعتباری بقول او نیست واین فقیر تفصیل این قصه را در کتاب اکلیل المصائب بیان نموده ام واختلافات را در آن با تحقیق حق نوشته ام

در احوال شیخ محمد حسن نجفی

ط شیخ محمد حسن نجفی بن شیخ باقر نجفی المسکن والمدفن فقیه نبیه وعالم جلیل القدر ودر سمو شان ورفعت مکان غنی از بیان وسرآمد علماء آنزمان ودر مسائل دقیق ودر اکثر مقامات با نهایت تحقیق وریاست امامیه بعد از حجة الاسلام وسید استاد بآن جناب فقاهت مآب منتهی شده وبعد از سید استاد طلاب عتبات عالیات در مجلس درس او حاضر می شدند واین فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم وآنجناب لجهٔ صوت داشته صدای او را از دور نه میتوانست شنید ومبتلی بسلسل بول هم بود

تالیف او کتاب جواهر الکلام ست در شرح شرایع الاسلام از اول طهارت تا دیات در بیست و پنج مجلد و آنرا در دار الطباعه چاپ زده اند در شش مجلد سه مجلد در عبادات است و سه مجلد در معاملات و با تفصیل فصیل است و عبائر فقهاء را با بسط تمام نوشته است و او از شاگردان افقه فقهاء متقدمین و متاخرین شیخ جعفر نجفی است و در اوایل حال نزد سید جواد املی نیز تلمذ کرده و سید جواد صاحب منهاج الکرام است در شرح قواعد علامه و در چند جلد از اوایل آن کتاب همان نقل کرده و تحقیق حق ننموده گویا آن زمان قوهٔ استنباط نداشته ـــ

در بسیار اجازه دادن شیخ محمد حسن

و شیخ محمد حسن اجازه بسیار بطلاب میداد و تصدیق باجتهاد ایشان می نمود تا در اواخر یک نفر از طلاب تمویه و تدلیس کرده یکی از تالیفات یکی از شاگردان شیخ جعفر نجفی را که شهرت نداشته و خوب نوشته و عنوانش شرح لمعه بود گرفت و دیباچه را باسم خود قرار داد و دو نفر مصدق هم پیدا کرده اند و شاهد شهادت در خدمت شیخ دادند که این کتاب از تالیفات اوست و او قوهٔ مستنبطه دارد و امر بر شیخ مشتبه ساختند و شیخ اجازهٔ او را نوشت و بواسطه تصدیق شیخ دو سه نفر دیگر از فقهاء کربلا و نجف اشرف اجازهٔ او را نوشتند چون چند روز ازین مرحله گذشت و این امر اشتهار یافت طلاب به شیخ عرض کردند که آن شخص عاری صرف بوده و قوهٔ فهمیدن مطالب آنرا نداشته پس شیخ از پشت سر او کسی را روانه داشت که اگر بکربلا باشد اجازه را از او پس گرفته باشد پس او را در کربلا ندیدند شیخ زیاد اندوهگین شده روزی به منبر برآمد و طلاب را وعظ نمود و ترهیب فرمود که برای حطام دنیوی دین را بدنیا مفروشید و امر را بمن مشتبه مسازید پس آن بزرگوار گریست و از منبر بزیر آمد از آن پس کسی را اجازه نداد و شش هفت ماهی گذشت که شیخ از دار فانی بعالم باقی ارتحال فرمود و این حکایت پس از مراجعت من از عتبات عالیات وقوع یافته و آن را مرحوم آقا سید حسین امام جمعهٔ لاهیجان حکایت داشت الحاصل آن بزرگوار میفرمود که من قبل از اینکه بسن پنجاه برسم طالب اشتهار بودم لیکن اشتهار و ثروت برایم میسر نگشت بعد از اینکه بسن پنجاه رسیدم این آمال و آمانی از من مرفع شد از آن پس باشتهار و دولت رسیدم لیکن طالب آن در آن زمان نبودم و شیخ مزبور شبی در عالم رؤیا دید که میخواهد خدمت پیغمبر الوف التحیة والثناء برسد پس چون بدر خانه رسید اذن حاصل کرد باو اذن ندادند و گفتند که صبر کند شیخ همانجا یعنی در در خانه ایستاد بعد از زمانی باز استیذان خواست اذن ندادند و امر بصبر نمودند در این وقت یکی از خوانین کرمان شاه که شیخ او را

میشناخت وارد شد و بی اذن داخل خانهٔ پیغمبر صلوة الله والسلام شد شیخ تعجب کرد که مدتی ست که مرا راه نمیدادند و این مرد که از اکراد ست بی اذن داخل شده است آن شخصیکه در آن جا بود در جواب گفت که حضرت فاطمه در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته است بدین سبب ترا راه ندادند و این خان بحسب سبب با فاطمه محرم بود بی اذن رفت پس شیخ صباح آن روز دختر آقا سید رضا را تزویج نمود نوادهٔ بحر العلوم بود تا با صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا محرم شود و شیخ را کتابخانه بود که آن را زینت کرده بودند ساعتها و پارچه نفیس و امثال آنها آویخته بودند ـ

و از جملهٔ حکایات مضحکه اینکه شیخ در مجلس درس روزی نسبت قولی بصاحب حدایق داد و در آن مجلس یکی از تلامذه که ملا عباس قمی و داماد حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی بود گفت در حدایق خلاف این سخن مذکور است شیخ فرمود که فردا کتاب حدایق را آورده باش و عهدی در این باب منعقد ساختند ملا عباس بخانه رفته در کتاب خود را تره زده و آنچه حدایق که در نزد طلاب بود گرفته و آن عبارت را در حاشیه نوشته صباح کتاب خود را آورده شیخ ملاحظه نمود کتاب دیگر خواست آن نیز چنین بود چند کتاب دیگر آوردند همه بدان منوال بود آخر الامر شیخ ملتفت شد که چرا در همه کتابها در حواشی نوشته شده پس کتب قدیمه خواست معلوم شد که ملا عباس جعل کرده بود و میفرمود که من زمانی که فقه می نوشتم عهد کرده بودم که روزی یک کراس بنویسم و کراس عبارت از یک جزء ست و مدتی جهت تفرغ از امور و قلت مشاغل در رفع موانع ببغداد مانده و در خانه را اغیار بسته بتالیف فقه اشتغال داشت و از حکماء مذمت بسیار داشت بحدیکه از او منقول است که و الله ما بعث محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم الا لابطال الحکمة و در اصول بنحوی که در میان متاخرین معروف و مالوف بود نهایت راجل بود و میگفت که مقام حادی عشر و ثانی عشر چیست که در مسائل اصولیه باین نحو تطویل و تفصیل داده اند بلکه خواندنش حرام است و چون این سخن را برای مرحوم شیخ مرتضی حکایت میکردند شیخ مرتضی شوشتری میگفت که شیخ محمد حسن اصول مرا نمیگوید بلکه اصول دیگران را میگوید و مناظرهٔ او با شیخ احمد احسائی در عنادین سابقه سمت ظهور یافت و این فقیر مولف این کتاب در بدو مشرف شدن به نجف اشرف شب را در مسجد شیخ طوسی که شیخ محمد حسن نماز میکرد حاضر شدم و در جنب شیخ ایستادم و نماز مغرب را با او اقتداء کردم و مسئله هم در میان راه واقع شده که حایض بعد از طهارت از حیض و قبل از غسل میتواند داخل مسجد کوفه شود و مکث نماید یا نه خواستم از او سؤال نمایم چون طریق نماز شیخ را دیدم شیطان مرا وسوسه کرد که نماز باین سرعت چرا باید از شیخ صادر شود سیما اینکه بعد

از سجدهٔ آخر بلا فاصله که خواست سر از سجده بردارد تسبیح را برداشت و با آن تسبیح ملاعبه میکرد تا
تشهد و سلام گفت پس با نفس خود نهایت مجادله کردم و بر نفس غالب شدم و نماز عشاء را هم
با او اقتدا کردم مؤلف کتاب گوید که در میان علماء آن زمان سه قسم نماز مشاهده کردم. یکی
نماز یکه شیخ محمد حسن میکرد که در صورت پست تر از آن نمازها بوده. دوم وسط مانند نماز استادم
آقا سید ابراهیم

در وصف نماز حجة الاسلام آقا سید محمد باقر اعلی الله مقامه

سوم نماز آقا سید محمد باقر حجة الاسلام که اعلی بود و من بجهت اقتداء باو در نماز صبح هر روز
از خانه ام که مسافتی بمسجد او داشت میرفتم و در پشت سر قریب باو می ایستادم و نماز صبح
را باو اقتداء میکردم و همچنین غالباً نمازها را باو اقتداء میکردم که قرائت و صوت او را استماع نمایم
و او در زمانیکه تکبیرة الاحرام قرائت میفرمود مد میداد من از یکی از تلامذهٔ او استفسار نمودم که در الله
جای مد نیست و سید چرا مد میدهد در جواب گفت که ما این سخن را از وی سوال نمودیم فرمود
که در زمانیکه به کلمهٔ مبارکه تکلم میکنم از حالت اختیار بیرون میروم و این مد دادن اختیاری
من نیست و همه نماز را با خضوع تمام و با حزن بلکه با گریه قرائت میکرد و بر هر مستمع واضح میشد
که نماز او با نهایت حضور قلب ست و در نوافل هم ذکر رکوع و سجود را سه دفعه میخواند و در ربیع
کفهای دست هم مهر میگذاشت. مجملاً نماز آن بزرگوار در حضور و خضوع عدیل و بدیل نداشت
بلکه مستمع را هم گریه غالب میشد و مسموع شد که نماز آخوند ملا علی نوری در خوف و هیبت و حضور
قلب اکمل از نماز حجة الاسلام بود و در آن عهد نمازها را غالباً علماء آن عهد بهتر از علماء این عهد
میخواندند و مرحوم والد نیز نمازش در نهایت حضور قلب بود و مرحوم حاجی ابراهیم کرباسی نیز نمازش
نهایت کامل و بسیار طول میداد ولیکن مؤلف کتاب را قطع بر آن ست که نماز شیخ محمد حسن بعینه نماز
نماز استادش شیخ جعفر بوده و همان سبک را داشته چنانچه مسموع شد که شیخ جعفر به همان قسم نماز میکرد
و یقین دارم که نماز مردمه بوده و نماز شیخ محمد حسن بهمان نهجی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز
میفرمود بی کم و زیاد و اما نماز حجة الاسلام پس همان نمازی بود که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام میکرد که تیر از پایش می کشیدند و او مخبر نه میشد و همان نماز سید سجاد بود که اگر ردایش از
دوش مبارکش کج میشد ملتفت نه میشد و تا آخر نماز تسویه نمی نمود و همان نماز امام جعفر صادق علیه السلام
و سایر امامان بوده و اگر بگوئی که بنا بر این تقریر لازم می آید که نماز امیر المؤمنین و ائمه اطهار اکمل
از نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم باشد و حال اینکه چنین نیست در جواب گوئیم که سالک را چنانکه

عرفا بیان کرده اند و شیخ بهائی نیز بهائیه در آخر کشکول نوشته است سه مرتبه است یکی مقام
تفرقه و فرق که هم خود را می بیند و هم خدا را یعنی بهر دو التفات دارد. دوم مقام جمع که آن را
مقام محو نیز میگویند و او آن ست که بمقام وصل میرسد و بجز خدا تعالی عز اسمه چیزی را نمی بیند
و از خود محو میشود و التفات به هیچ چیز ندارد چنانکه شاعری گفته ؎ بهر جا بنگرم کوه و در و دشت
نشان از قد رعنای تو بینم ٭ سوم مقام جمع الجمع که آن را مقام صحو میگویند و آن ست که
بعد از مقام جمع او را احاطه حاصل آید بنحویکه بیک چشم حق را بیند و بچشم دیگر خلق را و لذا شیخ محمود شبستری
گوید ؎ در این ره انبیا چون ساربانند ٭ دلیل و رهنما و کاروانند ٭ از ایشان سید ما گشته سالار
هم او اول هم او آخر در اینکار ٭ مقام دلگشایش جمع جمع ست ٭ جمال جانفزایش شمع جمع ست ٭
پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مقامش جمع الجمع ست و احاطه اش بنحویست که پس از
دیدن حق نه غیر او بار دیگر تنزل کرده و هر دو را می بیند و دیدن حق مانع از دیدن خلق نه میشود
بخلاف ائمه که مقام ایشان مقام جمع ست نه جمع الجمع فلذا در نماز جز حق چیزی را نه میدیدند
الحاصل نماز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از نماز ائمه برتر و افضل ست. و از جملهٔ اعاجیب و مضحکه
اینکه نجیب پاشاه والی بغداد بعد از فتح کربلا به نجف اشرف رفته و شیخ محمد حسن را همراه گرفته بزیارت
حضرت امیر المؤمنین عم رفت و چون بحرم آن حضرت رفت دست خود را بآسمان بلند کرد و گفت
که خداوندا بحرمت ریش سفید من که از گناهان امام علی درگذر که بسیار خون مسلمانان را ریخته است

در احوال شیخ مرتضی شستری الاصل نجفی المسکن والمدفن

مسمی شیخ مرتضی شستری ساکن نجف اشرف و مدفنش در نجف و تلمذ در بدو امر در نزد حاجی ملا احمد
نراقی شده از آن پس در نزد شریف العلماء تلمذ نموده و نهایت زاهد و ورع و عابد و دقیق بود
و این فقیر چندی در مجلس درس او حاضر میشدم و نماز نوافل راتبه از او ترک نه میشد بلکه زیارت عاشورا
و نماز جعفر طیار و نحو آن از او ترک نه میشد و پس از مرحوم شیخ محمد حسن ریاست امامیه باو منتهی شد
و هرگز متصدی مرافعات نه میشد و به کسی اجازهٔ اجتهاد نداد. و تالیفات او رسالهٔ حجیت مظنه و رسالهٔ
اصل برائت و رسالهٔ استصحاب و رسالهٔ تراجیح و رسالهٔ نفی ضرر و رسالهٔ قرعه و رسالهٔ من ملک
شیئا ملک الاقرار به و رسالهٔ تقیه و شرح طهارت کتاب ارشاد علامه و متاجر مستقلاً در یک مجلد
لیکن تمام مسائل بیع را نوشته و حواشی متفرقه بر هامش کتاب عبادات حاجی ملا احمد نراقی و فی الحقیقه در علم
اصول یعنی در حجیت ظن و اصل برائت و استصحاب مؤسس بوده و قریب به هشتاد سمر کرده مانند

شیخ محمد حسن رحمة الله تعالی یا اخوند ملا آقا ابن عابد ابن رمضان الدربندی دره صدف فقاهت واجتهاد عالم عامل با سداد فذلکهٔ حکماء اسلام قدوهٔ ارباب کلام فی الحقیقه علامهٔ این ازمنه ووحید امکنه واز شاگردان شریف العلماء است ونهایت کج خلق ومتغیر الاحوال بود کاهی از اوقات بنای تکلم میگذاشت و میگفت بر فلان مطلب چهل یا پنجاه ایراد دارم مرحوم شریف العلماء میفرمود که تو یک ایراد کن که خوب باشد وهمان کافی است وتمثیل میزد باینکه برای آقا محمد خان خبر بردند که برای جهانبانی خان بابا یعنی فتحعلیشاه در یک شب چند پسر متولد شد آقا محمد خان در جواب گفت که میخواست یک پسر باشد مثل لطفعلی خان که پسر جعفر خان زند بود وبسیار مرد شجاعی بود اکنون تو یک ایراد بکن آنهم لطفعلی خان باشد پس اخوند با استادش شریف العلماء محاجه میکرد تا اینکه شریف العلماء متغیر میشد اخوند هم بی اختیار تغیر میکرد شریف العلماء میگفت این را از مجلس بیرون کنید پس بازوی او را میگرفتند واز مجلس بیرون میکردند چون بدم در میرسید میگفت ای جماعت طلاب من رفتم لیکن شما این سخن را قبول نکنید که این سخنش فاسد است پس شریف العلماء میگفت که بر سرش بزنید مجملاً دو سه روز به مجلس درس نمی آمد از آن پس رفقایش بشریف العلماء عرض میکردند که اخوند ملا آقا مرد فاضلی است شما اذن دهید که در مجلس درس بخدمت شریف مشرف شود شریف العلماء میفرمود که بیاید مشروط باینکه سخن نگوید پس می آمد وچند روز سخن نمیگفت باز یک روز بنای محاجه را میگذاشت باز به کیفیت سابق حرکت میکرد وهکذا در وقتی از اوقات میان تلامذهٔ شریف العلماء اختلاف شد که در چه مبحث شروع کنند آخر الامر بر مبحثی اتفاق کردند ملا آقا گفت که باید مبحث حجیت مظنه را شروع کنی والا اذیت من خواهی بتو رسید شریف العلماء با وتغیر فرمود- وایضاً از قضاهای اتفاقیه اینکه شریف العلماء در زمانی از ازمنه با تلامذه بزیارت سامره میرفتند یک شب در جائی توقف نمودند پس میان اخوند ملا آقا ویکی از تلامذه منازعه در مسئله روی داده آخر الامر ملا آقا متغیر شد وحربه در نزد آن بود آن را گرفته وآن مرد را دنباله کرده آن شخص چون حال را بدین منوال دید خود را یکجا در شریف العلماء انداخت ملا آقا از عقب در رسید شریف العلماء برای ملا تغیر نمود او را از آنجا بیرون کرد الحاصل اخوند ملا آقا دارای معقول و منقول ومتتبع در علم منقول بود مکرر استادنا آقا سید ابراهیم میفرمود که اخوند ملا آقا از ارباب فن اصول است وبا او رجوع کنید ودر علم کلام وحکمت مطالب معقول او بقوانین شرعیه مطابق ودر علم رجال او حل رجال ومحط رحال ارباب کمال ودر فصاحت وبلاغت در دیار عرب وعجم

مسلم بلکه این فقیر در این اعصار در فصاحت برای او تالی وثانی ندیدم وهمچنین در عربیت-

در تالیفات ملا آقا

وتالیفات او کتاب خزائن است که مشتمل بر سه مجلد است جلد اول شرح منظومهٔ بحر العلوم است در فقه طهارت وقدری صلوة وفروع بی اندازه نوشته است با استدلال در غایت احکام واتقان ودر ابیات ومشی خیر الخلق باب علم طاب یفتح منها اکثر الابواب اخوند در شرح این مقام نوشته است که از این حدیث هفتصد قاعده استنباط نمودم جلد دوم در ادلهٔ عقلیه است وبعد از استصحاب تعارض استصحاب را با قواعد فقهیه نوشته وقواعد فقهیه را منقح داشته ودر آنها با نهایت تحقیق تکلم نموده مثل عموم علی الید ولا ضرر وبدلیل بر ملکیت وما یضمن بصحیحه یضمن بفاسده ونفی غرر واصالهٔ لزوم در عقود وقاعده الامین لا یخون وقاعدهٔ احسان وقاعدهٔ اتلاف وقاعدهٔ تسبیب وغیرها من القواعد الکلیه وطریقه اش آن بود که داخل هر مسئله از مسائل فروع یا اصول میشد آن قدر از شقوق و فروع ذکر میکرد که از کردن می گذرانید ومجلد سوم در اعتقادات واصول عقاید ودرایه وقواعد رجالیه وغیرها واجتهاد وتقلید میباشد- ودر زمانی از ازمنه شیخ محمد حسن برای زیارت مخصوصه بکربلا آمد اخوند ملا آقا بدیدن او رفت شیخ باخوند گفت که جواهر الکلام را بسیار خوب نوشته ام آیا شما او را دیده ولپسندیده یا نه اخوند ملا آقا گفت که از این جواهر در خزاین ما بسیار است واخوند مدت مدیده در کربلا بود ودر بعضی از اوقات تدریس میکرد ومؤلف کتاب نیز چندی در درس او حاضر میشدم لیکن از زیادتی تغیر وسوء خلق مجلس درس او بهم میخورد ودیگر کتاب اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات است که در نهایت جودت تحبیر وحسن تحریر وفصاحت وبلاغت وسلاست وجزالت از خامهٔ آن حبر نحریر بعرصهٔ ظهور رسید واخبار مصیبت را جمع کرده ودر صعاب این اخبار افکار ابکار وتحقیقات بی شمار وتدقیق بسیار وجمع مابین متنافیات الاخبار فرموده که الی الآن کسی با نسبک کتاب مصیبت ننوشته مگر اینکه اخبار غیر معتبره در آن کتاب بسیار وصفات بلکه اخباری که مظنون کذب آنها است بلکه کویا بعضی از آنها قطعی الکذب باشند واین مایه کسر قدر آن کتاب کردیده- واین فقیر را نیز حواشی بسیار بر آن کتاب است وتدقیقاتی نموده ام ودر کتاب اسرار المصائب در دقایق علمیه ودقایق حکمیه وعرفانیه اخبار مصیبت نوشته ام ودر کتاب اکلیل المصائب نیز از آن تحقیقات که فی الحقیقه افکار ابکارند نوشته واز تالیفات کتاب سعادات ناصریه است که بجهت سلطان نوشته وآن مختصر وفارسی است وخالی از دقایق علمیه نیست ودر اقامهٔ مصیبت حضرت سید الشهداء مواظب ومتصلب وراسخ بنحوی که در بالای منبر از شدت گریه غش میکرد ودر روز عاشورا لباس

خود را از بدن میکند و لنگ می بست و خاک بر سر میریخت و گل بدن میمالید و از آن بر منبر میرفت مجملاً اخلاص او بانمه اظهار فوق اخلاص ابنای روزگار بود و دارای علم اکسیر بود در رساله در آن نوشته و قدری از احوال آن علم و صاحبانش را در کتاب خزاین نوشته والبته صادق بوده و در زمانی یکی از اعیان دولت سلطان از او سؤال کردند که صاحب مثنوی را چه مذهب است آن کافر است یا نه در جواب گفت که مذهب او را نه میدانم لیکن یک بیت آنرا که بسیار خوب گفته و آن این است ؎ اهل دنیا از کهین و از مهین ٭ لعنت الله علیهم اجمعین ٭ و چون سلطان ناصر الدین شاه بدیدن او آمد سلطان گفت که تو سلطان اسلامی سبلت را اصلاح نه کردن و شارب را نزدن خلاف قوانین اسلام است پس سلطان بجهت امتثال امر آخوند ملا کی خواست و قدری از سبلت خود را در همان مجلس اصلاح کرد و آخوند از کتب علمیه زیاد احترام میکرد بنحویکه تهذیب شیخ طوسی و نحو آن را هر وقت که بر میداشت مانند کلام الله می بوسید و بر بالای سر میگذاشت و میگفت کتب اخبار مانند قرآن محترمند و آنجناب در امر بمعروف و نهی از منکر اوحد اهل زمان بود و قریب به هشتاد یا نود سال عمر گذرانید و در دار الخلافه وفات یافت ـ

شریف العلماء

محمد شریف بن ملا حسن علی مازندرانی الملقب بشریف العلماء و قدوة الفقهاء و اسوة الفضلاء مؤسس علم اصول استاد فحول نادر دهر خوان اعجوبهٔ زمان وحید دوران مهر سپهر علم منقول بدر سماء اصول مولدش در کربلاء و مدفنش نیز در کربلاء و حدقهٔ روزگار در حدیقهٔ علماء ابرار شجر پر ثمری مانند آن بزرگوار ابصار ننموده و دیدهٔ ارباب اعتبار مانند آن بزرگوار در تأسیس قواعد اصول ندیده و در مجلس درس او زیاده از هزار نفر می نشستند از جملهٔ تلامذهٔ او سید استاد سناد و رکن عماد آقا سید ابراهیم و آخوند ملا اسمعیل یزدی و آخوند ملا آقای دربندی و سعید العلماء بارفروشی و آقا سید محمد شفیع بروجردی و شیخ مرتضی شوشتری و غیرهم من الافاضل العظام والعلماء الکرام و فقیر مؤلف کتاب سیدی از اهالی مازندران را دیدم که معتبر بود و در عتبات مجاور و میگفت که شریف العلماء کتاب عوامل جرجانیه را بنزد من قرائت می نمود چون باین مقام رسیدیم والعوامل مائة نوع شریف العلماء از من پرسید که عوامل را بشمر تا ببینم صد عدد می شود یا نه گفتم بلی میشود و حاجت بشمردن نیست شریف العلماء گفت که این سخن را از تو اخذ نه میکنم چه شاید مصنف دروغ گفته باشد و شاید عوامل بیشتر باشد یا کمتر باشد و پس از انجام مقدمات اول بنزد آقا سید محمد تحصیل

مینمود و از آن پس در نزد سید الاساتید آقا سید علی نیز تلمذ کرده و در مدت نه سال در نزد آقا سید علی تلمذ نمود تا اینکه مستغنی از اشتغال و قابل افتاء گردیده و در اواخر حال می گفت که من از استادم مستفید نه میشوم و استادم از جواب ایرادات من عاجز است و بسیاری از اوقات بجهة عجز از جواب تغیر بالنسبه بشریف العلماء مینمود پس با والدش بسوی دیار عجم مسافرت و در هر شهری یک ماه دو ماه اقامه نمود و منظورش تحصیل کتب و اسباب بود و پس میسر نشد و کسی باو اعانتی ننمود و پس بزیارت امام ثامن مشرف شد و باز بکربلاء مراجعت گویند که در اوائل حال یکسال یا کمتر خدمت میرزای قمی تحصیل کرد و پس بعد از مراجعت بکربلاء باز به مجلس استادش آقا سید علی حاضر میشد که استفاده کند لیکن فائده برای او نداشت چه استادش بسن شیخوخت و معمر شده بود و پس مشغول بمطالعه و مباحثه و کمال سعی را مرعی میداشت تا در اندک زمانی استادی شد که سرآمد مهره حذقهٔ ارباب منقول گردید

در تصنیف اصول شریف العلماء

و اصول را به نهج نیکو تغییر داد و ترتیب درست با نهایت تحقیق و تدقیق بنا نمود و نه از سابق و نه از لاحق مانند او در علم منقول پا در دائرهٔ وجود نگذاشته و در هر مسئله مقدماتی ترتیب داده که از آن مقدمات جمیع شبهات در معرض انحلال و خصم را استدلال در عرصهٔ زوال و اضمحلال میکرد و دیگر حاجت بآن نیست که همهٔ ادله و همهٔ اقوال و همهٔ شبهات مذکور شود بلکه مستمع خود قادر بر دفع همهٔ شبهات خواهد بود و ایضاً در هر مسئله بنحوی حائط سخن گفته بنحویکه شنونده اگر بیست سی مسئله را بشنود غالباً قادر بر فهم همهٔ مسائل اصول و یا اکثر میشود ـ

در تدریس فقه شریف العلماء

مجملاً در مجلس درس آن بزرگوار زیاده از هزار علماء ابرار و طلاب اخیار و فضلای عالی مقدار می نشستند و در اندک زمانی از حضیض تقلید باوج اجتهاد میرسیدند و چون استادم آقا سید ابراهیم هفده ماه بنجف اشرف رفت و در خدمت محقق ثالث شیخ علی بن شیخ جعفر بفقه اشتغال نمود و این معنی شریف العلماء را خوش آیند نشد و تصریح کرد که سید ابراهیم هرچه دارد از من است و من او را تربیت کردم و جای را بجائی دیگر قرار داد و بدین جهت دل خور شد تلامذه عرض کردند که شما اصول میفرمائید و اصول مقدمه است برای فقه پس ذی المقدمه را چگونه تحصیل کنیم پس چه ایرادی بر آقا سید ابراهیم دارید شریف العلماء گفت که صباح یک درس از فقه خواهم شروع نمود و مسئلهٔ بیع فضولی را خواهم عنوان کرد و پس در مدت هشت ماه بیع فضولی را تدریس فرمود بنحویکه هیچ فقیهی بدان نحو متعرض

نشده و شیخ مرتضی شوشتری که از تلامذه او بود در کتاب متاجر بعضی از تحقیقات استادش شریف العلماء را نقل فرموده الحاصل مرحوم آقا سید ابراهیم پس از مراجعت از نجف اشرف در کربلا خود بنای تدریس گذاشت و با وجود حیوة استادش صد نفر در مجلس درس او می‌نشستند و آن بزرگوار دو مجلس درس داشت یکی مبتدین و یکی برای منتهین و در ایام تعطیل نیز درسی برای جماعت دیگر از طلاب میفرمود و در ماه مبارک رمضان در شبها تا نصف شب بزیارت و عبادت اشتغال داشت و از این جهت قلیل التصنیف بود و مصنفاتش با قلت آن از مسوده بیرون نیامده مؤلف این کتاب بوده و شخصی از مقدسین برایم حکایت کرد که من محقق اول و علامه را در خواب دیدم و محقق صورت و من جمیع الوجوه او را تشبیه بمؤلف کتاب نمود اگرچه خواب را اعتباری نیست و یکی از تلامذه شریف العلماء باو عرض نمود که شما چرا تالیف نمیفرمائید و این تحقیقاتیکه موروث از سلف نیست و باید بخلف و متاخرین از وصول ذیل او کوتاه است لازم است که تالیفی فرموده تا باقی ماند در جواب فرمود که کار من تربیت طلاب و تعلیم متعلمین است و آنچه شما تلامذه تالیف نمائید از من است و معروف است که شیخ علی در مجلس درس در مقام نقل قول می گفت قال شریف العلماء فی الضوابط و آنجناب در حفظ و ضبط و دقت نظر و سرعت انتقال در مناظرات با ارباب کمال و طلاقت لسان و حسن مقال اعجوبه زمان و اوحد علماء اعیان بنحویکه خامه از تحریر نامه و لسان از بیان قاصر و عاجز و فاتر و با احدی مباحثه ننمود مگر اینکه بر او غلبه داشت و ید طولی در علم جدل داشت وفات او در کربلای معلی و در سرداب خانه خود مدفون شد و از آزار طاعون شربت شهادت نوشیده و وفات او در سال هزار و دویست و چهل و پنج یا چهل و شش بوده است و او را پسری بود که در همان سال وفات یافت از همان مرض طاعون و نسلش منقطع گشت لیکن اولاد روحانی او بسیارند و یکی از اعیان و ارباب ثروت مازندران در بارفروش مدرسه برای شریف العلماء بنا کرد و آنرا بمدرسه شریفیه موسوم ساخت و دختر خود را هم برای شریف العلماء خطبه کرد و از شریف العلماء درخواست کرد که ببارفروش آمده باشد آنجناب راضی نگشت پس آن شخص دختر خود را بعتبات برد و بشریف العلماء تزویج نمود و آنجناب عمر مبارکش از سی تا چهل بود یعنی میان سی و چهل وفات یافت و آنزمان مؤلف کتاب نه ساله یا ده ساله بوده ام و تا او زنده بود عالمی در اشتهار مسلم کل نبود و پس از وی مرحوم حجة الاسلام علم اشتهار و اقتدار برافراشت گویند که سبب کم عمر بودن آن بزرگوار آن بود که چندان احترام از علما نمینمود بلکه مانند شیخ علی مشایخ نجف که بحضرا و مے آمدند تواضع درست نه میکرد و در محضر ایشان مرافعه مینمود و مکرر می گفت که بر

وجه ارض عدیل برای خود نه میدانم مگر پدر این جوان و آن جوان فرزند آقا سید مهدی پسر آقا سید علی بود در مجلس درس شریف العلماء می آمد و شریف العلماء علی الدوام او را تعریف و توصیف و او را برتر از خود میدانست و طریق تلامذه شریف العلماء آن بود که چون درس را میخواندند پس یکی از تلامذه را که افضل بود می نشانیدند و یکدفعه دیگر او همان درس را تقریر می کرد و اگر رد و بحثی داشت بیان میکرد باز دسته دسته و فرقه فرقه صد نفر و پنجاه نفر و دو نفر یکی را می نشاندند باز آن درس را تقریر می کرد بالجمله یک درس را در شبانه روز چندین دفعه گفت و شنود میکردند و پس از آن تحریر میکردند لهذا از دو ترقی میکردند البته طریقه تدریس همین است الدرس حرف و التکرار الف زهی استاد باید و انگهی کار او آنجناب نماز جماعت نه میکرد چه در زمانی با اصرار مردم بنماز ایستاد در حال نماز خواطرش مصروف بتحقیق مسئله شد لهذا ترک نماز جماعت کرد و اگر از او مسئله فرعیه سؤال میکردند آنقدر شقوق و احتمال در سؤال ذکر میکرد که سائل از اصل مطلب خود غافل و ذاهل می گشت و بر جماعت عرب اجراء حدود می نمود و بدیدن و بازدید کسی نمیرفت و چون صاحب فصول شیخ محمد حسین بکربلا وارد شد نماز جماعت در پشت بام کفشکن مرقد مطهر ادا میکرد اولا هرچه طالب آن شد که شریف العلماء بدیدن او آید ممکن نه شد زیرا که آن جناب بدیدن و بازدید کسی نمیرفت پس صاحب فصول بدیدن او رفت پس عیال شریف العلماء از او سؤال نمود که شما نماز جماعت نه میخوانید و ما طالب نماز جماعت میباشیم

احوال شیخ محمد حسین صاحب فصول

و در این ایام شیخ محمد حسین اصفهانی آمده است و نماز جماعت می خواند آیا باو اقتدا کنیم یا نه شریف العلماء فرمود که برو بخانه او و بعیال او بگو که از او سؤال کند که شما مجتهد هستید یا نه اگر گفت که من مجتهد نیستم باو اقتدا کنید و اگر بگوید که من مجتهد هستم پس باو اقتدا نه کنید عیال شریف العلماء بخانه شیخ رفته و شرح آن حال با عیال شیخ نمود و عیال شیخ از شیخ اینمعنی سؤال نمود او در جواب گفت که من مجتهد بلکه اعلم میباشم عیال شریف العلماء بخانه مراجعت نمود و بشریف العلماء بیان این مرحله نمود شریف العلماء فرمود که باو اقتدا نه کنید ظاهر اینکه شریف العلماء اعتقاد باجتهاد شیخ محمد حسین نداشت لیکن شیخ محمد حسین از صاحبان فن اصول و جامع بوده و فصول خود را در سن کهولت و بجد فهمی در قوانین ایرادات بسیار دارد و این فقیر دفع و رفع بسیاری از آن ایرادات نموده ام و مؤلف کتاب از یکی از تلامذه شریف العلماء شنیدم که حاجی ملا اسدالله بروجردی که از شاگردان آقا سید محمد بوده در عتبات عالیات شبی مهمان بود و شریف العلماء هم نیز در آنجا حضور داشت و زمان

حیدره مرحوم آقا سید علی بود و استادم آقا سید ابراهیم در همان زمان در نزد شریف العلماء تلمذ مینمود در آن شب بهمراه استادش شریف العلماء در آن محضر حاضر پس حاجی ملا اسدالله از شریف العلما سؤالی کرد که اشکالی بود در مسئلهٔ اصولیه شریف العلماء را و آقا سید ابراهیم آورد که جواب این اشکال را من با تو بیان کردم اکنون برای ایشان تقریر کن استاد خواست که تقریر کند حاجی ملا اسدالله متغیر شده که شما خود عجز از جواب آن دارید حواله بشاگرد خود می نمائید پس مکالمه فیما بین اتفاق افتاده و حاجی ملا اسدالله عصا برای شریف العلماء کشید شریف العلماء سکوت نمود بعد از چندی که ریاست عامه و تدریس عتبات عالیات بشریف العلماء انحصار یافت در آن زمان حاجی ملا اسدالله باز بزیارت ارض اقدس مشرف شد و از جملهٔ تلامذهٔ شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل یزدی بود و باتفاق در اواخر حال بر استادش شریف العلماء ترجیح داشته جز اینکه استادش کار کرده تر بود از استاد بود و ملا اسمعیل چند دفعه مبتلی بآزار صرع شد و شریف العلماء از بغداد طبیب آورده و مخارج گزاف کرده و او را معالجه کرده و بعد از شریف العلماء اخوند ملا اسمعیل بجایش نشست و هشت نه ماه تدریس کرد از آن پس وفات یافت پس سید استاد بجای شریف العلما نشست و در آن عهد دو ملا اسمعیل وحید عصر بودند یکی ملا اسمعیل واحد العین اصفهانی که از شاگردان اخوند ملا علی نوری بوده در حکمت مسلم عصر و او را بر شوارق حواشی هست و دیگری ملا اسمعیل یزدی بسیار مبتلا بفقر و فاقه بود و در حجرهٔ او جز قلمدانی و ورقی از کاغذ چیزی دیگر نبود و اسباب و کتب را فاقد پس شریف العلماء مراسله جاتی باهالی ایران در خصوص احترام ایشان و اعانت و رعایت او نوشته اخوند ملا اسمعیل را بیزد و رشته مراجعت میکرد چون از کرمانشاهان گذشت در کاروانسرائی در ایوان حجره منزل کرده از قضایای اتفاقیه حاجی ملا اسدالله نیز بعتبات می آمد او هم با اصحابش در آن کاروانسرا منزل گرفت پس دید که اخوندی در ایوانی تنها نشسته حاجی گردش میکرد پس نزد اخوند رفت و نشست احوالش استفسار نمود اخوند گفت که از ارباب تحصیل و طالب علم میباشم پس حاجی مسئله از او سؤال کرد اخوند گفت که بمذهب استاد بگویم یا بمذهب خودم حاجی گفت که استاد تو کیست گفت شریف العلما حاجی گفت هر دو مذهب را بیان کن پس اخوند اول مذهب شریف العلماء را بیان کرد با دلیل و رد و پس مختار خود را با دلیل در نهایت احکام و غایت اتقان بیان کرد حاجی ملا اسدالله را پسند افتاد و از تبحر او در تحمیه و تعجب شد و او را بمنزل خود آورد و باتفاق هم وارد کربلا شدند پس حاجی مزبور توقع دیدن از شریف العلماء نمود آن تمنا در معرض اجابت در نیامد زیرا که داب شریف العلماء بر دیدن نبود پس

پس حاجی ملا اسدالله خود بدیدن شریف العلماء رفت حاکی این حکایت که یکی از تلامذهٔ شریف العلماء بود و بلا واسطه برایم نقل نمود که من در آن مجلس بودم که حاجی مزبور وارد و شریف العلماء نظر بعادت خود که بالنسبه بهمه علماء داشت فی الجمله تواضع و تعارف نمود نه برای این بود که بر حاجی تنجتر و تکبر و یا جزای عصا کشیدن حاجی در ازمنهٔ سابقه نموده باشد بلکه او را بالنسبه بجمیع مشایخ و علما همین طریقه بوده پس در اینوقت دو نفر عرب بمرافعه خدمت شریف العلماء آمدند و شریف العلماء حکم بقسم نمود ما به النزاع مبلغ ده حاجی بود و آن عرب قسم خورد و از آن پس یکی از اصحاب حاجی ملا اسدالله باشارهٔ او مسئله از شریف العلماء سؤال نمود شریف العلماء جواب فرمود دیگر کسی سخنی نگفت بعد از ساعتی حاجی مزبور از مجلس برخاست و رفت حاکی گوید من نیز از عقب او رفتم چون بخانه رسید حاجی مزبور رو باصحابش نمود و گفت آن کسی را که در اثناء طریق دیدیم اوستاد است و شریف العلماء شاگرد حاکی گوید که من از همانجا مراجعت نمودم و نقل قول حاجی مزبور را بشریف العلماء معروض داشتم شریف العلماء گفت که ملا اسمعیل از شاگردان من است و هر چه وارد از من است ولیکن ایشان از من سؤالی کردند من هم بمقتضای مقام جوابی گفتم اگر سخنی داشتند میبایست بیان کنند تا من بتحقیق و تدقیق بیایم

شیخ محمد تقی

تبج شیخ محمد تقی بن محمد رحیم اصفهانی از صاحبان علم اصول و از تلامذهٔ شیخ جعفر و بحر العلوم است و او را حاشیه بر معالم است که فی الحقیقه تحقیقات و تدقیقات را شامل و استقصاء ادله و اقوال را کافل و در مباحث الفاظ گوی سبق از میدان همگنان ربوده و تمام اصول را ننوشته و مؤلف کتاب بر آن کتاب حواشی نوشته ام و بسیاری از ایرادات او را بر صاحب قوانین تعلیقه مؤلف بر قوانین رد نموده ام و بسیار محتاط بود و دختر مرحوم شیخ جعفر عیال او بود و دختران شیخ جعفر نجفی در خدمت حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مؤلفه بودند و شیخ محمد تقی در مجلس درس شیخ احمد در اصفهان حاضر میشد و حجة الاسلام با او میلی نداشت و احکام او را امضاء نمیکرد و صاحب فصول شیخ محمد حسین برادر او بود و شیخ محمد تقی میگفت که تقریرات که بر بالای طاقها در طاق انداخته بودم شیخ محمد حسین فصول آنها را جمع و ترتیب داده و فصول اسم گذاشته زمانی مرحوم فتحعلیشاه بدیدن او آمد گفت ای شیخ [illegible] صبیهٔ جناب شیخ شما را آزار و بر شما مسلطه هست اما اندوهگین مباش که سلطان هم از جماعت نسوان باین درد ها مبتلی است —

در مشایخ حاجی ابراهیم

یبا حاجی محمد ابراهیم بن محمد حسن کرباسی از جهابذهٔ حذقهٔ مهرهٔ فقهاء و اساتیدی از صنادید علما و رئیس جماعت فضلاء و مسلم کل و نود و پنج سال عمر نمود در هزار و دویست و شصت و دو بعالم بقاء رحلت نمود و این فقیر چندی بمجلس درس او حاضر شدم و از شاگردان مؤسس بهبهانی و بحر العلوم و آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزا ابوالقاسم قمی است و از او شفاها شنیدم که من درس آقا محمد باقر بهبهانی را ادراک نموده ام و در مجلد ثانی از اشارات الاصول نوشته است که من زمان بسیاری خدمت آقا محمد باقر بهبهانی و آقا سید مهدی بحر العلوم تلمذ نمودم لیکن از این دو بزرگوار اجازه مطالبه ننمودم و اگر از ایشان اجازه میخواستم بمن اجازه میدادند لیکن از ایشان اجازه نخواستم و اجازه اش از آقا سید علی و شیخ جعفر و میرزای قمی و شیخ احمد احسائی بوده تالیفات او اشارات الاصول

در دو مجلد که عبارات آن کتاب با فصاحت و بلاغت و سلاست و جزالت است و چون افهام ابناء زمان در فهمیدن عبارات که
فاضلانه تصنیف دارد لهذا آن کتاب مرغوب در نزد افهام طلاب نگردیده با اینکه خالی از بسیاری دقایق افکار ابکار نیست روزی
پس از انطباع مجلد اول آن کتاب وزیری چند جلد از جلد اول اشارات را مجلد در درس استاد آوردند که بعد از انجام درس بطلاب
بفروشند پس مرحوم آقا سید ابراهیم آمده و بر منبر بالا شد نگاهی باطراف کرد و گفت این چه کتاب است معروض داشتند که اشارات
حاجی است استاد فرمود که من آنرا تا بحال ندیده ام یکجلد را بمن دهید که ببینم پس یک مجلد بدست استاد دادند پس نیم صفحه را
مطالعه فرمود پس از آن پرسید که قیمت آن چیست گفتند که جلدی پنجهزار دینار است استاد فرمود که کتاب حاجی قیمت ندارد
و این کلام دو معنی دارد یکی اینکه قابل قیمت نیست دیگری اینکه از علو شان قیمت ندارد بلکه باید هدیه داد و مراد استاد همان معنی دوم بود
نه معنی اول لیکن چون این کلام ایهام داشت بعضی از طلاب بخندیدند و لیکن آن اخلاقیکه استاد داشت با آن ورع و تقوی
مقصودش تعظیم حاجی و معنی دوم بوده جناب حاجی از بهر ترتها در روزگار بود عابد و با ورع لیکن سوء خلق طبیعی داشت و شب قدر را
ادراک کرد با عبادت زیرا که مدت یکسال شب تا صبح بعبادت ملک علام قیام نموده و معلوم است که شب قدر از شبهای سال
قطعاً بیرون نیست و هرگز مرافعه نکرد و من خود بر بالای منبر از او شنیده ام که میگفت این مدت مرافعه نکردم و میخواستم رساله هم ننویسم
لیکن میرزای قمی حکم کرد که رساله برای فتاوی نوشته باش من در جواب گفتم که استخوانهایم طاقت آتش جهنم ندارد پس ناچار
او رساله نوشتم و اگر از خارج از او فتوای میپرسیدند میگفت که نمیدانم برساله رجوع کنید و در عبادت نهایت خضوع و خشوع و
حضور قلب داشت و اگر فقیری از او چیزی میخواست شاهد میخواست و آن شهود را قسم میداد و آن فقیر را هم قسم میداد که آن
فقیرم و باز قسم دیگر میداد که این تنخواهی که تو میدهم اسراف نکنی و باعتدال خرج کنی از آن پس خرج یکماه را باو میداد گویند یکی
خدمت ایشان برای مهمی شهادت داد آنجناب پرسید که پیشه تو چیست گفت من غسال میباشم پس شرائط غسل را از او سؤال کرد
آن مرد بیان کرد پس از آن گفت که زمان دفن چیزی در زیر گوشش میگوئیم حاجی فرمود که آن چیست گفت میگوئیم خوشا بسعادت تو
که وفات کردی و برای ادای شهادت خدمت حاجی کرباسی نرفتی و از قضایای اتفاقیه اینکه آقا سید رضی مازندرانی از حکماء
و از تلامذه آخوند ملا علی نوری بود و یکی از اساتید معقول این فقیر مؤلف کتاب است و از زبان آقا سید رضی بحاجی رسانیدند که
که او گفته است که ملاها دین ندارند حاجی سید را طلب کرد و فرمود که من از عدول شنیده ام که تو گفته که ملاها دین ندارند و
یکی از ملاها منم و از اینجا معلوم می شود که دین تو ورای دین من است و دین من ورای دین تو و من مأمورم که هرکه را در ورای
دین من باشد بقتل بیاورم پس سید بالبدیهه عرض کرد که مرا جنون ادواری است و آن کلام را در حالت جنون گفته ام
و فلان طبیب که از اخلاص کیشان سید بود و او هم مطلع بر جنون من است و اهل خبره است و این ایام قرار شده که مرا معالجه
کند و آن طبیب از معاریف اطباء اصفهان بود و حاجی او را خواست و بهمین مضمون شهادت داد پس حاجی از قتل او
در گذشت لیکن او را نفی از بلد نمود پس سید مدت یک سال یا زیاده در نجف آباد که یکی از قرای اصفهان بود منزل کرد تا

اینکه حاجی محمد باقر حجة الاسلام در نزد حاجی توسط کرد تا بار دیگر حاجی اذن داد که باصفهان بیاید و در وقتی از اوقات حاکم
اصفهان با حاجی کم اخلاصی کرد حاجی دعا کرد و باندک زمانی آن حاکم معزول و منکوب و مخذول گردید پس جناب حاجی رقعه باو
نوشت و این بیت را در آن درج نمود دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان نداد که شب را سحر کند و از جمله تألیفات
آن جناب کتاب منهاج است که در فقه است و سه مجلد است و بر فروع بی اندازه اشتمال دارد و جامع بین السطح والاستدلال
است و من از آنجناب شنیدم که میفرمود در بالای منبر اینکه من سی سال کتاب اشارات را تألیف نمودم و در مجلس درس او هشتاد
نفر می نشستند و او در بالای کرسی می نشست و تدریس میکرد و در وقتی از اوقات یکی از همسایگانش بلهو و لعب و ساز و دف
اشتغال داشتند پس حاجی ملازمی از خود نزد او فرستاد که این عمل را ترک کن آن شقی در جواب گفت که بآقای خود بگو که غل
بخایه من بگذارد آن شخص همین مضمون را بآقای خود عرضه داشت پس وقت ظهر حاجی بمسجد رفت بعد از نماز موعظه فرمود
و بعد از موعظه دعا کرد و عرض کرد خداوندا من که صنعت نجاری نمیدانم که غل بخایه او گذارم تو از خزانه غیب غل بخایه او
گذار فوراً بیضه آن شخص ورم کرد و بسیار بزرگ شد و در همان شب جان بمالکان دوزخ سپرد و وقتی فتحعلیشاه بدیدن
حاجی آمد پس نقل در میان خوان و در میان مجلس گذاشتند ناگاه پرستوک در میان آن فضله انداخت پادشاه گفت فضله
مرغ نقل مجلس شد حاجی گفت چون هوائی است مال دیوان است و من از حاجی شنیدم در بالای منبر که میفرمود که اگر
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مدینه میبود و اهل اصفهان از آنحضرت قاضی میخواستند هر آینه آقا سید محمد باقر را به
قضاوت نصب میکرد و حاجی در اشارات اجازات خود را بدین نحو در اواخر حجیت اخبار ذکر نموده تکملة قد اجازني جماعة
من الفضلاء المتبحرين والمشايخ المتورعين الذين بخل الزمان بامثالهم مكاتبة فمنهم الفاضل العالم العامل الكامل الامام المحقق
المدقق القمقام المنزه عن الشين المبرى من المين فخر المفاخر والمعالي ميرزا ابو القاسم القمي فاجازني ان اروي عنه كلما يصح له
اجازته ويحق عليه روايته من الزبر الدينية والكتب الاسلامية من الاحاديث والادعية والكتب الفقهية والكلامية والعربية
والاصولية سيما الصحيفة السجادية والكتب المشهورة من الكافي والفقيه والتهذيب والاستبصار كذا ما تضمنته الوسائل والبحار والوافي
بطرقه فمنها ما عن شيخه واستاد بل استاد الكل خاتم المجتهدين وعلامة المتأخرين محيي شريعة سيد المرسلين ذي الفضل الباهر والبحر
الزاخر مجدد المذاهب الاثني عشر آقا محمد باقر البهبهاني عن والده مولانا محمد اكمل عن مولانا ميرزا محمد الشيرواني والشيخ جعفر القاضي
والمولى محمد شفيع الاسترآبادي بل العلامة المجلسي وجمال الملة والدين الخوانساري عن مشايخهم المشهورين ومنها ما عن شيخه السيد
حسين بن السيد ابي القاسم عن شيخه محمد صادق بن العالم الرباني مولانا محمد بن عبد الفتاح التنكابني الشهير بسراب عن شيخه العلامة
استاد الكل المحققين محمد باقر بن المولى محمد مؤمن السبزواري عن شيخه الغني عن التوصيف شيخ الاسلام والمسلمين بهاء الملة و
الدين عن مشايخه العظام وكذا عن المولى محمد صادق عن الفاضل المجلسي عن والده عن شيخنا البهائي ومنها ما عن شيخه الاعلم الا
فضل المحدث الفقيه المتبحر الشيخ محمد مهدي الفتوني النجفي عن شيخه ابي الحسن الشريف العاملي النجفي عن شيخه الاعظم العلامة

المجلسی و منها ما عن شیخه الاجل الاکرم الحائز الفنون الفضائل آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجریبی وقد ایته ولا ینتفع منه عن عدة من مشایخه منهم الشیخ المدقق الحاج شیخ محمد بن الحاج محمد زمان الاصفهانی والشیخ الجلیل المیرزا ابراهیم القاضی ومنها عن السید السند الامیر محمد حسین بن الامیر محمد صالح الحسینی والشیخ الفقیه الحاج محمد طاهر بن مقصود علی اصفهانی والشیخ الفاضل مولانا محمد قاسم بن محمد رضا الهزارجریبی عن العلامة المجلسی ومنهم شیخنا الاعظم واستاذنا الاکرم الامام الهمام والبحر القمقام البحر الاذخر الشیخ جعفر النجفی مسکنا ومدفنا فقد اجازنی ان اروی عنه عن شیخه واستاده الآقا محمد باقر المتقدم ذکره عن مشایخه وعن شیخه ایضاً واستاده وحید العصر فرید الدهر تاج الفخر ناموس الدهر حسبه الماهر ذوی الفهم الباهر السید محمد مهدی الطباطبائی وقد ادرکهما وتلمذ بهما ولاسیما انهما صار بریة من الزمان والظاهر انهما ماکان لم یحیرانی ان استجز تهما ولکنی ما استجز تهما عن مشایخه الآقا المتقدم ذکره والشیخ الفتونی والشیخ یوسف البحرانی عن من سبقهم من المشایخ الاعلام حتی تتصل السلسلة با الصادقین من الاخبار المسطورة فی الکتب الاربعة وکذا ما تضمنته الوسائل والبحار ومنهم استادنا الاقدم وشیخنا الافخم العالم الافخم العامل الفاضل الکامل المحقق المدقق الحسیب النسیب الادیب الاریب السید الاجل والبحر الاکمل ذو النفس القدسیة والسجیة الملکیة الامیر السید علی روح الله روحه وکثر من عنده فتوحه فقد اجازنی ان اروی ما سمعته منه و حقیقته من تالیفاته وتصنیفاته ورسائله وما اخذت منه شفاها بشرط مراعات الاحتیاط فی النقل والقول والعمل وشیخه الاقا المتقدم ذکره ومنهم الفاضل الوحید الجامع بین المعقول والمنقول الزاهد الورع موضح الحقیقة والطریقة بل محییهما فی الحقیقة الشیخ احمد بن زین الدین الاحسائی فقد اجازنی ان اروی عنه جمیع مقرراته ومسموعاته وما صح له روایته بجمیع انحاء التحمل عن مشایخه الافاضل واساتیده الاماثل من سایر ما صنف فی العلوم الالٰهیة والاصولیة والفقهیة والشرعیة والعربیة والحکمیة والعلوم الالٰهیة لسایر العلوم وغیرها من التفسیر والسیر والتواریخ بل ما هو مسموع او معقول من المعقول والمنقول فی الفروع والاصول وجمیع ما هو مسطور من منظوم ومنثور بالاسانید المتصلة الی مصنفیها ومولفیها من الخاصة والعامة سیما الکتب الاربعة القدیمة والثلثة الجدیدة وما جری به قلمه وحرره کله من مقدمات رسائل [illegible] واجوبة مسائل وخطب ودلائل وسائر ما وصل الیه من العلوم من باد ومکتوم بطریق متصلة بارباب ما الف [illegible] منها ما رواه عن الفضلاء المتقدم ذکرهم وهم السید محمد مهدی والشیخ جعفر والامیر السید علی ومنهم الشیخ احمد بن عصفور البحرانی والامیرزا محمد مهدی الشهرستانی والشیخ احمد بن الشیخ حسن بن علی بن خلف بن ابراهیم بن ضیف الدستانی البحرانی والشیخ محمد بن شیخ حسین بن احمد بن عبد الجبار القطیفی عن مشایخهم فذکر الاول من تقدم وزاد له آخر فقال وعن شیخه بالاجازة السید العالم العامل الامیر السید حسین عن ابیه السید ابراهیم القزوینی والثانی منه الآقا المتقدم ذکره عن شیخه السید محمد مهدی الطباطبائی عن مشایخه الماضین والثالث منه خاله الاقا سابق الذکر عن والده عن مشایخه المتقدم ذکرهم عن الشیخ محمد تقی المجلسی عن البهائی عن والده عن الشهید الثانی واما الشیخ احمد فعن شیخه وعمیه

الشیخ یوسف بن احمد البحرانی والشیخ عبد العلی بن احمد البحرانی وعن ابیه الشیخ احمد البحرانی بحق روایاتهم وطرقهم الی الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر البحرانی وعن شیخهم الشیخ احمد بن عبد الله بن حسن بجمیع کتبهم ومقرراتهم واما الامیرزا محمد مهدی فقال له طرف منها ما رواه عن الشیخ یوسف واما الشیخ فعن الشیخ یوسف المذکور وعن ابیه عن الشیخ عبد الله علی البلادی وعن شیخه الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی وعن الشیخ عبد علی بن الشیخ احمد قرائة واجازة عن الشیخ حسین الماحوزی وعنه اجازة بغیر واسطة وبواسطة بجمیع کتبهم وحق روایاتهم عن الشیخ سلیمان واما الشیخ محمد فعن ابیه عن الشیخ عبد علی السابق ذکره والشیخ حسین بن الشیخ محمد بن جعفر الماحوزی والشیخ ناصر بن محمد الجارودی بحق روایاتهم عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره وعن الشیخ یحیی بن محمد بن عبد العلی القطیفی عن الشیخ حسین المتقدم ذکره عن الشیخ سلیمان السابق ذکرهما ومنهم الشیخ عبد علی بن محمد بن عبد الله بن حسین البحرانی فقد اجازنی ان اروی له کلما جاز له روایته وکلما اجاز مشایخه واساتیده وهم جماعة الا انی اقتصر من ذلک علی اعلاهم طریقةً واشهرهم فی مرتبة العلم والفضل تحقیقاً وتدقیقاً وجعل منهم الشیخ یحیی بن الشیخ محمد العوالی عن شیخه الشیخ حسین بن محمد الماحوزی عن الشیخ سلیمان بن عبد الله الماحوزی البحرانی والشیخ عبد علی بن الشیخ احمد بن ابراهیم عن الشیخ عبد الله بن علی عن الشیخ سلیمان المتقدم ذکره وعن ابیه الشیخ احمد بن ابراهیم بلا واسطه ومنهم الشیخ محمد بن الشیخ احمد بن ابراهیم الشهیر بابن عصفور عن الشیخ علی عن ابیه الشیخ عبد الله اخی الشیخ سلیمان المذکور لابیه ومنهم الشیخ حسین بن الشیخ محمد بن الشیخ احمد المذکور سابقاً عن عمیه الشیخ عبد علی والشیخ یوسف وقد سبق طرقها ومنهم السید محمد مهدی المذکور سابقاً بطرقه المتقدمة الا انه اقتصر من طریق الشیخ یوسف البحرانی باعلاه وهو ما رواه عن المولی محمد رفیع المجاور بالمشهد الرضوی حیاً ومیتاً عن شیخه العلامة المجلسی عن ابیه عن الشیخ البهائی عن ابیه عن الشهید الثالث ونحن قد اقتصرنا من الطرق الی ما انتهت الی اللؤلؤة وغیرها وان وفقنی الله تعالی اکتب اجازةً مفصلة ان شاء الله سبحانه انتهت کلام الاشارات۔

حاجی ملا علی کنی

بیدر حاجی ملا علی کنی عالم نحریر فقیه بی‌نظیر ومسلم فقهاء طهران واز معمرین علماء این زمان ودر امر معروف یگانهٔ دوران ودر ثروت برتر از ارباب دول واعیان رساله در درایه تالیف کرده ودر فقه نیز صاحب تالیف واو را با مولف کتاب محبت والطاف زیادست واز تلامذهٔ آقا سید ابراهیم وشیخ محمد حسن صاحب جواهر وساکن دار الخلافه طهران است سلمه الله تعالی من الآفات والبلیه۔

آقا سید محمد صادق طباطبائی

آقا سید محمد صادق طباطبائی از سادات طباطبا واز قبیلهٔ مرحوم بحر العلوم ومحیی آداب ورسوم وافاضه ایشان بالنسبه بفرق ناس علی سبیل العموم وسلمان عصر وفرید دهر واز تلامذهٔ صاحب فصول واز صاحبان علم وفقه و

اصول و سرآمد فحول و در امر بمعروف متصلب و مرافعات او در نهایت استحکام و دقت و ساکن طهران و او را با مؤلف کتاب محبت بی اندازه بلکه قاطبهٔ علما از افاضات او بهره مند و از نفوس قدسیه است سلمه الله تعالی عن الفتن ـ

آقا سید اسد الله

آقا سید اسد الله بن آقا سید محمد باقر حجة الاسلام افتخار اماثل و اشتباه عالم او و در اخلاق و تقاوت و نقاوت و زهادت و عبادت و فقاهت او حد اهل عصر ست و از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم و شیخ محمد حسن و شیخ مرتضی ست و او را با مؤلف کتاب صداقت و موادة است و چندی قبل انگشتری عقیق برایم فرستاده و بخط مبارک نوشته که این انگشتر را بدست کرده در زمانی که دست بدعا بر میداری مرا یاد آوری نمائید و عادت موروثه از اسلاف اشراف و آباء و اجدادش مرا یاد آوری نمائید اینکه هر شب از نصف شب تا صبح در الکنه خالیه فارغه بدعا و مناجات و گریه و عبادت اشتغال دارد و بکا از خوف حضرت قهار میکند برای آخرت و ساکن اصفهان ست سلمه الله تعالی عن غرازات النشائتین ـ

حاجی محمد اشرفی

حاجی ملا محمد بن محمد مهدی اشرفی ساکن بارفروش عالم بی نظیر و فقیه بلا بدیل و از مشاهیر علماء ابرار و اتقیاء اخیار و او را با من مودت و محبت بی اندازه است و صاحب کرامات ست و طریقه اش اینکه از نصف شب تا الصبح مشغول بعبادت و تضرع و زاری و بیقراری و مناجات با حضرت باری و گریه از خوف حضرت قهاری و آنقدر بر سر و سینه میزد که چون صبح شود مانند شخص ناقه در غایت نقاهت و بیخودی میشود که هر که او را ببیند پندارد که تازه از مرض برخاسته و از کراماتش یکی آن چیزی ست که خود در سالی بخراسان میرفتم در خانهٔ او که بعنوان بازدید رفته بودم حکایت کرد که زمانی حاکمی در بارفروش که ظلم و تعدی بسیار میکرد پس من یک روزی بعد از نماز ظهر دست بدرگاه خداوند تعالی شانه بلند کردم و عرض کردم که بار الها اگر من در شریعت تو خدمتی کرده ام و مرا در نزد تو احترامی ست پس من این حاکم را عزل کردم تو هم او را عزل کن پس چند روزی گذشت که خبر عزل حاکم رسید و او معزول شد ـ کرامت دیگر اینکه در سفر خراسان در بارفروش حاجی اشرفی بدیدن مؤلف کتاب آمد بعد از طی مراسم متعارفه از من سؤال کرد که شما قبل از این بزیارت خراسان و با بارفروش آمده اید گفتم نه و این دفعهٔ اولی ست گفت از این سؤال مرا مقصودی بود و آن این ست که من بزیارت عتبات عالیات مشرف شدم و در نجف اشرف شخصی همراه من بود که معروف بآن بود که از ارباب باطن ست پس من با او در مقام موادّه و مراوده بر آمدم تا اینکه با یکدیگر بسفر سامرا مشرف شدیم و با هم هم کجاوه شدیم و در بین راه با هم صحبت میداشتیم وقتی از او سؤال کردم که رجال الغیب که معتبر باوتاد و اقطاب میباشند آیا وجود دارند یا نه گفت بلی وجود دارند گفتم که ایشان را میتوان دید یا نه گفت بلی گاهی مرئی میشوند گفتم هیچ میدانی که من در این مدت یکی از ایشان را دیده ام یا نه گفت بلی یکدفعه دیدی گفتم در چه مکان و چه زمان بود گفت وقتی در بارفروش در خانهات نشسته بودی ناگاه در خانه کوبیده شد و تو خود بیرون رفتی و دیدی کسی با این

شکل را دیدی پس آن اسبی داشت و پیاده شده بود با این قامت و صورت و محاسن پس از تسلیم و طی تعارفات رسمیه آن شخص از تو سؤال نمود که مشرب تو در عمل باخبار رضا در دوازده ائمه اطهار بچه نهج ست تو در جواب طرفی خاصی داشتی اجمالاً برای آن مرد بیان کردی پس آن شخص گفت که این طریقه بد نیست پس بر اسب خود سوار شد و رفت و او یکی از ابدال بود حاجی اشرفی گفت که پس از تقریر آن مرتاض این حکایت مرا بخاطر آمد از شمایل و شکل آن شخص و زمان و مکان و کیفیت سؤال و جواب پس حاجی بمؤلف کتاب گفت که من شما را سابقاً ندیده بودم اکنون که دیدم شمایل و صورت و قامت و محاسن شما بعینه مانند آن شخص بود و لهذا سؤال کردم که شما سابقاً باین بلد آمده اید یا نه خواستم که رفع شبهه ام شده باشد الحاصل حاجی اشرفی از تلامذهٔ سعید العلماء و چندان درس نخوانده بلکه از کثرت زهد و عبادت و تضرع باین مرتبه رسیده

شیخ زین العابدین

يط شیخ زین العابدین ساکن بارفروش اکنون ساکن کربلاء و از مسلمین علماء و از تلامذهٔ استاد آقا سید ابراهیم و با نهایت زهد و تقوی و با این فقیر مؤلف کتاب نهایت محبت و مصادقت و رفاقت دارد ـ

آقا سید حسین ترک

ل آقا سید حسین ترک از تلامذهٔ آقا سید ابراهیم و شیخ مرتضی ست و از صاحبان علم اصول و شهیر بلاد اسلام و مقتدای انام ست و با مؤلف کتاب نهایت موانست و رفاقت دارد ـ

آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی

کا آقا سید محمد مهدی بن آقا سید علی در علم اصول سرآمد فحول و در جدا از مهره زمان و در زهد سلمان دوران و از کسی هدایا قبول نمیکرد و در حذاقت او در اصول همین قدر کافی که مؤسس ثانی فاضل مشید آخوند مبانی شریف العلماء او را مسلم داشت و علی الدوام در مقام مدح و تعریف و توصیف آن بزرگوار بود و سابقاً گذشت که شاهزاده ضیاء السلطنه طالب مناکحت و مزاوجت او گردید آنجناب قبول نفرمود و تلمذ او در خدمت پدرش آقا سید علی صاحب ریاض شد و در زمان والدش با مر والدش بتدریس اشتغال داشته و تلامذهٔ والدش بمجلس درس او حاضر میشدند و تقریباً مقدار دویست نفر از محصلین می نشستند و در استدلال و نقض و ابرام و جدال مسلط و مسلم کل و مجتهد صرف بود و بصیر و کامل و کمال جزیره در حق او بیرفت و مشغول بمحاکمه و فتوی نشد با اینکه برای او قبول عامه بود و تنخواهیکه از هند برای قاطنین و ساکنین کربلاء میفرستادند هر چند سعی نمودند که بدست یاری و اهتمام او این عمل انجام گردد قبول نکرد و تصرف در عمل نمیکرد و در امر معروف شدید التعصب بود و بشهادت شریف العلماء و حاجی ملا جعفر استرآبادی که در محضر او با حاجی سید کاظم مناظره کردند حکم بر تکفیر شیخ احمد احسائی نمود و در آخر حال برای اینکه بهود بشرایط ذمه عمل نمودند از عتبات بسمت اصفهان آمد مرحوم حجت الاسلام نهایت اعزاز و احترام آن بزرگوار را مرعی داشته پس از حجت الاسلام خواهش آن داشت که باتفاق او بطهران رفته و این امر را انجام دهند

آقا سید محمد باقر قبول ننمود بلکه او را از این حرکت منع نمود آنجناب را خوش نیامد نشد و در شب از اصفهان بی اطلاع مردمان حرکت بسوی طهران کرد و بعد از ورود حکم نمود که آب بر یهودان ببندند محمد شاه حکم بر خلاف کرده پس پادشاه بدیدن جناب سید آمد سید از خانه بیرون نیامد و عذر خواست که من مریض میباشم پس از طهران بنجوطح و قهرت شاهزاده عبد العظیم نزول اجلال فرمود و در آنجا مریض شد سلطان بعیادت او رفت باز بیرون نیامد و متعذر شد و در همانجا وفات یافت و اخوند ملا جعفر شیرازی که از تلامذهٔ شریف العلماء و از زهاد عصر بود بتغسیل و تجهیز او پرداخت و فقیر مولف کتاب چندی در دار الخلافه بدرس اخوند ملا جعفر حاضر میشدم بسیار زاهد و بسیار فقیر و منزوی بود و چون مادامی که آقا سید مهدی در طهران بود علما بلد هر شب در وقت غذا بمجلس او حاضر میشدند و از خانه هر یک خوانی از غذا می آوردند قطع نظر از تدارک اعیان و تجار و اهل بلد و از آن قبیل از غذا اخوند ملا جعفر نیز خوانی فقیرانه حاضر میساختند مرحوم آقا سید مهدی در خوان اخوند ملا جعفر از غذای او میل میفرمود و غذای احدی را نه میخورد و از کرامت اخوند ملا جعفر اینکه در حالت احتضار که بعضی از علما نیز حضور داشتند بی اختیار اخوند ملا جعفر از بستر بیماری برخاست و بجانبی سلام و تعظیم کرد باز افتاد و از او وجه آن قیام و اکرام سؤال نمودند در جواب گفت که امام عصر روحی فداه و عجل فرجه وسهل الله مخرجه حاضر شدند پس بلافاصله بجوار رحمت حق تعالی شانه شتافت ـ

آقا سید محمد بن آقا سید علی

کب آقا سید محمد بن آقا سید علی سید سند و مقتدای و مستند و عالم مجید و فقیه امجد اعلم و اورع آن آوان در ریاست عامه فرقهٔ امامیه بعد از والد بزرگوار بد و انتها یافت و چنان قبول عامه آن بزرگوار را بود که در حوض مسجد شاه قزوین وضو ساخت اهالی آن شهر جمیع آب حوض را در طرفة العین برای تبرک و تیمن و استشفاء بردند بنحویکه یکسر آن حوض بی آب ماند و او بزرگتر از برادرش آقا سید مهدی بوده و این دو برادر مادر ایشان دختر مرحوم محمد باقر استاد و خال آقا سید علی بوده و در نزد والدش آقا سید علی تلمذ نموده و برخی هم در خدمت بحر العلوم تلمذ داشت و دختر بحر العلوم را بمزاوجت اختیار نموده بود و حاجی میرزا علی نقی که در این سنوات در عتبات قبول عامه داشت نواده و پسرزادهٔ آقا سید محمد است گویند که مرحوم آقا سید محمد وارد قم شد فاضل قمی صاحب قوانین بسیار معمر شده بود و شبی آقا سید محمد و علما دیگر را ضیافت کرد و با ایشان صحبت علمی داشت از آن پس گفت که غرض از احضار شما در این شب و مکالمه آن است که سن شیخوخت قوای مرا تحلیل برده ندانستم که ملکهٔ اجتهاد و جواز افتاء در من باقی مانده یا نه خواستم با شما قدری صحبت داشته باشم که شما ملاحظه کنید که آیا ملکهٔ استنباط در من باقی است یا نه مرحوم آقا سید محمد عرض کرد که اگر ملکهٔ مستنبطه این است که بالفعل شما دارید پس من و امثال مرا ملکهٔ مستنبطه نیست و باعث ترقی مرحوم حجة الاسلام میرزای قمی و آقا سید محمد شدند و از آقا سید محمد میپرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد است یا نه آنجناب میفرمود که شان او اجل از آن است که من او را تصدیق نمایم بلکه از او سؤال کنید که سید مجتهد است

یا نه و در میان مرحوم والد مؤلف کتاب و آقا سید محمد مخالطه و مراوده و مصادقه بود و مرحوم والد میفرمود که بعضی از اوقات خدمت سید میرسید و بعضی از فقرا می آمدند و از او مطالبه وجوه بر میمنمودند و آنجناب دقت و احتیاط می فرمودند و من بحسب قوت بر او فایق بودم و دستهای او را بکید ست نگه میداشتم و از جیب او تنخواه بیرون می آوردم و بفقرا میدادم از آنجمله کتابی در اصفهان بکیرم آمد که میفروختند و در پشت آن وقف نوشته بود و از آقا سید محمد سؤال کردم جواب دادند که جائز است که آن را بخری و نوشته را اعتباری نیست و آن جلد پنجم از تفسیر منهج الصادقین است که مجلد آخر آن کتاب است و در پشت همان کتاب در پهلوی وقف مرحوم والد بخط خود این حکایت را نوشته و آن بزرگوار را تالیفات بسیار است جامع العبائر که در مبحث آن مبحث را از اکثر کتب فقهیه بعین عبارت نقل کرده برای اینکه کسی در سفر باشد آن کتاب اسباب کار باشد و سهل المؤنه باشد و محتاج بکتب دیگر نباشد و یک مجلد آن که مبحث غسل جنابت است در نزد من است و مبحث غسل زیاده از هفتاد کتاب را در آن نوشته است و کتاب مفاتیح الاصول در علم اصول که قریب چهل هزار بیت است یا بیشتر است و جامع ادله و اقوال است و کتاب مناهل در فقه که کتاب مرغوب مستحسنی است و قریب به دویست هزار بیت یا بیشتر است و جامع ادله و اقوال است و کتاب مصابیح در فقه و کتاب اصلاح العمل در فقه که مقصود بر ذکر فتاوی و خلاف است و کتاب اغلاط مشهوره را که در السنه شهرت دارد نوشته از آنجمله نوشته است که گیسوان داشتن حسنین که شهرت دارد و غلط است زیرا که حسنین علیهم السلام گیسوان نداشتند و گیسوان مکروه است و امام مبری از فعل مکروه و مداومت بر آن مکروه است چه در حالت صغر یا کبر با اینکه قنازع محل اتفاق است که کراهت دارد و قنازع آن است که موضعی از سر اموی آن را نتراشند و بر کنار گذارند چنانکه در حدیث است که طفلی را بخدمت پیغمبر آوردند که برای او دعا کند و آن طفل گیسوان با قنازع داشت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم دعا نکرد و فرمود تا آن را نتراشند دعا نه میکنم و بالجمله ادله بسیار بر آن اقامه نموده و از جملهٔ اغلاط مشهوره آنکه معروف است که فخر المحققین پسر علامهٔ حلی پدر بزرگوارش را بعد از وفات در خواب دید و از او سؤال نمود که بابا بعد از رحلت چه معامله نموده اند علامه در جواب فرمود لولا الالفین و زیارة الحسین لهلکتنی الفتاوی الفین اسم یکی از تالیفات علامه است در اثبات خلافت امیر المؤمنین بلافصل نوشته و در آن کتاب دو هزار دلیل است بر این مطلب اقامه نموده و در هر شب جمعه علامه بکربلا میرفت و امام حسین ع را زیارت میکرد و معنی عبارت جواب آنست که اگر تالیفات کتاب الفین و زیارت امام حسین را نمی داشتم هر آئینه فتاوای من مرا هلاک میساخت مرحوم آقا سید محمد نوشته است که این حکایت کتاب و مجعول است زیرا که بحکم عقل قاطع در این ازمنه که زمان انسداد است باید استنباط احکام را غالباً بظنه کرده باشیم و علاجی ورای آن نداریم و معلوم است که ظن گاهی خطاء و گاهی صواب است پس فتاوای علامه چرا او را هلاک میکرد پس این حکایت اتفاق نیفتاده و از آنجمله میگویند که امام حسین ع در کربلاء در روز عاشورا مشغول بجهاد بود که

ناگاه ہاتفی آواز داد که ای حسین اگر با این قوت و شوکت جنگ کنی پس کسی را نخواهی بر گزار کرد و بملاقات ما نخواهی فائز شد پس آنجناب شمشیر در غلاف کرد و از بالای اسب بر زمین قرار گرفت و این غلط است که آن حضرت بقوۂ بشریه جنگ میکرد و نظر بمضمون وجاهد الکفار که نص آیه است مأمور بود که تا مقدور و میسور است جنگ کند ـ مؤلف گوید که این فقیر در مجلد چهارم از کتاب مشکلات العلوم مبحثی برای اغلاط مشهوره قرار داده و اما در باب جنگ امام در روز عاشورا البته بقوۂ بشریه بوده نه با مامت والا محض تعلق ارادۂ آنجناب بر موت کفار ارواح آن اشرار بلی اختیار از آن قوالب بدار البوار فرار مینمودند اگر گوئی که چگونه متصور است که آن همه کشتار در آن کارزار از آن بزرگوار بقوۂ بشریت باشد با اینکه گفته اند که زیاده از ده هزار نفر آن حضرت در آن غزوه بر خاک هلاک انداخت هزار و نه صد و پنجاه نفر را مبارزت بر زمین انداخت و پانصد نفر را بیک حمله از آب فرات تا بخیمگاه بدرک فرستاد با اینکه از شدّت عطش و مصائب احباب و اصحاب بی طاقت بود و اینگونه جنگ در اندک زمانی فوق طوق بشر است جواب گوئیم که شجاعت هر کس بحسب احوال اوست و نطفۂ انبیا و اوصیا، و بنیه و صفات ایشان از هر جهت از سائر ناس ممتاز است و این استبعاد در بنیۂ سائر مردمان است نه بالنسبه بامام چه همان قوة البشریۂ امام بالاتر از قوۂ باقی ناس است در صفت کمال پس از شجاعت آن بنیه و آن نطفه و ترکیب عنصری آن جثه استبعاد اینگونه امور نمیرود و اگر گوئی که آنچه ذکر کردی تهورست نه شجاعت جواب گوئیم که بالنسبه بسائر مردم چنین است نه بالنسبه بامام و تفصیل این مطلب را بر وجه اتم در اکالیل کتاب و تحلیل المصائب ببسط تمام نوشته ام و غیر ذلک من المؤلفات چون آنجناب بی نهایت متتبع بود لهذا تالیفات مشحون باقوال و عبائر فقهاست اگر چه خود نیز تحقیقات بسیار دارد و آقا سید محمّد شفیع بروجردی نوشته است که از آنجناب شنیدم که میفرمود اینکه مؤلفات من قریب به هفتصد هزار بیت است یا بیشتر مؤلف کتاب گوید که مولفات این فقیر زیاده از این مقادیر است بلکه زیادتر از دو کرور است و مرحوم حاجی ملا محمّد صالح برغانی که از تلامذۂ آقا سید محمّد بوده میفرمود که در میان متأخرین متأخرین کسی از استادم آقا سید محمّد زیادتر تالیف نکرده و او در مدت شبانه روز شش تالیف داشته و از قراری که میگویند والدۂ مرحوم آقا سید محمد که دختر آقا باقر بهبهانی است عالمه بود بلکه فقیهه بوده و میگویند اینکه مرحوم آقا سید علی در انجام مباحث حیض ریاض برای او صعوبت و عجزی پیدا شد که والدۂ آقا سید محمّد او را اعانت در تالیف آن مبحث از ریاض نموده و استبعادی ندارد چنانچه دو دختر شهید اول عالمه بودند و قدرت بر استنباط داشتند و شهید زنان را امر میکرد که بایشان اقتدا نمایند و مجازه نیز بودند چنانکه مادر ابن ادریس و مادر سید رضی الدین بن طاوس دختران شیخ مسعود بن ورّام بن ابی فراس مالکی اشتری بودند و مجازه بودند و نوادگان دختری شیخ طوسی بودند چنانکه همه بیاری خداوند کور شوند و در میان عامه زنان بسیار مجازه میباشند چنانکه شهید ثانی در شرح درایه اسامی آنها را نوشته است و چون جماعت

فسقه فجره غاویه باغیه هالکه ضاله مضله طایفۂ وهابیه خذلهم الله تعالی بکربلا ریختند و در آنجا قتل و غارت بی اندازه نمودند و صندوق مطهره شکستند و بر سر قبر مطهره ریختند و قبر مبارک آنجناب را شکافتند دیدند که آنحضرت جانعالم فدای جان پاکش با بدن پاره بر سر بوریائی نهاده بناگاه هوا بهم خورده و باد شدید وزیدن گرفت پس وهابیه گریختند پس خدام آن مرقد مطهر قطعات صندوق را که صندل سفید بود بشکل تسبیح ساختند و در نزد اهل ایران آوردند از آنجمله چند عدد از آن بدست والد افقر ده که چند دانه را من دارم امید که آنرا در میان کفنم گذارند که بدان سبب نجات از درکات یابم چه آن صندوق مطهر را انبیا علی نبینا و علیهم السلام مسح کردند و ائمه آنرا تقبیل نمودند و ملائکه پرهای خود را علی الدوام بر آن سودند مجملاً بعد از انجام کار وهابیه مرحوم آقا سید محمّد باصفهان آمد و مدت سیزده سال در آن بلد ماند و تدریس میفرمود و بسیار خوش بیان و مطالب معتبر را بنحوی تقریر میفرمود که مبتدی و منتهی همه میفهمیدند و علما آنجا بحضور درس او حاضر میشدند از آنجمله آخوند ملا محمد علی نوری که در حکمت مشاء آگاه بود و کتب حکمت مشاء را درس میگفت او هم بدرس آقا سید محمّد می آمد و بامر او کتابی در اصول مسمی بمخبه نوشته و مجلد اول آن بخط والد ماجدم در نزد من است ولیکن در آنجا اصلا تصرف نه کرده و آخوند ملا علی بر کتاب شوارق بر هامش آن کتاب حواشی نافعه نوشته و بر شرح لمعه و مطول نیز حواشی مفیده بر هامش آنها نوشته و هر ده سالی یکدوره شرح لمعه درس میگفت و حواشی او فاضلانه است و خلی بفقاهت ندارد و والد ماجدم شرح لمعه را در نزد او قرائت کرده و گوید که بسیار کم حافظه بود اگر عبارتی از هر کتاب بدست او میدادند بسیار مطالعه میکرد ولیکن پس از مطالعه با نهایت تحقیق آنرا بیان مینمود و مرحوم آقا سید محمّد پس از فوت والدش بکربلا رفته و ریاست عامه مسلمین در بلاد اسلام باو منتهی شد و سلطان عصر مرحوم فتحعلیشاه را با او اخلاص بسیار بوده و در همه امور مطیع آن بزرگوار بود و بامر او سلطان جمع عساکر نمود و مهیای جهاد با سلطان روس شد و چون دولت روس بر بلاد مسلمانان استیلا یافته ماتنه در بند و قبه و گنجه و شیروان و غیر آنها از ولایت اطراف پس مسلمانان احوال خود را با آقا سید محمّد عرضه داشتند که کفار بر بلاد ما غلبه نمودند و ما را امر نمودند که اطفال ما را بسوی معلم ایشان بفرستیم تا رسوم دین ایشان را و شریعت و طریقت ایشان را تعلیم گیرند و بالنسبه بقرآن و مساجد و سایر شعایر اسلام بی احترامی مینمایند پس آنجناب بجهاد امر فرمودند و خود نیز بنفسه با جمع کثیر از علماء و متدینین و طلاب بدان صوب رفته لیکن مسلمانان تقصیر کردند و مغلوب روسیه شدند و آنجناب بقزوین معاودت فرمودند این مرحله مایۂ فتح لسان منافقین و رجوع ضعفۂ مسلمین از اعتقاد بجناب ایشان و قلت احترام سلطان گشت و آنجناب از حزن و اندوه چنانکه سجیۂ آبا و اجداد آنجناب بود مریض شد و در همان سفر وفات یافت جسد مطهر او را بکربلا نقل و در آنجا در قبۀ معروفه مدفون کردید رضی الله و حشره مع آبائه المعصومین و از والدش بحر العلوم و شیخ جعفر اجازه داشته و از جمله فتاوای آنجناب اینکه در مفاوز و بیابان گرم

منبع مجلسی / جمع کرده / گرد آوری / الهی تیر / بحر العلوم / بزرگان

هرچه بیابد و پیدا کند مال واحدست اگرچه صاحبش معلوم باشد و در سفر جهاد مرحوم آقا سید محمد را غلیان نقره بود در یکی از منازل فراموش کردند پس از پشت سر کسی آن غلیان را دید و شناخت که مال آقا میباشد آنرا گرفت و در اثنا طریق یا منزل خدمت آن بزرگوار برد آنجناب قبول نکرد و فرمود همین که تو او را یافتی مال توست و مال من نیست.

حاجی ملا احمد نراقی

حاجی ملا احمد بن محمد مهدی نراقی کاشانی از مشاهیر علمای خطهٔ ایران و معاریف و مشاهیر علمای بلاد ایرانیان و در تحقیق گوی سبق ربای میدان همگنان و در تدقیق سرآمد علمای اعیان فکاوت او ضرب المثل دوران و حدت و فطانت او مسلم ابنای زمان و در طبع شعر عالی المکان چون والد ماجدش رحلت نمود تلامذه والدش او را بجای او نشانیدند و او آن زمان چندان مایه و پایه در علم نداشته مطول و معالم را درس میگفت پس بعتبات رفته در نزد بحر العلوم و آقا سید علی و سائر تلامذه آقا باقر تلمذ کرد و حاجی سید شفیع بروجردی ازا و حکایت کرده که من با والدم اخوند ملا مهدی به مجلس درس آقا باقر حاضر شدیم و اصلش از نراق و مسکنش در کاشان و کتب مولفهٔ او بسیارست کتاب مناهج الاصول در دو مجلد در علم اصول که کتابی در نهایت تنقیح و کتاب شرح تجرید الاصول والد او در شش مجلد و کتاب عین الاصول و کتاب مفتاح الاصول و کتاب معراج السعادت در علم اخلاق که اصل کتاب از پدرش میباشد و بخواهش سلطان عصر حاجی مزبور آن را فارسی نموده فی الحقیقه در علم اخلاق جامع و کامل است و کتاب سیف الامه در رد شهادت پادری نصرانی که شبهات در دین اسلام کرده و بایران آورده و پادری مذکور بلباس مبدل چند سال در خدمت اخوند ملا علی نوری تلمذ نموده و پس از آن شبهات کرده علماء متعرض جواب آن شده اند در میان اجوبه سه جواب نهایت باصواب و بادقت برآمد یکی کتاب حاجی ملا رضای همدانی که مسمی بمفتاح النبوة است و در آن میان عقل و کتب انبیاء سلف جمع نموده و دیگر کتاب اخوند ملا علی نوری که مسمی به حجة الاسلام است و در آن کتاب بقواعد عقلیه رفع شبهات و اثبات حقیت خاتم الانبیاء کرده و مدت شش ماه درس را تعطیل کرده و شبهات پادری را عنوان کرده و آن کتاب بافصاحت و بلاغت و مسجع و مقفی و منشیانه نوشته است و بلا تشبیه در بلاغت لغت فرس مانند قران ست در لغت عرب العیاذ بالله من التشبیه و سوم کتاب حاجی ملا احمد نراقی که مسمی بسیف الامه است و حاجی ده نفر از علماء یهود را در نزد خواست و از کتاب خانه ملا موشه یهودی کتب بسیار در لغت توریت و غیر آن جمع کرده و مدتی با یهود گفتگو داشته پس از این این کتاب را نوشته و فقرات کتب انبیاء سلف را بتفصیل نوشته و در قمع ادیان باطله هر سه کتاب بی نظیر باشند و کتاب عوائد الایام در قواعد کلیه فقهیه و این فقیر را بر آن بر هوامش آن کتاب حواشی بسیارست و دقایق بسیارست و کتاب مثنوی مسمی بطاقدیس است و بجنگ مثنوی ملای روم رفته و فی الحقیقت خوب ساخته و کتاب مستند الشیعه که چند کتاب از فقه را

باستدلال نوشته و خوب هم نوشته و دقایق و تحقیقات بسیار فرموده و اصولی صرف بوده و لیکن نهایت خلاف مشهورست بین الاصحاب را غالباً تقویت نموده مانند اینکه عصیر عنبی را قبل از غلیان و بعد از غلیان پاک میداند و وقت مغرب را میان اشتهاره فرض و ذهاب حمرهٔ مشرقیه میداند چنانکه مذهب ابوحنیفه است گویند که در زمانی حاجی مزبور حاکم ظالمی را از کاشان بیرون کرد و مکرر این قضیه اتفاق افتاد و سلطان حاجی را از کاشان احضار نمود و در مجلس با او تغیر نمود که شما در اوضاع سلطنت اخلال مینمائید و حاکم را اخراج مینمائید چون سلطان در شدت تغیر بود که حاجی ملا احمد آستین دستها را بالا برد و هر دو دست ها را بآسمان بلند کرد و چشمها را پر از اشک کرد و عرض کرد بار خدایا این سلطان ظالم حاکمی ظالم بر مردم قرار داد من رفع ستم نمودم و این ظالم بر من متغیرست چون خواست که نفرین کند فتحعلیشاه بی اختیار از جای برخاست و دستهای حاجی را گرفت و بزیر آورد و در مقام معذرت او برآمد و او را از خود راضی ساخت و بخواهش او حاکمی را بکاشان معین کرد گویند که حاجی ملا احمد را فرزندی بود که علاقه بآن داشته و او مریض شد بنحویکه حاجی از او مایوس گردید و بی اختیار از خانه دیوانه وار بیرون آمد و در میان کوچهٔ کاشان راه میرفت ناگاه درویشی پیدا شده و بحاجی سلام کرد و عرض کرد چرا پریشانی حاجی فرمود که فرزندم مریض است و از او مایوس گشته ام درویش گفت اینکه سهل مطلبی ست پس عصای تیزه دار خود را بزمین زد و سورهٔ حمد را بدون قرائت و شرائط خوانده و نفسی دمیده و گفت حاجی برو که پسر تو شفا یافت حاجی تعجب کرده و احتمال صدق داده و بخانه مراجعت نموده دید که فرزندش عرق کرده و صحت یافته است حاجی بسیار در تعجب شد و در عقب درویش کس فرستاد و جمیع طرق و شوارع کاشان را گردیدند درویش را نیافتند پس از هفت هشت ماه حاجی در روزی در میان کوچه همان درویش را دیده بود و گفت که ای درویش تو مردی در طریقت قدم زده و صاحب نفس میباشی ولیکن آن روز سورهٔ حمد را خوب تلاوت ننمودی و قرائت و تصحیح نبود البته در تعلیم و تعلم احکام شرعیه ساعی باش درویش گفت اکنون حمد ما ترا پسند نیامد آنرا واپس میخوانیم پس عصا بزمین نصب کرد و دوباره حمد را تلاوت کرد و نفسی زد و گفت برو حاجی چون بخانه آمد دید که همان پسرش مریض شد و بهمان مرض وفات یافت و حاجی ملا احمد را فرزندی بود حاجی ملا محمد که او هم از فقهاء بود در زمانی شاه جم جاه ملایک سپاه محمد شاه را عرض مرض عارض پس حاجی ملا محمد از کاشان بدرگاه سلطان بعرض عریضه در آن عرصه متعرض و استفسار و استخبار از احوال و کلال و ملال مزاج سلطوت امتزاج سلطان با اقبال نمود حضرت ظل اللهی در جواب آن کتاب باظهار زوال عارضهٔ مرض و سلامت مزاج بهاج فرمود کرهٔ ثانیه حاجی ملا محمد در جواب عرضه داشت که حال سلطان قرین صحت ست و صحت اعظم نعماء ست پس شما نظر بفحوای خجسته انمای آیهٔ وافی هدایه و اما بنعمة ربك فحدث تحدیث و اعلام با علاء و افشاء این نعمت بممالک اسلامیان فرموده باشید سلطان محمد را در جواب نوشت که این آیه معارض ست

مشتهر در السنه و افواه اشتر ذهبک و ذهابک و مذهبک رفع این تناقض و تعارض بچه نحو خواهد بود حاجی ملا محمد مرة ثالثه معروض داشت که آیهٔ شریفه برای اینکه نعمت مفرد مضاف ست افادهٔ عموم میکند و خبر مصدق اثر استر ذهبک خاص و چون عام و خواص با هم متعارض شوند بنای عام بر خاص باید گزاشت که مراد از نعمت غیر ذهاب و ذهب و مذهب ست چون بنظر آگاه محمد شاه این جواب رسید نهایت او را خوش آیند و پسند آمد برای حاجی ملا محمد جایزه از عبا و عصا برسم خلعت و اظهار محبت ارسال فرمود و مسموع شد در زمانی حاکمی از جانب سلطان بکاشان آمده و آن حاکم در سابق ایام حاجی مزبور را بحسب صورت ندیده و نمیشناخت پس بعد از ورود و قبل از دیدن و باز دید غائله هائله روی داده که میان حاجی و حاکم نقاری شدید پدید و حاجی نیز در امر حکومت آن عطیه متهم بود چندی بر این منوال انقضاء یافت روزی حاجی تنها عبا بر سر و عصائی بر دست بجانب محکمه حاکم و در آن محضر حاضر شد و اتفاقاً ساعتی بود که حاکم با حریفی مشغول نرد بازی و شطرنج و قمار بود و کسی از اهالی کاشان در آن محضر ضلالت بنیان حضور نداشت حاجی وارد شد و سلام کرد حاکم از دیدن ارباب عمایم در چنین مجلسی نهایت مشمئز گردید و حاجی در دم نشست و فی الجمله تحیتی از حاکم یافت باز مشغول بقمار شد از آن پس نزاع میان حاکم و حریف واقع شد که هر یک ادعاء غلبه بر آن دیگر مینمودند حاجی مزبور نظر بقانون علم شطرنج اجراء قواعد نمود و محاکمه میان ایشان فرمود حاکم را از آن خوش آیند گردید و گفت که آخوند معلوم ست که شما خشک نیستید و در این علم مربوط میباشید و بنای صحبت و مکالمه با او گزاشت ناگاه یکی از اهالی کاشان از در درآمد و دید که در صف نعال نشسته فهمید که حاکم حاجی را نشناخته است با ایماء و اشاره بنحوی حاکم را اعلام کرد که ایشان حاجی ملا احمد میباشند حاکم بی نهایت شرمسار از کردار و کار خویش گشته فوراً از جای خود برخاست و دست حاجی را بوسیده و دست او را گرفته و در صدر مجلس نشانید و طلب معذرت نمود و همان حرکت سبب التیام و رفع نقار فیمابین ایشان شد. مخفی نماناد که معروف ست جناب حاجی ملا احمد استاد کم دیده است و درس کم خوانده و بفطانت و ذکاوت خویش این تحقیقات و تدقیقات را نموده است والله العالم و دقت فقاهت آنجناب و دوران از و اوراق جواهر مشاهیر حذقه مهره است چه غالباً اقوال ضعاف را در مقام تقویت برآمده و این خلاف مسلک احتیاط است بلکه متابعت مشهور و تبعیت افهام فقهاء در مدارک احکام مستحسن بلکه در اخبار ائمه اطهار صلواة الله علیهم اجمعین نیز امر بمتابعت مشهور فرموده اند ـ

اخوند ملا محمد مهدی نراقی

کل اخوند ملا محمد مهدی بن ابی ذر نراقی کاشانی والد ماجد حاجی ملا احمد سابق و بر علماء عصر خویش در فضیلت و جامعیت فایق و صعاب احکام و مغالق مسائل را راتق و فاتق و در علوم عدیده از عقلیه و نقلیه و ریاضیه صاحب تحقیق رایق و در نزد اخوند ملا اسمعیل خاجوئی که محله از محلات اصفهان ست سی سال درس خوانده و در نزد سایر

سایر علماء در معقول و منقول تلمذ نموده و در خدمت موسس بهبهانی آقا محمد باقر عفی الله عنه نیز تلمذ نموده و برای او ید طولی بود و در ریاض از حساب و هندسه و هیئت و علوم ادبیه و معانی و بیان و تفسیر و در بدو تحصیل در نهایت فقر و فاقه بود بنحویکه قدرت بر روشن کردن چراغی نداشت و بچراغ بیت الخلاء استضائه و مطالعه مینمود و اگر کسی به بیت الخلاء وارد میشد اخوند ملا مهدی تنحنح مینمود که من بمقتضای حاجت اشتغال دارم تا کسی بی خبر نیاید و او شرمسار نشود و هر چه مراسلجات از وطن مالوف باو مینوشتند باز نمیکرد و نگاه نمیکرد برای اینکه مبادا در حواس او اختلالی پیدا شود و آن مراسله را در زیر فراش میگزاشت و پدرش از عاملین حکام و منصبش پست ترین مناصب دیوانی بود که پا کار نراق بود و پس پدرش کشته شد و مردم کیفیت را باو نوشتند که والدت مقتول و آمدن تو ضرور شد و او بنا بر عادت دیرینه اش آن مراسلجات را نمیخواند پس مردم بعد از یاس از او بسوی استادش اخوند ملا اسمعیل نوشتند که والد ملا مهدی وفات یافت و آمدنش ضرور و شما او را روانه بلد فرموده باشید پس اخوند ملا مهدی وقت درس بنزد استادش اخوند ملا اسمعیل خاجوئی رفت دید که استادش متفکر و مهموم و محزون نشسته است و اظهار حزن مینماید پس اخوند ملا مهدی از استادش مطالبهٔ تدریس کرد استادش گفت که تو باید حکماً به نراق رفته باشی زیرا که والد تو مریض و یا مجروح ست اخوند ملا مهدی گفت که خدا او را محافظت میفرماید و شما درس را فرموده باشید پس استادش تصریح کرد که والد تو وفات یافت و کشته شد اخوند ملا مهدی خواهش درس نمود و آخر الامر استادش او را امر بمراجعت بسوی وطن نمود پس بنراق آمد و سه روز در آنجا توقف نمود و دوباره رجوع کرد و شدید الشوق بتحصیل علوم عقلیه و نقلیه بود و بعد از فراغ از تحصیل بکاشان سکنی نمود و کاشان از علماء خالی بود و ببرکت وجود مبارک آنجناب مملو از علماء و فضلاء شد و مرجع و محل و محط رحال رجال اکامل افاضل شد و علماء بسیار از تلامذهٔ او بظهور رسیده اند آنجناب را تالیفات جیده است در معقول و منقول مانند رسالهٔ فارسیه در اصول دین که باستدلال تمام نوشته و کتاب لوامع در فقه و کتاب انیس در فقه و کتاب معتمد در فقه و کتاب تجرید در اصول و مشکلات العلوم در سه مجلد و کتاب محرق القلوب در مصائب اهل بیت سلام الله و صلوته اجمعین و آن کتاب حاوی خطب بلیغه و قصاید فصیحه عربیه در مراثی ست لیکن بسیاری از اخبار آن کتاب را اعتمادی نیست و از اخبار ضعاف بلکه مظنون الکذب و یا مقطوع الکذب ست و این فقیر را حواشی بر هامش آن کتاب ست مانند اینکه نوشته است که جناب حضرت امام حسن علیه السلام را باین نحو مسموم کردند که سم در آب داخل کردند و آن جناب نوشید و شهید شد و این غلط مشهور ست زیرا که اخبار از آن خالی ست و آنچه مشهور در اخبار ست اینکه سم را در شیر داخل کردند و آن حضرت علیهم الصلوة والسلام نوشید و در خبری وارد است که سم را در طعام ریختند و آنجناب میل فرمود و انصاف اینکه حیف ست که چنین فاضلی اینگونه خبرها در کتاب خود نویسد و کتاب اخوند ملا آقای دربندی در بعضی از مقامات قالی محرق القلوب ست و مبادا که آن نشود

که اینها از قبیل تسامح در ادله سنن است زیرا که تسامح در دلیل مستحب است مانند اینکه خبری بیاید که گریه کردن بر امام حسین ع ثواب دارد و آن خبر ضعیف باشد پس در آن خبر تسامح رواست نه در اخبار و حکایات و وقایعیکه در کرب و بلا روی داده اگر کوئی که نقل اخبار ضعاف چیزی است که سیره بر آن جریان یافته است که در بالای منابر ذکر میدارند جواب گوئیم که سیره متبع که مستمره و کاشفه از رضای معصوم باشد و بنوعی باشد که در زمان معصوم نیز چنین بوده باشد ممنوع است و سیره بالفعل را اثری نیست علاوه معصوم بسیار منع از این جهت فرموده اند و تعیین کرده اند که یک قسم از روایات عمل کنیم چنانکه معروف است که قمیین عمل بضعاف و مراسیل از اخبار نمی نموده اند و هرکه روایت مرسل یا ضعیف مینمود او را از قم بیرون مینمودند و لذا اعتماد قمیین از علایم توثیق است و ترضی صدوق علیه الرحمه نیز از ادات توثیق است و لذا ابراهیم بن هاشم را که متقدمین روایت او را احسن میشمردند ما روایات او را صحیح میشمریم بجهت اعتماد قمیین بر او و اعتماد پسرش علی بر او که آن علی شیخ و استاد کلینی است و اینکه او از مشایخ اجازه است ـ

آقا محمد علی بن آقا محمد باقر مازندرانی

کهج آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر الهزارجریبی که پدرش ساکن نجف اشرف بود و از مشاهیر فقهاء بود و حاجی در اشارات در جلد ثانی آقا محمد باقر مزبور را از مشایخ اجازه شمرده و نوشته است که من او را ملاقات کردم لیکن بحدّی پیر بود که شیخوخت او را فرو گرفته و قابل آن نبود که کسی از او انتفاعی ببرد و فرزندش آقا محمد علی ساکن اصفهان و از اعیان فقهاء آن بلدان و از تلامذه عالم اذخر شیخ جعفر نجفی بوده و دختر شیخ نیز در حباله او بوده و فقاهت او بسیار با دقت و متانت و در تفریع فروع او را یدطولی بوده و تعلیقه بر شرح لمعه نوشته است سه مجلد آن در نزد من است که از اول جلد اول شرح لمعه است تا آخر جلد اول و بر مجلد ثانی هم چیزی نوشته و در فقاهت و تسلط او در فقه محل ریب نبوده و دنیا را باو اقبالی نبود و زمانیکه شیخ جعفر نجفی وارد اصفهان شد روزی آقا محمد علی و حاجی محمد ابراهیم در خدمتش بودند که بدیدن مرحوم حاجی سید محمد باقر رفت و شیخ بسید عتاب نمود که آقا محمد علی فاضل و فقیه است چرا تو و حاجی ابراهیم رعایت نمیکنید و سبب اشتهار او نمیشوید و تقصیر از شما دو نفر است سید و حاجی در مقام معذرت بر آمدند ولیکن حاجی سید محمد باقر قلباً با او مربوط نبود بلکه او را مجتهد نمیدانست پس از آنکه دختر شیخ بود وفات نمود از آن پس دختر میرزا محمد باقر نواب را در حباله خویش آورد و میرزا محمد نواب از اهل لاهیجان و در حکمت یدطولی داشته و در نجوم نیز ماهر و در تفسیر اوحد زمان و در زائچه طالع جعفرخان زند دیده که در فلان وقت کریم خان وفات میکند و جعفرخان سلطان میشود پس باو اخبار کرد از آن پس قضیه بر طبق واقع گردیده و جعفرخان میرزا را وزیر خود نمود پس از وی میرزا باصفهان توطن نمود و باعث اشتهار آخوند ملا علی نوری میرزای مزبور در زمان جعفرخان شد که مستمری دو هاتی از جانب سلطان بتوسط او بملا علی برگزار شد مجملاً میرزا محمد باقر در اصفهان در معقول تدریس میکرد و معظم و محترم بود و در مجالس آخوند

ملا علی نوری

ملا علی نوری او را بر خود مقدم میداشت و زیاد احترامش مینمود و بخواهش و تحلیلش میرزای مزبور تفسیری نوشت و مبتلا بسلسل بول بود مجملاً آقا محمد علی گویا سوء خلق طبیعی او بود بعد از تزویج بدختر میرزای مزبور بنا بخواهش حاکم قمشه باعیال بدانجا رفت و با آنها هم ساز کاری نکرده پس باز باصفهان معاودت نمود و میرزا محمد باقر بر آقا محمد علی تغیّر و ایراد کرد که مگر در حدیث شریف ندیدی که فرموده اند دارهم ما دمت فی دارهم یعنی با اهل دنیا مدارا کن مادامیکه در خانه ایشان یعنی در دنیا قرار داری و آقا محمد علی فقاهت او از تعلیقه بر شرح لمعه واضح و آشکار است و بسیار عابد و زاهد و متورع بوده و بسیار فقر و فاقه داشت یکی بجهت مصالح کامله کامنه تشریف اشتهار در آن اعصار بر قامت با استقامت حاجی سید محمد باقر رسا بوده و الا فضلا در آن عصر در اصفهان و سایر بلدان بسیار بودند مانند حاجی شیخ محمد رفیع جیلانی که فاضل و از شاگردان بحر العلوم و شرحی بر معالم نوشته اما شهرتی نداشت و سید را با او میلی نبود و حاجی شیخ محمد رفیع همیشه در مقام تشییع حجة الاسلام بود و مانند اینکه میگفت که زمانیکه در خدمت بحر العلوم بودیم آقا سید محمد باقر یک خوشه انگور از بازار گرفت و پس از یکهفته [illegible] بمنزل او رفتیم همان یک خوشه انگور در آنجا بود و هیچ از آن نخورده بود گفتم چرا از آن انگور اکل نمینمائی جواب داد که خواستم خلاف نفس کنم اکنون صاحب آلاف از اموال دنیوی است و یوماً فیوماً در تزاید است و خلاف نفس نمیکند و از آنجمله حاجی ملا محمد جعفر آباده که عالم و جامع و متورع و از تلامذه آقا سید محمد و حاجی محمد ابراهیم کرباسی و حجة الاسلام بوده و بسیار شوخ و از هر علم یک کتابی در حفظ داشت مانند الفیه در نحو و زبده در اصول و قانونچه در طب و مختصر و تلخیص در فصاحت و تهذیب منطق و تجرید در کلام و مختصر نافع در فقه و از آنجمله آقا سید صدر الدین اصفهانی که از بلاد جبل آمل و از تلامذه شیخ جعفر و دخترش زوجه سید و در فقه و اصول با مهارت و در علم رجال سرآمد ابناء زمان و رساله در احوال محمد بن ابی عمیر نوشته که در نزد من است و از آنجمله آخوند ملا علی اکبر خونساری ساکن اصفهان عالم و فقیه و میان من و او در حجیت قرائت سبعه مباحثه شده و از من درخواست آن نمود که رساله باسم او در این مسئله نوشته باشم و با مؤلف محبت بسیار داشت و از آنجمله حاجی سید محمد شفیع بروجردی که از تلامذه شریف العلماء و اجازه از بسیاری از علماء داشته و کتاب قواعد شریفیه در اصول تألیف اوست و روضة البهیه که اجازه است که برای پسرش نوشته و اجمالاً ذکری از مشایخ اجازه نموده ـ

حاجی سیّد محمد باقر بن سیّد محمد تقی

کو حاجی سید محمد باقر بن سید محمد تقی موسوی شفتی رشتی ساکن اصفهان ملقب بحجة الاسلام وحید ایام مقتدای انام و در علم عربیت و هیئت و فقه و رجال و [illegible] از مهره اعلام و حذقه علماء کرام عالم عامل و بارع فاضل و علیم باذل فاضل است و اکامل افاضل و در زهد و ورع و تقوی او را ثانی نبوده اما علم آن جناب پس از حیز تحریر بیرون خارج و جمیع مراقی و مراتب علم را عارج و در تفریع اوحد زمان و در استدلال نهایت دقیق

و با کمال تحقیق حافظه او ضرب المثل دوران و تالیفات او بسیار کتاب مطالع الانوار که شرح بر صلوة شرایع ست مشتمل بر هفت مجلد و صلوة را اتمام نه کرده و هر مجلدی تقریبا بیست هزار بیت ست و در آنجا در هر علمی که بواسطه از وسایط مسئله اتفاق افتاد آن مسئله را باستدلال نوشته چه در اصول و چه در نحو و چه در لغت و چه در رجال و رساله زهرة البارقة که در چند مسئله از مسائل الفاظ در علم اصول ست و رساله تحفة الابرار در صلوة که جامع نقل اقوال و فی الجمله بر برخی از استدلال و رساله در تحقیق عبادات من اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنهم در غایت تنقیح و تدقیق هر زمانیکه در رجال تکلم مینمود گویا از زمان ولادت ایشان تا وقت وفات هریک حاضر بوده و رساله در بیان حال اسحق بن عمار و رساله در حال ابراهیم بن هاشم قمی و رساله در بیان حال ابان بن عثمان و رساله در تحقیق حال محمد بن عیسی الیقطینی و رساله در بیان حکم عقل براخت مطلقه و رساله در قبول قول نسوان بخلوا از موانع نکاح ابراء ولی مدت متعه موقتی علیه را چنانکه در ترجمه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی برغانی مذکور شد و غیرها من الکتب والرسائل و فتاوا نیکه از ایشان بکتابت در آمده و آنچه ثبت و ضبط شده با انضمام اسوله هشتاد هزار بیت ست و از آنجمله حاشیه بر طیبیه از اول کتاب تا مبحث تمیز یا حال که باستدلال با همه اقوال و تحقیق حق نوشته است و مؤلف این کتاب قدری از آن را دارم که بعضی از مواضع خط والد ماجدم و بعضی از مواضع خط حجت الاسلام ست که باهم نوشته اند چون میان والد و او صداقت و محبت بسیاری بود و مسموع شد که خلف باشرفش حاجی سید اسد الله بامر او آن حاشیه را تمام نمود بعوض صد تومان که پدرش باو داد و مسموع شد که ایام تالیف آن حاشیه حجت الاسلام ببغداد بجهت علاج حرقت البول رفته بود و اسبابش منحصر بترکیب خالهٔ بود اگر راست باشد پس این از کرامت آن جناب ست و اما تدریس حجت الاسلام پس در نهایت دقت و متانت بود و نهایت تفصیل اقوال فقها میداد و در فهم عبارات ایشان وجوه و احتمالات بسیار ذکر میکرد و جمعیت در درس او میشد لیکن کم درس میفرمود هفته دو روز یا سه روز یا کمتر بعضی از ایام هفته هیچ درس نمی گفت و در بعضی از اوقات در میان درس ارباب مرافعه میان مجلس ریختند و درس بهم میخورد و اخوند ملا جعفر نظر آبادی ساکن قزوین که مجاز از شهید ثالث و حاجی ملا صالح بود و فاضل و جامع و این فقیر بعضی از شرح لمعه را در نزد او قرائت نمودم و شرحی بر مختصر نافع نوشته او میگفت که من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس حجت الاسلام نوشته ام یعنی زمانی که در میان درس جمعیت مترافعین میشد و ما معطل میشدیم من طهارت و صلوة شرح کبیر را در مجلس درس همراه داشتم و مینوشتم و فقیر مولف این کتاب نیز قریب به یکسال به مجلس درس ایشان میرفتم و با من محبت بسیار داشت و با والد

صداقت بی اندازه داشت پس در مقام آن بر آمد که من اجازه داده باشد کتاب طهارت بدیع مرا گرفت یک هفته در نزد او ماند و روز پنجشنبه خواست که اجازه بنویسد که داعی حق را لبیک اجابت گفته و از دنیا رحلت فرمود لهذا از تلامذهٔ او اجازه گرفتم تا اسناد او را نیز داشته باشم و اما عبادات حاجی سید محمد باقر پس فوق تحریر خامه قاصر ست و وصف نماز آنجناب بتفصیل فصیل در ترجمه شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام بالتحقیق عرفانی بیان شد و مناجات خمسه عشر را در ضبط داشت و با گریه بر آن مداومت داشت اگرچه حاجی سید اسد الله خلف باشرف او مانع از قرائت این ست و این شبهه مشهوره است که گفته اند اینکه این مناجات سندی ندارد علاوه صلوات بر آل محمد الوف التحیة والثناء در این پانزده مناجات ندارد با اینکه ادعیه منقوله از آل محمد صلوة الله وسلام خالی از صلوات نیست اگرچه مختصر باشد سیما ادعیه منقوله از سید الساجدین در صحیفه کامله و غیره آن ولیکن مولف کتاب سابق در سابق از زمان سندی برای این مناجات یافته بودم که سند من هم بآن متصل میشد لیکن زمانی دیگر از آن پس طالب آن سند شدم در مظانش او را نیافتم و بتفصیل احوال را در اوایل مجلد اول از کتاب مشکلات العلوم بتفصیل نوشته ام الکنون میگوئیم اینگونه قدح غیر قادح ست چه این مناجات را اگر بقصد دعاء و ذکر مطلق و از بابت مطلق استغفار و مطلق دعا بخوانند نه بقصد ورود از امام پس قطعا عیبی ندارد و چه مندرج در عمومات اذکار و ادعیه خواهد بود و اگر از بابت قصد ورود هم بخوانند بی عیب ست چه نهایت اینکه از ادعیه مرسله باشد و خواندن آن نیز جائز ست و محل ریب نیست و صلوات نداشتن ضرر ندارد و معدوم النظیر نیست و بنای علما بر خواندن امثال این ادعیه بلکه دعوای جریان سیره نیز بر آن میتوان نمود و والد ماجدم در حفظ در قنوت وتر تمام آن را میخواند و سید حجت الاسلام را قنوت جمیع صلوات در غالب با همه اوقات این دعا بود اللهم اهدنا فی من هدیت و عافنا فی من عافیت و تولنا فی من تولیت و قنا شر ما قضیت و بارک لنا فیما اعطیت و این دعا را بتفصیل در رساله ترجمه صلوة نوشته ام و این فقیر مدت یکسال در خدمت حجت الاسلام بغیر این دعا در قنوت از او مشاهده نه کردم چنانکه شیخ بهائی در قنوت غالبا این دعا را ظاهرا میخواند اللهم اغفر لنا وارحمنا و عافنا واعف عنا فی الدنیا والآخرة انک علی کل شیئ قدیر مجملا عبادات این بزرگوار بنحوی بود که از نصف شب تا بصبح بگریه و زاری و تضرع اشتغال داشت و در صحن کتابخانه اش مانند دیوانگان میگردید و دعا و مناجات میخواند و بر سر و سینه اش میزد تا صبح و چنان بی اختیار و حنین و انین آن سرور دین بلند میشد که اگر همسایگان بیدار میبودند می شنیدند و در اواخر زندگانی آنقدر گریسته بود و بهای های ناله و بیقراری و گریه و زاری کرده بود که او را باد فتق عارض شده بود و فتق بند آنرا بسته و اطبا هرچه معالجه کردند مفید نیفتاد و آخر الامر او را از گریه منع کردند و گفتند که گریه بر تو حرام ست که موجب زیادتی آن باد می شود پس هر زمانی که به مسجد میرفت ذاکرین تا او نشسته بود بر بالای منبر نه میرفتند مگر زمانی که از مسجد بیرون می آمد و اگر ذاکری به بالای منبر میرفت و او حضور داشت بر نه میخواست و باز گریه میکرد و آن نحو کسی نشان نداده دیگر پیش

آقا سید اسد الله و حاجی ملا محمد اشرفی و شهید ثالث که او هم مناجات خمسه عشر را از حفظ در سجود و نحو آن مداوم بود و در سجود مشغول بخواندن مناجات ششم با ناله و زاری قبل از صبح بود که ضربت براو زدند و شهید شد و شهادتش مانند امیر المؤمنین ع در محراب مسجد نوشانیدند اما گریه و عبادت این دو سه نفر را نسبت بعبادت و تضرع حجت الاسلام نمیتوان داد وفقنا الله لعباداته و در سالیکه مولف کتاب بزیارت امام ثامن مشرف شدم در اثنای طریق حاجی سلیمان خان قاجار حاکم سبزوار مصاحب شده بود و او حاکم تازه بسبزوار میرفت شبها که براه می افتادیم با یکدیگر صحبت میداشتیم تا زمانی حکایت از مرحوم حاجی سیّد محمد باقر شد حاجی سلیمان خان گفت که یکی از شاهزادگان در اصفهان توطن داشت و او برایم حکایت کرد که مرا کنیزی بود و فرار کرده در خانهٔ حجت الاسلام رفت بعد از چندی وقتی آن بزرگوار آن کنیز را بخانهٔ من روانه ساخت و رقعه بمن نوشت که این کنیز را اگر تقصیری ست بما بخشیده باشید و بعدها بملازمان و خانواده سفارش داشته باشید که با او به نهج خوش رفتار نمایند پس ما از آن کنیز استفسار از خانه و احوال آن بزرگوار نمودیم آن کنیز گفت که آنجناب چون شبها میشد دیوانه میشد و روزها عاقل گفتیم چگونه دیوانه می شد گفت چون قدری از شب میگذشت در صحن کتابخانه مانند آدم دیوانه بر سر خود میزد و بهای های گریه میکرد و مناجات و ادعیه اشتغال داشته تا اینکه صبح میشد چون صبح میشد عمامه بر سر و عبا بدوش میگرفت و مانند معقولین نشسته بود و هر شب کارش همین بود مجملاً در کتابخانه هر شب تنها بود و کنیزی در دم در میخوابید و چراغ او دو فتیله داشت یکی کلفت و یکی باریک آن فتیلهٔ کلفت را روشن میکرد و چون میخوابید آن فتیلهٔ باریک را روشن میکرد و چون از خواب برمیخواست باز آن فتیلهٔ کلفت را روشن میکرد و همیشه چون قرص آفتاب مستتر میشد پیش از مغرب چراغ روشن میکرد و چون آفتاب طلوع میکرد چراغ را خاموش میکرد و گویند که این قسم مایهٔ انفتاح امور و اقباله و رواج آن دولت ست و حدیث لا اسراف فی السراج شاهد این مدعی ست و چون حمام میرفت بنای او این بود که همیشه روزهای چهارشنبه بحمام میرفت و در حدیث شریف نیز بهمین مضمون وارد ست و معروف ست که در روز چهارشنبه سر تراشیدن باعث ازدیاد دولت می شود گویند که حجت الاسلام در این مدت که به مسجد جماعت گزارد هرگز در نماز سهو نکرد مگر یک روز که فرزندش سید هاشم وفات کرده بود در آن روز در وقت ظهر در نماز سهو کرد چنانچه این فقیر مرتی را که در خدمت استاد بزرگوار آقا سید ابراهیم بودیم سهو او را در نماز ندیدم مگر یک دفعه یا دو دفعه و اما مرافعات حجت الاسلام پس آن احکام در غایت اتقان و احکام و بسیار دقت میفرمود و بسیار طول میداد تا بود که بعضی از مرافعات یک سال و کمتر و بیشتر طول میکشید و فراست عجیب در امر قضا و مرافعات داشت چنانکه فقهاء در کتاب قضا نوشته‌اند که قاضی باید فراست در امر مرافعات داشته باشد و قضایاء امیر المؤمنین ع را در این باب مثال زده‌اند از جملهٔ مرافعات حجت الاسلام که خالی از غرابت نبود اینکه زنی خدمت آنجناب رسید و عرض کرد که کدخدای فلان قریه ملک صغار مرا

غصب کرده کدخدا را حاضر کردند و او منکر برآمده و چهارده حکم از چهارده قاضی اصفهان گرفته و در همهٔ مجالس آن زن را جواب گفته سید آن احکام را ملاحظه کرده و آن نوشتجات را در پیش روی خود بالای هم گذاشته پس بآن زن فرمود که کدخدا مرد درستی ست و بقاعده سخن میگوید آن زن شروع بالحاح و ناله نمود و سید بمرافعات دیگر اشتغال و در میان مرافعات پرسید که ای کدخدا اگر تو این ملک را خریده گفت نه مگر در مالکیت خریدن لازم ست سید گفت نه ضروری نیست باز مشغول سایر مرافعات شد در آن اثناء از کدخدا پرسید که مگر این ملک از بابت میراث بتو رسیده کدخدا گفت نه مگر در مالکیت لازم ست که آن مال بمیراث منتقل شده باشد سید گفت نه و من هم املاکی دارم که بحسب میراث بمن انتقال نیافته باز مشغول بمرافعات شد در آن اثنا فرمود که این ملک از بابت صلح یا وصیت بشما رسیده گفت نه مگر در مالکیت اینگونه انتقال شرط ست سید فرمودند پس در اثناء مرافعات یک یک از نواقل شرعیه را نام برده و آن شخص همه را نفی کرده و اقرار بر عدم آنها نمود سید فرمود که پس بچه سبب این ملک بتو انتقال یافته گفت که سببی نمی خواهد از آسمان سوراخی پیدا آمده و بگردن من افتاده سیّد فرمود چرا از آسمان برای من ملک نمی آید برو ملک صغار این زن را رد کن که تو غاصبی پس سیّد آن چهارده حکم را درید و بخواهش آن زن حکمی بکدخدای قریهٔ خود که در جوار آن ملک بود نوشت که آن ملک را گرفته تسلیم نموده باشد۔ **مرافعهٔ دیگر** شخصی در باب قریهٔ از قرای اصفهان سندی درست نموده و او را بمهر اقدمین از علماء اصفهان ممهور مانند مهر آقا جمال و آقا حسین و مجلسی و هکذا امهار ایشان را بلطائف الحیل از وراث ایشان اخذ و سجلی درست کرده از آن پس با صاحبان آن قریه که چند بطن ایشان از صاحبان بوده در آن صناع بودند ادعاء نموده و ایشان را بمرافعه آورده چند ماه در آن باب مرافعه و درجرح و تعدیل آن میکوشیدند آخر الامر آن بزرگوار روزی کشیشان قریهٔ خلفا و ارباب خط و ربط ایشان را طلبیده چون آن سند را آن مدعی قسمی کرده بود که کهنه بنظر می آمد پس سید برکشیشان فرمود که شما به بیینید که این کاغذ مهر که دارد از کارخانهٔ که این کاغذ را زده اند آیا تاریخ آن مهر کی ست چون کاغذها مهر سفید دارند که از همان قالب ست و تاریخ اذهاب را در آن مهر ثبت و درج کرده اند کشیشان آن کاغذ را رو بآفتاب نگه داشتند و مهرش را قرائت کردند و تاریخ آن را حساب نمودند بیست سال مثلاً بود که آن را چاپ کرده بودند با اینکه تاریخ کتب و نوشتن آن زیاده از پنجاه سال بود پس بر آنجناب معلوم شد که آن مکتوب مزور ست فی الفور او را پاره کرده و بر خلاف آن بمدعی علیهم حکم داده۔ مرافعهٔ ثالثه که آن هم در غایت غرابت ست اینکه شخصی در محکمهٔ آنجناب عرض کرد که من از این مرد که آقا حسن ست مبلغ چهار صد تومان طلبکارم سید از مدعی علیهم جواب خواست آن شخص عرضه داشت که مدعی از آقا حسن طلبکار ست و من آقا حسن نیستم پس سید دیگر متعرض ایشان نشد و شروع بمرافعات دیگر نمود و در میان قال و قیل متداعیین و شهود و در زمانیکه

هنگامه گرم شد و آن شخص منکر اول گفت آقا حسن عرض کرد بلی سید فرمود برخیز و چهار صد تومان این مدعی را بده پس طرفین از مجلس برخاستند مجملاً سید آن شخص را بغفلت آواز کرد و اگر او متنبه میشد باز انکار می نمود و عجائب مرافعات آنجناب فقاهت مآب زیاده از آن ست که در این دفتر گنجد و اما فقر و فاقۀ حجت الاسلام در ابتداء کار بنحوی بود که گویا بتصور در نمی آید و زمانیکه در نجف اشرف در خدمت بحر العلوم تلمذ مینمود میان او و حاجی محمد ابراهیم کرباسی علاقۀ مصادقه و مراوده بسیار بود روزی حاجی کرباسی بدیدن سید رفت دید که سید افتاده و معلوم شد که از گرسنگی غش کرده پس حاجی فوراً ببازار رفته و غذای مناسبی برای او تحصیل کرده باو خورانید پس بحال آمد و سید در اوایل حال در طهارت و نجاست زیاد احتیاط داشت و حوض آبی در بیرونی بحر العلوم بود و سید اغلب اوقات بخانۀ بحر العلوم استادش میرفت و از آب حوض تطهیر میکرد پس استادش بحر العلوم از فقر و فاقۀ سید اطلاع یافته بسید فرمود که باید تو در اوقات غذا نزد من حاضر آئی و در این باب اصرار زیاد نمود و سید در مقام انکار آخر الامر سید عرض کرد که اگر در این باب بار دیگر مرا تکلیف فرمائی البته خواهم از نجف بیرون رفت و اگر میخواهی که در نجف باشم و در خدمت شما تحصیل نمایم از این قبیل تکلیف دیگر نفرموده باشید پس بحر العلوم سکوت کرد و از آن تکلیف درگذشت و در زمانیکه حجت الاسلام در نزد آقا سید علی صاحب ریاض در کربلای معلی درس میخواند حجت الاسلام بنحوی فقر داشته که نعلین پایش پاشنه نداشته و پاشنۀ آن از کهنگی و کثرت استعمال در رفته و برای معاش پول بکسر معطل و فاقد و عادم و آقا سید علی شخصی را قرار داده بود که هر روز دو گرده نان یکی در وقت ناهار و یکی در وقت شام به حجت الاسلام میدادند و زمانی که باصفهان وارد شد جز یک مندیل که سفرۀ نان خوری باشد و کتاب مدارک چیزی دیگر را مالک نبوده و میان مرحوم والد ماجدم با آنجناب مصادقه و مواخات بوده و والد نیز در آن زمان نهایت فقر و فاقه را داشته و والدم میفرمود که حجت الاسلام شبی از من وعده خواست بمنزل او رفتم بعد از اینکه مدتی از شب رفته بود سفرۀ نان خود را حاضر ساخت و در آن از پارهای نان خشک که از مال چند روز مانده موجود پس من و او از آن قطعات نان خشک آن شب را تعشی کردیم و در آخر اوقات فقر و فاقه اش روزی قلیل تنخواهی بکیسش آمد ببازار رفته که برای خود و عیال قوتی تحصیل نماید چون ببازار داخل شد با خود خیال کرد که چیزی که ارزان آن باشد تا خود و عیال سد جوع نمایند لهذا از قصاب جگر بند گوسفند را که پر قیمتی نداشت گرفت و روانه خانه شد چون در اثناء طریق رسید خرابه بنظرش آمد نگاه کرد دید که سگی گرگین ضعیف و نحیف و لاغر خوابیده و بچه های او در دور او جمع و همه در نهایت نقاهت و ضعیف و نحیف و لاغر و در پستان مادرش شیر نمانده و اینها مطالبۀ شیر از مادر دارند و همه بفریاد اشتغال دارند حجت الاسلام را بر آن سگ و بچگان او رحم آمد و گرسنگی آنها را

به گرسنگی خود و عیال مقدم داشته آن جگر بند را در نزد آنها انداخته یکباره آن حیوانات هجوم نمودند و آن جگر را خوردند و سید ایستاده و نگاه میکرد پس بعد از انجام کار جگر آن سگ گرگین روی بآسمان آورده گویا دعا میکرد بلی آنجناب از سلالۀ همان کس بود که اسیر و فقیر و صغیر را بر خود و عیالش ترجیح میداد و بگرسنگی شب بروز آوردند تا اینکه سورۀ هل اتی در حق ایشان خلاق منان از آسمان به پیغمبر آخر الزمان در مدح یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة متصف و فرو فرستاد مجملاً از حجت الاسلام نقل نموده اند که آنجناب میفرمود که پس از معامله آن سگ گرگین بیفاصله دولت دنیا بمن اقبال نمود و اما دولت و ثروت حجت الاسلام بعد از انجام فقر و فاقه در فاقه آنست که دولت آن بزرگوار از احصاء گویا گذشته و حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخت که عبرت جمیع انظار و مایه اعتبار ارباب اعتبار گردید و یکی از خوانین شصت تنخواهی خرافت نزد آنجناب فرستاد که قدر معینی از آن جناب و مادام الحیات مالکش آنرا بمعامله داده آنچه منافع ست مال جناب سید باشد و اصل آن تنخواه را بعد از وفات در مصارف معینه صرف نماید و سید آن مال را بمعامله و تجارت داده تا اینکه در اندک زمانی ربح بسیار نموده و اگر مالی میداد به بیع شرطی پس از رسیدن موعد بلا فاصله آن مبیع را تصرف میکرد و نگه میداشت و یا میفروخت پس شترخانه و قاطرخانه داشت و محوطه خانه اش خانۀ مرحوم آقا محمد بیدآبادی بود که از عرفا و صاحبان باطن و معروف بکیمیا بوده و خانه اش مشتمل بر دو دو بیوت بسیار هفت نفر پسر داشت هر یک اندرونی و بیرونی علیحده و مخارج ایشان جدا بود و فرزند اکبرش آقا میرزین العابدین در اصطبل هفده راس اسب خوب بسته داشت و عیال حجت الاسلام قطع نظر از پسران و عیال ایشان صد نفر در شمار آمده بود از خادمان و کنیزان و زنان و قرای و ضیاع و عقار بی اندازه داشته در شهر اصفهان گویا چهار صد کاروانسرا از مال خود داشته گویا زیاده از دو هزار باب دکاکین داشته و یکی از قرای او در اصفهان گروند بود که نه صد خروار برنج تقریبی آنجا بود و قطع نظر از گندم و جو و حبوبات دیگر و یکباب آسیاب در نجف آباد داشت که مستمر روزی یک تومان اجارۀ او بود و بهکذا املاکی که در بروجرد داشت مداخل آن هر سالی تقریباً شش هزار تومان بود و املاکی که در یزد داشت سالی دو هزار تومان مداخل آنها بود و دهاتیکه در شیراز داشت سالی چند هزار تومان مداخل آنها بوده مجملاً سالی هفده هزار تومان مالیات دیوانی دهات آنجناب در اصفهان بود که بدیوان میرسید و رضوان آرامگاه فتحعلیشاه بسید فرمود که ما از مالیات دهات شما میگذریم آن جناب فرمود که آن مقدار را از مجموع مالیات اصفهان کم میکنید و یا مالیات اصفهان باحوال خود باقی ست سلطان گفت که مالیات اصفهان کم نمی شود وجه را سرشکن محال دیگر میکنند سید فرمود من راضی بآن نمی شوم که مالیات دهات مرا سرشکن بکنید و مردم دیگر بدهند و این ظلم ست و من راضی بآن نخواهم بود بلکه خودم مالیات دهات خودم را میدهم و از بلاد و همۀ امصار از ایران و غیر ایران وجوه بر او نقل میکردند و باصفهان نزد

سید میبردند واو فوراً بفقرا میداد و در زمانی فتحعلیشاه در اصفهان در عمارت هفت دست که در بیرون شهر ست منزل
داشت و دوربین انداخته بصحرا تماشا میکرد دید فیلی را بار کرده می آورند سلطان بملازمان حضور گفت که فیلی
برای ما می آورند پس نگاه کرد دید فیل را از اردو گذرانیدند و بجانب شهر میبرند سلطان استفسار کرد که فیل از کیست
و بارش چیست بعرض او رسانیدند که این فیل را تجار و ارباب دول هند برای حجة الاسلام فرستادند
و بارش تنخواهیست که تجار هند از وجوه مال امام برای آنجناب فرستادند سلطان را در باطن خوش آیند
نشد و چون فیل را نزد سید بردند و حکایت سلطان را نیز بعرض سید رسانیدند سید بار آنرا که تنخواه بود قبض
کرده و فیل را برای سلطان فرستاد مجملاً دولت و ثروت سید در میان علماء امامیه از متقدمین و متأخرین کسی
نداشته بجز علم الهدی سید مرتضی که او هم ثروتش بسیار بود و باعتقاد این فقیر مؤلف کتاب اینکه ثروت علم
الهدی بجای ثروت حجت الاسلام نبوده و پس از این احوال سید مرتضی و برادرش سید رضی انشاءالله تعالی بیاید و
آن سالی که حجت الاسلام بمکه شرفیاب میشد کتب کتابخانه آنجناب را حساب نمود بقیمت پنجاه هزار تومان کتاب
داشت مثلاً شرح لمعه متعدد داشت از کاغذ تیرمه و قرآن طلا و زیری و ورقی و بغلی و هکذا و تا آخر عمر کتاب میخرید
تا اینکه همان سالی که فوت شد در ایام ماه مبارک من بمسجد او میرفتم و معالمین و کسبه از هر حین در مسجد او ایام صیام بساط
انداخته بودند کتاب فروشی هم در آنجا آمده در میان کتاب های او چند کتاب برداشتم که یکی حاشیه شیخ محمد پسر صاحب
معالم بود بر تهذیب شیخ طوسی و بعضی از کتب ریاضیه بود چون بقیمت پرداختیم گران قیمت میکرد و پس با خود گفتم این
کتب را مردم چندان معرفت باحوال آنها و مؤلفین آنها ندارند بهتر آنست که تا آخر ماه صبر کنم تا آنوقت این کتاب ها
نخواهد فروخته شود پس در آن وقت صاحبش ارزانتر خواهد داد و همیشه مواظب بودم تا روز آخر ماه مبارک رمضان شد
بعد از نماز ظهر و عصر با جماعت در پشت سر جناب رفتم و در آنجا نشستم و گفتم که همان کتاب ها را آورد در میان گفتگو بودیم که
مرحوم حجت الاسلام بآنجا آمده و نشست و فهرست کتاب ها را دیده و همان کتابها که منظور من بود برداشته قیمت کرد
آن مرد پنجتومان آنها را قیمت کرد سید پنجتومان را داد و آن کتابها را بملازمین سپرد که بخانه ببرند من در شدت حرص آن
جناب در حیازت کتب تعجب نمودم گویند که سید فرمود که همه کتب در نزد من ست و بنظرم اینکه حاکی سهو یا خبط کرده باشد
یا مراد کتب در فن خاصی یا نوعی بخصوص باشد و الا حیازت کتب مؤلفه اسلامیه در این جزء از زمان گویا از محالات عادیه باشد
و چون سید وفات یافت بعد از وضع قروض ترکه آنجناب را خواستند که تقسیم نمایند خلف باشرفش حاجی سید اسدالله
کتابخانه را برداشته و در سهم خود قبول نمود و املاک دیگر را سائر ورثه برداشتند و اما بسبب اشتهار سید چند چیز بود یکی
توصیف آقا سید محمد که از ایشان پرسیدند که آقا سید محمد باقر مجتهد ست آنجناب در جواب فرمودند که اجتهاد او را
از من استفسار کنید بلکه از او سؤال کنید که سید محمد مجتهد ست یا نه و دیگر توصیف میرزای قمی چه سلطان فتحعلیشاه

از میرزا خواست که عالمی خالی از ریب هر جهت باشد تعیین کنید که در مسجد شاه طهران نماز جماعت کند و ما هم باو اقتدا
کنیم میرزا در جواب نوشت که آقا سید محمد باقر شفتی رشتی در اصفهان ساکن ست او قابل امر از او بهتر نشان ندارم پس سلطان
بحاکم اصفهان نوشت که سید مزبور را تدارک دیده باعزت روانه طهران کن حاکم استفسار نمود که سید محمد باقر کیست پس
از معرفت او کس فرستاد که پادشاه شما را خواسته و من تدارک می بینم شما در خیال سفر باشید سید امتناع نمود پس حاکم از
زهد او تعجب نمود و خود شرفیاب آن باب گردید و در خواست مسافرت کرد سید امتناع داشت حاکم گفت که
امتثال امر سلطان لازم ست و مارا مخالفت آن میسر سید فرمود که من باختیار نمیروم پس حاکم مایوس شد و مراتب
را بسلطان عرضه داشت و این مایه وثوق سلطان گردید تا زمانیکه سلطان باصفهان آمد سید را بدیدن او بردند پس
سلطان بسید گفت که از من مطلبی خواهش کنید سید امتناع نمود سلطان اصرار کرد آخر الامر سید گفت که چون اصرار دارید
مرا استدعا اینکه فرمایش کنید که نقاره خانه را موقوف کنند سلطان سکوت کرد و پس از برخاستن سید سلطان بامین
الدوله گفت عجب سیدی ست که از من خواهش میکند که نقاره خانه سلطانی که علامت پادشاهی ست موقوف دارم
امین الدوله معذرت خواست چون سال دیگر سلطان باصفهان آمد و سید بدیدن او رفت پس از انقضاء مجلس سلطان
بامین الدوله گفت که این سید آن سید سال سابق نیست اکنون بسیار زیرک شده است و اما اخلاق آنجناب فی
الحقیقه اوحد زمان در اخلاق بود وقتیکه وارد اصفهان شد در مدرسه چهارباغ منزل گرفت و تدریس میکرد مدرس
آن جا فهمید که سید مرد عالمی ست راضی بآن نشد که در آن مدرسه سکنی کند که مبادا وقتی مدعی بامور مدرس شود
لهذا امر بخروج او کرد بدون سببی و جهتی سید امتثال حکم او کرد و از آنجا بیرون رفت و حاجی کرباسی را در مجالس
و محافل بر خود مقدم میداشت و حاجی دو سال از سید بزرگتر از سن بود و اخوند ملا علی نوری نیز بسیار سبب اشتهار آن
بزرگوار شد و در مجالس سید را بر خود مقدم میداشت و بر حاجی هم مقدم میداشت زمانی که سید از سفر مکه مشرفه مراجعت
نمود و در کربلاء یکنفر از کسانیکه معاصر او بودند در ایام تحصیل با او رفاقتی داشتند هنوز در مدرسه منزل داشت
سید در سر ایوان حضرت سید الشهداء نماز جماعت کرد آن شخص رفیق بعد از نماز عشاء خدمت سید رسید و دست
را بوسید و عرض کرد که بالفعل تمنای آن دارم که در مدرسه مرا سرافراز کنید که آب گوشت و نانی مهیا
دارم سید قبول کرد و فرمود که اگر زودتر از این مراوده میخواستی بمنزل تو می آمدم و جواب میکردم لیکن وعده
الآن کاشف از بی قیدی و بی ساختگی و درویشی ست پس سید همراه او بمنزل آن شخص رفت و تعشی فرمود و مراجعت
نمود و شیخ محسن خنفر که یکی از مشاهیر مشایخ و فقهاء نجف بود و فاضل و در فقه زیاد ماهر و از شاگردان شیخ
علی بن شیخ جعفر بود و مؤلف کتاب چندی بدرس او حاضر شدم می گفت که شیخ محمد حسن لا یفهم شیئاً و باصفهان
هم رفته بود و میگفت که حاجی سید محمد باقر فضیلت او زیادتر از شهرت او است و اشتهارش از فضیلت او

کمترست و اما سطوت و صولت آنجناب و امر معروف و نهی از منکر زیاده از آن ست که باقلام در قراطیس وصف
این مقام گنجد چنانکه در اوصاف اسلاف اشرافش آیه و لو کان البحر مدادا لکلمات ربی الایه نزول یافت و در بدو
امر که معروفیتی در اصفهان نداشت روزی از کوچه میگذشت که اشرار بلهو و لعب و نقاره و ساز و دف اشتغال داشتند
پیش رفت و تغییر فرمود و قصد آن کرد که آنها را از ده باشد پس سید را کوفتند و حبس کردند تا اینکه طلاب باخبر شدند
امام جمعه را اخبار نمودند امام کس فرستاده و سید را از حبس آنها برآورده با اینکه نهایت قلیل الجثه و باریک و قامت
کوتاه و ضعیف و نحیف بود دیده بود که در روز ناهار نه میخورد با اینکه روزه نیز نداشت نماز صبح را در مسجد میگزارد از آن
پس بر افعالت اشتغال داشت تا وقت ظهر و بهمان وضوء صبح نماز ظهر را ادا میکرد بلکه تا بنماز شام همان وضو را
داشت و غذا هم نه میخورد مگاهی شربت سکنجبین در اداء افطار و میخورد گاهی هم ناهار میخورد و این مایه تعجب دوقتیکه
محمد شاه بنحو تغییر وارد اصفهان شد سید بر استری سوار به دیدن او عزم نمود و سید علی نقی عرب بنا بر عادت
در پیش روی آنجناب قرائت قرآن شریف بصوت خوش و بلند اشتغال داشت پس محمد شاه در عمارت هفت
دست از دور تماشا میکرد و چون نزدیک باردو شد این آیه را سید علی نقی تلاوت کرد قل اللهم مالک الملک
چون به تعز من تشاء رسید محمد شاه گفت یقین عزت دست خداست که این مرد را اینقدر عزت داده است و سید علی نقی
عرب و از اهل کاظمین و قرآن را بلحن حجازیان بسیار نیکو قرائت میکرد و در وقت صبح در عقب حجة الاسلام در مسجد
بید آباد تکبیر میگفت و اذان نماز میگفت که صوت او را از نیم فرسخ از بیرون شهر قوافل می شنیدند الحاصل چون
سید نزدیکتر باردو شد سید علی نقی این آیه را تلاوت کرد یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده الایه
پس بیکدفعه اهالی اردو و از لشکری و اعیان دولت همه فرو ریختند و اکثر را ممکن نشد که دست سید را ببوسند
اکثری استر او را و بعضی استرش را میبوسیدند پس محمد شاه حیرت کرد و چون بسرای شاهی رسید این آیه را تلاوت
کرد انا ارسلنا الی فرعون رسولا فعصی فرعون الرسول و از امر معروف آنجناب این بود که هفتاد نفر را بحد شرعیه
قتل نمود و اما حد غیر قتل پس بسیار بود و در دفعه اول که بسبب لواطه حکم بقتل فرمود بهر که تکلیف کرد که او را قتل کنند
ابا کردند آخر خود برخاست و ضربتی زد که تاثیری نکرد پس شخصی برخاست و او را گردن زد و خود بر او نماز گزارد و
در وقت نماز غش کرد و در مدایح او آن قدر از قصاید از عرب و عجم گفته اند و جمع کردند و آن دیوان بزرگی شد و یک
مصرع از اشعار عرب که در مدح او ساخته اند انا الذی احتاج ما یحتاجه بلفظ الذی میمانم چنانکه او احتیاج بصله دارد
من هم احتیاج بصله و انعام دارم و آنجناب هرگز بدیدن و بازدید و مهمان کسی نمیرفت و هرگز بدیدن حاکم بلد نرفت
بلی بدیدن سلطان در زمان ورود باصفهان میرفت و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان میشد
در دم در سلام میکرد و می ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتفت نمی شد بعد از ساعتی نگاه میکرد و او را اذن جلوس

میداد و تواضع برای او نمیکرد و سه دستگاه تا کتابخانه او بود که در هر جانبی دربانی می نشست و ملازمین بسیار میداشت
ده باشی داشت و زمانی که بمکه مشرف شد زمان محمد علی پاشاء مصری بود و با او مراوده داشت باغ فدک را از او گرفت
و بسادات مدینه منوره بر گذار کرد و آنجناب سه نفر از علماء عصر را تفسیق نمود یکی حاجی ملا اسد الله بروجردی بود که از شاگردان
آقا سید محمد مرحوم بود و مجاز از او بود و صبیه میرزای قمی عیال او بود پس چند نفر از علماء بروجرد مانند اخوند ملا علی و غیره سید را
معتقد بر تفسیق او نمودند پس سید حاجی را تفسیق نمود دوم میرزا محمد تقی نوری از شاگردان حاجی کرباسی بود و حدت درکی
داشت و فی الجمله تلمذی نیز در خدمت آقا سید علی نموده و در اصول راجل بود و تقویت از اقوال ضعاف مینمود مانند اینکه در
مضاف قایل ست باینکه نجاست از اسفل باعلی سرایت میکند و حال اینکه این قول خلاف فتوای مشهور بلکه در اجماع منقول
بر خلاف اوست و ایضا تسبیحات اربع را در دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشاء و دیگر رکعت آخر مغرب سه دفعه واجب عینی میدانست
و در ماه رمضان المبارک غلیان بر بالای منبر میکشید و دخان را مفطر نمیدانست اگرچه مفطر نبودن دخان صوم را فتوای
شیخ حسن بن شیخ جعفر نجفی و صاحب مدارک جمعی دیگر ست و قاعده نیز اقتضاء عدم افطار می کند و تمسک باولویت
خالی از صعوبت نیست لیکن فتوی دادن و علانیه کشیدن خلاف طریقه فقهاست مجملاً میرزای مزبور فتاوای غریب
که خالی از قانون فقاهت ست بسیار ست لیکن در امر معروف اوحد آن زمان و نادر دوران بود پس جماعتی از
اهالی نور در خدمت حجت الاسلام شهادت بر فسق او دادند پس سید او را تفسیق نمودند و فتحعلی شاه او را بجهت فتوای
غلیان بطهران آورد برای اینکه تادیبش کند در حضور با او محاجه کرد و سخنان ناشایسته بمیرزا گفت میرزا عرض کرد که اعلم
العلماء شما آقا سید محمد باقر ست نفرستید بیاید در طهران و در باب غلیان با من گفتگو کند سلطان گفت اخوند تو مخبط
و مصروعی آقا سید محمد باقر کذائی از اصفهان برای من و تو می آید بطهران پس بعضی از اعیان توسط نمودند سلطان از او
گذشت سوم حاجی ملا صادق رشتی بود و حاجی مزبور جامعیت فی الجمله داشت و نطاق بود و در وعظ او تسلطی بود
در میان علماء آنجا از هر قسم ممتاز و از تلامذه مرحوم آقا سید علی بود و مدت صد و هیجده سال عمر کرده و حواس او برجا بود مولف
این کتاب در وعظ او حاضر شده عنوانی بلند مینمود اگرچه در انجام آن عجز داشت و میان مولف این کتاب و ایشان نیز
مباحثاتی اتفاق افتاده و اصل مسئله که متنازع فیها میان من و حاجی مزبور شده در این بود که محقق طوسی در کتاب
تجرید گفته و تحدیدهما بالثابت العین والمنفی العین الخ حاجی از من سوال کرد که چرا بلفظ تحدید گفت و بلفظ تعریف
نه گفت و او را با والد ماجدم و با خال آقا سید علی مصادقت و محبت بی اندازه بود و حاجی عیالی از دهاتی گرفته
بود و اسم پدر عیالش کریم بود پس از آن زن اولادی تولد یافت و آنها بعرصه آمدند روزی حاجی مزبور
وارد خانه شد دید پسرانش بالای تختی که در سرای خانه بود نشسته و اخوانش بالبسه فاخره در پهلوی همشیره زادگان
خویش نشسته اند حاجی این رباعی را بالبدیهه گفته بنوا کریم جلسوا بالتخت و هکذا فعل اهل البخت قد بدلوا

الناکون بالسریر واستبدلوا الکرباس بالحریر فاکون بزبان رشتی ست و در اینجا معرب شده است معنی آن خانهٔ محقریست که سکنهٔ دهات در جنب خانها بنا میکنند و مقصود حاجی ازاین ابیات اینکه اخوال پسرانش نجابتی نداشتند و بسبب بستگی پسرانش به نعمت و عزت رسیدند الحاصل بعضی از اهالی رشت جمع شدند و در خدمت حجت الاسلام شهادت بر فسق او دادند لهذا جناب سید تفسیق او را با هالی نوشت چون حاجی مزبور کیفیت مذکوره را استماع نمود بر بالای منبر برآمد و زبان بسخنان ناهنجار گشود و یحتمل که امر بر جناب سید مشتبه شده و در واقع طرفین ناجی و برحق بوده اند والله العالم و مناسب این مقام حکایت شیرینی دارم و او اینکه حاجی میرزا مسیح از تلامذهٔ فاضل قمی و ساکن طهران بود و ایلچی روس را بسبب تجاهر بکفر و فسق و بعضی از امور کشته و حکم باخراج او از طهران شده و آقا محمود پسر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بهبهانی ست و فاضل و جامع و مسلک او مسلک اخباریین بوده و این فقیر بموعظهٔ او مشتهر بود پس میرزا مسیح آقا محمود را تکفیر کرده بود پس از مدتی حاجی میرزا مسیح بزیارت قم و در مسجد امام حسن عسکری ع نماز میکرد و آقا محمود نیز بزیارت قم رفته بود روزی آقا محمود به مسجد امام حاضر شد دید که نماز جماعت مینمایند از امام آن جماعت سوال کرد گفتند حاجی میرزا مسیح ست آقا محمود باو اقتدا نموده از آن پس بمنزل خود معاودت نمود پس اصحاب آقا محمود از او سوال کردند که حاجی ترا تکفیر کرده بود و تو باو اقتدا کردی آقا محمود در جواب گفت که چه منافاتی ست میان اینکه او اعتقاد بکفر من داشته امر بر او مشتبه شده باشد و من اعتقاد بعدالت او داشته باشم و هر دو مثاب و ماجور باشیم و چون این خبر به میرزا مسیح رسید از اخلاق آقا محمود تعجب کرده و بدیدن او رفت و مباعدت بمصادقت مبدل گردید مجملاً در مسجد حجت الاسلام در روزی از ایام صیام نماز گزارندگان بشمارهٔ بیست و دو هزار نفر بودند و در اقالیم سبعه و دول خارجه همه جا آن جناب معروف و در همه جا حکم او ممضی و مقلدان او در همه اصقاع بود و در میان علماء امامیه مانند او در ثروت نیافتم نه در اسلاف و نه در اخلاف بلی سید مرتضی علم الهدی نیز صاحب ثروت بوده لیکن ثروت حجت الاسلام بیشتر و سطوت و اقتدار سید مرتضی نیز بسیار کمتر از اقتدار حجت الاسلام بوده و اما سخاوت حجت الاسلام پس اکثر از توصیف واصفین ست چه جود آن وجود مبارک بر اسم برمکیان و حاتم عربان خط محو کشیده و اخوند ملا علی اکبر خونساری گفت که روزی در کتابخانهٔ حجت الاسلام وارد شدم در حالتیکه از زر سرخ و سفید از بابت مال امام ع آن قدر در پیش روی حجت الاسلام ریخته که آن جناب از آن طرف گذشته است نزدیک بآن بود که پیدا نباشد و آن تنخواه میان من و او حایل شده بود پس غلیانی برای من خواست من شروع بکشیدن غلیان کرده بودم که فقرا و سادات را خبر کرده بودند ایشان بنحو جمعیت حاضر شدند سید بهر کسی یک چند از آن تنخواه میداد

و هنوز غلیان را انجام نداده بودم که آن تنخواه تمام شد پس من بر سبیل سرور و تعجب عرض کردم که شما را در اموال امام زیاد تجری ست آن جناب فرمودند که بلی پسر در مال پدر زیاده ازاین تصرفات مینماید و فقیر مولف کتاب روزی از منزل خود بمدرسه میرزا جعفر میرفتم در اثناء راه بکوچه که در جنب خانهٔ سید بود گذارم افتاد دیدم که آن قدر از فقراء سادات هجوم کرده و بخانه می شتابند که کوچه از عبور مسدود شده است استفسار کردم که چه واقعه روی داده باشد که این همه جمع شده جواب گفتند که معادل هشت هزار تومان مال امام از بروجرد برای سید آورده و او فرمود که فقراء سادات را اخبار کنند تا مال امام را بایشان داده باشد پس بعد از حضور بهر کسی یک دو کله یا بیشتر قلمکار داده و همه را در آن ساعت تمام کرده و از جملهٔ شعراء اهل بیت در آن زمان ملا قربان بیدل بوده که رودباری ساکن قزوین و با مولف کتاب مصادقت داشته روزی بحجره ام آمد و گفت که الیوم عرض برای کشیدن غلیان که و آمده ام یکی از تلامذه را که از اتراک بود گفتم که غلیان که ورا درست کرد و او را چندان وقوفی نبود خوب درست نمود پس به بیدل داد و او هر چند کشید سودی نبخشید و دودی نه چشید در کش کشم از این دو حالت غلیان بکشیم یا خجالت پس من دوباره خود آنرا اصلاح کردم و باو دادم و بیدل در بدو امر پیشه کاری و تعلقی داشته از آن پس تائب و از هر دو اعراض کرده و کتابی در مصیبت نوشته که در اثاره حزن و اندوه سرآمد کتب ست و هرگز برای غیر اهل بیت مدح نمیگفت و هجو نمیکرد بلکه اشعارش منحصر بمراثی و نواحی مصیبت ست مگر اینکه یک رباعی برای حاجی میرزا آقاسی وزیر سلطان محمد شاه گفته و آن این ست ؛ نگذاشت برای شاه حاجی درمی ؛ شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی ؛ نه مزرع دوستان از آن آب نمی ؛ نه خانهٔ خصم را از آن توپ غمی ؛ و چون این اشعار را حاجی میرزا آقاسی استماع نمود مامول او را انجاح و انجام داده و ایضاً شخص کامل طویل اللحیه بواسطهٔ کار نزد کسی گرفته آن شخص یا قاصر شد یا مقصر بیدل یک شعر در توصیف لحیهٔ او گفته و آن این ست ؛ مُغْتَنَن ریش او از بس طویل ست ؛ که از سیچان الی تنکورییل ست ؛ و بیدل میگفت که محتشم دوازده بند خود را در مدت هیفده سال گفته باین معنی که این اشعار را گفته بود و تا هیفده سال حک و اصلاح میکرد و بعد از هیفده سال آنرا داده که مردم انتساخ گرفتند و بیدل را کرامات بسیار ست از آنجمله میگفت که این کتاب مصیبت را قدری نوشتم پس مقروض شدم و دماغ سوخته و چیزی نداشتم و نوشتن کتاب را ترک نمودم پس در وقت مغرب در خانه را کوبیدند بیرون رفتم دیدم شخصی کیسه وجه نقد سر بمهر بمن داد و فرمود که این تنخواه را بقرض خود بده و کتاب مصیبت را انجام ده ایضاً میگفت پیاده بکربلا میرفتم پس مدتی گذشت که قوتی پیدا نکردم و تنها بودم بحدی گرسنه شدم که از رفتار ماندم ده خرابی بود که دیوارهای شکسته از آن باقی بود و پس از عجز و گرسنگی نشستم و بدیواری تکیه کردم و قدرت بر حرکت نداشتم ناگاه نظرم بسوراخ آن دیوار شکسته آمد و دیدم میان دیوار نان خشک بسیار ست قدری از آن نان بقدر سد رمق خوردم دوباره آن سوراخ را مسدود ساختم که بکار دیگری آید ایضاً بیدل میگفت که در ایام گردش و سیاحت وقتی در بیابانی دور از آبادانی بودم و شب رسید و چند وقت گذشته بود

که غذائی نخورده بودم پس وقت مغرب رسید در میان بیابان مشغول بنماز شدم و نماز مغرب را ادا کردم و از ضعف
نشسته بودم و مشغول بذکر خدا بودم ناگاه شخصی پیدا شد و سفره پهن کرد که در آن نان تازه با خورش بود و فرمود بخور
پس من بقدر حاجت خوردم باقی را با سفره برداشته و رفت مجملاً بیدل وقتی از اوقات پریشان و مدیون شده
پس باصفهان خدمت حجة الاسلام شرفیاب و در باب پریشانی خویش بآنجناب عریضه داشت آن بزرگوار مبلغ یک
صد تومان وجه نقد به بیدل داده و مبلغ یکصد تومان هم در بروجرد نزد تاجری برات کرده بیدل ببروجرد رفته برات
را بآن تاجر نشان داده تاجر قبول ننمود پس بیدل قضیه را بآنجناب عریضه کرد آنجناب برات دیگر یکصد تومان بتاجر دیگر
برات کرد تاجر ثانی تنخواه را داد از آن پس تاجر اول هم درخواست کرد که بیدل وجه برات را قبض کیرد بیدل باز عریضه
کرد که تاجر ثانی وجه برات را داده اکنون تاجر اول هم خواهش آن کرده که وجه خود را داده باشد اکنون چه مصلحت میدانید
آن بزرگوار در جواب نوشت که آن وجه را نیز قبض و ضبط کرده که آنرا هم بتو بخشیدیم پس جمعاً سیصد تومان باو رسید
و در روز عید غدیر تجار اصفهان هر کسی بقدر خور خود از صد و دویست و کمتر و بیشتر خدمت آنجناب میدادند که بفقرا
بذل کند از قضا در یک روز عید غدیر بمسجد رفته و بر منبر برآمد و در اطراف او کیسهای تنخواه گذاشته بودند از زر سرخ و سفید
و از پول سیاه و دهشاهی و هزار دینار و حکم کرد که فقراء در سر یکدر جمع شوند یک یک بیایند و از در دیگر بیرون روند
پس فقرا جمعیت بسیار کردند و بهر یک یک مشت از زر میداد تا چه مقدار برآید بقدر یک ساعت تقریباً آن تنخواه
را بفقرا بذل نمود و حساب نمودند هیجده هزار تومان شد که در مدت یکساعت بفقراء داده بود و دو باب دکان از مال
یکی نانوائی و یکی قصابی برای فقراء قرار داده بود که نان آن گندمش از مال خود و دکان از خود و مزد نانوا از خود
و همچنین قصاب و این باب دکان مصرف آنها این بود که بفقرا برات میکرد از نان و گوشت و گویا یک هزار
نفر بلکه دو هزار خانوار در نان و گوشت از آن بزرگوار موظف بودند شخصی حکایت داشت که وقتی بفقر گرفتار
و چند وقت بود که غذائی بکیرم نیامد پس شبی از کوچه عبور میکردم دیدم حجة الاسلام از آن کوچه عبور میکند
چون بمن رسید یک مشت از زر سرخ بمن داد و گذشت و در سال طاعون در شهر رشت اموال بلا وارث
و مالک بسیار جمع کرده بودند فتحعلی شاه بدیدن سید رفت و گفت بادشاه صاحب عیال بسیار و فقیر شده است
شما از آن اموال که در رشت جمع شده به ما برات کرده باشید سید مبلغ بیست هزار تومان بشاه برات کرد که
در رشت از آن اموال داده باشند و هر ساله برای فقراء مکه و مدینه زادهما الله شرفاً و تعظیماً تنخواهی میداد و طلاب
را بسیار اعانت می نمود بلکه زنهای سادات و اعیان و تجار و شاهزادگان را برسم قرض اعانت میکرد و در محله بید آباد
مسجدی بنا کرد که گویا در عالم چنین مسجدی بنا نکردند و بنیان آن مسجد که تا مقابل زمین آوردند مبلغ شصت هزار تومان
مخارج شد و تا وفاتش تمام نشد بعد از وفاتش ملاحظه کردند هفتاد هزار تومان هم مخارج باقی داشت و در زمان مرحوم فتحعلی شاه

که بعلماء باره و با احسان و تلطف بود با سید بتماشای مسجد رفتند سلطان استدعا نمود که مرا هم شریک در این مسجد گردان سید
قبول ننمود سلطان گفت که شما را قدرت بر اتمام و انجام این بنا نیست سید گفت که دست من بخزینه خلاق عالم است و
در سالی که وفات مینمود مؤلف کتاب در اصفهان بودم که امین الدوله دعوای بیست هزار تومان بر آن جناب نمود در
جواب فرمود که تو این تنخواه را داده بودی که من از بابت مظالم بفقراء داده باشم من هم داده ام امین الدوله گفت که من
بودیعه در نزد شما گذاشته بودم سید گفت مرا اشتغال ذمه به تنخواه تو نیست لیکن الحال که قبول نداری من خود قبول
دارم و آنکه بفقراء داده ام مال من باشد و وصیت کرد که از مال او این بیست هزار تومان را داده باشند در قرض
او مصروف سازند - ایضاً تاجری از طایفه حاجی غفور در همان سال از سید استدعا نمود آن جناب
فرمود آن را از بابت مال فقرا بمن دادی و من هم داده ام و اشتغالی بتو ندارم آن شخص گفت که من بودیعه در
نزد تو گذاشته بودم سید گفت اکنون که پشیمانی آنچه بفقراء داده ام از مال من باشد پس آنرا هم داخل در قرض
و وصیت فرمود که از مال او ادا کرده باشند - اساتید آن جناب ملا مهدی نراقی و بحر العلوم و آقا سید علی
و میرزای قمی و مانند ایشان دارد چنانکه در اجازه آقا سید محمد باقر قزوینی سبق ذکر یافت مخفی نماند که مسجد
حجة الاسلام فی الحقیقة بیان قابلی برای آن نکردیم زیرا که محتاج بدیدن است و مشتمل بر قریب به پنجاه مدرس است
و بعد از اتمام مسجد اخوند ملا علی نوری چند بیت در وصف آن مسجد انشاد فرمود و برای حجة الاسلام فرستاد
سید فرمود من چیزی قابل برای جایزه این اشعار ندارم و اگر ما تیملک خود را نثار این اشعار نمایم کم است و اخوند
پیر شده بود و عمر طویل کرده بود و سید و حاجی کرباسی در سوابق ایام در خدمت اخوند درس خوانده بودند روزی اخوند به مسجد
آمده که بسید اقتدا کند از نهایت ضعف شیخوخت در بین راه غش کرد و بعد بهوش آمد و بمسجد رفت دید سید آنروز بمسجد نیامد اخوند
بسیار تغیر نمود که من با این سن بمسجد آمده ام که اقتدا کنم نماز جماعت نمایم و تو بمسجد نیامدی و اخوند ملا علی در میان حکماء امامیه
کس متشرع تر بود و در بدو امر تقلید میرزای قمی میکرد و پس از وی تقلید از حجة الاسلام میکرد اخوند ملا علی نصف شرح
حکمة العین را در مدت نه سال درس خواند و در سالی او و میرزای قمی هم کجاوه شدند بعتبات رفتند و در بین
راه میرزا از اشعار ملای روم سؤال میکرد صفحه بصفحه و ورق بورق اشعار آنرا از حفظ میخواند و از اخوند سؤال میکرد آن
اخوند خود را از دیده گفت من در اشعار سررشته ندارم و بقدر اشعاری که شما ضبط دارید من ضبط ندارم روزی اخوند بدیدن
آقا سید علی صاحب ریاض رفت سید بغلیان معتاد نبود و اخوند معتاد بود پس غلیانی برای اخوند آوردند که منافذ بسیار
داشت و کوک نبود اخوند هرچه کشید دید دود نمیدهد بسید گفت که آن غلیانی که اخبار بحرام میدهد این غلیان شما است
در غلیان های دیگر پس سید خندید و امر کرد که غلیان دیگر آوردند و باید دانست که غلیان در اواسط زمان اخوند ملا محمد
باقر مجلسی احداث شد و سلطان منع نمود و مردم ممتنع نشدند و در خلوت و سردابها و زیرزمینها غلیان می کشیدند چون سلطان

مطالع شد تنباکو را خراج بسیار بست که شاید مردم ترک کنند آخر صورت نگرفت و ازین بابت است که با گونه از ری و
اصفهان کمرک بی اندازه دارد لیکن سید جزایری در انوار نعمانیه نوشته است که گنج خانه پیدا کردند که در ان اکثری
از اسباب بود و از ایام قدیم بود و در انجا الات غلیان هم بود و این کاشف از ان بود که در عهد قدیم نیز غلیان معمول
بود و بجملا اخوند ملا علی در تشهیر رسید اهتمام تمام داشت و خود مسلم و مقبول القول بود لهذا مردم ازوی پذیرفتند
و در اذلال و تکفیر صوفیه اهتمامش زیاده از فقها بود و می گفت من اهل خبره ام و این گونه اشخاص کافرند و در علم
الهی بر اخوند ملا صدری بالاتفاق ترجیح داشت و وقتی بشیراز رفته بود و میرزا ابو القاسم نام صوفی مشهور به سکوتی
در شیراز منزل داشت پس مردم بدیدن اخوند میرفتند و معرفی در مجلس معرفی میکرد تا انیکه میرزا ابو القاسم سکوتی وارد شد
و خواست با خوند ملا علی ملاقات نماید معرف گفت که ایشان میرزا ابو القاسم سکوتی هستند اخوند دست خود را بسوی
خود باز پس کشید و گفت این مرد نجس است و کافر است از مجلس من بیرون رود میرزا ابو القاسم شرمسار از ان مجلس مراجعت
نمود چون خواست که کفش خود را بپوشد بلازمان اخوند گفت که حکیم خر هم نو براست و در وقتی از اوقات صوفی را
مردم تکفیر کردند پس خدمت اخوند استعفا نمودند اخوند شرح مفصلی در تکفیرش نوشت و گفت که فتوائی قتل با مجتهدین است
خدمت سید رسیده که حکم تقبل کند سید در این امور بحسب تکلیف شرعی مسامحه داشت در باره خدمت اخوند رسید اخوند
بسیار تغیر برای سید کردند و گفتند که من اهل خبره ایشانم و ایشان کافرند و حکم تقبل تکلیف حاکم شرع است
چرا باید مساهله و مسامحه و مسادفه نماید گویند که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی در میان چاه بیفتد
چند دلو باید کشید ان جناب تامل کرده از ان پس گفت که حکم این مسئله را نمی دانم فضلا از تلامذه ملا علی بسیارند
از ان جمله والد ماجدم و اخوند ملا عبد الله زنوزی که مدرس مدرسه خان مروی ست و من درس او را ادراک کردم
و اخوند ملا ... ملا اقای قزوینی و من در نزد او تلمذ کردم و حاجی ملا هادی سبزواری و مرا با او حکایاتی است که مذکور
شد و حاجی محمد جعفر لنگرودی و من شواهد ربوبیه را با اقا محمد مهدی ولد حاجی کرباسی در نزد او می دیدم و اقا سید
رضی مازندرانی و من در نزد او نیز تلمذ کردم تالیفات ملا علی کتاب حجة الاسلام در رد شبهات پادری و شرح
حدیث امیر المومنین و حواشی شرح اصول ملا صدری و او ارشد تلامذه اخوند ملا اسمعیل واحد العین است که اصفهانی است
و با شیخ احمد احسائی در مسئله علم صحبت داشته و او را ملزم ساخته و در زمانیکه اخوند وفات کرد حاجی کرباسی
بر جنازه اش گریه بسیار کرد و می گفت بعد از تو چه کس دفع شبهات معاندین اسلام را مینماید و شیخ علی
بن شیخ جعفر در نجف استقبال جنازه اش نمود و خود بدوش گرفت و بحسب
وصیت در کفش کن امیر عرب مدفون شد صورت مراسله که اخوند ملا علی نوری بجناب
میرزای قمی نوشت چون نهایت لطافت و مشتمل مسایل بی نهایت و تحقیقات با کفایت مذکور می شود

بسم الله الرحمن الرحیم

مخلص مهجور مشتاق از فیض خدمت دوره موقف عرض واقفان حضور سعادت گنجور میرساند که کثر الله تعالی
فی سبیله اعوانه و انصاره و اعظم الله سبحانه فی ارضه قدره و اعتباره پس از دعائی معراز ریا
عرضه میدارد که هر چند جام جهان نمای ضمیر منیر دوست اظهار احتیاج خود انجا چه حاجت است الا
حقا و بعزة الله تعالی که خدا آگاه و گواه حال این مخالصت اکتناه و شاهد این مقال صدق
اشتمال است که این عقیدت سگال در مثال نظربان صاحب علیه التحیة النثال شال سلامان بیتا بیلال
است ٭ غافل مشو از حال من بی سر و سامان ٭ من با تو چنانم که با ابسال سلامان ٭ مشتاقم و دورم و غم
جانکاهم از این بیست ٭ مشتاق تو را دور نزد اهم ازین است ٭ والطور و کتاب مسطور که بور عمر این
دوران مخالصت دستور عمر است که موسی آسا طالب خدمت الشعیب از عین عمری می باشد هر چند
بطور طلب در عین احتجاب شاید تعبیر از عتاب لن ترانی از پس حجاب جواب می آید لیکن در این
صورت از جانب هیولای ناقابل کوشش بجا صل و بی صورتی است هم مگر لطف شما پیش گامی چند
نا که از جانب معشوقه نباشد کششی ٭ کشش عاشق بیچاره بجائی نرسد البته بدستور سال گذشته امسال
نیز در مدت دو ماه هر چند ابواب مساعی بر رخ تهیه اسباب مسافرت بصوب خدمت علیا مرتبت
گشوده دام الموانع مسماة بربی سعادتی نظر بحب فرزند و مهر مادری راضی نگردیده ممانعت
نموده ذا ابو البصیر با بسعادت که شهر یار مصر مساعدت بود از بینائی در میان نبود پس ظاهر است
که پسر بی پدر خاک بر سر است چه عرضه دارد ٭ مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد ٭ که دست
نخواهد پایان شکیبائی پس ای صاحب همه کس تا این ناصبور را بسوی خود از وفا طلب ٭ یا تو کم
یا کدامی صبر من از خدا طلب اگر چه از صبوری معارضه بادوری نباید شکیبائی تاب مقاومت
مشتاقی ندارد و در مثال ان بپیر پروانه شعله شمع را نگه داشتن و از بریان دم آتش سرکشی
کوفتن است و گفته اند ٭ بصبر چاره هجرت کنم چه حرف است که بریان نکند شعله را نگهداری
ولیکن چه چاره که در کتاب نوشته عجب دوسفته اند که صبر کن ای دل که صبر سیرت اهل صفا است
چاره عشق احتمال شرط محبت و وفاست فالمامور معذور چشم بنشینم و صبر پیشه گیرم و بنا له
کار خویش گیرم که الامور مرهونة باوقاتها علی العجاله چند مسئله در نوشته علیحده صورت تحریر
یافته بضمیمه عریضه المخالصه مصحوب عالیجناب قدسی القاب زبدة الاطباء قدوة الاجلاء قرة
عین اولی الالباب عمدة العلماء العظام اسوة الفضلاء الکرام علام همام مولانا ملا داود لا اصدق

اخوند ملا محمد علی نوری سلمه الله تعالی ارسال خدمت داشته که از جانب افاضت جوانب ان مرشد
کامل در کیفیت عمل در باب انها اجازت و رخصت حاصل نماید اگرچه از غنایم ایام بملاحظه و مطالعه
نسخه مرشد العوام در بعضی از انهار ای ان مطاع الانام را دریافت نموده و عقدهای بسیار از برکت
ان گشوده اند اما افاضت تازه را فائده بی اندازه است حقیقت مطلب از این در دستور رحمت استاد
در عمل برای اعتلاء ان سپهر مرحمت است همه کوشیم تا چه فرمائی روا بود همه خوبان آفرینش را که پیش
صاحب ما دست در کمر گیرند چه جای چون من نبع زشت بدسرشت که نه دین و نه دنیا و نه امید
بهشت چون کافر مفلسیم چون قحبه زشت بعد از یاری حضرت باری بمددگاری دوستان خصوصا علی الخصوص
بدست یاری دعا استجابت انتما انصاحب دوستداران امید واری حاصل سعدی مگر از خرمن
اقبال بزرگان بکخوشه بخشند که ما تخم نه کشتیم باری از الطاف ملاذ الاشراف چشم تمنا دارد که بزودی
در ذیل هر یک از اسوله قلمی داشته مصحوب کسی معتبری ارسال نموده که منت بر منت دوستدار
مخالصت شعار افزوده خواهد شد بعضی از جهات در این اوقات بسیار محتاج می باشد و چشم
براه است که نسخه مرشد العوام با صحتی مقابله رسیده در سرکار یافت شود و بر در کار نباشد تحویه
مخلص خود بفرست که عین مخلصان نوازی است دائم گل این بوستان شاداب نماند دریاب
ضعیفان را در وقت توانائی اگرچه از قراریکه مسموع میشود بوستان دماغ انصاحب دوستان نیز در
این اوقات بسان باغ خزان است امید که از نسیم عنبر شمیم گلستان غیبی لاریبی دماغ جان
ایشان معطر بوده ابواب فیوضات روحانیه و سعادات اخرویه بر رخ ذات قدسی صفات
ملکی ملکات ان مطاع آناً فآناً گشوده آید پریشانی ظاهری درمان چون تو ظاهری بر ظاهر است
که دلیل بر جمعیت خاطر است زلف آشفته او موجب جمعیت ما است چون چنین است پس آشفته ترش
باید کرد زیاده مترقب ظهور تفقدات و توجهات بارسال تعلیقجات و ارجاع خدمات یکجهتی
دلالات موجبه المهمات از جانب ان شریف المناقب می باشد الباقی ایامه العالی عرضه
میدارد که حقیر در بیست سال پیش از این در قزوین در خدمت جناب غفران مآب عالم عامل
استادی آقا سید حسن برادر عالم عامل آقا سید حسین طاب ثراهما درس فقه و اصول فقه را
میخواندند سید مرحوم مذبور بحقیر و سایر رفقای مباحثه روزی در اثناء مباحثه در مبحث نماز
احتیاط فرموده اند که تسبیح خواندن در رکعات احتیاط چون بدل از دو رکعت اخر است
احوط و اولی است و نمودند که طریقه جد با والد ایشان و برادر ایشان و خود ایشان در نماز

احتیاط

احتیاط اینست و ما را نیز وصیت فرمودند که غیر از این مکنید و حقیر هم نظر بحسن ظنی که بایشان
داشتم بهمین طریقه عمل میکردم حتی انکه در اصفهان در خدمت قدوة العلماء و عمدة الحکماء استادی
میرزا ابو القاسم از کتب فقهیه میدیدم از طریقه عملیکه در خدمت مرحوم مزبور فرا گرفته بودم دست
برنداشتم و در خدمت فیض موهبت فخر المحققین ملاذ طلاب الیقین قدوة الحکماء الالهیین
محیی مراسم العرفاء المتشرعین الموحدین سندی و سیدی و سید الجمیع اقائی اقا محمد بن اقا محمد
رفیع رفعه الله تعالی مع الائمة الاطهرین علیهم السلام شرف اندوز گردیدم و ایشان
مکرر بحقیر وصیت میفرمودند که در زمان غیبت معصوم بغیر از طریقه احتیاط راه نجاتی متصور نیست
و بمقتضای حدیقه ملاذ الفقهائی المولی الجلیل المؤید المغفور مولانا ملا محمد تقی مجلسی طاب ثراه
وجعل الجنة مثواه باید عمل کرده باشی حسب الامر الاعلی امتثال میرفت و در این مدت رجوع
بحدیقه بقدر وسع عمل مینمود و کثیری از مقتضای ان تجاوز مینمود مع ذلک در نماز احتیاط بخصوص
تا مدتی پیش از این هم تسبیحات اربعه میخواندم تا انکه از حسن اتفاق باین فکر افتادم و تفحص و تتبع بسیار
نمودم دیدم که احتیاط در خلاف اینست علی الخصوص نسخه مرشد العوام سرکار رجوع نمودم تصریح
بعدم جواز فرموده بودند درین صورت بالضرورت باید تدارک نموده باشم چاره ندارم و درین
خصوص چند سوال دارم که بتفصیل نموده میشود و ان متاع باید در زیر هر یک از این اسوله جواب
قلمی فرموده باشند اگرچه حال و علی العجاله بقدر استنباط خود و رعایت جانب احتیاط مشغول
اعاده نمازهای احتیاط الحمد لله تعالی شده ام تا از جانب عرش جوانب ان مطاع چه مقرر شود
و سند صحیح است که جوابهای ایکمانه الاهم فالاهم قلمی فرموده باشند قبله گاها بموجب تفصیلی که از
اسوله نموده میشود در طرفتب در وقت تنگی قلمی شد و تکرار بحسب معنی و لازم معنی در اسوله هست
در ذیل هر یک جواب قلمی سفیر مایند اگرچه بجواب سابق کفایت حاصل بشود حقیقت انست که مثل
بنده شرمنده روسیاه تبه کاری باید سیاه بپوشد و از وادی ابادی در کشمکش غم و شادی رخت بکناری
کشند تعمیر خرابیها پرداخته از شائبه مسامحه در تدارکات بالمره در گذشته از قید لاابس خبر ندارد و ضرر
ندارد لاباس اگر چنین باشد جرح عظیم لازم می اید آدمی هلاک میشود و کلا و طرا از آدمی حاصل نماند
ایا حکیم که گرفتار عیال پریشان حال میباشم پس درین صورت الاهم فالاهم اه اه اه اه که کار تباه
است ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی این ره که تو میروی به ترکستان است اما چه چاره دست بیچاره چون
بجان نرسد چاره جز بیرهن دریدن نیست تمنا دارم و بخدا قسم میدهم که در گاه و بیگاه از دعا این روسیاه

دارا فراموش نفرموده باشند پسر جواهر سجکین جز مهر علی در دل ما راه ندارد   این شیشه گلدار مرا شاه نداد
جعلنی الله فداه یا الله ادرکنی ولا یهلکنی محمد واله الکرام علیه وعلیهم السلام چون نتوانیکه هیچ یاد من نکنی
باران کن که دامنش ها دیگنی از اینشان هستی نگوئی ایشان القصه اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل
آزرده شوی ورنه سخن بسیار است الباقی هو المشتاق وتمه اگر مقرر باشد عند التلاقی —

در جواب مرسلهٔ از میرزای قمی

جواب میرزا ابو القاسم قمی رحمه الله تعالی پرشکسته صعوهٔ نوس محلب مایوس بلا و بال بسته طائر
محبوس قفس محنت قرین ابتلا بعیفر تقریر باین ابکم نشان وحریر تحریر قلم زبان منقصر نبیان بعز عرض ظهار
وحیات بی ثبات ساحت و ابهت تفقد و التفات ان قدوه حماتر امور دنیکو واهب العطیات نمود
بر لوح ضمیر بیضا تنویر می نگارد که ذر قار متعرزه از اوج عالم قدس هابط مغاک بیحاصلی گردیده
تفرید هدیه تنبیهات انیقه مجرد نجید ترین نجیر النشدا د خواب غفلت بیدار ساخت و هدهد متمتعی که چون
صبا نامهٔ سلیمان معروف را بشهر سبا آورده از مجامع انس نوید التیامی بوحشی ترین وحشت زدگان
رسانیده از دریچه اقبال فرسرافرازی بر سر بخت خفته ترین خفتگان انداخته اعنی هاتف غیبی ومولف
لاریبی مکتوب بلاغت اسلوب حقانیت مصحوب که هر سطرے از ان نهریست از منبع ایجاب و هر شطری
از ان بحریست از معدن حکمت ومخزن سعادات پژمردگان کرهٔ خاک بید لیرا نزهت فزاچون
فصل بهار وظلمت نشینان مغاک غمناک بجاهیلرا نورافزا چون شمس در نصف النهار دوحه بنیانش از
تمنا دفواید فرایدگوناگون برد و روضه افادتش از ازهار دوا وراد خوائد عواید بو قلمون جواهر
نثار از مطالعه انوار صفحات التفات ان ظلمت کده خاطر حزین روشن واز نسایم عنبرین شمایم اخلاقات
وانتشار انسش گلخن دل محنت قرین گلشن گردید اشارات دقیقه فاتح معلقات بشارات یافتم
وبشارات انیقهٔ ان از شارح مشکلات اشارات شناختم حتی انکه در عالم اظهار لطف ونوال نسبت
ان زبدهٔ اهل کمال ومشفق همتیال را با انیقا صر بکمال وخاصر بدیل وحال در تمثال سلامان
وابسال قرار داده بودند اگرچه مقتضای مقام ابهام لقصه اولی را پرورد که فی الحقیقه بجو
تلمیحی باشد ولیکن مقتضا یحال رفری بجانب قصهٔ ثانیه می آورد که در معنی مستحق انواع علامتی را
تدیحی باشد وچون این لاشی بمقدار خود را در عداد نسبت باهل اعتبار واضافه بسابقان کامل
عیار نمی شمارم بهتر انکه نسبت خود را در استکمال یا مرحلهٔ وصول خود با علا مرتبه از کمال چنان
دانم که تربیت نار مارج را است در نضج طبیعت با کوزهٔ صلصال ومناسبت ظهور ترقی خود را ان

حضیض

از حضیض طبیعت باوج مقتضای فطرت چنان شناسم که منبع چشمهٔ کبریت راست در منبع ما صلصال
زیرا که دشمن کهنه را دوست انگاشته و دوست قدیم را بر کنار گذاشته وبذری در زمین
شوره زار کاشته و درسقی ان نقشی بر لوح آب نگاشته و در امید انجام الفت و تعیش با این زاد و فریق
علم سفر درازی افراشته بلکه خیال شربتی از شهد کاسها زهر نوشیده و بفریب انجشم از دام بوشیده
و در هر نفسی در خرابی بنیاد خود کوشیده بدرعم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت ناخلف باشم
اگر من بجوی نفروشم بلکه گاهی چون کودک رضیع در دامن ام الخبائث لی بی تعلق این عجوزه
عدا و بد وپستان حرص چسپیده خندان و خوشحال وگاه در کمال اکراه در بغل ابو الخیرات بابا توکل
ببازیچه مشغول ریش کندن وتجافی طپانچه بر روز زدن با دل پر ملال وبعد ترقی از حضیض رضاع
گاهی از مکتب خانه مودب حقیقی در گریز و با ما در مهربان تقوی و پرهیز در طلب جوز ولوز ومویز دوشیز
می باشد خلاصه اینکه شرح حال این شکسته بال وبیان حسرت و سرشکستگی این هایم تیه ضلال وعائم
غمرات حرمان وملال و دورافتادگی از کاروان سفر کمال واسیری قطاع الطریق خسران ووبال
نه چنان دور از حیطهٔ تقریر و بیان است که بقلم دو زبان چه جای زبان ابکم نشان در اید مگر نا خوانده
احوال مراد اند کسی ورنه نخواندن انچه آید بهشت حال دیگری باشد علی الخصوص در این اوان
مناقضت اقران که دریا عمر گرانمایه در نقصان وخسار و با مقتضیات نفوس شریره اهل دهور
در گیرودار ومصدوقه صریحه الشهرة خیرها وشرها فی الناره دیده که لمحهٔ فراغ میسر نیست وبالمره از
کار باز مانده وچون زیاده ازین فرصت اظهار جسارت حال و بیان پریشانی احوال
امید هست که همین قدر دم مقام دلسوزی تقویت داعی نموده در مظان اجابت از دعا فراموش
نفرمایند والان بمقتضای المامور معذور ولا یترک المیسور بالمعسور حسب المقدور در انجام مهمات
مرجوعه می پردازد وچون از مقتضای مجموع ان کلمات صدق ایات استنباط شد که نظر بحسن
ظن بحقیر وخلوص طویت واستقامت محبت ذات شریف حقیقت مقصود شما انست که اگر امرے
بحقیر درباب تدارک ما فات ظاهر شود و قابل اظهار باشد عرض کنم عموما وخصوصا هرچند سواد ادب
باشد لکن از جهت تکلیف داعے از طرفین قوی است هرچند مطلب بطولانی و در اینجا با نجام
نمی اید لیکن بعنوان اجمال بعضے از مراحل عرض میشود او لا شما اغلب اشکالات را در حکمت تدارک
نماز احتیاط قرار داده اید وچنان قرار داده آید که با تفریق تکالیف بسبیل احتیاط بعمل آورده
باشند نظر با نکه عالیجناب مرحمت وغفران مآب آقا محمد رحمه الله تعالی

فرموده اندکه امتثال انیزان چاره جزان نیست و فرموده اندکه تا حدیقه المتقین

رجوع کنند و شما هم بنای عمل را بان گذارده اید و بعد در مقام ملامت بر نفس شریف فرموده

اید که حقیقت نیست که باید از شائبه مسامحات و تدارکات گذشته از قید لا باس لا باس فی ضرر ندارد و

اگر چنین باشد لازم می آید کلا و طرا از ادی حاصل نماید و مشغول تعمیر خرابیها بخود شوید این دو کلام

شما یافتم که شما میخواهید که همه رفتار شما با حتیاط تمام شود و این حقیر از مدتی در این مرحله مختلج هم

تا بحال نتوانستم فهمید که ممکن باشد که کسی تمام تکلیفات را یا اغلب انرا تواند با حتیاط گذراند باکی ندارد

و ضرر ندارد و منتهای سیر المعرفت ما است شما که از ان در میروید بکجا میروید چه جای اینکه منفی

عسر و ضرر و هرج هم میخواهید تکیه نکنید و حال انکه از جمله یقینیه است تا که در اجزائی ان در موا قع

اختلاف بهم رسد و بهر حال منافی از اجتهاد و تقلید نیست و در سه فقره در باب عدم امکان اعتماد

بر احتیاط عرض میکنیم و بسط این مطالب در خود استعداد حقیر در کتاب قوانین نوشته شده است

اولا اینکه در بعضی از انکه محال است و چاره از ظن اجتهاد و تقلید نیست مثلا در جهر و اخفات در

بسم الله الرحمن الرحیم در نماز اخفائی بعضی قائل بوجوب جهرند و بعضی قائل بحرمت و قائل با تحباب

نمیدانم احتیاط در جهر است یا اخفات در فعل و ترک هر یک خوف عذاب است غایت امر انست که بفرمائید

دو نماز بکنید در یکی جهر و در یکی اخفات و شما بر نفی عسر و هرج هم تکیه نمی کنید و خواهید که قضای

عمر را بکنید و در همه روز هم نمازهای اخفائی حاضر خود را بکنید چگونه انجام میاورید و بر فرض

تسلیم که توانید بانجام اورد مسئله دیگر در میان می آید و جه در عبادات شرط است یا نه و این مسئله

اجتهادیست باید دانست که احتیاط در تعیین کدام یک از محتملاتست و درین تکرار نماز با نیت

وجوب میکنید یا استحباب یا تردید نیت میکنید یا نیت هیچکدام نمیکنید و این ها همه از مسائل

اجتهادیه است نمیدانم احتیاط در چه چیز است آیا احتیاط درین است که چیزیرا که خدا واجب نکرده

واجب بکنیم یا یکی را بقصد وجوب بکنیم و دیگر مستحب کدام را واجب دانیم و کدام را مستحب و دیگر

انکه در صورت تردید و تردد چگونه نیت تحقق می پذیرد و حال انکه نیت از باب اذعان و تصدیق

است نه محض تصور و اگر گویند که همه محتملات را از باب مقدمه واجب بجا می آوریم پس همه انها واجب

است از باب مقدمه که نفس فی المقدمه در نفس مقدمات بعمل می آید و در اینجا نیز اشکالات بسیار رو میدهد

یکی وجوب مقدمه وجوب تبعی است و مطلوب در تکلیف واجب اصلی است و امتثال وجوب اصلی در ضمن

وجوب تبعی مستلزم اجتماع متضادین است و اعتبار حیثیت در امور متضاده و اکتفا بان چنانکه مقتضای

مذهب اشاعره است از مسائل اجتهادیه و معرکه عظمی است احتیاط در اختیار مذهب اشاعره است یا مذهب

شیعه و معتزله علی الاحتمال هیچیک از انها بالخصوص واجب اصلی نیست و تکلیف باید نمالا بعینه عندنا و معین عند الله

بر فرض تسلیم جواز ان اغماض از لزوم تاخیر بیان از وقت حاجت موقوف است بر علم باشتغال ذمه بتعیین

او تا انکه گوئیم با وجود ممکن از اتیان بان در ضمن مجموع صادق است که متمکنیم از ان بجهت اینکه او بال

افعال تولیدیه مقدور مکلف هستند بواسطه مقدوریت واقعا و ان خود ممنوع است بجهت انکه

اصل برائت ذمه مکلف است تا علم بتکلیف بهم رسد و حصول علم باشتغال ممنوع است الا در قدریکه

ظن اجتهادی حاصل شود بوجوب ان پس نتوان گفت که شغل ذمه یقینی مستدعی برائت ذمه

یقینیه است بجهت اینکه اشتغال ذمه زیاده بر قدر مظنون ممنوع است و با وجود این همه دعویها چگونه

قصد وجوب در همه محتملات میکنند و خوف ابتلای ببدعت در مقابل ایشان است و اختیار ترک نیت

و یقین هم رجوع است از احتیاط بظن اجتهادی و اگر بان هم تکیه نکنید رجما بالغیب خواهد بود با وجود

انکه اصل مسئله احتیاط از مسائل اجتهادیه است که واجب است یا مستحب چنانکه بیان کردیم ترجیح

درین مسئله بظن اجتهادیست یا باحتیاط و این خلاف مفروض است یا مستلزم دور ردد دیگر اینکه مراد از

احتیاط چه چیز است اگر تحصیل یقین است انکه ممکن نیست بر فرض که در یکجا تحصیل یقین ممکن شود جائی نیست

که در دیگر اداکند بجهت انکه غالب تکلیفات عبادیه مرکبا تند مثل وضو و غسل و نماز و روزه و

حج بلکه قاطبه انها از مرکب هرگاه همه اجزاء را یقینی نشود یک جزو ظنی باشد پس کل ظنی خواهد بود

بسبب اینکه کل منتفی میشود بانتفاء احد اجزاء او پس هرگاه یکجزء ظنی باشد که محتمل باشد که در نفس الامر

غیر ان باشد پس ان مرکب بالمره منعدم بنابران احتمال و چنانکه احد المقدمتین هرگاه ظنی باشد نتیجه

قطعی نمیشود و در این جا هم تا تمام اجزاء عبادت یقینی نباشد یقین بصحت ان حاصل نمیشود لا اقل

اشکال در نیت مکررات باقی است چنانکه گفتیم پس در هیچ حال یقینی حاصل نمی شود بر فرض محالیکه

نماز همه اش یقینی شود شکی نیست که نماز مشروط است بطهارت از حدث و خبث و ساتر و مکان و

وقت و غیر ذلک و تحصیل یقین در مسائل همه انها از جمله محالات است پس هرگاه شیء ظنی باشد مثل

انست که جزء ظنی باشد و بکذا او دیگر اینکه بعد از ان که بگوئیم که دلیل احتیاط تمام است و احتیاط

لازم و بیدا کردن احتیاط هم ممکن است لیکن بیدا کردن محل احتیاط هم مسئله اجتهادی است

مثلا در مسئله تخییر در قصر و تمام در مواطن اربعه بعضی قصر را واجب دانسته اند و بعضی تمام را و مشهور

تخییر است و در احتیاط در مسئله هم اختلاف کرده اند نظر بقوت و ضعف دلیل که در صورت ترجیح تخییر

ایا کدام احوط است و دیگر انکه هرگاه ملا اخوند محمد تقی بفرماید که احوط این است و مثل او شخصی دیگر
از فقهاء مثل والد امجد او و یا اخوند ملا احمد اردبیلی رحمه الله تعالی یا غیرهما بفرمایند که احوط
خلاف انست در ترجیح احد احتیاطین رجوع بظن خود میکنید یا احتیاط در احتیاطین میکنید
بان اشکال سابق عود میکند و اگر بگفته بسخن مرحوم اقا محمد میکنید در ترجیح کتاب حدیقة المتقین در
این صورت مقام بکثرات دیرات خراب تر میشود کما لایخفی علی البصیر و دیگر انکه بحکم آیه شریفه قوا
انفسکم واهلیکم نارا وقودها الناس والحجاره عیال شمارا که مدار متابعت شما است امر میکنید
و انهارا بچه عمل وامیدارید و تکیه ایشان در متابعت شما تقلید شما خواهد بود یا باحتیاطی که خود میکنید
یا باحتیاطیکه شما باجتهاد خود انرا احتیاط فهمیده اید محذور عود میکند و هرگاه ایشان را امر میکنید
باحتیاط بنحویکه خود میکنید که از جمله ان انست هر نمازیرا چندین بار بکنید با انهمه محذورات سابقه آیا
در انست که زنی ضعیف النفسی با وجود انکه باید متوجه تمشیت امر خانه و اطفال و ایفاء حقوق زوجیت احتیاط
و توابع و لوازم ان باشد یا دختر صغیره در اول تکلیف را این همه تحمیلات شاقه بکنید و حال انکه حق تعالی
در قرآن مجید فرموده ما جعل علیکم فی الدین من حرج و یرید الله بکم الیسر ولا یرید بکم العسر و پیغمبر
فرموده است که ملت من سمحه سهله است پس اگر خدا گوید که چرا بندگان مرا تحمیل عسر کردی و حال انکه
من نخواستم از ایشان مگر یسر پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید که دین من سهل و اسان بود چرا بر امت من خصوصا
ضعفاء ایشان امر را گران گردید چه جواب خواهیم داد و اگر برابر ادله حسن احتیاط را بیاورید
در ان الف کلام است و غایت مسلم از انها استحباب است لاغیر الی غیر ذلک از ناخوشیها که در التزام
احتیاط است انچه مذکور شد فی الجمله اشاره بود در احتیاط در عبادات و اما معاملات و مرافعات
پس انجا درد گرانتر و مرض بیدرمانتر است گاه است محتاج شویم بقطع دعوی فیما بین دو نفر
که صلح در انجا صورت امکان نپذیرد و در ترک حکم مفاسد عظیمه باشد از قتل نفوس و سفک دماء
و هتک اعراض و امثال ان یا مالی ما بین دو صغیر باشد و احتیاط بهیچ وجه ممکن نباشد ایا احتیاط
در ابقاء مال است منع شود و یا در ترجیح بلا مرجح و هرکس مبتلی بمسائل حادثه و واردات یومیه
بین الناس شده میداند که کار باحتیاط بانجام نمی نماید و دیگر انکه لا از زمان مخدومیکه در نهایت استعداد
و قابلیت می باشند از ابتلاء خود و میخواهند که تدارک ما فات کرده باشند شکی نیست که در مثل شما واجب است
بذل جهد و استفراغ وسع در تحصیل احکام شرعیه بجهت ادله قویه که اقامه شده است بر وجوب تفقه
و تحصیل مسائل دینیه و همچنین ادله قاطعه که اقامه شد بر اقامه معروف و ازاحه منکر و این مرحله عظمی

لااقل باید اغلب عمر مصروف ان باشد و شب و روز در فکر ان باید بود تا انکه رفع احتیاج خود و قضاء حوایج قاصرین
از واردات یومیه از مسائل عبادات و معاملات بشود و این لااقل واجب کفائی است و اگر نه بر مثل
شما شاید که واجب عینی باشد و با وجود این خواهید که متوجه تدارک ما فات شوید بعنوان احتیاط نه بعنوان
اقل واجب انیعنی لااقل موجب احاطه جمیع اوقات شما است ایا احتیاط در این است که ترک تحصیل
این مرتبه نموده مردم را در حاجت گذاشته بلکه خود را هم معطل گذاشته چنانکه گفتیم که امر احتیاط
انجامی ندارد و با وجود این مشغول قضائی یا صلوات و عبادات باین نحو که هر یک را لااقل ده مرتبه
بکنید و نمازهای حاضره و فائته مدت عمر را باین نهج بجا بیاورید کجا بانجام میاید بلکه اگر نگوئیم بر شما واجب
عینی است اکتفا باقل واجب و بذل جهد در تحصیل مسائل لااقل بعنوان بالیقین میتوانم گفت که این احوط
است از ان پس احتیاط در ترک ان احتیاط است و اگر بفرمائید که تکمیل نفس مقدم است بر تکمیل دیگران
چنانکه کثیری از اهل عصر طی تحصیل مسائل فقهیه را بر غیر خود گذاشته اوقات را بر مغاو شرح اشعار
مصروف علوم عقلیه میکنند که اینها اصول است و بر فروع مقدم است و اشهد بالله که معلوم
نیست که شارع مقدس چنین اصولیرا از ما خواسته باشد که مانع از فروع باشد یا لب جوز و لوز را قبل
از شکستن قشر انها از ما خواسته باشد قطع نظر از انکه اصول را اصلی هم باشد یا نه بجهت انکه بالضروره و بدیهه
از جانب شارع مقدس اتیان بمسائل فروع از ما مطلوب است و تحصیل فوق قدر معهود از طریقه شارع
مقدس و ناموس انبیاء در مسائل اصولی اگر نگوئیم که حرام و منهی عنه است لااقل مامور به و واجب نیست
و ترک چیزی که یقینا مطلوب است و اختیار چیزی که اگر حرام نباشد واجب هم نیست مخالف مقتضای
برهان و ضرورت عقل است با وجود انکه تکمیل نفس خود هم موقوف است بر اتیان عبادات علی وجهها
و تفقه نه محض تکمیل غیر است و از ما سبق معلوم شد که تحصیل تفقه بمحض احتیاط از جمله ممکنات نیست پس باید
پرده را درید و گفت که شریعت در کار نیست یا باید ملتزم شد که ان تکالیف یقینیه را کما هو حقه بقدر الوسع
والطاقه بجا اورد پس چگونه میتواند کسی که عمل او باحتیاط است ترک این کند بالمره و چگونه میتواند شد
که بگوئیم که احتیاط در ترک تحصیل مسائل فقه است کما هو حقه و متوجه شدن بتحصیل اصول بر وجهیکه دلیلی
بر لزوم انها قائم نشده یا بر حرمت ان قائم شده با وجود انکه میگوئیم که تکمیل نفوس بانواع مختلفه میباشد
مقربان شاه برخی از جمله ندماء و جلاس او می باشند و هر لحظه شهدی از فیض صحبت و التفات شاه
می نوشند و این وسیله در تحصیل علو درجه قرب میکوشند و بعضی از جمله حراس و اهل شرط میباشند
که در هر دم از سوختن ایشان حرمت گزندی می بینند و از الم شب بیداری و بیخوابی شدتی بر خود میگیرند

ودائم درهمه دفاع دشمنان گوناگون ودرتحمل بار گران حذر اسلحه دل درخون گاهی جان خود را
هدف تیر دشمنان خواهند وگاهی تن خود را درمضمار مجاهدت ومغاسات میکاهند هرچند شاهان
بجهة حارسی درمحافظت ملک وسلطان ناچار نیست وجان جابز احافظ بجهة بقای جان درکارند
لیکن چون جنود نامسعود هواجس نفسانی ووساوس شیطانی ونباهات ابالسه انسانی درحول حمای
سلطانی ودرتخریب نوامیس ستوده سبحانی میکردند سرگشتگی عالم ربانی باجنود مسعود توفیقات
یزدانی ضرور است که با اسلحه افکار ناقبه وحذر احتیاط وسپر تخلیه وانصاف واعتبار بنیاد ان معاندان
را برکند پس کجاست نسبت عابدان زاهدان ووالهان وشیفتگان جمال محبوب را با مجاهدین فقهاء
که ایشان اوج الاستکمال خود را مختصه بصحبت ومناجات قرار داده واین زمره عالمان در راه حراست
عابدان وغیر عابدان ومحافظت حمای شاه شاهان جسم وجان در داده ببین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا بلکه توان گفت که ان حراس در مرحله عرفان نیز همگنان گوی سبقت ربوده اند ودر داده
رای محبوب از لذت مختصه که اشبه است بلذات نفسانیه گذشته اند پس در اینجا توان گفت که تکمیل نفس
هم روا نیست که من احیاها فکانما احیا الناس جمیعا ودر پرده بودن شاهد مطلوب واحتجاب چهره
محبوب چنانکه از توتی واعراض وگاهی از بی حشمی یا اغماض است کانهم در صورت غنج ودلال ودر معنی
تکمیل اغراض تباجیل واعواز است فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه
کند در کارش وچون از لوازم سوالات خاصه انجذاب استعلام مطالب عامه مرحله تکلیف از قواید
کلیه اصولیه وقوائد کلیه فقهیه می باشد از انجاکه جداول این ریاض از یک منبع منجس میشود وصور احکام
تکالیف حاضره وتدارک فوایت در یک فرات منبعث میگردد ولهذا عرض میشود که در مرحله اولی
هر وقت دماغی داشته باشند مروری بکتاب قوانین محکمه حقیر فرموده باشند خصوصا مباحثه ادله
شرعیه ومباحثه اجتهاد وتقلید واما در تدارک مافات بعنوان قائع نهایت فکر حقیر درهمان
کتاب مثبت ومجملی انیکه از جمله واضحات است که اطاعت مولی بدون قصد اطاعت محصل اطاعت
نیست عرفا وحصول فعل موافقا لغرض المولی از باب اتفاق مجزی نیست در امتثال بلا پس تا نداند
که امر مولی کدام است چگونه قصد اطاعت او میکند وحجة الله بعد از پیشوایان راه هدی شخصی است
که استنباط احکام بر وجه صحیح از ماخذ تواند کرد که در اصطلاح انرا مجتهد میگویند پس هرگاه
دانست که باید باو رجوع کرد ومسامحه کرد وبغیر او رجوع نمود این شخص هر چند صحیح وموافق
واقع بکند نه معذور است ونه فعل او مسقط تکلیف قضا است وهمچنین هرگاه گوش زد او شده باشد

که باید از معتمدی اخذ کرد ودر تعیین ان معتمد که چگونه کسی باید باشد مسامحه کند وهرگاه دانست که بر او
تکلیفی هست فی الجمله وندانست که باید از مجتهدی اخذ کند بلکه چنین دانست که همین پدر یا معلم با او تعلیم
کرده حکم خدا همان است ومتفطن غیر او نشد که در صدد تفحص در آید پس اگر موافق واقع افتاد از باب اتفاق
بر او اما چیزی نیست نه اثمی ونه قضائی وهرگاه موافق واقع نیفتاد بر او اثمی نیست ولیکن سقوط
قضا هم از او مشکل است هرچند وجوب انهم بر حقیر واضح نیست چون قضا بالغرض جدید میدانم وامر را
مقتضی اجزاء ومفروض انیست که نظر بقواعد امامیه از استحاله تکلیف غافل وتکلیف بما لا یطاق بایقاع
تکلیف نسبت باو مامور به همان نیست که فهمیده است وحاصل انکه تعیین مرجع وملاذ بعد از غیبت امام
فی الحقیقة از رداف ومسایل کلامیه است مثل یقین امام نه مسائل فقه است ونه اصول فقه وعقل
ونقل هر دو دلالت دارد بر انیکه مرجع عالمی است که قادر بر استنباط باشد از ماخذ پس اگر کسی فهمیده
این معنی را ومتفطن شد وپیروی نکرد واکتفا کرد بقول پدر ومادر وملا مکتبی که درجه اجتهاد ندارند
بتنبیه مقصر است واثم وقضا بر او لازم است هرچند صحیح کرده باشد علی الاظهر وهرگاه متفطن نشد مطلقا
وچنین دانست که عبادت مکلف باو همان است لا غیر واتفاقا بر وجه صحیح بعمل آید پس تکلیف همان است
چنانکه بیان کردیم وبر او قضا هم نیست زیرا که نه عمومات من فاته صلوة فلیقضها شامل ان است
بنابر انکه قضائی بفرض جدید باشد چنانکه اقوی واظهر است ونه هم ترک نماز کرده که بمقتضای امر اول دائی
بر او قضا واجب باشد بنابر انکه قضا تابع ادا باشد وهمین سخن در صورت مفروضه بر فرض مخالفت
واقع هم جاری است چنانکه هم گفتیم پس سوالاتیکه از ان مخدوم در باب نماز احتیاط رفته است که منشاء
اشکال در همه انها همین بوده که در حینیکه تلمذ مرحوم میر سید حسن قزوینی مینموده اند نظر بحسن ظنیکه با ایشان
داشته اند عمل بفتوای ایشان کرده در باب تبدیل قرائت حمد بتسبیح در شرب یا اصل نماز یکی است
بجهة انیکه ظاهر ان آنست که قبل از اختیار تلمذ ان مرحوم شاید تقلید افضل از ایشان را نکرده باشند
بلکه اشکال در سابق بیشتر بایست باشد خصوصا انیکه نماز احتیاط با تسبیح کردن قولی است از اقوال
امامیه وخیال نیست که خلاف اجماع باشد پس هرگاه در اصل نمازها ودر سایر احکام نماز احتیاط مکلف
بنحو در اینجا آورده آید واشکال شما همین در تسبیح خواندن در نماز احتیاط است پس هرگاه در ان حال
چنان حسن ظنی بسید استاد خود داشته اید که مطمئن بوده آید که حکم الله در ماده شما همان بوده است
که ایشان فرموده اند ومتفطن احتمال دیگر نبوده آید که بلکه سید غلط گفته یا اهل فتوی نبوده وتقصیر
نکرده اید در این باب در این صورت اظهر در نظر حقیر انیست که شما معذور باشید وبر شما قضائی

لازم نباشد هر چند در واقع سید مجتهد نبوده یا خلاف اقوی گفته باشد بلکه خلاف واقع هم علی الاظهر هرگاه
درین مسئله و سایر مسائل نماز مسامحه کرده و در تعیین مرجع پس اشکال و تشویش شما منحصر در نماز احتیاط نیست
فکر همه را باید بکنید بلی تشویش شما در خصوص نماز احتیاط و تخصیص سؤال بان وقتی خوب است که در باقی مسائل
مکلف بعمل آمده باشد بتقلید مجتهد واقعی یا بالفعل در حالت غفلت بالمره و عدم تفطن بلزوم اخذ از مجتهد یا اعلم
از او که تکلیف در ان جز او نبوده باشد و تقصیر در نماز احتیاط باشد و بس پس با هم فرض سؤال بر او در نظیر صور
میکنیم و حسب الاقتضا در هر جا بده جواب هر یک را می نویسیم السؤال الاول آیا اعاده نماز های احتیاط
به تنهائی کافی است بنا بر اظهر و اقوی هر مرتبه از ظهور و قوت که اطمینان را موجب بوده باشد یا نه بلکه اصل نماز
را نیز باید اعاده کرد و اهم کدام است جواب اظهر در نظر احقر عدم وجوب فوریت نماز احتیاط و هم چنین
عدم بطلان صلوة است هر چند عمداً ترک کند نماز احتیاط را هر چند معصیت کرده است پس در ما نحن فیه
صحت نماز اصل و عدم احتیاج باعاده ان کردن اولی است باظهر بودن و اقوی بودن و اما
وجوب قضاء نماز احتیاط در خارج وقت در صورتیکه نماز احتیاط را ترک کرده باشد پس در ان اشکال است
و احوط بلکه اظهر لزوم قضا است و اما سؤال از اهم پس انحاء از اغلاق و اشکال نیست و توجیه ان
بنا بر انچه حقیر از ظاهر عبارت شما می فهمم انست که ایا بنا بر اظهر که عدم بطلان صلوة است و اظهر لزوم قضاء
نماز احتیاط است در صورت عدم اتیان بان در وقت خود علی وجه ایا همین موجب اطمینان است
یا نه بلکه باید احتیاط کرد و اصل نماز ها را هم قضا کرد بجهت خروج از مخالفت مشهور که قایل ببطلان
اصل نمازند و واجب می دانند اعاده انرا و ایا مراعات این احتیاط اهم است که او فا تراصر فی نماز
احتیاط فقط کند بجهت انکه نظر بدلیل اظهر است و کردن نماز اصل مفوت مساوی ان مقدار است
از نماز احتیاط و نماز احتیاط و جواب ان انست که این مسئله راجع میشود بمسئله جواز تطوع در
وقت فریضه بجهت انکه بنا بر قول ببطلان اصل نماز بسبب اخلال بنماز احتیاط قضای اصل نماز واجب است
و دیگر قضای نماز احتیاط بر او واجب نیست ولیکن مستحب است از راه احتیاط از خلاف و بنا بر مختار
که صحت اصل صلوة است بالعکس است و مشهور در تطوع در وقت فریضه بطلان است مطلقا و اقوی
در نزد حقیر بطلان است هر گاه مانع فریضه باشد نه مطلقا و مفروض سؤال انست که فعل مستحب اعنی احتیاط
یعنی قضای اصل نماز ها مانع از کردن مفتی به مکلف است یعنی وجوب قضای نماز احتیاط به تنهائی و بر
هر دو قول جایز نخواهد بود پس این را اهم یا احوط نامیده بی وجه است پس سؤال باید از جواز و عدم
جواز کرد لا غیر السؤال الخ بنا بر انکه اعاده اصل نماز ضرور باشد و همین کافیست یا اعاده نماز احتیاط

راهم در کار است و مهم است یا نه جواب ضرور بودن اعاده اصل نماز مبنی بر قول ببطلان نماز است
و در این صورت اعاده نماز احتیاط ضرور نیست بجهت انکه وضع از برائی تدارک نقص است و مفروض
صلوة است نه نقص ان بلی من باب الاحتیاط خوب است جاعن الخلاف بشرطیکه مزاحم فرض
نشود چنانکه بعد هم می آید السؤال الثالث آیا گفتگوئی که در باب ترتیب نماز ها بفریضه احاتیه
فائته میباشد بهمان قیاس و نسبت در نماز های فائته احتیاط نیز جاری است یا نه جواب ظاهر اخبار
و فتوی اصحاب در قضای نماز فریضه منصرف بنماز احتیاط نمی شود و پس اصل استفاده وجوب قضای
نماز احتیاط از اخبار محل اشکال است و باین جهت هم خلاف کرده اند در وجوب ان پس چگونه وجوب
ترتیب در اینجا از انها مستفاد میشود و غایت انچه مستفاد میشود از اخبار در نماز های اصلیه ترتیب
ما بین در نماز ی است که تعاقب ان ها بالذات و بالاصاله مطلوب باشد و منظور نظر شارع باشد
مثل ظهر و عصر یکروز و مغرب و عشا یکشب نه مطلق صلوة و مطلق ظهرین و عشائین و تقدیم ظهرین بر
عشائین و عشائین بر فجر یه از جعل شارع است بالاصل بلکه از لوازم تبعیه است بجهت انکه انچه از شارع
رسیده است وجوب ظهرین است در وقت خاص و فجر در وقت خاص تقدم و تاخر این صلوة نسبت باوقات
از باب اتفاق است پس عموم حدیث شریف من فاته فریضه فلیقضها کما فاته هر گاه مسلم باشد دلالت
او بر اعتبار جمیع کیفیات فائته لا اقل مسلم نخواهد بود و در کیفیات طبعیه غیر مقصوده بالذات با وجود انکه
در عبارت حدیث فریضه مذکور است بلفظ مفرد نه فرایض بلفظ جمع و علی ای حال هرگاه وجوب ترتیب مسلم
باشد و در تعاقب تبعیه انهم در صلوة اصلیه مسلم است نه در صورت جهل اقوی عدم وجوب ترتیب است
در نماز های اصلیه چه جای نماز احتیاط خصوصاً هرگاه نماز بسیار باشد که تحصیل ترتیب یا متعذر خواهد بود
یا مستلزم حرج منفی السؤال الثالث عشر حقیر کنیز آزادی را بجهت گذارشات خانه بجهته بنده بنده زاده
صغیر غیر بالغ نود ساله صیغه خوانده ام و در خانه بودند و حال مدتی است که بنا را بنا سازگاری گذاشته
جائی بجای رفته است و نشسته است و متوجه او میباشیم و صرفه هم بجهت ما ندارد و دلش میخواهد که مدتش بخشیده
شود بلکه شوهر کرده باشد فی الجمله مشتری پسند هم است ایا حقیر که ولی صغیر میباشم میتوانم مدتش را بخشیده
باشم یا راه صرفه بجهته صغیر ملاحظه نموده باشیم مثل مصالحه با ولی یا نمیتوانم علامة العلمائی مجتهد الزمانی
صاحبی آقا شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی در حضور حقیر فرمودند برائی من که تو میتوانی مدتش را بخشیده
باشی و ضرری ندارد و ایضاً را قیاس بطلان نمودن چنانکه جمهور فقهای ما رضی الله عنهم قیاس کرده
اند صورت ندارد و اما چون نقل فروج است احتیاط باید کرد عالیجناب قدسی القاب علامی

میرزا محمد مهدی مشهدی سلمه الله تعالی درین مسئله بایشان گفتگو کردم ایشان هم فرمودند که اصحینی ربط
بطلان ندارد و قیاس ما بن پوچ است واحدی هم از فقهای این قیاس نکرده اند و ولی خواطر جمع
میتواند مدّت منقطعهٔ صغیره را بخشیده باشد خلاصه بسیار دلم میخواهد که اگر بشود و عیب و نقصی نداشته
باشد این بیچاره حسب لخواه خودش مرخص کرده باشم بدانچه رای مباحثه مطاعی قرار بگیرد مقرر
فرموده باشند بهر نسبت تدبیری که موجب زیادتی اطمینان بوده باشد و بخاطر برسد قلمی فرموده باشند
و عالیجناب قدسی القاب زبدة الفقهای خیر الحاج الکرام الاخ الاعز ارجمند حاج محمد ابراهیم کلباسی
بنماید که میتواند شد و هر که فقیه است مقتضی است که غیر از این نگوید و چون واجب بود مراتب را بعرض
رسانیدن همه کوشیم تا چه فرمائی جواب انچه ادلهٔ شرعیه و قواعد فقهای بر میاید انیست که چون
صغیر ناقص العقل و قاصر التدبیر است بلکه در چند وقت که فاقد انها است جناب اقدس الٰهی نصیب ولی
از برای او کرده که مباشر امور او باشد تا رفع نقص او بشود بحصول کمال و معیاری از برای ان
قرار داده که بلوغ و رشد است از باب حکمت حمی و الا حصول کمال عقل مثلاً در یکساعت قبل از بلوغ
و یکساعت غالباً تفاوت ندارد بلکه ادراک تفاوت ان قریب بمحال بلکه از محالات عادیه است
و اموریکه محتاج الیه طفل میباشد از امور معیشت بسیار است مثل تصرفات مالیه از بیع و شری و انفاق
و اکسا و اسکان و تقاصی زرع و ضرع و غیر اینها ترتیب میشود امور بسیار مثل اجاره و مزارعه
و مضاربه و اخذ بشفعه و رهن و غیر ذلک و همچنین تصرفات بدنیه از تعلیم صنایع و تحصیل علم و اداب
و نکاح و طلاق و همچنین استیفای حقوق مثل قصاص و دیات و عفو از قصاص و مطالبه حدود و سطی
و دعاوی الی غیر ذلک پس بنا بر این مختار بودن ولی در امور مولّی علیه باید اصل باشد و بعنوان قاعده
باشد و خروج از ان محتاج بدلیل خواهد بود حتی انکه از جمله عبارات ایشان است میگویند الاولیا
تفعل کل المصالح غیر الطلاق چنانکه فخر المحققین در ایضاح ذکر کرده و نزدیک باین عبارت
و در عموم در کلام ایشان بسیار است از جمله در باب استیفای قصاص جراح از برای لقیط و استیفای
حد هرگاه کسی او را قذف کند و انچه را دلیل اخراج میکند دو قسمت یکی ان است که از تصرف فی نفسه
قابلیت نیابت نداشته باشد مثل نذر و یمین و قسم ما بین زوجات و غیر ذلک و قسم دیگر انکه بدلیل
علیحده خارج شده مثل طلاق که بنص خارج شده هر چند علامه رحمه الله در تذکره علت از برای ان ذکر
کرده که لیس للولی ان یطلق زوجة الصبی لا مجانا و لا بعوض لان المصلحة بقاء الزوجیة لانه لا نفقة
لها علیه قبل الدخول و لکن اظهر اعتماد بر اخبار کثیره است بجهة انکه گاه است مصلحتی در ضمن طلاق باشد

کو ان

که ان معنی که علامه ذکر کرده در ضمن ان متحمل باشد و کسی فرقی در افراد طلاق نگذاشته پس انچه بالذات
قابل نیابت باشد و دلیلی بر عدم جواز تصرف ولی بر آن قائم نباشد در تحت عموم جواز خواهد بود
هرگاه این دانسته شد پس باید دانست که مقتضای ادله انیست که هر تصرفی که ولی میکند در
امر مولّی علیه باید که در ان افساد نباشد بجهة انکه او نصب شده برای دفع افساد مفسدین
پس چگونه تواند تصرفی که مفسد بوده باشد بکند و اما اشتراط مصلحت زایده بر حفظ مال از تلف و
فساد پس تا بحال بر حقیر دلیلی قائم نشده که ضرور باشد همین قدر ثابت است که باید مال مولّی علیه
را محافظت کند و هر قدر هم که احتیاج بان بهم رسد بجهة انفاق در معیشت او صرف کند نحویکه
ضرری باو نرسد و اما وجوب ملاحظه مصلحت زائده مثل انکه پول یتیم را بدهد و گندم بخرد و واز دکند
و در خانه طبخ کند که ان نفع باشد و انبار از زمان نخرد و بر حقیر معلوم نیست و بهر حال تنمیه مال بر ولی واجب
نیست و آیهٔ شریفه ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن مطلقا دلالتی بر ان ندارد چنانکه در بعضی
قواعد خود تحقیق ان را کرده ام بلی علامه رحمه الله در قواعد میلی کرده است چنانکه فرموده است
و یجب حفظ مال الیتیم و استنمائه قدرا لا تاکله النفقة علی اشکال و همچنین دیگران نیز اشکال کرده اند
پس از مجموعیکه مذکور شد دو مطلب حاصل شد یکی انکه اصل جواز تصرفات ولی است در ما یقبل النیابة
بالذات هرگاه مولّی علیه محتاج بصرف ان باشد از برای نفقه و کسوه و امثال ان گو مصلحت
زائده در ان حاصل نباشد دویم انکه اصل جواز است هرگاه بر سبیل مصلحت زایده و پیدا کردن
نفع باشد هر چند مولّی علیه محتاج بان نباشد و اما تصرف در غیر ان دو صورت پس جایز نیست
الا در بعض صور که نص خاص بر ان شده مثلا مثل قرض بر داشتن ولی ملی خصوصا پدر که دایره رخصت
در ان اوسع است و خلافاتی که در کلام فقها در موارد خاصه است مثل نکاح بدون مهر المثل و امثال
ان منتهی است بر لزوم فساد یا اشتراط مصلحت زائده و عدم حصول مصلحت بان عقد گو فساد هم
نباشد و اما سوال از حال هبه مدّت و جواز ان از برای ولی پس ذکر این مسئله در کتب فقهیه صریحاً
نفیاً و اثباتاً هیچ کدام در نظر حقیر نیست و انچه فرموده بودند که عالیجناب علامی شیخ المشایخ العظام
و قدوة الفضلاء الکرام شیخ محمد جعفر نجفی سلمه الله تعالی فرموده اند که جمهور فقهاء ما این را قیاس
بطلان کرده اند و تجویز نکرده اند و لیکن رای ایشان جواز است حقیر نا بحال این قیاس بر نخورده ام
و تکذیب ایشان نمیکنم و من هم ذکر و فکر خود را میدانم زیرا که حقیر در همه چیز قلیل البضاعة می باشم
و سیّئ الحفظ و بطیئ الانتقال و قلیل الاسباب و الکتاب و لکن اظهر در نظر احقر جواز است اشتراط مصلحت

و بدون مصلحت دلیلی بران میدانم پس هرگاه بخشیدن مدت متمتع اصلح باشد بحال صغیر هر چند باین نحو
باشد که مالی بصیغه داده شود که او ان مال را صلح کند در عوض انمدت و صلاح صغیر هم در ان باشد جایز
خواهد بود و شما ولایت از او صلح کنید خصوصاً از اقرار تقریر مخدومیکه معلوم نیست صلا در عقدیکه شده
پیش ازین صلاحی باشد که در هبه مصلحت این را می تواند بر دارد و قیاس بطلان هم وجهی
ندارد و اگر در طلاق نصوص و احادیث نبود در طلاق هم میگفتیم که هرگاه مصلحت باشد جایز است
و مؤید انست جواز طلاق ولی از جانب مجنون و هم چنین جواز خلع ولی هرگاه خلع را طلاق
ندانیم یا محتاج بدیگر صیغه طلاق عقب ان ندانیم چنانکه تصریح بان در قواعد وغیره شده و ازین
کلام نیز مستفاد میشود حصر عدم جواز در طلاق و همچنین مؤید مطلب هست احادیث بسیاری که در
انها به فرزند خطاب شده که انت و مالک لابیک خصوصاً بعض انها که در نکاح وارد شده که از عموم
و علت منصوصه حکم بما نحن فیه هم ثابت میشود از جمله حدیثی است که کلینی ره بسند قوی روایت
کرده است از حضرت صادق ع که انحضرت فرمود که انی کنت ذات یوم عند زیاد بن عبد الله
الحارثی اذ جاء رجل یستعدی علی ابیه فقال اصلح الله الامیر ان ابی زوج ابنتی بغیر اذنی
فقال زیاد لجلسائه الذین عنده ما تقولون فیما یقول هذا الرجل قالوا نکاحه باطل قال ثم
علی فقال ما تقول یا ابا عبد الله فلما سئلنی اقبلت علی الذین اجابوه فقلت لهم الیس فیما
تروون انتم عن رسول الله صلی الله علیه و آله ان رجلا جاء یستعدی عن ابیه فی مثل
هذا فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله انت و مالک لابیک فقالوا بلی فقلت لهم
فکیف یکون هذا و هو ماله لابیه و لا یجوز نکاحه علیه فقال اخذ بقولهم و ترک قولی
و نیز مؤید جواز است در ما نحن فیه بجواز فسخ ولی عقد نکاح را بسبب عیب یا مصلحت
قال العلامه فی القواعد هل للاولیاء الخیار الوجه ذلک مع مصلحة المولی علیه زوجا کان او زوجة
ولو اختار الولی الامضاء لم یسقط خیار المولی علیه بعد کماله فی الفسخ و قال ولده فی الشرح الکلام
هنا فی مسئلتین الاولی هل للاولیاء الخیار فی العیب المتقدم علی العقد الاقرب ذلک مع مصلحة
المولی علیه لان الاولیاء تفعل کل المصالح غیر الطلاق لان النص اخرجه و تحمل عدمه لان النکاح
متعلق بشهوة و هی مختصة بالزوجین و الاصح الاول ثانیة فی العیب اذا کان بعد العقد الوجه ذلک ایضا
لما تقدم و تحمل عدمه الی آخر ما ذکره مجملاً سوالات آخوند ملا علی بسیار بود و از ثالث تا ثالث عشر با اختصار کردیم و تفصیل
این سوالات و اجوبه را در کتاب مجموعه سؤال و جواب که برای نیز انطباع نموده اند هر که خواهد بدانجا رجوع کنند و در آخر

اجوبه میرزا نوشته بود فی یوم الاحد حادی عشر جمادی الثانیه سنه ۱۲۱۲ من الهجرة و مخفی نماند که میرزا
در میان اجوبه قدری در مقام مذمت تدریس در معقول بود مولف کتاب گوید که علم معقول بسیار علم
خوب و محبوب است و فهم و ادراک بدون اطلاع ان حاصل نمیشود بلکه فهمیدن کتاب توحید و حدوث
عالم از اصول کافی و ادراک معانی ان اخبار بدون تسلط در معقول ممکن نیست لیکن اگر در اول
امر طالب علم در حکمت تحصیل کند ذهنش بسا باشد که بمشربهای ان مانوس و از شرع عاری شود و اذعان
بمقاصد حکماء نماید با اینکه بعضی از مقاصد ایشان فاسد و بسیاری از براهین ایشان کاسد و کشف
ارباب کشف ایشان متناقض نمی بینی که شیئی از کشف میشود و صوفی هم میشود پس چه اعتباری باو است
بلی اول در علم منقول مسلط شود و از ان پس در حکمت کوشد تا از جادهٔ شرع خارج نشود و فاضل قمی
در آخر قوانین بهمین قسم تصریح فرموده و از انجائیکه جنت مقام عالم علیم علامه حجة الاسلام در امر بمعروف
و احکام و اجرای حدود و دیرا نام اهتمام تمام داشت ابنای روزگار در اطفاء نور ان بزرگوار
کوشش بیشمار نمودند پس وقتی سلطان بدیدن ان حبر علماء اعیان با نقاره خانه باندرون سرای
انجناب آمد سید برای استقبال سلطان خواست تا بدر سرای آید در میان صحن صدای نقاره بگوش
مبارکش رسید دستها را باسمان برداشت و عرض کرد خداوندا ذلت اولاد فاطمه زهرا را بیشتر ازین
مخواه پس بخانه باز گشت از کرامت انجناب در همان چند روز دار دنیا را بدرود و بمحاسبه با حضرت معبود
شتافت و محمد شاه باصفهان آمد و زیاده از سی هزار تومان بانجناب ضرر وارد آورد و با بستگان او
نهایت سوء سلوک مسلوک داشته و اخوند ملا محمد تقی اردکانی را که بخانهٔ سید بجهت تهام پناه آورده بود
حکم کرد که او را بردند بطهران پس روزگاری انقضاء نیافت که سلطان رحلت و وزیرش میرزا آقاسی
در خاک ذلت نشست و در وقتی از اوقات بعضی از مردم شیاطین و مخربین شریعت سید المرسلین سم
جگرگداز در مطبوخ معتاد ان جناب داخل ساختند پس طباخ یک لقمه از ان به گربه خورانید گربه هلاک
شد پس ظروف محل طبخ او را قفل و کلید انداختند و بعضی از ازمنه حاکم ان دیار چهار نفر از اشرار
را بهر یکی صد دینار وعده داده که در شب بدر سرای ان بزرگوار درایند و شربت شهادتش چشانند
ان اشرار در نیمه شب با کمند از دیوار برامده در صحن کتابخانه داخل شدند و در زیر تختی محاذی ان خانه
پنهان شدند دیدند که سید در میان خانه نشسته پیرهنی پوشیده و چراغی روشن و کتاب دعا در پیش
انجناب باز و دعا میخواند و چون ابر بهار زار زار میگریست یکی از انها تفنگ را کشید خواست که بسینه ان جناب
فشانه کند ناگاه هیبتی او را عارض شده و رعشه بر اندامش افتاده و دستش لرزید خواست که تفنگ اندازد دستش

عالمی حکایت داشت که پدرم گفت مهر رحمی از اوقات در نجف اشرف بدرس انجناب حاضر میشدیم
روزی میان درس دیدند که افندی عامه که در نجف سکنی داشت بدیدن سید می‌آید سید
فرمود که کتاب تفسیر قاضی را بردارید که در انجا درس گفته باشیم پس شروع بتدریس تفسیر قاضی نمود
وان عالم سنی هم نشست و مستفیض شد و سید کلمات قاضی را چون هبا منثورا از هم متلاشی ساخت
بدون سابقه مطالعه حاضران در تعجب شدند کتب مولفه ان جناب کم است بعلت اینکه غالبا بمطالعه
و حل مسائل غامضه اشتغال داشته —

در تالیفات بحر العلوم

از جمله تالیفات او شرح بر وافیه الاصول که از همان مباحث الفاظ ان کتاب قدری سمت ظهور
یافت و کتاب مصابیح در شرح مفاتیح وان کتاب نیکوی است لیکن تمام نیست و همان کتبی را
که شرح کرده انها تمام نیستند و همان کتاب طهارت و صلوة را شرح کرده و کتاب رجال که غیر
طرز کتب رجال است و مشتمل بر فواید بسیار است و کتاب اجازات که اجازهٔ خود از علما را نقل کرده
و اجازاتیکه ان جناب برای مردم نوشته انها را هم درانجا درج کرده و فواید اصولیه که متفرقه
بوده و پسرش مرحوم آقا سید رضا انرا جمع کرده و منظومه که در طهارت و صلوة ناتمام است و منظومه
که در اصول قریب بهفتاد بیت است و در بودن ان کتاب از انجناب در میان اهل خلاف است
و چند بیت در احوال امن جمعت العصابة علی تصحیح ما یصح عنه و تعداد انها و چند بیت در عدت صاحب
کافی و اسامی ایشان و قصاید بسیار در مصیبت امام مظلوم حضرت سید الشهدا گویند که زمانی
بحر العلوم و استادش آقا باقر بهبهانی در مجلس مصیبت نشسته بودند که ناگاه ذاکر تغنی کرده
بحر العلوم متغیر شد و ذاکر را از تغنی منع نموده موسس بهبهانی بر بحر العلوم تغیر کرده و فرمود اسکت یا سید
مهدی و این حکایت را مرحوم ملا آقای دربندی در کتاب اکسیر العبادات نقل کرده و صبیه او زوجه
مرحوم آقا سید محمد بود زمانی از نجف بکربلا آمد و در خانه آقا سید محمد اقامه نمود تلامذهٔ آقا سید علی
از او درخواست کردند که آقا سید علی از بحر العلوم درخواست کند که چند روزی که در کربلا اقامه
کرده تدریس کند آقا سید علی از بحر العلوم مسئلت نمود بحر العلوم اجابت کرده چند روز درس
فرموده آقا سید علی نیز مجلس درس حاضر میشد روزی آقا سید علی ایرادی کرد بحر العلوم
متغیر شد و فرمود اسکت یا سید علی پس سید ساکت میشد و از ان پس ایرادی ننمود و انجناب
اعتکاف بسیار بجای آورد —

بقیه برفیق دیگر اشاره کرد وان تفنگ را برداشت با و نیز همین حالت عارض شد پس همه بجا امانه کرده
و برگشتند و ان بزرگوار هیچ ملتفت ایشان نگشت و در اخر عمر او را ازار سوء القنیه عارض شد
اطبا بمعالجه پرداختند مفید نیفتاد پس روز پنجشنبه بمعرض حبس البول گرفتار شد در نزدیک زوال حاجی
کرباسی بعیادت انجناب آمد زمانی نشست و در اول زوال انجناب را وداع کرده مراجعت
نمود سید وضو ساخته نوافل ظهر و نماز ظهر را ایستاده بجای آورده پس بی طاقت شد در بالای
جای نماز یک حبه از تربت حضرت امام حسین تناول نمود فی الفور روحش باشیانه قدس پرواز
نمود حاجی کرباسی هنوز بخانه نرسیده در اثنای راه باو خبر دادند که سید نزد اشراف اجداد
اطهار شتافت حاجی از استماع این خبر وحشت اثر بیهوش گردید پس از ان که بهوش آمد بخانه
سید آمد و براو گریه و زاری نمود اخوند ملا علی اکبر خوانساری او را غسل داد از ان پس دستهای
مبارکش را بوسیدند و در میان کفن گذاشتند و در جنب مسجد او جائی ساخته بود در انجا حسب وصیت
دفن نمودند رضی الله عنه و الحشر بابائه المعصومین —

ذکر آقا سید محمد مهدی بن سید مرتضی بن سید محمد حسنی حسینی طباطبائی بروجردی غروی المسکن
بحر العلوم مجمع آداب و رسوم عین علمای روزگار و دره دهر زخار اوج برج کجداری فاتح
اغلاق معاضل محقق مسائل مبین مشاکل دارای فنون بسیار خورشید فلک سیادت و سعادت
و زهادت و تقاوت و کرامت معقولش چون شیخ الرئیس منقولش مانند محقق اول بلکه افضل
بدون شائبه ریب و تلبیس و اگر در تفسیر سخن سرایند گویا همان اسلاف اشراف بوده که بر ایشان قرآن
نازل و ولادت با سعادتش در هزار و صد و شصت و پنج بود در کربلا در شب جمعه در شهر شوال
المکرم و والدش در همان شب ولادت در عالم رویا دید که حضرت امام رضا علی آبائه و ابنائه
الاف تحیته و ثنا شمعی بمحمد بن اسمعیل بن بزیع داده و او در بالای بام خانه والد ماجد بحر العلوم
روشن کرده پس ان شمع روشنائی غریبی داد پس در همان شب در همان خانه بحر العلوم تولد یافت
و انجناب در نزد والد ماجدش تلمذ کرده و والدش نیز عالم و ورع و تقی صالحی بوده پس از ان نزد
شیخ یوسف صاحب حدائق تلمذ نموده از ان پس بنجف اشرف مشرف و در انجا در نزد جماعتی از فضلا
اندیار درس خوانده مانند شیخ محمد مهدی فتونی و شیخ محمد تقی و غیر ایشان پس باز بکربلا
عود نمود و در خدمت استاد المجتهدین موسس بهبهانی آقا محمد باقر اشتغال داشت پس بنجف بازگشت
و محط رحال رجال افاضل گردید و بعد از موسس بهبهانی علم اشتهار در عراق عرب و عجم برافراشت

در کرامات بحر العلوم

مسموع شد که شبی بحر العلوم گفت که مرا اشتهای شام نیست پس از ان فرمود که غذای بسیار در ظرفی ریختند و انرا بر داشت و در کوچهای نجف گردید پس بدر خانه رسید که صاحبخانه تازه عروسی کرده بود و ان شب او با عروس گرسنه بودند و چیزی نداشتند پس بحر العلوم دق الباب نموده داماد بیرون آمد سید فرمود که الان هم مرا زیاد گرسنه شد پس ان غذا را قسمت نمود یک قسمت برای عروس داد و دو قسمت را سید باداماد صرف نموده و کرامات بحر العلوم بی نهایت و اشتهار کراماتش غنی از بیان است و در السنه و افواه نه چنان ظاهر و باهر است که محل شائبه و ریب باشد چنانکه امور و احوال سابقه اکثری در کرامات ان جناب معدود است و از ان جمله اخوند ملا زین العابدین در سن شیخوخت و از تلامذه بحر العلوم بود و در نهایت زهد و صلاح بود و در نجف اشرف مسکن داشت و در سالیکه این فقیر مولف کتاب بعتبات عالیات مشرف شدم از کاظمین به سامراء مولف کتاب با اخوند ملا زین العابدین هم سفر و در سامراء نیز در یک منزل و یک خانه منزل کردیم و اخوند ملا زین العابدین از احوال بحر العلوم بیان میکرد و میگفت که من در خدمت بحر العلوم تلمذ میکردم و همیشه هر جا که میرفت در رکاب انجناب بودیم ٭ ٭ ٭ و در وقتی که از اوقات در خدمت بحر العلوم بسامراء آمدیم و چند روز در انجا اقامه داشتیم و از قضایای اتفاقیه میرزای قمی اقامه الله محل کرامته بزیارت سامره آمد و روزی بدیدن بحر العلوم امد و میرزا ابن بحر العلوم بود پس نشستند میرزا گفت به بحر العلوم که مجلس را زمانی خلوت کرده که مرا با شما حکایتی در خلوت است پس مجلس خالی شد اخوند ملا زین العابدین گفت که من خواستم برخیزم چون بحر العلوم را با من محبت بسیاری بود گفت که او از خصیصین من است و محرم اسرار است بعد از انکه مجلس خلوت شد میرزا به بحر العلوم گفت که میخواهم یکی از خفایای اسرار را برای من بیان نمائی که از ان تلذذ شوم بحر العلوم در مقام اخفاء و انکار بر آمد که مرا اسراری نیست میرزا اصرار بسیار کرد بحر العلوم گفت که در عالم واقعه در سوابق ایام در خواب دیدم که خدمت صدیقه کبری حضرت فاطمه زهرا مشرف شدم پس جده بزرگوارم کاسه از اش بمن خورانید که هرگز بدان صفت آش نخورده بودم بسیار بالذت بود و هرگز ندیده بودم تا انکه بعد از مدتی بزیارت خراسان مشرف شدم در نیشاپور میزبان اش آورد بنظر از صنف همان اش آمد که در خواب خورده بودم و شباهت با نداشت از میزبان پرسیدم که این آش را چه نام است گفت درین بلد او را اش فاطمه میگویند

مجملاً پس از خوردن اش در خواب دیدم فاطمه بمن فرمود که ایا میخواهی که بزیارت جدت مشرف شوی عرض کردم بلی نهایت املم همین است پس صدیقه کبری مرا بر داشته داخل خانه شدیم در در خانه ایستادم دیدم که پیغمبر در صدر خانه نشسته و امیر المومنین در دم در نشسته است پس من سلام کردم حضرت رسول فرمود که بنشین من با خود خیال کردم که در هر جا بنشینم بالاتر از مکان امیر المومنین میشود زیرا که انجناب در دم در نشسته است پس بخیالم رسید که باید در کنج خانه نشست برای انکه اگر صدر مجلس خط مستوی تا دم در بکشند و خط دیگر از صدر تا کنج خانه بکشند انخط که بکنج میرود بلند تر است از ان خطیکه بدم در میرود پس دم در بالاتر از کنج خواهد بود پس از انجائیکه امیر المومنین نشسته بالاتر و نزدیک تر به پیغمبر است از انخط که بکنج رفته و او پست تر و دور تر از پیغمبر است پس باین خیال در کنج خانه نشستم رسول خدا چون خیال ان دید تبسم فرمود و گفت که ای فرزند خیال تو صواب بود پس از جناب رسول خدا سوالی چند کردم و جواب شنیدم میرزای قمی گفت که ان سوال و جواب چه بود بحر العلوم گفت که انها را نخواهم ابراز و اظهار کرد هر چه میرزا اصرار در ابراز نمود ان جناب در اخفا و انکار افزود ایضاً اخوند ملا زین العابدین گفت که قاعده بحر العلوم ان بود که اگر کسی در وقت غذا بر سر سفره او حاضر میشد و غذا تناول نمیکرد ان جناب را بسیار بد می آمد پس شبی در وقت مغرب بحر العلوم در پشت سر مرقد مطهر عسکریین بنماز ایستاد و ما جمعی از اصحاب در پشت انجناب بنماز جماعت ایستادیم پس نماز را تا تشهد اخر رسانید و السلام علینا را هم گفت و هنوز السلام علیکم نگفته ساکت شد و هیچ تکلم نکرد ما گمان نمودیم که ان بزرگوار را سهو یا نسیانی طاری شد پس زمانی انقضای یافته در ان وقت گفت السلام علیکم و رحمة الله و برکاته ما همه تعجب نمودیم و ان بزرگوار بسیار با هیبت بود و هیچ کس را یارای ان نشد که سر سکوت او را سوال کند اخوند ملا زین العابدین گفت که من با رفیق دیگر با خود گفتیم که امشب در وقت غذا و تعشی از او بپرسیم و الا نخواهیم غذا تناول نمود و چون او راضی نمیشود که کسی در مجلس او بنشیند و شام نخورد لابد خواهد بیان کرد پس وقت شام ما دو نفر دست نشستیم بحر العلوم فرمود که شما شام تناول کنید ما عرض کردیم که اگر سر سکوت در میان نماز بیان بفرمائید ما خواهیم باین غذا تعشی نمود و الا فلا ان بزرگوار فرمود که اکنون شام خورید از ان پس سر سکوت را برای شما بیان میکنم پس شام خوردیم و از ان پس سر سکوت را سوال کردیم ان بزرگوار فرمود که من چون صیغه اولی از سلام را گفتم ناگاه دیدم که امام عصر بزیارت جد و پدرش باندرون حرم امد پس

زبان لکنت پیدا کرد و از دهشت و هیبت امام بر تکلم قدرت نیافتم و در میان نماز بودم و قدرت بر جواب هم نداشتم و نمی توانستم که نماز را قطع کنم و در مقام احترام امام و تعظیم انجناب برآیم و آن قدر زبان من بسته و لکنت داشت تا امام از زیارت پدر و جدش فراغت یافت و مراجعت فرمود و از توقت بحال خویش آمدم و زبانم جریان پیدا کرد و صیغه دوم را خواندم ـ

درگشوده شدن ابواب حرم امیر المومنین برای بحر العلوم

از جمله کرامات بحر العلوم اینکه برای میرزای قمی میگفت که شبی در مسجد سهله بعبادت مشغول بودم ناگاه صدای مناجات و تضرع شنیدم بنحویکه دل یکسر از جا کنده شد پس بطرف آن صدا رفتم و دیدم در مقامی نور بلند شد بنحویکه مانند روز روشن شد و شخصی نشسته پس سلام کردم جواب داد و فرمود سید مهدی بنشین من نشستم پس بحر العلوم دست خود بگردن میرزای قمی درآورد و گفت که اگر بگویم که حضرت قایم را دیدم پس تو مرا تکذیب کن زیرا که تکلیف تو چنین است پس بحر العلوم سخن را قطع کرد و از جمله کرامات انجناب اینکه سید جواد عاملی صاحب کتاب مفتاح الکرامة در شرح قواعد علامه از تلامذه بحر العلوم بود و شیخ محمد حسن نجفی صاحب جواهر الکلام در بدایت امر در نزد سید جواد زانوی تلمذ کرده و سید جواد مذکور داشت که در شبی از شبها دیدم که استادم بحر العلوم در صحن امیر المومنین را باز کرده و بسمت حرم آن حضرت روانه شد و مرا ندید من نیز از دنبال او رفتم پس در رواق با اینکه مقفل بود برایش گشوده شد و از انجا گذشته بجانب حرم روانه شد و در حرم نیز گشوده گشت پس بجدش امیر المومنین سلام کرد و جواب سلام از مرقد منور برآمد پس من ترسیدم و برگشتم ـ

در دیدن بحر العلوم امام عصر را

ایضاً سید جواد گوید که در شبی از شبها استادم بحر العلوم از دروازه شهر نجف بیرون رفت من نیز از عقب او روان شدم تا داخل مسجد کوفه شدیم دیدم آن جناب بمقام حضرت صاحب الامر رفته و با امام زمان گفتگوئی داشت از آن جمله مسئله از آن جناب پرسید آنجناب فرمودند که در احکام شرعیه با دله ظاهره مامور می باشند مکلفین شما همان چیزی است که از آن ادله استفاده نموده آید و مامور باحکام واقعیه نیستند ایضاً اخوند ملا زین العابدین سلماسی گفت که بحر العلوم هر شب در کوچه های نجف میگردید و برای فقراء نان و نخوان میبرد پس روزی چند درس را ترک کرد پس طلاب مرا شفیع کردند و من بخدمت آن جناب عرضه داشتم آن جناب گفت که درس نمیگویم پس بعد از چند روز بسبب دیگر طلاب مرا واسطه کردند که سبب درس نگفتن

استعلام

استعلام کن پس من بار دیگر بایشان عرض کردم انجناب فرمود که این جمعیت طلاب هرگز نشنیدم که بنصف شب بتضرع و زاری مناجات صدای ایشان بلند شود با اینکه من در غالب شبها بکوچهای نجف میروم پس چنین طالب علم را استحقاق نیست که برای ایشان درس بگویم چون طلاب این سخن را شنیدند همه بتضرع و زاری برآمدند و شبها صدای گریه و مناجات طلاب از هر سو بلند شد پس انجناب دیگربار مشغول بتدریس شد ایضاً در وقتی از اوقات آن بزرگوار در مسجد کوفه تشریف داشتند پس روزی از روزها آن بزرگوار بملازمان و اصحاب فرمایش داشتند که تدارک طعامی دیده باشید که فلان مقدار سوار اکنون میرسند و ایشان گرسنه اند پس ایشان حسب فرموده آنش تدارک طعامی نموده که ناگاه همان عدد رسیدند و تعداد عدد را اخبار فرموده بود بی کم و زیاده وارد شدند و از خوان احسان آن بزرگوار متنعم و متلذذ شدند و رفتند ـ

در اخلاق بحر العلوم

و از اخلاق اینکه در وقتی از اوقات اقامه نماز را تماماً گفته بودند و هنوز نیت و تکبیرة الاحرام نگفته شخصی غلیان آورد و برای کشیدن انجناب نشست و غلیان را کشید پس شروع در نماز نمود و وجهش را باین نحو بیان کرد که اگر نمی گرفتم و نمی کشیدم کسر قلب آن مومن میشد و نواده آن جناب آقا سید حسین یکی از فقهاء نجف است و از نواده برادرش حاجی میرزا محمود در بروجرد است و صاحب کرامت است و در مجلس که می نشیند قرآنی برآورده میخواند و حاجی سید صادق ساکن طهران از قبیله او است و در هر مجلس که وارد میشود قرآنی همراه داشته بیرون آورده میخواند نهایت خوب و مستحسن چه عالم باشند یا غیر عالم زیرا که اگر صحبت علمی دارند منجر بنزاع و عدم خلوص نیت و مجادله باطله خواهد بود و اگر بصحبت دنیا مشغول شوند غالباً بدون غیبت انجام پذیر نیست ـ

در احوال سید صدر الدین نهاوندی

چنانکه سید صدر الدین نهاوندی شوشتری عادتش این بود که همیشه سجاده اش پهن و اشتغال بنماز داشت و کارش منحصر بهمین بود و او از اهالی شوشتر و در نهاوند هم مسکنی داشت و شخصی بود فانی و علی الله و دائم بنماز ایستاده بود و معروف بان بود که از اهل باطن و کرامات است و نهال مفضال مولف کتاب مرحوم آقا سید صادق تفرشی تنکابنی الاصل ساکن لنگرود حکایت مینمود که زمانی مرا مسافرت از عتبات بجانب اصفهان اتفاق افتاد پس از راه نهاوند عبور کردم و کرامات سید را شنیده بودم و خواستم چیزی از او معلوم نمایم بلکه چیزی از او از امشاهده کنم پس بخدمت

سید رسیدم نهایت سید با اخلاق و با صفا بنظرم امد و دران صحبات مردم را با واخلاص یادی بود بنحویکه شاهزدگان رعایت وحمایت او بسیار میکردند بگمان انیکه توجهی کند که بعد از فتح علیشاه جنتارامگاه ایشان بسلطنت برسند۔

در کرامت سیّد صدرالدین

قال مفضال گوید که سیّد پس از پرسش حال از من سوال کرد که سبب آمدن شما باینجا چیست گفتم چون کرامات شما دراسقاع مقروع اسماع گردیده خواستم که فیض عمیم شما عایدم گردد وچیزی ازانرا برای العین مشاهد کنم سید گفت که مرا کرامتی نیست وسبب اشتهار کرامت از من انست که هر کسی از ما در متولد میشود درمیان طایفهٔ اجنّه نیز دران حین کودکی ازما در متولد میشود وان کودک راهمزاد این شخص منامیند ومرا همزادی است که ان همزاد چنان اتفاق افتاد که پادشاه طبقهٔ از طبقات جنیان است وان همزاد من شش نفر از جنّه را برایم فرستاده که درخانه من باشند ومرا خدمت نمایند مثل گاهی طرف خانهٔ من افتاده از اب است بیکدفعه ملاحظه میکنی پر آب است وگاهی طفل در گهواره گریه میکند وبسا باشد که گهواره می جنبد بدون انیکه کسی او را بجنباند یا انیکه هیزم نیست پس ناگاه هیزم آورده میشود یا انیکه خاموش شد بیکدفعه آتش چیده میشود بدون کسی آتش بچیند وچون مردم این گونه امور را می بینند گمان میکنند که این از کرامت است وحال انیکه مرا کرامتی نیست بلکه انگونه خدمات از ان اجنه میباشد مولف کتاب گوید که حکایت همزاد معروفست۔

در کیفیت ملالت شخصی از قول شیخ احمد

و از شیخ احمد احسائی سوال نمودند که سبب چیست که انسان در بعضی از احیان بدون سببی از اسباب ظاهره ملول ومکدر میشود شیخ احمد چند وجه در جواب ان گفته یکی انیکه هر کسی را همزادیست از اجنه چون او ملول شود انسان بدون جهتی بسبب ارتباطی که با او دارد ملول میشود وسببش اینست فهم دوم انیکه چون امام بزمانه اعمال شیعیان اگاه میشود وچون امام قلب عالم امکان است وهر وقت که قلب را کلالت و ملالتی روید ان ملالت درهمه اعضا سرایت میکند همچنین ملالت امام در همه سکنهٔ عالم امکان سرایت میکند وشاید که همان شخصی که از عصیان او امام مکدر شد بسبب علایق وارتباطات همان شخص ملول مےشود نه اشخاص دیگر ۔

در احوال آقا سیّد علی صاحب شرح کبیر وصغیر

آقا سیّد علی بن سیّد محمد علی طباطبائی اصفهانی ساکن کربلا و بالجمله سید محمد علی که والدین

جناب است پسر سیّد ابو المعالی صغیر است که او پسر سید ابو المعالی کبیر است وسید ابو المعالی کبیر الّسن اولاد ذکور و چند دختر بر گذار کرد اما اولاد ذکور سید ابو طالب و سیّد علی و سیّد ابو المعالی است واین سیّد ابو المعالی پسر کوچک بوده واو را یک پسر بیش نبوده که ان سیّد محمد علی است و سیّد محمد علی والد آقا سیّد علیست واما دختران سید ابو المعالی پس یکی از ایشان زوجهٔ ملا محمد رفیع جیلانی ساکن مشهد مقدس بود و آقا سیّد علی مذبور همشیره زادهٔ آقا محمد باقر بهبهانی است و داماد او نیز هست یعنی دختر آقا محمد باقر بهبهانی زوجه وعیال او بوده که والدهٔ آقا سیّد محمد باشد وان جناب در سن کهولت باصرار خال مفضالش آقا محمد باقر بتحصیل علم اشتغال نمود وان بعد از زمان ولادت آقا سیّد محمد بود وولادت با سعادت آقا سیّد علی در بلدهٔ طیبهٔ کاظمین در دوازدهم ربیع الاول که بنا بر روایت ثقة الاسلام در کافی مولد جناب ختمی مآب است از سنه ۱۱۶۱ هزار وصد وشصت ویک وان جناب سید اساتید ومرجع رواة اسانید و در علم منقول وحید و در تقریر فرید ونجبر تحریرش در نهایت فصاحت وبلاغت وتسدید و در جدول بی بدیل و موید در نهایت تائید مشایخ واساتید زمان ما همه از تلامذهٔ انجناب بے واسطه ویا بواسطه و وسایط وفضیلت تلامذه انجناب بر وفور علم او شاهد واصول او را بر فقه او زیادتے بود وسلم دیار عرب وعجم بلکه مطلق بلاد اسلام وفاضل قمی در فقه ماهر تر بود لیکن تالیف ایشان بعکس اشتهار یافته چه کتاب فقه او شرح کبیر وکتاب اصول میرزا قوانین در اشتهار کالشمس فی رابعة النهار است ۔

در احوال تحصیل آقا سیّد علی

وان جناب بدایت امر در خدمت آقا محمد علی بن آقا محمد باقر تلمذ کرده است پس آقا محمد علی او را باکسانی که از او بزرگتر در سن ومقدمه در تحصیل بودند شریک نموده و در اندک زمانی ترقی بسیار کرده وبتدریس وتصنیف اشتغال داشته وبسیار خوشحال بود شخصی برایم حکایت داشت که انجناب روزی شرح کبیر را درس میگفت و در اثنائی خواندن عبارت بجائی رسید که نوشته بود ذکرا کان او انثی یکی از تلامذه عرض کرد که من ذکر ان دارم انجناب خندید وفرمود من دارم بقدر یکذراع وان جناب را اجازه از محمد باقر است وهمچنین از بعضے دیگر که در اجازه سابقه آقا سید باقر ذکر نمودیم ۔

مکالمه میرزای قمی با آقا سیّد علی

و در سالی از سنوات میرزای قمی بزیارت عتبات عالیات مشرف شد و مذهب میرزا حرمت طعام مشتمل بر کشمش بود و مذهب آقا سید علی حلال بودن ان طعام بود پس شبی میرزای مهمان آقا سید علی

شد یعنی سیّد او را ضیافت نمود و امر کرد که قدری طعام کشمش طبخ نمودند پس از آن غذا را حاضر ساختند میرزا از خوردن آن طعام امتناع نمودند اقا سید علی بند دست میرزا را گرفت و گفت یا با من محاجه در این مسئله کرده باش و مرا مجاب بساز و یا این طعام را اکل کن میرزا گفت که تو میدانی که من در مجادله بر تو غلبه ندارم و مذهب من حرمت این طعام است چرا مرا آزار میکنی پس اقا سید علی تبسم کرد و گفت که برای میرزا طعام بی کشمش آوردند و آن طعام صرف شد مسموع شد که جناب سیّد از حکمت عاری بود و چون میخواست که تعریف ملک نماید به تلامذه گفت که تعریف ملک حیثیت تلامذه عرض میکردند جوهر مجرد الخ

در کرامات اقا سیّد علی

ایضاً آن جناب از علم هیئت عاری بوده و چون شرح کبیر را تالیف مینمود و مبحث قبله رسید کار براو مشکل شد زیرا که در علم هیئت ربطی نداشت پس یکی از تلامذه سیّد در علم هیئت مربوط بود سید با او فرمود که بخانه ما آمده در وقتی خاصی بعضی از ضروریات قبله از علم هیئت بمن تعلیم نماید آن شخص گفت که همچنان که ما کتاب را در زیر بغل می گیریم و شرفیاب میشویم و مستفیض میشویم شما نیز کتاب را در زیر بغل گرفته و بمنزل بنده تشریف فرما گشته و مسائل هیئت را فرا گرفته باشید سید فرمود که من از این مرحله دریغ ندارم لیکن هر وقت که از خانه بدر آیم مردم هجوم میکنند و اوقات را بر من تلخ می کنند و نمیگذارند که من بکار خود باشم مجملاً جناب اقا سیّد علی از این سخن دلگیر و آن شب را در درون حرم حضرت سید الشهداء تا صبح مشغول عبادت و تضرع و زاری و بیقراری بود و از حضرت آفریدگار بتوسط حضرت سید الشهداء در خواست کشف دقایق علم هیئت که ضرور بود بر او اضافه و منکشف گشته و مباحث قبله را تالیف فرمود

در تالیفات اقا سیّد علی

و اما تالیفات اقا سیّد علی پس آن بسیار است و اکثر آن رسائل است از انجمله شرح بر صلوة کتاب مفاتیح است که بسیط تمام مشتمل بر معظم از اقوال علماء اعلام و استدلالات فقهاء کرام و ترجیح و تعارض و تفاریع است و ریاض المسائل که شرح بر مختصر نافع و معروف بشرح کبیر است و آن کتاب مشتمل بر اصول مسائل فقهیه با اشارهٔ اجمالیه باقوال و ادله و تحقیق حق است با عبارات فصیحه بلیغه با مراعات سجع و قافیه و فی الحقیقه تالیف آن کتاب بدان وجه در کرامات آن جناب معدود است و آن کتاب کالشمس بلا استتار و حجاب در میان طلاب و علماء اطیاب در غایت اشتهار و مطرح انظار اخبار و کتاب درس است که بتعلیم و تعلم آن فرقه محقه جعفریه را اشتغال است و این فقیر مولف کتاب را بر آن حواشی مدونه بسیار است که در اثناء مباحثه و مذاکره بتحریر در آمد از انجمله تعلیقه بر کتاب

اجازه

اجازهٔ آن کتاب در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب متاجر در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب بیعات و تعلیقه بر کتاب قضا در یک مجلد و تعلیقه بر کتاب وصایا در یک مجلد و حواشی بر کتاب متاجر و از جملهٔ تالیفات اقا سید علی رسالهٔ در تثلیث تسبیحات اربع در رکعتین اخیرتین و کتاب شرح صغیر که مختصر از شرح کبیر و شرح بر مختصر نافع است و رساله در اصول در اجماع و استصحاب و رساله در حجیت مفهوم موافقت و رساله در جواز اکتفاء بیک ضربت در تیمم و رساله در اختصاص خطاب شفاهی بحاضرین و رساله در منجزات مریض و رسالهٔ در حکم استظهار حائض در زمانیکه خون از ده روز تجاوز کند و رساله در برائه ذمه زوج و رساله در حجیت شهرت و رساله در اباحه نظر باجنبیه فی الجمله و حواشی غیر مدونه بر کتاب معالم و حواشی متفرقه بر کتاب مدارک و حواشی متفرقه بر کتاب حدائق و اجزاء غیر تامه در شرح مبادی الاصول علامه و رساله در تکلیف کفار بفروع دین و آن بزرگوار علی سبیل الاستمرار در هر شب جمعه از اول شب تا بصبح احیاء و بعبادت حضرت آفریدگار اشتغال داشت -

در احوال میرزا محمد اخباری

و چون سابقاً مذکور شد که اقا سیّد علی در مجادله و مقاوله و مکالمه و مشاجره و منازعه در مسئله علمیه او حد اهل زمان بوده و او را با میرزا محمد اخباری مجادله روی داده لذا لازم آمد که احوال میرزا محمد اخباری را در اینجا بیان نمائیم بدانکه میرزا محمد اخباری از اهالی بحرین و اغلب اوقات در طهران و بعضی از اوقات در اصفهان و در آخر کار در کاظمین مسکن و مدفن او شده و اولاد صلبی او در این ازمنه در بحرین بوده اند و میرزا محمد در جدل ید طولی داشته و کسی بغیر از اقا سیّد علی بر او غلبه نکرده و مرحوم آخوند ملا صفر علی لاهیجی که یکی از مشایخ من بوده او برایم حکایت داشته که مجادل بودن میرزا محمد از این بابت بود که او را جامعیت بوده و در مسئله که صحبت میداشت اگر میدید که عجز دارد خصم را از آن مسئله بند ابیر و حیل بیرون می برده و در علم دیگر داخل میکرد و اگر در آن جا هم مال کار را عجز خویش مشاهده میکرد و باز بعلم دیگر داخل میکرد و مسئله دیگر منتقل میشد و هکذا تا اینکه خصم را عاجز میکرد و در یک مسئله پایداری و اقامت نداشت و در وقتی از اوقات وارد اصفهان شد و در مجلسی از مجالس میرزا محمد و اقا سیّد محمد باقر حجة الاسلام و حاجی کرباسی جمع شدند پس میرزا محمد در مقام کله با حاجی کرباسی بر آمد که من و تو در ایام تحصیل با هم رفیق بودیم و مرا با تو حق رفاقت بود چرا دیدن من نیامدی حاجی کرباسی سکوت کرد و حجة الاسلام در جواب گفت که چون حاجی کرباسی از شاگردان کسی است که بتلامذه اش گفته است که اگر ترک شما با اخباریین مجالست و معاشرت کند عاق من است از آن جهت

حاجی بدیدن شما بیاید میرزا محمد گفت که اکنون مسئله میان آمد اگر حقوق با عقوق تعارض کنند کدام
یک مقدم است سید فرمود که عقوق مقدم است و برطبق مدعای خود حدیثی ذکر فرمود میرزا محمد در سند آن
حدیث قدح نموده و در عربیت و الفاظ آن چند ایراد وارد آورد پس از آن اختیار کرد که حقوق
مقدم است و برطبق مدعای خود چند حدیث با سند از کتاب کافی آورده حاضرین ساکت شدند و در
زمانی شیخ جعفر نجفی اعلی الله مقامه وارد طهران شد و میرزا محمد نیز در طهران بود و شبها که اعیان
شیخ را بضیافت دعوت مینمودند میرزا محمد را نیز دعوت میکردند و میرزا محمد با شیخ مکالمه میکرد و چون
مهارت شیخ در علم منقول بود و میرزا محمد را جامعیت و تسلط در مناظره و جدل بود لهذا میرزا محمد
در انظار ناس بر شیخ غلبه مینمود و اوقات بر شیخ تلخ داشت پس در شبی از شبها شیخ نهایت تغیر بمیرزا
محمد نمود که باین کلمات واهیه بر عوام امر را مشتبه میسازی و سخنان فاسد خود را در ظاهر زینت میدهی
و ادیان مسلمانان را فاسد میسازی اکنون اگر تو را سخنی است صباح وقت ظهر من و تو در بیرون دروازه
بمباهله میرویم تا هر کسی که حق است از مبطل ممیز گردد پس صباح آن روز میرزا محمد تقدم ورزیده و به بیرون
دروازه رفت و جمعیت بی اندازه آمدند و میرزا محمد بنماز ایستاد جمع بسیار باو اقتدا کردند ناگاه
شیخ در رسید و بنماز ایستاد جمعیت همه در عقب شیخ رفتند و بنماز جماعت در پشت سر شیخ ایستادند
پس میرزا محمد بتعجیل نماز را تمام کرد و بلا فاصله بشهر مراجعت نمود و بمباهله نایستاد —

در حکایت آوردن میرزا محمد سر سردار روس را

بدانکه مباهله در فصل میان حق باطل بسیار موثر است اما با تحقق شرایط آن و در اصول کافی
اخبار بسیار در مباهله و کیفیت و شرائط آن مذکور است و از وقایع غریبه اینکه در زمانی از ازمنه
مرحوم فتح علیشاه دولت روس با سلطان ایران بمخاصمت برآمد و اشپختر سردار لشکر روس شیشه و قبه
و بادکوبه را گرفت و عازم شهرهای ایران شد و هر شهر که میرسید فتح میکرد و فتح علیشاه را اضطراب
بسیار حاصل شد و میرزا محمد اخباری در آن زمان در دار الخلافه طهران اقامه داشت پس میرزا
محمد نیز نزد فتح علیشاه رفت گفت من سر اشپختر را در چهل روزه برای تو بطهران حاضر میسازم مشروط
باینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی و بن و بیخ مجتهدین را قلع و قمع نمائی و مذهب اخباریه
در بلاد ایران رواج دهی فتح علیشاه قبول کرد پس میرزا محمد یک اربعین بختم نشست و بختم آیة الکرسی
با دو وقف بشرائطیکه در میان ایشان متداول بود شروع نمود و ترک حیوانی کرده و صورت
از موم درست کرده و در اثنای ختم شمشیر بگردن آن صورت نواخت چون روز چهلم شد فتح علیشاه بسلام عام

نشست

نشست دید اثری از سر اشپختر پیدا نگردید متغیر بر میرزا محمد شد و فراشی فرستاد که او را حاضر سازند
میرزا محمد از ختم بیرون آمد و حیوانی خورد و در آمدن نزد سلطان مسامحه و مساهله و مساوقه نمود
تا اینکه سلطان دو سه فراش بر عقب یکدیگر برای احضار میرزا محمد فرستاد پس میرزا محمد به تأنی
روانه شد و چنان آمد که سر اشپختر و میرزا محمد بیک دفعه وارد مجلس سلطان شدند و بیان کردند که در لنگران
حکمران آنجا در زمان محاصره اشپختر را بگوشه میدان خواست که تنها بایکدیگر در امر اصلاح مکالمه کنند
پس اشپختر با یکنفر و آن حاکم با یکنفر بهم رسیدند و نشستند و آن حاکم فوراً طپانچه برآورد و اشپختر را نشان گلوله
ساخت و فوراً سرش را جدا کرد و لشکرش چون سردار را کشته دیدند فرار کردند پس سر سردار روس را
برای سلطان آوردند سلطان بسیار متعجب گشته میرزا محمد معروض داشت که ما بوعده خود وفا نمودیم
اکنون شما نیز بوعده وفا نمائید سلطان با امناء دولت در این باب مشاورت نمود و اعیان دولت
معروض داشتند که مذهب مجتهدین مذهبی است که از زمان ائمه هدا الی الآن بوده برقرار و مذهب
اخباری مذهبی نادر ضعیف است و زمان اول سلطنت ظاهر است مردمان را نمیتوان از مذهب
برگردانید و این شاید مایه اختلال حال دولت سلطان شود و مردمان بر سلطان شورش
نمایند علاوه بسا باشد که میرزا محمد از شما نقاری پیدا کند و با خصم شما سازشگی نماید و با شما همین معامله
نماید که با اشپختر روس نمود مصلحت آنست که باو خرجی داده معذرت از او خواسته حکم بفرمائید
که بعتبات عالیات رفته در آنجا سکنی نماید که وجود چنین کسی در پای تخت مصلحت دولت
نیست پس سلطان از میرزا محمد معذرت خواسته و باو خرجی داده و او را روانه عتبات عالیات ساختند

در مجادله میرزا محمد اخباری با آقا سید علی

چون میرزا محمد بعتبات عالیات مشرف شد بخدمت آقا سید علی مشرف شد و مسئله نزاع میان اخباری
و مجتهد در میان ایشان شد آقا سید علی فرمود که من با تو مباحثه و مجادله مینمایم بشرط اینکه کلام بمکالمه
و مقاوله تمام شود و پای نوشتجات و ارسال رسائل بمیان نیاید میرزا محمد قبول نمود پس مناظره کردند
و آقا سید علی بر میرزا محمد غلبه نمود پس میرزا محمد به کاظمین رفت و از آنجا رساله در این مسئله در رد
بر آقا سید نوشت و برای او فرستاد سید چون رساله را دید قبول نکرد و گفت که قرار میان من و تو
بمکالمه و مقاوله و مباحثه بود نه بمکاتبه و مراسله اکنون نیز اگر شخصاً وارد حاضر شود و با من مکالمه
کند ما او را ملزم میسازم و میرزا محمد در علوم غریبه مربوط بود و در انساب عرب مهارت داشت
و میگفت العیاذ بالله که شیخ جعفر نجفی از نسل بنی امیه است و چون شیخ جعفر وفات کرد ان ملعون

مطرود این عبارت را گفت که مات الخنزیر بالخنازیر چون مرض شیخ از آزار خنازیر بود که حلق و گلویش
و گردنش ورم کرده بود پس افعال شنیعه از او صدور یافت که علما عتبات او را تکفیر نمودند بسبب
اعمال شنیعه و سحر کردن پس حکم بقتل او شد چون خواستند که بخانه اش درآیند دیدند که خانه در
ندارد بسبب سحری که کرده بوده پس دیوانخانه را شکافتند و او را یافتند کشتند مولف کتاب گوید
لله الحمد اگر قاصر باشد عیبی ندارد و اگر مقصر باشد فاسق است و اگر العیاذ بالله مجتهدین را تکفیر
کند کافر است و ما رد اخباریین را در کتب اصولیه بیان نمودیم مانند تعلیقه بر قوانین و منظومه اصول و شرح ان
کرط میرزا ابو القاسم بن حسن جیلانی عالم علیم دقیق طور تحقیق و علم تحقیق علامه فهامه متقن قوانین
با ، بیج مناهج صدق و یقین حابر سرا سر غنایم دارین قدوه علماء عاملین و اسوه فقهاء راسخین
رئیس دنیا و دین ازهد اهل زمان و اورع متورعین و اعلم واافقه معاصرین رئیس امامیه و والد میرزای
مزبور اخوند ملا حسن بود که از اهل شفقت از محال رشت بود پس ملا حسن برای طلب علم بسوی اصفهان
مسافرت نمود و در خدمت دو عالم میرزا حبیب الله و میرزا هدایت الله که جد مادری میرزا بود پس این
دو عالم بامر سلطان برای ترویج امور شرعیه و اجراء قضاء و حکم میان مسلمانان بقریه جاپلاق
آمدند و در انجا متوطن شدند و ملا نیز همراه ایشان آمد و دختر میرزا هدایت الله تولد یافت و ملا حسن
عالم و فاضل و جامع بود و کتابی تالیف کرده که برزدان کشکول شیخ بهائی است و مشهور بزهد
و عبادت بود و میرزا در بدو حال در نزد والد ماجدش بعلوم ادبیه اشتغال داشته از ان پس
در اصول فقه خدمت آقا سید حسین خوانساری که ذکر او خواهد شد —

درکیفیت تحصیل میرزای قمی

و سید حسین از اعاظم فقهاء النهر و از مشایخ اجازه و صاحب رساله در علم رجال است از ان پس
میرزا بجانب عتبات عالیات مشرف شد و در خدمت استاد الاساتید موسس ثانی آقا محمد باقر
بهبهانی بتلمذ اشتغال تا اینکه از او اجازه گرفته در بدو حال با وفقر و فاقه بود و استادش
آقا محمد باقر صلوة و نیابت بنفسه مینمود و وجه انرا بمیرزا میداد که صرف خود نماید و بفراغبالی تحصیل
علم کند معروفست که میرزا بعد از وفات آقا محمد باقر به کربلا رفته اول بدر خانه آقا محمد باقر رفته
و آستانش را بوسیده از ان پس بزیارت امام علیه السلام مشرف گشت مجملا میرزا بعد از مراجعت
از تحصیل بوطن پدرش که یکی از قرای جاپلاق و مسمی بدره باغ بود آمد لکن اهل القریه کوچک
و ابواب معاش نیز بر میرزا تنگ متوطن شد بقریه قلعه پابو از قرار جاپلاق و بانی حرکتش حاجی

محمد سلطان

محمد سلطان شد و او یکی از اعیان و ارکان جاپلاق بوده و از اکابر و اهل ثروت و غنا بوده و
نهایت متدین و معین میرزا و محب او بود و طالب علمی نبود مگر دو نفر یکی برادر حاج محمد سلطان
که مسمی بمیرزا هدایت الله بود و علی دوستخان پسر حاجی طاهرخان و این دو نفر در نحو و منطق
خدمت میرزا اشتغال بقرائت داشتند و شرح جامی و حاشیه ملا عبد الله را نزد میرزا خواندند
و اهل ان قریه قدر میرزا را نمی دانستند معروفست که ملای دهقانی همیشه در مقام استخفاف میرزا بود
روزی بخواهش او اهل ده جمع شدند و میرزا را خواستند و ان ملای دهقانی باهل قریه گفت
که شما بمیرزا بگوئید که مارا بنویسد ایشان بمیرزا تکلیف باین معنی نمودند میرزا لفظ مار نوشت
که میم و الف و رای باشد پس ملای دهقانی شکل مار و صورت انرا نوشت که سرش گنده
و دنباله ان باریک و کشیده پس باهل قریه نشان داد که شما ملاحظه کنید که شکل مار همین است
که من نوشته ام و یا انست که میرزا نوشته است چون ایشان از اهل سواد نبودند نوشته
ملا را ترجیح دادند میرزا زیاد متاثر شد تا کار بجائی رسید که روزی دو نفر به نزد میرزا
امدند و گفتند که مرافعه داریم احدهما بر دیگری ادعا کرد که حدثی از او صادر شده مدعی علیه
منکر برآمده میرزا چونکار بر این سوال دید گریست و دست بر آسمان برداشت که خداوندا ذلت
مرا بیش از این مخواه های سکنی در دیهات همین خاصیت را چنانکه گفته اند مرغ دم سوی شهر و سر
سوی ده دم ان مرغ از سر او به و ملای روم در مثنوی گفته ده مرو ده مرد را احمق کند
مرد را بی عقل و بی رونق کند —

مسافرت میرزا باصفهان و شیراز

مجملا میرزا انجا بدار السلطنه اصفهان مسافرت نمود و در مدرسه کاسه گران چند از زمان را
گذرانید پس بعضی از علماء دنیا که اثار رشد را در ان بزرگوار دیدند باو اهانت نمودند پس
میرزا بجانب شیراز مسافرت کرد و ان زمان سلطنة با کریم خان زند بود پس مدت دو سال
یا سه سال در انجا اقامه داشت و او را شیخ عبد المحسن یا پسرش شیخ مفید اعانت نمود و
مبلغ هفتاد تومان یا دویست تومان علی اختلاف الحکایتین باو دادند پس میرزا ان تنخواه را
گرفته باصفهان مراجعت کرد و چون اسباب اجتهاد نداشت —

در خریدن میرزا کتب را بثمن

پس بعضی از کتب استدلالیه و کتب لغت و کتب احادیث ابتیاع نمود گویند که در ان زمان

کتاب را بمن میفروختند و منّ بوزن شاه که معادل دو منّ تبریز بود بده تومان معامله و داد و ستد مینمودند و چون دیدن و دابی این ازمنه بدان جریان یافته که بایع کفه میزان مبیع را سنگین تر از سنگ وزن مینماید لهذا میرزا کتاب خریده و برای نقل میزان کتاب روضة البهیة که شرح لمعه دمشقیه است بر بالای کفه کتب گذاشته که کفه کتب سنگین تر شود پس از انجا بقریه بابو مراجعت نمود و بعضی از طلاب بفقه و اصول در نزد ان جناب اشتغال داشتند لیکن چون بلد خالی از علماء و فضلاء و مشتغلین بود و امر معاش نیز براو مضیق و اهل بوادی بحیث عدم ادراک و عدم تمیز میان حسن و قبیح لذا انجناب بسوی بلدهٔ طیبه قم انتقال فرمود در انجا از برکت فاطمه علیها السلام و نظر بمضمون فان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و فحوای خیر انتما و یابی الله الا ان یتم نوره و مضمون خیر مشحون ان الله لا یضیع اجر المحسنین خلاق عالم او را وسعت در روزی و علم و اعتبار و مقبولیت در انظار انبار روزگار کرامت فرمود و در انجا اوقات خود را منحصر در تالیف و تصنیف و مقابله و تدریس و اجوبه استفتاء و نماز جمعه و جماعت و ارشاد علائق فرمود —

در فتاوای غریبه میرزا

و از جمله فتاوای او حرمت کشمش مطبوخ است و جائز میدانست که مقلد برای مجتهد خود مرافعه نماید و از او چند ذخیره باقی ماند که یکی از انها زوجه ملا اسد الله بروجردی بوده و دیگری زوجه ملا علی بروجردی است —

در مدفن میرزا و مشایخ اجازات

و مدفنش در قبرستان بزرگ قم و مقبرهٔ خاصی دارد و این فقیر مولف کتاب در سنوات قبل مدتی در قم اقامه داشتم روزها در میان مقبره میرزا بتدریس کتاب قوانین اشتغال داشتم و همان کتاب را بر روی قبر مبارک میگذاشتم رضی الله عنه و از جمله مشایخ اجازهٔ ان جناب اقا محمد باقر بهبهانی است و بعضی دیگر که در اجازهٔ اقا سید محمد باقر اسامی از انها سابقاً مذکور گردید

در تالیفات میرزا قمی

و اما تالیفات ان بزرگوار بسیار و مقبول انظار است از جمله تالیفات او کتاب قوانین الاصول است که در دو مجلد تقریباً بیست و پنجهزار بیت است و ان کتاب امصار و اعصار و مقبول انظار فضلاء روزگار و دارای افکار ابکار و اصول را پیش از او بان وقت و متانت ننوشته اند و اکنون

مدار تدریس و تدرس علماء امامیه بر ان کتاب است اگرچه معروفست که ... دوازده هزار غلط لفظی بر کتاب قوانین گرفته اند لیکن ان جناب در حین تالیف ان کتاب در دریای فکر غوطه ور و مُلتَفت تدقیق و تحبیر لفظ نبوده و از مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیده ام که میگفت اینکه میرزا القدر در تالیف کتاب قوانین فکر کرده که ثقل سامعه بهم رسانده بود و گویند که حاجی ملا احمد نراقی در مناهج چون رد و دی بر میرزا نوشته لهذا میرزا حواشی منه بر قوانین نوشت در رد و داو را مندفع ساخت و ان حواشی منه یک مجلد است و علماء که بعد از میرزا آمده اند رد و دلبسیار بر قوانین نوشته اند مانند شیخ محمد تقی در حاشیه معالم و برادرش شیخ محمد حسین در فصول و حاجی کرباسی در اشارات و اشارات و مولف در ضوابط و حاجی ملا احمد نراقی در مناهج و شیخ مرتضی در رسایل خود لهذا این فقیر مولف کتاب تعلیقه بر کتاب قوانین نوشته ام و از اسمی ساختم بمحاکمات بین الفضلاء السبعه در چند مجلد و بسیاری از ایرادات این فضلاء را مرتکب شده ام بالتحقیق حق و از جمله تالیفات میرزا شرح بر تهذیب الاصول علامه است و این فقیر ان کتاب را ندیده ام و لیکن شنیده ام که ان کتاب بهتر از قوانین است مولف گوید که اشتهار بسبب مصالح کامله الهیه است که اکثر ان حکم و مصالح بر ما مخفی است سیما اینکه صفاء نفس و خلوص نیت را غالباً در ان مدخل است چه کتاب مدارک بر تحقیق ندارد لیکن از صفاء نفس مولفش مشهور گشته بجهت زیادی خلوص نیتی که ان بزرگوار داشته و کذا کتاب مرشد العلوم که فارسی و فتاوی است و کتاب غنایم الایام در فقه و همان عبادات را در ان کتاب نوشته است با جمیع اقوال و استدلال و تحقیق حق و فروع و کتاب مناهج الاحکام که در فقه است و کتاب معین الخواص که مقصود بر فتاوی است و در عبادات است و کتاب اجوبه المسائل در سه جلد که هر مجلد مشتمل است بر تمام کتب فقه از طهارت تا دیات با استدلال در اغلب مواضع و جلد سوم در سوالهای متفرقه است از علوم متفرقه و رساله در وقف و رساله در ما اخرج ما دام فی ملکه و رساله در عموم لا ضرر و غیر ذلک من الرسائل الکثیره و کرامات انجناب بسیار است لیکن بالفعل در نظرم نمانده است و یکی از دختران میرزا را حاجی کرباسی برای پسرش اقا محمد مهدی خواستگاری کرده در حباله نکاح در اورده والله یعلم که مقصود حاجی چه بود البته افعال مسلمین را باید حمل بر صحت نمود ولا سیما افعال رؤساء دین و بزرگان شریعت سید المرسلین —

ورود اخوند ملا علی بر میرزای قمی

گویند که اخوند ملا علی نوری شنید که میرزای قمی او را تکفیر کرده اخوند بلا فاصله سوار و بخانه میرزا آمد

باچکمه در صحن سرائی ایستاده گفتند که میتین گفت که من با تصحیح اعتقاد خویش نمایم نمی نشینم پس میرزا
بیرون آمد آخوند نشست وگفت اعتقاد من نیست چه صورت دارد میرزا فرمود که خوب است من
شما را تکفیر نکرده ام و مردم دروغ گفته اند -

ل شیخ جعفر بن خضر نجفی عالم اذخر و استاد اکبر و مهر سپهر فقاهت و جلالت و متاع فلک زهادت
و تقاوت و نقاوت و رئیس ارباب عبادت و فذلکه صاحبان کرامت نادرهٔ زمان و اجوبهٔ دوران
و اغلوطه دهر خوان است انصاف اینکه در احاطه بفروع فقهیه از طهارت تا دیات و تکثیر فروع
از زمان غیبت معصوم تا این زمان در تحت قبهٔ فلک قمر مانند شیخ جعفر فقیهی پا در دایره وجود نگذاشت
از او گذشته در تفریع و فهم حکم شهید اول است چنانکه خود فرمود الفقه باق علی بکارته لم یمسه
احد الا انا و الشهید و ولدی موسی یعنی فقه خود به بکارت خود باقیست و کسی بکارت او را نگرفته مگر من
و شهید اول و فرزندم شیخ موسی و هر که بخواهد که این معنی را انکشاف یابد رجوع کند بکتاب کشف الغطا
شیخ و سایر تالیفاتش و هر که بخواهد تصدیق باین سخن بالنسبه بشهید نماید رجوع کند بکتاب قواعد
شهید که در قواعد کلیه فقهیه نوشته است و انجناب کتابخانه خود را وقف نمود بر افقه اولاد تناسلوا
و تعاقبوا پس از شیخ ولد اکبرش شیخ موسی بجای شیخ نشست و تدریس کرد الحق که فقیهی بود فرید
و وحید و تالی و ثانی پدرش بود و تحقیقاتیکه از او نقل نموده اند در غایت متانت و دقت و چون
شیخ موسی عالم فانی را وداع کرد پسر دوم که شیخ علی باشد بجای پدر نشست و تدریس و تلامذه
بسیار در حوزهٔ ان بزرگوار تحصیل اشتغال داشتند و او را محقق ثالث نامیدند و ان جناب در
تاسیس قواعد کلیه و استحکام انها معدوم النظیر و در تفریع فروع مانند پدر بزرگوار وحید اعصار بود
چنانکه شاهد براین مدعی کتاب عناوین است که از تالیفات سید فتاح بن علی مراغی است
و او از شاگردان شیخ موسی و شیخ علی است و کتابش مقصود بر تاسیس قواعد کلیه فقهیه
و تسجیل انها با دله و مواقع جریان انها و تفریع فروع و ان کتاب بهتر از قواعد شهید است
چه قواعد شهید دارای قواعد کلیه و تفریع است لیکن قواعد را با دله اثبات نکرده بلکه بحکم
و مصالح انجام داده و کتاب عوائد حاجی ملا احمد نراقی اگرچه دارای قواعد کلیه است
اما چند منقصت دارد اول اینکه تفریع فروع ان کتاب کم است و چندان فروع ندارد و دوم
اینکه جمیع قواعد را متعرض نشده بلکه گویا دارای نصف قواعد کتاب عناوین نیست سوم اینکه
بسیار دقائق فلسفیه کرده و اکثر قواعد معروفه مسلمه را که موروثه از اسلاف اشراف فقها است

بتدقیقات

بتدقیقات فلسفیه از دلالت انداخته و از مذاق فقاهت و فهم عرفی دور افتاده چنانکه بعضی اصولیین
در اصل برائت و استصحاب و حجیت ظن تدقیقات فلسفیه بسیار کرده و از مذاق فهم عرف بدور
افتاده و در قواعد فقهیه نیز چنین رفتار کرده مجملا کتاب عناوین در این باب امتیاز از کتب اخر
دارد چه قواعد بسیار ذکر کرده و استحکام ان قواعد با دله بسیار نموده و تفریع فروع بیشمار
کرده و از مذاق فقاهت و فهم عرف در ادله لفظیه بدور نیفتاده و اکثر تحقیقات ان کتاب
از مرحوم شیخ علی است و برخی از شیخ موسی است چنانکه صاحب عناوین بهمین مضمون اقرار دارد
در افتخار شیخ علی همین است که صاحب فخار اطول فقها اکمل است -

در معارضهٔ شیخ حسن و شیخ علی

و حلیم اقا سید ابراهیم که در تحقیق و تدقیق اوحد اهل زمان بودند هیفده ماه در مجلس درس شیخ علی
نشسته و از انفاس قدسیه اش استفاده نموده الحاصل چون شیخ علی حسب الوصیه بجای پدر بتدریس
اشتغال نمود شیخ حسن که برادر کوچک بود به شیخ علی گفت که وصیت پدر آنست که هر یک از اولاد
که افقه است بجای او بنشیند و تدریس کند و من افقه از تو میباشم شیخ علی در جواب گفت که درین
باب منازعه ما صواب نیست و من قطع این مشاجره را نخواهم نمود پس من از نجف بکربلا میروم
و تو بجای پدر بنشین اگر طلاب در نجف ماندند و بدرس تو حاضر شدند پس تو افقه خواهی بود پس شیخ
حسن قبول این معنی کرد و شیخ بکربلا آمد و طلاب مجلس شیخ حسن را شکستند و بکربلا آمدند و مجلس درس
شیخ علی حاضر شدند چون شیخ حسن حال را بدین منوال دید بکربلا آمده و برادرش شیخ علی را
بنجف برده و بجای پدر نشانید و خود بحله رفته چندی را در انجا اقامه داشت و در حله مسجدی بود
که شیعیان در همان نماز میخواندند و شیخ حسن امامت میکرد و مردان چندان جمع نمیشدند بلکه ماموین
بیشتر یا همه از جماعت نسوان بودند پس روزی وقت ظهر شیخ حسن بمسجد رفت و در اثر و ز صفوف
جماعت بزنان انحصار یافت و هیچ مردی جز امام حضور نداشت پس شیخ نماز ظهر را ادا کرده
ازان پس در میان صفوف صدای حدثی بلند شد شیخ دستها را بآسمان برداشت و عرض کرد
که خداوندا مرا میدهی که زن است انهم در میان نماز احداث حدث کند بسی طولی نگذشت که شیخ علی وفات نمود

در وصایای شیخ جعفر

مولف کتاب بکربلا مشرف و در خدمت شیخ استاد حاضر شدیم و خودم شیخ علی را ملاقات نمودم پس
شیخ حسن بنجف آمد و بحسب وصیت پدر بجای او نشست و بتدریس اشتغال نمود و شیخ جعفر وصیت کرده

بود که هر شب بمقدار معینی طعام مهیا کنند و اولاد و احفاد در انجا جمع شوند و مذاکره فقه و مقدمات ان تا بقدر دو ساعت با یکدیگر مباحثه کنند و تا اکنون همان معامله برپا و ان مذاکره برجا است و این وصیت نهایت مستحسن است چه با عنوان میشود که همه فقیه شوند چنانکه طایفه شیخ جعفر همه از ذکور و اناث فقیه میباشند و همچنین وقف کتابخانه با فقه اولاد نیز حسن است وفقنا الله تعالی لامثال ذلک او چه ایا بلکه این فقیر نیز کتب خود را وقف بر اولاد ذکور ما تعاقبوا نموده ام و میخواهم ملکی هم برای کتابخانه وقف کنم و تولیت با فقه اولاد باشد وفقنی الله تعالی لذلک و شیخ حسن فقیه کامل بوده و این فقیر مولف کتاب چند بر المجلس درس شیخ حسن حاضر میشدم و باعتقادم فقاهت او بیش از فقاهت شیخ محمد حسن بود بلکه شیخ حسن را جامعیت و اصول و غیران هم بود و در جدل ید طولی داشت و شیخ حسن حکایت میکرد که مرحوم شیخ جعفر را عادت بران بود که هر شب در وقت سحر بیدار بود و می آمد بدر خانه و عیال و اطفال را جمعًا بیدار میکرد که برخیزید و نماز شب ادا کنید پس همه بر می خواستند و من طفل بودم و خواب بر من غلبه میکرد چون بدر خانه که منزل من بود می آمد و فریاد میکرد که برخیز من همان افتاده میگفتم و لا الضالین یا الله اکبر یعنی که من مشغول بنماز میباشم پس او خاطر جمع میشد و برمیگشت و من بخواب میرفتم و در سالیکه میرزا علی محمد باب طلوع میکرد قرآن جعلی خود را بهمراه دو نفر بولایت عربستان نزد بعضی از اصدقا خود فرستاده اند و نفر در بغداد وارد شدند پاشاه بغداد اطلاع پیدا کرده قران را از ایشان گرفت و ان دو نفر را حبس نمود و قضاة و افندیان و مفتیان عامه را جمع ساخته و براین قضیه ایشان را اطلاع داده ایشان فتوی بقتل ان دو نفر دادند لیکن چون اتفا عجم بودند خواست که قتل انها باستحضار علماء امامیه نیز باشد و علماء امامیه با علماء عامه مناظره کنند۔

در مناظره شیخ حسن و آقا سید ابراهیم با علماء عامه

و از انجائیکه مرحوم شیخ جعفر و اولاد و اعقاب او را در بلاد عرب مطاعیت و ریاست عامه بود چنانکه الیوم نیز چنین است و مقدم بر همه علماء میباشند سیما شیخ حسن که در ان زمان افقه بود پس پاشاه تخت روانی در نجف بجهت شیخ حسن فرستاد و بجهت استادم آقا سید ابراهیم بکربلا فرستاده و این دو بزرگوار را احضار کرده پس روزیکه خواستند اجلاس شود و علماء عامه و خاصه حاضر شوند و مکالمه نمایند پس در اول علماء عامه و مفتیان و افندیان حضور یافتند از ان پس شیخ حسن و آقا سید ابراهیم نیز در جنب شیخ حسن قرار گرفت پس مسئله را عنوان کردند علماء عامه گفتند که این قرآن بدعت و اورنده اش مبدع در دین

و مفسد فی الارض باشد و قتلش لازم است شیخ حسن گفت که این کتاب قرطاس است و لا عمل بالقرطاس حاکم بر عدم اعتبار کتاب و عدم لزوم اعتقاد صاحب کتاب بان کتب است و اما امر فلیکتب در آیه فلیکتب بینکم کاتب و املال در آیه ولیملل ولیه محمول بران است که صاحب کتب چون خط خود بنظرش آید و علم حاصل شود و شهادت خود را اداء کند نه انکه کتب بنفسه حجت باشد و این دو نفر که آورنده این کتاب می باشند عالم نیستند بانچه در او است و مطالب ان را اعتقاد ندارند اکنون ایشان را احضار و اعتقاد ایشان را استفسار نمائید پس ان دو نفر را احضار کردند و اعتقاد ایشان را استفسار نمودند ایشان گفتند که ما را بانچه درین کتاب ثبت است خبرت و اگاهی نیست و اعتقاد ما اعتقاد عامه مسلمانان است پس شیخ گفت که قتل ایشان چگونه رواست و ایشان رسول بوده اند و آقا سید ابراهیم نیز در این احکام تصدیق شیخ حسن نموده و آقا سید ابراهیم نهایت جبن داشتند و بسیار مراعات تقیه مینمود پس پاشاه ان کتاب را گرفت و ان دو نفر را مرخص ساختند و هدایا بسیار بشیخ و سید اعطاء نمود از انجمله باقا سید ابراهیم ساعتی داد که مبلغ هشت تومان بقیمت در آمد و باعزاز با تخت سید و شیخ را بکربلا و نجف روانه ساخت۔

حکایت ابن علوسی که از علماء عامه بود

ابن علوسی از مشاهیر و فضلاء عامه در بغداد بود و با اخوند ملا آقائی دربندی صداقت بسیار داشت و مکرر اخوند بخانه او میرفت و در انجا اقامه مینمود روزی پاشاه در یکی از حجرات کاظمین نشسته بود و ابن علوسی هم با او بود و میرزا محیط نامی که برادر ملا حسن کوهر بود و از شاگردان حاجی سید کاظم بوده و برای پاشاه تغنی مینمودند از قضایای اتفاقیه شیخ حسن بزیارت کاظمین رفته بود چون از حرم برآمد شنید که پاشاه در یکی از حجرات نشسته است خواست که بدیدن پاشاه رود پس چون نزدیک رسید دید که برای پاشاه تغنی مینمایند شیخ پیش نرفت و از همانجا مراجعت نمود و ابن علوسی شیخ را دیده بود و ابن علوسی از میرزا محیط سوال نمود که شیخ شما چرا مراجعت نمود میرزا محیط گفت که در مذهب او تغنی جایز نیست ابن علوسی گفت مگر شیخ شما قرآن نخوانده که در سوره جمعه خداوند عالم میفرماید قل ما عند الله خیر من اللهو و من التجارة چه ازین کلام مستفاد میشود که در لهو خیریت و حسنی هست اگر چه ما عند الله احسن و بهتر از لهو است چه خیر افعل تفضیل است و افعل تفضیل دلالت بر مشارکت مفضل و مفضل علیه منه در اصل فعل پس میرزا محیط از جواب عاجز امده و مولف کتاب تحقیق این جواب را بچند وجه در کتاب مشکلات العلوم نوشته ام و در تفسیر هم در مجلد اول بدان

اشارت نموده ام ویکی ازان وجوه این است مجرد از معنی تفضیلیت باشد و ارتکاب اینوجه خالی از تکلف وصعوبت نیست وجه دیگر انیکه این حسن نسبت باعتقاد مخاطبین وکلام جائی مجرای انصاف چون مخاطبین را اعتقاد بر حسن لهو بوده غیر ذلک من الوجوه و دراین مقام سوالی دیگر نیز وارد است که چرا اول خدای تعالی تجارت را مقدم داشت و در اخر لهو را مقدم داشت جوابش بچند وجه است یکی انیکه انیکلام از ترقی از ادنی به اعلی است وغیر ذلک من الاجوبه ـ

در تشیع ابن علوسی

لیکن ابن علوسی در زمان وفات واحتضار گفت که بعد از وفات من بلافاصله وصیت نامه که نوشته ام و در زیر سر من است بر آورده بدان عمل کنید پس از وفات او وصیت نامه او را بیرون آوردند نوشته بود که من شهادت بوحدانیت خدا و رسالت ختم النبیین میدهم و اعتقاد دارم بخلافت بلافصل امیر المومنین علی بن ابی طالب و یازده فرزند او وجمیع ماجاء به النبی حق وصدق و مطابق واقع است ومرا بنحو شیعه غسل دهند وکفن کنید ونماز و دفن کنید بعضی گویند که اخوند ملا اقائی دربندی اورا شیعه ساخته والله العالم وشیخ حسن کتابی مستقلاً در فقه تالیف فرموده فی الحقیقت کتابش مرغوب ومشتمل بر فروع بسیار است که این فقیر در اوائل کتاب صوم که تالیف میکردم مجلد صوم کتاب شیخ حسن از جمله اسباب کار من بوده و از جمله فتاوائی او انیست که غلیان کشیدن مفطر صوم نیست وعبارتش انیست ولاباس بدخان التنباک وآن بزرگوار در سال وفات استادم آقا سید ابراهیم برفرض با وفات نمود رضی الله عنه وپس برادر زاده اش وزوج دخترش شیخ محمد بن شیخ علی بجای شیخ جعفر نشست واو نیز در فقه مهارت داشته پس از وی برادر شیخ مهدی بن شیخ علی بجائی ایشان نشست پس ازاو که درین ازمنه باشد شیخ جعفر بن شیخ علی که معروف به سمی الشیخ است بجای ایشان نشست ومشغول بتدریس است واو نیز فقیه وهمه ان طائفه ذکوراً واناثاً فقیه میباشند بنحویکه عوام ایشان که هیچ درس نخوانده اند وهیچ عربیت ندارند همه فقیه ومهارت در مسائل فقه دارند وفقهم الله وایای

در ورود نعش اخوند ملا علی نوری واستقبال شیخ علی

در زمانیکه ملا علی نوری وفات کرد حسب الوصیت نعش او را به نجف اشرف آوردند وچون کسی که مشهور ومعروف باشد بخواهند که نعش او را در مشاهد مشرفه طواف دهند خدام ومباشرین این اعمال تنخواه زیادی میگیرند لهذا نعش اخوند را بنحویکه نشناسند با نعش دیگر بر استری محمول کنند و در نجف خبر بشیخ علی بن شیخ جعفر رسید ان بزرگوار با جمعیتی بسیار از علماء عظام وخواص وعوام با علم سیاه

باستقبال نعش اخوند ملا علی نوری شتافت وحکم کرد که در شهر نجف بازارها ببندند چون بر سر نعش رسید پرسید که نعش اخوند کجا است گفتند همین نعشی است که عدل نعش دیگر و بر بالای استر است شیخ بسیار متغیر شد وگفت که جناب آقا سید محمد باقر با همه ان دولت نتوانست که با نصد تومان مایه بگذارد که نعش اخوند را با معروفیت وبا عزت وارد عتبات نمایند مجملاً حکم کرد که نعش را بر زمین گذاشتند وفرستاد از نجف تابوتی را که مختص بخانواده واقوام شیخ جعفر بود آوردند واخوند را در میان ان گذاشتند وشیخ علی تابوت را خود بر داشت وپیاده آمد وحکم کرد که اهل شهر دسته دسته باستقبال می آمدند وتابوت را بر سر دست بحرم بردند بعد از طواف حسب وصیت در کفش کن حجره انجناب دفن نمودند ومولف کتاب هم قبر او را زیارت کردم واخوند ملا علی استاد مرحوم والد ماجدم بود واین فقیر کودک بودم روزی بخانه آمدم دیدم مرحوم والدم گریه میکند وعزاداری مینماید پرسیدم سبب چیست گفتند خبر وفات استادش اخوند ملا علی نوری رسیده و والدم بمن فرمود که مرا میل ان بود که اخوند نوری در حیوة باشد که تو بزرگ شوی و در خدمت ان جناب استفاده نمائی و مامول من بحصول موصول نشد وهمیشه والدم وصیت میکرد که طب درس نخوان زیرا که من خواندم وپشیمان شدم بلکه معقول درس بخوان واین فقیر وقتی باصرار بعضی کتابی در طب در نزد میرزا احمد تنکابنی ساکن طهران دیده دو سه ماهی بحکمه او میرفتم ازان پس نظر بوصیت ترک کردم و در بدایت حال بعضی از کتب حکمت را دیدم ازان پس ترک کرده بمنقول پرداختم و در اخر کار باز در حکمت تدریس نمودم گویا بوصیت والد امتثال نموده باشم مجملاً شیخ جعفر نجفی در فقه وتفریع وتطبیق فهمش الفاظ کتب وسنت را با فهم عرفی بی نظیر بوده بلکه از ائمه در میان فقهاء ماچنانچه از کتب ایشان استنباط کردیم تا بحال مانند شیخ جعفر وشیخ وشهید اول کسی نیامده وتبحر در فقه بر سه قسم است اول تاسیس فقهیه واستدلال برانها واحکام واتقان ان قواعد و در این باب شیخ علی واستاد مولف کتاب حاجی ملا احمد نراقی گویا منحصر بودند دویم تفریع کردن واحاطه بمسائل فقه وتطبیق فروع بر قواعد و در انیمقام مانند شیخ جعفر وشهید اول گویا کسی نیامده سوم تحقیق مسائل فقهیه که در مقام استدلال فتوی را در هر مسئله بسبب تکثر ادله بدیهی کنند و در این مقام مانند موسس بهبهانی اقا محمد باقر کسی نیامده ـ

در مشایخ اجازهٔ شیخ جعفر

ومشایخ اجازهٔ شیخ جعفر قرنه الله تعالی بالرضوان الاکبر اقا محمد باقر واقا سید مهدی بحر العلوم وغیر ایشان وانجناب کثیر الاکل بوده گویند که هر وقتی یکمن تبریز طعام وصد درم پیاز و ده تخم فلفل ویک راس بره عندائی

او بود و هر شب را هم با دن مقاربت می‌نمود و در هر شب دو ثلث شب را هم بیدار و بعبادت حضرت آفریده اشتغال داشته و در اکثری از سنوات خانه خود را برهن میگذاشت و قیمت آن را بفقرا بذل مینمود و ببلاد ایران می آمد و تنخواه تحصیل میکرد و مراجعت مینمود و خانه اش را از رهن بدر می آورد و همیشه کنیزی همراه داشت و در اسفار در هر کجا که شهوت غالب میشد حکم میکرد که چادر میزدند و دفع حاجت مینمود و آنجناب بسیار خوش اول بوده و در وقتی از اوقات آنجناب خواست که با صحاب طناب از شهر بزیارت ارواح وادی السلام رفته باشند پس با جمعی سوار شده روانه شدند و از آنجمله میرزا ابو الحسن نامی بود ملقب بخوش مزه او بر حماری سوار و خدمت آن بزرگوار از دروازه بیرون رفتند همه بسمت وادی السلام میرفتند و میرزا ابو الحسن راهی دیگر روانه شد شیخ جعفر آواز داد که از آن راه بکجا میروی میرزا ابو الحسن عرض کرد که مرا معذور دارید که دراز گوش من مجتهد خود رای است بهر کجا که میل داشت میرود شیخ بخندید

در تدریس شیخ سه صد دفعه شرایع را

و معروفست که شیخ جعفر میگفت که من سه صد دفعه کتاب شرایع را درس گفتم معلوم است که البته همین نحو باید باشد که چنین فقاهت و باین قسم بلکه باین کیفیت احاطه بهم رسانید –

در احاطهٔ شیخ بفقه

ایضاً معروفست که آن جناب میفرمود که اگر کتب فقه را همه بشویند من از حفظ و ضبط از طهارت تا دیات را مینویسم انصاف آنکه چنین بود چه از تالیفات او سیما کشف الغطاء معلوم میشود که آنجناب چه قدر احاطه بفقه داشت بلکه مسایل فقه از طهارت تا دیات مانند نگین انگشتری در دست او بود که بهر طرف که میخواست می غلطانید زیرا که در هر قاعده و در اکثری از مسایل از طهارت تا دیات تفریع ذکر میکرد معلوم است که احاطه و ضبط جمیع ابواب فقه را داشته و همه در حفظ و در نزد او بالفعل [illegible] داشته که از طهارت تا دیات تفریع میفرمود –

در مطائبه و مضاحکه

در یکی از سنوات شیخ وارد شهر زنجان میشد زبان ترکی نمی دانست یکی از ظرفاء بشیخ عرض کرد که امروز مردم بسیار باستقبال می آیند و تحیت بجای می آورند من بشما یک کلمه ترکی تعلیم میکنم که از انعام گرفته هر که نزد شما میاید شما همان یک لفظ را در جواب او گفته باشید شیخ گفت آن لفظ کدام است گفت بگو بخ یمه پس شیخ همین کلمه را در جواب مستقبلین میگفت تا آنکه حاکم زنجان بخدمت آنجناب مشرف شد و تحیت بجای آورد و شیخ همان کلمه را فرمود حاکم زنجان از کیاست و فراست فهمید و بشیخ عرض کرد این کلمه معنیش را

آن جناب فرمود که نمی دانم بمن تعلیم دادند حاکم عرض کرد که بعد ها شما این کلمه را فرمایش نکنید که خوب نیست شیخ آن را ترک نمود –

در کرامت شیخ در استجابت دعا

و از جمله کرامات شیخ آنکه آنجناب از حضرت آفریدگار درخواست آن نمود که فقاهت را در اولاد و احفاد و نسلاً علی الدوام موهبت فرماید الی الآن که قریب بشصت سال از وفات او میگذرد که اولاد و احفاد او دارای فقاهت و مسند تدریس قرار دارند با آنکه سعی کردن و کار کردن و زیاد درس خواندن آنها معلوم نیست مع ذلک در فقه مهارت دارند بنحویکه گویا فقه در میان ایشان موروثی است بلی طفل را از کوچکی در هر روز و هر شب عادت بگفت و شنیدن مسایل فقه و قواعد اصول و فقه دادن باعث بر فقاهت و حذاقت و مهارت او میگردد –

در وعظ شیخ در بلدهٔ رشت

و در سالی شیخ جعفر را گذار بشهر رشت افتاد خواستند نماز را با آنجناب بجماعت گذارند مساجد موجوده در شهر کم وسعت و وفا بجمعیت نمنمود پس در میدانیکه دارند جمع شدند و همهٔ اهل شهر جمع شدند و بعد از نماز از شیخ خواهش آن نمودند که موعظه کند شیخ فرمود که من فارسی را خوب نمیدانم پس اصرار را از حد گذرانیدند شیخ بر منبر بر آمد و باین عبارت فرمود که ایها الناس شما همه میمیرید و شیخ هم میمیرد پس فکر روز پسین نمائید ایها الناس رشت شما مانند بهشت است چه در بهشت قصور است و در شهر رشت نیز قصور عالیه و بوستانهائیکه دارای نهرهاست و در بهشت حور العین که در نهایت حسن و جمالند و دارد و زنان رشت نیز مانند حور العین باشند در کمال وجاهت و در بهشت غلمان باشند همچنین است در رشت و در بهشت نماز و روزه و سایر عبادات بر داشته است همچنین است در رشت که نماز و روزه و عبادات دیگر بالکلیه بر داشته است پس نگاه کرد در پای منبر دید که ذاکری نشسته است شیخ با آن ذاکر فرمود که برخیز و ذکر مصیبت کن شیخ از منبر فرود آمد

در ترغیب به نوافل

چون علماء آن عهده در آن بلد غالب ایشان تن پرور و عیاش بودند و ائمه جماعت رشت نماز نوافل را ادا نمی نمودند و این مطلب را بشیخ عرض کردند شیخ فرمود که هر که نماز نافله بجای نیاورد با او اقتدا نکنید پس ائمه جماعت که این سخن را از شیخ شنیدند همه بنای نماز نافله گذاشتند –

در قزوین موعظه شیخ

و ایضاً در سالیکه شیخ بقزوین آمدند مسجد رفتند مردم خواهش موعظه نمودند شیخ در مسجد ببالای منبر رفت

فرمود ایها الناس شما اگر شیعه نیستید چرا عقد انقطاع در میان شما متداول نیست پس فرمود که تقصیر با علما بلد است و چون حاجی ملا عبدالوهاب رئیس علمای قزوین در آن عهد بود شیخ با او خطاب فرمود که چرا دختر خود را بعقد انقطاع نمیدهی تا مردم رغبت در عقد انقطاع کنند و بتو متابعت نمایند پس شیخ فرمود که مرا صبیه بود چون بتکلیف رسید من او را خواستم و گفتم که خداوند عالم قرار داد که زنان شوهر کنند اکنون وقت شوهر کردن تو است هر که را میل داری من ترا با او تزویج کنم پس یکیک از اقارب و عشایر و اهل علم را اسم بردم قبول نکرد آخر الامر بقالی در همسایگی داشتیم اسم او را بردم سکوت کرد من از آن رضا فهمیدم و آن بقال را آوردم و صبیه خود را با او تزویج کردم و بدست او دادم بخانه برد و بعد از چندی دیدم که دخترم آمد و شکایت از شوهر خویش دارد من با و تغیر کردم و گفتم که خود بخواهش خود این مرد را اختیار کردی اکنون علاجی جز صبر و شکر و حوصله چیزی دیگر نیست پس در همان ساعت او را بخانه شوهرش روانه ساختم —

درباب و قرب وسیله در تشهد

و شیخ در کشف الغطاء نوشته است که پدرم شیخ خضر رسول خدا را در خواب دید و با و امر فرمود که در تشهد لفظ و قرب وسیلته را بعد از و تقبل شفاعته فی امته و ارفع درجته بخوان و از اینجائیکه خواب شرعا حجیت ندارد و لهذا والدم لفظ و قرب وسیلته بعد از و ارفع درجته با خفاء صوت میخواند کرامت شیخ در شفاء کور و از کرامات شیخ جعفر است که خبر داد مرا بان یکی زاهد قا که صالح و موثق در نزد من بود و گفت مرا عموئی بود که چند سال در چشم مبتلی بود و هرچه نزد جراحان و اطبا رفت نتیجه نبود و در مقام استعلاج بر آمد علاج پذیر نشد پس شنید که شیخ جعفر بلاهیجان آمده و او نایب امام است پس عازم لاهیجان شد و زمانی رسید که شیخ سوار شد و خواست که از لاهیجان رفته باشد این شخص دست شیخ را بوسیده و عرض کرد که چند سال است که من بدرد چشم مبتلا میباشم و سبب شرفیابی شدن بحضرت شما آن بود که دعا کرده خداوند تعالی مرا شفا کرامت نماید پس شیخ آب دهان مبارکش بچشم او مالید و دعا کرد پس آن شخص شفا یافت و دیگر درد چشم ندید **در اذن شیخ فتح علیشاه را در سلطنت** و آنجناب فتحعلیشاه را اذن در سلطنت داده و او را نایب خود قرار داد اما با شرائط چند که در هر فوجی از لشکر موذنی قرار دهد و امام جماعت در میان لشکر داشته باشد و هر هفته یکروز وعظ کنند و تعلیم مسائل کنند و کیفیت اذن را در جهاد کتاب کشف الغطاء نوشته است و در زمانی از ازمنه سفر کربلا و مشهد علیا والده فتحعلیشاه بعتبات عالیات مشرف شد و بنجف رفت و در آنجا بخانه شیخ شرفیاب خدمت ایشان شد و بشیخ عرض کرد که چون پسرم پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او و از بستگان او بر رعایا و برایا واقع میشود از شما مستدعیم که قسمی فرموده باشید که خداوند تعالی از گناهان او درگذشته و ما را با حضرت صدیقه کبری محشور نماید و در زمانی از ازمنه سلطان فتحعلیشاه بجهة امری بر جناب شیخ متغیر شد تا زمانیکه شیخ جعفر وارد طهران شد پادشاه با امین الدوله گفت که من دیدن از شیخ نمیکنم و حکم کرد که او را در خانه پادشاه راه ندهند پس شیخ روزی بعزم دیدن پادشاه وارد بارگاه شد حجاب و دربانان و جمیع ملازمین

بر سر شیخ ریختند و دست مبارکش را بوسیدند پس پادشاه دید که شیخ داخل سرای سلطانی شد تعجب کرد که دربانان چگونه او را راه دادند پس امین الدوله گفت که چون بمجلس آید برای او تعظیم و تکریم نمی نمایم پس شیخ چون خواست که از درجات قصر بالا برود بلند یا الله گفت سلطان بی اختیار از جا پا شد و باستقبال شیخ شتافت و دست شیخ را گرفت و از پله بالا آورد و پس نشستند بعد از انقضاء مجلس امین الدوله بسلطان عرض کرد که شما فرمایش داشتید که برای شیخ تواضع نکنید چگونه قضیه بعکس نتیجه داد سلطان فرمود که چون شیخ صدای یا الله بلند کرد دیدم که ماری عظیم رو بروی من حاضر است و میخواهد بر روی سینه من بجهد و مرا اذیت کند پس بی اختیار از جای برخاستم و دست شیخ را بر گرفتم از آن پس مار مفقود شد و در زمانیکه شیخ باصفهان آمد یکروز اول طلوع آفتاب بخانه آخوند ملا علی نوری آمد و تلامذه آخوند برای درس جمع شده بودند و هنوز آخوند بیرون نیامده بود پس آخوند که مطلع از آمدن شیخ شد بی فاصله بیرون آمد بعد از انجام تعارفات رسمیه شیخ گفت که امروز من صبح زود آمده ام برای اینکه یکور بسوی علم مستحب است و من یکور بسوی علم نموده ام و بدرس شما حاضر شده ام آخوند اظهار خجالت نمود شیخ اصرار نمود که آخوند درس گفته باشند آخوند انکار کرده و گفت که محال است که با وجود تشریف داشتن شما من درس گفته باشم پس شیخ از مجلس برخاست **در رویای شخصی پیغمبر و ملا علی نوری** را و گویند که شخصی در ولایت اصفهان در خواب دید که پیغمبر خدا در مکانی تشریف دارند و ملا نوری در پهلوی آنحضرت نشسته و جمعی دیگر بعد از او نشسته و شیخ جعفر در دم در ایستاده است و پیغمبر تغیری باین است دارد که عصیان میکنند و مخالفت امر او مینمایند و آخوند ملا علی نوری معذرت میخواهد که یا رسول الله ما گناهگاریم و مقصریم و اقرار بتقصیر خود داریم و امید عفو از خدا و تمنای شفاعت از شما داریم و اهل مجلس دیگران که نشسته بودند همه ساکت بودند مولف کتاب گوید که خواب دلالت دارد بر تفوق مرتبه شیخ بر آخوند ملا علی نوری و دیگران زیرا که از جمله معلومات است که اگر بیگانه بر کسی وارد شود او را مقدم بر محارم و اقارب و دوستان خود میدارد و تعظیم و تکریم او را بیشتر مینماید و لذا شیخ چون از محارم بود لذا در دم در ایستاده بود و آخوند چون بیگانه بود او را در پهلوی خود جا داد و این رسم متعارف است احتمال میرود که بجهة تفوق و افضلیت آخوند ملا علی باشد و شیخ در هر وقت وارد جائی میشد بخصوص اصفهان قرارش این بود که چون وقت نماز نزدیک است مسجد یکه میرسید نماز را خود بجماعت میخواند و در نماز دیگر پیش نماز آن مسجد را مقدم میداشت و با او اقتدا میکرد تا اینکه در اصفهان بود وقتی بمحله بیدآباد آمد و در وقت مغرب نزدیک مسجد میرزا باقر رسید باندرون مسجد رفت و در آن مسجد مرحوم حجة الاسلام آقا سید محمد باقر نماز جماعت میکرد و سید بمسجد آمده بود که شیخ حاضر شد پس در محراب ایستاد و نماز مغرب را بجماعت گذارد و همه با و اقتدا کردند بعد از نماز مغرب بصفوف نگاه کرد و دید که آخوند ملا علی نوری نشسته است روی با آخوند آورد و گفت بیا در محراب نماز عشا را بتو اقتدا کنیم آخوند ملا علی انکار کرد و شیخ نزد او رفت و دست آخوند ملا علی را گرفت و گفت برخیز و در پیش پا بایست و نماز کن آخوند گفت ترا بمرتضی علی که دست از من بردار شیخ گفت که چرا اینقدر انکار داری آخوند ملا علی گفت که شرائط امامت در من موجود نیست شیخ دست آخوند را رها کرد و متغیر شد که مانند تو عالمی هفتاد و هشتاد سال از عمرش میگذرد و هنوز شرائط امامت جماعت در تو موجود نیست بسیار عجب آید پس با آقا سید محمد باقر فرمود که مقدم شو

پس سید نماز عشا را خواند و شیخ باو اقتدا فرمود **در سخاوت شیخ جعفر** در وقتی از اوقات شیخ وارد
اصفهان شد و چندی در آنجا اقامه نمود پس خواست از آنجا رفته باشد از منزل بیرون آمد و سوار شد در این وقت سیدی آمد
و از شیخ سوال کرد که فقیرم و مبلغ یکصد تومان مخارج ضروریه دارم و از شما میخواهم شیخ فرمود که تو زودتر نیامدی اکنون
من دیناری ندارم سید اصرار را از حد گذرانیده در آنزمان امین الدوله حاکم اصفهان بود شیخ بان سید گفت که برو د با امین الدوله
بگو که شیخ گفته که صد تومان بتو دهد سید گفت که نداد و توهم که میروی شیخ گفت که من سواره در همین جا خواهم بود تا تو
مراجعت کنی پس شیخ سواره ایستاد و سید نزد امین الدوله رفت و پیغام شیخ را رسانید امین الدوله گفت که شیخ کجاست
سید گفت که سواره ایستاده است تا من مراجعت نمایم امین الدوله بلا درنگ گفت که بتعجیل صد تومان تنخواه بیاورید بعد از زمانی
یک کیسه تنخواه آوردند خواست که بشمارند زیرا که وجه زیادتر بود امین الدوله گفت که نشمرید زیرا که میترسم طول بکشد و شیخ
خود باینجا بیاید و ضرر بسیار بر ما وارد آورد پس آن کیسه را بسید داد و سید آنرا نزد شیخ آورد و شیخ هنوز سواره ایستاده
بود پس شیخ فرمود که تنخواه آن کیسه را شمردند مبلغ دویست تومان بشمار آمد صد تومان را بسید داد و سید مطالبه دیگر
نمود شیخ گفت که تو از ما صد تومان بیشتر نخواستی بیشتر از آن تو نمیدهیم پس فرمود که فقرای بلد را اعلام کنید پس شیخ همانجا
ایستاد که فقرا را اعلام کردند و ایشان جمع شدند و آن صد تومان دیگر را در میان ایشان تقسیم نمود پس
راحله را بحرکت در آورده براه افتاد **در اخلاق شیخ جعفر** و در وقتی از اوقات شیخ وارد طهران شد
و وقت غروب بود پس بدر خانه امین الدوله آمد و او را از خانه بیرون آورد و فرمود که شیخ از تو زن میخواهد امین الدوله
جاریه در آن وقت نداشت جز آنکه کنیز کرجی داشت آنرا بشیخ بخشید شیخ بمنزل معاودت کرده و طریقه شیخ این بود که مکرر در میان صفوف
جماعت دامن خود را پهن میکرد و میگردید و از مردم درهم و دینار برای فقرا میگرفت و بایشان میداد و چون بمجلس طعام یا جای
مهمان میشد بعد از چیدن خوان و طعام میفرمود که آن اطعمه را قیمت میکردند پس آنرا بصاحب خانه میفروخت و عوض آنرا باز یافت
میکرد آن وقت اذن میداد که حاضران غذا را صرف نمایند بحدیکه شبی در جائی مهمان بود و مبلغ سه تومان یا بیشتر اطعمه فیما بین
را قیمت کردند و تنخواه را گرفت جز یک طومان که حاضر نبود صاحب خانه گفت که غذا سرد میشود شما طعام را میل کنید بعد از صرف
غذا آن یک طومان میرسد شیخ راضی نشد تا آن یک تومان را اخذ کرد پس آن مردم را رخصت داد که غذا را صرف کنند و آن
وجوه را که اخذ میکرد بفقرا بذل مینمود و مکرر میشد که بخانه که وارد میشد تعریفا از آن خانه مینمود و صاحب خانه عرض میکرد که آن
پیشکش شما است شیخ میفرمود که قبول کردم دوباره میگفت که اهل خبره خانه را قیمت میکردند و آنرا بصاحب خانه میفروخت
و وجه آنرا میگرفت و بفقرا بذل مینمود و مولف کتاب گوید که اگر شبهه در اخذ این وجوه داشته باشی پس بدانکه شیخ یقین داشت
که این اشخاص ذمه ایشان بوجوه بر از اخماس و زکوات و رد مظالم مشغول است لهذا اخذ حق الله باتی وجه کان میکرد نظر
بعموم ولایت و مراعات حق فقرا و از بعضی از اکابر افاضل مسموع شد که مرحوم شهید ثالث میفرمود که مرحوم شیخ جعفر وارد

قزوین

قزوین شد و در منزل برادر شهید حاجی ملا محمد صالح منزل کرد و آن مکان مشتمل بود بر بوستان پس هر یک بجائی خوابیدند
و من هم در گوشه آن باغ خوابیدم چون پاسی از شب گذشت دیدم که شیخ مرا آواز میکند که برخیز و نماز شب کن
عرض کردم بلی برمیخیزم پس شیخ از من گذشت من دیگر بار خوابیدم ناگاه دیدم که احوالم متغیر شد و مانند درد
دلی بمن عارض شد پس از شدت درد بیدار شدم معلوم شد که تغیر احوالم بجهة سماع آوازی است که شنیده میشود
و از سماع آن نهایت ملول شدم و از پی آواز روانه شدم چون نزدیک رسیدم دیدم که جناب شیخ با نهایت تضرع
و زاری و گریه و بیقراری بمناجات و گریه اشتغال دارد پس صدای آنجناب چنان تاثیری در من کرد که از آن شب تا
بحال که بیست و پنج سال است از آن بیست هر شب برمیخیزم و بمناجات قاضی الحاجات اشتغال دارم گویند روزی در
اصفهان وجهی بفقرا قسمت نمود پس از اتمام آن بنماز ایستاد و سیدی بین الصلوتین آمد و بشیخ گفت که مال جدم را بمن بده
شیخ فرمود که تو دیر آمدی و اکنون چیزی باقی نیست سید آب دهان خود را بر ریش شیخ انداخت شیخ از جای برخاست
و دامن خود را گرفت و در میان صفوف گردش کرد و فرمود هر که ریش شیخ را دوست دارد بسید اعانت کند
پس مردم دامن شیخ را پر از زر سرخ و سفید کردند شیخ انها را بسید داد از آن پس نماز عصر را بجماعت ادا کرد و ایضا
در وقتی از اوقات شیخ وارد قزوین شد و در خانه حاجی ملا عبد الوهاب منزل کرد پس تجار کاروانسرای شاه
استدعا نموده اند که جناب شیخ بباز دید تجار رفته باشد پس حاجی ملا عبد الوهاب شیخ را بر داشته که بباز دید ایشان
بروند شیخ با اصحاب و علمای اطیاب روانه شدند چون ببازار رسیدند تجار کاروانسرای شاه با جمعیت باستقبال
شیخ شتافتند چون بدر کاروانسرا رسیدند در سبقت ورود شیخ بدکاکین نزاع در میان تجار شد و هر کس را تمنای
آن بود که شیخ اول بمنزل او رفته باشد پس حاجی ملا عبد الوهاب منازعه تجار را معروض بجناب شیخ داشت شیخ در
همان جا نشست و گفت هر که بیشتر تنخواه دهد شیخ در اول بمنزل او میرود پس بعضی از تجار ظرفی را پر از درهم و دینار
نقد بخدمت آن بزرگوار آوردند آنجناب اول فقرا را خواست و آن وجه را در میان فقرا تقسیم نمود از آن پس
بمنزل ایشان رفت و ایشان را باز دید نمود گویند در زمان شیخ وارد اصفهان شد پس یکی از فضلا و تلامذه آخوند
ملا علی نوری مسئله عویصه را در فن حکمت که از آخوند استفاده نموده بود بخدمت شیخ رسانید شیخ فرمود که صباح
جوابش را خواهم داد پس کیفیت را آخوند ملا علی نوری فهمید و تغیر نمود که شیخ فقیه است شما چرا او را آزار فرمودید
البته مطالبه جواب نکنید پس در صباح آن روز شیخ بین الصلوتین آواز داد که صاحب مسئله فلانی بیاید جواب را گرفته باشد
سائل جوابها را گرفته بنظر آخوند ملا علی رسانید آخوند در تعجب شد زیرا که موافق قاعده جواب آنرا نوشته بود پس بعد از
ملاقات شیخ از او سوال کرد که شما در فن معقول کاری نفرموده اید و مع ذلک چگونه حل این عویصه صعبه فرمودید
شیخ گفت که اینها از افاضات و افادات ائمه اطهار است مسموع است که شخصی بخدمت شیخ رسید که مسئله

محتاج الیها سوال نماید ناگاه غذا الشیخ را آوردند دید غذای بسیاری آوردند و در انجا بجز شیخ کسی نیست با خود خیال کرد که قانون مجالس اعیان انست که غذا بسیار می آورند لیکن همه را نخورند هر چه ضرورست همه را صرف میکنند باقی را ملازمان صرف مینمایند پس شیخ شروع باکل نمود و ان غذا را مصروف داشت ان مرد تعجب کرد و با خود اندیشید که این غذائی که این مرد خورده اکنون اگر ده این اغذیه بدیوانگی نه دماغ آدمی رسید و معلوم و مجهول او یکسان خواهد بود پس در چنین وقتی سؤال نمودن بیجا و بیفائده است پس ان بجاست که رفته باشد شیخ فرمود که بنشین و بگو برای چه کار آمده گفت کاری نداشتم پس از اصرار بسیار ان مرد حاجت خویش را ابراز و اظهار داشت عرض کرد که بجهة کثرت اکل شما از خیال سوال گذشتم پس شیخ فرمود که مسئله خود را بیان کن ان مرد بیان کرد شیخ جواب ان مسائل را بنحو استیفا با فروع بیان فرمود پس از ان فرمود که حضرت خلاق عالم در علم مرا فرید دهر ساخته و همیشه بلذائذ روحانیه میباشم و در اکل نیز اشتهاء وافر عطا فرموده که بلذت نعمتهای او علی الدوام متلذذ میباشم و چنان شهوتی بمن کرامت فرموده که هر شب باید مجامعت نمایم و چنان قوت اطاعت بمن موهبت فرموده که همیشه از نصف شب تا بصبح براز و نیاز حضرت بی نیاز دمسازم و مداومت دارم و تو را نه ان فهم و ادراک است که خدائی است و نه اشتهای مطعومات که غذائی جسمانی است و نه ان قوه شهویه که بمباشرت تلذذ شوی و نه ان قوه شب خیزی که بعبادت قیام نمائی پس نه لذت دنیا را برده و نه لذت اخرت ان مرد خجل و شرمسار از نزد ان بزرگوار بیرون آمد و از کلمات انجناب است که می فرمود که اگر شهید و علامه مجتهد بوده اند پس من نیستم و اگر آقا سید علی صاحب شرح کبیر مجتهد است پس من هشت مجتهدم و مکرر در بازار می نشست و غذا میخورد با و عرض مینمودند که اکل در بازار خلاف مروت و سالب است در جواب میگفت که اگر آقا سید علی در بازار اکل کند سلب عدالت او میشود و اگر من در بازار اکل کنم سلب عدالت من نمیشود زیرا که مرا جلالی نیست و درویش میباشم و شخصی از طلاب که یکی از تلامذه شیخ را واسطه گرفت که در خدمت شیخ دختر شیخ را برای او خطبه نماید پس ان واسطه صباح بمجلس درس رفته و چون شیخ بسیار باهیبت بود ان شخص هر وقت خیال این جواب و سوال میکرد عرق انفعال بر رخسارش جاری میشد بهمین خیالات بود تا درس تمام شد و با خود قرار داد که بشیخ ابراز انمطلب نکرده باشد و پشیمان شده چون خواست که برخیزد شیخ گفت بنشین پس از خلوت کردن شیخ فرمود که تو را مطلبی است بیان کن پس خجلت ان شخص زیادتر شد و عرض کرد که حاجتی ندارم شیخ فرمود که البته حاجتی داری و ان را ابراز کرده که حاجت بانجاح مقرون است انشخص با خود اندیشید که چون شیخ انمطلب را خواهد بر آورده فرمود و من هم در سوال با او بحث را بکشم پس بهتر انکه برای خود اظهار نمایم پس عرض کرد که صبیه خود را بمن تزویج فرما پس دست او را گرفت و باندرون خانه رفت و دختر خود را باو تزویج نمود و در همان شب کتابخانه برای او خالی کرد و ایشان در همان شب زفاف کردند

چون

چون همی از شب گذشت شیخ بنفس نفیس خویش بدر خانه ایشان آمد و صدا کرد که برخیزید که برای شما آب گرم کرده ام غسل کنید و بنماز شب قیام نمائید مولف گوید در اصهار داماد ان شیخ جعفر یکی از دامادان شیخ جعفر عالم و فی و صفی جلی خفی تقی نقی شیخ محمد تقی است که در اصول حاشیه بر معالم نوشته و اسم سامی و نام نامی گرامی او سبق ذکر یافت دیگر آقا سید صدرالدین املی ساکن اصفهان بوده و وفاتش در عتبات عالیات شده و او را در علم رجال ید طولی و رسائلی در ان علم تصنیف کرده و یکی از ان رسائل در احوال ابن ابی عمیر است که در نزد مولف کتاب موجود است و دیگر آقا محمد علی بن آقا محمد باقر بن محمد باقر هزار جریبی است که ساکن نجف شد و آقا محمد علی ساکن اصفهان هم آقا محمد علی داماد شیخ بوده و شیخ بسیار با و معتقد و او فقیه کامل بوده و مجلدی از تعلیقه او نزد مولف است و سابقا احوالش مرقوم شد در احوال شیخ اسدالله کاظمینی و دیگر شیخ اسدالله حاجی اسمعیل کاظمینی است و او اجازه دارد از آقا سید علی و شیخ جعفر و آقا محمد باقر و میرزای قمی و آقا سید محمد مهدی بحر العلوم و میرزا محمد مهدی شهرستانی اصفهانی که مفسر عجیبی بود و او داماد شیخ جعفر نجفی است و بارع در تحقیق و در تدقیق بلکه اعجوبه روزگار بوده و قبل از بلوغ به تکلیف بمرتبه اجتهاد رسیده و قبل از بلوغ بتالیفات پرداخته و با علما مباحثه و مناظره مینموده چنانکه احوالش در ترجمه فاضل هندی محمد بن حسن اصفهانی بیاید و او صاحب کتاب مقابیس است در فقه و مقدمه برای ان کتاب در مشایخ اجازه و اصطلاحات خود در ان کتاب نوشته و او از مشایخ اجازه در احوال سید عبدالله کاظمینی سید عبدالله بن سید محمد رضا شبّر است و شبّر لقب طائفه است و سید عبدالله را تالیفات عدیده است مانند شرح مفاتیح و رساله درایه و اتمام ان رساله در سنه هزار و دویست و سی و سه شده و کتاب مشکلات اخبار و او از شیخ جعفر و آقا باقر و شیخ احمد احسائی اجازه دارد و سید عبدالله از مشایخ اجازه حاجی ملا محمد صالح برغانی قزوینی است و مسلکش مسلک اخباری بوده مجملا شیخ اسدالله از مشاهیر افاضل روزگار و عبارا و [illegible] بلاغت گوی سبق از مضمار همگنان ربوده الحاصل شیخ جعفر را سخن این بوده که من هرگز مال حرام نخورم پس زمانی که وارد اصفهان شد و عبدالله خان امین الدوله که حاکم اصفهان بوده شیخ را دعوت ضیافت کرده و جمیع مخارج ضیافت از مال گمرک خانه و عشاری قرار داده پس از صرف غذا امین الدوله بشیخ عرضه داشت که شما فرموده اید که من هرگز مال حرام نخورده ام و نمیخورم و حال انکه این غذائیکه بالفعل میل فرمودید همه از مال حرام و از وجه عشر و گمرک بوده و شما تناول فرمودید که ای بچه مگر تو نفهمیدی که گمرک و وجه عشر مجهول المالک محسوب میشود شیخ فرمود مجهول المالک بر من حلال است و بر تو حرام کرامت شیخ جعفر در بلده لاهیجان از جمله کرامت شیخ جعفر انکه در زمانیکه در لاهیجان اقامه داشت شخصی خدمت ان بزرگوار آمد و عرض کرد که بشما عرضی دارم که باید انرا در خلوت بشما عرضه دارم پس شیخ مجلس را خلوت نموده انشخص عرض کرد که من مردی ام که دو زن دارم روزی

بصحرا رفتم دختری دیدم در نهایت حسن و جمال از دیدن او دران بیابان هراسان شدم و از او سوال نمودم که تو کیستی و دراینجا چه میکنی در جواب گفت که من طایفه از اجنه میباشم و با تو تعشق بهمرسانده‌ام چون بخانه رفتی یک باب خانهٔ جداگانه برایم ترتیب داده باش و از زنان خود هم باید دوری کنی و با ایشان مجامعت نکنی و من هر شب نزد تو می‌ایم و می‌باید که این راز میان من و تو باشد و از آنکسی براز نمائی و الا خواهم ترا هلاک ساخت پس من بخانه آمدم و بدستور العمل آن جنیه عمل کردم و از انوقت تا حال هر شب نزد من می‌آید و مرا از مقاربت او ضعف و سستی بسیار روی داده و مشرف بهلاکت میباشم و اموال بسیاری هم برای من آورده و ان اموال هم در خانه علیحده گذاشته‌ام اکنون تو نایب امام زمان میباشی علاجی برایم فرما و مرا از این مهلکه نجات بخش شیخ در رقعه نوشته و بان مرد داده و فرمود که یکی از انهارا بر بالای ان اموالیکه ان جنیه آورده بگذار و رقعه دیگررا در دست بگیر و بر در خانه بنشین چون ان جنیه پیدا شود رقعه مرا باو نموده و بگو که این رقعه را شیخ جعفر نجفی نوشته است پس ان مرد بفرموده شیخ عمل نموده و یک رقعه را بر بالای اموال گذاشته و رقعه دیگررا بدست گرفته چون ان جنیه بعادت سابقه پیدا شد امدن ان رقعه را ابراز نمود و گفت که این رقعه را شیخ جعفر نجفی نوشته ان جنیه پیش نیامد و در همانجا ایستاد پس ان جنیه بسر اموالیکه آورده بود رفته که انهارا برداشته و برده باشد دید که رقعه از جناب شیخ بر بالای ان اموال گذاشته پس گفت که اگر نه ان بود که شیخ بزرگوار رقعه نوشته هر آینه ترا بهلاکت میرسانیدم پس ان جنیه ناپیدا شد و دیگر معاودت ننمود در مروت و خلاف نفس شیخ و مروت جناب شیخ و خلاف نفس نمودنش مسیر حد کمال بود چنانچه شیخ زمانی بر نجا رفته و از بزرگ ان بلد شیخ صیغه خواسته که بعقد انقطاع در آورد زنان ان دیار این معنی انکار کردند ان مرد را دختر جمیله بود پس او را با نواع زینتها و تجملات آراست و بمنزل شیخ فرستاد چون شیخ داخل منزل شد و ان دختر را بان جمال و تجملات دید تعجب کرده در گوشهٔ بنشست و از ان دختر سوال نمود که دختر کیستی گفت که من دختر فلانم گفت که کنون برضا و رغبت برای شیخ بعقد انقطاع درمیائی گفت بلی شیخ گفت که چگونه شد که تو با این حسن و جمال تا بحال شوهر نکردی گفت که من کسیرا طالب بودم و پدرم از زواج او امتناع داشت و کسی دیگر که پدرم میل داشت من راضی بانهانه شدم شیخ گفت اکنون ان کسیرا که تو طالب بودی در کجا است گفت در فلان مکان است گفت میخواهی که با او تزویج شوی گفت اکنون بمراجعت شیخ در امده‌ام و همین مایهٔ افتخار من است شیخ از ان دختر میل بان کس را مشاهده فرمود پس در حال پدر دختر را احضار نمود و انکس را که دختر با و تعشق داشت احضار فرمود پس ان دختر را در همان شب بعقد ان شخص در آورده و در همان شب حکم فرمود که خانه برای زفاف ایشان تعیین کردند و دختر را تسلیم او نمودند و این داخل در کرامات ان بزرگوار است اگرچه شهوت داشت اسیر شهوت بودنی اسیر شهوت و ملای روم در کتاب مثنوی با بسالت

سلیمان پیغمبر به بلقیس نوشته است هین بیا بلقیس و نه بد شود لشکرت خصمت شود مرتد شود هین بیا که من رسول شهوتم چون اجل شهوت کشم نی شهوتم گر بود شهوت امیر شهوتم نه اسیر شهوت و روی بتم در فتاوای غریبه شیخ جعفر و از فتاوای غریبه شیخ جعفر انکه تعبیه شبیه حرام است و نظر مولف کتاب انیقول اقوی است ایضا شیخ فرموده که در بیان تسبیح مداشته باشد که استنجاء کند و جفت و طاق کند و از جمله فتاوای غریبه او انکه اگر بتواند که جسد انسانی را حمل بعتبات عالیات نماید جائز است که جزوی از اعضای او را جدا کند و بمشاهد مشرفه رساند اگرچه بجدا کردن یک بند از یک بند های انگشت او باشد گویا را دخیال اقوی انست که در چنین مقام تعارض میان دفع ضرر دنیوی و دفع ضرر اخروی است و ضرر دنیوی اذیت کردن بجسد و هتک حرمت مومن است و اما دفع ضرر اخروی برای انیکه نقل بمشاهده مشرفه را عذاب اخروی است دفع ضرر اخروی بجهة اقوائیت و اشدیت مقدم بر دفع ضرر دنیوی است پس باید که ضرر دنیوی را مرتکب شده و دفع ضرر اخروی نمود و لیکن مولف کتاب در کتب اصولیه در مقام تعارض ضررین دفع ضرر دنیوی را مقدم داشته‌ام و در تعلیقه بر قوانین بتفصیل مفصل مشتمل بر ذکر دلیل که رافع قال و قیل است بیان نموده‌ام در تالیفات شیخ جعفر و اما تالیفات شیخ جعفر پس کتاب کشف الغطا است که کاشف غطا روحانی وی احکام شریعت غرا نموده و مشتمل بر فروع بی اندازه و در مقدمه اش اصول عقاید و اصول فقه و قواعد کلیه و بسیاری از قواعد فقهیه را نگاشته و ان کتاب عبادات است و در بعضی از مقامات یا دلایل جمالیه نیز اشارت فرموده و چنین کتابی در اشتمال بر فروعی بدین قسم الی الان تالیف نشده و شرح بر اوائل مناهج قواعد علامه و رساله صومیه و رساله دماء ثلثه و رساله جنایز و رساله عقاید جعفریه و رساله دیگر رضی الله عنه و بلغه مناه

در احوال اقا سید محسن کاظمینی اقا سید محسن کاظمینی از معاصرین اقا سید علی و از تلامذهٔ اقا محمد باقر بهبهانی است اقا سید محسن از جمله مشایخ اجازه اقا سید باقر حجة الاسلام است و در فقه و اصول او را مهارت بوده در تالیفات سید و از تالیفات او شرح وافیه الاصول است مسمی بمحصول و این کتاب پنجاه هزار بیت است اگرچه محصول اسم کتاب امام فخر رازی است که در اصول نوشته و الفیه منظومه در فقه دارد که نهایت متین و مهمات فقه را بنظم کشیده و از انجا مهارت او در فقه ظاهر میشود و انجناب زمانیکه شروع بتحصیل کرد در سن شیخوخیت بود و مجالس مبارکش شروع ببیاض نموده بود و در اندک زمانی سرآمد اتراب و اقران شد و در کاظمین نماز جماعت میگذارد در اقتدا انکردن شیخ احمد بسید در زمانی شیخ احمد وارد مسجد او گشت و بسید اقتدا نکرد بلکه فرادی نماز کرد پس از انقضای ان مجلس از شیخ احمد احسائی سوال کردند که شما اقا سید محسن را عادل و فقیه میدانید یا نه گفت بلی عادل و فقیه است گفتند که پس چرا بسید اقتدا ننمودی گفت برای انکه من از او اعلم میباشم و اقتدا اعلم بعالم نکرده است لقب اقا محمد باقر ملا محمد اکمل بهبهانی علامه دوران و نادرهٔ زمان فاضل بلاثانی مشید اصول و فروع و مبانی عالم صمدانی و علیم ربانی سائر مسالک الفاظ و معانی مقتدای اقاصی و ادانی صاحب کرامات باهره

موسس در اصول و فروع و در رجال محیط رجال کامل وحید فرید در تحقیق و تدقیق و تفریع و استدلال مولد آنجناب در اصفهان سنه هزار و صد و هجده و چندی در بهبهان لکن پس از آن بکربلای معلی رفته و او از شاگردان پدر خود ملا محمد اکمل بوده و ملا محمد اکمل عالم و در زهد و تقوی وحید ایام بوده و مادر ملا محمد اکمل دختر شیخ نور الدین پسر ملا صالح است و ملا صالح بن احمد مازندرانی که زوجه او دختر ملا محمد تقی مجلسی است ده پسر داشت و نور الدین پسر کوچکتر از همه بود و ملا محمد اکمل اجازه دارد از آقا جمال و ملا میرزای شیروانی و شیخ جعفر قاضی و آخوند ملا محمد باقر مجلسی و آقا محمد باقر بهبهانی اجازه دارد از پدرش ملا محمد اکمل و بعد از آنکه آقا محمد باقر چندی از ایام در کربلا ماند زمان در عسرت و گذران ایشان مساعدت نمیکرد عزم آن کرد که از کربلا ببلاد دیگر رفته باشد پس شبی حضرت خامس آل عبا را در خواب دید آنجناب با آقا محمد باقر خطاب فرمود که من راضی نیستم که از جوار من ببلاد دیگر بیرون رفته باشی پس آقا فسخ عزیمت کرد در همان ارض مقدس اقامه نمود و او را دو پسر بود که از علما بودند که یکی بزرگتر که آقا محمد علی است دوم کوچکتر که آقا عبد الحسین بود و آقا محمد علی ولادتش در کربلا سال هزار و صد و چهل و چهار بود و در زمانی که در خدمت پدرش مشتغل بتحصیل علوم بود ادراک و فهم او ممنوع اسماع اهالی اصقاع بوده علامه نهاد جنت اقامه افندی خواست که با آقا محمد علی مباحثه و مذاکره نماید و آقا محمد علی میل داشت که چندی را در نزد جنت اقامه درس خوانده باشد از پدرش اذن خواست آن بزرگوار اذن نمیداد چون زیاد اصرار داشت بنا را بر استخاره گذاشتند این آیه شریفه آمد اذ قال لقمن لابنه و هو یعظه یا بنی لا تشرک بالله ان الشرک لظلم عظیم پس آقا محمد علی سخن پدرش را شنید و موعظه اش را پسندید و آقا محمد علی فاضل و جامع بوده در اصول و فقه و کلام و تاریخ او حد زمان بود و در امر معروف و نهی از منکر فرید دوران و مشهور بود بصوفی کش و بسیار از دراویش و ارباب تصوف را بقتل آورد و شیخ جعفر نجفی بر آقا محمد در وقتی از اوقات شیخ جعفر نجفی در کرمانشاه وارد بر آقا محمد علی شده دید که ده بیست نفر از کسانیکه قباهای ماهوت و شالهای ترمه بکمر داشتند ایستاده اند شیخ با ایشان گفت بنشینید ایشان امتناع از نشستن کردند پس شیخ با آقا محمد علی گفت که اذن ده که اینها بنشینید آقا محمد علی گفت که اینها ملازمان من اند و در مجلس من باید بایستند زیرا که من چندین قتل و حدود اغلب از اولیات باید جاری کنم اگر اینها بنشینند مرا اقتدار و سطوت نخواهد بود حکایت نور علیشاه و آقا محمد علی و در زمان نور علیشاه درویش که خود را مرشد میدانست بروز کرد و تقریباً چهار صد یا پانصد درویش مرید آن و بربالای چادرش قبه طلا زیبر و او وارد اصفهان شد و امر را بر مردم مشتبه کرده هر که بانجا میرفت از زیر بساط برای آن ان نشسته بود دست بزیر میبرد و نان تازه و کباب چیشان بیرون میاورد و این را کرامت خود قرار داد و سرش آن بود که نقبی از زیر مجلس خود بیرون برده و در زیر نقب نانوا و کبابیی پی نشانده بود و دست بان سوراخ میبرد و نان و کباب تازه بیرون میاورد و این مطلب بر مردم مشتبه کرده بود و آخوند ملا علی نوری او را تکفیر کرده و نور علیشاه

با جمعیت از مریدان بجانب کرمانشاه آمد و مراسله بنظم با آقا نوشت چون کرمانشاهان در بالای قلعه کوه واقع است از جمله اشعارش آن بود ما شاه جواهر ما سوتیم هی هی جبلی قم قم چون این مراسله با آقا محمد علی رسید جواب منظم بهمان وزن نوشت و از جمله اشعارش این بود تو خرسگ دم داری هی هی علی کم کم پس آقا محمد علی حکم بقتل نور علیشاه کرده و او را کشتند در وعظ آقا محمد علی مولف کتاب گوید از شهید ثالث شنیده که میفرمود آنکه آقا محمد علی بربالای منبر وعظ میکرد اشعار نحو هم و تاویلات مینمود و از آنجمله این شعر را میخواند و تاویلات مینموده شد نفس بهار گشتم از غصه هلاک گلها همه سر ز خاک بیرون کردند الا گل من که سر فرو برده بخاک و آنرا توجیه و تاویل میکرد و عالمی برایم حکایت کرد که پدرم گفت که عزم داشتم که بکربلا برای تحصیل رفته باشم بکرمانشاه رفتم گفتند آقا محمد باقر در اینجا است بدر خانه اش رفتم و استخاره خواستم پس بمن فرمود که بکجا میروی گفتم بکربلا برای تحصیل میروم گفت که در نزد علما اهل دنیا تلمذ مکن و فرزند محمد علی از علمای اهل دنیا است حکایت آقا محمد علی و آقا محمد خان گویند که آقا محمد علی زمانی وارد مجلس کریم خان شد که سلطان بود و آقا محمد خان قاجار در حضور کریم خان ایستاده بود پس کریم خان درباب آقا محمد خان مسئوله سوال کرد و آقا محمد علی جوابی داد که آقا محمد خان را خوش آیند نشد پس در زمانیکه سلطنت با آقا محمد خان انتقال یافت آقا محمد علی بعزم زیارت مشهد وارد قریه شاهزاده عبد العظیم شد آقا محمد فتحعلیشاه را فرستاد که با آقا محمد علی بگو که ما اذن نیستی که بطهران بیائی و صباغیز حکماً باید از شاهزاده عبد العظیم حرکت کنی چون صباح شد آقا محمد علی حکم کرد که چادر او را در دم دروازه طهران زدند و در آنجا نزول کرد چون این خبر با آقا محمد خان رسید برای فتحعلیشاه تغیر کرد و برخود گفت که اکنون بدیدن او میروم و این مسئله را از او سوال میکنم پس اگر غیر آن جواب گفت که در مسئله کریمخان گفته بود پس در همان مجلس گردن میزنم و اگر همان جواب گفت با او محبت خواهم کرد پس ملاقات کرد آقا محمد خان را در مجلس آقا محمد علی و همان مسئله را سوال کرد آقا محمد علی همین جواب سابق را گفت آقا محمد خان گفت که این مرد حقیقت عالم است پس با او محبت و احسان کرد و وقتی آقا محمد علی برشت رفت و دیوانی داشت بدان آقا محمد خان رشتی با او احسان و خدمت بی اندازه کرد پس آقا محمد علی کتاب مقامع الفضل را بنام او تالیف نمود در تالیفات آقا محمد علی و آقا محمد علی را تالیفات نیکو است از آنجمله رساله در علیت و ترجیح میان دو وزن ظاطمیه و رد بر صاحب حدائق و پنج رساله در مناسک حج و کتاب مقامع و حاشیه مدارک که ناتمام است و شرح بر مفاتیح و رساله در علم رجال و همه تالیفاتش در نهایت حسن است و کتاب مقامع الفضل آنجناب مطبوع ارباب الباب و مطالعه آن در ایران است که او را فضیلت و جامعیت بی نهایت بود و پسر دیگر آقا محمد باقر آقا عبد الحسین او نیز مرد فاضلی بود و مجملاً آقا محمد باقر بهبهانی در السنه و افواه معروف با آقا است و آقای مطلق منصرف باو است و در السنه فقها بموسس بهبهانی و مؤسس بهبهانی مصطلح است و قبل از آنجناب در کربلا و نجف جماعت اخباریین داخل

ایشان اجماع داشتند بنحویکه اگر کتابی از مجتهدین رامیخواستند بردارند با دستمال برمیداشتند وبخس میدانستند
وبادست نمیگرفتند بعد از آمدن آقا بکربلا در بدو امر تقیه از ایشان میکرد وعلم اصول را در زیر زمین وسرداب درس
میگفت چون اجماعت از اخباریین خواندن اصول را حرام میدانستند پس از آن بر ایشان غلبه نمود واطفاء نائره شقاق
ونائره خصومت ایشان فرموده در حکایت خواب دیدن آقا سید الشهداء را وصاحب حدائق که شیخ یوسف
بحرینی است در کربلا بوده وبا آقا محمد باقر معاصر بوده روزی آقا بدرخانه شیخ یوسف رفت گفت که امشب حضرت سید الشهداء
را در خواب دیدم آنجناب بمن فرمود که ناخن خود را بگیر پس من بیدار شدم وتعبیر بآن نمودم که مراد رفع خصومت
اخباریین ومجادله ومحاجه با آنها است واکنون آمده ام که با تو درین باب مباحثه کنم وصاحب حدائق در کربلا وفات
نمود وآقا محمد باقر بر او نماز گذارد در کرامات آقا محمد باقر واز کرامات آقا محمد باقر بهبهانی چیزیست که خبر
داد انرا ابن عالم ثقه آقا سید عبد الکریم بن آقا سید زین العابدین لاهجی که گفت پدرم میگفت که ما بعتبات عالیات
تحصیل علم مینمودیم که در اخر زمان مرحوم آقای بهبهانی بوده وآقا بجهت کمال شیخوخت وانیکه زیاده معمر شده بود
وقوای او را بسیار فتور وضعف دست داده از تدریس دست کشید وتلامذه آقا تدریس میکردند لیکن آقا خود
مجلس درسی داشت که شرح لمعه را صحبتی میگفت وما چند نفر از باب تیمن وتبرک بمجلس درس او میرفتیم از قضا روزی مرا
احتلام روی داده ونماز هم قضا شده بود ووقت درس آقا هم رسیده پس با خود گفتم که میروم بدرس تا درس فوت نشود
واز آن پس بحمام میروم پس وارد مجلس شدیم وهنوز آقا حاضر نشده بود پس ناگاه آقا تشریف آورد در کمال بهجت و
بشاشت ونشست وباطراف مجلس نظر فرمود بیکدفعه آثار رحم وغم واندوه از بشره مبارکش ظاهر شد ومتغیر شد فرمود
که امروز درس نیست بروید بمنازل خود پس تلامذه یک یک برخواستند ومیرفتند چون من خواستم که برخیزم آقا بمن
فرمود که بنشین پس من نشستم چون مجلس خلوت شد آقا بمن فرمود که در اینجائیکه نشسته قلیل نخواهی در زیر بساط است
انرا بردار برو وغسل کن واز این پس با جنابت درچنین مجلس حاضر مشو پس من بی نهایت تعجب کردم وان نخواه
را گرفتم وبحمام رفتم وغسل کردم در درس خواندن آقا سیوطی را نزد عمه اش ومولف کتاب روزی
در کتابخانه شهید ثالث حاجی ملا محمد تقی رفتم آن جناب ایم حکایت نمود که چون کتاب فوائد آقا را باصفهان بردند ونظر
علماء اصفهان رسید گفتند که مولف این کتاب گویا در نزد زن درس خوانده منبعد پس چون این حکایت برای آقا نقل
کردند آقا فرمود که راست گفتند زیرا که من تا سیوطی وحاشیه در نزد عمه ام درس خواندم وآنجناب تلامذه بسیار داشت
وهمه فضلاء ووحید اعصار شدند از انجمله داماد من آقا سید علی وپسرش آقا محمد علی وپسر دیگرش آقا عبد الحسین آقا
سید مهدی بحر العلوم وشیخ جعفر نجفی وشیخ اسد الله کاظمینی وآقا سید محسن کاظمینی ومیرزا ابو القاسم قمی ومیرزا محمد مهدی
شهرستانی ومیرزا یوسف تبریزی واخوند ملا محمد مهدی نراقی وحاجی ابراهیم کرباسی وشیخ ابو علی صاحب کتاب منتهی المقال

دیگر ایشان از فضلاء مهره وجهابذه علماء حذقه مولف کتاب گوید که هر یک از تلامذه اش در یک فن بی اندازه
مهارت داشتند آقا سید اصولی ومجادل بیبدل بوده ومیرزا قمی فقیه نبیه که فقه فاضلانه داشته واخوند ملا محمد مهدی
جامع بوده وبحر العلوم وآقا محمد علی فاضل وجامع وذی فنون بودند ومیرزا محمد مهدی شهرستانی در تفسیر
ید طولی داشته وشیخ ابو علی وپسر آقا محمد علی در علم رجال یگانه بودند مجملا این کیفیت کشف از آن مینماید که آقا خود
در همه این فنون مربوط بوده که هر یک از تلامذه مشتهر بیک فنی همه فنون شدند وآقا در تاسیس قواعد کلیه وحید ودر کثرت
اجراء ادله بنحویکه مسئله را بدیهی کند فرید ودر تفریع فروع واحاطه بفقه سمیدع صندید بود وعجب انیکه بعضی از
معاصرین که گفته اند که آقا فقه وعبادات بود ومهارتش در ابواب فقه عبادات بود واین سخن بنهایت بیجا وخبط است
زیرا که آقا بجهت اهتمام در عبادات اوقات را بیشتر در اینطرف فرمود وتالیفات او بیشتر در عبادات است نه اینکه
راجل در سایر ابواب فقه باشد چنانکه از ملاحظه تالیفات آن بزرگوار محسوس وبدیهی است وبعینه این حمله مانند شجاعت
حسینیه است چه همه ائمه این قسم شجاعت را داشتند لیکن این جهاد برای ایشان اتفاق نیفتاد در حکایت زهد
وسخائی آقا در حکایت آقا چنین است باینکه بیش از این در تعداد تالیفات آقا بیاید که آنجناب در معاملات نیز بسیار
تالیف فرموده وهمه آنها با نهایت تدقیق وتحقیق سیما تعلیقه او بر شرح ارشاد اردبیلی از ابتداء متاجر تا آخر کتاب
نوشته ومعروفست اینکه آقا هرزمانیکه بحرم سید الشهداء برای زیارت مشرف میشد اول آستان کفش کن آنجناب را می بوسید
وروی مبارک ومحاسن مبارک بدان آستان میمالید پس از آن با خضوع وخشوع ورقت قلب باندرون حرم
مشرف میشد وزیارت میکرد ودر مصیبت حضرت امام حسین ع بکمال اهتمام را مراعات میفرمود در سالی از سالها زوجه
آن بزرگوار در ایام زمستان جبه برای او درست کرد آن بزرگوار آن جبه را پوشید وچون وقت مغرب شد بمسجد
رفت در آن اثنا یکی از اوباشش کلاه از سر خود برداشته با سر برهنه بخدمت آقا شتافت وعرض کرد که سرم برهنه
است وکلاهی ندارم وزمستان وسرد است فکری برایم کرده باشید آنجناب فرمود که چاقو همراه داری عرض
کرد بلی پس آن چاقو را گرفت ویک آستین آن جبه را برید وباو داد وفرمود که این آستین را بر سر بگذار وامشب را
بگذران تا صباح فکری برای تو بشود چون بخانه آمد عیالش دید که جبه آقا آستین ندارد بسیار تغیر کرد که من مدتها زحمت کشیدم وجبه
برای شما مهیا کردم وشما آنرا ناقص کرده آستین او را بریدید در تغیر آقا بفرزند خود آقا عبد الحسین ودر
وقتی از اوقات پسرش آقا عبد الحسین برای عیال خود زیر جامه ملونی ابتیاع نموده چون آنجناب بخانه وارد شد
سوال کرد که این زن کیست گفتند عروس تو است که آقا عبد الحسین زیر جامه تازه برای او گرفته است آقا محمد باقر برای
آقا عبد الحسین تغیر کرد واو را از این فعل منع نمود آقا عبد الحسین این آیه را تلاوت نمود قل من حرم زینة الله
التی اخرج لعباده آنجناب متغیر شد که من نیز این آیه را شنیده ودیده ام لیکن فقراء بسیار از همسایگان هستند

که بفقر با نسلی جوید مدفن آن بزرگوار در رواق حضرت سید الشهدا و پایین پای اوست بسیار شنید که خود
عبادت از بابت نیابت میکرد و وجه آنرا بفقرا و تلامذه مانند میرزای قمی و غیر او بذل میکرد در تالیفات آقا
محمد باقر بهبهانی و تالیفات آنجناب قریب بشصت میرسد از انجمله کتاب شرح مفاتیح و آن کتاب طهارت
و صلواة و صوم و زکوة و خمس است و بسیار خوب نوشته و بقدر مدارک بلکه زیاده از آن است و حاشیه بر مدارک
تا آخر کتاب صلوة و در آن کتاب تنبیه کرده بر غفلات صاحب مدارک پس از آن صاحب مدارک را در خواب دید صاحب
مدارک اعتراف بان غفلات نموده و اظهار رضامندی نمود و حاشیه بر شرح ارشاد اردبیلی از اول کتاب متاجر
تا آخر کتاب و حاشیه بر وافی و رساله در اصل برائت و تفصیل مذاهب در آن و رساله در حیل شرعیه متعلقه بربا و رساله
در اجتهاد و اخبار و آنچه متعلق بان است و دفع شبهات وارده در آن و رساله در معاملات و رساله فارسیه در طهارت
و صلوة و زکوة و خمس و صوم و رساله در قیاس و رساله در حل شبهه جبر و اختیار و رساله در حلیت جمع میان دو زن فاطمیه
و رساله فارسیه در اصول دین و رساله در فساد عقد بر بنت صغیره برای محض حلیت نظر بمادرش و دو رساله در
استحباب نماز جمعه و رساله در حجیت استصحاب و رساله در صورت مناظره اش با بعضی از علماء عامه در استحاله رؤیت
بر خدا و حاشیه بر دیباچه مفاتیح و رساله در حکم عصیر عنبی و تمری و رساله در عدم اعتماد بر رؤیت هلال قبل از زوال
و حواشی متفرقه بر مفاتیح و حواشی بر تهذیب و حواشی بر فوائد و رساله در حکم دماء معفو عنها و رساله در احکام
عقود و رساله در معنی ایمان و اسلام و حکم منکر ضروری و ناصب و رساله در احکام حیض غیر تامه و رساله انیکه مردم دو
صنف باشند مجتهد و مقلد و رساله در تسمیه بعضی از اولاد ائمه باسم خلفاء جور و عدوان و حاشیه بر حاشیه ملا میرزا جان
بر شرح مختصر و فوائد حائریه در چیزهائیکه معرفت آنها برای فقیه ضرور و ناچار است و فوائد ملحقه بان و بسا باشد
که اولی را عتیق گویند و ثانیه را جدید و کتاب اسوله و اجوبه بفارسیه و حاشیه بر کتاب معالم که برای فرزندش آقا عبدالحسین
نوشته و رساله در طهارت و صلوة و دو کتاب اخر آخر تالیفات اوست در مروجین مذهب شیعه در راس صد
بدانکه ابن خلکان بضم خاء معجمه و فتح لام مشدده از قضاة عامه و در سنه ششصد بوده و معاصر با ابن حاجب است
تاریخ عربی نوشته که زیاد در نزد عامه محل اعتبار است و معروف بتاریخ ابن خلکان در وفیات اعیان است
و او در آن تاریخ و همچنین بعضی دیگر از علماء عامه گفته اند که در سر هر صد از سنین هجرت مذهب امامیه مروجی و مؤسسی
بوده چنانچه در راس مائه اولی مروج مذهب امامیه جعفر بن محمد را شمرده و در راس مائه ثانیه مروج مذهب امامیه حضرت
امام رضا علیه التحیة و الثناء را شمرده و در راس مائه ثالثه مروج مذهب فرقه ناجیه محمد بن یعقوب کلینی را دانسته و هکذا
بان قاعده مروج در راس مائه سابعه محقق طوسی خواجه نصیر الدین است و هکذا در راس مائه ثانیه عشر حادی عشر
مروج اخوند ملا محمد باقر مجلسی است و علما گفته اند که مروج این مذهب در راس مائه ثانی عشر آقا محمد باقر بهبهانی

بوده

بوده که فی الحقیقه ترویج مذهب شیعه نموده و قبل از او اخباریین را غلو و کثرت و انتشاری بود و ایشان را
مستاصل ساخته و علماء عراق و عرب و عجم کلا و جلا از انوار مقدسه آن بزرگوار مستفیض شده اند و همه در نزد او تلمذ
نموده اند و یا در نزد تلامذه او یا تلامذه تلامذه تلمذ نموده اند و او را حق وافر کامل بر همه علماء است ملا محمد باقر مجلسی
اخوند ملا محمد باقر مجلسی بن محمد تقی بن مقصود علی مجلسی عالم علیم و بحر خضم و یم قلزم و علامه دوم و فاضل معظم
و جامع منقحم مطالع فخر عرب و عجم و مقتدای امم اعلم ازهد اعبد اجود افضل اعدل امم انقی و اتقی و اصفی و افخم جاودی
مانند و معاصر بر متاخر و متقدم است بن تفسیر در چند اجازه بخط اخوند ملا محمد تقی دیدم که در آخر آن نوشته بود وجه تسمیه
بمجلسی محمد تقی بن مجلسی و ظاهر آنکه مجلسی منسوب بقریه از قرای اصفهان باشد بانظر و بعضی گویند که وجه تسمیه مجلسی
از آن بابت است که قنداقه ملا محمد تقی را بمجلس امام عصر روحنا فداه حاضر ساختند و این محقق نشده و بعضی گویند
که پدر ملا محمد تقی که مقصود علی باشد شاعر بوده و خود را در اشعار متخلص مجلسی می نمود لهذا بمجلسی اشتهار یافت نعم العلم
عند الله تعالی و اخوند ملا محمد باقر در لسنه علماء المحققین معبر بعلامه مجلسی است و اعجب از حاجی ملا احمد نراقی است
که در کتب خود تعبیر از آنجناب بمحدث مجلسی نموده است و این عبارت در نظر این احقر بسیار نامناسب آمد چه محدث عرفا آنرا
گویند که حدیث دان باشد و حدیث روایت کند و این مرتبه نیست بلکه روات ائمه اخبار را محدث می نامند بلکه اخوند
مذکور علامه است چه علامه مصطلح است در آنکه جامع علم منقول و معقول باشد و او نیز چنین بوده چنانکه از بعضی از فضلاء
تلامذه اخوند ملا علی نوری شنیدم که او میگفت که اخوند ملا علی گفته که هر که بخواهد که بر فضیلت اخوند ملا محمد باقر اطلاع
یابد در کتاب سماء و عالم بحار باب حدوث عالم را مطالعه کند تا حاصل آن جناب در معقول و منقول و ریاضی و غیر آنها صاحب
فن بوده چنانکه در کتاب بحار در مطالب عقلیه شبهات و ادله و اقوال و رد و حکما را ذکر میکند و بعد همه را رد کرده و
مسئله را با مضامین اخبار ائمه اطهار منطبق میسازد و مگر آنکه مذهب حکما موافق با اخبار باشد بلکه آنجناب بحر ذاخر
و سحاب ماطر و خزانه علوم بوده بنحویکه مسئله را که عنوان میکند کانه خزانه علم در اطراف او چیده و از هر جا بسهولت دست
میان دارد و مادام که مسئله مصروف میسازد و محض آنکه شاید اصول و فروع حکما را آنجناب بیش از اخوند ملا محمد باقر
باشد موجب آن نمی شود که اسم علامه را از آن بزرگوار مسلوب بسازد چه جامعیت اخوند ملا محمد باقر بالنسبه بحاجی ملا
احمد مانند رود خانه نهر و دریا بقطره است علاوه علم اصول قبل از موسس بهبهانی باین نحو مفصل و با تحقیق و تدقیق
نبوده و سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که اخوند مجلسی از برادران مومن خود خواهش نمود که بر
کفن او با تربت بنویسند لا ریب فی ایمانه کتبه شاهد آیه فلان بن فلان و بسا بود که در زیر آن نوشته مهرهای خود را
میزدند و اخوند ملا محمد باقر را بر اسلام و مسلمین حقوق بسیار است چه انتشار مذهب شیعه از تالیفات آن بزرگوار شده
معروف است که چون آن بزرگوار کتاب حق الیقین را نوشت از آن کتاب انتشار یافت و تا بولایت شام رسید در اطراف

و توابع شامات نیز اشتهار و انتشار یافت و هفتاد هزار نفر از سنیان شیعه شدند و انجناب بسبب ترجمه کردن و فارسی نمودن احادیث و اخبار و معجزات و قصص و حکایات و ادعیه و نحو آنها باعث زیادتی و محکم شدن عقاید شیعیان شد و قبل از او جماعت صوفیه را کثرت و غلو بود و همه آنها را رفع و قمع و اصول این شجره را قلع فرمود و در امر معروف و نهی از منکر و ترویج علم و تدریس و تالیف او حد اهل زمان بود و امام جمعه و جماعت در اصفهان و در وجود وسط بدفنگه دوران و شاه سلطان حسین سلطانی بود بی نظم ولیکن تا اخوند ملا محمد باقر زنده بود بوجود شریف او مملکت سلطان برقرار و منتظم بود و چون اخوند ملا محمد باقر دار فانی را وداع نمود ولایت قندهار از دست سلطان بدر رفت و رخنه در مملکت او افتاد و تا اینکه افغان باصفهان آمدند و سلطان را کشتند در کرامات اخوند ملا محمد باقر مجلسی اما کرامات این بزرگوار بس البته بسیار است برخی را در اینجا ذکر مینمائیم اول چنان معروفست که قنداقه انجناب را بمجلس صاحب الامر مهدی امام زمان روحی فداه و عجل الله بردند دوم اینکه مسموع شد که بعضی از علماء جن بمجلس درس ان جناب حاضر میشدند سوم اینکه تالیفات انجناب از زمان ولادت تا زمان وفات هر روزی هزار بیت است که هر بیتی پنجاه حرف باشند و این تائیدی است از جانب خلاق عالم چه روزی هزار بیت کتابت بسیار عسیر و دشوار است و از اکثر ناس ممکن الصدور نیست با اینکه زمان ولادت و ایام مرض و سفر و بدر پس و نخوان از اعذار هم در میان داشت و زمانی در مجلس اخوند ملا محمد باقر صحبت از این شد که علامه حلی را از زمان ولادت تا وفات روزی هزار بیت تالیف و تصنیف است اخوند ملا محمد باقر فرمودند که تالیفات ما نیز کمتر از این نمی شود یعنی مدت العمر روزی هزار بیت است پس یکی از تلامذه عرض کرد که سخن شما صدق است لیکن تالیفات علامه همه آن تصنیف است و از روی فکر و تحقیق است لیکن تالیفات شما همان تالیف و جمع است و تصنیف کمتر است و جمع اخبار فرمودید و آنها ترجمه و تفسیر فرمودید آخوند ملا باقر فرمود که راست از علامه اغلب التصنیف است و از من اغلب التالیف است در خواب شخصی ائمه را در زمان ولادت مجلسی کرامت چهارم مرحوم مبرور آقا سید محمد بن آقا سید علی طباطبائی صاحب کتاب مفاتیح الاصول و مناهل در رساله اغلاط مشهوره نوشته که از اغلاط مشهوره چیزیکه است دائر السنه و افواه معروفست که شخصی اخوند ملا محمد باقر را در خواب دید و از او پرسید که احوال شما در آن نشاء بچه نحو است و با شما چه معامله کرده اند در جواب گفت که اعمال من هیچیک برای من فائده نبخشید بجز اینکه روزی بیک نفر یهودی یک دانه سیب دادم او مرا نجات داد آقا سید محمد فرمود که این خواب غلط است و موضوع است و بحسب قواعد عقلیه و نقلیه از رویای کاذبه است از آن پس کرامتی از اخوند ملا محمد باقر نقل کرده و گفته که شخص بزرگواریکه عالم بود و از اهل خراسان بود و بزیارت عتبات عالیات مشرف شده و با اخوند ملا محمد تقی مجلسی دوستی و صداقت داشته چون این عالم از عتبات عالیات مراجعت نمود در اثنای طریق

درخوابید

در خواب دید که وارد خانه شد که در آنجا پیغمبر و ائمه اثنی عشر جمیعا نشسته اند و به ترتیب هم نشسته اند و در آخر مجلس بعد از همه حضرت صاحب الامر نشسته اخوند خراسانی داخل شد و او را بعد از صاحب امکان نشستن دادند ناگاه دید که اخوند ملا محمد تقی شیشه گلابی آورد و پیغمبر و ائمه سلام الله علیهم از آن گلاب استعمال کردند و باخوند خراسانی نیز گلاب دادند و اخوند خراسانی استعمال گلاب نمود پس اخوند ملا محمد تقی رفت و قنداقه بدست گرفته بخدمت رسول خدا آورده و عرض کرد که برای این طفل دعا نمائید که خداوند عالم او را مروج دین گرداند حضرت ختمی آن قنداقه را بدست گرفته دعا فرمودند و بعد از آن آن قنداقه را با امیر المؤمنین داد و فرمود که دعا برای او بکن انحضرت نیز آن قنداقه را بدست گرفته و دعا کرده و از آن پس با امام حسن دادند و بهمین دست بدست به ترتیب گرفتند و دعا کردند و در آخر حضرت صاحب الامر آنرا گرفته و دعای نمود پس حضرت صاحب الامر آن قنداقه را باخوند خراسانی داد و گفت تو نیز دعا کن اخوند خراسانی نیز آن قنداقه را گرفته و دعا کرده پس اخوند بیدار شد و باصفهان آمد و در خانه اخوند ملا محمد تقی منزل کرده اخوند ملا محمد تقی مجلسی بعد از طی تعارفات شیشه گلاب آورد و اخوند خراسانی استعمال نمود پس بلا فاصله اندرون رفت و قنداقه او را آورد و باخوند خراسانی گفت که این مولود امروز متولد شده شما برای او دعا کرده باشید که خداوند او را از مروجین دین مبین گرداند پس اخوند خراسانی قنداقه را گرفته و برای او دعا کرده و آن خوابی که در اثنای راه دیده بود بخاطر آورد و تفصیل آن مقال را برای اخوند ملا محمد تقی مذکور داشت در آمدن پیغمبر و امیر المؤمنین نزد اخوند ملا محمد باقر کرامت پنجم چیزیکه مرحوم آقا سید محمد در همان کتاب نوشته که در زمان مجلسی دو نفر بودند که با آن بزرگوار عداوت داشتند و همیشه از او غیبت مینمودند در همان شبی که اخوند ملا محمد باقر از دنیا رفت این دو نفر باهم خوابیدند پس چون پاسی از شب گذشت یکی از آن دو رفیق از خواب بیدار شد و رفیق خود را نیز بیدار کرد و گفت که من خوابی دیده ام و آن اینست که دیدم بدر خانه اخوند ملا محمد باقر مجلسی باشیم و اخوند خوابیده است ناگاه پیغمبر خدا با حضرت امیر المؤمنین نزد مجلسی وارد شدند و پیغمبر بازوی راست و امیر المؤمنین بازوی چپ اخوند را گرفتند و گفتند که برخیز تا با ما برویم پس او را همراه خود بردند و این خواب در زمانی بود که اخوند ملا محمد باقر مریض و بستری بود رفیق دیگر گفت که من نیز همین خواب را دیدم پس هر دو حدس زدند که باید اخوند بجوار رحمت الهی پیوسته و وفات کرده باشد پس هر دو برخواستند که بخانه اخوند روند و از احوال او استفسار نمایند پس هر دو رفتند تا بدر خانه اخوند ملا محمد باقر ناگاه صدای گریه و ناله و شیون را از اندرون خانه شنیدند پس استفسار از احوال اخوند نمودند جواب شنیدند که اخوند تازه وفات کرده و آن دو نفر بسیار تعجب کردند در خواب دیدن بحرمتی که پیغمبر و امیر او ... او مجلسی کرامت ششم اینکه شخصی از بلاد بحرین از اخلاص کیشان اخوند ملا محمد باقر ... بوده ...

خدمت اخوند از بحرین حرکت نموده تا به نزدیک شهر عسیان [?] اخوند ملا محمد باقر از اهالی انجا سؤال کرد در جواب گفتند که آنجناب
دنیائی فانی را وداع نمود و بدار اخرت شتافت ان شخص بگریه ملول و محسور و محزون گردید و خوابید
در عالم رؤیا دید که در مکانی واقع شده و در انجا منبر بسیار بلندی نصب نموده اند و حضرت ختمی منزلت بر عرشه منبر
نشست و حضرت امیر المؤمنین قدری پائین تر از انجناب نشسته یا ایستاده و یک صف از انبیاء در پیش
روی منبر ایستاده و بعد از ان صفوف بسیاری بر پا ایستاده اند و اخوند ملا محمد باقر نیز در ان صفوف ایستاده
ناگاه پیغمبر خدا فرمود که اخوند ملا محمد باقر پیش بیا ان شخص خواب بیننده گفت دیدم که شخصی از ان صفوف جدا
شده تا بصف انبیا رسید و حضرت پیغمبر فرمود پیش بیا اخوند بجهت امتثال پیغمبر از صف انبیا تجاوز نموده پیش آمد
حضرت فرمود بنشین اخوند ملا محمد باقر نشست بار دوم باز پیغمبر فرمود بنشین اخوند ملا محمد باقر عرض کرد التماس
این حقیر در نزد شما انیست که مرا در نزد پیغمبران خجل و شرمسار نسازی چه همه ایستاده اند پیغمبر فرمود که ای
انبیا بنشینید تا ملا محمد باقر بنشیند پس انبیا نشستند و اخوند ملا محمد باقر نیز نزدیک پیغمبر نشست ظهور کرامت
اخوند در دعائی شب جمعه کرامت اهم خبریست که مرحوم والد ماجد مولف این کتاب نوشته است
که نقل شده است از خط ملا محمد باقر که باین عبارت نوشته است که چنین گوید بندهٔ خاطی محمد باقر بن محمد تقی
که شبی از شبهای جمعه در ادعیه خود مرور میکردم نظرم بدعای قلیل اللفظ کثیر المعنی افتاد خاطرم بر آن
قرار گرفت که در ان شب بخوانم پس خواندم بعد از هفته دیگر شب جمعه خواستم که همان دعا را
بخوانم ناگاه صدائی از سقف خانه شنیدم که ایها الفاضل الکامل هنوز کرام الکاتبین از نوشتن
ثواب این دعا که در شب جمعه سابق خواندهٔ فارغ نشده اند که تو دوباره میخواهی انرا بخوانی و باید
دانست که خواندن این دعا در شبهای جمعه و غیر آن ثواب عظیم دارد و والد مؤلف همیشه مواظبت بخواندن این دعا داشت و این فقیر نیز در
کتاب شرحی بر این دعا در سفر خراسان نوشته ام که خالی از لطافت نیست و دعا این است
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله من اول الدنیا الی فنائها و من الآخرة الی بقائها الحمد لله علی
کل نعمة و استغفر الله من کل ذنب و اتوب الیه یا ارحم الراحمین در اخلاق مجلسی و جناب
اخوند ملا محمد باقر مجلسی روزی در مجلس بعضی از اعیان نشسته بود ان شخص حکایت کرد که فلان شخص
از فقهائی کربلا است قائل است باینکه شراب پاک است مجلسی فرمود که غلط کرده است شراب نجس است
پس اخوند از مجلس برخاست و بر مرکب خود سوار شده بکربلا آمد اول بدر خانهٔ ان فقیه رفته
که من در این خصوص ترا غیبت کردم برای انکه مردم در خوردن شراب و مباشرت ان تجری نمایند
اکنون آمده ام از تو استیفاء و استغفار مینمایم ان فقیه او را عفو نمود از ان پس بزیارت حضرت سید الشهداء

شتافت

شتافت و بعد از ان مراجعت کرد و سید نعمت الله جزایری که از تلامذ اخوند ملا محمد باقر مجلسی اجازه از او داشت
در انوار نعمانیه نوشته است که در تالیف چند مجلد از بحار من اعانت استادم نمودم و مرادش از اعانت در
تالیف نه ان است که العیاذ بالله در تحقیقات و حل مشکلات تلمیذ شریک استاد باشد بلکه طریقهٔ علامهٔ مجلسی
ان بود که مثلاً مسئله نزول باران و رعد و برق میخواست تحقیق نماید بیکی از شاگردان میگفت که آیات
متعلق بباران و رعد و برق را جمع کن پس ان تلمیذ آیات را جمع میکرد و در زیر او کاغذ سفید میگذاشت
تا اخوند ملا محمد باقر در زیر ان بیانات و تحقیقات را بنویسد و بتلمیذ دیگر میگفت که اخباریکه درین عنوان
از فلان کتاب و فلان کتاب جمع کن و بنویس و بیاور پس ان اخبار را ان تلمیذ جمع میکرد و خبر را مینوشت
و تحت ان خبر را کاغذ سفید میگذاشت که اگر اخوند بخواهد بیان و تحقیقی بنویسد پس اخوند بسا بود که چیزی نمی نوشت
زیرا که ان خبر محتاج ببیان نبود و بسا بود که بنحو چلیپا در تحت ان خبر بیان را می نوشت یا کاغذ سفید زیاد
می آمد بهمان سفیدی میگذاشت و نسخه اصل بحار الانوار بهمین نسق است که مذکور شد و اعانت در تالیف اینگونه
بوده است نه اینکه در تحقیقات و تدقیقات باو اعانت کنند با اینکه تلامذه تلمیذ او بودند چگونه در تحقیق با او شریک بودند
و این گونه اعانت از تلامذه در بعضی از تالیفات بود نه در همه تالیفات و در بعضی از مقامات نه در همه مقامات
در هیبت علامهٔ مجلسی و اما هیبت انجناب انچه از عقل و غیر ان مستفاد است اینکه هر که بندگی خدا کند
و از خدا بترسد جمیع مخلوقات از او میترسند و هیبت او در دلها جاری خواهد بود چنانچه در احوال ائمه هدی
در اخبار ورود یافته و سید نعمت الله جزائری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که استادم علامه مجلسی
با ان همه مزاج و خوش خلقی و اینکه روز و شب با او می نشستیم و می گفتیم و می شنیدیم و می خندیدیم مع ذلک
هر زمانیکه می خواستیم شرفیاب خدمت او شویم همین که میخواستیم از در داخل شویم چنان هیبت ان بزرگوار
در دلهای ما قرار میگرفت که گویا ما را نزد سلطان می برند که سیاست نمایند و دلهای ما طپیدن میگرفت
در محافظت کتب علمیه و ایضاً سید نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته که اگر علامه مجلسی میخواست
اینکه کتابی بکسی عاریه دهد میگفت که اولاً بگو که سفره داری که در میان ان نان خورده باشی یا نه اگر
نداری بگو تا من سفره بتو دهم که نان را در میان سفره خورده باشی و بر بالای کتاب نان نخوری بلی محافظت
کتب و احترام انها از لوازم است نه اینکه کتابرا در میان آفتاب گذارند که جلدش را آفتاب ضایع و فاسد کند
و مبادا که شیشه بر روی کتاب ها بشکنند یا بر بالای کتاب نان خورده باشند چنانکه اخوند ملا علی نوری
بسیار احترام اسباب علم میکرد بحدیکه ریزهای کاغذ که از دم مقراض ریخته میشد میگفت که انرا از جا برچینند
که کسی بر انها قدم نگذارد و همچنین ریزهٔ قلم و نحو انرا با بد احترام نمود و این فقیر مولف این کتاب رساله در اداب

تعلیم بزبان فارسی نوشته ام بغایت مستحسن و مرغوب او و در اینجا کتب مستحسنه که برای طلاب ضروریست و لازم
مطالعه و تدریس و تدرس و منفعت تعلیف و مذاکره مدرس همه را بنحو تفصیل بیان کرده ام در تدریس
مجلسی در علم کلام گویند که علامه مجلسی درسی از علم معقول میفرمودند پس یک روزی از روزها مذهب
دهریه را از برای تلامذه بیان کرد با دلیل ایشان پس یکی از شاگردان گفت که این مذهب حق است و از
مجلس برخواست آخوند ملا محمد باقر امر نمود که بنشین تا جواب استدلال ایشان را بشنوی او در جواب گفت
که این مذهب حق است و جوابی ندارد و از ان پس علامه مجلسی درس کلام و حکمت را ترک فرمود و در تشییر ندادن
مادر در حالت جنابت مجلسی را مسموع شد که آخوند ملا محمد تقی مجلسی مقرر داشته بود که والده آخوند
ملا محمد باقر با جنابت او را شیر نداده باشد و باید دانست که اخبار ائمه اطهار در سابق از اعصار متفرق
بود و جمع نبود و روات هر کسی از هر مسئله که از معصوم می شنیدند مانند سؤال و جواب می نوشتند مثلاً
امروز در مجلس معصوم سوال زد و مسئله میشنید یکی در حیض و دیگری در وضو پس این شخص راوی کیفیت
سوال و جواب را در کتابش هی نوشت و همچنین روات دیگر و ترتیب در ابواب فقه نبود یعنی چنان نبود که
که مسائل وضو در یک جا جمع باشند و یا مسائل طهارت علیحده و دیات علیحده باشند بلکه همه اخبار روات
و همه ممزوج و مخلوط بیکدیگر بودند و این کتب را کتب اصول میگفتند فلذا در علم رجال بسیار را
که نوشته اند فلان له اصل و اصول فلان کس برای او یک اصل هست و یا منتشر است یعنی برای او
یک کتابست ایا منتشر پس تا زمان عسکریین و ابتدا از زمان سجاد شش هزار اصل و یا چهار هزار اصل
از روایات شیعه از ائمه جمع شده و بعضی ازین اصول مفقود شده بودند و بسیار اخبار متعارضه در انها
وجود داشته که بواسطه تقیه و مانند ان سبب اختلاف شد بلکه سبب بود که ائمه خود اخبار مختلفه و احکام
متعارضه میفرمودند برای اینکه شیعه بیک مذهب شناخته نشوند که مردم ایشان را بشناسند و ایشان را
اذیت کنند و لذا سبب اختلاف اخبار در حدیث وارد است که نحن اوقعنا الخلاف بین شیعتنا
فانه ابقی لنا و لهم با اختلاف واقع ساختیم در میان شیعیان ما چه این اختلاف باقی نگه دارنده تربیت ما
و ایشان را پس در زمان عسکریین و قریب بزمان غیبت اخبار متعارضه بسیار جمع شد لهذا امامیه اتفاق
نمودند در میان چهار هزار یا شش هزار اصل بر چهار صد اصل و ان چهار صد اصل از اصول معتمده معتبره
بود که بان کتاب بنظر معصوم رسیده بود و معصوم ان را تصحیح و امر بعمل او فرمود مانند کتاب یونس
بن عبد الرحمن و یا صاحبان اصل از معتمدین و معتبرین بودند مانند زراره و محمد بن مسلم و نحو انها
و این چهار صد اصل مبوب نبودند بلکه احکام فقه مندمج و مندرج در یکدیگر بودند و سائر اصول را

مجبور

مجبور کردند و این چهار صد اصل نیز با همدیگر اختلاف داشتند و بسا متعارضات در میان انها بود و در اخبار
متعارضه امامیه عمل با خبار علاجیه میکردند و علاجیه ان اخباریرا گویند در مقام علاج دو خبر متعارض از معصوم
صادر شده و ان چهل خبرست که صاحب وسائل محمد بن الحسین الاملی در کتاب قضا از وسائل ذکر کرده است
مانند انیکه فرمودند که اگر دو خبر تعارض کنند انکه موافق مشهور میان امامیه باید عمل نمود و انکه موافق
کتاب است رجحان دارد و انکه مخالف عامه رجحان دارد و همچنین پس محمد بن یعقوب کلینی که ملقب به ثقة
الاسلام است مدت بیست سال نشست و کتاب کافی را نوشت که اصول عقائد و فروع را جمع کرد
و اخبار را مبوب کرده مانند انیکه اخبار طهارت را در یک باب نوشته و همچنین پس انچه اخبار که بسعی و کوشش
خود معتبر دانست برچیده کرد چه از اخبار اصول عقائد و چه از اخبار فروع دین و همه را مبوب ساخت
و ان بزرگوار در زمان غیبت صغری بود پس از وی محمد بن علی بن موسی بن بابویه قمی آمد و انچه را
که در نزد او محل اعتبار و اعتماد بودند جمع کرده و کتاب من لا یحضره الفقیه اسم گذاشت و ان بزرگوار
ملقب بصدوق است از ان پس محمد بن حسن طوسی آمد و او را شیخ الطائفه میخوانند و مراد از شیخ مطلق
همین جناب است و او نیز اخبار معتبره را که خود معتبر میدانست جمع کرده و دو کتاب نوشت یکی تهذیب
که شرح مقنعه استادش شیخ مفید است و دوم استبصار است ایشان محمدین بودند که این چهار کتاب را
نوشتند و این چهار کتاب در نزد امامیه کالشمس فی رابعة النهار بر انها مدار و در غایت اشتهار و اعتبارند
و ایشان را کتب اربعه و مولفین انها را محمدین ثلث اوائل مینامند و در میان متاخرین سه محمد دیگر آمده
اند و سه کتاب دیگر در اخبار نوشته اند که همان چهار کتاب را جمع کردند با اخبار دیگر اول ایشان محمد بن
مرتضی است کاشانی که ملقب بفیض و ملقب بمحسن است و او کتاب وافی را نوشته و ان شرح بر کافی است
اصولاً و فروعاً و اخبار کتب اربعه را ذکر کرده با بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع دوم محمد بن حسن
بن حر العاملی است که در مدت هیجده سال کتاب وسائل را نوشته و ان مشتمل بر اخبار فروع است
و کتب اربعه را جمع کرده و از کتب دیگر هم بعضی از اخبار را نوشته و بیانات اجمالیه در بعضی از مواضع
کرده سوم محمد باقر بن محمد تقی مجلسی است که کتاب بحار را نوشته و مانند ان کتاب در میان خاصه و عامه
نوشته نشده است و این بزرگوار در دیباچه بحار گفته که احدی از عامه و خاصه درین باب بر من سبقت
نه گرفتند و راست فرموده چه جمیع اخبار خاصه را جمع کرده کتب اربعه در ان مندرج و غیر ان اخبار شیعه
از همه کتب جمع کرده بلکه معروف است که انتخاب دویست اصل از اصول روات را پیدا کرده و اخبار معتبره
انها را ذکر کرده بلکه بیانات تفصیلیه نیز فرموده بلکه در اکثر مواضع اخبار عامه نیز ذکر کرده و در هر باب

از آیات قرآنیه آنچه دلالت بر عنوان او داشته جمع کرده تفسیر نموده و مذاهب علما را نیز در هر باب
بمقتضای مقام ذکر کرده و در همه جا جرح و تعدیل کرده و نقل اقوال در هر باب و استدلال و تحقیق
حق فرموده و این بزرگوار با صاحب وسائل با یکدیگر معاصر و با هم تجازی دارند یعنی هر یک از
دیگری اجازه دارند و اینرا در علم درایه تجازی گویند و صاحب وسائل در اواخر کتاب در
بیان مشایخ اجازه گفته که بمن اجازه داد آخوند ملا محمد باقر و او آخر کسی است که بمن اجازه داده
و من نیز باو اجازه داده ام پس میان ایشان تجازی است که هر دو مجاز از یکدیگرند در تالیفات آخوند
ملا محمد باقر مجلسی و اما تالیفات آخوند ملا محمد باقر مجلسی پس از آن جمله است کتاب مرآت العقول در شرح
اخبار آل الرسول و آن شرح بر اصول کافی است از اولش تا نصف کتاب دعا و کتاب ملاذ الاخبار در
شرح کتاب تهذیب الاخبار تا کتاب صوم و کتاب شرح چهل حدیث و کتاب فوائد الطریفه در شرح صحیفه
کامله سجادیه و تمام نیست بلکه تا شرح دعاء رابع است و رساله وجیزه و رساله در اعتقادات که در آن
آنچه لازم است مکلف را از عقاید و اینرا در یک شب تالیف نموده و رساله در اذان و رساله
شک در صلوة و رساله مشتمله بر اجوبه مسائل متفرقه اینرا مسائل هندیه می نامند و رساله در اوزان
و مقادیر شرعیه کتاب حیات القلوب مشتمل بر سه مجلد مجلد اول در تاریخ انبیاء و احوال ایشان
تا پیغمبر ما و احوال ملوک و معاصرین ایشان مجلد دوم در بیان احوال خاتم النبیین از اول ولادت
و غزوات تا وقت وفات و احوال بعضی از کبار صحابه مجلد سوم در امامت و آن جلد تمام نیست و کتاب
تحفة الزائر و کتاب جلاء العیون در اخبار مصیبت و کتاب عین الحیوة در وعظ و زهد و مشکوة الانوار
که مختصری از کتاب عین الحیوة است و کتاب حلیة المتقین در آداب و سنن و کتاب مقباس
المصابیح در تعقیبات صلوة یومیه و کتاب ربیع الاسابیع و کتاب زاد المعاد در اعمال
سنه و مجملی از بیان زکوة و کفارات و نحو آن و این فقیر مولف کتاب را بر آن حواشی است
در خبطات زاد المعاد و از جمله خبطات علامه مجلسی اینکه در خاتمه آن کتاب در وطی حائض
گفته است که مشهور اینکه کفاره وطی حائض در اول حیض یک دینار است و در وسط نصف دینار است
و در آخر ثلث دینار است تا اینکه مشهور آنکه در آخر کفاره ربع دینار است و ثلث آن و این سهو از
طغیان قلم است و از جمله خبطات در آن کتاب اینکه در اعمال لیالی احیاء گفته که قرآن را بر سر
بگیرد و بگوید اللهم بحق هذا القرآن الخ با اینکه صریح اخبار اینکه قرآن را در پیش رو باید گذاشت
نه بر بالای سر زیرا که عبارت حدیث بین یدیه می باشد و رساله در قصاص و دیات کتاب مسائل

در صلوة و آن سابق که شک در صلوة بود بلغت عرب بود و از حیوة القلوب تا باخر آنچه در کتبی است
که بلسان فرس است و رساله در اوقات نوافل یومیه و کتاب رجعت و کتاب ترجمه رساله امیر المؤمنین
با مالک اشتر و کتاب اختیارات ایام و کتاب جنت و نار و کتاب جنائز و کتاب اعمال حج و عمره
رساله صغیره در حج کتاب مفاتیح الغیب در استخارات کتاب مال النواصب للنواصب و کتاب الکفارات
و کتاب السهام و کتاب الزکوة و کتاب الصلوة اللیل و کتاب آداب الصلوة رساله در تحقیق
السابقون السابقون و در فرق بین صفات الذات و صفات الفعل رساله در تحقیق بداء
رساله در جبر و تفویض و کتاب در نکاح و رساله فرقة العربی و کتاب ترجمه توحید المفضل
و رساله ترجمه توحید الرضا و ترجمه زیارت جامعه و ترجمه دعاء کمیل و ترجمه دعاء مباهله و
ترجمه دعاء سمات و ترجمه دعاء جوشن صغیر و ترجمه حدیث عبد الله بن جندب و ترجمه حدیث
رجاء بن ضحاک و ترجمه قصیده دعبل و ترجمه حدیث سته اشیاء لیس للعباد فیها صنع و رساله
در انشاء و در تذکره نجف و کربلا بعد از مراجعت از آنجا رساله در اجوبه مسائل متفرقه رساله صواعق
الیهود و کتاب حق الیقین در اصول دین و کتابت کره الامیه لیکن آخوند ملا محمد صالح مازندرانی
در جائی تالیفات آن مرحوم را جمع کرده و اسمی از تذکره نبرده و کتاب بحار الانوار که مشتمل است بر بیست
و پنج کتاب اول کتاب عقل و علم و جهل دوم کتاب توحید سوم کتاب عدل و معاد چهارم کتاب
احتجاجات و مناظرات و جوامع علوم پنجم کتاب قصص الانبیاء ششم کتاب تاریخ پیغمبر ما و احوال او هفتم
کتاب امامت و در او جوامع احوال ائمه است هشتم کتاب فتن و آنچه بعد از پیغمبر واقع شده و غزوات امیر
المؤمنین نهم کتاب تاریخ امیر المؤمنین و فضائل او و احوال او دهم کتاب فاطمه و حسن و حسین و فضائل
ایشان و معجزات ایشان یازدهم کتاب تاریخ علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق
و موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام و فضائل ایشان و معجزات ایشان دوازدهم کتاب تاریخ
علی بن موسی الرضا و محمد بن علی الجواد و علی بن محمد الهادی و حسن بن علی العسکری علیهم السلام
و احوال ایشان و معجزات ایشان سیزدهم کتاب الغیبة و احوال حجت قائم چهاردهم کتاب سماء و
عالم و آن مشتمل است بر احوال عرش و کرسی و افلاک و عناصر و موالید و ملائکه و جن و انس و وحوش و طیور
و سائر حیوان و در اوست ثواب صید و ذباحه و ابواب طب پانزدهم کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق
[illegible] آداب و سنن و اوامر و نواهی و کبائر و معاصی و در او ابواب حدود است هفدهم کتاب
روضه [illegible] و حکم و خطب هیجدهم کتاب طهارت و صلوة نوزدهم کتاب قرآن و دعا بیستم کتاب زکوة و صوم و در او است

اعمال سال مبتیم کتاب حج نبیت و دوم کتاب مزار بیست و سوم کتاب عقود و ایقاعات بیست و چهارم کتاب احکام بیست و پنجم کتاب اجازات و ان آخر کتاب بحار است که مشتمل است بر اسانید و طرق او و اجازات او و صاحب لؤلؤه گفته که بعضی از مشایخ ما گفته اند و ذکر کرده اند که از بحار شانزده مجلد از مسوده بیرون آمد و نه مجلد از تصحیح و ایضاح و مسوده بیرون نیامده و آنها کتاب ایمان و کفر و مکارم اخلاق و کتاب آداب و سنن و کتاب روضه و کتاب قرآن و دعاء و کتاب زکاة و صوم و کتاب حج و کتاب عقود و ایقاعات و کتاب احکام و کتاب اجازات و این بعید نیست زیرا که بر این کتب مطلع نشدیم با اینکه بر سایر کتب مطلع شدیم تا اینجا کلام شیخ یوسف در لؤلؤه بود لیکن این سخن اصلی ندارد و عدم وجدان دال بر عدم وجود نیست چه شنیدم که بعضی از علماء جمیع مجلدات بحار را داشتند و در کتابخانه مجلسی که در دست طبقهٔ امام جمعهٔ اصفهان است موجود است و بعضی از فضلاء گفته اند که کتاب اجازات در نزد مرحوم آقا سید محمد باقر حجة الاسلام بوده ایضاً بعضی گفته اند که کتاب عقود و ایقاعات را ما دیده ایم و جناب ملا محمد باقر مجلسی بسیار ظریف و شوخ بوده چنانکه در تذکرة الائمه فرموده که سنیان گفته اند اینکه شیعه میگویند ذو الفقار از آسمان آمده دروغ است چه آسمان دکان آهنگری ندارد و اخوند میگوید که سنی میگوید جبهٔ پشمی ابوبکر از آسمان آمده اخوند ملا محمد باقر مجلسی میفرماید که بجان اخوند ملا علی قوشجی و بریش اخوند ملا سعد الدین قسم که اسمانی که در ان دکان پشم گری است دکان اهنگری نیز می باشد و وفات اخوند ملا محمد باقر مجلسی هزار و صد و یازده است و تاریخ ان بعد دغم و حزن میباشد و ان جناب در خاتمه انس بر کتاب بحار الانوار در ذکر تسمیه به بحار گفته است که از جمله غرائب انکه بعضی از علماء اخبار متفطن شده اند که تاریخ ولادت من با عدد جامع کتاب بحار الانوار متحد است تا اینجا کلام او بود و از اینجا ظاهر میشود که مولد ان بزرگوار سنه هزار و سی و هفت بود و پس بنا بر این عمرش تقریباً هفتاد و چهار سال است و این بزرگوار اجازه از پدرش اخوند ملا محمد تقی مجلسی و همچنین این بزرگوار اجازه گرفت از شیخ عبد الله بن شیخ جابر عاملیکه پسر عم اخوند ملا محمد تقی است از جد مادری اخوند ملا محمد تقی مجلسی درویش محمد بن شیخ حسن از محقق ثانی شیخ علی بن عبد العالی کرکی و این سند احقر طرق است و چون وضع این کتاب برای بیان حال مشایخ اجازه است و اجازه اخوند ملا محمد تقی مجلسی برای فرزند دلبندش اخوند ملا محمد باقر مشتمل بر ذکر اسامی بسیار از مشایخ اجازه بود که ذکر بعضی از انها از پیش رفته و ذکر بعضی باید و بعضی را شاید ذکر نه کنیم لهذا عین عبارت همان اجازه را تیمناً و تبرکاً ذکر نمودیم روماً لافادة کثیرة الانتفاع فنقول قال الفاضل المجلسی المولی محمد تقی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و الصلواة علی سید الانبیاء و المرسلین علی عترته الاصفیاء الطاهرین و بعد فیقول احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی العاملی النطنزی الاصفهانی انه لا ریب لاولی الالباب و العقول و لا خلاف بین علماء المعقول و المنقول و ارباب الفروع و الاصول ان افضل الاعمال و اشرفها و احسن الاخلاق و اکملها بعد معرفة الله تبارک و تعالی و معرفة رسوله و الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین هو العلم بالاحکام الشرعیه و الوظایف الدینیه و به تحصل السعادات الابدیه و الکمالات السرمدیه و لا شک فی ان المتکفل لذلک هو الکتاب الله المبین و احادیث سید المرسلین و الائمة المعصومین صلواة الله علیهم اجمعین بعد لا یمکن معرفة القرآن المجید سیما متشابهات الا منهم بل لا یحصل العلم الا من ابواب مدینة العلم کما ورد متواترا عن سید المرسلین انه قال لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فی حدیث الثقلین ثم ان الولد الاعز المترقی من حضیض التقلید الی اوج الاستدلال محمد باقر لما قرء علی کتب الفقه و الاحادیث سیما الکتب الاربعه للابی جعفر محمد بن الثلثة رضی الله عنهم و سمع منی بالفحص و التدبر و التحقیق و التدقیق و سمع و قرء علی غیرها من کتب الاخبار الموجوده فی هذا الزمان کقرب الاسناد للحمیری و المجالس للبرقی و البصایر للصفار و عیون الاخبار الرضا و الامالی و العلل الشرایع و الخصال و التوحید و الاصول و کمال الدین و تمام النعمة و غیرها للصدوق و صحها التمس منی ان اجیز له ما یجوز لی روایته من الکتب التفاسیر و الاحادیث و الفقه و الکلام و الاصول و القرائة و اللغة و الاداب و کتبی و غیرها مما صنف فی الاسلام من الخاصه و العامه فاستخرت الله تبارک و تعالی و اجزت له ان یرویها عنی باسانید المتواتره الی ارباب فمن ذلک ما اخبرنا به الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ الطائفة العظام و مربی العلماء العظام الاعلام الزاهد العالم البدل مولانا عبد الله بن الحسین التستری عن الشیخ الاجل نعمة الله بن خاتون العاملی عن شیخ الطائفه و مروج المذهب قدره علمائنا المحققین و فضلائنا المدققین نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی و عن الشیخ نعمة الله عن ابیه اعلم علمائنا المتاخرین احمد بن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی و عن الشیخ نور الدین عن الشیخ جمال الدین احمد العینانی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن السید الاجل الحسن بن ایوب عن شیخ العلماء و الفضلاء السعید الشهید محمد بن المکی العاملی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح عبارة عن الحیلوله بین السندین منه و ما حدثنا به الشیخ الاعظم بل الوالد المعظم شیخ علماء الزمان و مربی الفضلاء الاعیان العلامة الفهامة شیخ الاسلام و المسلمین بهاء الملة الحق و الحقیقة و الدین محمد بن الشیخ الاجل الاعظم الحسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی العاملی عن ابیه عن شیخ علمائنا المحققین و اکمل فضلائنا المدققین زین الملة و الحق و الحقیقه و الدین ابن علی بن احمد العاملی عن الشیخ الجلیل نور الدین علی بن عبد العالی المیسی و ما حدثنا و اخبرنا به جماعة من العلماء العظام و الفضلاء الفخام منهم شیخ بهاء الدین العاملی و العلامة الفهامة القاضی معز الدین محمد و الشیخ یونس الجزایری عن الشیخ الاجل الاعظم العلامة الفهامة عبد العالی عن ابیه الشیخ نور الدین علی ابن عبد العالی الکرکی ح و ما اخبرنا به جم غفیر من الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی ابو الشرف و ابن عم امی الشیخ الاجل عبد الله بن الشیخ الاعظم جابر العاملی و خالی مولانا محمد قاسم عن جدی شیخ الطایفه

فی عصر الشریف مولانا درویش محمد ابن شیخ الزاهد العالم البذل ذی الکرامات العالیه حسن العاملی النطری الاصفهانی
ح وعن الشیخ الاعظم جابر العاملی وهما عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی الکرکی انار الله تعالی براهنهم وما اجازنی
فی الصغر الشیخ الاعظم ابو البرکات الواعظ عن الشیخ نور الدین وما حدثنا واخبرنا به السید الاجل الاعظم العابد الزاهد
العلامة الامیر شرف الدین علی المشولستانی عن السید الاجل الامیر الاعظم محمد بن الشیخ الاجل الاعلم الحسن بن شیخ
الطایفه محصره زین الملة والحق والحقیقة والدین جمیعاً عن الشیخ الاعظم الحسن العاملی عن شیخ الاسلام والمسلمین
الحسین بن عبد الصمد ح وعن السید الاجل عن الفاضل العالم الزاهد المجاور لبیت الله تبارک وتعالی میرزا محمد
الاسترآبادی عن الشیخ الاحد ابراهیم عن ابیه الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی قدس الله ارواحهم ح
وما اخبرنا به الشیخ الاجل جابر بن عباس النجفی وجماعة عن الشیخ عبد النبی الجزایری عن السید المحقق المدقق محمد بن سید علی
ح وعن جماعة کثیرة منهم السید الاجل عبد الکریم العاملی عن السید محمد بن السید علی عن ابیه الشهید الثانی وعن
السید محمد بن علی مولانا عبد الله عن المولی الاجل الاعظم الازهد الربانی مولانا احمد الاردبیلی عن مشایخه عن الشهید
الثانی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی وما اخبرنا به الشیخ الاجل محمد التبنینی عن اربعین من مشایخنا عن الاربعین
الی شیخ الطایفه بل المشایخ الثلثة علی ما هو المسطور فی رسالة فی الاجازات ولما کانت الکتب الاربعه بل اکثر کتب
الحدیث متواترة لم اذکرهم بل لا اذکر الا التیمن والتبرک ناسیاً ما تسلف وعن الشیخ نور الدین الکرکی عن الشیخ
نور الدین علی بن هلال الجزایری عن الشیخ الاعظم جمال العارفین والزاهدین احمد بن فهد الحلی عن الشیخ الاجل زین الدین
علی بن خازن الحایری عن شیخ علمائنا المحققین وافضل فضلائنا المدققین الشهید السعید محمد بن مکی العاملی قدس ارواحهم
ح وعن الشیخ حسن عن السید نور الدین علی بن السید حسن والشیخ حسین والسید نور الدین بن فخر الدین الهاشمی والشیخ احمد
بن سلیمان وغیرهم من مشایخه عن الشهید الثانی عن الشیخ نور الدین علی المیسی عن ابن عم الشهید الاول الشیخ شمس الدین
محمد ابن داود الشهیر بابن المؤذن الجزینی عن الشیخین الاجلین ابی طالب محمد وضیاء الدین علی نجلی الشهید عن محمد بن مکی
رضی الله عنهم ح وعن ابن المؤذن عن السید علی بن دقماق عن الشیخ شمس الدین محمد بن شجاع القطان عن الشیخ
ابی عبد الله المقداد بن عبد الله السیوری عن الشهید وعن ابن المؤذن عن الشیخ العز الدین المعروف بابن العشرة عن
الشیخ شمس الدین محمد بن نجده الشهیر بابن عبد العالی عن الشهید ح وعن ابن المؤذن عن الشیخ ابی القاسم علی بن طی
عن الشیخ شمس الدین العریضی عن السید حسن ابن ایوب عن الاعرج عن الشهید رضی الله تعالی عنهم عن جم کثیر من الفضلاء
الاخیار والعلماء الابرار منهم الشیخ الاعظم فخر المحققین ابی طالب محمد بن العلامة وسید المحققین عمید الملة والدین عبد المطلب
بن الاعرج والسید الاعظم الاجل العلامة تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیة الحسینی الدیباجی والسید
الاجل الاعظم ابی طالب احمد بن محمد بن الحسن بن زهرة الحلبی والسید الکبیر الفاضل نجم الدین مهنا بن سنان المدنی والشیخ
المحقق العلامة طلب العلماء والفضلاء مولانا قطب الدین محمد بن محمد الشیرازی شارح المطالع والشمسیة الشیخ العالم

الادیب رضی الدین ابی الحسن علی بن احمد یحیی المعروف بالمزیدی والشیخ الفاضل ابی الحسن علی بن طراد المطارآبادی
عن الشیخ الاجل الاعظم آیة الله فی العالمین جمال الملة والحق والحقیقة والدین علامة العلماء المحققین الحسن العلامة بن الشیخ
سدید الدین یوسف بن المطهر الحلی ح وعن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن احمد
الصهیونی عن الشیخ جمال الدین احمد المعروف بابن الحاج علی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام عن السید حسن بن ایوب
عن السیدین الفقیهین ضیاء الدین عبد الله وعمید الدین عبد المطلب ابنی الاعرج والشیخ فخر الدین محمد عن العلامة وعن
نجلی الشهید عن السید تاج الدین عن العلامة ح وعن ابن المؤذن عن ابن العشرة عن ابن فهد عن الشیخ عبد الحمید النیلی
عن السید بن عبد الله وعبد المطلب والشیخ فخر الدین عن العلامة ح وعن الصهیونی عن ابن العشرة عن الشیخ نظام الدین
علی بن عبد الحمید النیلی عن الشیخ فخر الدین عن العلامة ح وعن ابن المؤذن عن علی بن طی عن الشیخ محمد بن عبد الله
الفرسی عن السید بدر الدین حسن بن نجم الدین عن السید فخر المحققین عن العلامة ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین
بن معیة عن جم غفیر من علمائنا منهم العلامة ح وعن الشهید وغیره عن السید تاج الدین بن وولده الشیخ فخر الدین
وولد ولده الشیخ ظهیر الدین محمد بن الحسن بن المطهر وان روی ظهیر الدین عن السید ایضاً کامثاله ومنهم العالم الربانی
عمید الدین عبد المطلب ابن الاعرج الحسینی والسید الجلیل کمال الدین یوسف ابن ناصر حماد الحسینی والسید السعید جلال الدین
جعفر بن علی الحسینی والسید الاجل علم الدین المرتضی علی بن عبد الحمید بن فخار الموسوی والسید الاعظم رضی الدین ابو القاسم
علی بن السید الاعظم غیاث الدین عبد الکریم طاوس الحسنی وابوه السید الاجل ابو جعفر القاسم بن الحسن بن معیة
والسید السعید صفی الدین محمد الموسوی والسید الجلیل کمال الدین الرضی الحسن بن محمد الاوی الحسینی والسید
الکبیر ناصر الدین عبد المطلب ابن بادشاه الحسینی الخرزی والسید العظیم فخر الدین احمد بن علی بن عرفة
الحسینی والسید الاعظم مجد الدین ابو الفوارس محمد بن الاعرج الحسینی والسید الفقیه عز الدین ابی الفتح بن الدهان
الحسینی والشیخ الجلیل صفی الدین محمد بن السعید والشیخ السعید نجم الدین ابو القاسم حملات والقاضی السعید تاج الدین
ابو علی محمد بن محفوظ بن وشاح والعدل والامین جلال الدین محمد بن السعید شمس الدین محمد بن احمد الکوفی والشیخ الامین
زین الدین جعفر بن علی بن یوسف بن عروة الحلی والشیخ السعید مهذب الدین محمد محمود بن یحیی بن محمود بن سالم
الشیبانی الحلی والشیخ الزاهد کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی والشیخ العالم شمس الدین محمد بن الغزال
الی المضرب الکوفی والشیخ العلامة نصیر الدین علی بن محمد القاشی والشیخ الفقیه الفاضل رضی الدین علی بن احمد المزیدی
والشیخ السعید جمال الدین احمد بن محمد الحداد والشیخ الفاضل شمس الدین محمد بن علی بن غنی والفقیه السعید قوام الدین
محمد بن الفقیه رضی الدین علی بن مطهر والشیخ الاجل علی بن طراد عن الشیخ الفقیه الادیب النحوی العروضی تقی الدین
الحسن بن علی بن داود الحلی صاحب کتاب الرجال ح وعن العلامة وبعضهم عن ولده فخر المحققین عن ابیه سدید
الدین یوسف ورئیس المحققین ابی القاسم جعفر بن سعید الحلی والشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید وسلطان العلماء

والحکما خواجه نصیر الملة والحق والحقیقه والدین والسید بن الزاهد بن البدلین رضی الدین ابی القاسم علی وجمال الدین ابی
الفضایل احمد بن موسی بن جعفر بن الطاوس الحسینی والشیخ سفید الدین محمد بن جهیم الاسدی جمیعاً عن السید الاعظم
المرتضی امام الادبا واللباب والفقها شمس الدین ابی علی فخار بن معد الموسوی والشیخ الاجل الفقیه نجیب الدین ابی
ابراهیم محمد بن جعفر بن ابی البقاء هبة الله بن نما الحلی عن المشایخ العظام والفضلاء الکرام محمد بن ادریس الحلی والشیخ
الاعظم ابی الفضل سدید الدین شاذان ابن جبرئیل القمی والشیخ العبد الرشید الدین ابی جعفر محمد بن علی بن شهر
آشوب المازندرانی وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید السعید الفقیه محیی الدین ابی حامد محمد بن ابی القاسم
عبد الله بن علی بن زهره عن الثلثه المتقدمه وعن الشیخ الاعظم ابی الحسین یحیی بن الحسن بن البطریق الاسدی
عن الفقیه وریسها عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ المفید ابی علی الحسن عن والده شیخ الطایفه و
رئیسها محمد بن الحسن الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن تقی الدین بن داود وعن المحقق والسید جمال الدین
احمد بن طاوس و ولده السید غیاث الدین عبد الکریم ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن الحسین بن حماد الواسطی عن
السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الملة والدین الطوسی وعن الشیخ فخر الدین بن المطهر عن عمه رضی الدین علی بن یوسف
بن المطهر ح وعن السید عمید الدین عن ابیه السید مجد الدین ابی الفوارس وخاله الشیخ رضی الدین بن المطهر عن والده
الشیخ سدید الدین یوسف والمحقق وعن الشیخ رضی الدین علی المزیدی عن الشیخ محمد بن صالح عن المحقق وعن الشیخ
کمال الدین حماد عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید والشیخ نجم الدین جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما والشیخ
الفقیه کمال الدین میثم بن علی بن میثم البحرانی والشیخ شمس الدین محفوظ بن وشاح والشیخ الفقیه شمس الدین محمد بن صالح
القسینی بکتبهم و روایاتهم ح وعن الشهید وعن الشیخ جلال الدین محمد بن محمد الکوفی عن المحقق وعن الشیخ نجیب الدین
یحیی بن سعید وکان هذا الشیخ معمراً ح وعن الشهید عن المزیدی عن الشیخ شمس الدین محمد بن صالح عن السید فخار عن
شاذان عن الدوریستی عن ابیه عن الدوریستی عن شیخنا المفید وهذا اعلی الطرق و ذکر محمد بن صالح انه یروی
عن السید فخار والشیخ نجیب الدین بن نما وجماعة آخرین منهم السید الفقیه المعظم الزاهد رضی الدین محمد بن محمد الآوی
والشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت ابن عصیده السوراوی والسید رضی الدین علی بن موسی بن طاوس
وابوه احمد بن صالح روی له عن الفقیهین راشد بن ابراهیم بن اسحق البحرانی وقوام الدین محمد بن محمد البحرانی
والشیخ الفقیه علی بن فرج السوراوی بطریقهم الی الشیخ ابی جعفر الطوسی قال وروی لی ابو البرکات الصنعانی
عن عربی ابن مسافر الفقیه والسید الاعظم جمال الدین احمد بن طاوس ح وعن الشهید عن السید الاجل شمس الدین
محمد بن ابی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن ابیه الشیخ نجیب
الدین محمد بن نما عن الشیخ ابی عبد الله محمد بن جعفر المشهدی الحایری وعن الشیخین العالمین ابی الفرج علی بن الشیخ
قطب الدین ابی الحسین الراوندی وابی الحسن علی بن یحیی بن علی الخیاط عن محمد بن ادریس وابن البطریق و

والعالم المقوی ابی عبد الله محمد ابن هرون المعروف والشیخ الفقیه عبد الله بن حمزه الطوسی والشیخ
المقوی جعفر بن محمد ابن محمد بن شقره الخاصی عن قطب الدین والسید الاعظم ضیاء الدین فضل الله ابن علی الراوندی
الحسینی والشیخ الاجل جمال الدین ابو الفتوح الخزاعی الرازی المفسر والشیخ الاعظم السعید سدید الدین محمد بن علی الحمصی و
الشیخ الاجل الاعظم العلامه امین الدین ابی علی الفضل ابن الحسن الطبرسی جمیع کتبهم وعن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخ الزاهد
ابی الحسین ورام بن ابی فراس کتابه المعروف ح وعن محمد بن جعفر عن ابن البطریق بجمیع کتبه وروایاته ح وعن
محمد بن جعفر عن محمد بن هرون بکتبه وروایاته ح وعن الشیخ الفقیه ابی عبد الله الحسین ابن احمد بن لاد وعن الشریف
الاجل شرفشاه بن محمد بن زیاده والشیخ ابی الفضل شاذان بن جبرئیل عن الشریف محمد المعروف بابی الشریف
الاجل البحری عن البصروی کتاب المفید فی التکلیف ح وعن الشیخ یحیی بن سعید عن السید محیی الدین بن زهره عن عمه السید
الاجل عز الدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره ح وعن السید محیی الدین عن ابیه عن عمه ایضاً بالقرائه والتمام
لتصانیف وتصانیف ابیه ح وعن الشیخ شاذان و محمد بن ادریس عن السید ابی المکارم حمزه بن زهره الحسینی
بتصانیفه ح وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ سدید الدین سالم بن محفوظ بن عزیزه السوراوی جمیع مصنفاته وعن
الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم جمیع مصنفاته وروایاته ح وعن ابیه عن الشیخ علی بن ثابت بن عصیده
السوراوی وجمیع روایاته عن مشایخ الذین هم نجیب الدین بن مدکی الاسترآبادی والفقیه الیامر بن هشام
الحایری والعماد الطبرسی ومحمد بن طحال المقدادی الحایری وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن
برده عن العلامه نصیر الدین عبد الله ابن حمزه الطوسی بتصانیفه وروایاته ح وعن الشیخ الاجل علی ابن سلیمان
البحرانی بتصانیفه وروایاته ح وعن والده والسیدین ابنی الطاوس والشیخ سدید الدین مطهر عن السید صفی الدین
عن الشیخ السعید الفقیه برهان الدین محمد بن علی الهمدانی القزوینی نزیل الری عن الشیخ الاعظم الحافظ منتجب الدین ابی
الحسین علی بن عبید الله بن الحسن المدعو حسکا بن الحسین بن الحسن ابن الحسین بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی جمیع
روایاته وما اشتمل علیه فهرسته المتضمن لاسیما علمائنا المتاخرین عن الشیخ ابی جعفر الطوسی رحمه الله والمعاصرین له
ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید رضی الدین عن ابیه السید غیاث الدین عن خواجه نصیر الدین محمد
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین وعن العلامه عن ابیه عن السید احمد بن یوسف العریضی العلوی
عن الشیخ برهان الدین عن الشیخ منتجب الدین رضی الله عنهم ح وعن الشیخ برهان الدین عن الشیخ الاعظم العلامه
امین الدین ابی علی الفضل ابن الحسن الطبرسی والشیخ سدید الدین الحمصی والسید الاجل فضل الله ابن علی الراوندی
جمیع مصنفاتهم وروایاتهم وعن العلامه عن الفضلاء الاربعه السابقه عن السید صفی الدین عن الشیخ نصیر الدین
راشد بن ابراهیم بن اسحق البحرانی عن السید فضل الله عن الشیخ ابی علی الطبرسی بکتبه سیما مجمع البیان وجوامع
الجامع ح وعن العلامه عن ابیه عن السید فخار عن ابن البطریق والشیخ الاعظم الاجل الضابط البارع عمید الرؤساء

ابیه الله بن حامد بن احمد بن ایوب جمیع کتبها ورو ایاتها سیما الصحیفة الکامله وعن السید الاجل ح وعن الشهید عن
المریدی عن محمد بن صالح عن السید فخار عن عمید الروساء عن السید الاجل ما سیاده الی السید الساجدین صلوات الله علیه
وعن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین بن برده عن العاصی احمد بن علی ابن عبد الجبار الطوسی عن الشیخ الفقیه ابی
الحسین قطب الدین الزوایدی جمیع مصنفاته ورو ایاته واجازاه وعن مهذب الدین بن راده ایضا عن الحسن الفضل
بن الحسن الطبرسی عن والده بروایاته ومصنفاته ح وعن السید جمال الدین احمد بن طاوس عن الشیخ السعید سدید الدین
ابن ابی علی الحسن بن خسوم جمیع کتب اصحاب السابقین ورو ایاتهم واجازاتهم ومصنفاتهم وعن والده عن
السید صفی الدین محمد بن معد الموسوی عن الشیخ ابی الحسن ابن یحیی الخیاط عن الشیخ محمد بن ادریس الحلی والشیخ شمس الدین
یحیی بن البطریق والشیخ نصیر الدین عبد الله بن حمزه ابن الحسن الطوسی جمیع روایاتهم ومصنفاتهم وعن الشیخ
الخیاط عن الشیخ المعمری محمد بن هرون بن الکیال جمیع روایاته ح وعن السید عن شاذان عن الفقیه عبد الله
ابن عمر الطرابلسی عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی
والسید المرتضی ح وعن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح محمد بن عثمان بن علی الکراکی عنهما رضی الله عنهما
ح وعن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل
عن الشیخ ابی الصلاح تقی بن نجم الحلبی عن الشیخ الطوسی والسید المرتضی ح وعن القاضی عن الشیخ الفقیه ابی الفتح
محمد بن عثمان بن علی الکراکجی عنهما رضی الله عنهما ح وعن السید فخار عن الشیخ شاذان عن الفقیه عبد الله ابن
عبد الواحد عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن القاضی سعد الدین عبد العزیز ابن نحریر ابن البراج بکتبه وروایاته
عن السیدین الاجلین المرتضی ورضی الدین بکتبهما ورو ایاتهما ح وعن الشیخ شاذان عن القاضی ابی الفتح علی
بن عبد الجبار الطوسی عن السید ابی تراب بن الداعی عن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز الدیلمی جمیع مصنفاته
وروایاته عن السیدین والمفید ح وعن الشیخ محمد بن صالح عن السید الاعظم رضی الدین محمد بن محمد الآوی الحسینی
عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی عن الشیخ ابی الصالح والقاضی عبد العزیز بن البراج والشیخ سلار ح
وعن الشهید عن السید شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ کمال الدین علی بن حماد الواسطی عن الشیخ
نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله بن زهره عن الشیخ سدید الدین شاذان عن
عبد الله بن عمر عن القاضی عبد العزیز ابی الصلاح الحلبی وابن البراج ح عن القاضی عبد العزیز وعن السید
محی الدین بن زهره عن الشریف الفقیه عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین العلوی البغدادی عن الشیخ ابی الفضل
قطب الدین الزوایدی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی الحسن الحلبی عن القاضی ابی القاسم عبد العزیز بن نحریر
البراج جمیع تصانیفه وروایاته ح وعن السید محی الدین عن شاذان عن الشیخ ابی محمد عبد الله بن عبد الواحد
والشیخ عبد الله بن عمر عن القاضی عبد العزیز بن ابی کامل عن الکراجی کتبه وروایاته ح وعن الشیخ الفقیه

ابی ریحان ابن عبد الله الجلیتی عن القاضی عن الکراجکی ح وعن السید محی الدین عن ابراد رلیس عن عربی
بن مسافر عن السید الاجل بالصحیفة الکامله ح وعن ابن المسافر العبادی عن الشیخ الیاس هشام الحایری
عن الشیخ المفید ابی علی الحسن بن محمد بن الحسین عن ابیه شیخ الطایفه ح وعن الشیخ ابی یعلی سلار بن عبد العزیز
ح وعن الشیخ کمال الدین علی بن حمادی عن الشیخ نجم الدین جعفر بن نما عن والده عن الشیخ ابی العزیز علی بن الشیخ
قطب الدین الراوندی عن الشیخ ابی جعفر الحسینی عن ابن البراج ح وعن ابی الفرج عن ابیه عن السید الاعظم
الاجل ابی صمصام ذی الفقار بن سعید الحسینی عن النجات شرو الطوسی وسلار ح وعن الشهید عن السید تاج
الدین عن السید علم الدین المرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن السید العلام شمس الدین ابی علی فخار بن
معد الموسوی عن ابیه عن جده عن ابن ادریس عن الشیخ جمال الدین الحسن بن هبة الله السوراوی جمیع مصنفاته
ح وعنه عن ابیه علی عن والده شیخ الطایفه جمیع مصنفاته وروایاته ح وعن العلامه عن ابیه السید احمد بن
یوسف العریضی عن برهان الدین عن السید فضل الله الراوندی عن السید ابی الصمصام عن الشیخ ابی العباس احمد
بن علی النجاشی کتابه فی الرجال واسانیده الی الکتب الی الایمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین ح
وعن الشهید عن الشیخ الفقیه النصاح جلال الدین الحسن بن احمد بن الشیخ محیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله
بن نما عن ابیه عن ابیه عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن طحال المقدادی عن الشیخ ابی علی عن شیخ
الطایفه ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن السید علی بن عبد الحمید بن فخار عن ابیه عن جده فخار
عن شاذان عن العماد الطبری عن ابی علی عن الطوسی ح وعن الشهید عن المریدی والمطارآبادی
عن ابن داود عن الشیخ المحقق نجم الدین جعفر بن الحسن بن یحیی بن سعید عن ابیه عن ابیه یحیی الاکبر عن عربی
بن مسافر عن الشیخ الیاس عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه ح وعن العلامه عن ابیه عن السید احمد العریضی
عن برهان الدین عن السید فضل الله عن السید ذی الفقار عن الشیخ ابی جعفر ح وعنه عن ابن طاوس عن
ابن زهره عن ابن البطریق عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن ابیه عن الفقیه علی
بن الفرج عن الحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه ح وعنه عن الشیخ الفقیه شمس الدین علی بن ثابت
عن الفقیه عن ابن مسافر عن السید الاجل والحسین بن رطبه عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه ح وعنه
عن محمد بن ابی البرکات الصنعانی عن عربی بن مسافر عنهما عنه عن ابیه ح وعنه عن السید الفقیه رضی
الدین محمد الآوی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث
الدین عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الداعی عن الشیخ ابی جعفر الطوسی وعن السید غیاث الدین عن
ابیه ح وعنه عن ابیه ح وعنه عن ابن زهره عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب عن الطوسی
ح وعن السید غیاث الدین عن سلطان الحکما خواجه نصیر الملة والدین محمد بن محمد بن الحسین الطوسی عن ابیه

عن فضل الله الراوندی عن السید ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن العلامه وابیه عن السید علی بن طاوس
عن الشیخ حسین بن احمد السوراوی وعن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامه وابیه عن
السید علی بن طاوس عن الشیخ علی بن الخیاط عن عربی بن مسافر عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن
کمال الدین بن حمادی عن السید غیاث الدین ومحمد بن صالح عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الحسین ابن
احمد عن العماد عن ابی علی عن ابیه ح وعن العلامه عن ابیه عن اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی عن ابی الفرج علی
بن قطب الدین الراوندی عن محمد بن الحلی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین بن زهره عن ابن البطریق
عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السعید محی الدین بن زهره عن
ابن البطریق عن الطبری عن ابی علی عن ابیه ح وعن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین
بن زهره عن الشیخ رشید الدین بن شهرآشوب عن السید ابی فضل الداعی بن علی الحسینی والسید ابی الرضا
فضل الله بن علی الحسینی وعبد الجلیل بن عیسی وابی الفتوح احمد بن علی الرازی ومحمد وعلی ابنی عبد الصمد النیشابوری
ومحمد بن الحسن السوهانی الفقیه الصالح الثقه وابی علی الطبرسی وجماعة غیرهم عن الشیخ ابی علی وعبد الجبار المقری
عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن الشریف الفقیه عن عز الدین ابی الحارث محمد بن الحسین بن علی
الحسینی عن الفقیه قطب الدین عن محمد بن علی المحسن الحسینی عن شیخ الطایفه ح وعن السید محی الدین عن شاذان بن
عن الطبری وابی غالب عبد القاهر بن حمویه القمی والطبری عن ابی علی وابن حمویه عن الفقیه حکه بن بابویه القمی عن
شیخ الطایفه وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن والده عن محمد بن جعفر المشهدی عن الشیخین الاجلین الحسین بن هبة الله
بن رطبه وابی البقاء هبة الله بن نما عن ابی علی عن ابیه ح وعن نجم الدین عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن ابیه
قطب الدین عن محمد بن المحسن عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن السید ضیاء الدین فضل الله عن السید
ذی الفقار عن شیخ الطایفه ح وعن ابی الفرج عن الطبری عن ابی علی عن ابیه شیخ الطایفه محمد بن الحسن
الطوسی رضی الله تعالی عنهم اجمعین ح وعن العلامه عن ابیه والمحقق والسید بن ابنی طاوس عن السید فخار عن
عن شاذان عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد الدوریستی عن المفید شیخ الفضلا محمد بن محمد بن نعمان وعن الدور
یستی عن ابیه عن الصدوق ابن بابویه القمی ح وعن الشیخ نجم الدین بن نما عن ابیه عن الشیخ ابی الفرج عن
السید صفی الدین المرتضی بن الداعی الحسینی عن الشیخ ابی عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدوریستی
عن ابیه عن الصدوق ح وعنه عن ابیه عن ابی الفرج عن السیدین الاجلین ناصح الدین ابی جعفر محمد والسعید
امین الدین ابی القاسم المرزبان بن الحسن بن محمد الدوریستی عن ابیه عن الصدوق ح وعن السید محی الدین
بن زهره عن عربی بن مسافر عن الیاس بن هشام عن السید الموفق ابی طالب بن مهدی السلیقی العلوی
عن شیخ الطایفه ح وعن السید ابی یعلی الجعفری والشیخ ابی جعفر الدوریستی عن الصدوق ح وعن السید

السید محی الدین بن زهره عن ابی المکارم حمزه بن زهره عن الشیخ المسکین ابی منصور محمد بن الحسن بن المنصور النقاش
عن ابی الوفا الموصلی الحسینی المحمدی عن شیخنا الصدوق محمد بن بابویه وهذا اعلی الاسانید ح وعن السید محی الدین
عن الشیخ ابن ادریس عن الشیخ عربی بن مسافر عن الرئیس عمید الروسا بن حیا عن القاضی احمد بن قدامه عن الشیخ ابی
عبد الله المفید محمد بن محمد بن نعمان ح وعن السید محی الدین عن السید عز الدین محمد بن الحسن الحسینی عن الفقیه قطب الدین
عن السید ابی الصمصام عن المفید بکتبه ورواياته ح وعن الشیخ نجم الدین عن ابیه عن محمد بن جعفر المشهدی عن النقاش
الموصلی عن السید ابی الوفاء المحمدی عن المفید ح وعن ابیه عن علی بن یحیی الخیاط عن ابن مسافر عن عمید الرؤسا
یحیی بن علی بن حیا عن القاضی احمد بن قدامه عن شیخنا المفید ح وعن شاذان عن احمد بن محمد الموسوی عن ابن
قدامه عن السیدین الاجلین المرتضی والرضی جمیع مصنفاتهما ورواياتهم ح وعن السید غیاث الدین عن خواجه
نصیر الدین محمد بن محمد عن ابیه عن السید فضل الراوندی عن مکی بن احمد المخلطی عن ابی عبد الله بن ابی
غانم العصمی عن السید المرتضی رضی الله عنه ح وعن السید قیاس الدین عن القاضی عبد الله بن محمود عن السید
الاعظم العابد الربانی کمال الدین حیدر بن محمد بن زید الحسینی عن محمد بن علی بن شهرآشوب عن المنتهی بن
بن ابی زید عن ابیه عن السید رضی بکتبه ورواياته سیما کتاب نهج البلاغه ح وبالاسانید عن ابن شهرآشوب عن
السید ابی الصمصام عن المفید والسیدین والطوسی والنجاشی وعنه عن السید وابی عبد الله محمد بن علی الحلوانی
عن السید المرتضی جمیع تصانیفه ورواياته وعن السید الرضی بکتبه ورواياته ح وعن السید محی الدین عن
السید عز الدین عن الشیخ قطب الدین عن السیدین الاجلین المرتضی والمجتبی بنی الداعی عن ابی جعفر الدور
یستی عن الصدوق والسیدین الرضی والمرتضی رضی الله تعالی عنهما وعن ابن نما عن المشهدی عن المازندرانی
عن المنتهی عن ابیه ابی زید الجرجانی عن السیدین الرضی والمرتضی ح وعن ابن نما عن محمد بن جعفر عن عبد الله
ابن جعفر الدوریستی عن جده عن المرتضی والرضی والصدوق ح وعن ابن نما عن الخیاط عن السید
شرفشاه الافطسی عن الشیخ ابی الفتوح الرازی عن القاضی الفاضل حسن الاسترآبادی عن ابن قدامه عن
السیدین ح وعن ابن نما عن الشیخ ابی الفرج عبد الرحیم بن احمد بن الاخوه البغدادی عن الشیخ ابی
غانم العصمی الهروی الشیعی الامامی عنهما ح وعنه عن الخیاط عن الشیخ علی بن الهرون الکال عن الحسن بن علی
ابن عبده عن ابی السعادات احمد بن الماطوری العطاردی عن ابن قدامه عنهما ح وعن الشیخ محمد
بن صالح عن رضی الدین الآوی الحسینی عن ابیه محمد عن جده زید عن جد ابیه الفقیه الداعی
عن الشیخ والسیدین ح وبالاسانید المتواتره عن المحقق وسدید بن مطهر ونجم الدین بن نما وغیرهم
سند الصحیفه الکامله عن السید فخار والشیخ نجیب الدین بن نما عن الشیخ محمد بن جعفر المشهدی سماعة عن
السید بهاء الشرف بقراء الشریف الاجل نظام الشرف ابی الحسن العریضی وقرائته علی ابیه وعلی الشیخ

الفقیه هبة الله ابن نما والشیخ المعری جعفر بن ابی الفضل بن شعرة والشریف ابی القایز زکی العلوی
والشریف ابی الفتح ابن الجعفریه والشیخ سالم بن قباروبه جمیعا عن السید بهاء الشرف لسنده المسطور
فی اول الصحیفة الکاملة زبور آل محمد وانجیل اهل البیت والدعاء الکامل ح وعن الشیخ الاجل نجیب الدین
بن نما عن الخیاط عن الشیخ غربی بن مسافر عن السید الاجل عن الشهید عن المزیدی عن الشیخ جمال الدین محمد بن
صالح وغیره من الفضلاء الاخیار عن السید فخار عن الشیخ الاجل الاعظم عمید الرؤسا هبة الله بن حامد عن
السید الاجل ح وعن السید فخار عن الشیخ الاجل محمد بن محمد بن هرون المعروف بابن الکال عن ابی
طالب حمزه بن شهریار عن السید الاجل ح وعن السید فخار عن ابن ادریس عن ابی علی عن ابیه ح
وعن ابن ادریس عن العماد الطبری والیاس بن هشام الحایری وابن رطبة السوراوی وغیرهم عن السید
ذی الفقار بن معبد والشیخ ابی علی عن شیخ الطایفه ح وعن ابن ادریس وابن شهرآشوب وشاذان
عن عبد الجبار المعری وابی علی عن شیخ الطایفه ح وبالاسانید المتواتره عن شیخ الطایفه عن الشیخ
ابی عبد الله الحسین بن عبد الله الغضاری عن ابی المفضل ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن
والده ابی جعفر القاسم عن خاله تاج الدین ابی عبد الله جعفر بن محمد ابن معیة عن ابیه السید مجد الدین محمد الحسن
معیه عن الشیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهرآشوب عن جده عن شیخ الطایفه ح وعن السید تاج الدین
عن السید کمال الدین المرتضی محمد بن الاوی عن خواجه نصیر الدین محمد بن الحسن الطوسی عن ابیه عن السید ابی
الرضا فضل الله الحسینی عن السید ابی الصمصام عن شیخ الطایفه باسانید المتکثره عن الامام سید الساجدین
علی بن الحسین زین العابدین صلوات الله وسلام علیهما ح عن السیدین ابنی طاوس عن الشیخ حسین بن احمد
السوراوی وعن العماد الطبری عن ابی علی عن شیخ الطایفه ح وعنهما عن علی بن یحیی الخیاط الحلی عن عربی
بن مسافر العبادی عن العماد الطبری عن ابی علی عن ابیه وعنهما عن الشیخ الفاضل اسعد بن عبد القاهر الاصفهانی
عن الشیخ ابی الفرج الراوندی عن الشیخ ابی جعفر محمد بن علی بن المحسن الحلبی عن شیخ الطایفه محمد بن الحسن
الطوسی رضی الله تعالی عنهم بکتبه وروایاته وروایاتهم سیما کتاب هدایت الاحکام والاستبصار وفیهما
ستة عن العلماء الاخیار عن الجماعة کثیرة منهم شیخ الطایفه ورئیسهما فی العلوم العقلیه والنقلیه ابو عبد الله محمد
بن محمد بن النعمان المفید وابو عبد الله الحسین بن عبد الله الغضاری وابو الحسین جعفر بن الحسن بن حسکه وابو
ذکریا محمد بن سلیمان الحمدانی وغیرهم عن الصدوق رئیس المحدثین محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن
بن بابویه القمی بکتبه وروایته سیما کتاب من لا یحضره الفقیه وعن شیخ الطایفه عن جماعة کثیره منهم المفید وابن
الغضاری واحمد بن عبدون عن الشیخ الصدوق ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه القمی وعن ابیه غالب احمد
بن محمد الرازی وابی عبد الله احمد بن ابراهیم الضیم ابی المعروف بابن ابی رافع وابی محمد هرون بن موسی

التلعکبری وابی الفضل محمد بن عبد الله بن عبد المطلب الشیبانی جمیعا عن شیخ علمائنا الربانیین ثقة الاسلام
ورئیس المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب والکلینی الرازی بکتبه سیما الکتاب الکافی المشتمل علی خمسین کتابا
لم یصنف فی الاسلام مثله باسانیده المثبته فیه الی الائمه المعصومین عن سید الانبیاء والمرسلین واشرف الاولین
والآخرین عن الله تبارک وتعالی رب العالمین ومنهم عنه الصلوات الله علیهم اجمعین عن جبرئیل عن الله تعالی
وعن جبرئیل عن میکائیل عن اسرافیل عن خالق السموات والارض وعن اسرافیل عن اللوح عن القلم عن الله
تعالی رب العالمین فکل کتاب صنفه علماؤنا اوردوه فهو داخل فی هذه الاسانید الاما شذ واما کتب
العامة فعن العلامة عن ابیه عن السید صفی الدین بن معد الموسوی عن الشیخ نصیر الدین ابراهیم ابن اسحق
البجانی عن السید فضل الله الراوندی عن الشیخ ابی المظفر عبد الوحد بن احمد بن محمد بن رشید السکری باصبهان
فی داره بمحلة شمیکان عن سعد بن ابی سعید عن محمد بن عمر بن شوبه عن محمد بن یوسف بن مطر عن محمد بن اسمعیل البخاری
بصحیحه ح وعن السید رضی الدین بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربی عن رشید الدین بن
شهرآشوب المازندرانی عن ابی عبد الله محمد الفرادی عن عبد الغفار النیشابوری عن ابی احمد الجلودی
عن ابی اسحق ابراهیم بن محمد بن سفیان الفقیه عن ابی الحسین مسلم بن الحجاج بصحیحه ح وعن العلامه عن ابیه
عن الشیخ علی بن محمد المنداتی الواسطی عن ابیه عن ابن الحضرت هبة الله عن ابی علی ابن المذهب عن احمد بن
جعفر بن احمد ابن القطیعی عن ابی عبد الرحمن عن ابیه احمد بن حنبل بمسنده ح وعن ابیه عن علی بن محمد
المنداتی لفرالقاضی الحسن بن ابراهیم الفارقی عن احمد بن ثابت الخطیب عن القاسم بن جعفر الهاشمی عن
ابی علی اللؤلؤی عن ابی داود السجستانی بمسنده ح وعن العلامه عن ابیه عن المنداتی عن القاضی
ابی طالب الکتابی عن ابی طاهر الباقلانی عن عبد الغفار عن ابی علی الصحاف عن ابی علی الاسدی عن
احمد بن محمد النسائی عن محمد بن الحسن الشیبانی عن مالک بن انس الاصبحی لموطائه ح وعن الشیخ ابی زکریا
یحیی بن البطریق عن بسر الاحل عن الشریف الخطیب ابی حیدوة الهاشمی الهاشمی عن الحمید بالجمع بین الصحیحین
للبخاری ومسلم ح وعن ابن البطریق عن عبد الله بن منصور الباقلانی عن الحسن بن زریلی بالجمع بین
الصحاح الستة للبخاری ومسلم والترمذی والسجستانی ومالک بن انس ورزین العبدری وعن السید فخار
بن معد الموسوی عن المنداتی عن ابی القاسم ابن الحسین عن القاضی ابی عبد الله القضاعی بکتاب الشهاب
فی الحکم والاداب من کلام سید المرسلین صلی الله علیه واله والطرق الی هذه الکتب اکثر من ان تحصی
ح واما کتب القراءة فمن الشهید عن السید تاج الدین عن الشیخ جمال الدین یوسف ابن حماد عن السید
رضی قتاده عن عمر بن معن عن محمد بن عمر القرطبی عن علی بن محمد المالقی عن عبد الله بن سهل عن الشیخ
ابی عمرو الدانی بکتاب التیسیر فی القراءة السبع ح وعن الشهید عن الشیخ جمال الدین احمد الکوفی

عن الشیخ محمد المصری عن الشیخ زین الدین علی المربعی عن الشیخ عز الدین حسین بن قتاده المدنی عن الشیخ مکین الدین
یوسف بن عبد الرزاق الانصاری عن ناظم الشاطبیه المعروفه بحرز الامانی ح وعن السید فضل الله
الراوندی الحسنی عن ابی الفتح ابن ابی الفضل الاخشیدی عن ابی الحسن علی بن القاسم الخیاط عن عمر بن ابراهیم
الکسائی عن الشیخ جمال الدین احمد بن موسی بن مجاهد فی القرائة السبع ح وعن الشهید عن السید تاج الدین عن
الشیخ جمال الدین یوسف بن حماد عن السید رضی الدین بن قتاده عن ابی حفص التبریزی عن قاضی بهاء الدین
عن ضیاء الدین یحیی بن سعدون القرطبی عن الشیخ عبد الرحمن عتاب بن مکی بن ابی طالب المقری بکتاب
الموجز فی القراآت والرعایة فی التجرید وسایر کتبه فی القراآت ح وعن السید محی الدین بن زهره عن عمه
حمزه زهره عن ابیه عبد الله بن زهره عن الشیخ ابی عبد الله الحسین بن عبد الواحد القشیری بکتاب التهذیب
له فی القراآت السبع ح وعن السید محی الدین عن الشیخ المقری علم الدین ابی الفتح العلیمی عن الشیخ علی
بن البرکات بن خلیفة الحداد عن الخطیب عبد الواحد بن علی الشیخ ابی الحسن علی ابن احمد المعری المعروف
بابن البنا بکتاب التذکار فی القراآت السبع ویعقوب الی غیر ذلک من کتب القراآت وغیرها
ذکرنا من الطرق الی الکتب التی ذکرناها واما کتب اللغة فمن العلامه عن ابیه عن الشیخ مهذب الدین الحسین
بن برده عن محمد بن الحسین بن علی بن محمد بن الحسن بن علی بن عبد الصمد التمیمی النیشابوری عن ابیه عن الادیب
ابی منصور بن القاسم الیلتکی عن ابی النصر اسمعیل بن حماد الجوهری بکتاب الصحاح فی اللغة ح وعن السید
فخار عن ابی الفتح محمد بن المندابی عن ابی منصور موهوب بن احمد بن الخضر الجوالیقی عن الخطیب ابی
ذکریا التبریزی عن محمد بن الجواهری عن ابی بکر بن الجراح عن ابن درید بکتاب الجمهره وسایر مصنفات
وروایات واخبارات ح وعن السید فخار عن ابی الفتح عن الرئیس ابی عبد الله الحسین بن محمد بن
عبد الوهاب المعروف بالبارع عن محمد بن احمد بن مسلم العدل عن ابی القاسم اسمعیل بن اسعد سلیمان
بن سوید عن ابی بکر محمد بن القاسم بن بشار الانباری عن ابیه القاسم عن عبد الله بن محمد الرستمی عن ابی
یوسف یعقوب بن اسحق السکیت الشهید المتشیع بکتاب اصلاح المنطق وکان من خصیص اصحاب
ابی جعفر الجواد وابی الحسن الهادی صلوات الله علیهما روای عنه ثعلب ح وعن السید فخار عن عمید الرؤسا
ابی منصور هبة الله بن ایوب عن ابن الغفار عن سعید الخیر عن محمد بن محمد المطری عن جدی ابی نعیم احمد بن عبد الله
الحافظ الاصبهانی المقبول عند الخاصه والعامه وله کتب منها کتاب حلیة الاولیاء عن محمد بن احمد بن کیسان
النحوی عن ابیه العباس ثعلب احمد بن یحیی بکتبه وروایاته منها کتاب الفصیح ح وعن العلامه عن ابیه عن
الشیخ مهذب الدین محمد بن یحیی بن کرم عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی
عن سلمان بن ایوب الرازی عن احمد بن فارس بکتبه سیما کتاب مجمل اللغة له ح وعن ابیه عن السید فخار

عن ابی الفرج ابن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن الوزیر ابی القاسم المغربی عن ابی
عبد الله بن محمد الهروی بکتبه سیما الغریبین له ح وعن السید فخار عن عمید الرؤسا عن ابن القصار
عن محمد بن محمد عن المبارک بن عبد الجبار عن ابی الحسن احمد بن محمد بن عبدوس عن الحسن بن عبد الغفار النحوی
عن محمد بن السری عن الحسن السکری عن ابی اسحق الزیادی عن ابی سعید عبد الملک الاصمعی بکتبه ح
وعن العلامه عن السید رضی الدین علی بن طاوس عن الشیخ تاج الدین الحسن بن الدربی عن الموفق ابی
عبد الله احمد بن شهریار الخازن عن ابی محمد عبد الله بن احمد بن الخشاب النحوی اللغوی المغربی بکتبه
وروایاته ومقرواته من کتب الادب والتفاسیر والاحادیث وغیرها ح وعن ابیه عن السید
فخار عن ابن المندائی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن ابی العلاء بن سلیمان المعری بکتبه
وروایاته ح وعن والده عن الشیخ بن کرم بن الجوزی عن ابن الجوالیقی عن الخطیب التبریزی عن ابی
العلاء المعری وابی القاسم عمر بن ثابت الثمانین وابی الحسن بن عبد الوارث بجمیع کتبهم وروایاتهم ح
وعن الثمانین عن ابی الفتح بن جنی بجمیع کتبه وروایاته سیما عن الخاصه ح وعن الزجاج بجمیع کتبه ح
وعنه عن ابی العباس المبرد بجمیع کتبه ح وعنه عن المازنی ابی عثمان بجمیع کتبه ح وعنه عن الجرمی
بمصنفاته ح وکذا عن ابی الحسن الاخفش عنه بتصانیفه ح وعنه عن سیبویه بکتبه سیما الکتاب اللفظ الکتاب
اسم الکتاب سیبویه منه ح وعنه عن الشیخ الاعظم الخلیل بن احمد بکتبه وروایاته ح وبالاسانید المتواتره
عن الصدوق محمد بن بابویه عن الخلیل الامامی الثقة بکتبه وروایاته عن الخاصه عن الائمة المعصومین صلوات الله
علیهم اجمعین ح وعن العلامه عن نجم الدین الکاتبی عن اثیر الدین المفضل عن الابهری جمیع روایاته ومصنفاته
وکذا عن افضل الخونجی ح وعنهما عن فخر الدین محمد بن الخطیب الرازی بمصنفاته وروایاته فلیروا لدالا عز
ادام الله تبارک وتعالی تائیداته وتوفیقاته هذه الکتب وغیرها مما لم اذکره ماختصارا من الکتب التی
صنف فی الاسلام سیما کتب التفاسیر والاحادیث عنی واخذ علیه ما اخذ علی من الاحتیاط فی الروایة و
الفتوی من العمل ولا یفتی الا بالاجود فانه لا یضل سالکه سیما الیوم فان السبیل منحصر فیه الا مایکون واضحا
کصلوة الجمعه فی زمان الغیبة مع انی احتیاط فیها ایضا مع ان وجوبه کالمتیقن عندی واما مثل
وجوب السوره او استحبابه وکذا السلام والقنوت فان الظاهر ان امثالها من المتشابهات والاحتیاط
فیها ان لا یترکها ولا یفتی بالوجوب ولا الاستحباب کما یری من عملی ثم انی اوصیه ونفسی الخاطئة بتقوی الله
تبارک وتعالی فانها وصیة الله تعالی فی الاولین والآخرین وایثار مراقبته والاخلاص له فی العلم والعمل فان
الناس کلهم هلکی الا العالمین والعالمون کلهم هلکی الا العاملین والعاملون کلهم هلکی الا المخلصین والمخلصون علی
خطر عظیم وان یقرء کل یوم من القرآن العظیم جزوا بالتدبر والتفکر وان یلاحظ فی کل یوم وصیة مولانا

امیرالمؤمنین لابنه ابی محمد الحسن سید شباب اهل الجنة اجمعین التی مذکورة فی نهج البلاغه وان یعمل بها وبوصایا الآخر وبوصایا باقی الائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین وان لا یترک الریاضات والمجاهدات کما قال الله تعالی والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین وعلیه ان یتدبر فی الاخبار الواردة فی الاخلاق المرضیة فی الاطوار الردیة والاجتناب عنها وعلیه بالمداومة بالدعوات وان یسئل منه تعالی ان یجعله من اولیائه الذین لا خوف علیهم ولا هم یحزنون ثم المأمول منه ان لا ینسانی حیاً ومیتاً سیما فی مظان اجابة الدعوات وعقیب الصلوات نمقه بمیناه الداثرة احوج المربوبین الی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی عفی عنهما والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد وعترته الطیبین الطاهرین **لل** اخوند ملا محمد صالح مازندرانی ابن احمد از مشاهیر جماهیر افاضل کاملین بوده واز تلامذهٔ اخوند ملا محمد تقی مجلسی ودختر مجلسی عیال او بوده ودر بدو امر بغایت فقر و فاقه داشت بنحوی که اگر چیزی میخواست نوشته باشد کاغذ مقدورش نبوده بلکه بر روی استخوان وجوب می‌نوشت گویند که فقر ملا محمد صالح بنحوی بود که از شدت کهنگی لباس بمجلس درس از کثرت حیا حاضر نمی‌شد بلکه بلکه در بیرون مدرس در گوشهٔ می‌نشست وصدا را می‌شنید. وآنچه تحقیق میکرد بر برگ خیار می‌نوشت ومردم مجلس درس را گمان اینکه او فقیریست که برای تکدی واعانت خلق بدانجا حاضر میشود تا آنکه در یکی از ایام مسئلهٔ بر استاد که ملا محمد تقی مجلسی باشد مشکل شد انحلال آن اعضال را بروز دیگر انداختند روز دوم نیز آن اعضال بر حاضران منحل نگردید بروز سوم انداختند در این اثنا یکی از اهل مجلس درس گذارش بمدرسه افتاد دید که ملا صالح عبارا بر خود پیچیده برگ خیار بسیار مسوده کرده در پیش روی او ریخته این شخص برو وارد شد ملا صالح بجهت اینکه زیر جامه نداشت برای او تواضع نکرد ولیس این شخص دو سه برگ خیار برداشته دید که در آنها حل این اعضال شده روز سوم بمجلس درس رفتند کسی حل این معضل ننموده آن شخص تحقیق کرد ملا محمد تقی تعجب کرده اصرار داشت که این تحقیق از تو نیست آخر الامر آن شخص ابراز این معنی کرده کشف حال ملا محمد صالح نموده اخوند مجلسی نگاه کرده دید که ملا محمد صالح در بیرون نشسته متعجلاً فرستاد ولباسی از برای او حاضر ساخت واو را بمجلس خواست وتحقیق آن اشکال را از وشفاهاً شنید پس برای او رسوم ورزق معینی قرار داد تا اینکه ملا محمد صالح را میل بانقطاع کشید منقطعه خواست روزی آن منقطعه از اخوند کفشی مطالبه کرد اخوند ملا صالح کفش گرفت وبهمراه بمجلس درس برد ملا محمد تقی در اثنای درس نظرش برگوشه کفش افتاد دانست که ملا محمد صالح را میل بتزواج است بعد از انقضای درس ملا محمد صالح را نگه داشت تا اینکه خلوت شد او را همراه خود باندرون خانه برد ودختران خود را برای او عرض کرد که هر یک را که خواهی قبول کن ملا محمد صالح یکی را قبول کرد وملا محمد تقی در همان ساعت

آنرا بتزواج او در آورد واو را بکتابخانه خود منزل داد رضوان الله علیهما پس طلاب علوم حقه حقیقیه مبادا که از فاقه وفقر ملول گردند وآنرا عایق تحصیل دانند بلکه خدا تعالی را قدرت تامه است وفقر را بغنا مبدل می‌سازد با اینکه فقر زینت علم است **ودیگر** گویند که بسیار قلیل الحافظه بود بنحویکه هر روز که بخوانهٔ استادش برای درس میرفت در خانه استاد را نمیدانست بربالای در خانه نوشته بود که این خانه استاد وست زمانی بمنبر بالا میرفت که موعظه کند گفت بسم الله الرحمن الرحیم یس پس ساکت شد زمانی بسکوت گذشت فرزند ارجمندش آقا هادی در پای منبر نشسته بود بپدرش عرض کرد که والقرآن الحکیم را فراموش کردی از منبر پایین آمد نرا فراموش ننمودی پس از منبر بزیر آیید تا من بروم بر منبر ومن موعظه نمایم پس ملا محمد صالح بزیر آمد وآقا محمد هادی بربالای منبر رفت وموعظه کرد **مجملاً** ملا محمد صالح با آن قلت حافظه از اکامل وافاضل دوران شد از قلت حافظه طالب علم مبادا که مایوس گردد بلکه همت را عالی کند وسعی کند چنانکه ملا سعد تفتازانی به پسر خود گفت که تو در تحصیل مرتبه که را در نظر آوردی گفت مرتبهٔ تو در نظر آوردم ملا سعد گفت که تو چیزی نخواهی شد زیرا که من مرتبه امام جعفر صادق ع را در نظر آوردم باین مرتبه رسیدم تو که مرتبهٔ مرا در نظر آوردی چیز نخواهی شد. **ایضاً** معروف که سکاکی کاردگر بود پس در مدت یکساله بانهایت استادی یکقبضه کارد خوب ساخت برای سلطان که سلطان با او صحبت میداشت پس ملائی وارد شد سلطان بنای صحبت ومکالمه با او گذاشت واز صحبت سکاکی گذشت چون سکاکی حال را بدان منوال مشاهده نمود فهمید که علم از همهٔ صنایع بهتر است از کاردگری برداشت وطلب علم نمود ونزد استادی رفت استاد گفت که عبارتی بتو میگویم امروز وامشب بسیار مداومت کن وصباح آنرا در نزد من بگذران وآن عبارت این بود قال الشیخ ابو حنیفه جلد الکلب یطهر بالدباغ سکاکی آن عبارت را دوان شبانه روز تقریبا بقدر هزار دفعه تکرار نمود صباح بنزد استاد رفت وبر استاد باین عبارت خواند قال الکلب جلد الشیخ ابو حنیفه یطهر بالدباغ استاد بخندید وگفت تو قابل تعلیم نیستی پس سکاکی دست از طلب برداشت واز خود مایوس شد ومدت یکسال سیاحت کرد پس رسید بجائی که چشمهٔ از بالا قطره قطره از آن آب نزول میکند ومیچکید ودر زیر آن سنگی بود که از آن قطرات بمرور دهور سوراخ شده بود پس سکاکی گفت که آب باین نرمی سنگ باین صلابت را بمرور ده وسوراخ کرده وقلب من صلب تر از سنگ نیست بار دیگر سکاکی بطلب علم رفت تا اینکه جامع وفاضل وصاحب تالیف شد واین در سن کهولت واقع شد الحاصل اخوند ملا محمد صالح بن احمد مازندرانی از اعیان علماء است وحاشیه بر معالم الاصول نوشته وشرحی نیز بر زبدة الاصول شیخ بهائی نوشته وشرح زبده شیخ بهتر از سایر کتب اوست وحواشی بر کافی

کلینی نوشته وخوب هم نوشت **لط** آقا محمد هادی پسر ملا صالح مازندرانی سابق الذکر است واو نیز از
مشاهیر فضلاست وتالیفات عدیده دارد مانند شرح فارسی بر معالم وشرح فارسی بر شرح شمسیه و
شرح فارسی بر شافیه صرف ابن حاجب وترجمه قرآن با شان نزول وبد ونیک استخاره با آیات قرآنیه
واو قاضی بیضاوی را قاضی سوادی نام نهاد وشان نزول او نهایت مشهور بین الناس است
فی الحقیقه خوب نوشته است وسبب نوشتن از چنین بود که آقا هادی آزار صرع داشت ویا آزار سکته
داشت وقتی غش نمود وطولی کشید پس مردم را گمان آن شد که او فوت شد او را بقبرستان برده دفن
کردند واحتیاطاً قمش ربالای دهن او گذاشتند ودیگر قمش را از قبر برآورند که اگر بهوش آید نفس کشی
برای او باشد ویا فریاد کند پس او بعد از دفن بهوش آمد ودید در میان قبر است پس نذر کرد که اگر
بسلامت از قبر برآید قرآن را ترجمه کند وشان نزول بنویسد پس فریادی کرد وشتربانی در آن
قبرستان منزل کرده بود وشتر در حول قبر میچرید بیکدفعه شتر از آن صدای قبر که از قمش بر می آمد رم
کرد وشتربان نزدیک رفت آواز از قبر شنید پس باهل شهر خبر کرد والیشان آمدند واو را از قبر بیرون در
خانه آوردند پس صحت یافت وقرآن را شان نزول وترجمه نوشت وفی الحقیقه مختصر مفید نوشته واین فقیر
نیز در بعضی از مقامات بر شان نزول او وبر دقایق او حاشیه نوشته ام ودر مقام ایراد برآمدم واز جمله
کرامات این بزرگوار چیزیست که از ذیل آیه انما ولیکم الله ورسوله نوشته است باین عبارت مترجم گوید
که هر که مرا شناسد شناسد وهر که مرا نشناسد بگویم تا بشناسد منم هادی بن محمد صالح مازندرانی هر دو چشم
کور وهر دو گوشم کر باد که اگر دروغ گویم شبی از شبهای گذشته ایام جوانی در خواب دیدم که بعمارت بقیعی
که در آن قبر وصندوقی بود ومرد پیری نشسته بود وبرادر اعز امجدم مولانا عبد الباقی کتابی بزرگ
در دست داشت ومیخواند با فصاحت وبلاغت قرآنی اما قرآن نبود پس گفتم این چه کتابیست آنمرد
پیر گفت این مصحف علی است پس من مصحف را گشودم اتفاقا در صفحه دست راست آیه کریمه انما
ولیکم الله بود وسطرهای طولانی داشت دو سطر از آن در وصف خانواده رسالت بود بیدار شدم
از آن کلمات هیچ بخاطرم نماند باز بهمان لحظه خوابم ربوده ناگاه همان مکان شریف وهمان مصحف را
دیدم باخود گفتم مکرر بخوانم این آیه را شاید بخاطر بماند پس از تکرار باز بیدار شدم همه از خاطرم محو
شده بود بجز کلمه زوج البتول در وصف حضرت امیر المؤمنین ع وغریب تر آنکه بعد از چندی بآن
برادرم اظهار نمودم که مصحف امیر المؤمنین را در خواب دیدم پیش از ذکر تفصیلی از خواب گفت که
پیش ازین من این مصحف را در خواب دیدم ودر آن اسم مبارک حسین را مشاهده کردم ومخفی نماند
که آقا هادی شارح مفاتیح آقا محمد هادی بن ملا محمد صالح نیست بلکه شارح مفاتیح آقا هادی برادرزاده

ملا محسن فیض است وآن شرح مختصر نیست از مالک ومدارک چنانکه متن که کتاب مفاتیح باشد نیز مختصری از آنها
ست وکذا قیل لو سمّاه بمختصر المسالک لکان اولی **لو** اخوند ملا محمد تقی بن مقصود علی مجلسی اعلی الله
تعالی مجالس الرضوان از جهابذه فضلاء روزگار وصنادید علماء اخیار وزهد وورع وتقوی او را شعار از
تلامذه شیخ بهائی زید بهائه میباشد واز مشایخ اجازه پسرش اخوند ملا محمد باقر ومیرزا محمد بن حسن شیروانی
وآقا جمال خوانساری وشیخ جعفر قاضی وغیر آنهاست ومعاصر با اخوند ملا صدری است واز تالیفات او
شرح من لا یحضره الفقیه فارسی وشرح دیگر بر همان کتاب عربی واسم ثانی روضة المتقین است وحواشی
اصول کافی که در حل اخبار مغلقه فی الحقیقه ید بیضا نموده وکتاب شرح صحیفه کامله سجادیه ورساله رضاع و
رساله اوزان ومقادیر وشیخ اسد الله کاظمینی در مقدمه کتاب مقابیس نوشته است که آن بزرگوار
صاحب کرامات باهره است واخوند مزبور خود در شرح فقیه نوشته است که چون حضرت آفریدگار مرا
توفیق زیارت حیدر کرار کرامت فرموده ببرکت آن بزرگوار مکاشفات بسیار برمن روی داده که عقول
ضعیفه آنرا متحمل نمیتواند شد در آن عالم دیدم بلکه اگر بخواهم میگویم که در میان نوم ویقظه بودم ناگاه
دیدم که در سرّ من رای هستم ومشهد امجاد را در غایت ارتفاع وزینت دیدم ودیدم بر قبر عسکریین لباس
های بهشت افکنده بودند که در دنیا مثل آن ندیده بودم ودیدم آقای ما حضرت صاحب الامر را که نشسته
وبر قبر تکیه داده وروی آن بزرگوار بجانب در است پس چون آنجناب را دیدم شروع کردم بخواندن
جامعه بصورت بلند مانند مداح گویندگان پس چون تمام کردم آنجناب فرمود که خوب زیارتی است
عرض کردم ای آقای من روحم بفدای تو باد این زیارت جد تو است واشاره بجانب قبر نمودم آنجناب
فرمود بلی داخل شو چون داخل شدم نزدیک بدر ایستادم آنجناب فرمود که پیش بیا عرض کردم که
میترسم که بسبب ترک ادب کافر شوم آنجناب فرمود که چون باذن ما باشد باکی نیست پس اندکی
پیش رفتم وحال آنکه ترسناک بودم ومیلرزیدم پس آنجناب فرمود پیش بیا پس پیش رفتم تا نزدیک
آنجناب رسیدم آنجناب فرمود بنشین عرض کردم که میترسم پس فرمود که نترس وبنشین پس چون نشستم مانند نشستن
غلامی در نزد آقای بزرگوار آنجناب فرمود استراحت کن مربع بنشین پس بدرستیکه تو زحمت کشیدی وپیاده
وپا برهنه آمدی بالجمله از آنجناب نسبت باین بنده الطاف عظیمه ومکالمات لطیفه واقع شد که اکثر آنها فراموش
نمودم پس از خواب بیدار شدم وچند روز اسباب زیارت فراهم آمد بعد از آنکه مدتی بود که راه مسدود بود
پس موانع رفع شده وبپای برهنه وپیاده زیارت آنجناب مشرف شدم وشبی در روضه مقدسه مکرر
زیارت را خواندم ودر راه ودر روضه کرامات عظیمه ومعجزات غریبه ظاهر شد وحکایت این خواب را
شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه از این جناب حکایت داشتند **اما** مشایخ اجازه اخوند

ملا محمد تقی مجلسی پس شیخ بهائی و ملا عبد الله تستری و قاضی معز الدین محمد و شیخ یونس جزایری و قاضی ابو الولید
و شیخ عبد الله بن شیخ جابر که پسر عم مادر اخوند ملا محمد تقی است و محمد قاسم که خالوی ملا محمد تقی است و
شیخ ابو البرکات واعظ و امیر شرف الدین علی شولستانی و شیخ جابر بن عباس نجفی و شیخ محمد تبلینی که آن
شیخ محمد اجازه دارد از چهل نفر و آن چهل نفر از چهل نفر و هکذا تا بمشایخ ثلثه که محمدین ثلثه اوایل باشند گویند
که در اوایل حال اخوند ملا محمد تقی مجلسی که هنوز اشتهاری برای او نبود شخصی که باخوند ارادت داشت به
آنجناب عرض نمود که مرا همسایه ایست که از دست او و سوء سلوک او به تنگ آمده ام شبها فساق و اشرار
را جمع میکند و مهمانی مینماید و بلهو و لعب و شرب خمر و نخوان مشغولند تا صبح ایا می شود که در این باب علاج
نماید آنجناب فرمود که امشب ایشان را ضیافت کن و مرا نیز دعوت نما شاید خداوند عالم ایشان را
باین وسیله براه هدایت آورد پس آمد و ایشان را بضیافت خواست رئیس اشرار گفت که بچه قسم شد که
تو نیز داخل در جرگه ما گشتی گفت چنین اتفاق افتاد اشرار بسیار مسرور گشتند آمد و اخوند ملا محمد تقی را نیز اخبار
کرد اخوند پیش از همه بخانه آمد و رفت و در گوشه نشست ناگاه رئیس اشرار با تابعان او در رسیدند و
نشستند چون اخوند را در مجلس دیدن بر ایشان ناگوار آمد برای اینکه اخوند از غیر جنس و بسبب وجود او
عیش ایشان منقض و منقص گردیده می شد پس ایشان خواستند که اخوند را از میدان بیرون کرده باشند
رو باخوند آورده گفت که شیوه که شما در دست دارید بهتر است یا کاریکه ما پیش گرفته ایم اخوند گفت هر یک
خواص و لوازم کار خود را بیان کنیم تا ببینیم که کدام یک از این دو امر بهتر و خوشتر است رئیس اشرار گفت
که این سخن از راه انصاف و مقرون بصواب است پس رئیس گفت که یکی از اوصاف ما اینست که
چون نمک کسی را خوردیم با او خیانت نمی نمائیم اخوند گفت که این سخن را من قبول ندارم رئیس گفت که این
امر از مسلمیات این طایفه است اخوند گفت که هرگز شما نمک خدا را خورده اید چون رئیس این سخن بشنید
متاثر شد و بی اختیار از جای خود برخاست و رفت و تابعان او همه برخاستند و رفتند صاحب خوانه
باخوند گفت که کار بدتر شد و ایشان بقهر رفتند اخوند گفت که اکنون کار باینجا انجامید تا بعد ها چه روی دهد
چون صباح شد رئیس فساق بدر خوانه اخوند آمد و عرض کرد که کلام دیشب که فرمایش داشته اید در من
تاثیر کرده اکنون توبه کرده ام و غسل کرده ام آمده ام که شرایع دین را بمن تعلیم نمائی پس بسبب تاثیر نفس
اخوند و ارشاد او آن شخص از جمله هدایت یافته گان شد و این حکایت را از حاجی ملا محمد صالح برغانی شنیدم
که بر بالای منبر میفرمود و مخفی نماناد که مردم وثوقی باخوند ملا محمد تقی نداشته اند و او را داخل در
مسلک صوفیه می شمردند تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و بپدرش وثوقی پیدا کرد پس در آنوقت مردم
نیز وثوق پیدا کردند و کذا اخوند ملا محمد باقر مجلسی رساله در اعتقادات در مدت یکشب تالیف فرموده در

در آخر آن نوشته است که مبادا گمان بد کسی بپدرم نماید که او از صوفیه است بلکه چنین نیست زیرا که من معاشر
با پدرم بودم در سفر و حضر و از احوال و عقاید او مطلع می شدم بلکه پدرم صوفیه را بد میدانست لیکن در
بدو امر چون صوفیه نهایت غلو داشتند پس پدرم بسلک ایشان متسلک شد تا باین وسیله دفع و رفع
و قلع و قمع اصول این شجره خبیثه زقومیه نماید و چون نایره شقاوت ایشان را منطفی ساخت آنوقت باطن
خود را ابراز نمود و الا والدم با نهایت ورع و تقوی و زهد و عبادت و ریاضت و ثقاوت و نقاوت
است و از خال مفضال آقا سید ابو جعفر شنیدم که گفت ملا محمد تقی بر ضایت و نحو آن قسمی کرده که قاضی
از قضاة چون تابع و مطیع او شد از قضا مردی در اصفهان عروسی کرده در شب زفاف بعروس گفته که از فلان
فلان او طلاق ذغال بیاور پس چون عروس رفت و اما در سبیل شوخی اسم غیبی راند اگر دکه بیا عروس را اگر پس عروس پیدا کرد
هر چند تفحص کردند نیافتند تا مایوس از او گشتند آنوقت خدمت ملا محمد تقی مجلسی رفتند ایشان قاضی را
حاضر کرده از او عروس را خواستند بعد از تفحص قاضی عروس را آورده گفت شخصی از جن فلان بلده بعیاده حاضر
و اسمش همان بود که بر زبان داماد جاری شد پس او را آورده بود از محمد بن حسین بن عبد الصمد الحارثی
العاملی الهمدانی الجبعی همدان بفتح ها و سکون میم است اسم برای قبیله و مراد از حارثی آنکه جناب شیخ منسوب
بحارث همدانی است که معروف بحارث اعور است و از اصحاب امیر المومنین است و اشعار یا حار همدان
من یمت یرنی خطاب باو است یعنی از احفاد حارث است و جبعی نسبتش بسوی جبع بجیم و با منقط موحده
در تحت و آن قریه است از قرای جبل عامل آن بزرگوار فقیه نبیه جلیل و اصولی اصیل و ریاضی دان بلا
بدلیل و در تفسیر بی عدیل و در علم معقول حکیم نبیل علامه زمان نادره دوران مشید ارکان دین و مقنن
قوانین و موسس اساس حبل المتین و زبده متقدمین و متاخرین و مشرف الشمسین فلک فقاهت اولین
و آسمان علوم آخرین ملقب به هائی بهائی الدین و خاتم المجتهدین قدوه محققین و مقتدای متاخرین مفتاح
فلاح مفلحین شیخ الاسلام و المسلمین افاض الله علی روحه المراحم و الابدیه و اسکنه فی جنانه السرمدیه آنجناب
در تحقیق رئیس محققین و در تدقیق پیشوای مدققین و در تحریر با فصاحت تام و در تقریر و تدریس اوحد انام و
نظمش با حسن نظام است و آنجناب از تلامذه پدر بزرگوارش عالم بلامین و شیخ حسین است و شیخ در
حاشیه و بر تفسیر قاضی نوشته که در خدمت اخوند ملا عبد الله یزدی که صاحب حاشیه بر تهذیب منطق است
تلمذ کرده و او را وصف به علامت الیزدی نموده و اخوند ملا عبد الله یزدی در نزد ملا جلال دوانی درس
خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف درس خوانده و ملا جلال نیز حاشیه بر تهذیب منطق نوشته و اسم
آنرا نقطه فولاد گذاشته و ملا عبد الله حاشیه بر آن حاشیه نوشته فی الحقیقت خوب نوشته و شرحی نیز
بر تهذیب منطق نوشته و از جمله کرامات اخوند ملا عبد الله یزدی اینکه دقتی دارد و اصفهان شده چون

قدرے از شب گذشت اخوند بتوجه باطن نظرے بشهر اصفهان نمود و بملازمانش فرمود که احمال و اثقال
ما را بار کنید تا ازاین شهر بتعجیل بیرون رویم زیرا که چندین هزار بساط شراب می بینم که دراین شهر چیده شده
مبادا خدا تعالی عذابی نازل کند و ما هم سوخته شویم پس ملازمان احمال و اثقال را حمل نموده و ملا عبد الله سوار
شده هنوز بیرون شهر نرسیده بود که وقت سحر در رسید اخوند دوباره توجه نظر بشهر اصفهان کرد پس
ملازمان را فرمود که برگردید زیرا که چندین هزار سجاده را می بینم که پهن شده و نماز شب میخوانند و این جبیرهٔ
او را می نماید پس بمنزلیکه در شهر داشت مراجعت کرد **و از جمله کرامات شیخ بهائی اینکه در اواخر**
عمر روزی با اصحاب اطیاب بقبرستان اصفهان که آنرا تخته فولاد گویند بزیارت اهل قبور رفته پس از
اصحاب کناره گرفت و بر سر قبرے رفته با صاحب آن قبر بمکالمه در آمد و اصحاب صدای می شنیدند اما
کیفیت مکالمه را نفهمیدند پس شیخ بهائی زید بهایه از سر قبر برخاست و عبای خود را بر سر مبارک
انداخت و با احدی تکلم نمود و بخانه معاودت فرمود و حکم کرد که در خانه را ببستند و هیچکس را اذن دخول
نداوند تا تقریباً هفت هشت روز گذشت که شیخ بزرگوار عالم فانی را وداع کرد و بحسب الوصیت جسد
مبارک را در خراسان در جوار امام رضا علیه السلام در گوشهٔ مسجدی مدفون ساختند و اینفقیر مولف
کتاب در سالیکه بزیارت امام رضا مشرف شدم در اوقات اقامت در انجا اغلب ایام از زیارت
قبر آنجناب مشرف میشدم گویند که مسجد شاه اصفهان بدستیاری چند نفر از سلاطین صفویه انجام پذیرفت
و اتمام آن در زمان شاه عباس شد و چند چیز در آنمسجد دارد که هریک هفت هزار تومان قیمت
شده یکی یکدانه فیروزه در بالای دیوار نصب شده که هفت هزار تومان قیمت میکرده اند دوم
سنگ سماق که درمیان دیوار نصب کردند که هفت هزار تومان قیمت کرده اند سوم منبر بلند است
از یک قطعه سنگ مرمر که مشتمل بر هفده و یا هیجده پله تقریباً می شود و آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت
کرده چهارم باب مسجد است که آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند پنجم زنجیریست که
بر در مسجد آویزان کرده اند آنرا نیز هفت هزار تومان قیمت کرده اند و آنمسجد در زمان سلطان
جنت مکان شاه عباس انجام یافت پس سلطان میل آن داشت که مقدس اردبیلی اخوند ملا احمد
افشار ساکن نجف باصفهان بیاید و در آنمسجد نماز جماعت بخواند و سلطان را بهمه علما میل بی اندازه
بود و ستیما بمقدس اردبیلی بنحویکه در زمانی مقدس مراسله بسلطان نوشت و در عنوان آن نوشته بود
که اخ اعز شاه عباس پس سلطان آنمراسله را ضبط کرد و وصیت کرد که آنرا درمیان کفن او بگذارند
تا با خدا تعالی محاجه کند که نایب امام مرا برادر خوانده اگر من استحقاق عذاب میداشتم چرا بایست
او مرا برادر خوانده باشد مجملاً اعیان دولت بسلطان عرض کردند که مقدس نمی آید پس باید که

شیخ بهائی را فرستاد که او را از نجف بیاورد و او را رضا سازد پس او را از اینمعنی راضی نمودند شیخ راضی
گشت پس سلطان تدارکی برای او دید و تهیه برای مقدس اردبیلی دیدند و شیخ با جمعی لعتبات عالیات
مشرف شدند و در نجف اشرف مقدس را ملاقات نمودند و در باب آمدن باصفهان گفتگو داشتند
بهر نحویکه بود او را راضی ساختند و تهیه سفر دادند و هرچند سعی کردند که مقدس بر اسب سوار شود نشد و گفت
که مرا حماریست که بر آن سوار میشوم پس مقدس بر حمار خود نشست و شیخ بهائی با اعیان و اشرافیکه از
عجم در رکاب او رفته بودند همه بر مراکب خود سوار شدند چون قدری راه طی کردند حمار مقدس آهسته
راه میرفت شیخ فرمود که حیوانرا تندتر بیاور مقدس از آن معنی امتناع نمود و گفت که حیوان باید باراده
و اختیار خود راه برود پس قدرے راه که رفتند مقدس پیاده شد از سبب آن استفسار نمودند گفت
که حیوانرا مراعات نمود در بعضی از مقامات سواره و در بعضی اماکن پیاده خواهم بود تا طریق عدالت
مسلوک شود شیخ فرمود پس بر مال دیگر سوار شوید مقدس امتناع کرد و شیخ فرمود با این قسم طی طریق
نمی شود مقدس گفت من بهمین قسم باید بیایم پس در جای حمار مقدس شروع بچریدن نمود پس شیخ
تازیانه بر حمار زد که تندتر برود مقدس را خوش آیند نشد و گفت چرا حمار مرا اذیت کردی و تو که
از علمای مملکت عجم میباشی در حضور من که مالک این مالم چنین اذیت و معصیت کنی پس اعیان و
و اشراف و عوام دیار عجم چگونه باشند و من بچنین ولایتی نمی ایم هرچه شیخ و دیگران اصرار کردند تن در
نداد پس مقدس اردبیلی از همان منزل اول مراجعت کرد و از شیخ کرامت دیگر معروف است و
آن اینست که روزی شیخ بهائی و میرفندرسک در یکی از قصرهای شاهی نشسته بودند و میرفندرسک
از اهالی استراباد بود و از عرفا بود و معروف آن بود که بدن او کیمیاست و آهن و برنج و مس را
اگر ببدن او میمالیدند طلا می شد و بعد از فوت او اهالی هند خواستند که بدن او را نقب کنده و
بولایت خود برده باشند لهذا قبر او را از اطراف با ساروج چیدند و محکم کردند که مجملاً شیخ بهائی با میرفندرسک
زمانیکه نشسته بودند ناگاه شیرے از شیرخانهٔ شاهی زنجیر خود را گسیخت و رها شد و وارد همان مجلس شد
که شیخ بهائی و میرفندرسک نشسته بودند پس شیخ فی الحال خود را جمع کرد و عبای خود را با دست لطف
صورت خود را گرفت و میرفندرسک هیچ حرکت نکرد پس شیر در آنمجلس طوف نمود و بیرون رفت
و کسی را اذیت نکرد و صورت آنمجلس و شیر را در عمارت هشت بهشت در اصفهان بهمان کیفیتی
که وقوع یافته بود بر دیوار کشیده اند و شیخ بسیار کم ریش بود و شیخ بهائی در بعضی از تالیفات
خود نوشته است که در وقتیکه از اوقات از من سوال نمودند که صدوق بالاتر است یا زکریا بن آدم
شیخ میگوید در جواب گفتم که زکریا بن آدم قمی بقاعده باید بر صدوق برتری داشته باشد زیرا که

صدوق را علماء رجال توثیق نموده ولیکن زکریابن آدم را در کتب رجالیه توثیق کرده اند وجلالت او را وقرب اورا در خدمت ائمه بیان نموده اند وگفته اند که زکریابن آدم با حضرت رضا هم کجاوه شده ند و بمکه رفتند واین نیز نهایت جلالت است پس مدتی گذشت شبی از شبها صدوق رضی الله عنه را در خواب دیدم و بر او سلام کردم و دیدم از من اعراض نمود پس بعد از طی مکالمات عرض کردم که سبب اعراض شما از من چیست او در جواب گفت که از کجا بتو معلوم شد که زکریابن آدم بر من ترجیح دارد پس شیخ از خواب بیدار شد مولف کتاب گوید که صدوق را قدماء علماء رجال توثیق ننموده اند ولیکن این دلالت ندارد بر تامل رجالیین در توثیق او زیرا که غالبا بنای قدماء اهل رجال بر توثیق مشایخ اجازه نبوده سیما کسانیکه اشتهاری دارند چنانچه علی بن ابراهیم از مشایخ اجازه کلینی است وعلی اجازه دارد از پدرش ابراهیم بن هاشم قمی وابراهیم و ارباب رجال توثیق ننموده اند فلهذا طبقهٔ سابقه از علماء حدیث زیرا که در روایش ابراهیم بن هاشم داشت حسن میدانسته اند ولیکن اقوی و فاقا للمحقق متاخری المتاخرین ان خبر صحیح است بجهت اینکه ابراهیم از مشایخ اجازت است وهمین قدر در توثیق کافی است علاوه علی که پسر او و توثیق او محل تامل نیست اعتماد بر پدرش نموده علاوه کلینی که ثقة الاسلام و از مشایخ ثلثه است اعتماد بر او داشته وتکثیر روایات از او کرده علاوه اینکه ابراهیم بن هاشم معتمد قمیین است وهمین قدر در توثیق وجلالتش کافیست زیرا که اهل قم نهایت احتیاط در روایت داشته می نمودند بنحویکه کسی که راوی از ضعفا بود و روایات مراسیل نقل مینمود اورا از قم بیرون می نمودند وکسیکه فی الجمله از روایتش استشمام غلو در ائمه می شد اورا از قم بیرون میکردند پس اعتماد قمیین کافی است همچنین صدوق از مشایخ اجازه ومعتمد قمیین بلکه معتمد مسلمین بلکه از مشایخ ثلثه و کتابش از کتب اربعه معتبرهٔ مسلمه وشیخ مفید از شاگردان او بوده وانگهی صدوق از دعای حضرت عسکری ویا صاحب الامر بوجود آمده علاوه تکثیر روایات و کثرت تالیف امارت وثوق وتعدیلیست بلکه کار بجائی رسیده که ترضی صدوق بالنسبه بکسی یعنی اسم کسیرا ذکر کند رضی الله عنه بگوید ما آنکس را ثقه میدانیم وهمین ترضی صدوق را کافی در توثیق آنکس میدانیم پس توثیق صدوق محل ریب نیست وما تفصیل این سخنها را در منظومه درایه وشرح وجیزه شیخ بهائی در درایه و حواشی شرح درایه شهید وغیر ان از تالیفات ما بنحو البسیط بیان نمودیم وشیخ در غالب علوم صاحب سررشته ومسلط و در ریاضی ماهر ویگانهٔ زمانه معروف است که شیخ بهائی بر سنگی مربعی یا شکلی حک کرده وآنرا در محال شیراز در سرحد ایران دفن نمود برای اینکه ناخوشی وبا ازایران رفع گردید واز زمان شیخ تا زمان فتحعلیشاه وبا بایران نیامده ودر زمان فتحعلیشاه شاهزاده حسینعلی میرزا فرمانفرمای شیراز بوده شاهزادگان هریک تمنای سلطنت داشتند در فکر جمع درهم ودینار شدند پس انگلیس آن سنگ مدفون را بده هزار تومان خریدند از فرمانفرما وشاهزاده برای طمع تنخواه از ایران وایرانیان چشم پوشیده

غافل از آنکه نظر بمضمون آیه قل اللهم مالک الملک پادشاهی در دست خداست باجمله بعد از فروختن آن سنگ وبا بایران آمده وبعد ازان طاعون والی الحال مدة اکثر سالها ایران خالی از وبا نیست وایضاً شیخ مربعی بزرگ در محال اصفهان دفن کرد برای اینکه طاعون باصفهان نیاید واز آن زمان تا حال طاعون نیامده ودر سال طاعون بزرگ بهمه بلاد ایران طاعون سرایت کرد مگر اینکه باصفهان نرفت گویند که شیخ در ایام سیاحت بکوه سراندیب گذارش افتاده در آنجا در پشت سنگی یا بوته نشست ناگاه دید که شخصی پیدا شده ودر جائی نشست وشیخ آنشخص را میدید واو شیخ را نمیدید پس ناگاه آنشخص گفت که غذا حاضر کنید شیخ هرچه نگاه کرد در سر آنکوه مخاطبی را ندید پس ناگاه دید که از هوا سفرهٔ فرود آمد ودر نزد آنشخص پهن شد وغذاهای متعدد از هوا نازل وبر روی آن سفره چیده شد پس آنمرد بصدای بلند گفت که ای آنکسی که از من غایبی بیا ودر نزد من با من غذا بخور شیخ هرچه ملاحظه کرد بغیر از خود کسی را ندید پس دانست که آنشخص او را اراده نموده از جای برخواست ونزد آنمرد حاضر شد ونشست با او غذا خوردند پس چون هردو سیر شدند آنمرد بقیه آنچه را که در سفره مانده بر زمین ریخت شیخ گفت که نعمت خدا را چرا کفران نمودی وبر زمین ریختی آنمرد گفت فیض باید عام باشد ودر این زمین حیواناتی هستند که باید روزی خدا را بخورند پس از ان گفت بر دارید یکدفعه سفره وآنچه در او بود پیچیده ودر چیده شد وبهوا رفت مولف گوید که معروف در السنه عوام بلکه خواص آنست که شیخ مدتی سیاحت کرده این سخن باعتقادم مقرون بصواب نیست بلی شیخ بسفر مکه رفت وآن سفر مدت چهار سال بطول انجامید ودو سال در شهر مصر اقامت نمود وهمراه پدرش بخراسان در بدایت امر نیز رفته وهمچنین اطراف خراسان چه انتخاب منظومه در وصف بلدهٔ هرات ساخته وآنرا در کتاب کشکول ذکر فرموده وولادتش در عربستان بود ازان پس پدرش اورا همراه آورده وبخراسان رفته چنانکه در ترجمه شیخ حسین والد ماجد شیخ خواهد مذکور گشت زیاده ازین سیاحت بر ما معلوم نیست وشیخ در کتاب کشکول عبارتی میفرماید که اگر پدرم مرا بدیار عجم نمی آورد هر آینه امروز من زاهد اهل زمان بودم لیکن بعجم آمدم واز اغذیه سلاطین وملوک واعاظم اکل نمودم واز البسه ایشان پوشیدم وبا مردمان عجم معاشرت نمودم پس آن زهد وتقوی برایم حاصل نگشت ودر حدیث وارد است که در بعضی از اسفار اصحاب کبار رسید ابرار پیغمبر تاجدار محتاج بآب شدند وآب نایاب بود پس رسول خدا صلی الله علیه وآله انگشت سبابه مبارک را بلند کرد واز آن آب خوشگوار بسیار مانند نهر جاری فرو ریخت واصحاب ومواشی وحیوانات ایشان از آن آب سیراب گشتند چون شیخ بهائی این حدیث را ملاحظه فرمود گفت که اگر آب از عنصر وما ینصر رسولخدا بیرون می آمد هر آینه من احتمال سحر در ان میدادم لیکن چون از سبابه مبارک جریان یافت لهذا من قطع نمودم که

او پیغمبر خدا است و این کلام شیخ را از اخوند ملا علی نوری سؤال کردند که چه فرقست میان اینکه آب از سبابه پیغمبر بیرون آید و اینکه از خضر بنصر آید تا حکم شود که اول معجزه است و ثانی احتمال سحر را دارد اخوند ملا علی نوری بسیار فکر و تامل کرد و از آن پس گفت که من در این باب هرچه فکر کردم چیزی بخیالم نیامد و شیخ ازین قبیل کلمات مشکل بسیار دارد و گویند نماز جمعه را در اصفهان میر داماد ادا می نمود روزی سلطان بنماز جمعه آمد و میر محمد باقر دامادی کردتر سیدند که نماز جمعه فوت شود سلطان شیخ بهائی امر کرد که نماز جمعه کنند شیخ مشغول شد چون شروع کرد میر در رسید و باعصا اشاره کرد که پس بایست شیخ بعقب رفت و میر نماز جمعه را ادا کرد پس تعریفی که شیخ در رسالهٔ نان حلوا دارد و بالنسبه بمیر داماد است یعنی بعضی از کنایات که بعلماء اهل دین دارد مرادش میر است و بنظرم اینکه چنین نیست بلکه شیخ و میر هر دو عالم زاهدند مخفی نماند که رسالهٔ نان و حلوا مسما بسوانح سفر حجاز است و آنرا در راه مکه ساخته فلذا او را سوانح سفر حجاز نام نهاده و بعضی از علماء شیخ بهائی را طعن زده و بعضی نسبت تصوف باو داده نهایت آنچه مایهٔ اشتباه ایشان شده چند چیز است اول اینکه تجدد رای در مسایل برای شیخ روی نداده با اینکه فقه را چند دفعه نوشته و تجدد رای حسن اجتهاد مجتهد است دوم اینکه آنجناب ترک اشتغال بتعلیم و تعلم نموده و بسیاحت پرداخت و بسیاری از عمر را صرف در اسفار می نمود سوم اینکه کلماتی گفته که اشاره بر تصوف دارد مانند شعری که در نان حلوا گفته کاکل مشکین بدوش انداخته وز نگاهی کار عالم ساخته چه مراد از کاکل مشکین تعیناتست که عارض ذات وجود حق گشته و این وحدت وجود است و مفاسد آن ظاهر است و همچنین است اشعار دیگرش و همچنین در آخر کتاب مفتاح الفلاح تفسیر سورهٔ حمد کرده و در آنجا گفته که حضرت صادق ع یا امام دیگر ایاک نعبد را بسیار مکرر نمود و از آن حضرت از سبب آن سؤال کردند فرمود که من آنقدر از آن گفتم تا اینکه آن کلام را از قائلش که خدا باشد شنیدم و این بر طبق شعریست که شیخ محمود شبستری در گلشن راز گفته روا باشد انا الله از درختی چرا نبود روا از نیک بختی با اینجا محصول کلام او در کتاب مفتاح الفلاح است و این صریح در وحدت وجود است چهارم اینکه شیخ در کتب خود صوفیه و کسانیرا که کفر ایشان یقینی است به نهایت تعظیم اسم برده از آنجمله در رسالهٔ سوانح سفر حجاز گفته که و ابتدء مهانظم المثنوی للحکیم المولوی المعنوی بشنو از نی چون حکایت میکند از جدائیها شکایت میکند و همچنین در کتاب کشکول در بعضی مقامات گفته قال العارف الربانی و الفاضل الذی لیس له ثانی محی الدین عربی و غیر ذالک من العبایر پنجم اینکه معروف است که چون شیخ بهائی این شعر را گفت کاکل مشکین بدوش انداخته الخ این شعر بنظر شیخ حسین والد شیخ بهائی رسید به پسرش عتاب کرده و او را چوب زد ششم اینکه آنجناب بعضی از اعتقادات ضعیفه داشته مانند اینکه گفته که مکلف اگر بذل جهد کند در تحصیل دلیل پس حرجی بر او نیست اگرچه مخطی در اعتقاد خود باشد و مخلد در نار نخواهد بود اگرچه بخلاف

اهل حق باشد و حال اینکه این سخن لازم دارد اینکه علماء ضلال و رؤساء کفار و غیر مخلد در نار باشند در صورتیکه شبهه داشته باشند و آن شبهه مایهٔ ضلالت باشد مانند ابو حنیفه و امثال او و تا اینجا نهایت بیان شبهات طاعنین بر شیخ است و حق اینکه این وجوه از درجهٔ اعتبار ساقط است و دامن شیخ منزه از لوث این مطاعن است و او ازهد و افضل و اعلم و اورع و اتقی اهل زمان بود و جواب از دلیل اول اینکه تجدد رای دلالت بر حسن اجتهاد مجتهد و قوهٔ تصرف او می نماید نه اینکه عدم تجدد رای دلالت بر سبب اجتهاد یا دلالت بر قصور او العیاذ بالله نماید علاوه بر این هم از بد اجتهاد که کرده سرامد اجتهاد سایر مجتهدین است علاوه چه کس جمیع فتوای آنجناب را دیده و جمع کرده تا اینکه یقین بر عدم تجدد رای او نمود چه آنجناب اثنی عشریه و مشرق الشمسین و حبل المتین و جامع عباسی را نوشته و چه کس همه را مطالعه نموده و دیده که در یک مسئله در همه جا یک فتوای داده علاوه استفتاء مسایل از او بسیار می نمودند و چه کس از فتاوی او را جمع کرده و دیده که هیچیک از فتاوای او با هم اختلاف ندارد از اینها گذشته که گفته است که تجدد رای دلالت بر حسن اجتهاد مجتهد می کند بلکه عدم تجدد رای دلالت دارد که او در مقام استدلال نهایت جد و جهد نموده که دوباره از آن اجتهاد برنگیرد و بلکه مسئله در نزد او بدیهی شده و اما تجدد رای برای او روی داده الحاصل شان او اجل از اینگونه سخنان است و کذا او را خاتم المجتهدین خطاب کردند و اما جواب از دلیل دوم آنست که این ایراد بالکلیه از درجهٔ اعتبار ساقط است زیرا که شیخ ساحت نکرده و این امر غلط مشهور است بلکه سابقاً گذشت که شیخ تا بکه بیشتر نرفته و همراه پدرش تا هرات رفته سیاحت دیگر بر ما معلوم نگشته علاوه سیاحت موجب فساد عقیده و کفر و فسق نخواهد بود و لازم نیست که مؤمن یا عالم مجتهد روز و شب در خانه خود باشد و تالیف و تصنیف و تدریس کند مجملاً این ایراد یکسر از درجهٔ اعتبار ساقط است و اما جواب از ایراد سوم اینکه از شیخ کسی مشافهة از کجا که این کلمات را شنیده باشد و کتب هم که دلیل نمی شود بر فساد عقیده زیرا که کتب حجت نیست چنانکه در محاجه شیخ حسن ابن شیخ جعفر نجفی با علماء عامه تفصیلی در این باب ذکر شد علاوه کاکل مشکین دخلی بوحدت وجود ندارد چه طریقهٔ شعراء بر آن جریان یافته است که در اول قصاید ذکر از محبوب میکنند از آن پس بمطلب میروند چنانکه قصیده لام و باللوی مربع قصیدهٔ حسنه است و آله بر مدح امیر المؤمنین است و کذا حضرت رضا ع پیغمبر را در خواب دید و پیغمبر باو فرمود که این قصیده را حفظ کن و هر که از احفظ کند در قیامت حاجب میان او و جهنم خواهد بود پس بایستی که گفت که سید اسمعیل حمیری در این قصیده تشبیب کرده و بیان عشقبازی خود را با آن مراة بیان کرده پس او از اشقیا بوده و کاکل مشکین شیخ نیز از این قبیل است از اینها گذشته که سید نعمت الله جزایری گفته که شیخ بهائی معاشرت با هر فرقه میکرد و با هر ملت و دینی بمقتضای طریقهٔ ایشان حرکت می نمود سید گفته

که در مصر یکی از علمای عامه گفته که شیخ بهائی از علمای عامه است پس من کتاب مفتاح الفلاح را با و اظهار کردم
پس او تعجب نکرد و که شیخ در نزد ما خود را اکبیر از علمای ما قرار داده و شیخ چند بیتی در این باب گفته در قصیده
که در مدح حضرت قائم ع گفته وانی امرء لا یدرک الدهر غایتی ولا تصل الایدی الی سر اغواری اخالط
ابناء الزمان بمقتضی عقولهم کی لا یفوهون بانکاری واظهر انی مثلهم تستفزنی صروف اللیالی باحتلاء وامرار
و از اینجا جواب از ایراد چهارم ظاهر گشت که مقصود شیخ اینکه با هر گروه بر وفق مذهب ایشان گفتگو کند تا کسی
او را انکار نکند علاوه تعظیم ارباب علم قانونی است که دیدن و آداب علما بر آن جریان یافته است فلذا علمای
عامه را خاصه تعظیم اسم میبرند و بالعکس واما جواب از ایراد پنجم پس آنست که این کذب محض است و در جائی
در سفر حجاز نوشت
کسی ننوشته و از ثقات شنیده نشد علاوه بر این شیخ با تحول از آذر الوقت والدش شیخ حسین زنده بود تا او را
بزند و یا تادیب نماید تادیب نیز دلالت بر فساد عقیده نمیکند چه مضایقه که بیان اصطلاح عرفان وجود را در
سلک عرفا بحسب ظاهر وا داشتن خلاف قاعده بوده است و از سبک و طریق فقاهت دور بود واما جواب
از ایراد ششم پس آنست که ممکن است اینکه بگوئیم که بر ما معلوم نیست که شیخ چنین چیزی گفته باشد و بالفعل
کلامی در این باب بنظرم نیست و ثانیاً میگوئیم که این مذهب موافق قواعد کلیه امامیه و مقتضای لطف
است زیرا که بعد از جد جهد بقدر مقدور و رسیدن بآنچه واقع است اگر معذب باشد ظلم و تکلیف بالا یطاق
لازم می آید واما آنچه نقض کرده بمخالفین و کفار میگوئیم شیخ کلامش در کبری است نه صغری یعنی اگر چنین کسی
یافت شود معذب نخواهد بود واما در صغری یعنی آیا چنین کسی یافت می شود یا نه پس شیخ نفرموده که چنین کسی
یافت می شود یعنی آیا قاصر یافت می شود یا نه واگر شیخ در انتقام می گفت که یافت می شود هر آینه نقض
بمخالفین تمام می بود ولیکن شیخ این را نگفته و مقتضای آیه شریفه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ـ
دال بر عدم وجود قاصر است و همچنین آیه شریفه فطرة الله التی فطر الناس علیها و همچنین حدیث ـ
کل مولود یولد علی الفطرة وانما ابواه یهودانه وینصرانه ویمجسانه و همچنین قاعده لطف نیز اقتضاء
او همین است و مخالفین و کفار مجاهده بنحو حقیقت نکرده اند لیکن جهت دنیا چشم از حق پوشیده اند پس
ایشان مقصرند قاصر و ثالثاً مسلمنا که شیخ در صغری این سخن را گفته باشد لیکن مسئله از غوامض مسایل
و محل خلاف است و قاعده لطف در فروع نیز جریان دارد با اینکه درست نیست پس در این
مسئله چنین فتوائی داده باشد طعنی بر او وارد نمی آید و شیخ بهائی با میرداماد معاصر بودند و همیشه
میرداماد میفرمود که بعد از من این عرب بچه که شیخ بهائی باشد در ایران جلوه خواهد نمود گویند
که وقتی پادشاه بشکار رفته بود و میرداماد و شیخ را همراه برده بود و چون مسافتی طی نمودند یکی
از این دو عالم در عقب مانده بود و بسیار آهسته راه می آمد و دیگری پیش افتاده و تند میرفت

کاهی اسب تازی مینمود پس سلطان اسب تاخته و نزد آن که در پیش بود رفته و گفت آن شخص که در عقب مانده
نهایت بی‌تبختر است و قابل آن نیست که اسب خود را براند و همراه ما باشد آنجناب فرمود که عقب
ماندن او برای آنست که چون منبع و معدن علم است فلذا مرکب او گران است که بار علم را کشد و از این
جهت سست می آید پس پادشاه عنان مرکب را بجانب آنکه در عقب مانده منعطف ساخت و گفت که نه میبینی آنکه
در پیش است اسب میدواند هیچ وقار و تمکین ندارد و از هرزه گی و بیمغزی اوست که در پیش است
آنجناب گفت که چون در سینه او علم بسیار است لذا مرکب او مبتهج و خوشحال است و نمیتواند خودداری
کند و لهذا در جولان آمده و پیش افتاده پس سلطان بعد از همیشه در توقیر و تکریم ایشان کوتاهی نمود و بلی
علما اگر توصیف و مدح و تعظیم یکدیگر نکنند هتک همه ایشان میشود پس لازم است که علما هتک حرمت یکدیگر
نکنند و برای جیفه دنیا خود را خوار در نزد ابنای روزگار ننمایند همین که با هم در آویختند هر دو ضایع و فاسد
و متاع ایشان کاسد می شود چنانکه معروف است که دو عالم میهمان شخصی بودند چون یکی برای حاجت
بیرون رفت صاحب خانه از دیگری پرسید که این رفیق شما فهم و ادراکش چگونه است آن عالم در جوابش
گفت که رفیق من بفهم و بی ادراک خر است پس زمانی گذشت آن که بیرون رفته بود داخل شد
و آن که نشسته بقضاء حاجت بیرون رفت صاحب خانه از اینکه داخل شده پرسید که این رفیق شما
فهم و علم او چگونه است این شخص جواب گفت که رفیق من بفهم و خر است پس چون شب شد صاحب
خانه حکم کرد که دو ظرف را جو پر کرده در پیش هر عالمی یکی از آنها گذاشتند ایشان متعجب شدند که چرا عوض
شام برای ما جو آوردند پس از صاحب خانه استفسار این معنی نمودند صاحب خانه گفت که من از هر یک
از شما پرسیدم که فهم رفیق تو چه پایه دارد در جواب گفتید که او خر است و از بدیهیات است که خر جو
میخورد نه طعام لهذا برای شما جو آوردیم ـ مجملا مذمت ابناء جنس خوب نیست سیما اینکه در این
از منه اهل دنیا بعضی از بی ادراکان را بجهت پیش رفت بیدینی خودشان مقابل عالمی می اندازند و
در پیش ایشان مذمت دیگری مینمایند ایشان هم متابعت کرده غیبت یکدیگر را میکنند اعاذنا الله تعالی
من شرور انفسنا وسیئات اعمالنا گویند که سلطان آن زمان روزی بعزم شکار و تفرج
از شهر بیرون رفته و شیخ غالباً در عقب آهسته میرفت پس ملازمان سلطان خوکی را صید کردند و نزد
سلطان آوردند و چون سلطان نظر کرد دید که بر دندان خوک لفظ جلاله یعنی لفظ الله منقش است
سلطان تعجب کرد زیرا که معلوم است که ایکار انسان نیست و لفظ جلاله لفظ طیب پاکیزه است نمیتوان آن را
بدون وضو و انائی آن را نمیتوان مس نمود و آب دهان خوک نجس است و خوک نجس العین است
پس این چگونه خواهد بود پس سلطان فرستاد که از عقب شیخ را مجملا حاضر ساختند و از او استفسار حال

انیمعنی نمود شیخ فرمود که بسا باشد که این حکایت موید قول سید مرتضی باشد که او اجزاء مالاتحله الحیواة را از جنس العین نمیداند و مالاتحله الحیواة مانند استخوان و مو و ناخن و سم و امثال آنهاست طبیبی دران محضر حاضر بود آن طبیب گفت شیخ رئیس ابوعلی بن سینا دندان را داخل در ماتحله الحیواة میداند و میگوید که روح دران حلول کرده شیخ فرمود که بعد از آنکه اخبار از ائمه علیهم سلام الله الملک الجبار وارد شده باشد که دندان داخل در مالاتحله الحیواة است پس اعتباری بکلام پسر سینا نخواهد بود آن طبیب چون این سخن شنید سر خود را حرکت داد و تجدید یعنی در مقام تشنیع و سرزنش بود که ایشان فهمی ندارند و جمود بر اخبار می نمایند شیخ از فعل آن طبیب در غضب شد فرمود مرا درین مقام ایرادی بر ابن سیناست که هرگز از آن خلاصی ندارد طبیب گفت که آن چه ایراد است شیخ فرمود که پسر سینا در فلان بحث از قانون گفته است که هیچ استخوانی در حیوان او انسان حیواة دران حلول نکرده است و این کلام سالبه کلیه است و در جای دیگر گفته است که بعضی استخوانها را حیوة دران حلول کرده و آن دندان و این قضیه موجبه جزئیه است و موجبه جزئیه نقیض سالبه کلیه است پس این دو کلام قانون با هم متناقضه وار ندان طبیب گفت که لابد است که من بکتاب قانون رجوع کنم تا حل این مشکل کرده باشم شیخ فرمود که برو و هزار دفعه رجوع کن که رجوع کردن تو نفعی ندارد گویند که پس از رجوع شیخ از اسفار دارای علوم غریبه شد و بصفای نفس اموری از او صادر می شد و تصرفاتی می نمود پس قاسم نامی خدمت شیخ رسید و آنچه تصرفاتی که از شیخ از روی صفای نفس می نمود قاسم هم اظهار آنها میکرد شیخ ازینمعنی زیاده متعجب شد پس قاسم عرض کرد که شما درین باب تعجب مدارید زیرا که شما میکنید حقیقه از صفای نفس است و آنچه من میکنیم همه آنها از سحر و شعبده است و چشم بندی است شیخ فرمود که اکنون که حال بر اینمنوال است پس آنها را شایع مگردان و اگر بخواهی که آنها را در کتاب نوشته باشی با قلم اسرار بنویس یعنی بخطوط غریبه که غیر اهل انتوانند ادراک کرد چه شیوع این امور باعث افسان است پس قاسم کتابی نوشت و این اسرار را بخطوط غریبه نوشت و آن کتاب در السنه اصحاب معروف باسرار قاسمی است.

ایضاً گویند که یکی از شاگردان شیخ استدعا نمود که باو سرمه خفا تعلیم کند و چون آن سرمه را بچشم میکشید کسی او را نمیدید شیخ امتناع ازینمعنی نمود پس از اصرار از باب شیخ سرمه خفا را باو داد ولیکن سفارش بسیار باو نمود که در اخفاء آن کوشیده و کاری نکند که متضمن مفسده از مفاسد شود پس چند روزی گذشت پادشاه روزی بطعام خوردن مشغول شد ناگاه دید که از یک طرف خوان لقمه بهوا رفت و همچنین خورش و چیزهای دیگر کم کم می شد مانند آنکه کسی دیگر نشسته باشد غذا بخورد و سلطان حیران بماند و چند روز مکرر این حکایت اتفاق می افتاد پادشاه کیفیت احوال را بشیخ معروض داشت شیخ فهمید که این کار صاحب سرمه خفاست پس شیخ فرمود که این دفعه که بطعام خوردن مشغول شدی بعذری

از اعذار شما از مجلس برخواسته بعد از بیرون رفتن حکم کن که در خانه را به بندند و از روزن قدری کاه دران خانه ریزند و آتشی بر آن افگنند که دود بلند شود پس از ساعتی در را باز کنند شخصی در آنجا خواهد بود بدون آنکه آسیبی باو برسانید او را نزد من فرستید چون چنین کردند که آخوندی در آنجا نشسته زیرا که دود بچشم او رفته و اشک آمده و سرمه از اشک شسته پس او را برداشتند نزد شیخ بردند پس شیخ باو تغیر فرمود او را ازین عمل توبه داد که بعد ها نکند و معروف است که حصار صحن نجف از طراحی شیخ بهائی است و بنحویکه قرار داد که در هر فصلی از فصول سال چون آفتاب بر دیوار برسد اول ظهر است و این غرایب است و ولادت شیخ بهائی در شهر بعلبک واقع شد در وقت غروب روز پنجشنبه هفدهم شهر محرم الحرام از سنه نهصد و پنجاه و سه و وفات آن فاضل نادر روزگار در دوازدهم شهر شوال از سنه هزار و سی و یک پس عمر مبارک او هفتاد و هشت سال تقریباً می شود و آن بزرگوار را تالیفات رشیقه دقیقه است که همه آنها در نهایت فصاحت و بلاغت و جزالت و سلاست و براعت و متانت است از آنجمله کتاب جامع عباسی که مشتمل بر فتاوی است با فروع بی اندازه و از برای شاه عباس تالیف کرده و چون عبادات را انجام داد بجوار رحمت ایزدی پیوست پس بامر سلطان یکی از تلامذه شیخ آنرا انجام داد و کتاب را اتمام نمود الحق که آن کتاب فایق بر کتب اتراب است و مفید برای مبتدی و متوسط و منتهی از طلاب است و کتاب زبده در علم اصول که بعبارات مختصره با نهایت محسنات نوشته و حواشی منه بر آن زبده که علیحده در یک مجلد مدون گشته و محقق جواد کاظمینی که از شاگردان شیخ بر زبده شرحی نوشته و کتاب مفتاح الفلاح که در ادعیه وارده در نماز است با بیان النکات و بعضی از علماء بر آن شرحی نوشته اند و آقا جمال خوانساری آنرا فارسی کرده و خود هم تصرفاتی کرده و این فقیر مولف کتاب را بر مفتاح الفلاح حواشی غیر مدونه است و رسائل خمس اثنی عشریه در طهارت و صلواة و صوم و زکوة و حج و بعضی از علماء را بر آن شرحی است و رساله در علم درایه مسماة بوجیزه و این فقیر مولف کتاب را بر آن شرحی است مفصل در یک مجلد با دقایق بسیار و رساله در لغز زبده که اسم زبده را به لغز در آورده و احکام نحو را اجمالاً در آن مندرج ساخته و این فقیر مولف کتاب شرحی مفصل بر آن نوشته ام و رساله تشریح الافلاک در علم هیئت و این فقیر را بر آن حواشی غیر مدونه است و حواشی منه بر تشریح الافلاک که مدون است و و رساله در قبله و رساله در اسطرلاب که بزبان فارسی است و خلاصة الحساب در علم حساب و این فقیر مولف کتاب بر آن شرحی فارسی نوشته ام ولی تمام نیست و ایضاً حواشی غیر مدونه بر حاشیه آن کتاب کشکول که مشتمل بر مجلدات متعدده است و از هر چیز در او ذکر کرده است از عقاید و معقول و تفسیر و اشعار و قصاید و مطالبات و حکایات و احادیث ولی نسخه صحیح از کتاب کشکول نایاب است و کتاب

مخلات که آن نیز نظیر کشکول است و حدیقهٔ هلالیه در شرح دعاء رویت هلال که در صحیفهٔ کامله مذکور است و
کتاب اربعین که چهل حدیث در آن باشند ذکر شده و بیانات از احادیث نموده و این خاتون رضی الله عنه
بر آن شرح فارسی نوشته و بسیار شرح خوبیست و سبب تالیف اربعین آنست که در حدیث وارد است که
چیزی قریب باین مضمون است که هر که چهل حدیث فراگیرد که بکار امت پیغمبر آید پس آن چهل حدیث پرده
می شود میان آنشخص و آتش جهنم در روز قیامت پس قدماء از علماء اربعین می نوشتند مانند شهید اول
و شیخ بهائی و آخوند ملا محمد باقر مجلسی و مانند ایشان و کتاب حبل المتین در علم فقه و بیرون نیامد از آن
کتاب مگر طهارت و صلواة و کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن و بیرون نیامد از آن کتاب مگر تفسیر سورهٔ
فاتحه و کتاب بر شرح عضدی بر مختصر اصول و رسالهٔ مواریث و رساله در ذبایح اهل کتاب و رسالهٔ صمدیه
که آنرا برای خود برادر زادهٔ شیخ عبد الصمد نوشته و این خطا است بلکه شیخ عبد الصمد برادر زادهٔ آنجناب
آنجناب است و گویا خط شیخ یوسف از آن باب باشد که شیخ در دیباچه صمدیه میگوید که این رساله را برای
برادر اعز شیخ عبد الصمد نوشته ام و شاید که شیخ یوسف نیز از برادر برادرزاده را قصد کرده باشد و
و بر صمدیه شروح بسیار نوشته اند از آنجمله این فقیر مولف کتاب شرحی فارسی بر آن نوشته ام مشتمل بر
ذکر ادله و اقوال و سید علیخان که حاکم ششتر و دزفول و هویزه بود در زمان شاه سلطان حسین
دو شرح بران نوشت صغیر و کبیر شرح کبیرش مشتمل بر نقل اقوال و ذکر استدلال و تحقیق حال و شرح
صغیرش نیز خالی از دقایق نیست و مشتمل بر الغاز نحویه بسیار است و سید علیخان حاکم بود با شجاعت و
سخاوت و فضیلت و جامعیت و اجازه از علماء نیز دارد و اجدادش همه فضلا بودند و آنجناب صاحب
کرامت بود و سید نعمت الله جزایری گفته که در وقتی بخدمت او رسیدم دیدم محاسن مبارکش سفید است
پرسیدم که شما چرا محاسن شریف را خضاب نفرمودید گفت که من خواستم که تفسیری بر قرآن نوشته باشم
بکلام خدا استخاره نمودم این آیه آمد وانّ له عندنا لزلفی وحسن مآب دانستم که اجلم نزدیک
است و شروع بتفسیری مختصر نمودم و ترک خضاب کردم تا با ریش سفید خدا را ملاقات نمایم پس بعد از
یک سال آن بزرگوار عالم فانی را وداع نمود و این از غرایب کرامات است و سید علیخان را شرحیست
بر صحیفهٔ کامله در نهایت دقت و متانت و از جمله تالیفات شیخ بهائی حاشیه است بر من لا یحضره الفقیه
که تمام نیست و کتاب تهذیب در نحو و کتاب بحر الحساب و توشیح المقاصد در ایام سنه و جواب مسائل
شیخ صالح جزایری و آن بیست و دو مسئله است و جواب سه مسئلهٔ دیگر که نهایت مستحسن و مرغوب
است و در نزد مولف کتاب است و جواب مسئله مدنیات و شرح فرائض نصیریه که از محقق طوسی است
و تمام نیست و رساله نسبت اعظم جبال بسوی قطر ارض و تفسیر موسوم بعین الحیواة و کتاب مشرقین

الشمسین در فقه طهارت از کتاب در نزد نیست و رسالهٔ کر و رسالهٔ اسطرلاب که عربیست و شرح صحیفه
علویه که مسما است بحدایق الصالحین و حاشیهٔ مفصله بر تفسیر قاضی بیضاوی که ناتمام است و شرح بر تفسیر
قاضی و حاشیه مطول که ناتمام است و رساله در معرفت قبله و رساله سوانح سفر حجاز که معروف است به
نان حلوا و نظمست و حواشی کشاف و حاشیهٔ خلاصه در علم رجال و شرح رساله اثنی عشریه شیخ حسن صاحب
معالم و حاشیهٔ قواعد شهیدیه و رسالهٔ قصر و تخییر در سفر و رساله در بیان اینکه انوار سایر کواکب مستفاد
از شمس باشند و رساله در حل اشکال عطارد و قمر و رساله در احکام سجود تلاوت و رساله در استحباب سوره
و جوبش و شرح شرح رومی بر ملخص که آنرا در حدیقه بایتّت ذکر کرده و ملح شیخ عز الدین حسین بن
عبد الصمد بن محمد حارثی همدانی جبعی عالم محقق مدقق موثق معتمد مستند عماد ارباب سناد محل اعتماد مشایخ
امجاد و انجاد و نسبت آنجناب بحارث همدانی انتهاد و ترجمهٔ خلف با شرف آن بزرگوار شیخ بهائی مذکور
گردید و او از تلامذهٔ جمعیست و بیشتر در شهید ثانی تلمذ کرده و شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین
که اجازهٔ طویله مفصله است و در اول اجازه فرموده که اخ در راه خدا که مختار است در اخوت
و مختار در دین و ترقی یافته از پستی تقلید بسوی اوج یقین شیخ عالم اوحد صاحب نفس طاهره زکیه
و همت باهره علیه و اخلاق زاهره انسیه بازوی اسلام و مسلمین و عز دنیا و دین حسین بن شیخ صالح
عالم عامل تقی خلاصه اخوان شیخ عبد الصمد بن شیخ امام شمس الدین محمد شهیر بجبعی حارثی همدانی سعیکم
خدا سعی او را و نکو نما رکند و شمن او خدا او را تا آخر اجازه و شیخ محدث محمد بن حسن حر العاملی در کتاب
امل الآمل در ترجمهٔ این بزرگوار فرموده که عالم ماهر محقق مدقق متبحر جامع ادیب منشی عظیم الشان جلیل
القدر ثقه ثقه بقه از فضلای تلامذهٔ شیخ ما شهید ثانیست و چند کتاب از تالیفات اوست کتاب چهل
حدیث و رساله در رد بر اهل وسواس که آنرا عقد حسینی نام نهاده و حاشیهٔ ارشاد و رسالهٔ تحفه
اهل الایمان در قبلهٔ عراق عجم و خراسان و در آن رساله رد بر شیخ بن عبد العالی کرکی کرده حیث
شیخ علی الشان را امر کرده که جدی را در میان دو کتف قرار دهند و تغییر داد محراب بسیار را
اینکه طول این بلاد زیاده بر طول مکه است بزیادتی بسیار همچنین است عرض آن بلاد پس لازم
آید انحراف ایشان از جنوب بسوی مغرب بانحراف بسیار و سفر بسوی خراسان کرد و مدتی
در هرات ماند و در آنجا شیخ الاسلام بود و پس بسوی البحرین آمد و در آنجا رحلت کرد و عمر او شصت و
شش سال بود تا اینجا کلام امل الآمل بود و از تالیف او کتاب عقد طهماسبیه است که برای شاه
طهماسب نوشته بود و شرح بر الفیه شهید اول و رساله در صلوة جمعه و آنرا در شرح الفیه ذکر کرده و چون
آنجناب آنرا داخل بلاد عجم آمد پس شست سال بود و شیخ مولد بلکه رفته و قصد شهر آن بود که

ایام وفات در مکه اقامت کرده باشد پس در عالم رؤیا دید که قیامت قائم شده امر غدا و ندعالم تعلق
یافت باینکه زمین بحرین و مافیها بلند شود و بسوی عرض جنت پس چون انخواب را دید اختیار مجاورت
بحرین نمود که در انجا تا زمان وفات اقامت کند پس از مکه مراجعت کرد بحرین آمد و علماء بحرین از
آمدنش مسرور و برای علماء بحرین مجمع درسی بود که در آن جمع میشدند و از جمله فضلاء بحرین شیخ داود بن سافر
بود و براے او در علم جدل ید طولی بود و میان او و علماء بحرین منافرتی بود که موجب آن شده بود که
مدتی بود که در آن مجمع حضور نمی یافت و چون قدوم شیخ حسین را شنیدند علماء بحرین نیز در شیخ داود
فرستادند که در انجمع حاضر گردد چنانکه در سابق ایام حاضر می شد پس چنان اتفاق افتاد که شیخ حسین
حاضر شد پس او را دیدن کردند و تعظیم نمودند بنحویکه سزاوار آنجناب بود و چون شیخ حسین شنید که علماء
ان سامان چنین مهمی وارند پس شیخ نیز روزی دران مجمع حاضر شد و در آنوقت در آنجمع کسی نبود که
در مرتبه شیخ حسین باشد بلکه او فایق بر اقران بود پس شروع در منازعه چنان که دیدن علماء ده بهم
اصغار چنین است و شیخ داود بمنازعه شیخ حسین مبادرت کرد باینکه او را آن رتبه نبود که با شیخ
مباحثه و مشاجره نماید پس چون مجلس منقضی گشت و شیخ رفت پس این دو بیت را نوشت ـ

اناس فی زمان قد تصدوا لمحو العلم فاشتغلوا بلم لم فان باحثتهم لم تلق منهم سوی حرفین
لم لم لا نسلم

و شیخ حسین در بحرین آنقدر اقامت داشت تا در انجا وفات یافت و قبرش در قریه
مصلی از بلاد بحرین است و پسرش شیخ بهائی برای او مرثیه گفته و صاحب معالم و شیخ بهائی ازین
بزرگوار اجازه دارند و وفات شیخ در هشتم شهر ربیع الاول از شهور سنه ۹۸۴ نهصد و هشتاد و چهار از هجرت
بوده و ولادتش در غره شهر محرم الحرام از شهور سنه ۹۱۲ نهصد و دوازده از هجرت است و در کتاب
لؤلؤ بعد از ذکر این دو تاریخ گفته که بنابراین عمرش شصت و پنج سال سه ماه و چند روز خواهد بود تا اینجا
کلام لؤلؤ بوده لکن مخفی نیست که اگر تاریخ ولادت و وفات بدین نحو باشد که ذکر شد پس عمر مبارکش هفتاد
و دو سال خواهد بود نه آن چیزیکه صاحب لؤلؤ فرموده **لط** شیخ زین الدین بن شیخ نور الدین
علی شیخ فاضل احمد بن جمال الدین بن تقی الدین صالح تلمیذ علامه بن مشرف العاملی و شیخ نواده آنجناب
در حاشیه در المنثور و المنظوم نوشته است که مکرر واقف شد بخط جدم طاب ثراه صالح بن مشرف و
واقع شد بخط جدم شیخ که ذکر کرد تقی الدین با سید علی بن عبد الحمید در کتاب رجال و بخط خود نوشته
که این جد ماست و نقل کردند از جماعتی از فضلاء این زمان از کتاب مذکور انتهی کلامه و شهید ثانی
معروف بابن الحجة و مشهور بشهید ثانی محور دائره علوم و تحقیق و مرکز کره آداب و رسوم تدقیق
و رئیس افاضل اکامل و قدوه ارباب فضیلت و تألیف و تصنیف بحر تیار ذخار تا در فلک ذوار عجز

روزگار طور فطانت و فقاهت و رزانت و مستعد بسعادت شهادت ممهد قواعد دین
و سالک مسالک رضیه متقین دارای مقاصد علیه سابقین است و او را اجازه از جمع بسیار است
چنانکه بیاید **در تلمذ شهید ثانی** صورت مبارک شهید ثانی چنانکه گفته اند معتدل القامت
و سرش معتدل و در آخر امر بسمن و چاقی و فربهی مائل تر و روی مبارکش با صباحت و مدور و مویش
نیکو و با سیاهی چشم و سیاهی دو ابرو بود و بر او بود دو خال یکی بر یکی از دو رو و دیگری بر یکی
از دو جبین و رنگش سفید و جسمش لطیف و درشت زراعین و درشت ساقین و انگشتان مبارکش
مانند قلمهای نقره بود و اگر کسی بر روی او مینگریست و عذوبت لفظ او را می شنید راضی
بمفارقت او نمی شد و از مخاطبه مرا بمکتب بردند و محمد بن علی بن حسن عودی جزینی که از تلامذه او بود
گوید که آنجناب برای من گفت که بخاطر داشتن من زمان فرستادن مرا بمکتبان بود که بسیار
صغیر بودم و پدرش بسیار عطوف بود با او و تفرس خیر در او مینمود و هرگز او را نمیزد و بمعلم می گفت
که او را مزن و بحال او واگذار چه من میدانم که او محتاج بضرب نیست و آنجناب همان نحو بود
چه او در غایت رشد بود و همیشه در پیرامون آنچه با او نفع داشت میگردید و هرگز میل ببازی
نمی نمود و چون کتاب تصریف زنجانی را در نزد یکی از اعاجم میخواند پدرش از صیغه سوال
میکرد و میگفت که اگر فلان صیغه را صرف کنی فلان قدر از درهم بتو خواهم داد و آن وجه
موعود را میداد **در کرامت شهید ثانی** و شیخ زین الدین فقعانی در قریه جبعه
که بساحل بحر واقعست در خواب دید که مردی صاحب هیئت نیکو بر ایشان داخل شد و با او کوزه آب
بود و پس دهان کوزه را بدهان شهید ثانی گذاشت و کوزه را نگهداشت و شهید از آن آب جرعه جرعه
می نوشید پس بیننده خواب سوال نمود از آن شخص دهنده پس در خواب گفته شد که آن شیخ علی
بن عبد العالی کرکیست و از جمله کرامات شهید ثانی که خود محمد بن حسن عودی را بان خبر داد اینکه گفت
که در شب چهارشنبه دهم ربیع الاول از نهصد و شصت در بلده رمله بمسجد معروف آنجا رفتم که معروف
بجامع ابیض است برای زیارت انبیائے که در غار مدفون بودند پس دیدم که در مقفل است و هیچکس
در مسجد نیست پس دست خود را در قفل گذاشتم و آن را کشیدم پس در گشوده گشت پس بغار رفتم
و بنماز و دعا ایستادم و از قافله فراموش نمودم تا اینکه بشهر در آمدم و از قافله سوال کردم گفتند
که آن قافله همه رفتند پس متحیر ماندم پس تنهائی رفتم تا اینکه خسته شدم و بقافله ملحق نشدم پس درین
هنگام مردی بر اشتر سوار آمد چون بنزدیکم رسید بمن گفت که بر دیف من سوار شو پس سوار شدم

[illegible]

و آن سوار مانند برق میرفت پس اندر زمان کمی بقافله رسیدیم آنوقت مرا بزیر آورد و گفت برفقار خود ملحق شو و او نیز داخل قافله شد پس هرچه در میان قافله گردیدم که او را بار دیگر دیده باشم پس هیچ او را ندیدم و پیش از آن هم او را ندیدم **کرامت شهید ثانی** چون آن جناب بغزت رسید و با شیخ محی الدین عبد القادر بن ابی الخیر جمع شد و میان شهید ثانی و او مباحثات و احتجاجات واقع گردید و اجازه داد شهید ثانی را اجازهٔ عامّه و میان ایشان موادهٔ زائد تحقق یافت پس شیخ محی الدین او را بکتابخانهٔ خود داخل کرد که تفرج کند پس چون خواست که بیرون آید محی الدین بشهید گفت که کتابی را برای نفس خود اختیار کن که از تو باشد شهید بدون تامل و بدون انتخاب دست خود را بر کتابی گذاشت پس دست آنجناب بر کتابی از کتب شیعه که از مصنفات مرحوم علامه بود واقع [شد] و آنرا گرفت **ایضاً کرامات شهید در دفع شر شامی** اینکه حاج شمس الدین محمّد بن هلال همیشه اعانت بشهید در اموال مینمود و در ایام تحصیل تعبیهٔ مخارج او و عیال او مینمود و شهید سفر مینمود که با آن قافله مردی بود از اهل شام و حاجی محمد مذکور شهید را از آن مرد می ترسانید بلکه میگفت که این مرد اگر در میان قافله باشد و من خواسته باشم که بسفر روم هرآئینه بر آن قافله نمیروم و آن سفر را ترک میکنم پس شهید مرتکب مسافرت شد چون ببلدهٔ قطبه رسید و با شهید سرمایه بود پس حاکم بلده مطالبه خراج از قافله مینمود پس اهل قافله را با شهید نزد حاکم بردند پس شهید دید که آن مرد شامی که حاجی محمد سابق شهید را از شر او تحذیر مینمود آن مرد در نزد در خانهٔ والی نشسته چون آن مرد شهید را دید بحاضران گفت که این مردیست که من شما را از آن خبر دادم پس شهید بآن فرمود که چه خبر از من بایشان دادی آن مرد گفت که بایشان گفتم که تو بمصر میروی برای طلب علم و حاجّ محمّد ترا فرستاده و ترا امداد نموده پس در خواطر شهید از این سخنها هراس و رنجه ظاهر گردید چون بر والی داخل شدند پس بحساب تجار پرداخت و چون نوبت بشهید رسید و با ذکر نیست تفرس خیر از وجه شهید نمود و رقعه بخط خود بشهید داد که جمال فلان سراج یعنی شترهای شهید از خراج رها می باشند پس چون از نزد والی بیرون آمدند و شهید نزد آن شامی رسید آن ملعون گفت که شکی نیست که با تو لجامیست که تا این مردمان را لجام میکنی پس خداوند عالم قلب آن مرد شامی را تغیر داد و دفع شر آن ملعون را از شهید نمود و سرمایهٔ شهید در آنجا نصف یک حمل بود پس شهید شتران بعضی از رفقا را از مال خود محسوب داشته و از خراج گذرانید **کرامت رابعه خواب دیدن شهید پیغمبر خدا را** محمد بن علی بن حسن عوری که تلمیذ شهید ثانی است در رساله اش در احوال شهید گفته که آن جناب در مصر پیغمبر خدا را در خواب دید که شهید را وعده بخیر داده بود و محمد بن حسن گوید که صورت آن خواب در نظر م

باقی نماند **کرامت خاصّه** محمّد بن علی بن حسن میگوید که در خدمت آنجناب با جمعی از اصحاب اطیاب در سفر بودیم و مردی از سلاطین ازبک از حج آمده بود و با او جماعتی بودند که از انجمله مردی بود شیعی عجمی و مردی دیگر بود نیز که ملّا بود و سلطان با او نماز را بجماعت میگذارد و آن مرد پیر از شهید و رفقای او نهایت دوری داشت پس آن عجمی میان سلطان و شهید ثانی الفت انداخت بنحویکه بقیهٔ ایام را سلطان با شهید نماز جماعت میگذارد و هر وقتیکه قافله نزول میکردند سلطان بنزد شهید می آمد و خدای تعالی دوستی شهید را در قلب سلطان انداخت و آن سلطان با آن ملّا دیگر نماز نکرد و آن ملّا را ملازم مکان خویش نمود که آن مکان را همراه داشت پس آن مرد پیر بغض شهید را در دل گرفت و آن مرد پیر با آن ملّا عزم کردند که بعد از ورود بغداد بالنسبه بشهید سعایت کنند و شهید از عزم ایشان مطلع گردید و خواست که اگر زیارت ممکن نشد بدون زیارت ائمه بعراق بوطن رجوع کند پس چون بموصل رسیدیم آن مرد پیر سنّی را ضعف حاصل شد بنحویکه قدرت سفر از او رفت و از قافله باز ماند و در موصل اقامه کرد و خدای تعالی شر او را کفایت نمود و شهید بزیارت ائمه فائز شد **کرامت سادسه در استخاره شهید از قرآن و ظهور کرامت** شهید ثانی چون بحلب رسید عزم او آن بود که در حلب تخفیفی اقامه نماید پس قافله بجانب روم میرفتند بطریق معهود پس شهید استخاره نمود که همراه آن قافله رود استخاره خوب نیامد و بعضی از طلاب علم از غیر طریق معهود بسفر روم میرفتند و آن راهی بود که بندرت مردم از آن راه میرفتند پس شهید استخاره کرد که از آن راه رفته باشد استخاره خوب آمد اما سفر آن طلبه و قافله بتاخیر افتاد پس شهید بکتاب خدا تفأل نمود که صبر کند و از ایشان انتظار کشد پس این آیه آمد واصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك عنهم پس اطمینان نفس حاصل شد و قافله دیگر از راه مشهور خواستند که رفته باشند پس شهید استخاره نمود بر اینکه همراه ایشان رفته باشند پس خوب نیامد و بکتاب خدا تفأل نمود بر انتظار رفقائی که از راه غیر مشهور میخواستند که رفته باشند این آیه آمد ومن يولهم يومئذ دبره الی قوله تعالی فقد باء بغضب من الله پس قافله دیگر بطریق مشهور مرور می نمودند پس شهید استخاره نمود که همراه ایشان رود خوب نیامد پس بکتاب خدا تفأل نمود این آیه آمد واتبع ما يوحى اليك من ربك واصبر حتى يحكم الله وهو خير الحاكمين پس قافلهٔ چهارم براه مشهور روانه می شدند شهید رفاقت ایشان را طالب شد و در این باب استخاره نمود خوب نیامد و آن قافله که می خواستند که همراه ایشان رفته باشند از راه غیر مشهور مسافره می نمودند تأخیر می انداختند و با مرور فرد اسامحه و مسامله داشتند

شهید میفرماید که صبح روز شنبه بکتاب خدا تفأل نمودم این آیه آمد وتتلقیهم الملائکة هذا
یومکم الذی کنتم توعدون پس نهایت تعجب کردیم وگفتیم که این قافله اگر امروز رفته‌اند
پس این اعجب امور است پس معلوم شد که در همان روز ارادهٔ حرکت داشتند پس نهایت حمد وشکر
کردیم خدا را بر این نعمت پس از آن ظاهر شد که در اقامت ما بحلب در این مدت حکمتها وسرهای
بسیار در میان آمد واقل آنها آن بود که در راه مشهور گرانی وقحطی بود بنحویکه چهار منزل هیچ آذوقه
نبود ودر این راه که ما رفتیم در هر منزل وفور نعمت ونهایت ارزانی بود بنحویکه یکدسته علف در راه
مشهور بده درهم عثمانی بود ودر راه ما بیکدرهم بود **در کرامت شهید در باب تولد**
مولود کرامت رابعه شهید ثانی در رساله خود در احوال خود نوشته که از غریب آنچه از نعمت
خدا برایم اتفاق افتاده در زمانیکه در قسطنطنیه بودم پس روزی با اصحاب بزیارت مشهد ابو ایوب
انصاری رفتیم که در خارج بلد بود وسلطان محمد بر آن قبه بنا کرده بود واین روز جمادی الاولی
بود پس چون بدان مشهد رفتم خلوت کردم وقدری از قرآن تلاوت کردم ومصحف را گرفتم
وبآن تفأل نمودم برای آنکه زوجه‌ام در حال مفارقت در این سفر حامله بود ووعدهٔ ولادتش
اوائل شهر جمادی الاولی بود پس قرآن را گشودم در ابتدای صفحه این آیه بود وبشرناه بغلام حلیم
پس سجدهٔ شکر کردم واز خدا خواستم که مرا ولد مذکر مبارک میمون روزی کند پس در روز دهم
شهر رجب که یوم شنبه بود مرا اسلجات از وطن آمد ومرا مژده دادند اینکه ولد مذکری عطا فرموده
در همان وقت که میعاد ولادت بود پس این دو بیت را انشا کردم ؂ وقلت من مولانا الکریم بفضله
علیکم بمولود غلام من البشر ؂ فیا رب متعنا بطول بقائه واحی به قلبا له الوصل قد هجر
خواب دیدن شهید کلینی را تا اینجا کلام شهید ثانی بود ومحمد بن علی بن حسن گفت که این
مولود از زوجهٔ بزرگ او بود که دختر شیخ علی عیسی ودختر خالهٔ شهید بود واسم آن ولد محمد بود ودر
حالت صغر در غیبت پدرش وفات یافت **کرامت ثامنه** شهید میفرماید که در یکی از اسفار
برف آمد در شب دوشنبه بر بالای برف خوابیدم وبسیار سرد بود واز غرائب آنکه در آن شب
اندکی خوابیدم که در خواب دیدم که گویا در خدمت شیخ جلیل محمد بن یعقوب کلینی نشسته‌ام
واو شیخی بود نیکو صورت با زینت وبزرگواری علم از صورتش ظاهر بود وبا من جماعتی از اصحاب
من بودند که از آنجمله رفیق من وصدیق من شیخ حسین بن عبدالصمد بود پس از کلینی مطالبه کردیم
نسخهٔ اصل کتاب کافی را که آن را نسخه کنیم پس داخل خانه شد وجزو اول از کتاب کافی را آورد
که در قالب نصف ورق شامی بود پس آنرا گشود وآن بخط نیکو ومعرب بود ومصحح بود ودر رموز آن

بآب طلا

بآب طلا مکتوب بود پس ما تعجب نمودیم از نسخهٔ اصل باین صورت پس نهایت مسرور شدیم وسابقاً
از نسخهٔ بد نهایت دلگیر بودیم پس طلب کردم از او بقیهٔ اجزاء را پس کلینی متألم بود از تقصیر مردم
در انتساخ آن کتاب وفرمود که من نمیدانم که بقیه اجزاء در کجا است وگفت که شما مشغول این باشید
تا من بقیهٔ اجزاء را پیدا کنم پس داخل خانه خود شد که باقی اجزاء را تحصیل کند پس از خانهٔ خود بیرون آمد ودر
دستش جزوی بود بخط غیر او ودر قالب ورق شامی کامل بود وضخیم بود وخط خوبی نداشت پس آن را بمن
داد وبسوی ما شکایت کرد که کتاب او را بدین صورت نوشته‌اند ومتألم از آن بود وبود در مجلس برادر
صالح شیخ زین الدین فقعانی پس او گفت که در نزد من جزوی از نسخهٔ اصل است با وصف متقدم وآن
را بمن داد پس من بسیار مسرور شدم پس از آن تفتیش کرد خانه را واجزاء بیرون آورد تا تمام چهار جزو
ویا اکثر بهمان وصف متقدم پس خوشحال شدیم وبیرون رفتیم با اجزاء بسوی شیخ جلیل مصنف واو در
همان مکان اول بود پس چون در نزد او نشستیم عود کردیم بسوی آنچه در او صحبت میداشتیم از ذکر نسخ
کتاب وتقصیر مردم در آن پس من گفتم که ای آقای ما در مدینهٔ دمشق مردی از اصحاب ما است که اسم
او زین العابدین غرابیلی است که نسخه گرفت کتاب تو را در نهایت جودت در ورق خوب وآن کتاب را
در دو مجلد کرد هر یک جلد بقدر کتاب شرایع نسخه فخر است بر مخالف ومؤالف پس روی شیخ از سرور شگفته
شد واظهار فرح نمود وهر دو دستش را گشود وبرای او دعائی کرد بدعای خفی که لفظ آن را حفظ
نکردم پس از خواب بیدار شدم **در رویای شخصی پیغمبر را کرامت** تاسعه محمد بن علی بن حسن عودی نوشته
که خبر داد مرا شهید بعد از رجوع از زیارت عراق از کرامات از زیارات سفر سنه نهصد وپنجاه و
شش که چون محرز کردم اجتهاد در قبله عراق را واعتبار نمودم محراب جامع کوفه را که امیرالمؤمنین
در آن نماز گذارده دیافتم اینکه محراب حضرت مقدسه مخالف است محراب جامع را وبر آن برهان
اقامه نمودم ودر آن جا منحرف بسوی مغرب نماز گذاردم وطلبهٔ علم تصدیق بآن اجتهاد نمودند پس
شیخ موسی نام اعجمی تسلیم ننمود وسه روز با من ملاقات نکرد ونهایت در این امر انکار داشت
زیرا که فضلاء بسیار در آن محراب نماز گذارده‌اند خصوصاً مرحوم شیخ علی محقق ثانی وغیر آن پس شیخ موسی
در خواب دید که پیغمبر خدا داخل حضرت مشرفه شد ونماز جماعت گذارد وبنحو انحراف ما مانند انحراف
من پس جماعتی منحرفاً نماز کردند وبعضی تخلف کردند پس چون پیغمبر فارغ از نماز شد وبسوی آن جماعت
گردید فرمود هر که نماز کند وانحراف ننماید پس نماز او باطل است پس چون شیخ موسی بیدار شد نزد من آمد
ودست مرا بوسید واز انکار اعتذار جست پس من از سبب آن از او سؤال کردم پس او قضیهٔ خواب
را برایم مذکور داشت **کرامت عاشره در تفأل شهید بقرآن** شهید ثانی در بالای سر

ضریح مقدس در شب جمعه نشست و قدری از قرآن تلاوت نمود و توجه کردن و خواند خدا را که بیرون
آید آنچه را که بمن میرسد از عاقبت امر من با دشمنان و حاسدان پس قرآن را گشودم و در اول صفحه
دست راست این آیه آمد ففررت منکم لما خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین پس برای
این بشارت و این تفضل و نعمت خدا را سجده نمودم و شکر کردم **یازدهم در روایت محمد ابن علی**
شهید را چنانکه محمد بن علی بن حسن نوشته اینکه آنجناب اول تالیفا و کتاب شرح ارشاد بود و
مینوشت آن را و برای احدی ابراز نمی نمود و من هم اطلاع نداشتم پس شب در خواب دیدم که
شهید ثانی بر منبر عالی نشسته است و خطبه میخواند که مثل آن شنیده نشد در بلاغت و فصاحت پس آن خواب
را برای شهید نقل نمودم آن جناب بخانه داخل شد بیرون آمد با یک جزوی و آن را بمن داد دیدم که
آن شرح ارشاد است و مشتمل است بر خطبه معروفه که در کمال فصاحت و بلاغت و براعت و حسن ترصیع و بلاغت
است خصوصا براعت استهلال است که موضوع کتاب را می فهماند و در آن تعداد فرمود اسامی
کتب فقه را با وجز عبارت و ارشق اشارت و فرمود که این آن خطبه است که در خواب شنیدی و مرا
امر کرد که آن را پنهان کنم و ابراز ننمایم **کرامت دوازدهم** شیخ علی بن محمد بن حسن بن زین الدین
در حواشی در المنثور نوشته که شنیدم از کسانیکه بایشان وثوق داشتم در بلاد ما اینکه شهید ثانی
در خواب دید که در بهشت سیر میکند و آن مکان را که دید در آن کرسیهای چندی بود و بر هر کرسی مردی از
علمای مشهورین نشسته بود و در جنب کرسی شهید اول کرسی دیگری بود که خالی از جالس بود و بر آن
کسی ننشسته بود پس من سوال کردم که این کرسی از کیست در جواب من گفتند که این کرسی برای تو
مهیا است پس از آن وقت شهید ثانی فهمید که او را سعادت شهادت خواهد ادراک نمود پس بنای
تتبع گذاشت در تالیفات شهید اول علی الله مقامهما **کرامت سیزدهم** پس از این مذکور میسازیم
که آنجناب اخبار بشهادت خود نمود اکنون در حواشی شیخ علی در کتاب در المنثور نوشته که از شیخ حسین
بن عبد الصمد حارثی والد شیخ بهائی سوال نمودند که چه می گوید شیخ اسلام در آنچه روایت شده از
شیخ مرحوم مبرور شهید ثانی که در استنبول مرور میکرد و مولائی ما شیخ سلمه الله تعالی با او بود
پس آنجناب فرمود که نزدیک است اینکه در این مکان کشته شود شخصی که برای او شأن است و یا چیزی که
قریب باین مضمون بود فرمود پس از آن در همان مکان شهید شد و شکی نیست که این از کرامات
اوست رحمه الله تعالی واسکنه جنان الخلد پس شیخ حسین در جواب نوشت که بلی چنین چیزی از آنجناب
صدور یافت و خطاب بمن نمود و بما رسیده است که در همان موضع شهید شد و این مطلب برای
نفس زکیه اش منکشف شد حشر کند خدا او را با ائمه طاهرین نوشت این را حسین بن عبد الصمد حارثی

در دوازدهم ذی الحجة الحرام سنه ۹۰۳ در مکه مشرفه زادها الله شرفا وتعظیما **کرامت چهاردهم** در روایات
محمد بن حسین عودی بهشت را گفته که در خواب دیدم که گویا گوینده بمن گفت که چرا ملولی پس گفتم چگونه چنان نباشم
و حال اینکه من بر این حالت میباشم در بلاد غربت پس گفت که مترس پس بدرستیکه تو در میان دوازده خانه
سکنا داری که در هر یک از آنها غاربست پس گشودم دو چشم خود را در خواب پس دیدم که همان نحو است
که آن شخص گفته بیدار شدم پس خدا را حمد نمودم و تخفیفی در مرض خود دیدم از آن پس در شب سه شنبه خواب
عجیبی دیدم چه در اول آن شب در امر خود فکر مینمودم و گفتم اگر در این مرض بمیرم آیا عاقبت امرم
چون خواهد بود و از اهل بهشت خواهم بود یا از اهل آتش پس بنفس خود ملتفت شدم و او را عیب میزدم و گفتم که
بچه عمل خواهی مستحق بهشت بود و حال اینکه اکثر عمر تو در سفرها صرف شد با طهارتی که نیکو نبود و عملی نداری که با آن
مستحق جنت شوی مگر ایمان و حب اهلبیت پس بخود گفتم که ایمان علت تامه در دخول بهشت است و من بحمد الله مومن
میباشم و برایم گناهان بسیار است پس بر آنها عقاب می شوم پس از آن داخل بهشت میشوم و لیکن عذاب
در مقابل گناهان خطری بزرگ است اگر مستقلا از عفو خدا و شفاعت پیغمبر و ائمه نباشد پس در این هنگام
مرا خواب ربود در خواب دیدم که در مکانی بی آب و علف با نهایت وحشت ایستاده ام و انسی ندارم
و بر من ثیابی نیست مگر لنگی که از ناف تا زانو را پوشانیده است و دیدم که بدن من در نهایت قبح است
مانند دملها بر آن بر آمده پس عقل من طیران کرد ناگاه شخصی آمد و گفت اجابت کن گفتم که خبر چیست
گفت که این روز قیامت است و تو را برای حساب خواستند پس با او رفتم تا اینکه مرا در زمین
بی گیاه بر گذار کرد ناگاه شخصی دیگر آمد و گفت که سیر کن گفتم بکجا گفت که مامور شدی که باتش در آئی
پس من حزین القلب منکسر الخواطر بجانب شمال راهی شدم پس بایشان گفتم که آیا مرا بنزد پیغمبر خدا
نمی برید که شاید شفاعت نمایند پس گفتند که ما مامور بآن نشدیم پس گفتم که مرا قریب بمکان ایشان
مرور دهید بنحویکه صدق کنند که شما قاصد آن مکان میباشید پس من با ایشان بودم ناگاه دیدم که پیغمبر
و امیر المومنین از طرف راست ما نشسته اند و در نزد ایشان سه نفر نشسته اند که در مجلس متاخرتر از ایشان
نشسته اند پس چون ما را دیدند ما را طلب نمودند پس چون به نزدیک ایشان رسیدیم پس من سلام
کردم بر ایشان با قلب منکسر و سر بزیر انداخته از حیا و بدی منظر و از اینکه مامور باتش جهنم شده ایم پس
پیغمبر بمن نظر کرد در حالتیکه سر بزیر انداخته بودم و پیغمبر زمانی در آن تامل کرد و بعد فرمود که او را بهشت
برید ایشان عرض کردند که یا رسول الله در صحیفه حسنات او چیزی نیست و صحیفه سیئات او مملو است
پس پیغمبر بمن اشاره کرد و با من صحیفه بود پس صحیفه حسنات را باو دادم و در آن صحیفه در ورق اول
مکتوب بود به یک سطر بخط واضح الایمان و حب اهل البیت و باقی آن صحیفه سفید بود و چیزی در آن

نوشته نبود پس ایشان نمود صحیفهٔ دیگر پس آن را باو دادم و آن پر بود جای یک کلمه خالی نبود پس
آنجناب هر دو را بزیر زانوی مبارک گذاشت پس از آن فرمود که او را به بهشت برید عرض کردند که یا رسول الله
صحیفهٔ او را دیدی پس آن جناب آن صحیفه را بیرون آورد و آنرا نشر کرد بناگاه مملو از حسنات بود از اول
تا باخر پس از آن صحیفهٔ سیئات را باز کرد آن خالی بود مگر کمی از سیئات پس پیغمبر با ایشان گفت که نظر کنید پس
ایشان عرض کردند که امر بسوی تو است پس پیغمبر اشاره کرد بجانب راست و فرمود که او را به بهشت برید پس
ایشان عرض کردند که ای پیغمبر خدا ما از آن ها نیستیم که کسی را به بهشت بریم آنجناب بمن فرمود که تو خود به بهشت برو
عرض کردم که ای پیغمبر بهشت کجاست پس فرمود که ازین جانب برو و بدست راست اشاره کرد و فرمود
که خواهی دید دری بلند نورانی پس داخل شو عرض کردم که ای پیغمبر خدا در باز خواهد بود پس فرمودند
که باز است انشاء الله تعالی پس گفتم که ای پیغمبر چگونه داخل بهشت شوم باین خلقت بد قبیح آن جناب
فرمود که چون داخل شدی می یابی نهر کوثر را در نزد در بهشت پس از آن نهر غسل کن که زائل میشود آن چیز
که بتو است از سوء منظر پس بجانب دیگر عبور کن که در آنجا خواهی دید لباس مهیا شده پس بقدر حاجت
از آن بپوش پس بنشین و استراحت کن و بخور از آنچه در آنجا است پس عرض کردم که در آن جا چیست آن
جناب تبسم نمود و گویا فرمود که سوال ملیح است در آنجا رطب و انگور و لبن است پس عرض کردم که قسم بحق
تو ای پیغمبر که من دوست دارم رطب و لبن را پس گویا فرمود که بلی خوراک بلد شما است پس عرض
کردم که پس از آن چکار کنم ای پیغمبر خدا فرمود که در آنجا باش تا آنکه کسی نزد تو می آید و ترا بمکان تو میرساند
آن مکانیکه خدا برای تو مهیا کرده است پس از نزد پیغمبر برآمدم و اندکی راه رفتم پس دیدم که دری عالی نورانی
ظاهر شد و آن گشوده است و هیچکس در آنجا نیست پس داخل شدم و به نهر کوثر رسیدم و دیدم که جاری است پس
در آن غسل نمودم و آن سوء منظر که در بدنم بود رفع شد و عبور کردم بجانب دیگر و در آنجا جامه چندی دیدم
که بعضی در صندوق بزرگ و بعضی در سفطهائی کوچک بودند پس بعضی از آنها را پوشیدم و نگاه کردم
پس بناگاه درختان بسیار و زمین نیکو و میوه که دسترس بود و رطب و لبن و عنب دیدم چنانکه پیغمبر خبر
داده بود پس بقدر کفایت خوردم پس ساعتی نشستم و استراحت کردم از آنچه در آن بودم از محنتهائی فراوان
و آن رعبی و ترسی که در دلم بود پس بناگاه دو شخص آمدند و سلام کردند و گفتند برخیز تا ببینی آنچه را
که خدا وعده داده پس با ایشان کمی راه طی کردم پس مرا داخل دری کردند که نیکو بود پس گفتند
که این ابتداء مقام و محل تو است و اندکی سیر کردیم پس بقبه رسیدیم که بر بالای ستونها بود بدون دیوار و
در حوالی آن نهرهای جریان داشت پس گفتند که بنشین پس نشستم پس گفتند که آیا چیزی نمیخوری گفتم باکی
نیست پس مائده حاضر ساختند که در آن انواع اطعمه بود و بوی خوش از آن می آمد و آن مائده بر جوانان نیکو بار بود

و با ایشان

و با ایشان زنی بود که در عمر متوسط بود پس مائده را گذاشتند و گفتند که بخور پس من گفتم که آیا شما با من نمیخورید پس
گفتند که ملائکه میباشیم و ایشان خدمه باشند پس بآن زن گفتم که آیا تو با من نمیخوری گفت بلی زود است که بیاید بسوی
تو کسی که با تو بخورد و او دوست تر باشد بسوی تو از من پس بودیم بناگاه زنی جمیله آمد که بینندگان مثل آن
ندیده بودند چون به نزدیک رسید سلام کرد و زانوی مرا بوسید و از طرف راست من نشست پس
با او گفتم که بسم الله بخور پس از زن اول سوال کردم که این زن کیست گفت که از حور العین است که خدا برای تو مهیا
کرده پس ما آنرا خوردیم تا کفایت ما کرد و من بآن زن نظر مینمودم و متحیر در حسن منظر آن بودم پس از آن آن
دو ملک که در اول با من بودند گفتند که برخیز تا نگاه کنی در آنچه که خدا بتو عطا کرده پس برخاستم و با ایشان
سیر کردم بناگاه سه یا چهار نفر از نیکورویان آمدند و با ایشان دابه بود که در میان فرس و بغل بود نیکو
منظر و بر آن زین بود پس گفتند که سوار شو پس من سوار شدم و آنها هم در پیش روی من بودند و در آن
بستان ها و نهرها ساعتی سیر کردم پس گفتند چه قدر سیر کردی گفتم نمیدانم گفتند که صد فرسخ تقریبا بوده
و باقی مانده است برای تو چندین برابر آن در این جهتی که ما در آن هستیم پس مرا بدست راست بردند و مسافت
درازی سیر کردیم تا بدیواری رسیدیم پس من گفتم که این دیوار چیست گفتند که این حد ملک شیخ زین الدین است
پس گفتم اکنون او کجا است گفتند که او در موضعیست که عطا کرده آنرا خدای تعالی باو پس گفتم که آن جراحاتی که
در بدن او بود از اهل بغی و عدوان آیا مندمل شد یا نه گفتند بلی از جراحات چیزی باقی نماند مگر یکی
از بالای دو تن او که مانند ستاره درخشان است و آن علامتی است که باقی مانده است پس گفتم
که در نزد شهید ثانی کیانند گفتند که همه اصحاب او در نزد او می باشند و ذکر کردند مخصوصا اسامی کسانی
را چون شیخ محمد حر و سید علی و شیخ بهاء الدین و جماعتی که اسمای ایشان در نظرم نیست پس گفتم که اراده
دارم که ببینم سید علی بن صایغ را گفتند که اکنون او می آید پس در میان سخن بودیم که ناگاه دیدیم
دو مرد را که نشسته اند و بر ایشان هیبت و وقار است پس گفتم ایشان کیانند گفتند که یکی امام موسی کاظم
و دیگری حضرت امام رضا است پس من پیش رفتم و سلام کردم بر ایشان پس جواب سلام را گفتند
گویا مبارکباد میگفتند مرا بآنچه خدا انعام فرمود و ساعتی در خدمت ایشان رفتم پس از آن از من مفارقت
کردند پس درین حال سید علی مذکور آمد او را استقبال کردم و هر یک از ما در محاوره و مکالمه شدیم و سوال
کردم از شهید ثانی و اصحاب او گفت آنها بخیر میباشند و گفت که باکی نیست که مواضع بعضی از کسانیکه خواهند
آمد تعیین نمائیم پس ذکر سید علی بن صایغ که پسر عم خود سید زین الدین و بعضی را که اسمای ایشان
در حفظ من نماند پس بیدار شدم و عرق کردم و صحت یافتم و مراد از شیخ بهاء الدین غیر از شیخ مشهور است چنانکه
در تفسیر تلامذهٔ او مذکور است و شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته که آن جناب اجازه از شیخ علی

بن عبد العالی میسی دارد بلاواسطه واما علی بن عبد العالی کرکی ملقب بمحقق ثانی پس شهید ثانی
از او اجازه دارد بواسطه نه بدون واسطه مؤلف گوید که در تلمذ شهید ثانی در نزد محقق ثانی
گویا بی ریب باشد و در شرح لمعه در کتاب ظهار یا لعان یا ایلاء یا خلع نقل قولی از محقق ثانی کرده که عبارتش
دلالت دارد بر اینکه محقق ثانی استاد او بوده و شیخ بهائی در کتاب اربعین ذکر کرده است اجازه شهید
ثانی از محقق ثانی شیخ علی بن محقق بن عبد العالی کرکی و ملا صدری در کتاب شرح اصول کافی اسناد و اجازات
خود را نوشته و او اجازه از دو نفر دارد یکی شیخ بهائی و دیگر میر داماد و در آن اجازه گفته که شهید ثانی
اجازه وارد از علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی پس در یکی از آن دو اجازه اجازه شهید
از شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی مذکور داشته و از جمله کرامات شهید ثانی اینکه بخط
مبارک او یافت شد صد کتاب غیر آنچه تلف شد و سوخت از کتب کثیره او و این از اعظم کرامات و تاییدات
ربانیه است با اینکه آنجناب را ملال خاطر بسیار و احوال پریشان از روزگار غدار و موانع بیشمار بود
و این حکایت را شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس مذکور داشته و لله الحمد که مؤلف
کتاب از کتبی که بخط خود نوشته زیاده از صد و پنجاه کتاب است و از جمله کرامات شهید ثانی
در مداد قلم شهید ثانی در باب مداد چیزیست که شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس مذکور
داشته که کرامت مشهوره آنجناب آنست که قلم را یکدفعه بدوات فرو میبرد بیست سطر و سی سطر مینوشت
و بسا هست که گفته شده است که چهل سطر و هشتاد سطر از یک فرو بردن قلم بدوات می نوشت
و شاید آن باختلاف سطور و ازمنه و احوال باشد تا اینجا کلام شیخ اسد الله بود و شیخ علی در در المنثور
گفته که در زمان شهید ثانی و شیخ حسن و پدرم شیخ محمد کتاب بسیار جمع شده بود با کتابهای شیخ محی الدین
جد مادری صاحب معالم و آن کتابها وقتی بود بقدر هزار جلد سوخته شد باز نزد ما بقدر هزار جلد
باقی مانده و چند جلد کتاب از خط شهید ثانی بود و آن جناب از اعیان فقهاء فرقه ناجیه امامیه اثنا عشریه
بوده و محاسن آن جناب زیاده از آن است که بحساب و شمار در آید و کتاب روضه او مرجع طلاب
و معلمین و متعلمین است و مسالک مرجع فقها اطیاب در هر باب است و هر مصنف که بعد از مسالک آمده
بمسلک مسالک رفتار کرده اگر چه بر فروع آن زیاد کرده و بر تحقیقات او افزوده و شیخ اسد الله
گفته که شهید صهر و داماد شیخ علی بن عبد العالی میسی بوده و تلمیذ شهید ثانی محمد بن علی
بن حسن عاملی کتابی در احوال و اوصاف استاد شهید ثانی نوشته
و گفته که آن جناب جامع مفاخر و محاسن بوده و شیخ امت و مبدء و منتهای فضائل بوده و بخط
از عمر را مصروف نداشت مگر در اکتساب فضیلتی از فضائل و اوقات خود را تقسیم کرده بود در یوم و لیله

بالجمله نفع آن بد و عاید شود پس محمد بن علی ذکر کرد اوقات تصنیف و مطالعه و مراجعه و اجتهاد و در عبادت و حفظ
احوال معیشت و قضاء حوایج محتاجین و مهمانان را ملتفی مینمود به بشاشت و کرم و روی خندان دیگر آنکه در شب
هیزم جمع میکرد برای عیالش می آورد و نماز صبح را در مسجد ادا می کرد و بقیه روز را اشتغال بتدریس داشت
و نماز عشا را با جماعت میکرد و از آن پس باغ انگور خود میرفت و آنرا اصلاح و محافظت میکرد و نماز صبح
در مسجد ادا مینمود و از آن پس تدریس میکرد و پس از آن ذکر نمود که آن جناب را در ادب و فقه و تفسیر و
حدیث و معقول و هیئت و هندسه و حساب و غیر اینها بسر حد کمال رسیده و مولد او سیزدهم شوال سنه ۹۱۱
نهصد و یازده از هجرت بود و قرآن را ختم کرد و حال اینکه نه سال از عمر شریفش گذشته و در خدمت پدر
بزرگوارش مشغول بدرس شد و بفنون عربیه و فقه تا آنکه والدش برحمت ایزدی پیوست و آن در سال
نهصد و بیست و پنج بود پس آن جناب برای طلب علم بسوی قریش هجرت کرد و تلمذ کرد در خدمت علی
بن عبد العالی میسی در آن آخر سنه نهصد و سی و سه و از آن پس بسوی کرک مسافرت نمود و در آنجا
در خدمت سید حسن بن جعفر بن فتون تلمذ کرد و بار دیگر در سنه نهصد و سی و چهار بسوی وطنش جبع آمد
از آن پس بدمشق رفت و در آنجا نزد جمعی تحصیل علوم اشتغال نمود مانند شمس الدین محمد بن مکی و شیخ احمد
بن جابر پس باز بسوی جبع آمد و در سنه نهصد و سی و هشت بمصر رفت تا تحصیل کند بعضی از علوم را که ممکن التحصیل است
و نزد جمعی از علماء عامه تلمذ نمود در فقه و حدیث و غیر آنها نزد شانزده نفر از علماء مصر تلمذ نمود پس در
سنه نهصد و چهل و چهار بمکه مسافرت نمود و حج بجا آورد و بجانب جبع مراجعت نمود پس در سنه نهصد و
چهل و شش بعراق رفت برای زیارت ائمه و در همان سال مراجعت نمود پس از آن در سنه نهصد و پنجاه
و یک مسافرت نمود بجانب روم و سه ماه و نیم در قسطنطنیه ماند و مدرسه نوریه که در بعلبک بود باو تفویض
شد پس ببعلبک مراجعت کرد و در آنجا اقامت نمود و در مذاهب خمسه در مدت طویله درس گفته تا اینجا
حاصل کلام محمد بن حسن بود و در تلمذ شهید ثانی در نزد علماء عامه مانند شهید اول و علامه و نحو ایشان بعضی
اعتراض از آن نمودند مانند صاحب معالم و گفتند که غرض ایشان اگر چه صحیح بود لیکن مفاسدی بر آن مترتب
میشود و لیکن این سخن خوبی نیست چه باید آدمی اطلاع بر علوم و کتب ضلال داشته باشد تا بتواند
که آنها را دفع و رفع فرماید و بر آن احتجاج کند و تالیفات آن بزرگوار بسیار است و شیخ اسد الله
کاظمینی شصت تالیف دانسته از آنجمله کتاب مسالک است که هفت مجلد است و در معاملات مانند آن کتاب
قبل از آن از علماء اظهار بظهور نرسید معروف است که چون مسالک را باصفهان بردند علماء اصفهان
گفتند که این کتاب برای بچه مکتبی خوب است لکن شرح لمعه باصفهان رسید فضلاء اصفهان هم بفضیلت
آنجناب معترف شدند و کتاب شرح ارشاد که مسمی بروضة الجنان است و از آن کتاب طهارت و صلوة

بیرون آمده وآن اول از تالیفات آن جناب است که بعد از ظهور اجتهادش برزو رملکه تصنیف فرموده وآن
جناب از عمرش سی و سه سال گذشته بود وشرح الفیه مسمی بمقاصد علیه وشرح دیگر متوسط وشرح دیگر مختصر
وفوائد ملیه در شرح نفلیه وشرح لمعه در دو جلد وبراو حواشی بسیار نوشته اند از انجمله فاضل هندی صاحب
کشف اللثام بر طهارت وصلوة ان مفصلا تعلیقه نوشته ومیرزا محمد دیلماج وشیخ علی بن شیخ محمد بن
شیخ حسین ابن شهید ثانی وتعلیقه او مجلد است ومسمات است بزهرات رویه وبافضیلت نوشته و
سلطان العلماء او باختصار نوشته مشتمل بر ایرادات وشیخ علی نواده اکثر ایرادات او را رد نموده وآقا
جمال خونساری از اول تا آخر دو سه مجلد نوشته ودر بعضی از مواضع بالتفصیل واستدلال ودر بعضی
باختصار واکثر مواضع را متعرض نشده وشیخ محمد بن شیخ حسن ابن شهید ثانی طهارت وصلوة این را
تعلیقه نوشته وخالی از دقت نیست ومحمد صادق بن عبد الفتاح تنکابنی ومیرزا ابراهیم پسر ملا صدری
از طهارت تا کتاب زکوة نوشته وآقا محمد علی ابن آقا باقر هزار جریبی دو سه مجلد با که علاوه تعلیقه بر آن نوشته
ونهایت با فقاهت است وآقا رضی قزوینی که شاگرد ملا خلیل قزوینی است حواشی غیر مدونه بر آن دارد
وشیخ بهائی را حواشی غیر مدونه قلیل بر آن است وملا محمد علی نوری را بر آن حواشی غیر مدونه است واین فقیر
مؤلف را بر آن حواشی است از طهارت تا دیات دو چند مجلد وملا میرزای شیروانی را نیز بر آن حواشی
غیر مدونه است وملا صالح مازندرانی را نیز حواشی غیر مدونه بر آن کتاب وغیر ذلک من الحواشی الصادرة
عن اقلام الاعلام وشرح لمعه آخر تالیفات آنجناب است وآنرا در شش ماه وشش روز نوشته زیرا که در ظهر
نسخه اصل تاریخ شروع در تالیف آنرا نوشته ودر آخر نیز اتمام آنرا نوشته واین فقیر را حواشی غیر
مدونه بر کتاب مسالک است وآقا محمد باقر بهبهانی را نیز بر مسالک حواشی مدونه است واز جمله تالیفات او
حاشیه فتوای خلافیات شرائع وحاشیه قواعد وکتاب تمهید القواعد که دویست با بست صد باب در
نحو است وصد باب در اصول هر دو را با قاعده عنوان کرده وبر آن تفریع بسیار نموده واقوال را
هم غالبا نقل نموده وحاشیه ارشاد ومنیة المرید در آداب مفید ومستفید وآن آداب المتعلمین است
وقریب بسه هزار بیت میشود که هر بیتی پنجاه حرفست واز جمله لطائفیکه در آن کتاب نوشته اینکه چرا
علماء در سابق ایام محترم بودند ودر این ازمنه حرمت از ایشان رفته است ودر حل این مطلب
فرموده که در سابق ایام اهل دنیا خود را بعلماء می چسپاندند وطالب معاشرت ایشان بودند وعلماء
استنکاف واستنکار داشتند وبا اهل دنیا معاشرت نداشتند واهل دنیا گمان میکردند که اکسیر اعظم در نزد علماء است
ودرین ازمنه علماء خود را با اهل دنیا بستند وبا ایشان معاشرت کردند واز دنیائی ایشان درخواست
مینمودند پس اهل دنیا استنکاف واستنکار نمودند وچنین دانستند که اکسیر اعظم در نزد ایشان است

وعلمای

وعلماء تهی دست میباشند تا اینجا حاصل کلام شهید در آن کتاب بود وفی الحقیقة این سخن کشف از حقیقت
حال بر وجه صواب است واز جمله تالیفات آنجناب حاشیه بر مختصر نافع است ورساله اسرار صلوة ورساله
در نجاست چاه بملاقات وعدم آن ورساله در یقین بطهارت وحدث وشک در متاخر وسابق ورساله
حدث واقع در اثناء غسل جنابت ورساله در تحریم طلاق حائض حامله که مدخول بها وزوجش حاضر باشد
ورساله در طلاق غائب ورساله در نماز جمعه ورساله در ترغیب بر نماز ورساله در آداب جمعه ورساله
در حکم مقیمین در اسفار ورساله در مناسک حج ورساله صغیر در مناسک حج ورساله در نیات حج وعمره
ورساله در احکام حبو ورساله در میراث زوجه ورساله در جواب سه مسئله ورساله در بیان ده مبحث مشکل
در فن علم وکتاب مسکن الفؤاد در نزد فقدان احبه واولاد ودر آن کتاب صواب صابران را از اخبار و
آیات بیان نموده وسیما صواب مصیبت اولاد را ودر آخر آن کتاب گفته که خداوندا در مصیبت اولاد این مثوبات
را معتقدم لیکن مرا بدرد مصیبت اولاد گرفتار مکن که طاقت ندارم واین صوابها را نمی خواهم وعوض آن
صوابهائے دیگر مرا مستفیض فرما وکتاب کشف الریبة در احکام غیبت ورساله در عدم جواز تقلید میت
ورساله در اجتهاد وبدایه در روایت وشرح بدایه واین فقیر را بر شرح درایه حواشی بسیار است لیکن مدون
مینمودم وآن حواشی مشتمل بر قواعد بسیار است واین فقیر در همان حواشی شرح درایه اجازه دو فرزندم
محمد تقی وموسی را نوشته ام وکتاب غنیة القاصدین در اصطلاحات محدثین وکتاب منار القاصدین در اسرار
معالم دین ورساله در شرح حدیث الدنیا مزرعة الآخرة وکتاب رجال ونسب ورساله تحقیق ایمان
واسلام ورساله در تحقیق نیت ورساله در اینکه صلوة قبول نمیشود مگر بولایت امیر المومنین ع ورساله در
تحقیق اجماع وکتاب اجازات وحاشیه بر عقود ارشاد ومنظومه در نحو وشرح آن منظومه ورساله در شرح بسمله
وسوالات شیخ زین الدین واجوبه آنها وفتوای شرائع وفتوائی ارشاد ومختصر منیة المرید ومختصر مسکن
الفواد ومختصر خلاصه ورساله در تفسیر قول خدا تعالی والسابقون السابقون ورساله در تحقیق عدالت
وجواب مسائل خراسانیه وجواب مسائل نجفیه وجواب مسائل هندیه وجواب مسائل شامیه ورساله
سطنبولیه در واجبات عینیه وبدایه در سبیل هدایه وفوائد خلاصة الرجال ورساله در ذکر احوال خود و
محمد بن حسن که تلمیذ او بود آنرا زیاد کرده وشیخ علی نواده آن بزرگوار بر هر دو زیاده کرده وغیر آنها
از رسائل واجازات وحواشی ودر باب شهادت آنجناب اختلاف است واین فقیر از اخوند ملا صفر علی لاهیجی
شنیدم که چون آن بزرگوار در بلاد عرب علم اشتهار برافراشت عامه عمیا از این معنی دلتنگ گردیده
بسلطان رسانیدند که شیخ زین الدین شیعه است پس سلطان هفت نفر فرستاد که آن جناب را بپای
تخت پادشاه ببرند تا سلطان را از آن واقعه آگاهی حاصل آید این هفت نفر درین راه دست بی ادبی

باو دراز نمودند و در بین راه کرامات بسیار از آنجناب بمنصهٔ ظهور رسید پس ایشان با خود اندیشیدند که اگر
او نزد سلطان برود خواهد نجات یافت و ما را که دست بی ادبی باو دراز کرده‌ایم خواهد بهلاکت انداخت
پس او را بدرجهٔ رفیعهٔ شهادت رسانیدند و سر او را برای پادشاه بردند پس سید عبدالرحیم عباسی که سید
بوده و از نسل عباس بن عبدالمطلب بود و در باطن شیعه و از اخلاص کیشان شهید بود و این واقعه را شنید
و او منصب مستوفی الممالکی داشت پس قلمدان خود را برداشت و نزد پادشاه رفت و قلمدان را نزد پادشاه
گذاشت و عرض کرد که مرا از خدمت گذاری معاف دارید سلطان از سبب استعفای او پرسید سید عبدالرحیم
گفت که ملازمان آستان سلطان از قاعده و قانون اعیان جهان بیرون رفته‌اند شما میفرستید که
شیخ زین الدین را بیاورند تا به علماء مجادله کند و مذهبش معلوم گردد ایشان سر او را برای شما می‌آورند
و شما هم ایشان را مواخذه نمیکنید پس بسا باشد که شما مرا بخواهید برای مهمی پس ایشان سر مرا خواهند آورد
در چنین دولت خدمت کردن خطا است پس مرا معاف دارید سلطان را پسند آمد و آن هفت نفر را
بسید عبدالرحیم بخشید سید امر کرد که آن هفت نفر را گرفتند و آتش بسیار افروختند و این هفت نفر
را با آتش سوختند و در کتاب امل الآمل گفته که سبب قتل آن جناب چنانچه از بعضی از مشایخ شنیدم و بخط بعضی
دیدم اینکه دو نفر در خدمت شهید ثانی بمرافعه آمدند پس برای یکی از ایشان حکم کرد پس محکوم علیه غضبناک
گردید و بسوی قاضی صیدا که اسم او معروف بود رفت و شهید درین ایام از مسکن دور شده در باغ انگوری
منزل داشتند و مشغول بتالیف شرح لمعه بوده و هر روزی یک کراس می‌نوشت که یک جزو باشد پس قاضی
صیدا بسوی جبع کس فرستاد که او را بیاورند و شهید در آن ایام بمکه برای حج بیت الله رفته بود
با اینکه سابقاً دفعات متعدده حج بجا آورده بود و مقصودش آن بود که مخفی باشد که کسی از احوال او
آگاهی نداشته باشد و در اثنای راه در میان محملی نشست و روی محمل را پوشانید پس آن شخصی که بطلب
او رفته بود در جبع او را نیافت و اهل آنجا گفتند که آنجناب مدتیست که سفر کرده است پس قاضی صیدا
بسلطان روم نوشت که در بلاد شام شخص مبدع پیدا شده که از چهار مذهب خارج است پس سلطان
بطلب او کسی را فرستاد که او را زنده بیاورید تا با علماء مجادله کند و مطلع بر مذهب او شویم
تا آنچه مذهب ما اقتضاء دارد بدان نحو عمل کنیم آن شخص آمد و از او استفسار نمود گفت او بمکه رفته است
پس بطلب او روان شد پس در اثنای راه مکه باو رسید آنجناب فرمود که با من باش تا حج بجا آوریم
از آن پس هرچه میخواهی بکن آن شخص راضی شد پس چون از حج فراغت یافت او را بروم بردند پس
چون ببلاد روم رسید شخصی آمد و از آن شخص که همراه شهید بود سوال کرد که این چه کس است که با تو است
در جواب گفت که او مردی است از علماء شیعه امامیه که من میخواهم او را نزد سلطان برده باشم

الشخص

آن شخص گفت که تو در اثنای راه یقین البته با او تقصیر خدمت کردی و آزارش نمودی و میترسی که او بپادشاه
شکایت از تو کند یاران هم در اینجا دارد و آنها هم باو اعانت مینمایند و سبب هلاک تو خواهد شد پس صواب
اینکه سرش را جدا کنی نزد سلطان بفرستی آن مطرود طالح جفت پی کنندهٔ ناقهٔ صالح در کنار دریا سر
اطهرش را جدا ساخت و طائفه از ترکان در آن شب دیدند که نورها از آسمان نزول مینماید بآن مکان و بالا
میروند پس ترکمان آن بدن طیب را در آن مکان مدفون ساختند و قبه بر روی او بنا کردند پس آن
ملعون چون آن سر مبارک را نزد سلطان رسانید سلطان از قتل او انکار کرد و سید عبدالرحیم عباسی
سعی در قتل او کرد پس سلطان آن ملعون را کشت تا اینجا کلام امل الآمل بود و بعضی از ادباء در
تاریخ وفات آن جناب گفتند تاریخ وفات ذلک لاقواه الجنة مستقره والله و در لؤلؤ مذکور است
که این عبارت مشعر بر آنست که وفات او در سال نهصد و هفتاد و شش باشد الجنة باید بها وقف خوانده
نه بتای مثناة فوقانیه و الا زیاده از هزار میشود و آنچه من بر آن اطلاع یافته‌ام در مواضع متعدده
آنست که در سال نهصد و هفتاد و پنج اتفاق افتاده و بنابر آن عمرش پنجاه و پنج یا پنجاه و شش خواهد
بود و مؤید این مطلب اینکه در کتاب درّ المنظوم والمنثور که از تالیفات شیخ علی نوادهٔ شهید ثانی
است در ترجمه و پسرش شیخ حسن گفته که پدرش چون بدرجهٔ شهادت رسید در سال نهصد و شصت و پنج بود
تا اینجا کلام لؤلؤ بود و سقطات و خبطیات او ظاهر است چه عبارت بعض ادباء غلط بین است زیرا که
آن عبارت متجاوز از هزار است علاوه کلام درّ المنظوم منافات بسیار با آنچه لؤلؤ در صدر کلامش
فرموده دارد مگر آن عبارت غلط باشد و آنچه مولف کتاب برخورده و در تذکرة العلماء نوشته‌ام
ولادتش در سنه سال نهصد و یازده و وفاتش در سنه نهصد و شصت و شش اتفاق افتاده است و صاحب
لؤلؤ گفته است که یافتم بعضی از کتب معتمده در حکایت قتل شهید ثانی که باین صورت نوشته بود
که گرفته شد و ماخوذ گردید شهید ثانی در مکهٔ مشرفه بامر سلطان سلیم پادشاه روم در پنجم شهر ربیع الاول
سنه نهصد و شصت و پنج در مسجد الحرام او را گرفتند و او را بیرون آوردند بسوی بعضی از خانهای
مکه و در آنجا یکماه و ده روز محبوس بود پس او را از راه دریا بقسطنطنیه بردند و در آن بلد او را
کشتند و سه روز بدن مبارکش را انداختند پس از آن جسدش را بدریا انداختند و این کیفیت نقل
شده است از خطی که نقل شد آن خط از خط شیخ افضل شیخ بهاء الدین تا اینجا کلام لؤلؤ بود و علامهٔ مجلسی
در کتاب بحار نقل فرموده از ثقات از شیخ بهائی از والدش شیخ حسین که شاگرد شهید ثانی
بود او گفته که من و استادم شهید ثانی سوار بودیم پس در موضعی از استنبول رسیدیم پس دیدم
که اثر تغیر در بشرهٔ مبارکش پدیدار شد و فرمود که خون بزرگی در این موضع ریخته میشود پس بعد از

زمانی خون مبارک آن بزرگوار در آن مکان ریخته شد و این از جملهٔ کرامات آنجناب بود کرامت دیگر از آنجناب
آنکه بعد از شهادتش باران عظیم خارج از حدّ اعتدال در اسلام بول آمد و دریا بهیجان آمد بنحویکه نزدیک
بود که اسلام بول غرق شود ملّا خلیل قزوینی مقبره‌اش در قزوین و مدرسه هم در جنب مقبره‌اش میباشد
که منسوب باو است و آن مدرسه بالفعل خرابست و معلوم نشد که او از که اجازه دارد ولیکن اخباری
مسلک است و صاحب فضل است و شرحی فارسی بر کافی نوشته است و شرح کتاب زکوة در نزد من است
و از جملهٔ تلامذ او آقا رضی قزوینی است که بسیار فاضل بوده و جامع و صاحب تالیفات بوده سیّما
آنکه مجموعه نوشته در مسائل عدیده از منقول و معقول و ریاضی و نحو آن و این کشف از آن میکند
که استادش نیز فاضل بوده چه هر تلمیذی غالبًا مظهر کمالات استادش میباشد و ملا خلیل قزوینی در دو
مسئله بر خطا رفته بود یکی آنکه ترجیح بلا مرجح جایز است مانند رغیفی جایع که بدون ترجیح یکی را بر میدارد
و مانند قدحی عطشان و مانند آنکه در مکانی که مسطح باشد و آبی بر آن ریزند پس باید آن آب بهیچ
سمت روان نشود و حال آنکه میشود و متکلمین این موارد نقض را متعرض شدند و جواب دو مثال
اوّل و مانند آن باین نحو است که اراده در امثال این مقامات مرجح است و اگر ترجیح بلا مرجح جایز
باشد انسداد ابواب اثبات صانع لازم آید چه ممکن مساوی الطرفین است یعنی وجود و عدمش بالنسبه
بذاتش مساوی است پس اگر ترجیح بلا مرجح جایز باشد لازم آید که بتواند وجود ممکن بی صانع
متحقق شود پس اثبات واجب الوجود نتوان نمود مسئله دوم که ملا خلیل بر آن رفته آنکه شکل اوّل
نتیجه نمیدهد زیرا که مستلزم دور است زیرا که نتیجه موقوف بر کبری است و کبری نیز موقوف بر نتیجه و دور
باطل است پس شکل اوّل باطلست پس استدلال بشکل اوّل در هر مقامی باطلست و این شبهه را
شیخ ابو سعید ابو الخیر کرده و شیخ بو علی سینا فرستاده و نوشته که شما استاد البیان باید هر مطلبی
یکی از اشکال اربعه تمام کنید و تمامیت ثلثه موقوف بر تمامیت شکل اوّل است چه آن سه شکل باید بشکل
اوّل تمام شوند و شکل اوّل مستلزم دور است چه نتیجه موقوفست براندراج اصغر تحت اکبر بتقریری که متقدم
شد و هر دلیلی تا بشکل اوّل در نیاید تمام نخواهد بود چنانکه شما را این گمانست و شکل اوّل بدیهی
الانتاج است چنانکه شما میگوئید با آنکه این مستلزم دور و دور باطلست چون این شبهه بشیخ رئیس
رسید در جواب نوشت که دور باجمال و تفصیل مندفع است چه جهة دور مختلف است زیرا که کبری موقوف
بر نتیجه اجمالًا و نتیجه موقوف است بر کبری اجمالًا الحاصل چون ملّا خلیل این دو مسئله را اختیار نمود
اشتهار در امصار یافت و چون بسمع علماء اصفهان رسید مانند آقا حسین و اضراب و اتراب او بنهایت
در مقام تخطئه و انکار بر آمدند چون انکار و تشنیع ایشان بگوش ملا خلیل رسید روانهٔ اصفهان شد که با ایشان

درین باب مجادله نماید پس وارد مدرسهٔ که آقا حسین در آنجا تدریس میکرد و آقا حسین در اندرون خانه بود

در مباحثهٔ ملّا خلیل و ملّا میرزا شیروانی

ملّا میرزا محمد بن حسن شیروانی در مدرسه بود و در نزد آقا حسین درس میخواند و اتفاق افتاد که ملّا خلیل بحجرهٔ
ملّا میرزا وارد شد ملّا میرزا از کیفیت احوال او استفسار نمود در جواب گفت که من ملا خلیل قزوینی میباشم
و شنیدم که آقا حسین درین دو مسئله معروفه بر من تشنیع و انکار نموده آمدم تا با او مناظره کنم ملا میرزا
گفت که شما بگوئید که چرا در شکل اوّل صغرا و کبری مستلزم نتیجه نیستند ملا خلیل گفت برای آنکه دور لازم می آید
و دور باطل است پس شکل اول باطل خواهد بود ملا میرزا گفت که همین دلیل شما شکل اوّل است و مشتمل است
بر صغرا و کبری و مستلزم نتیجه نمیدانی پس دلیل تو بنا بر مذهب تو فاسد است پس ملا خلیل صبر نکرد تا آقا حسین
بیرون آید بلکه بلا فاصله برخواست و بر دراز گوش خود سوار شد و بقزوین مراجعت کرد و او را پسری بود
فاضل معروف بملا سلیمان بن ملا خلیل و صاحب تالیف است **ما آقا حسین بن محمد الخونساری**
از جهابذ جماهیر اکابر و اکارم افاضل اکامل است و آن جناب را تعبیر میکنند به استاد الکل فی الکل
و در ابتدا بکار مشغول بعلم حکمت و در آن فن مهارت داشته و وحید عصر خود بود پس شبی با فقیهی بجائی
مهمان شد پس در وقت خواب برای فقیه رخت خواب و بستری مهیا نمودند و برای آقا حسین چیزی نیاوردند
پس فقیه با آقا حسین گفت که تو هیولی را بزیر بنه و از صورت را بالایش بگذار و بخواب جناب آقا حسین صباح
زود بخدمت محقق سبزواری آقا محمد باقر صاحب ذخیره که شرح عبادات ارشاد و صاحب کفایه است و از
شاگردان شیخ بهائی و اجازه از او دارد حاضر شد و مدة دوازده سال در خدمت او تلمذ در علم منقول
نمود و از او اجازه گرفت و دختر او را نیز بحبالهٔ نکاح خود درآورده و آقا جمال از دختر او تولد یافت و
چون در معقول و منقول تدریس میکرد لهذا او را استاد الکل فی الکل نامیدند و پسرش آقا جمال و ملا میرزا محمد
بن حسن شیروانی از شاگردان او می باشند و سلطان صفوی در آن زمان از آقا حسین خواهش آن
کرد که کتابی نوشته باشد و مخارج او را متکفل شد پس آقا حسین شروع نمود بشرح کتاب دروس شهید
اوّل و از ابتدائی آن کتاب تا قدر دو ورق آنرا هیجده هزار بیت شرح کرد پس در آن وقت سلطان وفات
یافت و آقا حسین نوشتن آن شرح را ترک فرمود پس از سبب آن سوال نمود آنجناب در جواب فرمود که سلطان
آنرا تالیف نمیمود نه من و آن کتاب موسوم بمشارق الشموس است فی شرح الدروس و صاحب وسائل
اجازه از او دارد و **محمد بن حسین خونساری** ملقب بجمال الدین و موصوف بمحقق خونساری و در
تحقیق و تدقیق بی نظیر و عدیل است و از ملا محمد تقی مجلسی اجازه دارد و تالیفات او تعلیقه بر شرح مختصر

اصول و تعلیقه بر شرح لمعه که در غایت متانت و تدقیق است و تعلیقه بر خفری بر الهیات شرح تجرید قوشجی و شرح فارسی بر کتاب مفتاح الفلاح شیخ بهائی گویند که آقا جمال عبارتی گفت که جای تانیث بود و او بتذکیرا دا کرده بود و یا بالعکس پس درین باب باو ایراد کردند در جواب گفت که الامر فی التذکیر و التانیث سهله پس لفظ سهله را نیز مؤنث آورد در سالی ملا محسن فیض خواست که بزیارت بیت الله رود و از کاشان حرکت نمود وارد اصفهان شد و بر آقا حسین مهمان شد پس آقا جمال در مجلس حضور بهم رساند ملا محسن مسئله از آقا جمال سؤال کرد آقا جمال از عهده جواب بر نیامد و تا آنوقت غالب اوقات را ببطالت میگذرانید پس ملا محسن دست بر دست زد و گفت حیف در خانهٔ آقا حسین بسته شد پس این سخن در آقا جمال تاثیر کرد و بنای کار را گذاشت پس ملا محسن از مکه مراجعت کرد و بخانهٔ آقا حسین آمد و با آقا جمال صحبت داشت دید که بسیار صاحب فضیلت شده پس گفت که این آقا جمال غیر آن آقا جمال است که پارسال او را دیدیم و در زمانی برای آقا جمال شام حاضر کردند در حالیکه آقا مشغول بمطالعه بود پس خان را در انجا گذاشتند و آقا هیچ ملتفت نشد تا اینکه یکدفعه اذان صبح بلند شد آقا سر برداشت و دید که شام حاضر است گفت چرا دیر آوردید گفتند که ما از اول شب آوردیم و شما ملتفت نشدید و هر سالی چهار هزار تومان با قا میدادند که آقا قضاوت کند پس در زمانی یکی از اعیان دولت در خدمت او حاضر شد پس شخصی مسئله از او سوال کرد آن جناب جواب نگفت و گفت اکنون نمیدانم پس دیگر آمد و سوال کرد همان جواب را شنید تا چهار نفر که چهار مسئله سوال کردند و جواب لا ادری شنیدند آن کسیکه از اعیان دولت بود گفت که شما سال چهار هزار تومان از سلطان میگیرید که بدانید و در این مجلس هر کس از شما سوال میکند شما میفرمائید که نمیدانم آقا جمال در جواب فرمود که من آن چهار هزار تومان برای آن چیزهائیکه میدانم میگیرم و اگر برای آنچه نمیدانم بخواهم تنخواه بگیرم خزینه پادشاه وفا بان نکند

ملا میرزا محمد بن حسن شیروانی

شعلهٔ ذکا و وارث محاسن فضلاء و مقتدای مدققین از علماء ملقب بمدقق شیروانی و معروف بملا میرزای شیروانی افکار ابکارش نتیجهٔ افکار اسلاف اشراف اولین و اقوال درر نثارش در سطور طروس متاخرین چون خورشید رخشان تابان و نمایان است ذهن صافیش غریب بحر بزه و دقائق نهایت خوش مفاد و از تلامذه استاد الکل فی الکل آقا حسین و اجازه اش از عالم بلا شین وبین آقا حسین است و در زمانی الغالم زباتی و فاضل بلاثانی مشید الفاظ و مبانی و معانی یعنی ملا میرزای شیروانی با لباس شیروان و کلاه وارد خدمت آقا حسین خونساری گردید در حالیکه آن جناب شرح اشارات شیخ بوعلی تدریس میفرمود ملا میرزا ایرادات بسیار

بر او وارد ساخت پس آقا حسین نام و نشان او استفسار فرمود چون او را شناخت گفت که من مطالعه برای تو نموده ام امشب مطالعه تو را مینمایم پس در نزد آقا حسین رحل اقامت انداخت و تلمذ نمود و از جمله فتوای غریبه ملا میرزا اینکه در شکوک رکعات نماز ترتوی لازم نیست و مؤلف این کتاب در کتاب بدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام قول او را نقل کرده ام و نهایت توهین و تضعیف او نموده ام گویند که ملا میرزا روزی در مدرسه بر سر حوض آب بایدنداشته باشند پس طلاب از جواب آن جناب عاجز و در جلباب شبهه باقی ماندند پس آنجناب کفی از آب برداشت و بهوا داد و فرمود که همین در ابطال این براهین کافی است یعنی وجود آب دال است که این براهین شبهات و مغالطاتی باشند مصادم ضرورت می باشند و هر شبههٔ که مصادم ضرورت است باطل و عاطل و فاسد و کاسد است و معروفست که ملا میرزا با آقا جمال همیشه مزاح و مباحثه و مجادله و آزار میکرد بنحویکه غالبا اوقات را بر او تلخ میکرد —

در حل ملا میرزا معمای شعر حافظ را

پس روزی شخصی آمد و آقا جمال را برای تعشی و شام ضیافت خواست آقا جمال را در باطن خیال اینکه اگر ملا میرزا را هم خواسته باشند پس او وعده ندهد و الا وعده دهد پس آقا جمال سؤال کرد که ملا میرزا را هم وعده گرفته گفت نه آقا جمال گفت که برو و من امشب خواهم آمد پس آن شخص مضیف چنان گمان کرد که آقا جمال میل دارد که ملا میرزا را هم وعده بخواهد پس به نزد ملا میرزا رفت و او را نیز بضیافت خواست چون زمان شام در رسید آقا جمال بخانهٔ آن شخص رفت دید که ملا میرزا هم در انجا است پس ملا میرزا شروع نمود در مباحثه و مکالمه مسائل علمیه با آقا جمال بنحویکه آقا جمال متغیر گردید پس صاحب خانه بفطانت و کیاست فهمید که منظور آقا جمال آن بود که ملا میرزا نباشد پس صاحب خانه خواست که بوسیله از وسائل قطع سخن ملا میرزا نماید پس از ملا میرزا سوال کرد که بعضی گفته اند که شعر اول دیوان خواجه حافظ ٭ الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها ٭ که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها معمی است باسم احمد و این چگونه می شود و مقصود مضیف آن بود که ملا میرزا در اینجا معطل شود زیرا که این شعر معمی نیست و از فکر کردن و معطل شدنش باعث خلاصی آقا جمال شود پس ملا میرزا متوجه مضیف شد و هفتاد توجیه نمود برای اینکه این شعر معمی است باسم احمد و بار دیگر با آقا جمال درآویخت و مباحثه نمود —

در مطایبه ملا میرزا

و چون در نزد ملا میرزا مذکور داشتند که فوق فلک اطلس نه خلا است و نه ملاء ملا میرزا گفت که چون بفوق فلک اطلس رسیدیم آستین را بالا میزنیم و دست را در آنجا فرو میبریم پس اگر رفت خلا خواهد بود و الا ملا خواهد بود و این سخن را از آنجناب بر سبیل مزاح بود و آقا باقر بهبهانی نوشته است که ملا میرزا گفت که من بیست دفعه شرح جامی را

درس گفتم و در هر دفعه فهمیدم چیزیرا که دفعهٔ پیش نفهمیده بودم واز خارج مسموع شد که ملّا میرزا میگفت که هفتاد دفعه شرح جامی را درس گفتم ۔

در مطائبه ملّا میرزا با اقا جمال

گویند که در زمانی اقا جمال و ملّا میرزا با هم بجائی میرفتند ویکی از ایشان بر دراز گوشی سوار بود واقا جمال همیشه لباس خوب می پوشید وملّا میرزا ترمه برسر می بست وچون دراز گوش بصدوقهٔ ان انکر الاصوات لصوت الحمیر شروع بفریاد انکرخود نمود وملّا میرزا ترک بود واقا جمال اصفهانی ملّا میرزا باقا جمال گفت که این دراز گوش اصفهانی میخواند پس ساعتی نگذشت که آن حیوان شروع باضراط نمود اقا جمال بملّا میرزا گفت که این حیوان جسته جسته ترکی نیز میگویند ۔

در بیان تالیفات ملا میرزا

وتالیفات این بزرگوار حواشی متفرقه غیر مدونه بر شرح لمعه است وخالی از لطافت نیست وحواشی غیر مدونه بر الهیات شرح تجرید است که بانهایت دقت است وکشف از ان میکند که آنجناب در فن حکمت ید طولی داشته وشرح فارسی بر کتاب معالم الاصول لیکن چون ترک بوده وفارسی او مشکل تر از عربی است وحاشیه بر معالم الاصول وچون خلیفه سلطان بر معالم حاشیه نوشته وایرادات بر معالم نموده بوده ملا میرزا این حاشیه را در رد ایرادات او نوشته ودران حاشیه هرکجا که قیل علیه میگوید میگوید که منظورش سلطان العلماست واین فقیر نیز حاشیهٔ سلطان نوشته ام وانرا اسمی ساختم بردو دوایرادات سلطان را که بر معالم فرموده رد نموده ام انصاف اینکه خلیفهٔ سلطان نهایت فاضل وجامع ودقیق واو را حاشیه ایست بر خفری بر الهیات شرح تجرید وحاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی وحاشیه بر شرح لمعهٔ اسم سامی او محمود است وسیّد حسینی نسب است ودر اواخر شیخ محمد پسر صاحب معالم واوائل شیخ علی نوادهٔ شهید ثانی بوده زیرا که سلطان از شیخ محمد پسر صاحب معالم حاشیه نقل نموده در قول معالم در تقسیم ان کان بوضع واحد ۔

در احوال خلیفهٔ سلطان

پس سلطان گفته که شیخ محمد پسر صاحب معالم از پدرش نقل کرده که مراد از وضع واحد وضع مستقل است که در او وضع اوّل ملحوظ نباشد واین دلیل است که در اواخر شیخ محمد بوده وشیخ علی رد دو سلطان را بر شرح لمعه تو نموده واین دلیلست که در اوائل شیخ علی بوده گویند که سلطان در سالی سفر مکّه نموده ودر انجا عمل هروله که مستحب بود بعمل نیاورد وچون باصفهان باز گشت وکیفیت هروله نکردن او بشاه عباس رسید خلیفه سلطان را خواسته وباو گفت که تو در کارخانه خدائی نانف واستنکاف واستکبار

می ورزی وهروله نمیکنی پس امر کرد که تبرزین بر دوشش گذاشتند وحکم کرد که درحضور پادشاه واعیان دولت در میدان شاه اصفهان هروله کند پس انجناب در میدان شاه بان حالت هروله نمود وظاهر اینکه او را خلیفه سلطان لقب گذاشتن برائی ان بود که منصبی از جانب پادشاه داشت واز جمله مذاهب غریبهٔ سلطان اینکه اجنّه وجود داشتند تا زمان پیغمبر پس پیغمبر بر طائفه جن نفرین کرد همه مردند ودر این ازمنه جن وجود ندارند وسیّد نعمت الله جزائری در انوار نعمانیه گفته که شیخ ثقهٔ من برائے من نقل کرد که فاضل قزوینی ادام الله ایام بقائه ذکر کرده که ایشان بعد از بعثت پیغمبر وجود داشته اند پس پیغمبر ایشان را نفرین کرد وهمه مردند وباین قول رفته است سلطان العلما قدس الله سرّه تا اینجا کلام سیّد نعمت الله بود مؤلف کتاب گوید که مراد سیّد نعمة الله از شیخ ثقه آخوند ملا محمد باقر مجلسی است ومراد از سلطان العلماء که واضح است واما فاضل قزوینی پس آن مشتبه است وشاید مراد ملا خلیل قزوینی باشد چه او دران عهد بوده ویا مراد ملا سلیمان پسر ملا خلیل باشد ویا مراد میرزا قوام الدین است که متن لمعه وخلاصه را نظم کرده است وحق اینکه ایشان وجود دارند چنانکه اخبار بسیار بر آن دال است علاوه بتظافر وتسامع دیدن اجنه بما رسیده که پس از پیغمبر الی الان دیده میشوند واگر بر خلاف این خبری وارد شده محمول بطائفه خاصه ویا مطروح است واخبار داله بر وجود جن در زمان ائمه تواتر معنوی دارد وسیّد جزائری در همین باب گفته که حکایت کرد برایم او حد مقدس عدل که پدرش در شبها در امکنه موحشه مظلمه میرفت که شاید جن را ببیند پس برایش اتفاق نه افتاد پس ولد او باو گفت که جن ظاهر نمیشوند بر کسانیکه برائی ایشان قوت قلب است بلکه ظاهر میشوند بر ضعفاء القلوب تا اینجا کلام سیّد نعمة الله بود مؤلف کتاب گوید که شاید مرادش از او حد مقدس عدل بقرینهٔ صدر کلام اخوند ملا محمد باقر مجلسی باشد والله العالم مؤلف کتاب گوید که برایم حکایت نمود والدم که در روزی در جنگل تنکابن که قریب بمسقط الرأس من بود سیر میکردم پس در نزد درختی دیدم که دختر بچه استاده با موی افشان ونیچه بعقب وپاشنه پا بپیش پس من سوره قدر را تلاوت کردم از نظرم غائب شد وهیچ خوف هم نداشتم ۔

در ملا عبدالله تونی

وتون در بلاد خراسان نزدیک قاین وملا عبدالله از معاریف چهار نفر می باشند یکی ملا عبدالله بن حسین تستری که بعد از این بیاید دوم میرزا عبدالله صاحب ریاض العلماء که از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی است وریاض العلماء کتابیست که در احوال علماء سابقین نوشته است سوم اخوند ملا عبدالله یزدی صاحب شرح تهذیب منطق وحاشیهٔ معروف بران وحاشیه بر حاشیه ملا جلال بر تهذیب وکرامات او سابقاً بیان شد واو

و اُو حکیم بوده و شیخ بهائی او را توصیف بعلامه نموده و شیخ بهائی در نزد اُو تلمذ نموده و صاحب مدارک
نیز در نزد او تلمذ کرده و ملا عبدالله در نزد ملا جلال دوانی درس خوانده و ملا جلال در نزد سید شریف
درس خوانده چهارم اخوند ملا عبدالله تونی است که اخباری مسلک بوده و اُو در اواخر زمان شیخ بهائی
و میرداماد بوده و از تالیفات او کتاب وافیه در اصول است که بر او شرح نوشته اند مانند سید صدرالدین
همدانی و سید محسن کاظمینی که شرح او چهل پنجاه هزار بیت مشود تقریبًا و سید بحر العلوم نیز قدری از اوائل آن
کتاب را شرح نوشته و در وقتی از اوقات ملا عبدالله بدیدن میرداماد رفته و میان ایشان مباحثه
و گفتگوی بسیار اتفاق افتاد چون ملا عبدالله خواست که از مجلس رفته باشد میرداماد فرمود که ای اخوند
ملا عبدالله چون از اینجا بیرون رفتی مبادا بگوئی که با میرداماد مناظره نمودم بلکه بر علما فخر کن که امروز
که امروز کلام میرداماد را فهمیدم انصاف آنکه موافق حق و مطابق واقع فرموده چه ملا عبدالله را بالنسبه
به میرداماد مقام شاگردی است بلکه بسیاری از تالیفات میرداماد را نفهمید۔

در مکالمه شاه عباس با ملا عبدالله

گویند که شاه عبّاس روزی بدیدن اخوند ملا عبدالله تونی آمد و اخوند مدرسه ساخته بود و خالی
از جماعت طلاب بود پس سلطان مدرسه را سیر کرد و از ملا عبدالله سوال کرد که مدرسه شما چرا خالیست
و مجمع طلاب نیست ملا عبدالله در جواب گفت که جواب این سوال را بعد از زمانی خواهم بشما عرضه داشت
پس روزی اخوند ملا عبدالله باز دیدن پادشاه رفت پس از طی تعارفات و گفتگوها پادشاه بملا عبدالله گفت
که چیزی از من خواهش کن اخوند گفت که من مطلبی ندارم سلطان درین باب اصرار کرد اخوند گفت
اکنون که شما اصرار دارید مرا یک حاجت است و آن آنست که من سوار شوم و شما در پیش روی من پیاده در
میدان شاه قدری راه رفته باشید سلطان گفت که حکمت و سبب این چه باشد اخوند گفت که جواب آنرا
بعد از چندی خواهم عرضه داشت پس از آنجائیکه سلطان صفویه رحمهم الله تعالے از مروّجین دین
حضرت سید المرسلین سلام الله علیه و آله اجمعین بودند و در احترام علمای اعلام غایت کوشش داشتند
لذا اخوند سوار شد و شاه عباس در پیش روی او روان شد و قدری رفتند و همه اهل شهر و غیره دیدند
پس اخوند سلطان را وداع کرده بمکان خویش مراجعت نمود بعد از چند وقتی سلطان بار دیگر بدیدن
اخوند ملا عبدالله آمد دید که مدرسهٔ اخوند مملو از جماعت طلاب است پس از اخوند استفسار نمود که سابقًا
مدرسهٔ شما خالی از طلاب بود اکنون مدرسه مملو از طلبه گردیده وجه آن چه باشد اخوند گفت که وجه
این با وجه اینکه از شما خواهش کردم که شما پیاده و من سوار براه رفته باشیم آنست که چه مردم در ابتدای

امر فضیلت علم را و فضیلت عالم را ندانسته اند و ظاهر بین میباشند و معرفت ندارند لهذا در مدرسه
من کسی جمع نشد و دران زمانیکه من سوار شدم و شما پیاده در جلو راه رفتید مردم دانستند که
بحسب دنیا علم را ان قدر مقدار است که پادشاه پیاده در پیش روی عالم راه میرود لهذا [illegible] و دنیا
و طلب جاه و جلال و حطام دنیوی سریع الزوال در مدرسه جمع شده مشغول تحصیل گشته اند و چون
بعضی از مراتب علم را طی نمایند خواهد نیت ایشان خالص شد و نیت قربتی که مقصود اصلی در علم و جمیع
عبادات است خواهد حاصل شد کما ورد فی الخبر اطلبوا العلم و لو لغیر الله فانه یجرّ الی الله

یوسف بن احمد بحرانی

یوسف بن احمد بن ابراهیم بحرانی حائری صاحب حدائق از طبقه اخباریین است ولیکن متعصب نبود و بسیار
فاضل بوده و ترجمه خود را در اخر لؤلؤه بدین وجه نوشته که مولد من در سنه هزار و صد و [illegible] بود و مولد
برادرم شیخ محمد در سنه هزار و صد و دوازده بوده در قریهٔ ماحوز زیرا که پدرم برای تحصیل علم در آن
قریه در خدمت شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی رفته بود و من پنج ساله بودم و دران سال فسادی در
بحرین روی داده و دو قبیله با یکدیگر در آویختند و من در حجر تربیت جدم بوده ام و جدم با مر غوص
و تجارت اشتغال داشته و کریم و رحیم و بسیار با دیانت و خیر بوده و هر چه بدستش می آمد بر مهمان و خویشان و دیگران
انفاق میکرد و چیزی بذخیره نمیگذاشت و حریص نبود و مرا تربیت نمود زیرا که برای پدرم پسر بزرگتر از
من اولادی نبود و برای من معلمی گرفت که قرآن بمن تعلیم میکرد و جدم کتابت بمن تعلیم کرده و خط
پدرم در نهایت جودت بود و از ان پس نزد پدرم درس میخواندم و مرا در آن زمان رغبت [illegible]
علم نبود بجهته غلبه جهالت کودکی و نزد پدرم کتاب قطر الندا خواندم و اکثر ابن ناظم در صرف [illegible]
قطبی را میخواندم تا اینکه خوارج برای گرفتن بحرین هجوم آور شدند و سه سال جنگ میکردند تا [illegible]
نیز حمایت کردند و بحرین را گرفتند و نهب و صلب و هتک و فتک نمودند و اکابر به قطیف [illegible]
گریختند و پدرم با عیال و اولاد بقطیف رفت و مرا در بحرین در خانه که در قریه شاخور داشتیم [illegible]
که بعضی از کتب و اسباب را مخفی و دفن کرده بود و بمن امر کرد که آن کتبی که بغارت برده [illegible]
کرده گرفته باشم پس بعضی از ان ها را پیدا کردم و بعضی از اسباب مخفیهٔ مخزونه و [illegible]
نزد والد فرستادم و این چند سال کار بتعطیل انجامید پس برای زیارت پدرم به قطیف رفتم [illegible]
آنجا دو سه ماندم پس پدرم بجهته کثرت عیال و ضعف حال و قلت مال عزم بمراجعت بسوی بحرین [illegible]
لیکن عجم را هوای اخذ بحرین بر سر آمد پس ما صبر کردیم که چه واقعه روی میدهد پس عجم [illegible]

شدند و بلاد آتش سوز شد و خانهٔ ما که در انجا بود سوخته شد بیں حزن پدرم زیاده شد زیراکه در بنای آنخانه مبلغ خطیری مخارج بوُد و ہمان سبب مرض اوشد و دو ماه مریض بود پس وفات نمود و در وقت وفات گفت که من ذمهٔ ترا بری نمیکنم اگر بر سر سفره نشینی و برادرانت در دور تو نشسته باشند و برادرانم هریک از مادرے بودند و اکثر از ایشان اطفال بودند و مادران ایشان هم وفات یافته بود و برائے ایشان مرجعی نبود پس مبتلا شدم بعیال او و دو سال در قطیف بعد از موت والد اقامت نمودم و در نزد شیخ حسین ماحوزی قدری از کتاب قطبی و قدری از کتاب شرح تجرید قدیم را میخواندم و گاهی ببحرین میرفتم برائے اصلاح درختان خرما که در انجا داشتیم و حاصل آن را جمع میکردیم و بقطیف می آمدم و بدرس اشتغال میداشتم تا انیکه عجم بر سبیل صلح و دادن مال مخارج بحرین را گرفتند زیراکه پادشاه عجم بسبب سوی تدبیر کارش پست و بعجز منجر شده بود پس بحرین برگشتم و مدت پنج سال در انجا ماندم و در نزد شیخ او حد شیخ احمد بن عبد الله بلادی درس خواندم و از ان پس در نزد شیخ عبد الله بن علی درس میخواندم و در ضمن اینمدت بمکه رفتم و بزیارت پیغمبر خدا مشرف شدم و ائمه را زیارت نمودم پس بقطیف برائے اخذ حدیث رفتم و نزد شیخ حسین از اول تهذیب قرائت میکردم پس بسوی بحرین مراجعت نمودم و کار بر من تنگ شد و دیون من بسیار گردید و این بعد از استیلاء افاغنه بود بدیار عجم پس من بولایت عجم رفتم و مدتے در کرمان ماندم پس از ان بسوی شیراز مراجعت کردم پس در انجا خدا تعالے اسباب اعزاز و اکرام مرا فراهم آورد و سلطان و حاکم آن دیار که میرزا محمد تقی بود و ترقی کرده میرزا محمد تقی خان شد پس مرا اکرام و احسان بسیار نمود و خدا تعالی محبت من بر دل او انداخت و مدتے در سایهٔ دولت او در مدرسهٔ او اشتغال تبدریس داشتیم و نماز جمعه و جماعت در ان بلاد می نمودم و در انجا بسیاری از رسائل و اجوبهٔ مسائل نوشتم و مطالعه اشتغال داشتم تا اینکه خرابی دران بلاد روی داده از انجا به بعضی از دهات رفتم و در قصبهٔ فسا منزل نمودم و عیال را ببحرین فرستادم و عیال تا من از ان بلاد گرفتم و در انجا مشغول بمطالعه شدم و کتاب حدائق را تا باب اغسال تصنیف نمودم و باینحال بزراعت اشتغال داشتم برائی اینکه بمردمان محتاج نباشم و متولی ان قریه میرزا محمد علی بود و نهایت محبت با من داشت و احسان بمن مینمود و در ان مدت خراج از من مطالبه نکرد پس بلا بان بلاد بالا گرفت و میرزا محمد علی کشته شد و کتاب حدائق را غالب نسیان تنید و قائعی روی داده که اکثر کتب من از دست من رفت پس از انجا باصطهبانات رفتم و آرزوی مشرف شدن بعتبات عالیات داشتم پس بکربلا رفتم و عازم گردیدم بر اقامه انمکان تا وقت وفات و صابر بر فقرم و مشغولم بمطالعه و تصنیف و تدریس و شروع در تمام

کتاب حدائق۔

کتاب حدائق نمودم بعض مجلدات از ان بیرون آمد کتاب طهارت مشتمل بر دو جلد و کتاب صلوة مشتمل بر دو جلد و کتاب زکوة و کتاب صوم در یک مجلد و کتاب حج در یک مجلد و این کتاب بحمد الله تعالے مانند آن عمل نشده در کتب اصحاب و سابقی مرا بران سبقت نگرفت در این باب زیراکه این کتاب مشتمل است بر جمیع نصوصے که متعلق بهر مسئله است و دارائی جمیع اقوال است و مشتمل بر بسیاری از فروع است و این از برکت این مکان شریف است و از انچه در بلاد عجم نوشته شده است باین متانت نیست زیراکه همه نصوص و همه اقوال دران ذکر نشده و مقصود ما آنست که کسی که دارندهٔ این کتاب است محتاج بکتاب اخبار و کتب استدلال نیست و در اثنائے کتابت آن کتاب رسائل بسیار در اجوبهٔ مسائل نوشته شده چنانکه بیاید۔

در تالیفات شیخ یوسف بحرانی

پس تالیفات من از انجمله کتاب حدائق است تا کتاب حج و من الان اشتغال دارم بکتاب متاجر و اعراض از کتاب جهاد نمودم و انچه متعلق بجهاد است زیراکه آن قلیل النفع بود در این زمان بجهت متابعت بعضی از علمائے اعیان و صرف کردن وقت را در چیزے که انفع است و از ان جمله کتاب سلاسل الحدید در تقیید ابن ابی الحدید است و رد بر او در شرح نهج البلاغة که آن را بقول خود بر مذهب معتزله نوشته است و در اول ان کتاب بمقدمهٔ نوشته ام که شافی در امامت است و صلاحیت دارد که کتاب مستقلی باشد از ان پس نقل کردم کلام او را در شرح از جاهائیکه متعلق بامامت و احوال خلفا است از ان یک جلد بیرون آمد و از جلد ثانی نیز ثلثی بیرون آمد و اشتغال بکتاب حدائق مانع از اتمام آن شده و کتاب شهاب ثاقب در بیان معنی ناصب و انچه از مطالب که بر آن ترتیب دارد و کتاب رد بر نخفیه از ملتقطات یوسفیه و ان کتابیست که در آن فن مثل آن عمل نشده است مشتمل است بر تحقیقات رائقه و ابحاث فائقه و کتاب عقد جواهر نوریه در اجوبهٔ مسائل بحرانیه و صلوة متنا و شرحا و رسالهٔ دیگر در صلوة که منتخب از ان است بعبارتیکه برائے مردمان وضوح دارد و رسالهٔ محمدیه در احکام میراث ابدیه و کتاب جلیس الحاضر و انیس المسافر که جاری مجرائے کشکول است و رسالهٔ میزان الترجیح و رساله در تحقیق معنی اسلام و ایمان و رساله لؤلؤ الزواهر در تتمهٔ عقد جواهر که مشتمل است بر اجوبهٔ مسائل ان سائل و کتاب نفحات ملکوتیه در رد بر صوفیه و کتاب تدارک المدارک که مشتمل است بر بحث با صاحب مدارک در مواضعی که قلم او در ان مواضع خطا کرده و در تحقیق آن مساهله فرموده و یک مجلد از ان بیرون آمده که مشتمل است بر کتاب طهارت و صلوة و از ان پس اشتغال بکتاب حدائق مانع از انجام آن کتاب شده زیراکه در حدائق بحث با صاحب مدارک

؞ ؞ درآن موضع نموده ایم وکتاب مسائل شیرازیه وکتاب اعلام القاصدین بسوی مناهج اصول
؞ ؞ دین وازان بیرون آمد باب اوّل در توحید لیکن این کتاب وکتاب مقدمه درواقعه داهیه
قریه فسا مفقود شد ورساله قاطعة القال وقیل در نجاست ماء قلیل ودران تعریض است بمحدث کاشانی
ملا محسن که قائل بطهارت شده ورساله کشف القناع عن صریح الدّلیل دررد برکسیکه در رضاع قائل
بتنزیل شد یعنی عموم منزله را اختیار کرده متضمن ست ان رساله بجثهاے رابر مولائی عماد میرداماد
که قائل بعموم منزله است ورساله درآن نوشته که همه انرا در رساله مانقل کردیم وبطلان مطالب
انرا ظاهر ساختیم ورساله کنوز مودعه در اتمام صلوة در امکنهٔ اربعه ورساله صوارم القاصمه براے
جامع بین ولد فاطمه که مشتمل است بر تحریم جمع میان دو فاطمیّه در نکاح وکتاب معراج النبیّه در
شرح من لایحضره الفقیه وکمی ازان کتاب از اولش بیرون آمد وتمام نیست وکتاب مسائل بهبهانیه
در مسائلے که وارد شد از مرحوم مقدس سیّد عبدالله بن سیّد علوی بحرانی که قاطن در بهبهان بود وثانیاً
واجوبه مسائل کازرونیه که ورود یافت از شیخ ابراهیم بن شیخ عبدالنبی بحرانی واجوبه مسائل
خشتیه که وارد شد از ملّا ابراهیم خشتے واجوبهٔ مسائل شیخ احمد بن یوسف بن علی بن مظفر سیوری بحرانی
واجوبهٔ مسائل شیخ امجد بن شیخ احمد بن مقدس شیخ حسن استانی بحرانی واجوبه مسائل سیّد عبدالله
بن سیّد حسین شاخوری وکتاب که مشتمل است بر خطبهٔ نماز جمعه از اوّل سال تا آخرش وکتاب انوار ه
حیریه واقمار بدریه در اجوبهٔ مسائل احمدیه وآن را بدین اسم نامیدیم برای اینکه ان اجوبه در جوار
حضرت سیّد الشهداء وقوع یافت پس منسوب بحائر شد وحائر در اخبار به حیر نیز معبر شده وآن
قریب از صد مسئله است واجوبه مسائل شیخ محمد بن شیخ حیدر نعیمی وغیر این کتب تا اینجا کلام صاحب
حدائق بود در لؤلؤه وغرض ازین تطویل اینکه طالب علم نباید که بسبب فقر وفاقه وظلم ظلمه وورود
بلیّه ترک تحصیل کند ویا از تصنیف وتالیف دست بکشد وصاحب حدائق دران کتاب غالباً بطریق
اصحاب اجتهاد مشی کرده واقوال ایشان را ذکر کرده وایشان را بتعظیم نام برده ودر اجازات خود
ایشان را مدح کرده وشنا منمون وطعن ورد بر ملا محمد امین استرابادی داشته وهمچنین بر ملا محسن فیض
قدح نموده بلکه در کتاب نفحات ملکوتیه ملا محسن فیض را فاسد العقیده دانسته اگرچه شیخ یوسف در اصول
وفقه بعضی از فتاوای غریبه دارد لیکن درآن عیبی نیست ولیکن مرحوم حاجی سیّد محمد باقر حجة الاسلام
کلمات واقوال او را هیچ ذکر ننموده واو را تعظیم نکرده واز ذکر اسم وکتاب او همه احتراز داشته
وشاید که براے آن بوده که او از تلامذهٔ آقا باقر بود ولو مع الواسطه وآقا باقر منع کرده بود تلامذه

خود را از معاشرت با اخباریین وکتاب حدائق را تا بکتاب طلاق نوشته وفات او در سال یکهزار
وصد وهشتاد ونش در شهر ربیع الاول واقع شده پس عمرش تقریباً هفتاد ونه سال خواهد بود
وآقا محمد باقر بهبهانی بر او نماز کرده ودر کربلا مدفون گشته وبرادرش شیخ عبد العلی از جمله مشایخ
اجازه است وصاحب حدائق او را وصف بمقدس نموده واو اوّل کسی است که واجب دانسته است
جهریه تسبیح را در دو رکعت اخیره تین وبرادر دیگرش شیخ محمد نیز از مشایخ اجازه است وشیخ خلف
پسر شیخ عبد العلی مذکور نیز از مشایخ اجازه است وشیخ حسین پسر شیخ محمد مذکور نیز چنین است۔

دراحوال شیخ حسین بن شیخ محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بحرانی ماحوزی جامع معقول ومنقول وعمل وعلم بوده واز مشایخ اجازه صاحب حدائق است
وماحوزی نسبت بماحوز است وان سه قریه است دو نخ بجیم بعد از نون وآن مسکن این شیخ معن
بور است وهلتا بتاء مثناة فوقانیه بعد از لام ودرآن قبر محقق علّامهٔ فیلسوف شیخ میثم بحرانی است
که صاحب شروح ثلثه بر نهج البلاغه است صغیر وکبیر ومتوسط وغریقة بغین معجمه وراے مهمله ویاء مثناة
تحتانیه وتاء مثناة فوقانیه مصغره واین شیخ اجازه دارد از استادش شیخ سلیمان بن عبد الله
ماحوزی واین شیخ قریب به نود سال عمر کرده وبا این حال ذهن او متغیر نشد وهیچیک از حواس
او را اختلال راه نیافت مگر انیکه از کبر سن ضعفے باو دست داده وعجب انیکه این شیخ با این فضل
ملکهٔ تصنیف نداشته وچیزی در قالب تالیف نریخته۔

در شیخ سلیمان بن شیخ عبد الله

شیخ عبد الله بن علی بن حسن بن احمد بن یوسف بن عمار بحرانی نادرهٔ زمان وعلامهٔ دوران بوده وریاست
بلاد بحرین درآن وقت باو منتهی شد وشاگرداو شیخ عبد الله بن صالح بحرانی در ذکر او گفته که این
شیخ اعجوبه در حفظ بوده وبسیار دقیق وسریع الانتقال در جواب ومناظرات وطلاقت لسان ومن
مثل او هرگز ندیدم وثقه بود در نقل وضابط بود وامام در عصر خود بود ووحید در دهر بود اذعان
کردند براے او جمیع علماء واقرار بفضل او جمیع حکما وجامع جمیع علوم وعلامه در جمیع فنون بود
وحسن التقریر عجیب التحریر وخطیب وشاعر ودر غایت انصاف واعظم علوم او حدیث ورجال وتواریخ
بود ومرا تربیت کرد ومقرب داشت وتخصیص در میان اماثل واقران داد خدا تعالی بحق پیغمبر
وآل پیغمبر که او را از من نیکوترین جزاء دهاد وعمر آنجناب قریب به پنجاه بود ووفاتش در هفتدهم شهر رجب
از سال هزار وصد وبست ویک بوده ودفن شد در مقبرهٔ شیخ میثم بن معلا جد شیخ میثم علامه مشهور

درقریه دونج ازقرائی ماحوز تا اینجا کلام تلمیذش عبدالله بن صالح بود —

در ولادت و وفات سلیمان

و در لؤلؤ گفته که من یافتم بخط او که نقل از والدش کرده که مولد من در نیمهٔ ماه رمضان از سال هزار و هفتاد و پنج بود بطالع عطارد و حفظ نمودم قرآن را و حال اینکه تقریباً هفت ساله بودم باچند ماه بالا و شروع در کتب علوم نمودم و حال اینکه ده ساله بودم و همیشه مشغول بتحصیل بودم تا این زمان که سال هزار و نود و نه است تا اینجا کلام شیخ سلیمان بود و صاحب لؤلؤ گفته که نظر بتاریخ مزبور با تاریخ وفات که عبدالله بن حاج صالح گفته بود باید عمر شیخ سلیمان تقریباً چهل و چار سال و ده ماه خواهد بود پس قول تلمیذش عبدالله بن حاج صالح که عمرش قریب به پنجاه سال بود سهو است و ناشی از عدم اطلاع بر تاریخ مولد اوست و شیخ سلیمان شاعر خوب بود و شعر بسیار گفته و مراثی خوب برای امام حسین علیه السلام گفته است

در تلامذهٔ شیخ سلیمان

و به نزد این شیخ تلمذ کردند جماعتی از علماء مانند پدر صاحب حدائق و او اشهر تلامذهٔ شیخ سلیمان ابن عبدالله حاج صالح متقدم است و همچنین شیخ حسین متقدم است و همچنین شیخ احمد بن شیخ عبدالله بن حسن بلادیست که او نهایت فضل و غایت اتصاف بحسن اوصاف و ذلت و ورع و تقوی و مسکنت بود و وفات شیخ احمد مذکور روز دوشنبه چهاردهم ماه رمضان سنه هزار و صد و سی و هفت بوده و از جملهٔ تلامذهٔ شیخ سلیمان شیخ عبدالله بن شیخ علی بن احمد بلادیست و اینها هر یک کسانی بودند که نوبت ریاست علمیه بایشان منتهی شد هر یک در وقتش و شیخ سلیمان در روز جمعه در مسجد بعد از نماز صحیفهٔ کاملهٔ سجادیه را درس میگفت و مجلس او مملو از فضلاء بود و در سائر اوقات در خانهٔ خود درس میگفت —

در تالیفات شیخ حسین

و از برائی شیخ سلیمان تالیفات چند است که اکثر انها رسائل میباشند و بعضی از انها تمام و بعضی ناتمام است از انجمله کتاب چهل حدیث است در امامت از طریق عامه و این کتاب از احسن مصنفات اوست و آن کتاب را هدیه برای شاه سلطان حسین فرستاد و باسم او تصنیف نمود پس او را دو هزار درهم داد که بقیمت آن زمان بست تومان میشد و با او بانصاف عمل نکرد زیرا که شان او زیاده از ان بوده و کتاب ازهار الریاض که جاری مجرای کشکول است و سه مجلد است و کتاب فوائد نجفیه و کتاب

و کتاب عشره کامله که متضمن ده مسئله است از مسائل اصول و فقه و در آن کتاب دلالت است بر اینکه انجناب متصلب در اجتهاد بود اما از بعضی از فوائد متاخر از این کتاب فهمیده میشود که رجوع کرده است بنحوی که قریب بطریقهٔ اخباریین است و کتاب شفار در حکمت نظریه و رسالهٔ صلوة و رساله در مناسک حج که مختصر است و او را نوشته است بالتماس سید اکمل امجد سید احمد بن سید عبدالرؤف جد حفصی بحرانی و رسالهٔ نفحة العبیر در طهارت بئر و رسالهٔ ثانیه در مناسک حج نیز مختصره است و رسالهٔ اقامه دلیل بر نصرت حسن بن ابی عقیل در عدم نجاست آب قلیل و در لؤلؤ گفته که بخط شیخ سلیمان یافتم اینکه چیزی که خلاصهٔ مضمونش ان بود که در خواب می بینم کتابیرا که گویا ذکری است و در او نوشته بود که چون حسن ابن عقیل ظاهر ساخت قول بعدم نجاست آب قلیل را لذا اصحاب ما امامیه او را هجر کردند و در نکه استخفاف باو نمودند و رساله در مسئله وجوب نماز جمعه بر ما و ان رساله نقض است بر رساله که بعضی از فضلا بر در تحریم نماز جمعه نوشته اند و کتاب معراج در شرح فهرست شیخ طوسی لیکن ان کتاب ناتمام است و بیرون آمد از ان کتاب باب همزه و باب باء موحده و باب تاء مثناة فوقانیه و رسالهٔ بلغه که بروزن رساله و جیزه اخوند ملا محمد باقر مجلسی است در انچه مختار احوال رجال و رسالهٔ محمدیه و رساله در علم منطق و شرح آن و رسالهٔ تحریم ارتماس بر صایم و رساله نجاست ابوال دواب ثلثه و رساله در وجوب طهارات بوجوب غیری خصوصاً جنابت و رسالهٔ افضلیت تسبیح بر حمد در ثلثه تلثیه دو رکعت آخر رباعیه و رساله در شرح خطبه استسقاء و رساله در تعریب رسالهٔ فارسیه در چهار مسئله در رد بر عامه و رساله در تحقیق اینکه موضوع جزء از سجود است در معارضهٔ شیخ محمد بن ماجد و رساله در طلاق غائب و رساله در شرح حدیث نیة المومن خیر من عمله و رساله در سبب تساهل اصحاب در ادلهٔ سنن و رسالهٔ صواب النداء در مسئله بداء که تمام نیست و رساله در استقلال اب بولایت بر بکر بالغ رشید در تزویج و رساله در مسئله بداء مسماة باعلام الهدای در مسئله بداء و رساله در جواز تقلید و رساله ذخیره در محشر در فساد نسبت عمل و رساله نکت بدیعه در فرق شیعه و رساله در اعراب تبارک الله احسن الخالقین و رساله در اسرار صلوة و رساله در استخاره و رساله در قرعه و رسالهٔ صومیه و کتاب شرح باب حادیعشر که تمام نیست و رساله در وجوب غسل جمعه و رساله در مسئله عجز و بالوعه و رساله در نحو و رسالهٔ در مقدمه واجب و رسالهٔ موسومه بخایل الاعجاز در معمیات والغاز و رساله دیگر در نحو و رسالهٔ ناظمة الشتات در انچه مستحب است تاخیرش از اوقات نهایت خوب و با دقت است و رساله در آداب بحث و رساله دیگر در علم مناظره و رسالهٔ ایقاظ الغافلین در وعظ و رسالهٔ شمسیه در رد شمس

برای مولای ما امیرالمومنین ورساله درحکم حدث دراثنائی غسل ورساله درتحریم تسمیه حضرت صاحب الامرؑ ورساله موسومه بسر مکتوم دربیان حکم تعلم علم نحو ورساله موسومه بفصل الخطاب درکفر اہل کتاب ونصاب وتمام نیست وکتاب ہدایة القاصدین بسوئی عقائد دین ورساله موسومه بضوء النہار وکتاب شرح مفتاح الفلاح وکتاب شرح اثنا عشریه بهائیه که تمام نیست ورساله موسومه ببلاقة البہیه درترجمه میثمیه که دران ذکر کرده ست احوال شیخ میثم بحرانی را وبسیاری ازان رسائل تمام نیست وبعضے ازان ازمسوده خارج نشده ست واین بزرگوار اجازه ازاخوند ملا محمد باقر مجلسی وغیر او دارد –

مح شیخ سلیمان بن علی

شیخ سلیمان بن علی بن سلیمان بن راشد بن ابی ظبیه بضاد مثلثة الحرکات پس باء موحده پس باء مثناة ازتحت وبحرانی واصبعی الاصل وشاخوزی المسکن واو ازمشایخ اجازهٔ شیخ سلیمان بن عبدالله است واین شیخ مجتهد صرف ست واجازه دارد ازشیخ احمد بن شیخ محمد بن علی مقناعی واین شیخ سلیمان درسنه ہزار وصد ویک وفات یافت وسید اجل سید عبدالرؤف جدحفصی مرثیه برای او ساخته که متضمن تاریخ وفات اوست وازتالیفات اوست رساله درتحریم نماز جمعه درزمان غیبت نوشته وشیخ احمد بن محمد بحرانی انرا نقض کرده ورساله درحلال بودن تتن وقہوه ودران رد بعضے ازعلماء اخباریین کرده که قائل تحریم ان شده اند ورساله درعلم کلام دراصول دین ورساله حلیت جمیع اقسام سمک –

شیخ علی بن سلیمان

مط شیخ علی بن سلیمان بن درویش بن حاتم بحرانی قدمی ملقب بزین الدین واو ازمشایخ اجازهٔ شیخ سلیمان بن علی متقدم ست واو اول کسی ست که نشر کرد علم حدیث را دربلاد بحرین وتهذیب وترویج کرد حدیث را وپیش ازاو اثری ازان نبود وحواشی وقیود برکتاب تهذیب واستبصار نوشت برای اینکه ملازمت او بحدیث شدید بود ودر دیار عجم مشهور بام الحدیث بود ودر بلاد بحرین رئیس بود ومتولی امور حسینیه بود وقلع وقمع ظلم وفساد نمود وبدعتها را رفع کرد وبساط عدل را منبسط نمود ووفاتش درسنه ہزار وشست چہار بود وازجملهٔ مصنفات او رساله صلوة است ورساله درجواز تقلید وحاشیه برکتاب مختصر نافع که نہایت صغیره ومختصره ست وقبر او مزار معروفست درقریهٔ قدم واو تلمذ کرد درنزد محمد بن حسن پس بعجم مسافرة کرد وخدمت شیخ بہائی

رسید

رسید وعلم حدیث را ازاو فرا گرفت پس به بحرین مراجعت نمود ونشر حدیث درانجا کرد ومحمد بن حسن سابق بمجلس درس او حاضر میشد پس محمد را مردم عتاب کردند که او دیروز درنزد تو تلمذ مینمود امروز تو درنزد او تلمذ مینمائی او درجواب میگفت که شیخ علی امروز بسبب اخذ علم حدیث برمن وغیر من فائق ست واین شیخ علی راسه اولاد بود یکی شیخ صلاح الدین که بسیار فاضل بود سیما درعلم حدیث وعلم ادب واو را بعضے ازحواشی ست برتهذیب حدیث وبعدازپدرش متولی امور حسینیه شد وبجائے پدر درمجلس قضا نشست ودرمجلس درس نشست ونماز جمعه وجماعت مینمود لیکن بعد ازپدر بر باقی نماند بلکه طولی نکشید که وفات یافت دوم شیخ حاتم بن شیخ علی واو ہم فقیه فاضلی بود سوم شیخ جعفر بن علی واو درامر بمعروف ونهی ازمنکر نہایت شدت داشت وبعدازبرادرش امام جمعه وجماعت بود وشیخ جعفر مذکور را پسر فقیه فاضلی بود مسمی بشیخ علی بن جعفر واو زاہد وصاحب ورع بود ودرامر معروف ونہی ازمنکر متصلب بود وبعضی ازامراء بلاد او را درنزد شاه سلیمان متہم ساختند وحال انکه انجناب بری بود ازانچه باو نسبت دادند پس سلطان کس فرستاد واو را مقید کردند تا بکازرون رسیدند پس سلطان ازحقیقت امر مطلع شد وبتعجیل فرستاد که زنجیر ازو بردارند پس انجناب درکازرون نشست ومدتی درانجا ماند وبسا بود که به بحرین می آمد وباز ہم برگشت ووفات او درکازرون بود درسال ہزار وصد وسی یک –

شیخ احمد بن شیخ محمد بن شیخ یوسف

شیخ احمد بن شیخ محمد بن یوسف خطی الاصل بحرانی مقابی واین شیخ علامه فہامه وزاہد وعابد وورع وکریم وپرہیزگار بود ومسلط درمعقول ومنقول وفروع واصول ودقت نظر وحدت خاطر بازیادت بلاغت وفصاحت درتعبیر وتحبیر وتحریر وصاحب حدائق گفته که اعتقادم انکه او افضل علماء بحرین بوده ازکسانیکه معاصر آن بودند ومتاخر ازاو بودند بلکه ازغیر ایشان نیز افضل بوده وشیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی متقدم ازشیخ احمد بن شیخ محمد مذکور اجازه دارد وبعضی از تلامذهٔ شیخ احمد مذکور در رساله خود چنین نوشته که انجناب باصفہان رفت واقا محمد باقر صاحب کفایه وذخیره با او خلوت میکرد درہر ہفته دو روز باو مذاکره میکرد وازاو استفاده میکرد وعلامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر بشیخ احمد مزبور اجازه داد ودران اجازه نوشت که ازغرائب زمان وغلط دہر خوان بلکه ازفضل خدا تعالے برمن ونعم بالغه اش درنزد من اتفاق افتادن ست صحبت مولائے اوے فاضل کامل ورع بارع تقی زکی جامع فنون فضائل وکمالات حائز قصب سبق درمیدانہائے

سعادات صاحب خلقهای پسندیده واصل طیّب بهی علم تحقیق وطور تدقیق عالم نحریر وفایق درتحریر وتقریر
کشاف دقایق معانی شیخ احمد بحرانی خدا تعالے ایام او را بدوام موصول دارد ومشهور واعوامش
رامقرون بسعادت دارد پس یافتم او را دریائے پر از علم که برای او کناره نیست ویافتم او را دانشمند
ماهر درفضل تا آخر اجازه وشعر شیخ احمد مذکور در نهایت جودت ونیکوئی وجزالت است واز جمله مصنفات
او کتاب ریاض الدلائل وحیاض المسائل است وصاحب لؤلؤ گفته که نیافتم از ان کتاب مگر قطعهٔ
از طهارت ورساله در وجوب عینی نماز جمعه ورد نمود دران رساله شیخ سلیمان بن علی شاخوری
را چنانکه گذشت ورساله در استقلال پدر بولایت بکر بالغ رشید ورساله در منطق که نامیده انرا
بمشکوة مضیئه ورساله رموز الحقیقت ورسالهٔ منطقیه ورساله صغیره درمسئله بدا وان جناب
بطاعون وفات یافت با برادرش شیخ یوسف ودر جوار کاظمین مدفون شدند در سال هزار
وصد وپدر ایشان زنده بود ودر سال هزار صد وسه پدر ایشان وفات یافت در قریه مقابادوین
جناب اجازه از پدر خود نیز دارد که شیخ محمد بن یوسف است وشیخ محمد بن یوسف ماهر بود در علوم عقلیه
وفلکیه وریاضیه وهیئت وهندسه وحساب وعربیت وصاحب لؤلؤ گفته که پدرم براو قرائت کرد
اکثر علوم عربیه وریاضیه را وقرائت کرد براو خلاصة الحساب را واکثر شرح مطالع را وباقی از مطالع
را تمام کرد بعد از این شیخ براستادش شیخ سلیمان بن عبدالله متقدم واز شیخ محمد مذکور چیزے از
مصنفات نقل نه شده

دراحوال آقا سیّد علی ملقب بسیّد نورالدین

سیّد علی بن سیّد علی بن ابی الحسن الحسینی الابراهیمی الموسوی ملقب بسیّد نورالدین مشعله زکاوت وفطانت
وفضیلت وتقاوت ونقاوت وزهادت وعبادت ورزانت است ومیر محمد مؤمن استرابادی صاحب
کتاب رجعت از این بزرگوار اجازه دارد واین بزرگوار اجازه دارد از برادر وپدر خود سیّد او حد شمس الدین
سیّد محمد صاحب مدارک واز برادری خود جمال الدین ابومنصور شیخ حسن بن شهید ثانی وسیّد نورالدین
فاضل ومحقق ومدقق بوده ودر زمانش از مسلّمین بود ومتوطن بمکّه شد وتالیفات او در نهایت جودت
وورید وامر در بلاد شام بود وصاحب شام را بالنسبه با او احترام تمام بود پس بمکّه معظمه رفت و
عمرش از نود تجاوز کرد وحال انکه استعانت باحدی نمیکرد بلکه مردمان با او استعانت میجستند
ووفات او در سال هزار شصت ودو وقوع یافت ودر شعر ید طولے داشت - ومشهور هر دیار بود
در نسب صاحب معالم ومدارک سیّد نورالدین

ومخفی نماند که سیّد علی والد سیّد نورالدین دختر شهید ثانی را بزواج خود درآورد واز وصاحب مدارک
سیّد محمد تولد شد وپس از شهادت شهید ثانی والدهٔ صاحب عالم را که زوجهٔ شهید ثانی بود بزواج
خود درآورد واز او سیّد نورالدّین متولد شد پس سیّد محمد صاحب مدارک برادر پدری سیّد نورالدین است
وشیخ حسن صاحب معالم برادر مادرے سیّد نورالدین است وصاحب معالم خال سیّد محمد است وسیّد محمد صاحب
مدارک همشیره‌زادهٔ صاحب معالم است ولیکن بعقول ناقصهٔ ضعیفه تلمیذ زوجهٔ استاد را گرفتن خلاف قانون
ادب است ودر فقرهٔ پدر سیّد نورالدّین نهایت خلاف ادب شد چنانکه مرحوم استاد آقا سیّد ابراهیم
زوجهٔ شریف العلماء را بزواج خود درآورد تا اینکه سابقًا دختر استاد را نیز بزواج خود درآورده بود
پس بحسب عقل ظنّی چنین امر استحسانی ندارد ولیکن چون شرعًا مجوز است پس این کاشف از خطاء عقل است
سیّما اینکه زواج سیّد علی بزوجهٔ شهید ثانی حکمتش درمتن واقع آن بود که مانند سیّد نورالدّین فاضلی
که محیی شریعت پیغمبر است از او تولد یافت واین سیّد نورالدین در خدمت پدرش وبرادر پدرے او
صاحب مدارک وبرادر مادری او صاحب معالم درس خواند -

در تالیفات سیّد نورالدّین

واز تالیفات سیّد نورالدین است کتاب شرح مختصر نافع که بسیار خوب نوشته وتطویل در بحث و
استدلال نموده لیکن تمام نیست وکتاب فوائد مکّیه در ردّ فوائد مدنیه ملا محمد امین غیرمامون استرابادی
وصاحب حدائق در لؤلؤ گفته که کتاب فوائد مکّیه شافی ووافی نیست مولف کتاب گوید که چون
ملا امین که امین اخباریین است با صاحب حدائق هم مشرب است لهذا بان واسطه کلمات او را دوست
داشته ومسلم ومعروفست که حبّ الشیء یعمی ویصم دوستی چیزے آدمی را کور وکر می کند وعیوب
محبوب را نمی بیند ونمی شنود والا کتاب فوائد مکّیه چنانکه بعضی از فضلا گفته اند در نهایت دقت ومتانت
است واین فقیر مفاسد مذهب اخباریین را که چند فرقه اند وبطلان مذهب ایشان را در حواشی قوانین
ومنظومهٔ الفیهٔ اصولیه وشرح ان بتفصیل فصیل که رافع قال وقیل باشد بیان کرده‌ایم واز جملهٔ کتب مولفه
سیّد نورالدین است کتاب شرح اثنا عشریهٔ شیخ بهائی در صلوة وغیر آنها از رسایل وسیّد نورالدین در اجازهٔ
شیخ فاضل شیخ صالح بن عبدالکریم گفته که اجازه دادم او را که روایت کند از من هرچه روایت
ان برایم صحیح است وهرچه را که تالیف کرده‌ام از او افاده نموده‌ام از ان پس از انجمله است شرح مسمّی بغرر الجامع
بر مختصر نافع که تالیف کرده‌ام از ان جزئی بر اوایل فقه وسوال میکنم خدا را که مرا توفیق اتمام وانجام ان
کرامت فرماید وهمچنین شرح موسوم بانوار بهیه بر اثنا عشریه صلوتیه که ان از تالیف مرحوم مبرور شیخ بهاالدین محمد

[illegible]

عاملیت و رسالهٔ انیقه در تفسیر کلمهٔ خداتعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی و کتاب مجموعهٔ معروف بغنیة مسافر از نادم و سامر که مشتمل بر فوائد و اخبار و نوادر و اشعار و همچنین هست فوائد و شواهد مکیه در مداحض حجج خیالات مدنیه که برائے ملا محمد امین هست و بعضے از حواشی بر کتب فقه و اصول و حدیث و اجوبهٔ سوالات تا اینجا اجازهٔ سید نورالدین بود و تاریخ اجازهٔ نهار شنبه دوازدهم ذیقعدة الحرام از سال هزار و پنجاه و پنج و مولد این بزرگوار سال نهصد و هفتاد بود و وفات ان در سال هزار و شصت و هشت بود بنابراین عمرش نود و هشت سال بود دیگر چند روز و برائی سید نورالدین مذکور پسری بود عالم و فاضل و محقق و مدقق و ماهر و ادیب و شاعر در کتاب امل الامل گفته که او شریک ما در درس بود در نزد جماعتے از مشایخ ما و اسم او سید جلال الدین بود و بمکه رفت و در انجا مجاور شد پس از ان بمشهد رضا رفت پس از ان به حیدراباد و او الآن ساکن حیدراباد و مرجع اکابر و فضلاء انجا هست تا اینجا کلام امل الامل بود و برائی سید نورالدین پسر دیگر بود که او سید حیدر بن سید نورالدین بن علی بن ابی الحسن موسوی عالم جبعی است و ساکن اصفهان بود –

در احوال سید محمد صاحب مدارک

نسب سید محمد بن سید علی بن ابی الحسن موسوی برادر سید نورالدین سابق هست از جانب پدر و او صاحب مدارک و ملقب بشمس الدین و تقدس و علم او اشهر از ان ست که محل انکار باشد و اما صاحب معالم پس همیشه انکار داشت کثرت تالیف را با عدم تحریر و همیشه بذل و جهد مینمود در تحقیق انچه را که تالیف کرده بود و صاحب مدارک نیز قلیل التالیف بود و صاحب معالم و صاحب مدارک در سن قریب بیکدیگر بودند و هر دو در نزد اردبیلی درس خواندند و مقدس محقق ملا احمد اردبیلی در ان زمان شرح ارشاد می نوشت و اجزاء را بصاحب مدارک و معالم میداد و میگفت که شما نظر کنید در عبارات ان و اصلاح کنید زیرا که من میدانم که بعضے از عبارات ان غیر فصیح ست و چون خواستند که از خدمت اردبیلی به جانب بلاد خود مراجعت کنند شیخ حسن صاحب معالم از خط ملا احمد اردبیلی چیزی خواست که در نزد او باشد و باعث تذکار او باشد پس محقق اردبیلی بعضے از احادیث برائی صاحب معالم نوشت و در آخر انها نوشت که این را عبد برائی مولای خود نوشته ست بجهة امتثال امر مولا و برائی انکه متذکر او باشد و او را فراموش نکند در خلوات خود و عقب صلوة خود و خدائی تعالے توفیق دهد او را برائی انچه محبوب اوست و از او راضی باد من او و کرم او و مجد و ال او صلوة خدا بر ایشان باد

تا اینجا

تا اینجا کلام اردبیلی بود و سید نعمة الله جزائرے در انوار نعمانیه نوشته که صاحب معالم و صاحب مدارک در نجف بودند میخواستند که بزیارت خراسان روند از خوف انکه شاه عباس ایشان را نزد خود می طلبید نرفتند برائی انکه با سلطان معاشرت نکنند و در نجف ماندند و صاحب مدارک و صاحب معالم در اخبار طریق خاصی را اختیار کردند و بصحیح اعلائی قائل شدند و ان عبارت است از انکه رواة حدیث اثنی عشری مذهب و عادل و هر یک راوی را دو معدل تعدیل کرده باشد و شکّی نیست که بنا بر این اخبار را کفایت در فقه نخواهد بود و صاحب مدارک را در مدارک اضطراب زیاد هست زیرا که گاهی موثقات را طرح کرده و گاهی عمل بانها کرده و در بسیاری از رجال نیز اضطراب دارد مانند ابراهیم بن هاشم و مسمع ابن عبدالملک پس بسا باشد که اخبار ایشان را موصوف بصحت داشته و گاهی اخبار ایشان را حسن دانسته و گاهی طعن در ایشان کرده و اخبار ایشان را رد کرده و شاید که تجدید رائی برائش حاصل شده بوده و تجدید رائے حسن فطانت مجتهد هست و [illegible] عمل بموثق نموده پس گاه هست که در مقامات چندی هست که قرائن خارجه بران معاضدت کرده اند مانند شهرت و یا عدم خلاف و نحو ان –

در احوال شیخ حسن صاحب مدارک

نجیب شیخ حسن بن زین الدین شهید ثانی صاحب معالم هست و در نزد اصحاب معروف بتوصیف بمحقق است و تصانیف او در نهایت تنقیح و تهذیب هست و از ورع ان بزرگوار انکه هرگز بیش از قوت یکهفته و یا یکماه جمع نمیکرد برائی انکه مواسات با فقراء نماید و فقرا از فعل او تسلی جویند و بجهة عدم تشبه باغنیاء و منعش انکه امر در مذهب مجاز مشهور هست و علم باجماع در این ازمنه در غایت ندرت هست و بصحیح اعلائی عمل میکرد و سائر اخبار را طرح میکرد و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن که نوادهٔ شهید ثانیست در کتاب در المنظوم و المنثور ذکر فرموده که جدم صاحب معالم درس خواند در نزد ملا عبدالله یزدی تهذیب و مطول و حاشیهٔ خطائی و حاشیهٔ ملا عبدالله بر خطائی و این در زمانی بود که ملا عبدالله بر تهذیب حاشیهٔ مشهور را مینوشت و بخط جدم ان حاشیه موجود ست و ملا عبدالله نیز نزد جدم و نزد صاحب مدارک در فقه و حدیث درس میخواند و صفحه یافت شد بخط شیخ بهائی که بعد از ذکر کلمات حکمیه نوشته بود که کتب هذه الکلمات امتثالا لامر سیده صاحب الکتاب حرس مجده و کبت ضده اقل العباد بهاءالدین الجبائی اصلح الله شانه سائلا منه اجرائه علی خاطره الخطیر و عدم محوه عن لوح ضمیره المنیر سیما فی محال الامانات و مظان الاجابات و ذلک سنة ۹۹۲ انتهی و این صفحه در پهلوی صفحهٔ بود که ملا احمد اردبیلی برائی او

نوشته بود و در ترجمه صاحب مدارک گذشت و جدم شیخ حسن و خواهرزاده اش سید محمد صاحب مدارک مانند دو فرس رهان و دو رضیع یک لبان و متقارب در سن بوده اند و صاحب معالم باقی ماند بعد از سید محمد بعد تفاوتی که میان ایشان در سن بود تقریباً این بنا بر روایت شیخ علی بود لیکن در رجال شیخ ابو علی نوشته که صاحب معالم سی سال بعد از صاحب مدارک عمر کرد و مولف کتاب آن را در تذکرة العلماء نوشته بودم لیکن الحال بنظرم می آید که آن خبط باشد چه شیخ علی نواده صاحب معالم است و او بتاریخ انها دانا تر است و اهل البیت ادری بما فیه و چون صاحب مدارک وفات یافت پس صاحب معالم بر سر قبر او نوشت رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینتظر و ما بدلوا تبدیلا و صاحب معالم برائے صاحب مدارک مرثیه گفت و آن را بر سر قبرش نوشت لهفی لرهن ضریح صار کالعلم للجود والمجد والمعروف والکرم قد کان للدین شمساً یستضاء بها محمد ذو المزایا صاحب الشیم و در بعضی از نسخ بدل صاحب طاهر الشیم دارد سقی ثراه و حیّاه الکرامة والریحان والروح طرّاً بارئ النسم و خلیفه سلطان گفته که شنیدم که شیخ حسن در اثنائی تصنیف منتقی و معالم وفات نمود و کسیکه فکرش چنین باشد و تحقیقش باین حد باشد عجب نیست که وفاتش در اثنای چنین تصنیف واقع شود —

در دیدن صاحب معالم حضرت صاحب الامر را

و شیخ علی گفته که شنیدم از بعضی مشایخ ما و غیر ایشان که شیخ حسن چون حج بجا آورد با اصحاب خود گفت که از خدا امید دارم که صاحب الامر را به بینم زیرا که او در هر سال حج بجا آورد پس چون عرفه اقامه نمود با اصحاب خود گفت که از خیمه بیرون روند برائے دعای عرفه پس او خود نشست ناگاه مردی غیر معروف آمد و سلام کرد و نشست شیخ حسن گفت که من مبهوت شدم و قدرت بر کلامی نداشتم پس سخن با من گفت پس برخاست و رفت پس من خیال کردم که آنحضرت است و بشتاب برخاستم و او را ندیدم و از اصحاب خود سوال کردم گفتند که ما کسی را ندیدیم که آمده یا رفته باشد و از آن پس شیخ علی گفته که میان صاحب معالم و صاحب مدارک فرقی در دقت نظر است چه شیخ حسن نظرش ادق و جامعیت او در علوم بیشتر بود و مادامیکه این دو بزرگوار زنده بودند هر یک که زودتر بمسجد میرفتند آن دیگر با و اقتدا میکرد و اگر کسی از احد هما مسئله سوال میکرد و اگر آن مسئله را استخراج کرده بود فتوی میگفت و اگر استخراج نکرده بود حواله بآن دیگر میکرد و مردم را ترغیب بآن دیگر میکرد و در مجلس درس آن دیگر حاضر میشدند و شیخ علی گفته که بخط شریف شیخ حسن در نزد من است و صورت خط او اینست —

تاریخ ولادت صاحب معالم

که مولد عبد فقیر بسوی عفو پروردگارش که خداست حسن بن زین الدین علی بن احمد بن جمال الدین بن تقی خدا عفو کند از سیئات ایشان و مضاعف کند حسنات ایشان را در عشر اخیر از شهر الله اعظم شهر رمضان است سنه نهصد و پنجاه و نجا او ایضاً موجود است چیزی که لفظا و آنست که بخط والدم رحمه الله بعد از ذکر تاریخ اخوان من خیر بیست که لفظا و اینست که زائیده شد برادرش حسن ابو منصور جمال الدین شب جمعه بیست هفتم شهر رمضان المعظم سنه نهصد و پنجاه و نه بوده و شمس در درجه ثالثه میزان بود تا اینجا کلام شیخ علی بود و از اینجا ظاهر میشود که آنچه در کتاب سلافه سید علی گفته که شیخ حسن در زمانیکه پدرش کشته شده بود دوازده ساله بود و هم بیت بدون شک زیرا که اولاد اعرف بتاریخ آبا می باشند و مادر صاحب معالم دختر عالم فاضل شیخ محی الدین بوده و در کتاب امل الامل بعد از آنکه از او نقل کرده که روز قتل پدرش چهار ساله بود گفته که چنین یافتم تاریخ را و ظاهر میشود از تاریخ قتل پدرش خبری که منافات با و دارد و آنکه عمرش در آن وقت هفت سال بود و شیخ حسن با سید محمد صاحب مدارک شریک بودند در قرائت بر مشایخ و روایت از مشایخ و از جمله مشایخ اجازه ایشان سید علی بن ابی الحسن است که والد صاحب مدارک است و سید علی صائغ و شیخ حسین بن عبد الصمد که پدر شیخ بهائیست و ایشان همه روایت میکنند از شهید ثانی و از جمله اساتید صاحب مدارک و صاحب معالم ملا احمد مقدس اردبیلی است پس ایشان از بلاد خود بعراق آمدند و نزد ملا احمد قرائت میکردند و درست تدقیق و بحث میکردند و گاهی شرح شمسیه را نزد او میخواندند و بحثی را تمام نکرده مبحث دیگر رجوع میکردند و شاگردان ملا احمد ایشان را استهزا مینمودند پس ملا احمد گفت که زود است که می بینید مصنفات ایشان را پس چون ایشان ببلاد خود رجوع کردند شیخ حسن معالم نوشت و سید محمد مدارک و منتقی نوشت و بعضی از این کتب را بعراق آوردند و این قبل از وفات ملا احمد اردبیلی بود و شیخ علی در در المنثور نوشته که صاحب معالم و مدارک بعراق در نزد ملا احمد آمدند و گفتند که ما را چندان اقامه بعراق ممکن نیست درس بگو که هر چه را که از مطالعه فهمیدیم عبارت را خوانده باشیم بدون آنکه معنی آن را بیان کنید و هر چه را که از مطالعه نفهمیدیم درس گفته باشید پس باین نحو خواندند شرح مختصر عضدی و شرح شمسیه با حاشیه و شرح مطالع و علم کلام و شیخ حسن از پدرش شهید ثانی بلا واسطه نیز اجازه دارد و ظاهر آنکه آن اجازه را در صغر سن او نوشته است و شیخ حسن را اشعار رائقه و قصاید فائقه است و صاحب لؤلؤه گفته که نقل کردم در کتاب انیس المسافر و جلیس الحاضر بسیاری از آنها را در کتاب امل الامل گفته که برائے شیخ حسن دیوان شعری است که جمع کرد آنها را شاگردش نجیب الدین علی بن محمد بن مکی عاملی و از تصانیف اوست کتاب منتقی الجمان

دراحادیث صحاح وحسان وان چند مجلد ست وازان کتب عبادات بیرون امد وکتاب
معالم الدّین وملاذ المجتهدین وازان مقدمه دراصول ظاهر شد ویک مجلد در فروع در طهارت
ومعالم اصول مختصر یست از کتاب شرح مختصر اصول عضدی و بر معالم الاصول شرح وحواشی
بسیار نوشته اند مانند حاشیهٔ ملّا صالح مازندرانی و حاشیه پسرش شیخ محمد و حاشیه سلطان
العلماء واین فقیر را بر حاشیه سلطان حاشیه ست و حاشیه ملا میرزای شیروانی و حاشیه اقا باقر
بهبهانی که برای پسرش شیخ عبد الحسین نوشته و حاشیه شیخ محمد تقی اصفهانی و حاشیه
حاجی شیخ رفیع لاهیجانی وشرح اخوند ملا صفر لاهیجانی وشرح فارسی ملا میرزای شیروانی
واین کتاب که معالم الاصول باشد کالشمس فی رابعة النهار بدرجه اشتهار ومحل تدریس وتدرس
فضلاء نامدار وطلاب ست واین فقیر را دو حاشیه مدونه بر معالم الاصول ست واز جمله تالیفات
شیخ حسن حاشیه بر مختلف ست وکتاب مشکوة القول السدید در تحقیق معنی اجتهاد وتقلید وکتاب اجازات
وتحریر طاوس در رجال یک مجلد ست که کتاب رجال سیّد بن طاوس را ملخص ومهذب نموده
ورساله اثنی عشریه در طهارت وصلواة وکتاب مسائل حج وجواب مسائل مدنیات اولی وجواب
مسائل مدنیات ثانیه وجواب مسائل ثالثه۔

دروفات صاحب معالم

ووفات ان بزرگوار چنانچه سبط او در درّ المنثور گفته درسال هزار ویازده واقع شد وخصوص شهر
ویوم در نظرم نیست وعمرش بالنسبه بتاریخ ولادتش که مذکور شد پنجاه ودو سال وسه ماه میشود
وامّا سیّد محمد صاحب مدارک پس ولادتش درسال نهصد وچهل وشش ست ووفاتش در شب شنبه
هیجدهم شهر ربیع الاوّل از سال هزار ونه بود وعمرش بنابراین شصت ودو سال چند ماه خواهد بود
واما تالیفات سیّد محمد از انجمله کتاب مدارک ست وانچه ازان ظاهر شد همان قدریست که متعلق بعبادات
وحاشیه تهذیب وحاشیه بر الفیه شهید وشرح مختصر نافع لیکن ازان شرح انچه ظهور وبروز یافت
از اول نکاح تا اخر ست وکتاب شواهد ابن ناظم ست وشرح قصیدهٔ ابن ابی الحدید در مدح امیر المومنین علی بن ابیطالب ع

دروفات ومولد صاحب مدارک

واین صاحب مدارک را فرزندیست که او را سیّد حسین گویند عالم وفاضل وفقیه وماهر وجلیل القدر
وعظیم الشان بوده ودر نزد پدرش صاحب مدارک وشیخ بهائی درس خوانده وبخراسان رفت
ودر انجا ساکن شد واقضی القضاة در مشهد بوده ست ودر حضرت شریفه مدرس بوده ودر امل الامل گفته

که شواهد ابن ناظم بسیّد حسین نسبت داده شد ولیکن چنانچه من دیده ام ان شواهد از تصنیف پدرش
صاحب مدارک ست وسیّد حسین را حاشیه بر الفیهٔ شهید ست ووفات او درسال هزار وشصت ونه بوده
واما پدر صاحب مدارک پس سیّد علی بن ابی الحسین موسوی عاملی جبعی ست واو از اعیان فضلاء
ان عصر ست واز شاگردان شهید ثانی ست واما سیّد علی صایغ حسینی عاملی خزینی پس فاضل
وعابد ومحدث ومحقق بود واو از شاگردان شهید ثانی ست وشرح لمعه را در خدمت شهید درس
خوانده واز تالیفات او شرح شرایع وکتاب شرح ارشاد وغیر آنست وشیخ علی نوادهٔ شهید ثانی
در کتاب درّ المنظوم والمنثور نوشته ست که شهید ثانی را اعتقاد تام در مرحوم عالم سیّد علی صایغ
بوده واز خدا امیدان داشت که او را فرزندی کرامت کند که معلم ومربی او سیّد علی صایغ
باشد پس خدا ارزوی او را روا نمود وشیخ حسن را باو کرامت نمود واو بنزد سیّد علی صایغ و
سیّد علی بن ابی الحسن یا صاحب مدارک قرأت کردند اکثر علومی را که ایشان از شهید ثانی استفاده
کرده بودند از معقول ومنقول وفروع واصول وعربیه وریاضیه تا اینجا کلام شیخ علی بود
واز جملهٔ اشعار صاحب معالم انیست ؛ سقونی فی الهوی کاسا ؛ معانی حسنهم راحته فلی فی مهجتی اصل
لوجد این شراهه ایضًا از اشعار او ؛ صد ولاا وانثنی معرضا ؛ فارسل الصدغ علی خاله لئن ابی
عن ان نراه فقد ؛ ابنا نا المرسل عن حاله –

شیخ محمد بن ماجد بحرانی

شیخ محمد بن ماجد بن مسعود بحرانی ماخوری فقیه ومجتهد ومحقق ودقیق النظر واز اعیان علماء ان بلاد بوده
واما جمعه وجماعت بوده واز تالیف اوست رساله شیراز از برای میرزا صفی بن میرزا محمد مهدی نوشته
وان را مسمی نمود بروضهٔ صفویه در صلوة یومیه وایضًا کتابی در منطق تالیف نموده وشیخ صالح بن عبد الله
گفته که من در آخر عمر او را دیدم ودو دفعه باو در نماز اقتداء نمودم واستاد علامه شیخ سلیمان بن عبد الله
نیز همراه من بود وشیخ سلیمان داماد او بود یعنی دختر شیخ محمد بن ماجد در حبالهٔ نکاح شیخ سلیمان بوده
ودر آن روز مسئله محل بحث شد میان شیخ سلیمان وشیخ محمد بن ماجد وان مسئله این بود که وضع
جبهه از مساجد است پس اگر کسی در سجده باشد وآیه سجده را بشنود ایا همان استمرار بر سجده کافیست در برائت
ذمه از سجود برای استماع آیه سجده حاصل ست ویا اینکه لازم ست که سر از سجده بردارد ودوباره
وضع راس بر سجده گاه نماید –

درمباحثه شیخ سنایا ومحمد بن ماجد

شیخ محمد بن ماجد ادعاء آن میکرد که وضع راس جزء نیست و استمرار کافیست و بر آن ادعاء اجماع مینمود شیخ سلیمان بن عبدالله با او مخالفت داشته و میگفت که وضع راس جزء است و واجب است که چنین شخص رفع راس کند و دوباره سرش را بر محل سجده گذارد پس در میان مشاجره بزرگی اتفاق افتاد تا امر بانجا کشید که شیخ سلیمان گفت لکم دینکم ولی دین و مرادش این بود که تو مجتهدی و اعتقادی داری و برای تو تقلید کردن من جائز نیست و من نیز مجتهدم و اعتقادی دارم و مرا تقلید تو جائز نیست شیخ محمد ناظر باصل نزول آیه شد و تغیر کرد و کلامی گفت که دران نفرت و وحشت بود پس شیخ سلیمان گفت که اتمام مسئله بحجت و دلیل است نه بسرزنش و زیاده این نتوانست سخن گوید زیرا که شیخ محمد مسلم بود و مطاع بود و شیخ سلیمان راهنوز اشتهاری نبود پس از مجلس متفرق شدند و هر دو در نهایت غیظ بودند پس شیخ محمد ازان پس قریب چهل روز باقی ماند و شیخ سلیمان رساله درین مسئله در رد بر شیخ محمد تصنیف کرد مولف کتاب گوید که حق با شیخ سلیمان بود زیرا که سجده حقیقت شرعیه و متشرعه ندارد بلکه مناظره و ملال دران لغت است و در لغت و عرف تا وضع راس نکند نمیگویند که سجده کرد علاوه کلمات علماء اطلاق دارد در اینکه گفته اند واجب است در سجده وضع راس بر محل سجده الحاصل شیخ را مرض عظیم عارض شده و شیخ سلیمان او را عیادت کرده و در همان مرض شیخ محمد وفات نموده و عمرش قریب هفتاد سال بوده و آن در سال هزار و صد و پنج بود و اول سال جلوس سلطان العصر شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان بود و بر قبر او قبه بنا کردند و چون شیخ محمد وفات کرد شیخ سلیمان مرثیه در مصیبت او گفته و در ان مرثیه بسیار مدح او نموده و شیخ مذکور اجازه از آخوند ملا محمد باقر مجلسی داشته است —

سید هاشم ابن سید سلیمان

سید هاشم معروف بعلامه ابن سید سلیمان بن سید اسمعیل بن سید عبدالجواد کتکانی نسبتش بسوی کتکان است بفتح دو کاف و تاء مثناة فوقانی میان دو کاف و آن قریه است از قرار توبلی بتاء مثناة فوقانیه پس ازان واو ساکنه پس ازان باء موحده پس ازان لام و یاء مثناة تحتانیه در آخر که از اعمال بحرین است و این سید هاشم فاضل محدث جامع متتبع در اخبار بوده بنحوی که سوای مجلسی در اخبار گویا کسی بر او سبقت نگرفته و کتب عدیده تالیف کرده و در فتاوی کتابی از او بیرون نکرده و استدلالی در احکام از او شنیده نگردیده و این یا بجهت قصور او بود از درجه اجتهاد و یا برای نهایت ورع و تقوی بوده چنانچه سید عابد و زاهد رضی الدین بن طاؤس نیز چنین بود و ریاست بلد بعد از شیخ محمد بن ماجد

بود و انتقال یافته و قمع ایادی ظلمه و حکام نمود و در امر معروف و نهی از منکر نهایت تصلب داشته وفات او در سال هزار و نه واقع شد و شیخ سلیمان ابن عبدالله ماحوری از این سید اجازه داشته

در تالیفات سید هاشم

و از مصنفات اوست کتاب برهان در تفسیر قرآن مشتمل بر شش مجلد و جمع کرد دران اخبار یرا که وارد در تفسیر شده و از کتب قدیمه و کتاب الهادی و ضیاء النادی در تفسیر قرآن در چند مجلد و کتاب معالم الزلفی در نشائه اخری مجلد بزرگیست و کتاب مدینة المعجزات در نص بر ائمه هداة در چند مجلد و کتاب در التنقید در فضائل حسین شهید ع در یک جلد و کتاب تفضیل ائمه بر انبیاء سوای پیغمبر ما و کتاب وفات زهرا و کتاب سلاسل الحدید که منتخب از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است در فضائل امیر المومنین و ائمه علیهم السلام و کتاب ایضاح و کتاب نهایة الاعمال در انچه تمام میشود بان اعمال و کتاب ترتیب التهذیب در چند مجلد و مرتب ساخته است در هر باب حدیثی متعلق بان باب را و بعضی از معاصرین او از علماء بحرین ان کتاب را تخریب التهذیب مینامیدند چنانکه شان معاصرین چنین بوده است و کتاب تنبیهات الادیب در رجال تهذیب و در انجا تنبیه کرد بر اغلاط بسیار که برای شیخ واقع شد در رجال و اسانید اخبار که در کتاب تهذیب ذکر کرده و کتاب رجال علمائی که بحق رجوع کردند و کتاب حلیة الابرار و کتاب حلیة النظر در فضل ائمه اثنی عشر و کتاب بهجة المرضیه در اثبات خلافت و وصیت و کتاب مناقب الشیعه و کتاب میثمیه و کتاب نسب عمر و کتاب تعریف رجال من لا یحضره الفقیه و کتاب مولد قائم ع و کتاب نزهة الابرار و منار الافکار در خلق جنت و نار و کتاب المحجة در انچه نازل شد بحجة و کتاب تبصرة الولی در کسانیکه حضرت مهدی را دیده اند و کتاب عمدة النظر در ائمه اثنا عشر و کتاب معجزات النبی ص و کتاب غایة المرام در تعیین امام مشتمل بر دو مجلد و نقل کرد دران اخبار عامه و خاصه را با سانید انها در تعیین امیر المومنین و اولاد معصومین سلام الله علیهم اجمعین و این سید اجازه داشت از سید عبدالعظیم بن سید عباس استرابادی و سید عبدالعظیم اخباری است و رساله در وجوب جمعه عینا تالیف کرده —

دراحوال شیخ فخرالدین

شیخ فخرالدین بن طریح نجفی و این شیخ فاضل و محدث و لغوی و عابد و زاهد بوده و از مصنفات او کتاب مجمع البحرین و مطلع النیرین در تفسیر غریب قران و احادیث که از طرق شیعه است و کتاب شرح مختصر نافع و کتاب تمییز متشابه از اسماء رجال و کتاب اربعین و کتاب منتخب در مراثی و خطب و اخبار مصیبت حضرت سید الشهداء و این شیخ اجازه دارد از شیخ محمد بن جابر نجفی از شیخ محمود

بن حسام الدّین جزایری از شیخ بهائی ومخفی نماند که اخبار مصیبت که در منتخب ذکر کرده اکثر ان از اخبار مراسل است وشیخ فخر الدّین رالبسری بود که ان راشیخ صفی الدّین میگویند واو هم فاضل واز مشایخ اجازه است وصاحب تالیفات است -

شیخ صالح بن عبد الکریم

شیخ صالح بن عبد الکریم کرزکانی بحرانی متوطن در بلاد شیراز ودرانجا وفات یافته ومدفون شد درجوار سیّد علاء الدّین حسین واو از مشایخ اجازهٔ شیخ سلیمان ابن عبد الله ماخوری است وفاضل ومتورع بود بامر شاه سلیمان متولے امر قضاء ومرافعات شد وچون خلعت ورقم قضا برائش از جانب بادشاه آوردند انجناب امتناع نمود از پوشیدن ان وبعد از التماس وتخویف از سطوت سلطان ان خلعت را از پشت انداخت واز تالیفات اوست تفسیر اسماء الله الحسینی ورسالهٔ خمریه ورسالهٔ درجوایز واین شیخ اجازه از سیّد نور الدین سابق دارد -

شیخ احمد شیخ جعفر بن کمال الدّین

شیخ شیخ جعفر بن کمال الدّین بحرانی از مشایخ اجازه شیخ سلیمان ابن ابی طبنیه متقدم است واو با شیخ صالح بن عبد الکریم بجهت ضیق امر معیشت از بحرین ببلاد شیراز آمدند ودرانجا نیز مملو فضلاء بود پس شیخ جعفر بجانب هند رفت ودر حیدر اباد متوطن گشت وشیخ صالح درشیراز سکنی نمود وهریک که دران بلد اقامه نمودند مرجع گردیدند شیخ احمد بن صالح درازی بحرانی عالم وزاهد وورع بود واز تالیفات اوست کتاب طلب احمدی ورسالهٔ در استخاره در هزار وصد وبست وچهار وفات یافت شیخ علی ابن عبد الله بن احمد بحرانی بلادی از مشایخ اجازه صاحب حدائق است وفاضل بود در حکمت ومعقولات وقلیل الرغبه بود در تدوین ومطالعه واز تالیفات او است رسالهٔ در علم کلام ورسالهٔ دیگر در علم کلام ورسالهٔ در نفی جزء لایتجزی ورسالهٔ در تقسیم کلمه بسوئی اسم وفعل وحرف وشرح رسالهٔ سلیمان در منطق ورسالهٔ در وجوب جهاد در زمن غیبت ورسالهٔ در عدم ثبوت دعوی بر میّت بشاهد واحد ویمین واو اجازه دارد از شیخ سلیمان بن عبد الله بن متقدم -

علی بن حسن علی بن احمد

شیخ علی بن حسن بن یوسف اجازه دارد واز شیخ محمد بن ماجد متقدم واو وپدرش وجدش از مشاهیر فضلاء او معاصر با شیخ سلیمان بن عبد الله بوده سبب شیخ محمود بن عبد السلام از مشایخ اجازه پدر صاحب حدائق وقریب بصد سال عمر کرده -

شیخ محمد ابن حسن ابن علی ابن الحسین الحرّ عاملی مشغری نسبتش بسوی مشغر است بمیم مفتوحه پس ازان شین معجمه مفتوحه پس عین معجمه ساکنه پس ازان رائی مهمله وهائی درآخر قریه است از قرائی جبل عامل واو عالم فاضل محدث بود واخباری بود واو از محمدین ثلثه او اخر است که جمع کردند اخبار کتب اربعه را ومولدش چنانکه خود درکتاب امل الامل نوشته در قریه مشغره در شب جمعه ثامن رجب از سال هزار وسی وسه بود ودر نزد پدرش تلمذ نمود وهمچنین در نزد عمش شیخ محمد حر ودر نزد جد مادرش شیخ عبد السلام بن محمد حر ودر نزد خال پدرش شیخ علی بن محمود وغیر ایشان ودر قریه جبع درس خواند در نزد عم خود ایضا وشیخ حسن ظهیری وشیخ زین الدّین محمد بن شیخ زین الدّین شهید ثانی وچهل سال در بلاد خود ماند ودران مدّت دو دفعه حج بعمل آورد وپس ازان سفر عراق کرد وائمّه را زیارت نمود وازان پس بزیارت طوس رفت ودرانجا مجاور شد ودو دفعه از طوس بزیارت مکّه رفت وبرائے او کتب متعدده است

اجازهٔ صاحب وسائل

از تالیفات از انجمله کتاب وسائل است که اخبار کتب اربعه را نیز جمع کرده ودر مدّت هیجده سال ان را تالیف کرده وان شش مجلد است واخبار اصول کافی را جمع نکرده بلکه همان اقتصار بر فروع نموده ودر اخر کتاب مذهب خود را در اخبار بطریقهٔ اخباریین ذکر نموده وادلّه بسیار بران اقامه کرده که اوهن من بیت العنکبوت می باشند ومناسب انیکه اجازات صاحب وسائل که در اواخر کتابش گفته درانیجا ذکر شود از بابت تیمّن وتبرک وکثرت مهارت در علماء مشایخ پس اجازه جاش چنین گفته است در اواخر کتاب وسائل الفائدة الخامسه فی بیان بعض الطرق الّتی نروی بها الکتب المذکوره عن مولفیها وانما ذکرنا ذالک تیمّنا وتبرّکا باتصال السلسلة باصحاب العصمة لالتوقف العمل علیه لتواتر تلک الکتب وقیام القراین علی صحتها وثبوتها کما یاتی انشاء الله تعالے فنقول انا نروی الکتب المذکوره وغیرها عن جماعة منهم الشیخ الجلیل الثقة الورع ابو عبد الله الحسین ابن الحسن بن یونس ابن ظهیر الدّین العاملی اجازةً وهو اوّل من اجازنی سنة احدی وخمسین والف عن الشیخ الفاضل نجیب الدین علی ابن محمّد بن مکّی العاملی عن الشیخ الکامل الاوحد بهاء الدّین محمد ابن الحسین بن عبد الصمد العاملی عن والده عن الشهید الثانی الشیخ الافضل لاکمل زین الدّین علی بن احمد العاملی ونرویها ایضا عن الشیخ الاجل لاکمل الشیخ زین الدّین بن الشیخ محمد بن الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی الشهید الثانی عن الشیخ الاکمل الشیخ بهاء الدّین عن ابیه عن الشهید الثانی وعن شیخنا الشیخ زین الدّین عن مولانا محمد امین الاسترابادی عن السیّد محمد بن علی بن ابی الحسن الحسینی العاملی بالسند الآتی عن الشهید الثانی وعن شیخنا الشیخ زین الدّین عن مولانا محمد امین

عن مولانا میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن الشیخ الجلیل ابراهیم بن علی بن عبد العالی العاملی عن والده عن الشیخ شمس الدین محمد بن داود العاملی بالسند الآتی ونرویها ایضا عن ابی عبد الله الحسین بن الحسن عن الشیخ نجیب الدین والسید الجلیل نور الدین علی بن علی بن ابی الحسن الموسوی العاملی جمیعا عن الاستاد المحقق المدقق الشیخ حسن بن الشیخ زین الدین العاملی والسید الجلیل السید محمد بن السید علی بن ابی الحسن الموسوی العاملی جمیعا عن السید علی بن ابی الحسن العاملی والشیخ حسین بن عبد الصمد العاملی والسید علی بن السید فخر الدین الهاشمی العاملی والشیخ احمد بن سلیمان العاملی کلهم عن الشهید الثانی ونرویها ایضا عن الشیخ نجیب الدین عن ابیه عن جده عن الشهید الثانی ونرویها ایضا عن خال والدی الشیخ علی بن محمود العاملی عن الشیخ الجلیل محمد بن الحسن بن زین الدین عن والده عن المذکور زین عن جده عن الشهید الثانی وعن خال والدی عن السید نور الدین العاملی بالسند سابق عن الشهید الثانی ونرویها ایضا عن المولی الاجل الاکمل الورع المدقق مولانا محمد باقر ابن الافضل الاکمل مولانا محمد تقی المجلسی ایده الله تعالی وهو اخر من اجازه لی عن ابیه وشیخه مولانا حسنعلی التستری والمولی الجلیل میرزا رفیع الدین محمد النائینی والفاضل الصالح شریف الدین محمد الرویدشتی کلهم عن الشیخ الاجل الاکمل بهاء الدین محمد العاملی عن ابیه الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشهید الثانی وعن المولی الاجل مولینا محمد باقر سلمه الله عن العده المتقدم ذکرهم عن المولی الاورع الاتقی عبد الله بن الحسین التستری عن الشیخ الاجل نعمة الله بن احمد بن محمد بن خاتون العاملی عن الشیخ المحقق المدقق الشیخ علی بن عبد العالی العاملی الکرکی والفقیه ابی العباس احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ شمس الدین محمد بن خاتون العاملی عن الشیخ الجلیل جمال الدین احمد بن الحاج علی العاملی العیناثی عن الشیخ زین الدین جعفر بن الحسام العاملی عن السید الجلیل الحسن بن ایوب الشهیر بابن نجم الدین العاملی عن العلامه السعید الشهید محمد بن مکی العاملی وعن مولینا محمد باقر المجلسی دام ظله عن ابیه عن الشیخ اجل بهاء الدین محمد العاملی والمدقق النحریر القاضی معز الدین محمد والشیخ یونس الجزائری عن شیخهم المحقق عبد العالی العاملی عن والده العلامه نور الدین علی بن عبد العالی العاملی الکرکی عن شیخه الاجل علی بن هلال الجزائری عن الشیخ الجلیل ابی العباس احمد بن فهد عن الشیخ زین الدین علی بن خازن الحائری عن الشهید محمد بن مکی العاملی وعن مولینا محمد باقر المجلسی عن ابیه عن القاضی ابی الشرف الاصفهانی والشیخ عبد الله بن الشیخ جابر العاملی عن مولینا درویش محمد بن الحسن العاملی عن الشیخ نور الدین علی بن عبد العالی العاملی الکرکی بالاسناد السابق وعنه عن ابیه عن الشیخ جابر بن عباس النجفی عن الشیخ عبد النبی الجزائری عن علی بن

عبد العالی العاملی وعنه عن السید الفاضل امیر شرف الدین علی الحسینی الشولستانی عن الامیر فیض الله بن عبد القاهر الحسینی التفریشی عن الشیخ الجلیل محمد ابن الحسن بن زین الدین العاملی عن ابیه عن الشیخ الجلیل الحسین بن عبد الصمد العاملی عن الشهید الثانی وعنه عن امیر شرف الدین علی عن الامیر فیض الله عن السید الجلیل السید علی بن ابی الحسن العاملی عن الشهید الثانی وعنه عن امیر شرف الدین علی عن مولینا الاجل میرزا محمد بن علی الاسترابادی عن شیخه الشیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی العاملی المیسی عن ابیه وبالاسانید السابقه کلها عن الشهید الثانی العاملی عن الشیخ احمد بن خاتون العاملی عن الشیخ علی بن عبد العالی العاملی الکرکی وبالاسانید عن الشهید الثانی عن شیخه الفاضل علی بن عبد العالی المیسی عن الشیخ شمس الدین محمد بن داود الجزینی عن الشیخ ضیاء الدین علی ابن الشهید محمد بن مکی العاملی عن والده عن الشیخ فخر الدین محمد ولد الشیخ العلامه جمال الدین الحسن بن یوسف بن المطهر الحلی عن والده عن شیخه المحقق نجم الدین ابی القاسم جعفر بن الحسن بن سعید الحلی عن السید الجلیل شمس الدین فخار بن معد الموسوی عن الشیخ الفقیه ابی الفضل شاذان بن جبرئیل القمی عن الشیخ عماد الدین محمد بن ابی القاسم الطبری عن الشیخ ابی علی الحسن بن الشیخ الجلیل ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی عن والده وبالاسناد السابق عن الشهید محمد بن مکی العاملی عن السید شمس الدین محمد بن ابی المعالی عن الشیخ نجیب الدین یحیی بن سعید عن السید محی الدین محمد بن عبد الله بن علی بن زهرة الحسینی الحلبی عن الشیخ السعید رشید الدین محمد بن علی بن شهراشوب المازندرانی عن ابیه والداعی بن علی الحسینی وفضل الله بن علی الحسینی الراوندی وعبد الجلیل بن عیسی الرازی ومحمد وعلی ابنی عبد الصمد النیشابوری واحمد بن علی الرازی ومحمد بن الحسن الشوهانی وابی علی الفضل بن الحسن الطبرسی ومحمد بن علی بن الحسن الحلبی ومسعود بن علی الصوانی والحسین بن احمد بن طحال المقدادی کلهم عن الشیخین ابی علی الحسن بن محمد بن الحسن الطوسی وابی الوفا عبد الجبار بن علی المقری عن الشیخ ابی جعفر بن الحسن الطوسی قدس الله ارواحهم باسانیده المذکورة سابقا الی کل من روی عنه وقد عرف من ذلک الطریق الی الکلینی والصدوق والحسن بن محمد الطوسی واحمد بن ابی عبد الله البرقی ومحمد بن الحسن الصفار وعبد الله بن جعفر الحمیری وسعد بن عبد الله والفضل بن شاذان ومحمد بن مسعود العیاشی وعلی بن جعفر والحسین بن سعید ومحمد بن ابی القاسم الطبری وجعفر بن محمد قولویه وعلی بن ابراهیم والشیخ المفید والمحقق جعفر بن الحسن بن سعید وغیرهم ممن تقدم علی الشیخ او تاخر عنه وقد ذکر فی هذا السند فانا نروی کتبهم ورواياتهم بالسند المذکور الیهم او الی الشیخ باسانیده السابقه فی طرق التهذیب والاستبصار وفی الفهرست وفی طرق الصدوق السابقه وغیر ذلک الی المشایخ المذکورین

کلهم بطرقهم الی الائمه علیهم السلام ازان پس بعض از کتب مخصوصه را باسانید خاصه که ذکور داشته و براعدم اطاله همین قدر کفایت شد

درمناظره باشیخ سلطان

گویند که درزمانیکه صاحب وسایل وارد اصفهان شد اخوند ملا محمد باقر بجهت احترام شخصی و نوعی شیخ حر را نهایت احترام نمود و بسلطان تکلیف دیدن نمود شاه سلیمان با نهایت احترام دیدن ازاو نمود صاحب وسائل نظر بمقتضائی ساده گی خویش صباح ان روز راخواست که بازدید سلطان نماید و بسلطان اعلام داد سلطان فهمید که این مرحله از سادگی شیخ است جوابداد که شیخ بعدازدو یوم دیگر بازدید نماید پس بعدازدو روز دیگر شیخ بامصاحبت مجلسی و علمائی دیگر بمحضر سلطان رفتند و قاعده ان بود که علماء برائی احترام سلطان بر فرش خاص سلطان نمی نشستند و سلطان هم درحضور علماء احتراماً لهم بران فرش نمی نشست پس مجلسی و دیگران درمقام خود نشستند و شیخ بربالائی ان فرش نشست سلطان ازان دلگیر شد و از شیخ پرسید که خر را باسائی چه قدر فاصله است شیخ گفت فاصله میان ایشان یک مسند است سلطان سکوت کرد پس انقضای مجلس مجلسی بشیخ درمقام اعتراض برامد که این گونه افعال و اقوال شائسته سلطان نیست شیخ درجواب گفت که شما چرا از خدایتعالی چشم پوشیده آید با انیکه زمام مهام امور مملکت و سلطنت در دست خداست و ازجمله تالیفات او کتاب جواهر السنیه دراحادیث قدسیه وان اول کتابیست که او را تالیف کرده و پیش ازاو کسی احادیث قدسیه را جمع نکرده و کتاب صحیفه ثانیه از ادعیه علی بن الحسین که خارج از صحیفه کامله سجادیه است و کتاب هدایة الامه الی احکام الائمه که سه مجلد است و منتخب از هدایة الامه با حذف اسناد و تکررات از اول فقه تا اخران و کتاب فهرست وسائل الشیعه که مشتمل است بر عنوان ابواب و شماره احادیث هرباب و مضمون احادیث وان یک مجلد است و کتاب فوائد طوسیه که یک مجلد ازان بیرون آمد و مشتملست برصد فائده درمطالب متفرقه و کتاب اثبات الهداة بالنصوص و معجزات چند مجلد است که مشتمل است بربیست هزار حدیث از کتب خاصه و عامه و کتاب امل الامل در علماء جبل عامل و دران اسماء علماء متاخرین نیز می باشد و رساله در رجعت که انرا نامیده است بالایقاظ از هجعه به برهان بر رجعت و رساله رد بر صوفیه و رساله در خلق کافر وانچه مناسب ان است و رساله در تسمیه مهدی صلوات الله وسلامه علیه و نامیده انرا کشف التعمیه در حکم تسمیه و رساله جمعه و رساله در اجماع و نامیده انرا بنزهة الاسماع در حکم اجماع و رساله در تواتر قرآن و رساله در رجال و رساله در احوال صحابه و رساله در تنزیه معصوم از سهو و نسیان و رساله در واجبات و محرمات منصوصه از اول فقه تا اخران و در اخران گفته که واجبات عددا نها یکهزار و پانصد و سی و پنج شد و محرمات یکهزار و چهار صد و چهل و هشت شد و کتاب فصول المهمه دراصول ائمه مشتمل بر قواعد کلیه منصوصه در اصول دین و اصول فقه و فروع

فقه و طب و از جمله تالیفات او دیوان شعری است که قریب به بیست هزار بیت است و اکثران در مدح پیغمبر و ائمه است و تالیفان جناب اگرچه بسیار است لیکن خالی از تحقیق است بلکه همان جمع گردنست و از جمله تالیفات او کتاب بدایة الهدایه است ۔

شیخ زین الدین نواده شهید ثانی

شیخ زین الدین ابن شیخ محمد بن شیخ حسن ابن شیخ زین الدین شهید ثانی عالم فاضل متبحر مدقق محقق بوده و در لؤلؤه که حاکی از امل الامل است دو دفعه او را توصیف در فقه نموده وان کمال توثیق است و صالح و ورع و شاعر و منشی و ادیب و جامع و حافظ فنون علم منقول و معقول و جلیل القدر و عظیم المنزلة بوده و در زمان او برائی او نظیری نبوده و تلمذ کرد در نزد پدرش شیخ محمد و شیخ بهائی و محمد امین استرابادی و جماعتی از از علمائی عرب و عجم و مجاور مکه بود و درانجا وفات کرد و در نزد خدیجه کبری مدفون شد و صاحب وسائل در نزد او کتب عربیت و ریاضی و حدیث و فقه و غیرانها را قرات کرد و شعر را خوب میگفت و فوائد و حواشی بسیار دارد و دیوان شعر کوچکی دارد و کتابی تالیف نکرد بجهت شدت ورع و خوف شهرت و صاحب امل الامل گفته که متاخرین کثیر التالیف شدند و در مولفات ایشان سقطات بسیار است خدایتعالی از ما و از ایشان عفو کند واین باعث قتل ایشان شد و شیخ زین الدین تعجب میکرد از جدش شهید ثانی و از شهید اول و علامه از نیکه بر مخالفین بسیار قرات میکردند و کتب فقه و حدیث و اصول ایشان را بسیار تتبع میکردند و در نزد ایشان درس میخواندند و شیخ زین الدین این امر را برایشان انکار میکرد که براین مرتب شد انچه ذکر شد از قتل ایشان خدا عفو کند از ایشان و صاحب لؤلؤه بعد از ذکر انیکلام گفته که برائی خدا با دخیر کثیر او در انچه ذکر کرد از کثرت تعجب و انکار بر این فضلاء و امثال ایشان وانچه او گفته حق و حقیق بمتابعت نمودن است اگرچه تابعان ان کم می باشند اما اولاً بجهت اخبار مستفیضه از ائمه اطهار از منع از جلوس در مجالس ایشان و حضور در نزد ایشان و فرو رفتن در علوم و احادیث ایشان و اما ثانیاً پس بجهت انچه در صدر کتاب متاجر عنوان کردند از حرام بودن حفظ کتب ضلال و نسخ ان و درس ان وانیکه واجب است اتلاف ان کتب و ایشان اصل هر ضلال و گمراهی می باشند چنانکه اخبار از ال پیغمبر بدان مستفیض شده است و اما ثالثاً پس مترتب شد براین معاشرت کردن انکه داخل نمودند این اصولیرا که باصول فقه می نامند در شریعت پیغمبر برائے متابعت کردن ان با انیکه این اصول را اصلی نیست در اخبار اهلبیت با انیکه اهلبیت حریص بودند بر بیان هر حقیر و یسیر از احکام شرعیه پس چگونه اصول انرا ذکر نمی کردند اگر این اصول را صحتی بود تا اینجا کلام صاحب حدائق بود

دررد شیخ زین الدین بر صاحب حدائق است

مولف کتاب گوید که در بدو امر از این تعریف و توصیف که برای شیخ زین الدین کردند مرا اعتماد و اعتقاد
بر فقاهت و فطانت و فهم و ذکاء او بوده لیکن از این کلمات واهیه ظاهر شد که او و صاحب حدائق
را چندان فهمی نبوده پس میگوئیم اما جواب از دلیل اول پس باین نحو است که مراد از اخبار مانعه در ان صورت
که از مجالست ایشان خللی در اعتقاد ظاهر شود و اما اگر از باب تقیه باشد و از بابت رفع شر ایشان و دفع
فتنه و فساد ایشان باشد پس در ان صورت مجالست لازم است چنانکه ائمه با مخالفین می نشستند و بنماز
جماعت و جمعه ایشان حاضر می شدند و حضرت امیر المومنین دائما با متخلفین می نشست و صحبت میداشت
و در مقام استشارت انچه صواب بود در جواب بیان میفرمود و ایضا حضرت صادق ع فرمود که با مخالفین
بحسن معاشرت رفتار کنید تا اینکه بگویند خدا رحمت کند جعفر بن محمد را که اصحاب خود را نیکو ادب داده و
و باین مشعر است آیه شریفه و لا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا الی آخر الآیه یعنی شما کفار را
دشنام ندهید که این موجب ان میشود که انها نیز دشنام میدهند خدا را علاوه بسا باشد که درس خواندن
و بکتب ایشان رجوع کردند برای اینکه طریق ایشان را انسانی مطلع شود ادله ایشان را ببیند و انها
را رد کند و جواب از انها گوید و اعتقاد عوام کالانعام را از تزلزل نگاه دارد و واجب کفائی خواهد بود
چه بجای اینکه حرام باشد سیما اینکه از کتب ایشان اخباری را ببیند که دلالت بر مدعا داشته باشد و بان
الزام کند انها را و این مجادله بر نحو احسن است و پسندیده و مطابق عقل است و طریقه اصحاب ائمه
همچنین طریقه ائمه همین بوده چنانچه بر متتبع ظاهر است و بهمین وجوه جواب داده میشود از دلیل دوم
چنانکه فقها در همان کتاب متاجر استثناء کرده اند حفظ کتب ضلال را برای الزام و اتمام حجت بر ایشان چنانکه
بر متتبع مخفی نیست و بجهت تضعیف ادله ایشان است و این مطلب در موضوع مشابه است که منکران مباهت و
مکابرت و اما جواب از دلیل سوم آنست که نسبت اصول بگمان آنکه امور مبتدعه . . . . . دادن نهایت ناشی عناد
و عدم فطانت است چه اصول را مباحث الفاظ است و غیر الفاظ انچه مباحث الفاظ است چگونه میشود که فقیه
بحث از ان ننماید مثلا امر برای وجوب است یا ندب فرض کن که ما اصولیین این بدعت حرام را گذاشتیم
شما اخباریین چه میکنید آیا حمل بر وجوب میکنید یا ندب و بر هر تقدیر آیا دلیلی باید اقامه نمائید که در عرف
ائمه امر برای وجوب بوده یا بدون دلیل باید یکقول را اختیار کنید البته راضی نمیشوید که بدون دلیل
سخنی گوئید پس شما هم مسئله امر را باید عنوان کنید و سخن گوئید علاوه مگر شما آیه ما ارسلنا من رسول الا
بلسان قومه را انکار میکنید البته تکالیف بلسان عرب بیان شده و بلسان پیغمبر و آل او را باید بفهمیم تا تکلیف
را فهمیده باشیم و آیا لسان ایشان همان لسان قوم بوده یا اصطلاحی داشته اند پس باید بحث از حقیقت

شرعیه و حقیقت و مجاز و نسخ و اعم و امر و نهی و عام و خاص و حمل عام بر خاص و مطلق و مقید و مجمل و مبین
نمائیم تا علم بتکلیف و باطن ان نمائیم در نزد انسداد باب علم علاوه در حدیث نیز وارد است که زراره خدمت
حضرت صادق ع عرض کرد که چرا واجب است نماز را قصر کنیم و حال انکه خدا تعالی اقصروا نگفته بلکه لا جناح گفته
انجناب تمسک به بیان پیغمبر جست ایضا زراره ایراد کرد که چرا باید بعضی از سر را مسح کرد نه تمام را حضرت فرمود
لمکان الباء یعنی باء برؤسکم برای تبعیض است پس ائمه بیان انرا بر وجه اجمال فرموده اند و قوله اذا امرتکم بشیء
فاتوا منه ما استطعتم بران دال است و قوله علینا بالقاء الاصول و علیکم بالفروع اقوی شاهد بر اجتهاد است و اما حجیت
کتاب و اجماع و جزو نخوان پس در کلام امام نیز بسا باشد که ایمائی بدان شده و در مبحث رویت حدیثی روایت است
که معصوم متمسک باجماع شده علاوه اجماع دلیل قطعی است و بعد از حصول قطع نمیتوان دلیل بر حجیت قطع آورد
چه ان دلیل اگر قطعی است مستلزم دور است و اگر ظنی است پس ان مثبت قطعی ببداهت عقلیه نخواهد بود علاوه
فان المجمع علیه لا ریب فیه دال بر حجیت اجماع است و اصل برائت و استصحاب هم از اخبار برداشته شده است
و ما حجب الله علمه عن العباد و اضراب ان دلیل اصل برائت است و لا تنقض الیقین الا بیقین مدرک استصحاب
غایة الامر اینکه در نامیدن ان باصل برائت و استصحاب اصطلاحی است که کرده اند و لا مشاحة فی الاصطلاح
پس این اصول چه بدعتی است که مجتهدین داخل دین نموده اند و کدام مسئله است که شما اخباریین را بان
احتیاج نیست و اما حجیت عقل پس اخبار بسیار بران دال است و عبارت حدیث یک باطنی و یک ظاهری
شاهد صدق است و اما قطعیت اخبار چنانکه اخباریین ادعا میکنند پس ان غلط صرف است با وجود تعارض
میان اخبار و عروض وجوه اختلال و خفاء قرائن حال و مقال برای تمادی اعصار و ما جواب این
سخن را در منظومه الفیه در اصول و در شرح ان و در حواشی قوانین بنحو تطویل و تفصیل و بسط جزیل بیان
نمودیم بنحویکه قابل انکار نیست و تکلم در این مقام زیاده از این خارج از محل کلام و مقصد و مرام است
ولیکن ذکر اجمالی لازم است پس میگوئیم که قول صاحب وسائل که گفت که محمدین ثلث شهادت داده اند بر اینکه
این اخباریکه مذکور شده است در کتب اربعه بیننا و بین الله حجت است کلامی است که از عقل دور است چه محمدین
برای عمل خود شهادت داده اند و این دخلی بدیگران ندارد و بنده نیز میگویم که فتاوائی که من گفته ام در میان
من و خدا برائت و برای مقلدم حجت است علاوه روایات محمدین بایکدیگر اختلاف دارند چه بسیاری از اخبار
تهذیب و اخبار کافی با هم تناقض دارند و هر دو با من لا یحضره الفقیه همین صورت را دارند بلکه در
یک کتاب اخبار متعارضه است پس تکلیف چیست و از شما اخباریین سؤال میکنیم که آیا ما چه عمل کنیم کدام
یک از متعارضین را اخذ کنیم اگر بگوئید که رجوع باخبار علاجیه که در مقام علاج تعارض اخبار که صاحب وسائل

درباب قضا ذکر کرده تمسک میکنیم جواب میگوییم که اخبار علاجیه نیز باهم تعارض دارند و در بعضے موافق ورا
مقدم داشته و در دیگری مثلاً مخالف عامه را مقدم داشته غرض انیکه انها هم خالی از تعارض نیستند
علاوه شهادت در احکام شرعیه مسموع نیست و دلیلی بر حجیت ان قائم نشده است اگر بگوئی که عمل میکنم
بهمین اخبار برائی اجماع گوییم اولاً این اجماع تقییدی است مثل انیکه مائع نوجویرا همه حلال می دانند
و حلال و یکی شراب می داند یعنے عصیر عنبی و حلال و یکی اب قلیل ملاقی بنجاست میداند و پاک و حلال
چنین اجماع چه ثمر دارد و همچنین این اخبار را مانند مرتضی ردّ میکنند و حجت دیگری و احدی داند و حجت و هکذا
علاوه ایا اجماع عمل بر صحیح اعلائیست یا صحیح قدمائی یا مشهوری و ایا موثق را هم عمل میکردند و ایا حسن هم داخل
در اجماع است یانه و ایا ضعیف هم معمول به است یانه پس چه اجماعی درمیان خواهد بود بلکه این دعوی
سخنی است بی پا و اما انچه امین اخباریین ملا محمد امین استرابادی گفته که شریعت پیغمبر دو دفعه خراب شد
یکی روز سقیفهٔ بنی ساعده و یکی روزیکه علامه حدیث را بر حسن و موثق و ضعیف و صحیح تقسیم نمود و این سخن در
غایت غباوت و عدم فطانت و ناشی از لج و عناد است چه صحیح در اصطلاح قدما هر خبری را مے گفتند
که محل اعتماد باشد و قرائن بران موجود باشد و معاضد داشته باشد و اکنون بسبب طول مدت قرائن از میان
رفته و نمی دانم کدام خبر قرینه داشته بود یا نه پس باید احادیث را تقسیم کنیم و جستجو نمائیم و به بینیم کدام
یک بهتر است و ظنون اجتهادیه بان منضم سازیم انوقت عمل کنیم و بغیر این چاره نداریم و شما اخباریین اگر
اگر قرائن در دست دارید پس بما بنمائید و ما را خاطر جمع کنید والا با این مهفوات و این سخنهائے بی پا و این
اغلاط حکم الله را نمیتوان ثابت کرد علاوه ملا محمد امین را به بین که چه قدر از اقوال علما بیخبر است و نفهمید که این
تقسیم از علامه نیست بلکه سید بن طاؤس که از صاحبان کرامت است و صدائی صاحب الامر را شنیده او
این تقسیم نموده همچنین محقق اوّل صاحب شرایع و ایشان در طبقهٔ سابقه از علامه باشند و علامه که او نیز صاحب
کرامات بوده متابعت ایشان نموده پس به بین که این مرد باوجود انیکه خبر از جائے ندارد چه اغلاط از
قلم او صادر شده است و اما انیکه بعضے از اخباریین علم رجال را بدعت دانسته اند نهایت نامربوط است
چه بعضے از رجال اسناد فاسق و بعضی عادل و بعضی غیر ضابط و بعضے از غلاة و بعضی کذاب و این مقدمه
قطعیه است پس بدون علم رجال و انضمام ظنون رجالیه چگونه عمل بحدیث کنیم با انیکه معصوم هم گاهے تضعیف
می کرده اند و از اغیبت نه دانسته اند و شیخ علی برادر شیخ زین الدین در کتاب درالمنظوم والمنثور نوشته
بعد از انیکه شیخ زین الدین را ذکر کرده است بعد از انیکه براو ثنا فرستاده است انیکه شیخ زین الدین
مسافرت نمود به بار عجم و وارد منزل شیخ بهائی شد و شیخ بهائی او را اکرام تمام کرد و او در خدمت شیخ

مدتی دراز ماند و دران مدت مشغول بود در خدمت شیخ بدرس خواندن و قرائت مصنفات شیخ و غیر انها
و در نزد غیر شیخ هم درس میخوانده چون منتقل شد شیخ بهائی الدین در همان سال که والد من وفات یافت
و ان سال هزار و سی و یک بود پس مسافرت نمود شیخ زین الدین بمکه مشرفه و در انجا بمطالعه اشتغال داشته
پس من بمکه مشرف شدم و با او ببلاد ما مراجعت کردیم و من در نزد او درس خواندم در اصول و فقه و هیئت
پس بار دوم بعجم رفت و بزودی برگشت و مولدش در سال هزار و نه بود و منتقل شد بسوی رحمت خدا
و رضوانش در روز بیست و نهم ذی الحجه از سال هزار و شصت و چهار و من در مکه مشرفه بودم و با او در روز
عرفه جمع شدم و در خدمت او بودم تا این سال و مدفون شد با پدرش در معلی در مقابر مکه مشرفه تا اینجا
کلام برادر شیخ علی بود و شیخ زین الدین اجازه دارد از پدرش شیخ محمد و از شیخ بهاء الدین -

شیخ محمّد بن شیخ حسن

سه شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی فاضل و مدقق و ورع و فقیه متبحر رجالی
بوده و در ابتداء امر در نزد پدر بزرگوارش شیخ حسن و سید محمد صاحب مدارک درس میخواند
و از ایشان حدیث و اصول و غیر انها اخذ کرد و مصنفات ایشان را قرائت میکرد از منتقی و معالم
و مدارک و انچه سید محمد بر کتاب نافع نوشته بود و بعد از وفات ایشان مدتی مشغول بمطالعه بود
پس از ان بمکه مشرفه مشرف شد و در انجا بخدمت میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی صاحب رجال
مشرف شد و در خدمت او حدیث قرائت کرد پس از ان ببلاد خود مراجعت کرد و مدت قلیله در انجا
اقامه نمود پس از ان بعراق مسافرت کرد بجهت خوف از اهل شقاوت و نفاق و مدتی در کربلا ماند
و بتدریس اشتغال داشت تا انیکه روزی در کربلا نماز مے کرد پس مردی بجانب انجناب تیری انداخت
ان تیر از پهلوئی سینه او گذشت و خدا او را حفظ نمود پس از ان بمکه مشرف شد و باز از انجا بعراق رجوع
نمود و مدتی در انجا اقامت داشت پس از ان سببی روی داده که از عراق بیرون رفت و بسوی مکه مسافرت
کرد و در مکه بقدری ماند که وفات کرد و کنیت او ابو جعفر و لقبش فخر الدین بود و عابد و زاهد و فقیه و محدث
و متکلم و حافظ و ادیب و جلیل الشان بود -

در کرامات شیخ محمد

و در مکه مشرفه خبر داد بقرب اجلش قبل از موت و این از کرامات عظیمه است و کرامت دیگر انجناب
انیکه در انشب که وفات کرده بود و هنوز دفن نشده بود صداے قرآن در نزد نعش او شنیده
می شد و کسیکه اطلاع یافت گفته که ان قرات کننده اظهار ان کرد که من قائم مهدی می باشم

روحی و روح العالمین فداه و حکایت قرآن خواندن از وجه شیخ محمد که دختر صاحب مدارک بود نقل نموده و این و کرامت را شیخ اسد الله کاظمینی رفع الله قدره در کتاب مقابیس ذکر کرده و فرموده که حضرت صاحب الامر در شب وفات شیخ محمد او را دید میخواند که دران زمان و دران بلاد یافت نمیشد و از احتیاط و تقوی شیخ محمد اینکه باو گفتند که فلان شخص از اهل این بلاد است زکوة نمی دهد پس شیخ محمد هر چیزی که برای قوت عیالش میگرفت اول زکوة از او می داد از ان پس از ان تصرف مینمود و امیر یونس بن حرفوش حرایری برای شیخ محمد پانصد قروش فرستاد دران زمانیکه شیخ محمد در مکه بود امیر یونس صاحب مزارع و دهات بسیار و املاک بیشمار بود و همیشه احتراز مینمود از انیکه مال حرامی داخل مال او شود و مراسله بشیخ نوشت که مشتمل بر آداب و تواضع بود و بسیار معتقد بشیخ بود و دران مراسله التماس نموده بود که ان هدیه را قبول کند و نوشته بود که از مال حلال من است و زکوة و خمس انرا داده ام پس شیخ محمد امتناع از قبول ان نمود و ان رسول گفت که اهل و عیال تو در بلد انیمردست و صلاح در عدم قبول نیست زیرا که او را خلوص عقیدت در شما است و بر اهل و عیال شما در نهایت شفقت است شیخ محمد فرمود الحال که چنین است ان وجه را ضبط کرده و هر سالی از ان صد قروش از قماش و عود خریده تا ان وجه تمام شود —

در خواستن سلطان شیخ محمد را

و سلطان ان زمان از مکه او را طلب داشت و مبلغی برای مخارج ان مقرر داشت و مراسله از روی تواضع باو نوشت پس شیخ اجابت نکرد و بشیخ گفتند که جواب سلطان را بنویس شیخ گفت که جواب بدون دعا لائق سلطان نیست و از دعا نیز نهی داریم پس چون بر او الحاح کردند بعد از تامل فرمود که حدیث وارد شده بر انیکه از برای امثل او دعاء هدایت میتوان نمود پس مراسله نوشت و دعا را بلفظ هداه الله نوشت

در کرامت شیخ محمد

و شیخ علی در در المنثور انید؟ دران مشهور است انیکه انجناب طواف می کرد پس مردی باو دسته گلی داد از گلهای متفرقه که در مکه و حوالی ان وجود نداشت سیما ان فصل و زمان فصل گل نبود پس شیخ بان مرد گفت که این گل از کجا ست فرمود که از خرابات است شیخ خواست که بعد از آن جواب سوال از او اراده باشد هر چند فحص کرد او را ندید تا اینجا کلام شیخ علی بود البته معلوم است که ان شخص حضرت صاحب الامر بود و بعضی از اصحاب شیخ مذبور باو گفتند که سلطان خواهد تو را خواست بنحوی که تو را ممکن نیست که جواب کنی باید ببلد سلطان رفته باشی پس شیخ محمد دعا کرد که خداوندا اگر در علم تو چنین چیزی گذشته است پس اجل مرا برسان و پس از ان می گفت

که عنقریب

که عنقریب من خواهم وفات و تعداد مصنفات او را خلف باشرف مقدس او شیخ علی در کتاب در المنثور ذکر نموده و ان بدین نحو است شرح استبصار که سه مجلد از ان بروز یافت و شیخ اسد الله در مقابیس گفته که ان شرح در همان طهارت و صلوات است و حاشیهٔ شرح لمعه در چند مجلد و تا بکتاب صلح رسید و حاشیه بر معالم الاصول بدرش که مجلد متوسط است و حاشیه بر عبادات من لا یحضره الفقیه و شرح اثنا عشریه و الدر و حاشیه بر مختلف الشیعه علامه و حاشیه بر مدارک سوای حواشی که معلق بر مدارک کرده و حاشیه بر مطول و کتاب روضة الخواطر و نزهة النواظر و ان کتاب مشتمل است بر فواید و مسائل و اشعار غیر او و حکم و غیر ان که از چند کتاب التقاط کرده و رساله در مفاخرت میان غنا و فقر و رساله در تزکیه راوی و رساله در تسلیم در صلوة و تحقیق کرد دران رساله انچه را که در نزد او ترجیح داشت و رساله در تسبیح فاتحه در سوای رکعتین اولیتین و ترجیح داد دران انچه را که ترجیح در نزد او داشت از اخبار تسبیح و کتاب مشتمل بر اشعار او و اشعار غیر او و مراسلات میان او و معاصرین او و کتاب جامع مشتمل بر مواعظ و نصایح و حکم و مراثی و الغاز و مدیح و مراسلات شعریه میان او و میان شعراء اهل عصر و جوابهای ایشان برای او در مدیح و الغاز و کتاب شرح تهذیب الاحکام و رساله در طهارت و حواشی بر کافی و حواشی بر منهج المقال استادش میرزا محمد و انجناب داماد صاحب مدارک بوده و در لؤلؤه گفته که من واقف شدم بر جمله مصنفات شیخ محمد که از انجمله شرح استبصار و حاشیه فقیه بود و در کلام او تامل کردم پس یافتم او را که مرد فاضلی است لیکن عبارات او معقده و غیر سلسله و تصنیف او غیر مهذب و غیر محرر است و می بینی او را که بحث می کند در مسئله تا انیکه بموضع مطلوب ان مسئله میرسد حواله میکند یا بنفس را بحواشی او بر کتابهای دیگر یا تصنیف دیگر و این یا ناشی از عجز است یا ناشی از عدم جودت ملکه تصنیف تا اینجا کلام لؤلؤه بود مؤلف کتاب گوید که حواله کردن تحقیق را بکتاب دیگر ضرر بفهم و علم او ندارد و بسا باشد که مسئله را در جائی دیگر تحقیق نموده است و لذا باختصارش می پردازد و حواله بموضع تفصیل میکند و این فقیر طهارت و صلوة حاشیه او را بر شرح لمعه دیده ام و همچنین حاشیه او را بر معالم انصاف انیکه بسیار با دقت و تحقیق فطانت است و اگر شیخ محمد اخباری می شد هر اینه صاحب حدائق در توصیف او غایت مبالغه مینمود چنانکه کرده لیکن چون جناب شیخ مجتهد بود لذا این دقائق در فهم او وارد ساخت و شیخ عبد الله بن حاج صالح بحرانی گفته که شیخ محمد مدقق بود اما محقق نبود و از شیخ علی بن سلیمان بحرانی حکایت داشته که او شیخ محمد را دیده و ذکر کرده که برای او رتبه اجتهاد نبود زیرا که از شدت تدقیق بجائی واقف نمی شد و این دقت را جربزه میگویند و هر که مطلع شود بر مصنفات او مانند شرح استبصار و حاشیه فقیه می داند که او جربزه داشت و ذکر کرده پسرش شیخ علی

در کتاب درالمنثور که در نزد من است بخط جد مبرور مرحوم من شیخ حسن قدس الله روحه بعد از ذکر مولد این الدین علی انیکه متولد شد برادرش فخرالدین محمد ابوجعفر وفقهم الله لطاعته وبلغهما الی الخیر وایدهما بالسعد والاقبال فی جمیع الامور وجعلنی الله فداهما من کل محذور دو چاشتگاه روز دوشنبه دهم شهر شعبان سال نهصد وهشتاد ومن نظم کردم در شب پنجشنبه نهم شهر رجب سال نهصد وهشتاد ویک در مشهد حسین این دو بیت را

احمد ربی الله ازجا یثنی * محمد من فیض نعماه * تاد یحمر لا زال مشلماسمه * بجوده لیسعد الله

پس ظاهر شد از تاریخ مولد ووفاتش انیکه عمرش پنج سال وسه ماه بود تا اینجا کلام شیخ علی بوده وتاریخ وفاتاو هزار وسی بود

سو دراحوال شیخ علی بن شیخ محمد

شیخ علی بن شیخ محمد متقدم فاضل وجلیل القدر ومتبحر بود تالیفات او حواشی بر شرح لمعه جدش شهید ثانی در چند مجلد وفاضلانه نوشته واسم ان زهراة الذویه است وشرح کتاب اصول کافی وازان بیرون آمد شرح کتاب عقل وعلم در یک مجلد وکتاب درالمنثور ورساله در رد بر صوفیه ونامید انرا السهام المارقه از اغراض زنادقه ورساله در رد کسیکه غنا را مباح میداند ودرین دو رساله تعریض بر ملامحسن فیض کاشانی کرده وحواشی فوائد مدنیه ودر رد بر ملامحمد امین وحواشی بر معالم وحواشی بر من لا یحضر وکتابیکه قریب بچهل هزار بیت است از فنون متفرقه وفوائد واشعار وکتاب دیگر که مثل آنست دوازده هزار بیت است وکتاب دیگر نظیر ان که پنجهزار بیت است وغیر اینها از رسائل وذکر نمود احوال خود را در مجلد دوم از کتاب درالمنثور وذکر کرد که ولادتش در هزار وسیزده یا چهارده شده ولیکن عمر طولانی کرده وبر ملامحسن زیاد طعنه داشته برائی انیکه ملامحسن طعن بر علما داشته ودر دیباچه شرح کافی مسمی به وافی گفته یا بنی ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین ای المجتهدین وطعن بر علماء در کتاب سفینة النجاة نوشته ومیل به تصوف داشته فلذا شیخ احمد الحسائی در کتاب خود ملامحسن را ملامسیئ نام نهاده وهچنین شیخ علی با محقق سبزواری در نهایت عداوت بوده ورساله در مذمت او نوشته وفسق باو داده وگفته که در بازار زنجان اورا ان ذر دیده نعوذ بالله مولف کتاب را عقیده آنست که محقق سبزواری از اعیان علماء امامیه بوده ودر نهایت زهد وورع وتقوی واز جمله مشایخ اجازه است وامر بر شیخ علی مشتبه شده که اورا باین گونه امور نسبت داده است وجدهٔ مادر شیخ علی مذبور دختر شیخ علی بن عبدالعالی کرکی محقق ثانیست ودر حاشیه تعلیقه شرح لمعه گفته که من جدام دختر محقق ثانی را ادراک کردم وحال انیکه او از نود تجاوز کرده ومن صغیر بودم وشیخ علی در کتاب درالمنثور ذکر کرده که چون پدرم بعراق رفت من شش ساله بودم ودر بلد ما فتور بزرگ واقع شد که هزار کتاب از کتب ما سوخته شد پس بقریه کرک نوح رفتیم ودر انجا مدتی اقامه نمودیم پس من با برادرم مسافرت کردیم

بسوی عراق در حالیکه دوازده ساله بودم وقران را ختم کردم وحال انیکه سن من نه سال رسیده بود ووالدهٔ من بسیار رافت بمن داشت وهمیشه بمعلم وصیت داشت که مرا نزند واهانت ننماید ودر هر روز چند دفعه تفقد احوالم مینمود پس مشغول تعلم شدم در خدمت شاگردان جدم وپدرم وغیر ایشان وانها شیخ جلیل فاضل شیخ نجیب الدین بود وبرادرم شیخ زین الدین وسید نورالدین وشیخ حسین بن ظهیر وشیخ محمد حرفوشی رحمهم الله تعالی وچون برادرم از نزد من رفت مشغول باطفال وعیال بودم وباین حال مشغول بطلب علم بودم وکتب متعدده نوشتم وحریص بودم بر محافظت کتبی که باقی مانده پس مسافرت نمودم بسوی مکه بعد از وفات والدم وان در سال هزار وسی ودو یا سه بود ومن شانزده ساله بودم وبا صغر سن ووحدت خود عنایت ولطف خدا را بالنسبه بخود می دیدم ودر السفر اموری اتفاق افتاد که از غرائب

در کرامات شیخ علی بن شیخ محمد

از انجمله **کرامت اولی** انیکه چون از دمشق سفر کردیم در منزل اول من با شتری سوار بودم وباجماعتی از حاجیان در پیش افتادم وشتران ما در دنبال بودند وبا ما رفیقی بود که غلام صغیر هندی داشت وهمراه من کاردی بود که از من افتاد واتفاق چنین افتاد که غلام ان مرد بر پشت شتر خوابید پس بزمین افتاد پس ان کارد را دران مکان دید پس ان بمنزل آورد وانکار درا می شناخت وقصه را نقل کرد **کرامت ثانیه** انیکه چون بمکانی رسیدیم که برک ناقه میگویند ودر میان دو کوه واقعشده ودر انجا مکان تنگی رسیدیم که ممکن نبود مرور از انجا مگر یک قطار یا دو قطار پس من با بعضی از رفقا که بر استر سوار بودیم در پیش افتادیم ونازل شدیم در مکانی که انتظار می کشیدیم انیکه حاج از ان راه عبور نمایند پس طول کشید وبعضی از رفقای ما عزم نمودند که از پیش بمنزلی رفته باشند که انرا علا میگفتند پس من با ایشان رفتم وبعضی از اسباب را دران مکان گذاشتم وقاعده قوافل ان بود که هر وقت که از ان معبری گذشتند شتر ازا میخوابانیدند تا همه جمع شوند پس از ان میرفتند پس چنان اتفاق افتاد که مناخ وخوابانیدن شتران ما در شب اتفاق افتاد چون ایشان بما رسیدند وبمنزل ما آمدند اسبابیکه در انجا فراموش کرده بودیم برای ما آوردند **کرامت ثالثه** انیکه شیخ محمد حر سلمه الله تعالی دران سال حج بیامی اورد وحاج بر دو قسم بودند مقاطره ومشعاره وقاعده ان بود که مشعاره از طرف ست وچپ وپشت سر حاجیان میرفتند پس در شب چیزی از الات سفر از من کم شد وشیخ محمد پیاده شد وبا مشعاره میرفت پس ملاقات کرد انچه را که از من ضایع شده بود وکم شده بود وانرا برای ما آورد **کرامت رابعه** انیکه چون نزدیک بمکه مشرفه رسیدیم من با دو نفر که استر سوار بودیم از عسفان پیش افتادیم پس چون بمکه مشرفه رسیدیم من بحرم رفتم برائے طواف عمره ومن تنها بودم پس اول در اطراف

بیت الحرام گردیدیم تا اینکه اماکن معهوده را که شناختن انها را سزاوار بود در وقت طواف انها را شناختم
پس اراده کردم که طواف کنم که ناگاه مردی که طواف مردم تعلیم میکرد به نزد من آمد و گفت که باید تو را طواف
دهم پس گفتم که من مردی از اهل شام هستم و از حاج شامیان به تنهائی افتادم و با من دراهمی نیست که تو را داده
باشم بلکه بغیر از لباس احرام چیزی ندارم اگر راضی میشوی که چیزی از من نگیری مرا طواف ده
و الا مرا واگذار پس امرد با من منازعه نمود و سخنان درشت بمن میگفت ناگاه مردی دیگر آمد و ان مرد
را بعقب کشید و باو گفت که این شخص را واگذار که برائی خود طواف کند و این شخص و پدرش بیش از صد نفر مثل
تو را طواف تعلیم مینمودند واگذار او را که طواف کند پس مرا واگذاشت و من بنحویکه خود میدانستم و میخواستم
طواف نمودم **کرامت خامسه** انیکه چون از مکه مراجعت کردیم و منزل ما بدر بود و ان میان مکه و مدینه است
پس چون صبح طلوع نمود من و یک نفر رفیقی که بر دراز گوش سوار بود در مکان وسیعی در میان قطارات
حاج وضو گرفتیم و نماز گذاردیم و با من شمشیری بود که در حال نماز در انجا گذاردم و فراموش نمودم که بردارم
و حاج از این و یسار انموضع براه میرفتند پس بقدر نصف فرسخی راه میرفتیم و منزل گرفتیم و خیمه خود را تسویه
نمودیم دران زمان بخواطرم آمد که شمشیر فراموش شد رفیق خود که راکب حمار بود گفتم که رفاقت کن که بان
موضع رویم و شمشیر را بگیریم اگر شمشیر بگیر امد فهو المطلوب و الا تفرجی خواهد بود ان رفیق گفت که این
عبث است من گفتم که برخیز برویم امرد با من آمد چون نزدیک ان مکان رسیدیم از دور نگاه کردیم دیدیم
که شمشیر دران موضع است و حاج از راست و چپ مرور مینمایند پس برفیق خود گفتم که تند برویم که شمشیر را دیگری
برندارد پس شمشیر را گرفتیم و مردم نگاه میکردند و تعجب مینمودند **کرامت سادسه** انیکه برایم اتفاق
افتاد که شرح لمعه را در اول دفعه درس میگفتم پس بعبارتی رسیدم که در انجا لفظ صدوقان را داشته پس
تلمیذ از من سوال کرد که صدوقان کیانند من گفتم که محمد بن بابویه و برادرش میباشند چون دران شب خوابیدم
جدم شهید ثانی را در خواب دیدم که بمن فرمود که ای فرزند من صدوقان محمد و پدرش میباشند
کرامت سابعه انیکه همیشه سعی زیادی داشتم که انچه از کتب ملاباقی مانده بمن برسد پس بسبب انقطاع
حاج طول کشید پس بمردی انچه خواست بذل نمودم و در انتظاران بودم که ان کتب را بمن برساند
چون نزدیک بزمان آمدن حاج شد پس شبی در خواب دیدم که مردی بسوی من آمد و با او
طبقی است که دران سینه آدمیست با اضلاع او پس ازان مرد سوال کردم که این چیست در جواب
گفت که این سینه جد تو زین الدین است پس در روز همان شب خبر آمدن حاج رسید و کتابهای ما را آوردند
و بسیاری از ان کتب بی جلد شده بود و بعضی تلف شده بود از کثرت نقل و تحویل **کرامت ثامنه**

در وقت

در وقت دیگر خواب دیدم که جدم شهید ثانی را جماعتی گرفته گفتم که جبرا او را گرفته اند برای انکه گفتند
و را بکشند من گفتم که ایا کافی نبود ایشان را کشتن اول که بار دیگر میخواهند او را بکشند پس بعد از چند
وقتی خبر رسید که اکثر کتب که باقی مانده در بلاد تلف شد و بغارت رفت و این از کرامات شهید ثانی
بود و چون سفر کردم ببلاد معلوم برای مصالحه که اقتضاء ان نمود و از ماکل مشتبه انها خوردم و تغییر
مسلک آباء خود رفتار کردم این فیض و صلاح را که در اوائل سن داشتم از من دور شد و چون در دفعه
دوم ازان بلاد توجه نمودم و بسوی مکه مشرفه آمدم اتفاق افتاد برایم من اشیائی ببرکت
حج و زیارت و مؤلف این کتاب انها را در ضمن کرامات سابقه و عداد انها مندرج ساخته پس میگوئیم
کرامت تاسعه انیکه بمن رسید در میان اصفهان و بصره و مردی از بلاد با حاج می باشد و گفت
که من بمکه سفر میکنم بقصد اذیت شیخ مذبور و چنان شایع نمود که من در بلاد عجم بودم و شیخ علی چنین و
چنان کرد و چون خبر بمن رسید دلتنگ شدم پس چون وارد بلد دورق شدیم من در خیمه نشسته بودم
که امرد بر من گذشت پس او را اندا کردم که تو چنین و چنان گفتی گفت بلی و زود است که به بینی که من
چه کار میکنم گفتم که چرا چنین خیال را در دل گرفتی در جواب گفت که تو در اصفهان چیزی بمن ندادی
و من تلافی مینمایم پس من گفتم که من از خدا سوال مینمایم که دفع شر تو از من نماید پس چون بمکان
خود رفت به آزار بیت مبتلا شد و بعد از چند روز ببصره رسید و در انجا وفات کرد و خداوند عالم شر او را
از من دفع کرد **کرامت عاشره** و مثل ان از دو مرد در مکه و منی واقع شد که اگر خدا ایشان را
از من دفع نمی نمود هر آئینه موجب تلف نفس بلکه نفوس میگذشت و خدا شر ایشان را از من دفع نمود و
نقل انها محتاج بر طویل است و ان از برکت حج بیت الله الحرام بود و این کرامت عاشره است **کرامت
یازدهم** انیکه چون ما از بغداد متوجه اصفهان شدیم سه نفر جاریه داشتم و غیر ایشان حرم نیز همراه داشتم
پس بمنزلی رسیدیم که ان را یعقوبیه می نامند و در انجا مرد لئیم معاندی از جانب حاکم بود و بر کنار نهر نشسته
و از هر جاریه و عبد دو اشرفی میگرفت و بر هر شتر دو عباسی میگرفت سوای اهانت و ضربی
که بجا می اورد پس ما از نهر عبور نمودیم و هر زنی که از کشتی بیرون می امد بدست ان زن نگاه می کرد که بفهمد
که او کنیز است یا نه پس ما در کشتی سوار شدیم چون نزدیک به کنار رسیدیم مردی بنزد انشخص معاند آمد
و با او چیزی تکلم نمود پس او با غضب برخاست و حرکت کرد و در دست او عصائی بود پس ما از کشتی
بیرون آمدیم و خیمه را برپا کردیم و کنیزکان را در پشت کجاوه نشانیدیم پس زنی فرستاد که در خیمه ها تفحص
نماید و من بیرون بودم چون امدم خبر دادن که زنی طرف خیمه را کشف کرد و یک کنیز را دید پس بعد ان

ساعتی ان ملعون آمد وگفت که چند کنیز دارید گفتم که یک داریم پس بخیمه دیگر رفت و در انجا
زنی بود و غلامی در نزد او بود پس ان زن گفت که اگر من تورا دلالت کنم بر سه جاریه ایا از غلام من
میگذری گفت بلی ان زن گفت که در بیرون خیمه سه کنیز باشند و اشاره بخیمه ما نمود و شوهر خود را همراه ان معاند
روانه نمود که او را بخیمه ما رهنمائی نماید و چون سابقًا ما با و گفته بودیم که ما یک کنیز بیشتر نداریم ترسیدیم
که اگر خلاف ظاهر شود از او اهانت بزرگی بما برسد پس من بخیال گفتم که دو کجاوه را بر شتر بنبندد
و با هر یک از ما جاریه بنشان و الّا باو توضرر بزرگی خواهد رسید پس قبول کرد و ما دو جاریه و دو تن
نشاندیم پس ان معاند با شوهر ان زن رسید پس ندید مگر یک جاریه پس شوهران زن را چوب شدید
زد و مراجعت کرد و ان غلام را اخذ کرد و گفت که دروغ گفتی ان زن گفت که ایشان دو کنیز را
با دو زن سوار کردند و ان شتر را علیحده در اول فرستادند پس شروع نمودند در تحمیل باقی مانده
پس ان معاند غضب شد بر اسب خود سوار شد و خود را بان شتر رسانید پس خدا تعالے او را
از دیدن آن شتر کور کرد پس نبزد ان زن آمد و غلام را از او گرفت و بعد از مشقت بسیار ده قروش
ان زن با و داد تا اینکه غلام را استرداد نمود و ان مکانهائی که اخذ مینمود در هر منزلے در حد و تعداد
چنین اتفاق افتاد و ما را بتوفیق خدا زیانے نرسید **کرامت دوازدهم** اینکه بمنزل شیروان
رسیدیم باز آمدند که از کنیزکان خراج بستانند پس مردی همراه زنی تجسس آمد و ان زن داخل
خیام می شد پس چون بخیمه ما رسید نگفتند که این اول خیمه بود که ما بان ابتدا کردیم و حال اینکه بجکس
داخل ان خیمه نشد و اکثر اوقات در بلاد غربت بودم با دل شکسته و مع هذا مطالعه درس بحث اشتغال
داشتم و کتبی که مرا بانها احتیاج بود نداشتم پس نوشتم زیاده از هفتاد کتاب را بخط خود از کتابهائیکه
بان احتیاج داشتم **کرامت سیزدهم** بطریقه شمار لفظ جلاله برائے شخصی استخاره نمودم پس
این آیه آمد یا ابراهیم اعرض عن هذا پس از اسم او سؤال کردم گفت که اسم من ابراهیم است **کرامت**
چهاردهم شخصی دیگر آمد و از من استخاره خواست پس این آیه آمد وما انت علینا بعزیز پس از من
سؤال کرد که چه آیه آمد من آیه را برای او تلاوت نمودم ان مرد تبسم نمود و تعجب کردم من از سبب تعجب و
تبسم او سؤال کردم گفت که این استخاره برای مردی بود که نام او عزیز است و استخاره کرده بودم که او را
وکیل در امر خود نمایم **کرامت پانزدهم** شخصی از اعیان از من استخاره طلب کرد مکرر او رقعه فرستاد
و نوشت که استخاره کن و آیه را بنویس و با رسول الفرست پس من استخاره نمودم این آیه آمد و ما کان
لرسول ان یاتی بایة الا باذن الله **کرامت شانزدهم** شخصے میخواست که از جانب سلطان متولی

حکومت شود پس از من استخاره خواست پس من گفتم که من استخاره برای امر غیر مشروع نمی نمایم ان مرد در جواب گفت
که من بر خود از تلف نفس خائف می باشم اگر قبول نکنم پس برای این امر استخاره کردم این آیه آمد و ان تعرض
عنهم فلن یضروک شیئًا و ان حکمت فاحکم بینهم بالقسط **کرامت هفدهم** شخصی برای تزویج استخاره نمود در نزد
من پس این آیه آمد و هو الذی خلق من الماء بشرًا فجعله نسبًا و صهرًا **کرامت هیجدهم** چند دفعه در امر تزویج
استخاره نمودند این آیه آمد کلتا الجنتین آتت اکلها و لم تظلم منه شیئًا و فجرنا خلالهما نهرًا و کان له ثمر **کرامت**
نوزدهم دو برادر اراده داشتند که بسفر هند روند و خال ایشان در هند بود و او مشهور بفسق بود و شراب
میخورد و این دو برادرزاده داشتند که نزد او بروند پس استخاره کردم این آیه آمد اما احدکما فیسقی ربه خمرًا
و اما الاخر فیصلب الایه **کرامت بستم** مردی را حکومت بود میخواستند که داده باشند و ان مرد مکرر
نزد من استخاره نمود همیشه آیات موسی و هرون و بنی اسرائیل می آمد **کرامت بست و یکم** شخصی اراده
داشت که بنزد سلطان رود برای مطلب و مهم عظیم پس استخاره نمودم این آیه آمد فأووا الی الکهف
ینشر لکم ربکم من رحمته و یهیئ لکم من امرکم مرفقا **کرامت بست و دوم** برای شخص در همین مطلب سابق
استخاره کردم این آیه آمد رب اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی
کرامت بست و سوم اینکه شخصی را با زوجه اش مخاصمه بود در باب جاریه پس نزد من آمد استخاره
نمود بر شراء جاریه پس این آیه آمد اسکن انت و زوجک الجنة الی قوله تعالے لا تقربا هذه الشجرة فتکونا
من الظالمین **کرامت بست و چهارم** اینکه در هند فتوری افتاده بود پس شخصی نزد من استخاره
نمود که بسفر هند رفته باشد پس این آیه آمد اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک و انهم آتیهم عذاب
غیر مردود و بعد از مدت قلیله خبر خرابے هند رسید **کرامت بست و پنجم** کسیکه اراده خروج را
داشت در ظاهر پس استخاره نمود نزد من پس این آیه آمد و لو ارادوا الخروج لاعدوا له عدة و لکن کره الله
انبعاثهم فثبطهم و قیل اقعدوا مع القاعدین **کرامت بست و ششم** اینکه برائی خود استخاره کرده
که دران بلدیکه اقامت داشتم از انجا بیرون رفته باشم پس این آیه بیرون آمد ربنا اخرجنا من
هذه القریة الظالم اهلها و از جمله ابتلاء مرحوم شیخ علی مفارقت ولدی است که بنهایت کمالات آراسته
بود و ذکر این قضیه را در اینجا برائے اینکه خالی از موعظه نیست مذکور داشتم برائی تنبیه غافلین و موعظه
جبابرین و تشویق طلاب علم دین و شیخ علی مرحوم در کتاب در المنثور فرموده که چگونه دلم نسوزد و مشتعل
نشود از آتش فراقش جگر من و دل من و حال اینکه ندیدیم ان فرزندم را از اول عمرش تا باخر اینکه
میل کند بلهو و یا بلعب یا نظر کند بغیر ادب و هرگز چشم خود را بمن نمی انداخت در زمان تکلم کردن من

وهر وقت که با من تکلم مینمود مضطر میشد با نش بنحویکه نزدیک بود که من چیزی از سخن او را نفهمم وهرگز بدون واسطه از من چیزی طلب نمود وچون سنّ او به سال رسید عادت بنماز شب نمود ودر اینمدت تقصیرد که مجموع ان بست ودو سال عمرش بود در نزد من درس خواند از فقه الفیّه را ومختصر نافع وشرایع ومختصر نافع وشرایع را بخط خود نوشت ودر نزد من خواند شرح لمعه را ونوشت حواشی مرا بشرح لمعه در حواشی کتاب وان حواشی را نیز علیحده نوشت ودر همه شب های ماه مبارک رمضان احیا می کرد بعبادت وتلاوت ودعا وشکایت نمیکرد بسوی احدی با کثرت عیالش با اینکه من بر او فی الجمله تنگ میگرفتم در مخارج تا عادت بقناعت کند ودر هیچ مجلس با کسی نمی نشست مگر اینکه ابتدا میکرد او را بسخن گفتن از روی حیا وحجاً با و مدّت بست ودو سال عمر نمود ودر نحو شرح اجرومیه وشرح قطر وشرح الفیه ابن مالک وشرح قطر را بخط خود نوشت وکتاب مغنی اللبیب را در نزد غیر من تلاوت نمود ودر نزد من خواند از حدیث من لایحضره الفقیه وتمام ان کتاب و برا و نوشت حواشی را که من بر ان کتاب نوشتم وچندی شنید قدری از تهذیب را وبر من قرات کرد از رجال خلاصه علامه را وکتاب درایه را وهر دو را بخط خود نوشت وبعضی از کتاب معالم را نیز در من وبعضی دیگر در نزد غیر من خواند وانرا در نزد غیر من خواند بخط خود نوشت وخواند شرح شمسیه ومختصر تلخیص واکثر مطول وشرح تجرید وخلاصة الحساب ورسایل دیگر در حساب وتشریح الافلاک وقدری از شرح چغمینی در علم هیئت وقرائت نمود اکثر از تحریر اقلیدس را وانرا بخط نیکو نوشت ودر اوّل اشکال انرا ثبت میکرد وشروع کرد در تفسیر قاضی با کتابت ان وقرات کرد حاشیهٔ خطائی را ودر حسن خط بمرتبهٔ بلندی رسید وبدون معلم کتاب را جدول میکشید پس چون من او را میدیدم میگفتم که ای فرزند من برای چه این مخارج را مینمائی در جواب میگفت که من او را جلد کردم وجدول کشیدم وچون میدیدم که من عملی در تصحیح کتب در وقتی کردم وخسته شدم پس یکساعت ودو ساعت وسه ساعت وچهار ساعت وهشت ساعت ان عمل را میکرد وچون چیزی را میدید اسباب عمل انرا مهیا میکرد وانرا عمل میکرد وچون هشت ساله بود از من سوال کرد که ایا کودک قبل از بلوغ به بهشت میرود من گفتم بلی گفت که دعا کن که خدائیتعالی در حال طفولیت اجل مرا برساند که تا داخل بهشت شوم پس من گفتم که کبیر نیز اگر عمل صالح کند داخل بهشت میشود واو اخر سنّ جرات نکرد که در اثنای درس از من سوال کند لیکن هر وقت که میدیدم که تقریر کرده ام که بروی ان منقبض شد در نزد تقریر درس من مراجعه میکردم مسئله را پس میدیدم ان مسئله را بر غیر وجه ان واو نفهمید پس تقریر را اعاده میکردم بغیر وجه سابق یا بر[وجه سابق] پس چون مسئله را می فهمید صورت او گشوده میشد ومن در اوایل حال گمان میکردم که کم سخن گفتن او شاید از بابت عجز باشد از سخن گفتن

پس

پس چون شروع میکرد در قرائت درس یا مقابله مینمود زبانش گذرکننده تر از شمشیر قاطع وهرگز نشنیدم از او که غیبت کند احدیرا وچون ایام ماه مبارک رمضان رسید هر جا میرفتم که او را ببینم وحده ای مرا میشنید کتاب وقرائت وسجاده کشش را بر میداشت من با و میگفتم که ای فرزند این شبها شبهای تلاوت وقرائت است چرا بیکار نشسته پس از روی حیا سر خود را بزیر می انداخت وجواب نمی گفت از ان پس زوجه اش مرا اخبار میکرد که او مشغول بعبادت بود ودر اول خدائیتعالی با و پسری روزی کرد وان کودک بعد از چند روز وفات یافت ومن برای کودک بسیار میگریستم لیکن او کم گریه میکرد واثر رضا بحکم خدا بر او ظاهر بود از ان پس خدائیتعالی او را سه دختر عطا فرمود هر وقت که یکی از انها تولد می یافت اظهار بشاشت وسرور میکرد وبه زوجه خود میگفت که ثواب ما بیشتر است واگر یکی از ان دخترها چیزی از وی میخواست با شتاب ببازار میرفت وان مطلوب را بعجل می آورد وهرگز از من خواهش ننمود دست سواری را با انیکه اسبها داشتم وخود هم احتیاجی بان نداشتم وهرگز مخارج خود را خود از من نمیخواست بلکه کنیزی ویا کودکی را میفرستاد واگر او را وصیت میکردم که اسراف نکند ساکت میشد واگر هم جواب میگفت چنین میگفت که شما هم عیال دارید ومن هم عیال پس این دو امر را بهمدیگر قیاس کنید وچون زمان ان رسید که عالم فانی را الوداع کند از من اذن زیارت امام رضا خواست گفتم که من طاقت مفارقت تو ندارم واگر خدا بخواهد در وقت دیگر با تو سفر میکنیم بعد از ان گفته که من تفال بکتاب خدا نمودم این آیه آمد فلن ابرح الارض حتی یاذن لی ابی او یحکم الله لی وهو خیر الحاکمین من گفتم که تو را اذن نمیدهم وبعد از چند روز مریض شد وبعالم اخرت انتقال نمود وهشت روز ایام مرض او بود پس او را بمشهد مقدس فرستادیم وبعد از چند مدت پسر عم او در خوابش دید که بدر خانهٔ ایشان آمد پسر عمش میگوید که دیدم اینکه در خانه را میزند پس من بیرون رفتم دیدم که او سوار است بر اسب نیکوئی پس گفتم که داخل خانه شو در جواب گفت که اکنون خانه شما مرا خوش نمیاید ومن مسکنی دارم در خانه از مروارید وجواهر ولیکن آمدم که تو را خبر کنم که در نزد من کتابیست که عاریه از مردیست که اسم او ملا افضل است ومن بان وصیت نکرده ام وشانزده عدد هزار است در صندوق من شیخ علی میگوید که من فرستادم وان صندوق را گشودند وان اشیا را بنحویکه ذکر نموده بود در انجا یافتیم واین دلالت بر صحت ان خواب داشت ومولد ان پسر در اخر ساعت از روز سه شنبه هجدهم ذی الحجه سنه هزار وپنجاه وشش بود ووفات او در حب[؟] دویم ویا بست ودوم شهر ذی الحجه از سال هزار وهفتاد وهشت بود وپیش از او بدو سال پسر دیگرم محمد از دنیا رفت واو هشت ساله بود ـ

دراحوال شیخ سلیمان بن صالح

شیخ سلیمان بن صالح بن عصفور درانی بحرانی فاضل ومحدث وفقیه وورع بوده واو عمّ جدّ صاحب حدائق شیخ ابراهیم بن حاجی احمد بن صالح بوده وحاج احمد بزرگترین اولاد حاج صالح بوده وکشتیها برائی غوص داشت پس حاج احمد امر کشتی را ببرادرش شیخ سلیمان برگذار کرده بود شیخ سلیمان را مرضی عارض شرع بود حاج احمد اورا از امر کشتی معاف داشته واورا درخانه گذاشت وشیخ محمد بن سلیمان مقابی بحرانی را نجانهٔ آورد که شیخ سلیمان راتعلیم کند وشیخ سلیمان با شیخ محمد بن سلیمان بعد از چندی هردو درنزد شیخ علی بن سلیمان تلمذ کردند وهردو بمرتبهٔ بلند رسیدند وشیخ سلیمان بن صالح با انیکه فقیه بود بامر تجارت کشتی وغوص اشتغال داشت ومرجع ان بلاد بود واهل غوص اوّل جواهر را باو میفروختند واو براجه تقسیم مینمود واز حکایات عجیبه انیکه شخصی از قریه بنی حمزه که قرب قریه دراز بود لولو بسیاری که معلوم نبود بشیخ سلیمان مذبور فروخت بقیمت کمی وشیخ انها را بکسی داد که اصلاح کرد انها را پس همه خوب شدند وقریب بپنجاه تومان از زمان قیمت شد پس شیخ بایع را گفت که این لولو بفلان قیمت فروخته شده وزیادتی آن از تو است ومن همان راس المال خود را میگیرم باقی مال تو باشد بایع از ان امتناع نمود وگفت که مال مالیست که من او را فروخته ام واگر فاسد بر میامد از کیسه تو رفته بود پس الحال که زائد برآمدان هم از تو است پس بایع از قبول امتناع نمود وشیخ نیز از قبول امتناع نمود تا کسی پیدا شد ودرمیان ایشان اصلاح نمود باین نحو یکه بعضی ازان مال بایع باشد وبعضی ازان مال مشتری باشد وابن شیخ در کربلای معلا وفات نمود درسال هزار وهشتاد وپنج –

دراحوال شیخ محمد بن سلیمان

واما شیخ محمد بن سلیمان پس او نیز بمرتبه بلندی از علم وریاست عامّه رسید واو راسه فرزند بود که همه فضلا بودند وافضل ایشان شیخ عبدالغنی بود که مجتهد وفقیه وورع وصالح بود وبراطلاع فقه وفروع ثانی نداشته دوم شیخ سلیمان بود واو نیز فاضل بود وسوم ایشان شیخ زین الدین مزبور را پسری بود که در ورع وتقوی ثانی نداشته واسم او شیخ علی بود –

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم

شیخ احمد بن شیخ ابراهیم بن حاج احمد بن حاج صالح بن احمد بن عصفور بن احمد بن عبدالحسین بن عطیه بن شیبه واو شخصی بود فاضل ومجتهد وفقیه وهرگز از مباحثه ملول نمی گشت ودرغضب نمی آمد واظهار تعب وانقباض نمی نمود وقاعدهٔ کسانیکه ملکهٔ مباحثه ندارند تغیر وانقباض است

وشیخ مزبور در وقتی از اوقات خطبهٔ کتاب کافی را درس میگفت ودرحلقه درس ازجماعتی نشسته بودند که ازانجمله علی بن عبدالصمد اصبعی بوده واو نیز فاضل ودقیق النظر بود پس بحث واقع شد در قول صاحب کافی احتجب بغیر حجاب پس بحث درین فقره استمرار یافت از اول درس از صبح تا بظهر وشیخ احمد وشیخ علی بحث را میفرمودند از علمی بعلمی دیگر واز مسئله بمسئله دیگر تا انیکه وقت ظهر داخل شد ومجلس منقضی شد ومتفرق شدند وبعد از عصر نیز بدرس نشستند پس شیخ علی مذبور غور نمود در بحث تا زمان غروب

در تالیفات شیخ احمد

شیخ احمد را مصنفاتیست ازانجمله رسالهٔ در قول بحیوة اموات بعد از موت ودرانجا مذهب حکماء را اختیار نموده ورساله در اوزان ورساله استثنائیه در اقرار وشرح حمدیه شیخ سلیمان بن عبدالله متقدم درصدر اندرج نموده است اورا ودران بعضی از اعتراضات بر شیخ سلیمان بود وچون انشرح بر شیخ سلیمان عرضه داشت شیخ بعد از ملاحظه گفت که هر که جواب این اعتراضات را گوید من اورا غنی گردانم شیخ احمد گفت اگر شما غور کنید باهم خواهم غور کرد یعنی کسی اگر اجوبهٔ ان اعتراضات گوید من بار دیگر خواهم ان اجوبه را فاسد ساخت ورساله در بیان ثبوت ولایت بر بالغه رشیده ورساله در رسالهٔ در جرّ الکرّ (?) در هدم طلقه یا طلقتین بتحلیل محلل وعدم ان ودران رساله عدم هدم اختیار کرده واین خلاف قول مشهور است ومنظورش ازاین دو رساله رد بر شیخ عبدالله بن صالح بوده ورساله در قرعه که نهایت خوب است ورساله در تقیه که عجیب وغریب است ورساله در شرح عبارت لمعه در مبحث زوال ورسالهٔ در مسئله موت زوج وزوجه قبل از دخول که ایا موجب تمام مهر است یانه ورسالهٔ در دعوای بر میت که ایا بشاهد ویمین ثابت میشود یا نه ودرانجا اختیار نمود ثبوت را ورد کرد بعضی المعاصرین را که شیخ عبدالله بن علی بلادی باشد ورساله در صلح ورساله در تحقیق غساله نجاست ورساله در عدول از سوره بسورهٔ دیگر ورساله در اجوبه مسائل شیخ ناصر خطی جارودی که حسنه وجیده است ومشتمل است بر تحقیق در طلاق عدیه وانیکه طلاق عدیه افاده میکند فائدهٔ خلع را یانه ورساله عطاریه وان اجوبه مسائل شیخ علی بن لطف الله جد حفصی است که متعلق بعطاره می باشد ودر سلک کتاب تجارت منتظم است ورساله در اجوبه مسائل سید یحیی بن سید حسین احسائی ورساله در مسئله متنجس که بعد از زوال عین نجاست نجس میشود یانه وان مسئله محدث کاشانیست که بان متفرد است ودران رساله رد بر ملا محسن نموده است ورساله در اجوبهٔ مسائل شیخ عبدالامام ماحوزیست ورساله در دخول رقبه در راس در غسل وشیخ عبدالله بن صالح رساله در عدم دخول ان نوشته است

در وفات شیخ احمد

وفات شیخ احمد مزبور در بلده قطیف اتفاق افتاد در چاشتگاه بست و دوم شهر صفر از سال هزار و صد و
سی و یک و در مقبرهٔ معروفه بحباکه مدفون شد و عمرش قریب بچهل و هفت سال بود مولف کتاب گوید که سبب
تعداد رسائل و مولفات در این کتاب بجهة چند چیز است یکی انیکه مرتبهٔ مولفین انها ظاهر شود دوم انیکه ان کتب
و رسائل اگر نظر کسی برسد معرفت بمولفین انها پیدا کند و بداند که چه پایه و مایه داشته اند سوم انیکه مذکرهٔ
این کتب و رسائل باعث شوق تحصیل شود و طالب علم را بتالیف اشتیاق پدید آید چهارم انیکه طالب این
کتب شود تا باعث تذکر و تذکار علما شود و هم اسباب کار شود خصوصاً رسائل که مولفین در رسالهٔ منفرده
بیشتر سعی و کوشش مینمایند و زیادتر تدقیق و تحقیق میفرمایند و مقدمات و مبانی خارجه بیشتر ذکر می نمایند
پس از رسائل انفع است برای اسباب کار و اعمال فکر ایضاً مولف کتاب گوید که چون ذکری از فقرهٔ
احتجب بغیر حجاب گذشته بود پس باکی نیست که اجمالاً انرا توجیه و توضیح کرده باشیم پس میگوئیم که مراد انست
که ایزد تعالی پرده گرفت بدون پرده یعنی ذات او اقدس از ابصار و انظار و بصایر و افکار و اذهان
و اوهام در پرده شد و هیچیک از امور مذکوره ادراک ان ذات اقدس نتواند نمود و ان ذات از ایشان حجاب
گرفته بدون انیکه حجابی در میان باشد و مراد انست که ان ذات از بسکه در مقام صفا و ضیاء و نور و
نورانیت ممکنات را قوهٔ ادراک ان نیست و ان ذات محجوب از ممکنات شد مانند کسی که حجابی بر روی
خود انداخته باشد بحبانکه که اگر بر روی خود کسی حجاب انداخته باشد مدرک نخواهد بود و ستما انیکه اگر ان حجاب
انداختن از خدا باشد همچنین خدا تعالی حجاب بکرمت بدون حجابی مانند ختم الله علی قلوبهم که از بسکه منافقین
جهل را بر عقل غلبه دادند مانندان شد که خدا بدلهای انها مهر زده باشد و همچنانکه مهر زدهٔ خدا را بهیچ نوع نتوان
شکست همچنین دلهای ایشان بنوعی شد که حق مراد ران هیچ تاثیری نیست و بعبارت اخری امثال این
عبارات از باب تمثیل است که تشبیه هیئت بهیئت باشد مانند ادراک تقدم رجلاً و تؤخر اخری که تقدیم و تاخیر
در رجل حاصل نشده بلکه مراد تردد داشتن در ارتکاب امری است و همچنین است کلام در ما نحن فیه که محجوب
بودن خدا مانند انست که خدا حجابی بر خود انداخته باشد و حال انیکه حجابی در میان نیست و ضعف
از مواد امکانیه است والله اعلم ـــ

سط در احوال شیخ عبدالله بن حاج صالح

شیخ عبدالله بن حاج صالح بن جمعة بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبدالله سماهیجی الاصل که نسبت
او بسوی سماهیج است بیاء مثناة تحتانیه پس از ان جیم است و ان قریه است از قرای جزیرهٔ صغیره و این
شیخ اخباری صرف بود و کثیر الطعن بر مجتهدین بود و تالیفات ان بسیار است از انجمله کتاب جواهر البحرین

سط شیخ عبدالله بن حاج صالح بن جمعه بن علی بن احمد بن ناصر بن محمد بن عبدالله سماهیجی الاصل که نسبت
او بسوی سماهیج است بیاء مثناة تحتانیه پس از ان جیم است و ان قریه است از قرای جزیرهٔ صغیره و این شیخ
اخباری صرف بود و کثیر الطعن بر مجتهدین بود و تالیفات ان بسیار است ـــ

تالیفات شیخ عبدالله بن حاجی صالح

از انجمله کتاب جواهر البحرین در احکام ثقلین که ترتیب داده در ان اخبار او تبویب کرده بر غیر نهج وافی و وسائل و
اقتصار بر کتب اربعه نموده و از ان یک جلد بیرون آمد با بعضی از جلد ثانی و کتاب محمدیه در انچه لابد است از
مسائل دینیه کتاب صحیفه علویه و تحفهٔ مرتضویه رسالهٔ تحریر مسائل دیباج و حریر و رساله عیوب المسائل الخلافیه
در انچه لابد است از ان مسائل طهارت و صلوة ابدیه و انیها برای سید عبدالله بن سید علوی تالیف کرده
و این سید عبدالله از مشایخ اجازه صاحب حدائق است و رساله علویه در مسئله کلامیه که در جواب شیخ علی بن
سلیمان بن علی شاخوری نوشته و رسالهٔ موسومه بمسائل ابجد اول و جد اول المسائل و رساله که برای بدرشا
نوشت بندر کنگ و رساله در احقیت زوج بمراه در تغسیل ان و صلوة بران از پدر و برادر و غیر انها و در ان رد بر صاحب
مدارک نموده و رساله در اثبات توحید و رساله در مسائل مضمرات در علم نحو که نو مسئله است و رساله در تغسیل بغیر
و رساله بهبهانیه در احکام اموات که بیست و دو مسئله است و رساله دیگر که منتخب از سابق و فارسیه است و رساله
در جواب دو مسئله که یکی جواز تنفل در میان نماز صبح و طلوع شمس است و مسئله دیگر در افضلیه صلوة راتبه است
اگر قضا باشد بر تعقیب و رساله در اثبات لذت فعلیه عقلا و انچ منع شرعا و رساله در مسئله از مسائل حیض و رساله
موسومه بتحقیقه تعبد و در وجوب تشهد و رساله در ضمان ما اکله لیلاً لا نهاراً و رساله موسومه بکفایه در علم نجوم که تمام
نیست و رساله در انفاق زوج بر زوجه و کسوه آن منظومه موسومه بتحفة الرجال و زبدة المقال در علم رجال و رساله
بلغه صافیه و تحفه وافیه و کتاب شرح اسناد من لایحضره الفقیه و کتاب من لایحضره النبیه در شرح من لایحضره الفقیه
و این دو کتاب ناتمام است و رساله مسئله سلمانیه در مسئله لاضرر و لاضرار و رساله در انتصار صاحب مدارک
در این که امر از کفن است و مخالفت با اصحاب در انیکه ازار واجب نیست و رساله در شرح حدیث مشکل از
اصول کافی از اسماء الله و منظومه رساله اثنا عشریه شیخ بهائی در صلوة و رساله در انیکه متصرف بملک شرعی
از او گرفته نمی شود مگر به بینهٔ قاطعه بانیکه از غاصب است یا شهادت دهد بانیکه ملک الان ملک مدعی است و رساله
در خراسان نوشته در رد بر ملا سلیمان بن ملا خلیل قزوینی در تحقیق مقدم راس که مسح ان واجب است و ناتمام است
و رساله در انچه از اوقاف بیع جائز است و انچه جائز نیست در انچه
و کتاب مصاحب الشهداء و مناقب السعداء و ان پنج مجلد است و رساله در جواز اکل مختلط بحرام در زمانیکه غیر محصور باشد

و رساله توحیه که در جواب شیخ نوح نوشته که متعلق باصول فقه است و کتاب ریاض الجنان که مشحون است بلوء لوء و مرجان و ان بمنزله کشکول است و کتاب خطب که انرا انشاء کرده برای جمعه و اعیاد و کتاب منتهیه المارسین در اجوبه شیخ یسین و وفات او در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الثانی از سال هزار و صد و سی و پنج اتفاق افتاد

ع میر محمد مومن

میر محمد مومن حسینی استرابادی از شاگردان سید نور الدین متقدم و از او اجازه دارد -

عا میر محمد صالح بن عبد الواسع الحسینی در لوء لوء گفته که او افضل اهل زمان و اورع صاحبان ایمان عالم علامه و محقق فهامه سید اجل افضل اکمل است و اجازه از اخوند ملا محمد باقر مجلسی دارد -

عب محمد قاسم بن محمد صادق الاسترابادی اجازه از ملا محمد باقر مجلسی دارد -

عج محمد بن حسن اصفهانی عالم باذل فاضل کامل مدقق نحریر فقیه متکلم حکیم جامع مجامع فضل و ماثر و بدیع مکارم و مفاخر لمعی لوذعی برذعی اوحدی مؤید و مسدد بلطف خدای صمدی ملقب ببهاء الدین و مشتهر بفاضل هندیست و زمان ولادتش سال هزار و شصت و دو میباشد و او از تلامذه علامه مجلسی اخوند ملا محمد باقر است و مولف کتاب در کتاب تذکرة العلماء نوشته ام که او در سن هیجده سالگی باجتهاد رسید لیکن این سخن از مسموعات خارجیه بود و انچه خود نوشته است در کشف اللثام قبل از بلوغ بمرتبه اجتهاد رسید چنانکه خواهد آمد -

رفتن فاضل هندی بحرم سرای پادشاه

گویند که سلطان صفوی از مجلسی کسی خواست که عالم و غیر مکلف باشد و به حرم سرای پادشاهی در اید و نسوان را تعلیم مسائل نماید مجلسی فاضل هندی را که طفل بود فرستاد و او بتعلیم اهل حرم اشتغال نمود پس روزی ناگاه چشم خود را گرفته که زنان رانه بیند و بیرون آمد[۲] و او بسیار فقر داشت و بکتابت امر معیشت را میگذراند و اگر در نزد او مرافعه می آمدند میگفت که من عیال و فقر دارم باید بکسب امر معاش را بگذرانم اگر مرافعه میخواهید طریق اجرت کسب امروز مرا بدهید تا من برای شما مرافعه کنم و انجناب فارغ شد از معقول و منقول و حال انیکه سیزده سال را تمام نکرده بود و شیخ اسد الله کاظمینی که داماد مرحوم شیخ جعفر نجفی و ذکر ان متقدم شد در کتاب مقابیس الانوار گفته که فاضل هندی در وبد و امر در حال صغر نشو و نماء او در هند شده بود از این بابت او را فاضل هندی گفتند و با مخالفین از علماء هند مباحثات و مناظرات عجیبه داشته و ایشان را ملزم نموده

تالیفات فاضل هندی

و چون سن او از ده گذشت در عشر ثانی کتب و رسایل و تعلیقات در علوم ادبیه و اصولیه و دینیه و فقهیه تصنیف کرد که از انجمله است ملخص التلخیص و شرح ان و مناهج السویه در شرح روضة البهیه که شرح لمعه است تصنیف کرد

و ان کتاب

و ان کتاب مبسوطیست و مشحون بفواید و تحقیقات است و تاریخ ختام ان کتاب در سال هزار و هشتاد و هشت شده پس عمر شریف در ان زمان بیست و پنج سال بود و چند مجلد است و در عبادات است و کتاب کشف اللثام که شرح قواید علامه است از مجلد ثانی از نکاح تا باخر شرح نوشته و از اول طهارت و حج و بعضی از صلوة را نوشته بنمط اوسط که اقرب باختصار است باستیفاء مهم از اقوال و ادله و زیاده از این از کشف اللثام بروز نیافت و کتاب مخص الشفاء که تلخیص از شفاء شیخ بو علی بن سیناست و گویا انرا اتمام نکرده پس از ان شیخ اسد الله فرموده که مرا نیز در مبادی حال همین احوال اتفاق افتاد قریب انچه برای فاضل هندی اتفاق افتاد ولی صوارف ایام مرا از بلوغ مرام عایق شد و ان صوارف زمان و حوادث دهر خوان در کمی از اوقات است که از من مفارقت نماید تا این زمان و خدا مستعاذ و مستعان است و بسوی اوست شکایت و بر اوست توکل تا اینجا کلام شیخ اسد الله است و فاضل هندی در اول کشف اللثام در شرح دیباچه مصنف گفته است نه فخر المحققین قبل از ده سال کتب معقول و منقول را در نزد والد خود علامه خوانده و خود تنها تالیف کتاب فواید شد و گفته است که از فضل خدا مستبعد نیست چه من فارغ التحصیل شدم از معقول و منقول و حال انیکه سیزده سال نشده بودم و شروع کردم در تصنیف و حال انیکه به ده سالگی نرسیده بودم و تصنیف کردم منیة الحریص را و ر فهم شرح تلخیص و حال انیکه پانزده سال نرسیده بودم و تصنیف کردم بیش از ان زیاده از ده کتاب از متون و شروح و حواشی مانند تلخیص در بلاغت و توابع ان و زبدة در اصول دین و حور بدیعه در اصول شریعت و شروح ان و کاشف و حواشی شرح عقاید نسفیه و هشت ساله بودم که مطول و مختصر تلخیص تفتازانی را درس میگفتم تا اینجا کلام فاضل هندی بود مولف کتاب گوید که عجب از این امور نیست چه شهید ثانی در شرح بدایه در درایه نوشته است که در زمان مامون الرشید طفل چهار ساله را آوردند که با علماء آن عصر در قیاس و استدلال مناظره مینمود و او را بدوش میکشیدند و میبردند و می آوردند و چون گرسنه می شد برای طعام گریه میکرد و عجب از صاحب حدائق است که در باب سید بن طاوس و فخر المحققین مراتب مذکوره را انکار نمود با انیکه محل انکار نیست -

حکایات شیخ ابو علی سینا

و حکایات شیخ ابو علی سینا نیز شاهد بر مدعیست پس باکی نیست که بعضی از غرائب احوال او مذکور شود اگرچه داخل در مشایخ اجازه نیست و داخل در حکماء است بلکه در تشیع او خلافست الیس میگوئیم که ابو علی عبد الله بن سینا در زمانیکه در دار السلطنه اصفهان تحصیل مینمود روزی نزد پادشاه رفت و معروض داشت که مس گران کاشان در اوقات سحر مس میکوبند و صدای چکش ایشان مرا مانع از مطالعه است سلطان تعجب کرد که از اصفهان تا کاشان مسافت چهار منزل است و چگونه از چهار منزل راه صدا را میتوان شنید پس سلطان گفت که حکم میکنم که مس را

درسبجانگو نبد پس پادشاه قاصدی رافرستاد و حکم کرد که درین هفته از شب تا صبح مس گران بکار اشتغال داشته باشند چون ایام هفته شد ابو علی نزد سلطان رفت و گفت که درین هفته اول شب تا صبح مس گران کاشان مارا از مطالعه باز داشتند پس سلطان صدق قول او را دریافت از ان پس حکم نمود که مسگران شب کار نکنند -

در قوت باصرهٔ او

وقوت باصره اش بحدی بود که در مسافت چهار فرسنگ مگس را میدید بیان این اجمال اینکه ابو علی روزے وارد مجلس سلطان شد دید که سلطان دوربین انداخته شیخ گفت که برائی چه دوربین انداخته اید سلطان گفت که چهار فرسنگے سوارے می آید میخواهم او را تمیز داده باشم ابو علی گفت که دراین مسافت قلیل حاجت بدوربین نیست پس شیخ ابو علی بدانجانب نگاه کرد گفت و سواری می اید که بفلان شکل و فلان لباس است و اسپ او بفلان رنگست و شیرینی میخورد سلطان گفت شیرینی داخل در طعم است نه مرئی پس او را چگونه دانستی شیخ ابو علی در جواب گفت که از انجا دانستم که مگسهای چندی در دور دهانش پرواز میکنند و این علامت آنست که شیرینی میخورد

دیدن ابو علی عطارد را بروی شمس

ابو علی میگوید که در روز ستارهٔ عطارد را دیدم در وقت مقارنه با آفتاب که برروئی افتاب بود مانند خالیکه برروی کسی باشد اگر چه عطارد در فلک دوم است و شمس در فلک چهارم است لیکن چون مقارنه بود یعنی در یک برج و دریکدرجه و دریکدقیقه جمع گشته بودند چنان بنظر می آمد که خالے برروی آفتاب است - **ایضًا** شیخ ابو علی میگفت که من چون متولد شدم دیدم که اسمان مشبک و سوراخ سوراخ است پس از مادرش سوال کردند گفت که چون ابو علی متولد شد غربال یعنی پرجن را برروی او بجهته مهمی گذاشتند و او در زیران پرجن اسمان را دیدکه سوراخ بسیار دارد و ان سوراخهائی پرجن بود که شعاع بصرش دران متفرق و اسمان را بدان گونه دید -

درمعالجهٔ دختر پادشاه

و قوت دراکه اش بحدی بود که در زمانیکه نه ساله بود دختر پادشاه ان زمان را مرض صعب روی داده تا انیکه پادشاه هفتاد نفر طبیب جمع کرد که باهم مناظره کنند و اتفاق کنند بر معالجه ان پس شیخ علی نیز دران مجلس داخل شد و اطبا بایکدیگر مناظره کردند و اتفاق نمودند بر مرضے خاص و پس از ان در علاج اختلاف کردند تا انیکه پس از مناظره اتفاق کردند بر مرض خاص از ان پس شیخ رئیس با ایشان شروع بمجادله نمود و هفتاد برهان ادو رد بعدد هر طبیبی برهانے اقامه کرد که این مرض که شما تشخیص داده اید باطل است پس از ان هفتاد برهان اقامه کرد که این مرض خلانیست و علاج ان بفلان نحو است پس ان هفتاد نفر طبیب هم بعجز اقرار کردند و سلطان امر معالجه را بدو مفوض داشت و او در اندک زمانی ان مرض را معالجه نمود و در مدت بست و چهار سال طی جمیع علوم نمود

در قوة حافظه ابو علی سینا

و در قوة حافظه او حد اهل زمان بود و حاجی ملا احمد نراقی در کتاب سیف الامه نوشته است که شیخ ابو علی از روی فرار باصفهان آمده بود و کتاب قانون را همراه نیاورده بود پس طلاب و علما از او درخواست ان نسخه را نمودند شیخ رئیس گفت که من کتاب قانون را همراه نیاورده ام لیکن از حفظ می دانم پس من میخوانم شما بنویسید و قانون شصت هزار بیت است پس شیخ رئیس از حفظ کتاب قانون را خواند و ایشان نوشتند و چون قانون را از ان پس از خراسان آوردند و مقابله با ان نوشته نمودند یک حرف خطا و غلط دران نیافتند بلکه بعینه مطابق با اصل نسخه بوده **و ایضًا** در وقتے در کشتی نشسته بود ملائی لغوی نیز دران کشتی با او رفیق شد و شیخ را نمی شناخت شیخ از او سوال نمود که برای چه امر آمده گفت کتابی در لغت عرب نوشته ام میخواهم که بنظر پادشاه برسانم شیخ ابو علی گفت که می شود اینکه در ایامیکه در کشتی میباشیم انرا بمن داده تا مطالعه کنم گفت باکی نیست پس ان کتاب را نزد شیخ رئیس گذاشت شیخ دران چند روز ان کتاب را از اول تا باخر مطالعه نمود پس بمنزل رسیدند و از کشتی بیرون آمدند در صباح آن روز اخوند لغوی کتاب را به نزد سلطان برده دید که رفیق کشتی در نزد سلطان نشسته و بسیار محترم است با خود گفت که اگر میدانستم که او را قرب سلطانیست هر آئینه او را واسطه میگرفتم پس ان کتاب را نزد سلطان گذاشت سلطان کتاب را گرفت نزد ابو علی گذاشت و گفت که ببین اگر سزاوار جایزه است با و جایزه داده باشیم شیخ رئیس ان کتاب را گرفت و قدری مطالعه نمود پس به سلطان گفت که این کتاب را پیش ازین تالیف کرده اند اخوند لغوی مؤلف منکر اینمعنے شده که این کتاب را من تالیف کرده ام شیخ رئیس گفت که مصدق قول من انست که من این کتاب را از حفظ دارم و تو انرا بگیر تا من از حفظ بخوانم پس شروع کرد بخواندن و از اول چند ورق خواند و از اخر نیز چند ورق از حفظ خواند و از وسط نیز چند ورق خواند پس اخوند لغوی مولف کتاب در میان مجلس نهایت خوار و خفیف گردیده و تعجب بسیار کرده که این کتاب از تالیف من است و چگونه شد که این شخص ادا حفظ دارد و نسبت بسابقین میدهد پس شیخ رئیس به سلطان گفت که این کتاب از مولفات همین شخص است و مستحق جایزه است و من چند روزی در میان کشتی مصاحب این شخص بودم و این کتاب را از اول تا باخر مطالعه کردم حفظ نمودم پس سلطان جایزه باو داد و حاضران از قوة حافظهٔ او در تعجب شدند بعد از بعضے مسموع شد که ان شخص صاحب قاموس و ان کتاب لغت کتاب قاموس بوده و این غلط است زیرا که شیخ ابو علی در سال چهار صد هجری بود و صاحب قاموس در سال هشتصد بوده و فاصلهٔ میان ایشان بسیار است - **ایضًا** گویند که درویشی بر پدر شیخ ابو علی مهمان شد و پس از صرف غذا درویش با پدر شیخ گفت که من میخوابم و تو بیدار باش که امشب ستارهٔ طلوع میکند پس مرا بیدار کن که مرا شغلیست پس درویش در خواب شد و پدر شیخ ابو علی نشست

چون دید که ستاره بدان محل موعود آمده است فوت او هیجان آمده در اول بازو جه خود مواقعه نمود از ان پس غسل کرده پس درویش را بیدار کرد درویش دید که ستاره از محل موعود گذشته است به پدر شیخ ایراد کرده که مرا دیر بیدار کردی و وقت گذشته است پدر شیخ کیفیت واقعه را با درویش درمیان نهاد درویش گفت که از برای تو ولدی خواهد پیدا شد که اعجوبه زمان و وحید دوران باشد پس شیخ بوجود آمد –

در مباحثه شیخ با علمای هر فن

وچون شیخ رئیس سرآمد علماء زمان شد به نزد سلطان رفت و ادّعا تعلیم نمود که معلم ثالث شود و معلم اول افلاطون یا ارسطو دیا ذی مقراطیس علی الاختلاف و معلم ثانی ابو نصر فاریابی بود که حکمت را از زبان یونان بزبان عرب نقل نمود و معلم باید چنان کسی باشد که اگر با هر صاحب علم یک علم مباحثه کند براو غلبه کند چون شیخ ادعاء تعلیم نمود صاحبان هر علمی را سلطان جمع کرد و با شیخ مناظره نمودند و شیخ بر همه غلبه کرده

معارضه شیخ با بهمنیار در علم کیمیا

جز انیکه در دو علم عاجز ماند یکی موسیقی و دیگر کیمیا برهان اقامه مینمود بر استحاله کیمیا پس جندی که یکی از صاحبان علم کیمیا بود با شیخ معارضه کرد شیخ برهان اقامه نمود بر استحاله کیمیا برای انیکه انقلاب ماهیت لازم میاید و انقلاب ماهیت نظر بقوانین حکمت باطل و محال است جندی گفت که من از رد جواب برهان عجز دارم لیکن من در برابر تو صنعت کیمیا میکنم شیخ گفت که بان اعتباری نخواهد بود چه شاید که جرس من مشتبه کنی و شعبده نمائی جندی گفت که من اجزای چند بتو میدهم و خود چهار فرسخ می نشینم و تو خود انرا بقسمی که بتو تعلیم میکنم بعمل اور خواهد کیمیا شد شیخ قبول کرد جندی ان اجزاء را بدو تعلیم کرد و دستور العمل داده و خود چهار فرسخ رفت و شیخ ان را بعمل اورد بنحویکه گفته بود و کیمیا بعمل آمد پس شیخ تسلیم نمود و اقرار بعجز خود آورد و از ان پس برهان بر وجود و تحقیق کیمیا اقامه نمود و چون شیخ رئیس در علم موسیقی و کیمیا مغلوب شد گفت که من این دو علم را نیز تحصیل میکنم و معلم میشوم پس کتاب خانهٔ شیخ را اتش گرفت و یا دشمنانش آتش زدند چنانچه بعضی گفته اند پس شیخ دماغ سوخته گردید و از او نامی تعلیم گذشت فلذا او را بشیخ رئیس لقب دادند –

در احوال زلازل شتران و در معالجه یرقان

معروفست که شیخ معالجه نمود یرقان قبل التتابع را پس گفت که نقار خانهٔ شاهی را کوبیدند از ان جائیکه یرقان قبل التتابع عسر العلاج است و در ان زمان اطباء از معالجهٔ ان عاجز بودند و گویند که در وقتیکه شیخ با قافلهٔ همراه بود و اهل ان قافله او را نمی شناختند و پاس احترام از او نمی داشتند و در بین راه بلهو لعب اشتغال داشتند اوقات بر شیخ تلخ و از افعال ایشان متنفر گردیده شبی که قافله در خواب بودند شیخ زلازل شتر را بنحوی بست و ترتیب

داد چون قافله بیدار شدند و براه افتادند صدای زلازل شتر ابلند شد همه از ان صدا در خواب شدند تا بمنزل رسیدند و شیخ در ان منزل از شنایع و قطایع اعمال ایشان نجات یافت چون شب دیگر شد و قافله در خواب شدند شیخ انها را بر وجه دیگر ترتیب داد چون بیدار شدند و راهی گشتند و او از ان زلازل بلند شد همه در خنده شدند و متصل در خنده بودند تا انیکه بمنزل رسیدند و در شب سوم باز قافله در خواب شدند شیخ ان زلازل را بنحو دیگر مرتب ساخت چون قافله بیدار شدند و براه افتادند و صدای زلازل بلند شد همه اهل قافله بگریه افتادند و اینقدر گریستند تا بمنزل رسیدند و چون شب دیگر شد باز شیخ رئیس خواست که انها را بقسم دیگر ترتیب دهد پس اهل قافله در کمین شدند و دست شیخ را گرفتند پس او را شناختند و پاس احترام از او نگه داشتند –

در ذاتیت دلالت الفاظ

و از جمله مذاهب او انیکه دلالت الفاظ را ذاتی میدانست و بوضع نمیدانست و این مذهب سلیمان بن عباد ضیمری است و همچنین از متاخرین مرحوم مبرور مغفور اخوند ملا عبد الکریم ایروانی متقدم الذکر نیز همین مذهب را اختیار کرده و این فقیر مؤلف کتاب در کتاب لسان الصدق و منظومهٔ الفیهٔ اصولیه و شرح ان بطلان این مذهب بنحو استیفا بیان کردم

در معارضه شیخ ابو سعید با شیخ ابو علی

از بعضی از فضلا مسموع شد که شیخ ابو سعید ابو الخیر که یکی از ارباب ریاضت بود و معاصر با شیخ رئیس بود و میان ایشان بمعارضه مکاتبات میرفت روزی در حمام رفت و شیخ رئیس نیز در حمام بود پس شیخ ابو سعید از شیخ ابو علی سوال کرد که شما میگوئید که جسم ثقیل میل بمرکز خود میکند آیا مسلم است و اصلی دارد یا نه شیخ گفت که این از جملهٔ مسلمات است شیخ ابو سعید طاس حمام را بهوا انداخت پس طاس در هوا ماند و بشیخ گفت که چرا جسم ثقیل میل بمرکز نکرد شیخ تاملی کرد و گفت که این طاس قاسری دارد که او را از میل بمرکز و نزول مانع است شیخ ابو سعید گفت که قاسر در اینجا چیست شیخ ابو علی در جواب گفت که قاسر نفس تست شیخ ابو سعید گفت که تو نیز نفس خود را کامل کن تا این مرتبه برایت حاصل اید شیخ رئیس گفت که تو بمنزله عامل و اجیری هستی که کاری کردی و مزدی بتو دادند و من بقوت ادراک فهم معقولات نمودم و از کلمات شیخ ابو سعید ابو الخیر است که من در عالم کشف و شهود بهر دیاری که قدم زدم دیدم که جا بق عصائی شیخ رئیس کورکورانه در انجا بود –

در خواب دیدن شخص همدانی

گویند که شخصی از اهل همدان همیشه از قبرستانی میگذشت که قبر شیخ ابو علی در انجا بود و بر او فاتحه میخواند و او زیدی مذهب میدانست تا انیکه شبی در عالم رویا دید که جناب ختمی مآب نشسته و شیخ رئیس در پهلوی او نشسته این شخص همدانی از جناب رسول خدا سوال نمود که ابو علی با انیکه زیدی مذهب بود چرا اینقدر تقرب یافته

که در پهلوی شما نشنید پس رسول خدا ﷺ درجواب گفت که تو با این عقل منکسره فهمیدی
که زیدی مذهب بد است و شیخ ابو علی بالفهم و فطانت نفهمید پس آن شخص همدانی به شیخ معتقد گشت
و همیشه بمزارش حاضر میشد و بفاتحه او را یاد آوری مینمود و شیخ بهائی طیب رمسه در کتاب کشکول میفرماید که شیخ
... الدین بغدادی گوید که شبی در واقعه رسول خدا را دیدم پس ازان جناب سوال نمودم از حالت ابن سینا
با اینکه او ناجی است و یا هالک آنجناب درجواب فرمود که او مردیست که خواست بخدا برسد بدون واسطهٔ
من پس من مانع شدم او را و دستی بر سینه اش زدم پس او در آتش جهنم افتاد -

در ایراد شیخ ابو سعید بر شکل اوّل

ودر وقتی شیخ ابو سعید ابو الخیر مراسله بشیخ نوشت که مشتمل بر مذمت علوم رسمیه بود و نوشت که مستحکم ترین
اشکال اربعه شکل اول است و سائر اشکال تا بشکل اول نروند تمام نخواهند بود و همه استدلالات بشکل اول
راجع باشند و شکل اول را ارباب معقول بدیهی الانتاج دانند شکل اول مستلزم دور است زیرا که شناختن نتیجه
موقوف است بر معرفت کلیت کبری و معرفت کلیت کبری موقوفست بر معرفت نتیجه و این دور است و دور بالبداهه
باطل است زیرا که دور لازم دارد و تقدم شئی را بر نفس خود و این باطل است پس هیچ مطلبی از مطالب عقلیه تمام نخواهد
بود شیخ در جواب نوشت که جهت دور باجمال و تفصیل مختلف است باین نحو که نتیجه موقوفست بر معرفت کبری
تفصیلاً ولیکن معرفت کبری موقوفست بر معرفت نتیجهٔ اجمالاً پس دور مندفع است و این سخن در ترجمه ملا خلیل
قزوینی با ملا میرزای شیروانی مذکور شد و نظیر این دور را منکرین اجماع بر اجماع وارد آورده اند و جواب
آن نیز بدین نحو در کتب اصولیه مذکور است -

در مناظرهٔ بهمنیار با شیخ رئیس

و چون رئیس سرآمد علماء آن عهد و عصر بود و فضلاء آن زمان طوق ارادت او را بگردن انداخته و اذعان
بفضیلت او کرده و در مجلس درس او حاضر میشدند و بهمنیار که یکی از فضلاء حکماء آن عصر بود او نیز در مجلس
شیخ رئیس حاضر میشد و تلمذ مینمود و از خواص مریدان شیخ گردید روزی بهمنیار بشیخ گفت که چرا ادعای نبوت
نمیکنی و اگر این ادعا کنی منکر این امر علماء خواهند بود و علماء ازمنه و امکنه را یارای مجادله و قوت مناظره
تو نیست شیخ رئیس در جواب گفت که سوال تو را زمانی دیگر جواب خواهم گفت پس ازان مکالمه زمانی
گذشت تا اینکه شبی بهمنیار و شیخ رئیس در همدان در میان یک اطاق خوابیده بودند و زمستان بود و یخ
بندهمدان و سردی زمستان آن معروفست پس مؤذن در وقت سحر بر بالای گلدسته مسجد رفت و مشغول
ثنای خدا تعالی و مدح پیغمبر گردید شیخ ابو علی به بهمنیار گفت که برخیز و از بیرون خانه آب خوردن برایم

بیاور بهمنیار گفت که اکنون وقت آب نوشیدن نیست چه تازه از خواب بیدار شده اید و آب سرد در این
وقت مضر باعصاب و عروق است شیخ رئیس گفت که طبیب وحید عصر من میباشم و تو مرا از نوشیدن
آب منع مینمائی با اینکه ضرورت اقتضائی آن مینماید بهمنیار در جواب گفت که اکنون من در میان عرق
می باشم اگر بیرون روم هوا در مسامات بدن نفوذ می کند و مریض میگردم شیخ گفت که اکنون جواب
مسئله تو را بگویم در باب دعوای نبوت پس بدانکه پیغمبر کسی است که چهار صد سال از بعثت او میگذرد
و نفس او چنان تاثیر دارد که اکنون در وقت سحر با شدت سرما در بالای گلدسته ثنا و مدح او می نمایند
و من هنوز در نزد تو حاضر و تو از خواص اصحاب من و بتو امر میکنم که شربت آبی بمن دهی نفس من القدر
تاثیر ندارد که مرا اجابت کنی پس چگونه دعوای پیغمبری کنم -

در حکایت شیخ رئیس با طبیب

گویند که شیخ رئیس شنید که طبیبی در یک از بلاد است و مریض را خبر میدهد که مرض تو بواسطه اکل و شرب
فلان چیز است شیخ تعجب کرد زیرا که از نبض نمیتوان فهمید که ماکول و مشروب چه بود پس شیخ بان دیار
رفته و بمحکمه مطب آن طبیب حاضر آمد و در آن جا نشست و آن طبیب شیخ را نشناخت پس مریضی آمد و آن طبیب
نبض او را گرفت و گفت که بسبب فلان غذا مریض شدی آن مریض اقرار کرد و همچنین چند مریض آوردند
همه را بدان سیاق گفته شیخ ازین معنی متعجب گشته بعد از اینکه مجلس خالی و طبیب فارغ شد شیخ ازان طبیب سوال
کرد که این اخبار شما بماکول و مشروب موافق هیچ قاعده از قواعد طبیه نیست و من در اول شنیده بودم
لیکن اذعان نمی نمودم تا اینکه برائی العین مشاهده نمودم پس آن طبیب از حال او تفتیش و تجسس نمود تا اینکه
شیخ رئیس را شناخت و باعزاز و اکرام او پرداخت و ازان پس گفت که شما زحمت کشیده بد و از راه دور آمدید
و آن اخبار من بماکول و مشروب نه از روی قوانین طبابت است بلکه از روی فراست است چون اهالی
این بلد اکثر یهود و جهود و بسیار بی سلیقه اند چیزی را که میخورند بر لباس و بدن ایشان غالباً قدری ازان
آلوده است و من از آن علامت می فهمم و حکم میکنم که فلان چیز خورده و این شخص را که اول گفتم قلیلی از تخم خربزه بدامن
او چسپیده بود لهذا گفتم که خربزه خوردی او هم تصدیق این معنی نموده -

در تالیفات شیخ رئیس

هذا تالیفات شیخ رئیس بسیار است ازان جمله کتاب اشارات که در حکمت مشاء است و امام فخر رازی بر آن
شرح نوشته و محقق طوس خواجه نصیر الدین نیز بر آن شرح نوشته است و علامه حلی محاکمات میان شراح اشارات
نوشته و همچنین قطب المحققین نیز محاکمات نوشته است و کتاب شفا و کتاب قانون که مثل آن کتابی در طب نوشته

نشد و شیخ بهائی در کتاب کشکول نوشته است که شراح قانون نه نفر می باشند اوّل عزالدین رازی
دوم قطب الدین مصری سوم افضل الدین محمد جوینی چهارم ربیع الدین عبدالعزیز ابن عبدالجبار جبلی پنجم
علاء الدین قرشی که معروف با بن نفیس است ششم یعقوب الدین اسحق سامری که طبیب مصر بوده است هفتم یعقوب
بن اسحق مسیحی که معروف با بن القف می باشد هشتم هبة الله بن جمیع یهودی مصری نهم قطب الدین علامه
شیرازی و از جملهٔ معارضات محاضرات شیخ رئیس با بهمنیار آنکه بهمنیار زمان را از جملهٔ متشخصات میدانست
و درین باب با شیخ بسیار مجادله نموده آخر الامر شیخ گفت که تو استحقاق جواب بر من نداری زیراکه آن زمان
که تو سوال کردی غیر این زمان است پس تو الان غیر ان شخص میباشی که از من سوال کرده است پس بهمنیار
ملزم شد و معروفست که شیخ هر مطلبی را صغری وکبری ونتیجه در می آورد اگر شرائط انتاج اشکال را دران
تمام دیده بان حکم میکرد والا فلا و در اسم شیخ ابو علی خلافست مشهور حسین ابن عبدالله بن سیناست و از
جملهٔ تالیفات او نجات است و رساله سلامات والبسال و رساله طیر و زمان ولادت شیخ رئیس طالع سرطان
بود و درجه شرف مشتری وقمر بر درجه شرف خود بود و زهره نیز بر درجهٔ شرف خود وسهم السعادة در بست ونه
از سرطان بود وسهم الغیب در اول سرطان بود با سهیل وشعری یمانیه و شیخ ظهیر الدین بیهقی گفته که شیخ
چون ده ساله بود حفظ کرد اصول ادب را پس ازان بقرائت کتاب ایساغوجی نزد ناتلی شروع نمود –

معارضه شیخ ابو علی با مسکویه

روزی شیخ ابو علی سینا بمجلس درس ابو علی بن مسکویه درامد و تلامذه او در حوالی او نشسته دید چون
شیوهٔ او امتحان فضلا و اظهار مرتبت باکابر علماء بود لذا شیخ رئیس جوزی بابو علی بن مسکویه داد
و گفت بیان مساحت این جوز را بسرعت بیان کنید ابن مسکویه جزوی را که در علم اخلاق بود بدو داد
و گفت که تو اصلاح خود بکن تا من استخراج مساحت جوز نمایم وعبدالله جرجانی که تلمیذ او بود احوال
اورا از اصل ونسب وبیان شطری از کمالات حسب او در رساله علیحده نوشته و ذکر کرده که پدر شیخ
مردی دانشمند حکیم از اهل بلخ و از اعیان شیعهٔ اسماعیلیه بوده و در ایام امیر نوح ابن منصور سامانی
ازانجا به بخارا آمد و ملازم امیر مذکور شد و ابو علی دران دیار بوجود امد و در ده سالگی حفظ قرآن وضبط
بسیاری از علوم دینیه و فنون ادبیه نموده و بعد ازان ظواهر منطق را برابو عبدالله ناتلی که یکی
از فضلاء زمان بود خوانده و باندک زمانی ازاو مستغنی شده بخودی خود مطالعه کتب منطق و حکمت نموده
و در هیجده سالگی از تحصیل جمیع علوم فراغت یافت و در تذکره دولت شاهی مسطور است که او در دوازده
سالگی با علماء بخارا مناظره کردی و ایشان را ملزم ساختی و در کتاب تاریخ الوزراء وغیره مسطور است

که در اوائل که شیخ در بخارا بمطالعه اشتغال داشت امیر نوح را مرض صعب روی داد جمیع اطباء از معالجه
ان عاجز گشتند چون از شیخ استعلاج کردند باندک زمانی امیر نوح صحت یافت و ابو علی را ملازم گردید
و شیخ در ایام ملازمت از جانب پادشاه مرخص گشته بکتاب خانه بخارا که دران زمان از کتب اوّلین وآخرین
درانجا جمع بود رفت و مجموع ان کتب نفیسهٔ غریبه را بنظر درآورده و دقائق حقایق انرا بر صفحه خواطر نگاشت
اتفاقاً دران اوان آتشی دران کتب خانه افتاد وجمعی از خصماء ابو علی گفتند که شیخ عمداً آتش دران دار الکتب
زد تا ان علوم را بخود نسبت نماید ازان پس بتصنیف مشغول گشت مجملاً شیخ با یران آمد و بهمدان رفت و در نزد سلطان
همدان مقصر برآمد و شیخ درانجا مخفی شد و باتمام کتاب شفا را اشتغال نمود هر روز پنجاه ورق برجوع باصلی
و کتابی مینوشت تا جمیع طبیعیات والهیات ان کتاب نوشته شد پس سلطان بمقام شیخ اطلاع یافت اورا
در قلعهٔ از قلاع همدان محبوس ساخت و شیخ درانجا قصیدهٔ انشا کرده که یک بیت ان اینست * دخولی فی الیقین کما تری
وکل الشک فی امر الخروج * و مدت چهار ماه شیخ درانجا محبوس بود و کتاب هدایه و رساله حی بن یقظان را
و کتاب قولنج را درانجا تالیف کرد ازان پس از حبس خلاص و بتصنیف منطق شفا مشغول شد پس باصفهان امد
و از جانب امیر علاء الدوله مقرر شد که در هر شب جمعه شیخ و علماء اصفهان بمجلس خاص حاضر و مباحثات علمیه نمایند
و درانجا باتمام کتاب شفا مشغول شد و دران اثناء کتاب حکمت علائیه را بنام امیر علاء الدوله نوشت و چون شیخ
را بمباشرت رغبتی تمام بود باعتقاد قوت مزاج خود دران باب اکثار مینمود لذا در مزاج او فتوری بهم رسید
پس شیخ را قولنجی عارض شد وجهت حرص بر صحت یکروز خود را هشت مرتبه حقنه نمود بسبب ان بعضی از امعاء
او مجروح گشت و سحج بهم رسید وازان پس مرض صرع که گاهی تابع قولنج می باشد اورا عارض شد و در
اثنا معالجات بعضی از غلامان او که در خزانه نفوذ او خیانت بسیار کرده بودند مرو دیطوس که شیخ بجهة صرع
تناول مینمود دران قدری افیون انداختند و شیخ را از خوردن ان حال متغیر شد و با آنکه حال او از
ضعف بجائی رسیده بود که قدرت بر قیام نداشت چنان کرد که قدرت بر مشی او را حاصل شد و بمجلس امیر
علاء الدوله درآمد اما هنوز از مرض بالکلیه خلاص نشده بود اتفاقاً دران ایام بتکلیف علاء الدوله بمصاحبت
او بجانب همدان روانه شد در راه مرض عود نمود و چون بهمدان رسید دید که قوت ساقط شده و معالجه
نفع نمیرساند دست از مداوای خود کشید و بران حال چندگاه بود تا وفات کرد و اکثر فقهاء سنت وجماعت
دران عهد او را تکفیر کردند پس شیخ این رباعی را گفته * کفر من گزاف و آسان نبود * محکم تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن هم کافر * پس در همه دهر یک مسلمان نبود * و در مذهب شیخ رئیس اختلاف است
بعضی او را زیدی مذهب می دانند و ظاهر کتب او انست که بر مذهب سنت وجماعت باشد زیراکه اثبات خلافت

ابوبکر کرده و شخصی در رساله در تشیع او نوشته و تمسک بان جسته که شیخ در جائی گفته که قال رسول الله صلی الله
علیه وآله المرکز دایرة الحکمة وکرة العقل علی الذی هو فی الصّحابه بمنزلة المحسوس من المعقول و در جائی دیگر گفته
که و الخلافة بالنص اصوب فان ذلک لا یودی الی التشعب والتشغب والاختلاف چون سنّیان خلافت را باجماع
وبیعت می دانند و شیعه بنص میدانند واین رباعی از اوست که دال فی الجمله بر تشیع او است ؎ بر صفحه
چهرها خط لم یزلی معکوس نوشته است نام دو علی یک لام و دو عین بادو یا معکوس از حاجب و عین و انف
باخط جلی ورباعی دیگر گفته تا باده عشق در گلو ریخته اند واندر پی عشق عاشق انگیخته اند در جان روان
بو علی مهر علی چون شیر شکر بهم بر امیخته اند وبعضی گویند در بدایت شراب میخورد اما نه انقدر که مست کند
و در اخر عمر توبه کرده و مال بسیار بفقرا تصدق کرد و رد مظالم بجائی آورد و در هر سه روز یک قران ختم مینمود

در وفات ابو علی سینا

تا در جمعه اول ماه رمضان سنه چهار صد و بست و هشت در همدان وفات یافت و ولادتش چنانچه در فصل
الخطاب است در سال سیصد و هفتاد بود پس تمام عمرش پنجاه هشت سال بود و در تاریخ گزیده گفته احجة الحق ابو علی سینا
در شجع آمد از عدم بوجود در شصا کسب کرد کل علوم در تکر کرد این جهان بدرود -

عد در احوال ملا محمد امین

بن محمد بن شریف استرابادی از مشایخ شیخ زین الدین بن شیخ محمد بن حسن بن شهید ثانی است واخباری صرفست
واول کسی است که باب طعن ارباب اجتهاد را باز و به تشنیع مجتهدین دمساز است واین ناشی از غباوت او است
ما لیفات او فوائد مدنیة وشرح اصول کافی و شرح تهذیب الاحکام و رد انچه احداث کرده اند فاضلان ملا
جلال الدین و میر صدر الدین در حواشی شرح جدید تجرید و کتاب فوائد دقایق العلوم و حقایق علوم و شرح استبصار
که تمام نیست و رساله در بداء و جواب مسائل شیخ حسین ظهری و رساله در طهارت خمر و نجاست ان و حاشیه بر طهارت
مدارک که تمام نیست مجاور مکه و مدینه بود و فاتش در سال هزار و سی و سه بوده واو اجازه دارد از صاحب مدارک

عه میرزا محمّد

میرزا محمد بن علی بن ابراهیم استرابادی فاضل و عالم و محقق و مدقق و عابد و ورع عارف بحدیث و رجال
بوده تالیفات او کتاب رجال کبیر و کتاب رجال متوسط و کتاب رجال صغیر و کتاب تفسیر ایات احکام و حاشیه
بر تهذیب و رسائل متعدده و وفات او در مکه معظمه سیزدهم ذیقعدة الحرام از سال هزار و بست و هشت و
و از مشایخ اجازه ملا محمد امین سابق است واو از شیخ ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی اجازه دارد و اسم
جدش کمیس است چنانکه بعضی گفته اند و ابراهیم است چنانکه بعضی دیگر گفته اند و علامه مجلسی در کتاب بحار در ذکر کسانی

که در غیبت کبری حضرت صاحب الامر را دیده اند که خبر دادند مرا جماعتی از سید سند فاضل کامل میرزا محمد استرابادی
نور الله مرقده که من شب طواف بیت الله الحرام مینمودم دیدم جوانی خوشرو نیز طواف میکرد چون نزد من رسید
دسته از گل سرخ بمن داد و حال انکه زمان گل سرخ نبود پس من ازا بوئیدم و گفتم که ای سید من این گل از
کجا است گفت از خرابات است پس از نظر من غایب شد پس دیگر او را ندیدم وانجناب اعبد عباد و ازهد زهاد
و در کلام تفسیر و رجال گوی سبق از میدان رجال ربوده -

مناظره با فرنگی

عو محمد بن مرتضی مدعو ملقب بفیض فاضل واخباری و محدث و حکیم بوده و در زمان شاه عباس از ولایت
فرنگستان شخصی را پادشاه فرنگ فرستاده و بسلطان صفوی نوشته که علمای مذهب شما را بگوئید که با فرستاده
من در امر دین و مذهب مناظره کند اگر او را مجاب ساختند ما هم با شما هم دین شویم و اگر او ایشان را جواب دهد پس شما
بدین ما درائید وان رسول کارش ان بود که هر که چیزی در دست میگرفت میگفت و او صاف ان شی را بیان میکرد
پس سلطان علما را جمع کرده و سر آمد اهل ان مجلس اخوند ملا محسن بود پس ملا محسن بان سفیر فرنگی گفت که سلطان
شما مگر عالمی نداشت که فرستاده باشد و مثل شما عوامی را فرستاد که با علماء ملت مناظره کند ان فرنگی گفت
که شما از عهده من نمیتوانید که بدرائید اکنون چیزی در دست بگیر تا من بگویم ملا محسن تسبیح از تربت حضرت
سید الشهدا علیه السلام بدست گرفت فرنگی در دریای فکر غوطه ور شد و بسیار فکر کرد ملا محسن گفت که چرا عاجز
ماندی فرنگی گفت عاجز نماندم ولی بقاعده خود چنان می بینم که در دست تو قطعه از خاک بهشت است والان
فکر کردن من از این بابت است که خاک بهشت چگونه در دست تو رسیده باشد ملا محسن گفت که راست گفتی
و در دست من قطعه از خاک بهشت است وان تسبیحی است که از قبر مطهر دختر زاده پیغمبر ماست که امام است پس
حقیت دین ما و بطلان دین تو ظاهر شد پس فرنگی اسلام را اختیار نمود و ملا محسن غنا را جایز می دانست واین
از فتوائی غریبه اوست واو را فتوای غریبه بسیار است چنانچه بسیاری از انها بحسب اقتضاء مقامات مذکور شد
و سببش ان بود که او را ذوق فقاهت نبود و جنبه معقول او غلبه داشت -

در تغنی کنیز برای ملا محسن

گویند که ملا محسن در باغی از باغهای خود در وقت سحر مشغول بنماز شب بود که کنیزی برای او غنا میخواند و او
در رکوع بود میگریست و بسیار زاهد بود که گویند قبضه چاقو از او در میان بازار افتاده بود و بعد از
یکسال بخاطرش آمد که چاقوی او در میان بازار افتاده خواست که کسی فرستاده تا چاقو را بیاورد
با و گفتند که درین مدت طویله چاقو در انجا نمی ماند البته برداشته اند ملا محسن گفت که مردم سبزوار تا بحال شنیده ام چگونه می شود

که چاقوی مرا بی اذن من بردارند -

در زهد و ورع ملا محسن فیض

و از زهد و تقوی و ورع او اینکه ملا محمد نامی از مشاهیر ملاهائی ان دیار بود و ملا محمد نامی هم مؤذن و خادم مسجد ملا محمد بود پس ملا محمد مشهور نزد ملا محسن کس فرستاد و صبیهٔ ملا محسن را خواستگاری نمود ملا محسن اجابت کرد پس در همان روز ملا محسن نزد ملا محمد خادم فرستاد که امشب زن خود را بخانه خود ببر پس ملا محمد مشهور از کیفیت این قضیه باخبر شد پس نزد ملا محسن کس فرستاد که من بخواستگاری به نزد شما فرستادم و شما اجابت نمودید نه ملا محمد خادم اخوند ملا محسن در جواب گفت که مرا خیال اینکه ملا محمد خادم است و من صبیهٔ خود را باو دادم و از سخن خود برنمیگردم و ملا محسن اخباری صرف بوده و با اینکه کتاب مفاتیح را بمذاق مجتهدین نوشته و بسیار طعن بر مجتهدین رضی الله عنهم زده است خصوص در رساله سفینة النجاة سیما اینکه در انجا فهمیده می شود که نسبت داده است جمیع از علما را بکفر بجائی فسق مثل اینکه این آیه را ایراد کرده یا بنیّ ارکب معنا ولاتکن مع الکافرین با اینکه او را مقالاتیست بسیار بر مذاق متصوفه و فلاسفه که مایهٔ کفر است و بعقاید محی الدین عربی زندیق اعتقاد داشته مثل وحدت وجود و نخوان و از تلامذه ملا صدری است و دختر او را نیز بحبالهٔ نکاح خود در آورده و ملا صدری او را الفیض لقب داده و ملا عبد الرزاق صاحب شوارق را به فیاض لقب گذاشته و چون ملا محسن مسلم زبان بود لهذا قواعد صوفیه در ان اعصار در نهایت اشتهار گردیده تا اینکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی بعرصه آمد و اطفاء نائرهٔ ان جماعت نمود و شیخ احمد احسائی او را مسیئ نام نهاده و بسیار میگوید که قال المسیئ القاشانی فی تبعاً لامام ممیت الدین العربی مجملاً که کسی محی الدین را خوب بداند و بعقاید او معتقد شود البته فقها را خواهد کافر دانست و ملا محسن فی الحقیقة فاضل و جامع و محقق و مدقق و ماهر است و کتاب مفاتیح او اگر مختصر از مسالک است و مدارک اما ترتیب داده و غالباً مسائل را بنحو کلیت عنوان کرده است و تالیفات او بسیار است بلکه از ان عصر تا بحال بلکه اغلب از اعصار سابقه کسی تالیفش بقدر تالیف ملا محسن یا بیشتر از تالیف او تالیف و تصنیف نداشته مگر اخوند ملا محمد باقر مجلسی رضی الله عنه در کتاب روضة البهیة تالیف اقا محمد شفیع بروجردی نوشته که شنیدم از استاد عالم کامل خودم حاج ملا احمد نراقی که او از پدرش -

احوال رویای مهدی نراقی

اخوند ملا مهدی نراقی نقل نموده که من ملا محسن فیض را در خواب دیدم که میگفت که انچه گویند مردمان در حق من پس من ازان بری می باشم از عقاید فاسدهٔ باطله و اعتقاد من ان چیزیست که انرا در اواخر عمر نوشته ام و ان رساله را ملا محسن برائی من اسم انرا گفت پس از خواب بیدار شدم و در ان رساله نظر کردم پس دیدم که اعتقادات او

مطابق و موافق با عتقادات حقهٔ حقیقهٔ عدلیه است الحاصل چون ملا محسن را ندیده ایم و سخن از او نه شنیده ایم و از قراین هم علم بمذهبش حاصل نمیشود انشاء الله تعالی این رویا از رویائی صادقه است -

در تالیفات ملا محسن

و ملا محسن را قریب بدویست تالیفات است و رساله ملا محسن در فهرست تالیفات خود نوشته و ملخص ان نیست اول کتاب صافی در تفسیر قران دو مجلد است قریب بهفتاد هزار بیت است و فارغ شد از تالیف ان در سال هزار و هفتاد و پنج ۲ کتاب تفسیر آصفی منتخب از تفسیر صافیست و ان بست یکهزار بیت است تقریباً ۳ کتاب وافی که شرح بر کافیست و در پانزده مجلد است و مجموع ان صد و پنجاه هزار بیت است و از ان فارغ شد در سال هزار و شصت و هشت ۴ کتاب شافی و ان منتخب از وافیست و ان دو مجلد است یک مجلد در عقاید و اخلاق است و مجلد دیگر از قبیل شرایع و احکام است و هر یکی دوازده کتاب است و قریب به بست و شش هزار بیت است و واقع شد فراغ ازان در سال هزار و هشتاد و دو ۵ کتاب نوادر در جمیع احادیث غیر مذکوره در کتب اربعهٔ مشهوره و ان هفت هزار بیت است ۶ کتاب معتصم الشیعه در احکام شریعه و از ان کتاب صلوة و مقدمات ان بیرون آمد در یک مجلد که قریب بچهارده هزار بیت است و واقع گردید فراغ ازان در سال هزار و چهل و دو ۷ کتاب نخبه که مشتمل است بر خلاصه ابواب فقه در سه هزار و سیصد بیت تقریباً و فراغ ازان در سال هزار و پنجاه شده ۸ کتاب تطهیر و ان نخبه ایست برائی بیان علم اخلاق و قریب به پانصد بیت است ۹ کتاب علم الیقین در اصول دین که چهارده هزار و پانصد بیت تقریباً میشود و ختم ان در سال هزار و چهل و دو شد ۱۰ کتاب معارف و ان ملخص از کتاب علم الیقین و لباب ان است در شش هزار بیت تقریباً و فراغ ازان در سال هزار و سی و شش شد عجب اینکه این کتاب بزرگتر متاخر و ملخص ان متقدم است اگرچه خالی از توجیه نیست ۱۱ کتاب اصول المعارف و ان ملخص مهمات عین الیقین است و ان قریب بچهار هزار بیت است و در سال هزار و هشتاد و نه تصنیف شد ۱۲ کتاب محجة البیضاء در احیاء احیاء و مجموع ان تقریباً هفتاد و سه هزار بیت است و فراغ ازان در سال هزار و چهل و شش ۱۳ کتاب حقایق در اسرار دین که ملخص کتاب محجة و لباب ان است در هفت هزار بیت و فراغ ازان در سال هزار و نود شد ۱۴ کتاب قرة العیون که سه هزار و پانصد بیت است و فراغ ازان در سال هزار سی و هشت شد ۱۵ کتاب کلمات مکنونه در توحید در هشت صد بیت و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و نود شد ۱۶ کتاب جلاء العیون در بیان اگ قلب در دویست و بست ۱۷ کتاب تشریح عالم در بیان هیئت عالم و اجسام ان و ارواح ان و کیفیت ان و حرکات افلاک و عناصر و انواع بسایط و مرکبات در سه هزار بیت ۱۸ کتاب انوار الحکمة و ان مختصر از کتاب

علم الیقین است با فوائد حکمیه که انوار الحکمة مختص بانست و قریب بشش هزار بیت است تالیف ان در سال هزار
و چهل و سه شد ۱۹ کتاب لباب وان لباب قولست در اشاره بسوی کیفیت علم خدا تعالی باشیاء و ان
دویست بیت است ۲۰ کتاب لب وان لب قول است در معنی حدوث عالم در سیصد و هفتاد بیت ۲۱ کتاب
میزان القیمة که ذکر شده در او تحقیق قول در کیفیت میزان روز قیامت قریب بششصد بیت و فراغ ازان در
سال و هزار و چهل شد ۲۲ کتاب مرآت الاخره که منکشف میشود دران حقیقت جنت و نار و وجود ایشان
الان و محل ایشان از دنیا در ششصد و بست وان تصنیف شد در سال هزار و چهل و چار ۲۳ کتاب ضیاء القلب
و تحقیق حقیقت احکام خمسه که حکم میشود بر انسان در باطن او قریب به پانصد بیت است و فراغ ازان در سال
هزار و پنجاه و هفت شد ۲۴ کتاب تنویر المذاهب وان تالیقات است بر تفسیر قرآن که منسوب بسوی کاشفی است
که موسوم بمواهب است قریب بست هزار بیت است ۲۵ کتاب شرح صحیفه سجادیه و شرح انچه شاید محتاج بشرح
باشد با ایجاز و اختصار قریب بیست هزار بیت است ۲۶ کتاب سفینة النجاة در انکه ماخذ احکام شرعیه نیست مگر محکمات
کتاب و سنت قریب بهزار و پانصد بیت و در سال هزار و پنجاه و هشت تصنیف شد ۲۷ کتاب رساله موسومه بحق المبین
در تحقیق کیفیت تفقه از دین قریب بدویست و پنجاه بیت است و تصنیف شد در سال هزار و شصت و هشت ۲۸ کتاب
اصول اصلیه که مشتمل است بر دو اصل که استفاده شده اند از کتاب و سنت و قریب بهزار و هشت بیت است و تالیف
ان در سال هزار و چهل و چهار شده ۲۹ کتاب تسهیل السبیل در حجت در انتخاب کشف المحجة که از سید بن طاوس
علویست و قریب به ششصد بیت است و در سال هزار و چهل تصنیف شد ۳۱ کتاب نقد الاصول الفقهیه
که مشتمل است بر خلاصه علم اصول فقه و تصنیف ان در زمان اول جوانی شده و ان اول تصنیف است و قریب
بدو هزار و سیصد بیت است و در سنه هزار و سی و شش تصنیف شده است ۳۲ کتاب منهاج النجاة در بیان
علمی که طلب آن بر مسلم فریضه است و قریب بدو هزار بیت است تصنیف آن در سال هزار و چهل و دو شد ۳۳
کتاب خلاصة الاذکار که قریب بدو هزار و سیصد بیت ست و تصنیف ان در سال هزار و سی و سه شد ۳۴
کتاب ذریعة الضراعة که متضمن است مناجات منقوله از ائمه را و آن قریب به پانصد هزار بیت ست و تصنیف
شد در سال هزار و پنجاه و چند سال بالا ۳۵ کتاب مختصر الاوراد که مشتملست بر اذکار و دعوات مکرره در یوم
و لیله و اسبوع و سنه وان قریب به پانصد بیت است و فراغ از تصنیف ان در سال هزار و شست و هفت
شد ۳۶ کتاب اهم انچه عمل میشود که مشتملست بر مهمات انچه در شریعت مطهر وارد شده است از عمل و ان
قریب به پانصد بیت است ۳۷ کتاب خطبه که مشتملست بر صد و چند خطبه برای نماز سنه و عیدین و ان قریب
به چهار هزار بیت است و تمام شد جمع ان در سال هزار شست و هفت ۳۸ کتاب شهاب ثاقب است در تحقیق

عینیت

عینیت وجوب صلوة جمعه در زمان غیبت و تصنیف ان واقع شد در سال هزار و پنجاه و هفت ۳۹ کتاب
ابواب الجنان در بیان وجوب صلوة جمعه و شرائط ان و آداب آن و احکام آن و بلغت فارسیه است
و مفید برای عامه ناس است در پانصد بیت و تصنیف شد در سال هزار و پنجاه و پنج ۴۰ کتاب ترجمة الصلوة
که دران ترجمه شد اذکار نماز بفارسیه و تقریبا چهار صد و پنجاه بیت است و ان تصنیف شد در سال هزار و چهل
و سه ۴۱ کتاب مفاتیح الخیر از انچه متعلق بفقه صلوة و لواحق ان است و بلغت فارسیه است و قریب بدویست و
پنجاه بیت است ۴۲ کتاب ترجمة طهارت در فقه متعلق بطهارت ست بلغت فارسیه در دویست و هشتاد بیت
۴۳ کتاب اذکار الطهارت از اذکار متعلق بطهارت در پنجاه بیت ۴۴ کتاب ترجمة الزکوة که بلغت فارسیه است
قریب بدویست و شست بیت است ۴۵ کتاب ترجمة العقاید که بلغت فارسیه است ۴۶ کتاب الصیام وان مانند ترجمه
زکوة است قریب بسی صد بیت است ۴۷ کتاب ترجمه و رساله موسومه بسانح غیبی در تحقیق معنی ایمان و کفر و مراتب
ایمان و کفر ۴۸ رساله موسومه براه صواب که ذکر میشود دران سبب اختلاف اهل اسلام در مذاهب و باعث
ایشان بر تدوین اصولین و تحقیق معنی اجماع وان بلغت فارسیه است و پانصد بیت است و تصنیف شد
در سال هزار و چهل و چند سال بالا ۴۹ رساله موسومه بشرائط ایمان که منتخب از رساله راه صواب است ۵۰
کتاب ترجمة الشریعه بفارسیه و در او است معنی شریعت و فائده ان و کیفیت سلوک ان و بیان اقسام هر یک
از حسنات و سیئات ۵۱ کتاب اذکار مهمه که مختصر از خلاصة الاذکار است و فارسی است و سیصد چهل بیت است
۵۲ کتاب دفع و دفع درر فع افات و دفع بلیات بقران و دعا و عوذه و رقی و دواوان
فارسیه و چهار صد و بست بیت است ۵۳ رساله موسومه بائینه شاهی وان منتخب از ضیاء القلب است و فارسی
و قریب به سیصد بیت است و تصنیف ان شد در سال هزار و شصت و شش ۵۴ رساله موسومه بوصف خیل
و ذکر انچه وارد شده از اتخاذ خیل و معرفت ان و علامت ان از ائمه معصومین علیهم السلام که فارسیه است
و قریب بدویست است و تصنیف ان واقع شد در هزار و شست و هفت ۵۵ رساله موسومه بزاد السالک که
ذکر شده دران کیفیت سلوک طریق حق و شروط ان و آداب ان ۵۶ رساله موسومه به نخبه صغری که مشتملست
بر لباب فقه طهارت و صلوة و صیام بالفظ مختصر ۵۷ متعلقات نخبه صغری و دران تفصیل انچه در نخبه صغری
با بهام و اجمال ذکر شده ۵۸ رساله موسوم بضوابط خمس در احکام شک و سهو و نسیان در صلواة ۵۹ رساله
موسومه بهون اموات که مشتملست بر امهات مسائل شرعیه که متعلق آن است ۶۰ رساله در بیان اخذ اجرت
بر عبادات قریب به صد و پنجاه بیت است ۶۱ رساله در تحقیق ثبوت ولایت بر بکر در تزویج وانچه متعلق
بدانست و صد و هشتاد بیت است ۶۲ رساله موسومه بنغنیة الانام در معرفت ایام و ساعات از انچه

ستفاد است از اخبار اہل بیت ۳ ۶ رساله موسومه معیار الساعات که عرابت دارد و قریب لعبیه است لیکن فارسیه است ۴ ۶ رساله موسومه بمحاکمه که مشتمل است بر محاکمه میان دو فاضل از مجتهدین اصحاب با معنی تقیه در دین ۵ ۶ رساله موسومه برفع فتنه در بیان تتمه از حقیقت علم و علماء و اصناف ایشان و چیزی از معنی زهد و عبادت و اصحاب زهد و عبادت ۷ ۶ کتاب فهرست العلوم که شرح کرد دران انواع علوم و اصناف انها را ۸ ۶ رساله کتاب فهرست در اجوبه مکتوبات و سوال ایشان که منتزع از کتب علماء و اہل معرفت است و اشعار ایشان ۹ ۶ رساله موسومه بشرح صور که مشتمل است بر مجمل انچه گذشت و از حالات و مصیبات در ایام عمرش از اقامه و سفر و افاده و استفاده و مکارم و مقامات و خمول و شهرت و مفارقت اخوان محبوبین و محافظت اصحاب مکروہین وانرا تصنیف نمود —

در مسافرت ملا محسن فیض

در سال ہزار و بست و پنج از کاشان بشیراز رفت برائی تحصیل در نزد سید ماجد بن ہاشم صادقی بحرانی و ملاصدری شیرازی و سید نعمة الله ابن سید عبد الله جزائری شستری گفته که استاد محقق مولی محمد محسن کاشانی صاحب وافی قریب به دویست کتاب و رساله دارد و مولد و در بلدهٔ قم شد پس شنید بقدوم شیخ اجل محقق و مدقق امام ہمام سید ماجد بحرانی صادقی بشیراز پس اراده کرد ارتحال بسوی سید ماجد برائی اخذ علوم از او پس پدرش مردد بود که او را رخصت دہد بسوی سفر یانه پس بنا را بر استخاره گذاشتند چون قران را گشود ندا این آیه آمد — فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم لعلهم یحذرون — و ہیچ آیه صریح تر و ادل بر مطلوب مذکور این آیه نبود پس از ان بدیوان بلاغت بنیان منسوب بسر حلقهٔ ارباب عرفان امیر مومنان تفال کرد ندا این ابیات آمد تغرب عن الاوطان فی طلب العلی وسافر ففی الاسفار خمس فوائد تفرج هم واکتساب معیشة وعلم و اداب و صحبة ماجد فان قیل فی الاسفار ذل و محنة و قطع الفیافی وارتکاب الشدائد فموت الفتی خیر له من قیامه بدار ہوان بین واش و حاسد و این ابیات نیز مطلوب اول بود خصوصاً صحبت ماجد که صریح در مطلوب بود و پس بشیراز رفت و علوم شرعیه را از سید ماجد اخذ کرد و علوم عقلیه را از ملاصدری اخذ نمود و دختر ملاصدری را نیز تزویج نمود و از سید ماجد اجازه دارد و سید ماجد از شیخ بهائی اجازه دارد و ملا محسن از شیخ بهائی بلا واسطه نیز اجازه دارد —

در مشایخ اجازه ملاصدری

وهمچنین اجازه دارد از ملاصدری و ملاصدری اجازه دارد از شیخ بهائی و میر داماد و ملا محسن از مشایخ

اجازهٔ علامهٔ مجلسی آخوند ملا محمد باقر است و سید نعمة الله جزائری موسوی گفته که من چون وارد شیراز شدم بخدمت ملا صدری و میرزا ابراہیم رسیده و در نزد او حکمت و کلام دیدم و حاشیه او را بر حاشیه شمس الدین خفری بر شرح تجرید جدید درس خواندم و او جامع علوم عقلیه و نقلیه بود و اعتقادش در اصول دین بهتر از اعتقاد پدرش بود و ہمیشه در مقام مدح خود میگفت که اعتقاد من مثل اعتقاد عوام است و آمش میرزا ابراہیم بود تا اینجا کلام نعمة الله بود و اخوند ملا علی نوری حکیم الٰهی ہمیشه میگفت که خدا وندا مرا بر اعتقاد عوام بمیران و مرزا ابراہیم را حاشیه است بر اول شرح لمعه تا کتاب زکوة و ملا محسن را تالیف دیگر است مانند کلمات مکنونه و کتاب مقتل ابو بکر و عمر و عثمان و کتاب مفاتیح در فقه از طهارت تا دیات و برا و شرح نوشته اند مانند شرح اقا باقر بهبهانی و شرح بحر العلوم اقا سید مهدی طباطبائی و شرح برادرزاده ملا محسن ملا محمد ہادی و این فقیر مولف کتاب را نیز بران حواشی غیر مدونه است و از جمله تالیفات او است کتاب عوامل ملا محسن در علم نحو و این کتاب در میان طلاب دائر است که بان تدریس و تدرس میکنند و ملا محسن ابن محمد طاہر قزوینی که مولف کتاب زینة السالک است و شرح الفیه ابن مالک در چہار مجلد و شرحے بر عوامل سماعیهٔ عوامل ملا محسن نوشته است و این شواہد اشعار عوامل ملا محسن را بفارسی نوشته ام و ہمچنین شرح فارسی بر فقرات تما ٔنا بعد ماجاوزت الاثنین با ترکیب انها بفارسی نوشته ام و ہمچنین شرح فارسی بر مجموع کتاب عوامل ملا محسن در مدت نه روز نوشته ام و ملا محسن از شیخ محمد پسر صاحب معالم اجازه دارد و سید نعمت الله در کتاب زہر الربیع نوشته که واقع شد در زمان بعضی از اکاسره از ملوک شیعه از سلاطین که ما معاصر انها بودیم زلزلهٔ عظیمے در نواحی شیراز و اطراف ان آمد بحدیکه بسیار ہلاک شدند و حکایت کردند برامین جماعتی از ثقات که بعضی از قری از اماکن انها نقل شد چون خبر بپادشاه رسید و استاد علامه ما محقق کاشانی که صاحب کتاب وافی و نحو از مصنفات که عدد ان دویست کتاب بلکه زیاد تر است در مجلس حضور داشت سلطان از ملا محسن از سبب ان سوال کرد در جواب گفت که از حیف و میل و رشوه قاضیان است که حکم بباطل میکنند سلطان گفت که چون از این سفر برگشتم در ہر بلدی مجتهدی تعیین کنیم که باو رجوع کنند و در ان وقت سلطان در محال خراسان بود و عزم کرد که اگر برگشت اقا محمد باقر سبزواری را قاضی اصفهان کند زیرا که او فقیه عادل بود پس سلطان بملا محسن گفت که اگر اقا محمد باقر سبزواری قبول نکند چه باید کرد ان جناب در جواب گفت که بر او واجب است که او را جبر کنی بر قبول کردن پس سلطان باصفهان نرسیده وفات کرد و این کار برائے او اتفاق نیفتاد بلی پسرش شاه سلیمان استاد ما صاحب بحار الانوار را که

بستی مجاهدت در این وقت تعین نمود و او را شیخ الاسلام نمود و آنجناب بامر معروف و نهی از منکر قیام نمود
پس شکست بتهائیرا که آنها را می پرستیدند و ریخت شرابها را و سوزانید گیاهها را از محرمات و نخوان رئیس حمد
خدائیرا که برگشت امر بسوی اهلش بعد از نماز سنن و اعوام تا اینجا کلام سید نعمت الله بود و ملا ابراهیم بن ملا
صدری تفسیری نوشته است و آن را بعروة الوثقی نامیده و بعضی گفته اند که مصداق یخرج الحی من المیت
می باشد. و از میرزا ابراهیم نقل کنند که پدرم در زمان وفات گفت که افسوس آنچه در خیالم بود متحقق نشد گفتند
چه در خیال تو بود گفت در خیالم بود که من داخل در مقربین باشم اکنون ظاهر بر من شد که داخل بر مقربین نیستم
بلکه داخل در اصحاب یمین میباشم و ملا صدری لقبش صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی است و صدر المتألهین نیز
از القاب اوست گویند که پدرش از وزرای بود و اولاد ذکور برای او هیچ نشد پس نذر و نخوان بر
خود لازم نمود که مال خطیری بفقراء بذل کند خدائیتعالی ولد ذکر صالح موحد باو کرامت کند پس نذرش
منعقد شد پس خدائیتعالی ملا صدری را باو عطا کرد و چون پدرش باخرت شتافت ملا صدری از شیراز
باصفهان آمد و در نزد شیخ بهائی در علم منقول تلمذ نمود از آن پس مجلس میر محمد باقر داماد رفت و علم معقول را
در نزد او درس خواند و از هر دو اجازه گرفت و از آنجا به بعضی از قرای قم رفت و بریاضت مشغول شد
و هفت دفعه پیاده بزیارت بیت الله رفت و در دفعه هفتم در زمان مراجعت در بصره وفات یافت و از تألیفات
او شرح بر کافی در مجلد که اخر ان قدری از کتاب حجة است و کتاب تفسیر سوره ال عمران و تفسیر فاتحه
و بقره و تفسیر آیة الکرسی و تفسیر سوره اخلاص و تفسیر سوره حدید و تفسیر سوره جاثیه و کتاب اسفار اربعه در چهار
مجلد اول در سفر امور عامه دوم جواهر و اعراض سوم سفر نفس چهارم الهیات و کتاب شواهد ربوبیه و مشاعر
و مبدء و معاد و مفاتیح الغیب و کسر الاصنام و اسرار الآیات و شرح هدایه و او در شرح حدیث اول باب
عقل و جهل اجازه خود را بدین نحو نوشته حدثنی شیخی و استادی و من علیه فی العلوم النقلیة استنادی عالم عصره
و شیخ دهره بهاء الحق و الدین محمد العاملی الحارثی الهمدانی نور الله قلبه بالانوار القدسیة عن والده الماجد
المکرم و شیخه المجد المعظم الشیخ الفاضل الکامل حسین بن عبد الصمد افاض الله علی درجة الرحمة و الرضوان و اسکنه
دار الجنان عن شیخ الجلیل و استاده النبیل عماد الاسلام و فخر المسلمین الشیخ زین الملة و الدین العاملی
طاب ثراه و جعل الجنة مثواه عن الشیخ المعظم المفخم و المطاع المؤید المکرم عالی النسب سامی الحسب المجدد
للمذهب علی بن عبد العالی الکرکی قدس الله سره عن الشیخ الورع الجلیل علی بن هلال الجزایری
عن الشیخ القائم القائد احمد بن فهد الحلی عن الشیخ علی بن خازن الجزایری عن الشیخ الفاضل و النحریر الکامل
السعید الشهید محمد بن مکی اعلی الله رتبته —

ح و عن الشیخ زین الملة و الدین عن الشیخ الفاضل التقی علی بن عبد العالی المیسی روح الله روحه بالفیض
القدسی عن الشیخ السعید محمد بن داود المؤذن الجزینی عن الشیخ الکامل ضیاء الدین علی عن والده الافضل
الاکمل المحقق المدقق الجامع بین الفضیلتین الحاوی للمنقبتین رتبة العلماء و درجة الشهداء الشیخ شمس الدین محمد
بن مکی رفع الله قدره و اکمل فی اسماء الرضوان بدره —
ح سیدی و سندی و استادی و استنادی فی المعالم الدینیة و العلوم الالهیة و المعارف الحقیقیة
و الاصول الیقینیة السید الاجل الانور العالم المقدس الاطهر الحکیم الالهی و الفقیه الربانی سید عصره و صفوة
دهره الامیر الکبیر و البدر المنیر علامة الزمان اعجوبة الدوران المسمی بمحمد الملقب بباقر الداماد الحسینی قدس الله
عقله بالنور الربانی عن استاده و خاله المکرم المعظم الشیخ عبد العالی رحمه الله عن والده السامی المطاع
المشهور اسمه فی الافاق و الاصقاع الشیخ علی بن عبد العالی المذکور مسندا بالسند المذکور و غیره الی الشیخ
الشهید محمد بن مکی قدس سره عن جماعة من مشائخه منهم الشیخ عمید الدین عبد المطلب الحسینی و الشیخ الاجل الافضل
فخر المحققین ابو طالب محمد الحلی و المولی العلامة مولینا قطب الدین الرازی عن الشیخ الاجل العلامة آیة الله
فی ارضه جمال الدین ابی المنصور الحسن مطهر الحلی قدس الله روحه عن شیخ المحقق رئیس الفقهاء و الاصولیین
نجم الملة و الدین ابو القاسم جعفر بن الحسن السعید الحلی عن السید الجلیل النسابة فخار بن معد الموسوی
عن شاذان بن جبرئیل القمی عن محمد ابی القاسم الطبری عن الشیخ الفقیه ابی علی الحسن عن والده الاجل الاکمل
شیخ الطائفة محمد بن حسن الطوسی نور الله مرقده —
ح و عن العلامة جمال الملة و الدین عن استاده افضل المحققین سلطان الحکماء و المتکلمین خواجه نصیر الملة
و الحکمة و الحقیقة و الدین محمد الطوسی روح روحه بالنور القدسی عن والده محمد بن الحسن الطوسی
عن السید الجلیل فضل الله الراوندی عن سید المجتبی بن الداعی الحسینی و بدل الحسنی عن الشیخ الطوسی
عن الشیخ الاعظم الاکمل المفید محمد بن محمد بن نعمان الحارثی سقی الله ثراه عن الشیخ الاجل ثقة الاسلام و قدوة
الانام محمد بن علی بن بابویه القمی اعلی الله مقامه عن ابی القاسم جعفر بن قولویه عن الشیخ الجلیل ثقة
الاسلام سند المحدثین ابی جعفر محمد بن یعقوب الکلینی تا اینجا کلام ملا صدری بود و ملا صدری شاگردان
بسیار داشته از انجمله ملا محسن فیض و از انجمله شیخ حسین تنکابنی که حاشیه مختصری بر الهیات شرح تجرید نوشته

احوال ملا عبد الرزاق

از انجمله ملا عبد الرزاق لاهیجیست که ملقب بفیاض است و صاحب کتاب شوارق شرح تجرید است و کتاب
گوهر مراد نیز از اوست و سرمایه ایمان در اصول دین از اوست و حواشی بر شرح جدید تجرید نوشته

و مذہبش نزدیک تر باطوار شرع است چنانکه از کتاب گوهر مرادش برآید و ایا بجهة تقیه بود یا غیر آن خدامی داند گویند که از ملا عبدالرزاق پرسیدند که اگر کلاغ درچاه افتد چند دلو باید کشید اخوند ملا عبدالرزاق درجواب گفت که کلاغ مرغ زیرکی است و درچاه نمی افتد و نظیر این است که از اخوند ملا علی نوری سوال کردند که اگر ماهی درچاه افتد چند دلو باید کشید اخوند تاملی کرد و گفت من این مسئله رانمی دانم و ملا عبدالرزاق را پسری بود مسمی بمیرزا حسن او از فقها و متقدسین بوده و کتاب جمال الصالحین در ادعیه از تالیفات میرزا حسن است و در مذهب ملا صدری خلافست پس جمعی از فقها او را کافر میدانند و در چند مسئله برخلاف ظواهر حقه شرعیه سخن رانده یکی وحدت وجود و ان را بجائی رسانیده که در تفسیرش میگوید که قال محی الدین بن العربی فرعون مات مؤمنا موحدا و بعد از نقل این کلام گفته و هذا کلام یشم منه رائحة التحقیق و همین مفاد شعر ملای روم است که گفته چون که بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد و در حکایت امیرالمؤمنین و ابن ملجم گفته غم مخور فرداشفیع تو منم مالک روحم نه مملوک تنم و این جمله از واضحات است که هیچ عاقلی نمیگوید که امیرالمؤمنین و ابن ملجم هردو خوب اند بلکه حسب عقل باید یا ابن ملجم خوب باشد یا امیرالمؤمنین خوب باشد و همچنین موسی و فرعون هردو خوب نمی باشند یا باید موسی خوب باشد و فرعون بد یا بالعکس و سید داماد که استاد ملا صدری است یک رباعی خوب در توصیف و مدح ملا صدری گفته * صدری گرفته جا است اجر ازگردون در فضل تو داده است خراج افلاطون * در مسند تحقیق نیامد مثلت * یکسر زگریبان طبیعت بیرون مسئله دیگر که محل لغزش اخوند ملا صدری است انست که او در شرح اصول کافی و در تفسیر سوره بقره و اسفار قائل بانقطاع عذاب شده و خلود را در جهنم منکر است و ضرورت اسلام برخلاف آنست که لیکن مولف کتاب از یکی از فضلاء تلامذ اخوند ملا علی نوری شنیده ام که میگفت که اخوند ملا علی گفته است که ملا صدری در اخر عمر از این مذهب برگشته و بخلود عذاب جهنم قائل شده و رساله در باب خلود و عدم انقطاع عذاب نوشته است و دیگر انکه در کتاب اسفار در بیان مراتب عشق نوشته است که تعشق و محبت امارد عشق مجازی است که فی الحقیقة تعشق بخدا است نظر بقاعده المجاز قنطرة الحقیقة -

در مطایبه خوش مزه

و مرحوم حاجی ملا محمد صالح برغانی حکایت مضحکه ذکر نموده و او انست که شخصی از علمائی مالکیه بسفر میرفت و چون مالک وطی بر غلام را در سفر برای کسیکه زن همراه ندارد جائز می داند و لذا در منظومه مالکیه نوشته و حللوا وطی الغلام الامرد للرجل المسافر المجرد و ایضا گفته و لیس فی لواطه من حد و لا لوطی الاخت بعد العقد

الیہم .

برگشتیم بحکایت حاجی ملا محمد صالح میگفت که افندی در خانه کسی شد و شب در انجا ماند صاحب خانه اعزاز و احترام افندی را بجای آورده و صاحب خانه را فرزند امرد خوش صورتی بوده افندی بسیار بصورت ان پسر نگاه کرد و چشم از رخسار او بر نمیداشت صاحب خانه که پدر ان پسر بود از افندی سؤال کرد که شما بسیار بصورت فرزند من نگاه میکنید وجه ان از چه رهگذر است افندی گفت که من نظر بعجیب خلقت خدای میکنم و کمال قدرت او را مشاهده میکنم که چنین صورتی از کتم عدم بوجود در آورده صاحب خانه گفت که اگر تو را منظور نظر کردن در عجیب صنع خداوندی من اعجب از ان نشان داده م در ان ملاحظه فرمائید و عبرت گرفته باشید چه خداوند عالم چیزی در میان دو ران من خلق فرموده که شکل ان مخروطی است و سران ترکیده گاهی مانند درخت قایم و گاهی مانند مار خوابیده گاهی متحرک و گاهی ساکن و در زیر ان دو دانه خلق فرموده که مدور و مانند کره می باشند و ان دو دانه در میان کیسه از پوست گذاشته گاهی جمع میشوند و ان کیسه بهم میاید و گاهی ان کیسه اویخته و ان دانه ها در ته و پیچ ان کیسه میباشند فتبارک الله احسن الخالقین پس شما را اگر نظر نمودن بعجایب صنع خدائی منظور است در ان نگاه کنید که اعجب از صنع صورت فرزند من است -

فی مذمت العشق

مجملا از عالم این گونه سخنان یعنی اظهار تعشق با مردان و ان را قنطره برائی عشق خلاق عالمیان قرار دادن از اعجب اعاجیب است بلی وحدت وجود را این گونه لوازم باطله بسیار است بلکه لفظ عشق در اخبار ائمه هیچ وقوع ندارد مگر در یک خبر که حدیث قدسی است بلکه از حضرت صادق ع سوال کردند از عشق و عبارت حدیث گویا بدین نحو است سئل عن الصادق علیه السلام عن العشق فقال ع قلوب خلت عن ذکر الله فاذاقها الله محبة غیره یعنی از جناب کاشف الاسرار و الدقایق حضرت صادق ع از عشق سوال کردند انجناب فرمود که قلوب و دلهائی باشند که خالی از ذکر خدا بوند پس خدا تعالی بانها محبت غیر خود را چشانید و شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه کبیره بعد از ذکر این حدیث گفته که ببین و تامل کن که حضرت صادق را چه قدر عشق مکروه و ناخوش آمد که در جواب این سوال نخواست که لفظ عشق بر زبان مبارکش جاری شود و نه گفت العشق قلوب خلت عن ذکر الله مسئله دیگر در معاد است اگرچه ملا صدری در شواهد ربوبیه گفته که حق انست که معاد در معاد جسم عنصری است لیکن بعد از انکه این مطلب را در مقام تشقیق و تحقیق برآمده بحسب ظاهر عبارتش از بدن عنصری چیزی برگذار نه کرده ایضا جنت را بر چند قسم کرده اول ان را حور و قصور و انهار و اشجار دانسته لیکن گفته که انها جنت

عوام است که جز خیال حور و قصور و اشجار و انهار چیزی دیگر نداشتند لهذا تحصیل ایشان بوقوع پیوست و باقی اقسام را بنحوی دانسته که از شعر ملای رومی در مثنوی بار میدهد که گفته * هشت جنت چیست اعمال خودت * هفت دوزخ چیست اخلاق خودت الحاصل ظواهر کلماتش خوب نیست ولیکن حکم بکفر با اینکه او مدتی گذشته باجمال کلام مشکل است پس تامل کن و مرا در این مقام توقف است و وفات میرزا ابراهیم پسر ملاصدری در سلطنت شاه عباس ثانی در سال هزار و هفتاد و واقع شد -

در احوال محمد بن محمد

که مدعو است بباقر داماد و این بیان خود در شرح صحیفه فرموده و سید حسینی نسب و استرابادی الاصل و اصفهانی المسکن است و در خارج معروف بمیر داماد و میر محمد باقر داماد و داماد از القاب پدر او است چه پدر او داماد محقق ثانی شیخ علی بن محقق عبدالعالی کرکی است و دختر محقق ثانی مادر میر محمد باقر است لهذا پدر میر محمد باقر را داماد می گفتند و این لقب برای او و برای پسرش مانده است و این سید امام انام و فاضل همام و عالم قمقام عین اماثل کامل افاضل و معدوم المماثل و منار فضائل و فواضل و دریای بی ساحل علامه فهام است و در علم لغت گوئی سبق از میدان صاحب قاموس و صحاح ربوده و در علوم عربیت حیازت علوم ارباب ادب نموده و در فصاحت و بلاغت و انشا و انشاد و نظم و نثر سرامد اهل زمان در منطق و حکمت و کلام مسلم علما اعلام و در حدیث و فقه فائق بر همگنان و در علم رجال از اکامل رجال و در علم ریاضی بجمیع اقسام آن متفرد و وحید در مقال و در اصول حلال عویصات و اعضال و در علم تفسیر قرآن اعجوبه زمان و او از شاگردان خال مفضال مرکز کرهٔ افضال شیخ عبدالعالی بن عبدالعالی کرکی است و از او اجازه داشته و شیخ اسدالله کاظمینی در مقابس گفته که او اجازه از شیخ حسین بن عبدالصمد والد شیخ بهائی نیز داشته و خود از مشایخ اجازهٔ ملاصدری است و در مفاخرت او همین بس که مانند ملاصدری فاضل فرید و وحید امجد خوان محفل انجمن افاضت و افادت آن بزرگوار است و در علم حروف و نحو آن در غایت اشتهار بلکه در همه علوم کالشمس فی رابعة النهار است و آنجناب خود را معلم میدانست و لذا در بعضی از تالیفات خود میگوید قال شریکنا فی التعلیم ابونصر فارابی و اگر از فو... بهمنیار میر انکسی است که بملا عبدالله تونی گفته که امروز بر علما فخر کن و بگو کلام میر را فهمیدم و همیشه میگفت که بعد از من این عرب بچه یعنی شیخ بهائی خواهد میدانی واکر و مسموع شد که شاه عباس از میر داماد خواهشمند شد که فکری کرده که طریق موم و عسل نمودن زنبور عسل محسوس شود و میر گفت که برای مگس بیتی از شیشه بنا کردند و مگس را بران شیشه ریختند و در میان مجلس گذاشتند

تا ببینند

تا ببینند که چه می کنند ناگاه مگس آن شیشه را تار کردند پس مشغول به بیوت و عسل کردند و این محبوبیت باقی است

گویند که روزی ملاصدری برای درس بمدرس میرداماد حاضر شد و هنوز میر از خانه بیرون نیامده بود پس تاجری بجهة مهمی بمدرس حاضر شده و آن تاجر از ملاصدری سؤال کرد که میر افضل است یا فلان ملا پس ملاصدری در جواب گفت که میر افضل است و در این وقت میر آمد دید که این حکایت در میان است میر در پشت درهٔ دیوار توقف نموده و استماع مینمود آن شخص تاجر یک یک از علما را اسم برد و ملاصدری میگفت که میر افضل است پس آن تاجر از ملاصدری سؤال کرد که میر افضل است یا شیخ رئیس ابوعلی سینا ملاصدری گفت که میر افضل است آن شخص پرسید که میر افضل است و یا معلم ثانی پس ملاصدری توقف و سکوت کرد میر ناگاه از پشت دیوار ندا داد و میگفت که صدری مترس بگو میر افضل است و آنجناب در رضاع بعموم منزله قائل بوده چنانکه مذهب شیخ طبرسی صاحب کتاب مجمع البیان است و دلالت الفاظ را ذاتی میدانست گویند که میر را دو نفر تلمیذ از اهل گیلان بود ایشان بمیر گفتند که شما دلالت الفاظ را ذاتی می دانید پس بفرمائید که معنی فسک و بسک چیست میر بمدت سه روز فکر کرد از آن پس گفت گویا یکی مخرج بول باشد و یکی مخرج غایط باشد ایشان تصدیق کردند پس در حق ایشان دعائی بد کرد که مرا باین لفظ که در نهایت کثافت بود آزردید و معطل گردید پس آن دو نفر در همان ایام وفات کردند -

گویند که میرداماد در مدت چهل سال پای خود را برای خوابیدن دراز ننمود و مدت بست سال فعل مباح از او صادر نگردید و بعضی این را نسبت بمقدس محقق اردبیلی ملا احمد داده اند و شاید هر دو صواب باشند و بسیاری از علما و سلف را نسبت بعدم صدور مباح مادام العمر داده اند مانند شهید اول و نحو آن باین نحو میشود که هر عملی که از او سر میزد غرض و مقصد او نیت قربت و محض رضای خدا بود مثلاً میخوابید باین نیت که بدن را خفی عارض شود تا مهیا شود که عبادات را بر نحو اتم واقع سازد و هکذا حرکت و سکون و اکل و نحو آنها و تالیفات آن بزرگوار بسیار است -

در تالیفات میرداماد

از انجمله صراط المستقیم و شاعری در وصف آن گفته صراط المستقیم میر داماد مسلمان نشود کافر مبیناد و قبسات و حبل المتین در حکمت و فقه و شرح نجات و حواشی بر کافی و حواشی بر فقیه و حواشی بر صحیفهٔ کامله

سجادیه و رساله در بعضی از تسمیه مهدی ع و کتاب عیون المسائل و کتاب خلسة الملوک و کتاب تقویم الاعیان و کتاب افق المبین و کتاب رواشح سماویه و کتاب سبع شداد و کتاب ضوابط الرضاع و کتاب ایماضات و تشریقات و کتاب شرح استبصار و رساله در انیکه منتسب بام نسوی هاشم از سادات محسوب است و مینوان باو خمس داد

دربیان وفات میر داماد

ایضاً در سلسله بداء وفات ان بزرگوار در سال هزار و چهل و یک واقع شده و شیخ بهائی تقریباً ده سال پیش از او وفات یافت گویند که ملا صدری میررا در خواب دید و از او سوال کرد که مردم مرا تکفیر کردند و شمارا تکفیر نمودند با انیکه مذاهب من از مذاهب شما خارج نیست میر داماد در جواب گفت که سبب آنست که من مطالب حکمت چنان نوشته ام که علما از فهم ان عاجزند و غیر اهل حکمت کسی انهارا نمی تواند فهمید و تو مطالب حکمت را مبتذل کردی و بنحوی بیان کردی که اگر ملا مکتبی کتاب بهائی تورا به بیند مطالب ان را می فهمد و لذا تورا تکفیر کردند و مرا تکفیر نمودند —

دراحوال شیخ عبدالعالی پسر محقق ثانی

عح شیخ عبدالعالی بن علی بن عبدالعالی کرکی پسر محقق ثانی و خال میر داماد و خال قاضی میر حسین بن سید حیدر کرکی است و او فاضل و متکلم و محدث و عابد و از مشایخ اجلاء است و اجازه از والد بزرگوارش دارد و تالیفش رساله در قبلهٔ عموماً و در قبلهٔ خراسان خصوصاً و کتاب تعلیق الارشاد و سید مصطفی تفریشی در کتاب خود نوشته که شیخ عبدالعالی جلیل القدر عظیم المنزلة رفیع الشان نقی الکلام کثیر الحفظ بوده و من بخدمت او مشرف شدم تا اینجا کلام سید مصطفی بود —

دراحوال سید ماجد

عط سید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد بن الحسین البحرانی الجدحفصی بتشدید دال قریه از قرای بحرین است و این سید چنانکه صاحب حدائق در لؤلؤه گفته محقق و مدقق و شاعر و ادیب بوده و برای او نظیری در جودت تصنیف و بلاغت تحریر و فصاحت تعبیر و دقت نظر نبوده و شعرش فائق در بلاغت است و خطبه اش در جمعه بجهة بلاغتش و حسن تعبیرش دلهارا میگداخت او اول کسی است که نشر حدیث از شیراز نموده و برای او مصنفات است از انجمله کتاب سلاسل الحدید و رساله یوسفیه که وجیزه در بدیعه است و رساله در مقدمه واجب و از جمله اشعار و قصیده مشهوره در مرثیه حسین ع و اولش انیست بکی و لیس علی صبت معذور ... وفات او در شیراز در سال هزار و بیست و دو بوده

و در مشهد سید احمد بن امام موسی کاظم ع مدفون شد و از جمله تلامذه اش شیخ محمد بن حسن مقابی الاصل رویسی المنزل بوده است و رویس بتصغیر است و شیخ محمد فاضل و فقیه بوده و او اول کسی است که در بحرین اقامهٔ نماز جمعه نمود پس از افتتاح ان در دولت صفویه و از جملهٔ تلامذه سید ماجد ملا محسن فیض است و از جملهٔ تلامذه اش شیخ محمد بن علی بن یوسف بن سعید مقشاعی الاصل اصبعی مسکن است و این شیخ فاضل جلیل بوده و شرح در باب حادیعشر نوشته و تمام نیست و ان احسن شروح باب حادی عشر و این شیخ محمد را پسر فاضلی است که محقق بود —

دراحوال شیخ احمد بن محمد

و اسم او شیخ احمد بن شیخ محمد است و او از معاصرین شیخ علی بن سلیمان قدمی است و شیخ علی مذکور او را متولی قضاء بحرین نمود پس از ان بجهة قضیه که فیما بین ایشان اتفاق افتاده بود او را عزل نمود و ان قضیه مسئله بود که در ان بلد در میان ایشان وقوع یافت در زنیکه طلاق داده شد و تزویج شد بعد از انقضای عده و شوهران زن غائب بود پس زوج حاضر شد ادعا نمود که من در عده رجوع کردم و شاهد بر این مدعا گذرانید لکن زوجه را اعلام برجوع ننمود و بزوجه خبر رجوع نرسید تا انیکه از عده بیرون رفت و زوجهٔ غیر شد پس شیخ علی حکم کرد که ان زن زوجهٔ زوج دوم است و شیخ احمد حکم کرد که ان زن زوجهٔ زوج اول است و این مسئله را از علماء شیراز و اصفهان سؤال کردند و استفتا نمودند ایشان هم در جواب موافقت با شیخ احمد نمودند و شیخ علی تخطئه کردند و شیخ احمد مزبور را برادری بود مسمی به شیخ عبدالصمد و شیخ عبدالصمد را نوادهٔ فاضلی بود که علی بن عبدالله ابن عبدالصمد باشد و او از شاگردان شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی است و در پیش شیخ علی بن عبدالله جدحاجی نیز درس خوانده و او نیز فاضل و اعجوبه در حفظ بود و این شیخ علی جدحاجی از تلامذهٔ شیخ محمد بن یوسف مقابی و شیخ محمد بن ناصر حجری البحرانی است و این شیخ محمد نیز فقیه و دقیق النظر و اصولی صرف بوده —

دراحوال ملا عبدالله شستری

ف عبدالله بن حسین شستری اصفهانی و در وصف او شیخ اسدالله کاظمینی گفته که او صاحب ریاضات و مجاهدات و کرامات و مقامات است و تلامذه اش ملا محمد تقی مجلسی و میر مصطفی تفرشی و پسر ملا عبدالله حسن علی که اخوند ملا محمد باقر مجلسی از ان حسن علی اجازه دارد و ایضاً از تلامذهٔ اوست خداویردی ابن قاسم افشار و خداویردی کتابی در موثقین رجال نوشته که نیکو است و ان کتاب در نزد من است و صاحب کتاب امل الامل او را وصف بشهید نموده و شهادتش نیز بر السنه شهرتی دارد و تفصیل شهادتش معلوم نشد

و از ینجا است که بعضی از او بشهید ثالث تعبیر میکنند و ملا محمد تقی مجلسی در وصف ملا عبد الله گفته که او است شیخ جلیل و امام نبیل صاحب اخلاق طاهره زکیه و نفس زاهره ملکیه و سید مصطفی تفریشی در کتاب رجال گفته که عبد الله بن حسین بن تشتری مدظله العالی شیخ و استاد ماست و علامه و محقق و مدقق و جلیل القدر و عظیم المنزله و وحید عصر و اورع اهل زمان بوده است و موثق تر از او کسی را ندیدم مناقب و فضایل او محصور نیست صائم النهار و قائم اللیل است و اگر فواید و تحقیقات این کتاب از او است تا اینجا کلام میر مصطفی است و تالیفات این بزرگوار کتاب شرح قواعد و شرح الفیه و شرح قواعد کرکی که مسمی بجامع الفوائد است در هفت جلد و غیر اینها و ان بزرگوار در سال هزار و بست و یک بود —

در احوال شیخ نعمت الله

فا شیخ نعمة الله ابن احمد بن محمد بن خاتون از مشایخ اجازه ملا عبد الله شستری متقدم است و شرح فارسی بر اربعین شیخ بهائی نوشته و خوب هم نوشته و شیخ نعمة الله از شاگردان شیخ علی بن عبد العالی کرکی محقق ثانی است و پدرش شیخ احمد[۲] و شیخ محمد بن خاتون اجازه دار د از جمال الدین احمد بن حاج علی عینا ثی و او اجازه دارد از شیخ زین الدین جعفر بن حسام و او اجازه دار د از سید اجل حسن ابن ایوب شهر یابن یوسف نجم الدین و او اجازه دار د از شهید اول —

در احوال شیخ شمس الدین شهید ثانی

فب شیخ شهید سعید سدید شمس الدین محمد بن مکی بن محمد بن حامد العاملی معروف بشهید اول قطب کرهٔ فضل و جلالت مهر سپهر فقاهت بدر فلک رفعت و سعادت و جلالت و نباهت و فطانت و زکاوت و تقاوت و عبادت و زهادت و نبالت و شهادت است و مانند ان بزرگوار در جمیع اعصار در میان فقهائی نا بدار پائی در نارهٔ وجود و شهود نگذاشت و در احاطهٔ ابواب فقه کسی چون ان عالیمقدار در روزگار کمتر از نیامد مگر شیخ جعفر نجفی و پسرانش شیخ موسی و شیخ علی و مشهور است که شیخ جعفر میگفت که به بکارت خود دفعتا باقیست و کسی او را مس ننمود مگر من و شهید اول و فرزندم موسی و باز شیخ جعفر میفرمود که اگر کتابهائی فقه را از طهارت تا دیات بشویند هر آئینه من از اول تا باخر همه را از حفظ مینویسم چنانکه شریف العلما میگفت که اگر فقه را بشویند من همه مسائل را از روی قواعد خواهم استخراج نمود و همچنین از طهارت تا دیات در نزد شهید مانند حلقهٔ انگشتری بود در دست او و شیخ جعفر در فقاهت برتر از شهید است و فقاهت شهید از کتاب قواعد او ظاهر میشود و قاضی میر حسین ابن سید حیدر کرکی که دختر زادهٔ محقق علی بن عبد العالی کرکی و پسر خاله میرداماد است رساله در نماز جمعه نوشته است و در ان رساله گفته است که شهید اول از هزار نفر از فقها اجازه داشته

و این مرتبه در احدی از فقها تحقق نیافته و چون شهید او صاف علامهٔ حلی را شنید خود خواست در خدمت ان بزرگوار تلمذ نماید پس بحله آمد و یکروز در مجلس درس علامه نشست پس خواست بکربلا و نجف و کاظمین و سامره زیارت دورهٔ ائمه علیهم السلام نماید و از ان پس باز بحله آید و در خدمت علامه تلمذ نماید پس بزیارت ائمه عراق مشرف شد و خاتمه ان نجف انجامید و پس از زیارت نجف بجانب حله می آمد که در خدمت علامه تلمذ نماید در اثنائی راه دید که جنازهٔ علامه اعلی الله مقامه را بجانب نجف می آورند پس شهید برای مشایعت جنازه مراجعت بنجف نموده و علامه را در جوار امیر المومنین مدفون ساختند پس شهید بحله مراجعت کرد و در خدمت فخر المحققین پسر علامه و سایر تلامذهٔ علامه هفت ماه تحصیل کردند مانند سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از همه ایشان اجازه گرفت و به بلد خود مراجعت نمود و از جمله کرامات شهید چند چیز مذکور میگردد —

در حالات کرامات شهید اول

اول انکه ان جناب از هزار نفر از فقهاء نامدار اجازه داشت و این خارق عادت است زیرا که چنین چیزی برائی احدی از فقها اتفاق نیفتاده دوم انکه چون انجناب را برائی شهادت می بردند در بین راه رقعه نوشت باین عبارت رب انی مغلوب فانتصر پس ناگاه ان رقعه برگشت و بر پشت ان نوشته بود ان کنت عبدی فاصطبر و این قضیه را در جائی نوشته ندیدم لیکن در السنه و افواه شهرتی تمام دارد سوم انکه لمعه را در مدت هفت روز تالیف فرمود و این از جملهٔ اجل کرامات است چه تنها مسائل مهمه عبادات را بجب نمیتوان در هفت روز نوشت بلکه مسئله طهارت و صلوة را در هفت روز نتوان انجام داد بلکه کتاب لمعه را در هفت روز مشکل است چه رسد بتصنیف ان چهارم انکه صاحب امل الامل گفته که کتاب لمعه را در حبس نوشت چنانکه بیاید و این نیز از اجل کرامات است که کسی را برائی قتل حبس نماید و او در مجلس از طهارت تا دیات به تنقیح و تهذیب تصنیف نماید با کمال اغتشاش حواس پنجم انکه علما نوشته اند که در حین تالیف لمعه جز کتاب مختصر نافع کتابی دیگر در نزد او وجود نداشت و این نیز از اجل کرامات است چنانکه این امر یعنی امر عجیب بودن و کرامت بودن ان در نزد فقیه از واضحات است ششم انکه علما نوشته اند که علماء عامه هر روز در دمشق در خدمت شهید تردد مینمودند پس چون شروع بلمعه نمود ترسید که مبادا علماء عامه نزد او اینده و از اعتقاد او مطلع کردند پس چنان اتفاق افتاد که در ان روز که به تصنیف لمعه اشتغال داشت احدی از عامه نزد ان بزرگوار تردد نه نمود و این از الطاف خفیه حضرت رب الارباب و از کرامات ان جناب شهادت ماست و گویند که شهید اول در ایام تحصیل جامی از مس شبها در نزد خود نهاده و مطالعه میکرد و ان جام در پیش آتش بود و گرم بود چون شهید را خواب

میگرفت ان جماعت را بر بالای سر خود میگذاشت بنحویکه سرش احساس الم میکرد پس خواب از
سرش بر میرفت اخر بنحوی شده بود که سرش از شعر صاف و دیگر مو بر نیاورد و این فقیر در سابق ایام
در کتاب تذکرة العلماء نوشته‌ام در باب شهادت انجناب که او با ابن الجماعة که از مشاهیر علماء عامّه
بود معاصر بودند و شریک در درس بودند و ان جناب در میان عامّه اشتهار یافت و برای ایشان امامت
میکرد و مرافعه مینمود و هر چهار مذهب را فتوا می داد چون ابن الجماعة دید که ان بزرگوار شهره هر دیار
شده عرق حسدش بحرکت درآمد و قضاء دمشق را متولی شد دید که از ان فائده حاصل نشد پس نزد
والی شام رفت و شهید را برفض و تشیع متهم داشت پس ان ملعون شهید را احضار کرده و حکم نمود
که یک پای او را بشتری ببستند و پای دیگرش را بشتری دیگر و هر یک را بجانب غیر جانب دیگر راندند
و تاریخ شهادتش نهم شهر جمادی الاولی از سال هفتصد و هشتاد و شش هجری بود و شهادتش را باین
نحو از جمعی شنیدم که از ان جمله مرحوم والد ماجدم بود و قاضی نور الله شستری در کتاب مجالس گفته
که ریاست طائفه امامیّه دران زمان بشیخ مذکور منتهی شد تا که انیکه سلطان علی مؤید که حاکم خراسان و شیعه
بود میر شمس الدین محمد آوی را که از صالحان و مقربان او بود بشام فرستاد و التماس قدوم شیخ نمود
شیخ از رفتن بخراسان عذر گفته و فتوای خود را در کتاب لمعه نوشته به او فرستاد و قاضی دمشق ابن
جماعة نام که یکی از اولاد زنا بود در ایام جوانی در مجلس درس با او شریک و چون دید که او سرامد علماء
زمان و هر پنج مذهب که در شام بودند از او استفاده داشتند حسد برده سعی کرده تا منصب قضاء
دمشق بر او برگذارند و با وجود ان اعتبار شهید بیشتر از او بود پس نسبت رفض بجناب شیخ نمود و
فرمان قتل شیخ از بیدر نام که والی شام بود حاصل کرده و در روزی که شیخ را می کشتند ابن جماعة
حاضر شد و دران اثنا که جلاد مهیای قتل شیخ شد ان ولد الزنا صورت مجالست و مصاحبت شیخ را که در
ایام مشارکت تحصیل با او اتفاق افتاده بود بخواطر گذرانید و بگریه درامد جناب شیخ چون گریه ریائی
ان ولد الزنا را شنید بجانب او توجه فرمود و گفت ما کذبت اُمّک اذ سمتک بابن جماعت یعنی دروغ
نگفت مادر تو که ترا بابن جماعت نام نهاد پس شیخ در میدان قلعهٔ دمشق که در پهلوی بازارست بود در
وقت چاشت پنجشنبه نوزدهم شهر جمادی الاول از سال هفتصد و هشتاد و شش شهید کردند و بر دار آویختند
و در وقت عصر ان بزیر آوردند و سوختند تا اینجا حاصل کلام قاضی نور الله بود و صاحب لؤلؤ گفته
که ان جناب کشته شد بشمشیر در سال هفتصد و هشتاد و شش پس از ان بدار او را آویخته شد پس از ان سنگسار شد
پس از ان سوخته شد بدمشق در دولت بیدر و سلطنت برقوق بفتوای قاضی برهان الدین مالکی

و عباد بن جماعت شافعی بعد از اینکه در مدت یکسال کامل در قلعهٔ شام محبوس بود و در حبس تالیف کرد لمعه را
در مدت هفت روز در نزد او بغیر از کتاب مختصر نافع چیزی دیگر نبود چنانکه در کتاب امل الامل مذکور است و شیخ ما
شهید ثانی در شرح لمعه در قول مصنف که گفته اجابة لبعض الدیانین ان بعض شمس الدین محمد آوی بود که
که از اصحاب سلطان علی بن مؤیّد ملک خراسان و ما والاها در ان وقت بوده تا انیکه تیمور لنگ ببلادش
متولی شد او را با خود برده و وفات یافت سلطان خراسان در سال هفتصد و نود و پنج بعد از نه
سال از شهادت مصنف گذشته و با ان دوری مسافت همیشه مراسلات میان او و شهید بوده چه
زمانی که شهید در عراق بوده و چه زمانی که در شام بوده و در مرتبهٔ اخر از شهید درخواست ان نمود که متوجه
خراسان شود در مراسله شریفه که دران تلطف و تعظیم و ترغیب بسیار نموده بود و شهید را بسوی خراسان
پس شهید اباء و عذر خواست و کتاب لمعه را برای او نوشت در دمشق در مدت هفت روز نه بیشتر چنانکه
نقل کرد از شهید پسرش ابو طالب محمد پس شمس الدین اوی ان نسخه اصل را گرفت و هیچکس قدرت نداشت
که ان نسخه کند زیرا که رسول با ان بخل میورزید و ان را نسخه گرفت بعضی از طلبه و حال انیکه ان نسخه در دست
رسول بود از بابت تعظیم و رسول ان نسخه همراه خود برده پیش از انکه مقابله شود پس بسبب ان خلل دران
نسخه حاصل گشت پس از ان مصنف انرا بحسب مقام اصلاح فرمود و بسا اتفاق افتاد که مخالف و مغایر
نسخه اصل شد که این امر وقوع یافت در سال هفتصد و هشتاد و دو و از مصنف نقل شد که مجلس
او بدمشق دران ایام غالبًا خالی از علماء جمهور نبوده زیرا که مصنف با ایشان مخالطه داشته و هم
صحبت بوده پس گفت که چون شروع در تصنیف ان کتاب نمودم ترسیدم که کسی از علماء عامه بر من
داخل شده و انرا به بیند پس از ان وقتی شروع کردم هیچ کس بر من داخل نشد تا از ان فراغت
یافتم و این از الطاف خفیه و کرامت آن بزرگوار بوده تا اینجا کلام شرح لمعه بود و صاحب لؤلؤ
گفته که این حکایت یعنی حکایت شرح لمعه دلالت دارد بر انیکه انچه در کتاب امل الامل گفته که تصنیف
لمعه در هفت روز در ایام حبس قلعهٔ دمشق شد دروغ خواهد بود و بعد از این صاحب لؤلؤ گفته
که من دیدم بخط شیخ سلیمان بن عبد الله ماخوری متقدم که او نوشته بود که یافتم در بعضی
از مجموعات بخط کسی که باو وثوق داشتم که منقول بود از شیخ علامه جعفر بن کمال الدین بحرانی که او
نوشته بود که یافتم بخط شیخ ما مرحوم مبرور عالم عامل ابی عبد الله مقداد سیوری که او نوشته بود
که وفات شیخ اعظم شمس الدین محمد بن مکی در نوزدهم جمادی الاول بود و در بعضی از نسخ نهم شهر
جمادی الاولی نوشته از سال هفتصد و هشتاد و دو کشته شد بشمشیر پس از ان مصلوب شد پس از ان

سنة رشد پس ازان سوزانیده شد بابش در بلدهٔ دمشق خدایتعالی لعنت کند فاعلین و راضین باین
را در دولت بیدمر و سلطنت برقوق به فتوای مالکی لعنه الله که مسمی برهان الدین بود و عباد بن
جماعتهٔ شافعی با تعصب جمعی بسیار بعد از انکه حبس شد در قلعهٔ دمشقیه در لا کامل و سبب حبس ان بود
که تقی الدین جبلی بعد از ارتداد ش از مذهب امامیه محضری نوشت که دران بسرزنش میکرد ان بزرگوار
با قاویل شنیعه و معتقدات قطیعه و انیکه انجناب بانها فتوای داد پس ان راهفتاد نفر از کسانیکه از دین
شیعه مرتد شده بودند از اهل جبل شهادت نوشتند و خطوط خود شانرا با یوسف ابن یحیی از بابت تعصب
بران ثبت نمودند با قاضی صیدا و ان محضر را نزد قاضی عباد بن جماعه بدمشق آوردند پس قاضی جبار انرا
بجانب قاضی مالکی فرستاد و گفت که تو این را بمذهب خود حکم کن والا تورا عزل میکنم پس بید مر جمع
کرد امراء و قضاة را و شیوخ را پس همه جمع شدند و شهید را بدان محضر حاضر ساختند و ان محضر را
براو قرائت کردند پس شهید ازانها منکر شد و مراعات تقیه نمود و گفت که من معتقد باین امور نیستم پس
از او انکار را قبول نه کردند و گفتند که بر ما بحسب شرع ثابت شد و حکم قضا نقض بر نمی دارد و شهید فرمود
که غایب بر حجت خود با قیست پس اگر ان غایب چیزی بیاورد که مناقض حکم قاضی باشد ان حکم منقوض میشود
والا فلا و من باطل میکنم شهادت هرکه بجرح شهادت داد و بر هر یک اقامه حجت بیّنه مینمایم پس این سخن
را ازاو قبول نکردند پس شهید به قاضی عباد بن جماعه گفت که من شافعی مذهب می باشم و تو الان امام
مذهب میباشی و قاضی این مذهب هستی پس حکم کن در من بمذهب خود و شهید این سخن را برای ان گفت
که شافعی توبه مرتد را جایز می داند پس ابن جماعه گفت که بنا بر مذهب من واجبست که یکسال تورا حبس
نمایم پس ازان از تو طلب توبه نمایم اما حبس پس ان بعمل آمد لیکن بسوی خدا توبه و استغفار کن تا حکم نمایم
باسلام تو پس شهید فرمود که من کاری نکرده ام که موجب استغفار باشد تا استغفار نمایم و این سخن
را برای این گفت و از استغفار برای این انکار داشت که اگر استغفار کند انها گویند که الان گناه
براو ثابت شد پس ابن جماعت با شهید درشتی نمود که تاکید بر استغفار نمودن کرد پس ان جناب
از استغفار انکار ورزید پس ابن جماعت گفت که اکنون حق بر تو ثابت شد پس ابن جماعت بمالکی
گفت که الان استغفار کرد و حکم الان بمن رجوع ندارد و این سخن را بجهته عناد اهل پیغمبر گفت پس
حکم بمالک رجوع شد و ان منافق مطرود وضو ساخت و دو رکعت نماز گذارد پس حکم نمود العیاذ بالله
بریختن خون شهید پس قتل و شهادت در او پوشانیدند و او را بشمشیر کشتند پس بدن منور ان فقیه
اهل بیت را بدار آویختند ازان پس بدن انور و اطهر را از دار بزیر آوردند و انرا سوختند و از جمله

کسانی

کسانیکه ساعی در سوزانیدن ان بزرگوار شد مردی بود که او را محمد ترمذی میگفتند با انیکه او از اهل علم نبود
بلکه تاجر فاجر بود و کسانی که در نزد شهید تلمذ کردند و از و اجازه گرفتند بسیار بودند مانند پسرش ابو الحسن
ضیاء الدین علی و پسر دیگرش ابو طالب محمد و سید حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن و شیخ علی بن عبد الحمید
نیلی و شیخ حسن بن ایوب و شیخ علی بن خازن معروف با بن العشره و شیخ مقداد و غیر اینها که انشاء الله
ذکر میشود و شهید در اغلب اجازات اجازه میگرفت برای دو فرزندش محمد و علی بحدیکه برای طفل شیرخواره
میان گهواره اش اجازه میگرفت و همچنین اجازه میگرفت برای دو دخترش و دو دختر او فقیه بودند و اجازه
داشتند یکی از انها فاطمه نام داشت و انراست المشایخ میگفتند یعنی سیدهٔ مشایخ و بنا بر بعضی از
نسخ بنت المشایخ میگفتند و کنیت او ام الحسن بود و او عالمه و فاضله و فقیه و صالحه و عابده بود و پدرش
براو ثنا مینمود و زنان را امر میکرد که با و اقتدا نمایند و در احکام باو رجوع کنند و همچنین شهید ثنا
میفرستاد و بر زوجه خود مکناة بام علی بود و او فاضله و پرهیزگار و فقیه و عابده بود و حکایت زن و دو دختر
را شیخ اسد الله کاظمینی رحمه الله در مقابیس نوشته و غیر او نیز حکایت دو دخترش را مذکور داشتند و پدرش
یکی نیز فقیه و از مشایخ اجازه است و اجازه دارد از شیخ طومان ابن احمد اند و اما تالیفات شهید اوّل
پس ازان جمله است کتاب غایة المراد در شرح نکت ارشاد و ان اول تالیف او است و کتاب ذکری
و ازان طهارت و صلوة بیرون آمده و کتاب دروس شرعیه در فقه امامیه و اگر فقه ازان بیرون آمد اما
تمام نیست و کتاب جامع العین در فوائد شرحین که یکی از سید عمید الدین عبد المطلب است و یکی از سید ضیاء الدین
عبد الله است و هردو شرح تهذیب الاصول علامه میباشند و کتاب بیان در فقه و رساله در تفسیر باقیات
صالحات و کتاب لمعه و کتاب اربعین حدیثا و رسالهٔ الفیه و مرا بران تعلیقهٔ فارسیه است و رسالهٔ نفلیه و رساله
در قصر کسی که سفر کرد برای افطار و تقصیر و خلاصه الاعتبار در حج و کتاب قواعد و مرا بران تعلیقه است
و رسالهٔ تکلیف و کتاب مزار و رسالهٔ اجازات و حواشی بر قواعد علامه و لمعه اخر تالیفات او است
و از فتاوای غریبه در الفیه وجوب مسح رجلست از سر انگشتان تا ساق پا و شیخ اسد الله کاظمینی شهید را
مطلبی وصف کرده و مرادش انیکه شهید از اولاد مطلب بن عبد مناف است که برادرزادهٔ هاشم است
چنانکه شافعی نیز مطلبی است چنانکه صاحب قاموس و غیر او تصریح باین نموده اند و اگر گویند که شاید
مرادش از مطلبی عبد المطلب باشد چه اگر مرکب ترکیب اضافی را یاء نسبت داخل کنند جزء اول را حذف
میکنند مثل عبد الصمد را صمدی میگویند پس عبد المطلب را چون یاء نسبت داخل کنند مطلبی میگویند جواب
جواب گوئیم که اولاد عبد المطلب منسوب به هاشم استعمال میکنند و به عبد المطلب نسبت نمیدهند بخلاف مطلب پس بعضی

ملا احمد مقدس اردبیلی

فخ احمد بن محمد اردبیلی مشهور بمقدس اردبیلی و معروف بمحقق اردبیلی از مشاهیر جهابذه محققین از فضلاء روزگار و از صنادید مدققین فضلاء اعصار و از معاریف مقدسین و متورعین اخیار اخیار است و صاحب معالم و مدارک نزد او درس خوانده اند و ملا عبدالله تستری متقدم از او اجازه دارد و او اجازه دارد از سید علی بن صایغ از شهید ثانی و وفات انجناب اتفاق افتاد در ماه صفر المظفر از سال نهصد و نود و سه در زهد و ورع و تقوا لیش اشهر از انست که خامه کاسر قاصر این قاصر عشری از معاشر از اظاهر سازد و حماری داشت که سوار میشد و بکربلا و سامره میرفت و هرگز او را تازیانه نمیزد و نصف مسافت بر او سوار میشد و نصف دیگر را پیاده میرفت و هر وقت که اندر از کوشش میل بچریدن مینمود او را منع نمینمود و در انوار نعمانیه گفته و چون از بغداد مراسلات بنجف میدادند که ملا احمد برساند ان مراسلات را میگرفت اگر مرکوب را کرایه نموده بودند دیگر بر او سوار نمیشد و میگفت که این مرکوب را اجاره کردم که خود سوار شدم اکنون مراسلات زیاده شد و با این قید اجاره نکرده بودم و گاه هست که صاحبش راضی نباشد و سید نعمت الله جزایری در زهر الربیع نوشته که مقدس اردبیلی در مشهد علوی شخصی از امراء سلطان عادل شاه عباس اول تقصیری در خدمت کرد پس التماس از ملا احمد نمود که مراسله بسلطان نویسد و او را شفاعت کند پس محقق اردبیلی مراسله فارسیه نوشت باین عبارت بانی ملک عاریه عباس بداند چه اگر این مرد اول ظالم بود اکنون مظلوم مینماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه تعالی از پاره تقصیرات تو بگذرد کتبه بنده شاه ولایت احمد الاردبیلی جواب بعرض میرساند عباس که خدمات فرموده بودند بجان منت داشته بتقدیم رسانید که این محب را از دعائی خیر فراموش نکند کتبه کلب آستان علی عباس ایضا حکایت نمود بعضی از کسانیکه با وثوق داشتم که محقق اردبیلی برای بعضی از سادات بشاه طهماسب انار الله برهانه مراسله نوشت چون ان مراسله باو رسید برای تعظیم آن کتاب از جائی برخواست و انرا بوسید و بر چشم و سر گذاشت و بروجه اکمل ان حاجت بر اورد پس نظر کرد دید که بعضی از فقرات ان مراسله ایها الاخ بود سلطان ان مراسله را میان کفن خود گذاشت و بخواص خود گفت که انرا در کفن نگه دارید و مرا بان بقبر گذارید تا احتجاج نمایم بان بر منکر و نکیر که معذب نشوم خواص و بهمان نحو نمودند تا اینجا کلام سید نعمت الله جزائری بود و قضیه مقدس اردبیلی با شیخ بهائی مذکور گشت و از انجا ورع انجناب ظاهر میشود و از جمله ورع او انست که زمانیکه در کربلا می بود بول و غایط را در زمین کربلا نمیریخت بجهة انیکه زمین کربلا تربت است بلکه بنا بر بعضی روایات تا چهار فرسخ تربت است بلکه مقدس اردبیلی خیکی ترتیب داده بود و فضلات خود را دران میریخت و سر انرا می بست تا یک هفته از ان

پس ان

پس ان خیک را بر دوش میگرفت و از چهار فرسخ بیرون می برد و در خارج میریخت و از بعضی مسموع شد که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال از او فعل مباح صادر نشد چه رسد بحرام و مکروه و سابقا گذشت که مقدس اردبیلی در مدت چهل سال پائی خود را برای خوابیدن دراز نساخت و بعضی این را نسبت به میرداماد داده اند و شاید هر دو صواب باشد چنانکه در ترجمه میرداماد مذکور گشت -

در کرامات مقدس اردبیلی

و کرامات مقدس اردبیلی بس بسیار و در السنه و افواه علماء اعلام در غایت اشتهار و سید نعمة الله جزایری در انوار نعمانیه و علامه مجلسی در کتاب بحار و صاحب لؤلؤة و شیخ ابو علی در منتهی المقال برخی از ان کرامات را ذکر فرموده و این فقیر نیز بعضی را ذکر مینماید اول انیکه ان بزرگوار در صحن نجف اشرف دلو بچاه انداخت که آب کشیده باشد چون دلو را بیرون کشید دید که ان دلو پر از اشرفیت و دینار پس ان دنانیر را دو باره در چاه انداخت و عرض کرد خدا وندا احد از تو آب میخواهد نه طلا و سید نعمة الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که اخوند ملا عبدالله تستری چون از مقدس اردبیلی مسئله سوال میکرد و دران تکلم مینمودند پس مقدس اردبیلی ساکت میشد و می فرمود که باشد تا من این مسئله را مراجعه کنم پس دست اخوند ملا عبدالله تستری را میگرفت و از نجف اشرف بخارج بلد میرفتند چون تنها میشدند مقدس اردبیلی میفرمود که ان مسئله را بیاور پس اردبیلی دران مسئله تکلم میکرد و تحقیق میکرد پس ملا عبدالله میگفت ای برادر چرا در همانجا این تحقیق را نفرمودی در زمانیکه من از شما سوال کردم مقدس اردبیلی فرمود که چون کلام ما در میان مردم اتفاق افتاد شاید که مائه نقصان من یا شما میشد و من و یا شما طالب ظفر میشدیم و الان جز خدا با ما کسی نیست -

کرامت دوم مقدس اردبیلی

دوم انیکه سید نعمة الله در کتاب انوار نعمانیه گفته و منتهی المقال هم مذکور است که در سالهائی گرانی و قحطی مال خود را بر فقراء قسمت مینمود و در نزد خود بقدر سهم یکی از فقراء میگذاشت و بعضی از سالهائی گرانی چنان اتفاق افتاد که همین عمل را کرد پس زوجه اش بغضب آمد و گفت مال ما را بفقرا انفاق مینمائی و اولاد ما را گرسنه میگذاری پس ان بزرگوار متعرض او نه گشت و بمسجد کوفه برای اعتکاف رفت چون روز دوم شد مردی بدر خانه اش امد با چهار پایانی که بر پشت ایشان بار بود و از گندم خوب صاف شده و از طحین یعنی ارد نازک بسیار خوب پس ان مرد بزوجه مقدس گفت که صاحب خانه در مسجد کوفه باعتکاف اشتغال دارد و این غله و بارها را برای شما فرستاده پس چون مقدس از اعتکاف مراجعت فرمود زوجه اش باو خبر داد که این طعامی را که با عرابی فرستاد بسیار طعامی نیکو بود پس مقدس اردبیلی خدا را

حمد نمود سوم اینکه صاحب بحار و منتهی المقال و سید جزایری در انوار نعمانیه گفته که خبر داد مرا و ثقه مشایخ من از روی علم و عمل که مقدس اردبیلی را شاگردی بود از اهل تفریش که اسم میر غلام بود و سید نعمة الله در انوار نعمانیه اسم او را میر فیض الله تفریشی نوشته و دیگران چون بحار میر غلام نوشته صاحب علم و ورع و فضل بود و این میر غلام میگوید که برای من حجره در میان صحن مرقد مطهر امیر المومنین ع بود پس اتفاق افتاد که شبی از مطالعه فراغت یافتم و مدت بسیاری از شب گذشته بود پس از حجره بیرون آمدم و ان شب بسیار تاریک بود پس دیدم که مردی بجانب حرم مطهر امیر المومنین ع میرود پس من با خود گفتم که شاید این مرد دزد باشد و آمده باشد که قنادیل جناب ولایت مآب را سرقت نماید پس من پائین آمدم و نزدیک بان شخص رسیدم بنحویکه من او را میدیدم و او مرا نمیدید پس دیدم که ان مرد بجانب در حرم رفت و ایستاد پس قفل افتاد و در کشوده شد و همچنین در دوم و سوم همین نحو کشوده شد پس بر قبر مطهر مشرف شد و سلام کرد و از جانب قبر جواب سلام او گفته شد پس من صدائی او را شناختم و دانستم که ان استاد من بود پس با امام تکلم در امد و مسئله علیه از امام سوال نکرد پس از انجا بیرون آمد و از بلد نجف بجانب مسجد کوفه روانه شد و منهم با او روانه شدم و در پشت سر او بودم بنحویکه مرا نمی دید پس چون بمحراب مسجد کوفه رسید شنیدم صدائی او را که با مردی دیگر دران مسئله بتکلم در امد پس از انجا بجانب نجف روانه شد و من نیز از عقب او روان شدم چون بدروازه نجف رسیدیم صبح شد و من در پشت سرش بودم و مرا نمید پس من خود را براو آشکارا ساختم و باو عرض کردم که من از اول تا باخر همراه شما بودم پس مرا اعلام دهید که شخص اول که در قبه مطهره با شما تکلم کرد او چه کس بود و انکه در مسجد کوفه با شما تکلم کرد پس ان جناب از من مواثیق و عهود گرفت که تا وفات نکند من این راز بکسی ننمایم پس ازان بمن فرمود که ای فرزند من بعضی از مسائل بر من مشتبه میشود پس بسا باشد که در شبها بسوی قبر مطهر امیر المومنین میروم و از ان جناب سوال میکنم و جواب میشنوم و امشب نیز از ان جناب سوال کردم پس مرا حواله کرد بمولائی ما حضرت مهدی عجل الله فرجه و فرمود که فرزند ما مهدی صلوات الله علیه و ارواحنا فداه امشب در مسجد کوفه است پس نزد او برو و ازین مسئله از او سوال کن و ان شخص آخر حضرت مهدی صلوة الله علیه بود

در کرامت مقدس اردبیلی

و از جمله کرامت مقدس اردبیلی اینکه شبی پیغمبر خدا را در خواب دید و حال اینکه موسی کلیم الله در خدمت ان بزرگوار نشسته بود پس حضرت موسی از مقدس مذبور سوال کرد که تو کیستی مقدس گفت که من احمد پسر محمد از اهل اردبیل و در فلان کوچه و در فلان خانه مسکن من است موسی گفت که من از اسم تو سوال نمودم و این همه تفصیل در جواب برائی چه بود مقدس در جواب گفت که خداوند از تو سوال کرد که این چیست

که در دست

که در دست تو است پس تو چرا ان قدر تفصیل در جواب گفتی موسی به پیغمبر ما عرض کرد که راست فرمودی که علماء امت من مانند پیغمبران بنی اسرائیل می باشند —

در احوال سخاوت اردبیلی

و از سخاوت مقدس اردبیلی چیزیست که سید جزایری در کتاب انوار نعمانیه نوشته است که مقدس اردبیلی طریقه اش ان بود که عمامه بزرگی بر سر میگذاشت و چون از خانه بیرون امدی دو ذرع بیشتر و یا کمتر ازان عمامه پاره کردی و بفقراء و برهنه کان دادی بنحویکه تا بمنزل مراجعت کردن عمامه او یکسر یا بیشتر تمام میشدی و میر مصطفی در کتاب نقد الرجال گفته که ان جناب امرش در جلالت و روایت مشهور تر است ازاین که ذکر شود و او متکلم و فقیه عظیم الشان جلیل القدر رفیع المنزلت بوده و او ورع اهل زمان بوده و اعبد و اتقی بود و سید نعمة الله جزائری در انوار نعمانیه نوشته است که مقدس اردبیلی برای سیدی از اهل استحقاق مراسله بشاه عباس نوشت و در عنوان ان نوشته بود ایها الاخ چون ان را دید ان مراسله را ضبط کرد و گفت که ان را در کفن او گذارند تا بجهد احتجاج کند که مقدس بمن اخ نوشته است و مرا باخوت قبول کرده و اما تالیفات انجناب پس از انجمله است کتاب آیات الاحکام که مسمی است بزبدة البیانات و کتاب مجمع الفائدة و برهان که شرح ارشاد علامه است و صاحب لولو نوشته است که شرح ارشاد از اول تا حد عبادات نوشته و از متاجر تا اول نکاح نوشته و از کتاب صید و ذباحه تا اخر کتاب نوشته و اما چه متعلق به نکاح و توابع النست از ظهار و لعان و ایلاء طلاق و خلق و مبادی او و نحو انها پس ندیدیم اثر او و نه شنیدیم و ظاهر اینکه همین قدر در قالب تصنیف در امد و از جمله تالیفات او کتاب حدیقة الشیعه است و انکار مجلسی معلوم نکردیده و جمعی بسیار از اعیان علماء شهادت بران داده اند که این کتاب از مقدس اردبیلی است مانند صاحب حدائق و شیخ عبد الله ابن صالح و شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی و غیر ایشان و از جمله تالیفات او حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی است فی الحقیقة محقق و مدقق بود و در هر مسئله بدیهیه تشکیک کرده —

در احوال محقق ثانی علی بن عبد العالی کرکی

فهو شیخ نور الدین علی بن عبد العالی کرکی معروف بمحقق ثانی جامع مقاصد پیشینیان و موسس مطالب پسینیان و مجدد مذهب حق پیغمبر اخر الزمان کشائنده ابواب فکر و تدقیق در فقه منتقب و صادر از امامان شیخ اجازه علماء اعیان مکنی بابو الحسن و ملقب به نور الدین و او اجازه دارد از شیخ علی بن هلال جزائری و از شیخ محمد بن محمد بن داود خزینی مشهور با بن المؤذن که این ابن المؤذن از بنی

اعمام شهید اول است و از محقق ثانی اجازه دارد شهید ثانی و شیخ علی بن عبد العالی میسی و پسرش
ابراهیم بن علی بن عبد العالی میسی وغیر ایشان و انجناب در تحقیق و تدقیق و فضل و جودت تحریر و
تنقیح مسائل مشهورتر از انست که محل انکار شود و در فضل او همین بس که شهید ثانی از تلامذهٔ اوست
و در السنه معروف بمحقق ثانیست همین دو منقبت او را کافی و جامع المقاصد در فضیلت او و اسفی
و ترویج دادن او مذهب شیعه را در بلاد ایران در مفاخرت ان بزرگوار در میان ابنار روزگار
کفایت دارد و از بعضی از علماء مسموع شد که محقق ثانی میفرمود که من فقه را چند دفعه نوشتم لیکن
دو مبحث از فقه را نفهمیدم یکی مباحث حیض و دیگری مباحث حج تا انیکه بمکه رفتم و اعمال و مناسک حج
را بجا آوردم و مباحث حج را فهمیدم لیکن حایض نشدم که مسائل حیض را بفهمم مؤلف کتاب گوید که در
حدیث وارد است که زنی بخدمت حضرت صادق ع رسید و چند مسئله از مسائل حیض از ان حضرت پرسید
و جواب کافی و وافی شنید چون از نزد انحضرت بیرون رفت گفت که پنداری که حضرت صادق ع هفتاد سال حیض
دیده است و شهید ثانی که در اجازه کبیره برائ شیخ حسین نوشته انجناب را باین عبارت توصیف فرموده

در احوال علی بن عبد العالی میسی

الامام المحقق نادرة الزمان و یتیمة الاوان الشیخ نور الدین علی بن عبد العالے الکرکی قدس الله روحه
و انجناب معاصر با شیخ علی بن عبد العالی میسی است و شیخ مذبور از محقق ثانی اجازه خواست برائ
خود و برای پسرش شیخ ابراهیم ملقب بظهیر الدین و مکنی بابی اسحق پس محقق ثانی برای هر دو اجازه نوشت
و شیخ علی بن عبد العالی میسی از مشایخ اجازه شهید ثانی ست و شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین او را باین
عبارت مدح کرده شیخنا الامام الاعظم بل الوالد المعظم شیخ فضلاء الزمان و مربی العلماء الاعیان الشیخ
الجلیل الفاضل المحقق العابد الزاهد الورع التقی نور الدین علی بن عبد العالی المیسی العاملی رفع
الله مکانه فی جنته و جمع بینه و بین احبته انتهی —

در تالیفات شیخ علی میسی

در لؤلؤه گفته که بشیخ علی میسی کسی نسبت تالیف بالکلیه نداده تا اینجا کلام لؤلؤه است و این سخن
حبط است و ناشی از قصور تتبع اوست چه این شیخ را حواشی بر قواعد علامه است و فقهاء اقوال او را
در کتب ذکر میکنند و تعبیر از ان حواشی بمیسیه میکنند و همچنین شرح جعفریه و شرح رساله صنع العقود محقق
ثانی و ایضا نسبت باو داده اند تعلیق شرایع را تماما یا ناقصا و لیکن شیخ اسد الله در مقابیس
بعد از ذکر این سه کتاب گفته که نسبت تعلیق شرایع بانجناب ثابت نشده و میرزا محمد بن علی استرابادی

صاحب رجال

صاحب رجال اجازه از شیخ ابراهیم فرزند شیخ علی میسی داشته وفات میسی در سال نهصد و سی و سه شد

در احوال محمد بن محمد جزینی

و اما محمد بن محمد بن داود جزینی پس در بعضی از اجازات او را بابن عم شهید اول توصیف نموده و حال اینکه
در پدر و جد باهم شرکتی ندارند پس مراد ابن عم بعید است و یا مراد ابن عم امی باشد و محمد مزبور اجازه
دارد از علی بن شهید اول —

در اخلاص شاه طهماسب بمحقق ثانی

و مخفی نماناد که شیخ علی بن عبد العالی کرکی از علماء شاه طهماسب اول صفویست که جناب شیخ علیه الرحمه
کرکی را از جبل عامل بدیار عجم آورده و در اعزاز و اکرام او کوشیده و بهمه ممالک خود نوشته که همه
امتثال امر شیخ علی نمایند و اصل سلطنت از ان بزرگوار است زیرا که نایب امام است پس شیخ بهمه
بلدانی که در تحت و تصرف شاه طهماسب بود نوشت که دستور العمل خراج شما چنین است و تدبیر در امور
رعیت بفلان نحو است و تغییر داد قبله را در بسیاری از بلاد عجم برائ اینکه مخالفت با واقع داشت و سید
نعمة الله جزائری در صدر کتابش موسوم بغواط اللیالی نوشته که چون محقق ثانی در عصر شاه طهماسب
صفوی باصفهان و قزوین امد سلطان باو گفت که تو بسلطنت از من سزاوارتری زیرا که تو نایب
امام میباشی و من از جمله عمال تو میشوم که باوامر و نواهی تو عمل میکنم و شیخ احکام و رسائل بسوی
مملکت پادشاه فرستاد نزد عمال ایشان که متضمن قوانین عدل و کیفیت سلوک عمال با رعیت در اخذ
خراج و مقدار ان و مقدار مدت ان بود و امر کرد که مخالفین را ... ن را بیرون کنند تا مبادا که موافقین
را گمراه کنند و امر کرد که در هر بلدی و قریه پیشنمازی مقرر دارند که نماز جماعت کند و شرایع دین را بایشان
تعلیم کند و سلطان نیز بعمال نوشت که اطاعت و امتثال امر شیخ نمایند و بدانند که شیخ اصل در سلطنت است
و اصل در اوامر و نواهیست و هرگز شیخ مزبور سواری شد و یا بجائی پیاده نمیرفت مگر اینکه جوانان در
رکاب او بودند و مجاهره بسبب متخلفین مینمودند و لعن میکردند هر کسی را که بر طریقه متخلفین بود تا اینجا
کلام سید نعمة الله بود گویند که شیخ در روزی که وارد اصفهان شد صباح ان روز بمسجد رفت و نماز
جماعت گذارد و پس از نماز یکی از تلامذهٔ شیخ بر منبر برامد و تجاهر نمود بر سب متخلفین و تا ان زمان در
ان بلاد کسی تجاهر بسب نمینمود و سید نعمت الله نوشت که علماء شیعه که در مکه بودند بعلماء اصفهان نوشتند
یعنی بارباب محاریب و منابر که شما سب مینمایند متخلفین را در اصفهان و ما در حرمین شریفین می باشیم
و ما را عامه بسبب این سب عذاب و سیاست مینمایند و صاحب لؤلؤه همین مرحله را قدح در محقق دانسته

اگر این نسبت باو صحیح باشد چه این خلاف اخبار بسیت که از ائمه اطهار نقل شده از امر تقیه تا اینجا کلام صاحب لؤلؤه بوده مؤلف کتاب گوید که چون سب در ایران هرگز نبود پس شاید محقق ثانی مصلحت را در این دانست که آن را شایع و رایج کند تا بر مردم بطلان آنها محسوس و عیان شود آیا نمی بینی که اگر کفار مترس مسلمین نمایند جنگ و قتل حکم آن ساقط نمیشود پس تامل کن بلکه آن مسلمین باید ندیده انگاشت و یا اینکه محقق ثانی ندانست که در حرم مکه و مدینه بسبب سب مذکور شیعیان را عذاب مے نمایند و سیاست می کنند

در وفات محقق ثانی

وفات آن بزرگوار در سال نهصد و چهل از هجرت واقع شد و بعضے تاریخ آنرا باین عبارت نوشته اند مقتدی الشیعه و این در زمان ما درست در می آید که اخر شیعه ها حذف شود و الف و لام محسوب نگردد چنانچه تاریخ وفات شهید ثانی را باین نحو گفته تاریخ وفات ذلک لاواه الجنة مستقره والله و این تاریخ ظاهرا درست نیست بلکه زیاده است و بعض در تاریخ شهید ثانی چنین گفته اند در مقام خطاب بشهید اول است جاءک الشهید الثانی

در تالیفات محقق

و اما تالیفات محقق ثانی پس از آن جمله است کتاب جامع المقاصد که شرح قواعد علامه است از اولش تا مبحث تفویض نکاح و آن در شش مجلد است و رساله جعفریه که آنرا در خراسان تالیف فرموده است و رساله رضاع و رساله خراج و رساله در اقسام ارضین و رساله صیغ عقود و ایقاعات و رساله نفحات اللاهوت در لعن جبت و طاغوت و حاشیه شرایع و رساله جمعه و شرح الفیه شهید اول و حاشیه ارشاد مشتمل بر دو مجلد و حاشیه مختلف و رساله در سجود بر تربت و رساله سبحه و رساله در جنایز و رساله در احکام سلام و تحیة و منصوریه و رساله در تعریف طهارت و بر جعفریه و رساله عقود و شروح بسیار نوشته اند

در احوال شیخ ابراهیم قطیفی

قد شیخ ابراهیم بن سلمان قطیفی الاصل پس از آن ساکن نجف شد پس از آن ساکن حله شد پس او را نسبت بهر یکجا ازین مواضع ثلثه میدانند و کریم الدین شیرازی اجازه از شیخ ابراهیم دارد و شیخ حسین بن عبدالحمید نیز از شیخ ابراهیم اجازه دارد و سید شجاع الدین محمود بن علی مازندرانی اجازه از شیخ حسین و کریم الدین دارد و سید حسین نیز سید حیدر کرکے که مفتی عصر خود بود باصفهان اجازه از سید شجاع الدین دارد و سید حسین بن حیدر از شیخ بهائی و میرداماد هم اجازه دارد و میرداماد پسر خاله قاضی میر حسین بن میر حیدر است مادر میر حسین مزبور دختر شیخ علی بن عبدالعالی کرکیست و سید حسین مزبور رساله در نماز جمعه نوشته و آن در نزد من هست و در همان رساله گفته

شهید اول از هزار نفر اجازه داشته و آخوند ملا محمد تقی مجلسی از سید حسین بن سید حیدر اجازه دارد الحاصل شیخ ابراهیم مذبور اجازه دارد از محقق ثانی شیخ علی بن عبدالعالی کرکی و صاحب لؤلؤه گفته که بعضی از فضلا گفته است که دیدم بخط بعضی از فضلا که حکایت نمودند بعضی از اهل بحرین در حق شیخ ابراهیم قطیفی که امام حجت روحنا فداه و عجل الله فرجه بر او داخل شد در صورت مردی که شیخ مزبور او را نمی شناخت پس آن مرد از شیخ پرسید که کدام آیه از قران در باب مواعظ اعظم است شیخ ابراهیم در جواب گفت این آیه ان الذین یلحدون فی ایاتنا لا یخفون علینا افمن یلقی فی النار خیر ام من یاتی امنا یوم القیمة اعملوا ما شئتم انه بما تعملون بصیر پس آنجناب فرمود که راست گفتی ای شیخ پس از نزد شیخ بیرون رفت پس شیخ از اهل خانه سوال کرد که چنین مردی از خانه بیرون رفت یا نه اهل خانه گفتند که چنین شخصی داخل خانه نشد و نه بیرون رفت

در معارضات شیخ ابراهیم با محقق ثانی

و عجب اینکه شیخ ابراهیم با اینکه اجازه از محقق ثانی دارد با وی مناقضات و معارضات دارد و صاحب لؤلؤه گفته که من دیدم کلام او را در بعضے از کتب او آن چیزی که دلالت دارد بر قدح در فضل محقق ثانی و نسبت داده است العیاذ بالله او را بجهل چنانکه شان جمله از معاصرین است بنحویکه در جمله از مسائل در مقابل محقق ثانی تالیف کرده و در مقام رد بر آمده است و از انجمله در مسئله حل خراج است چنانکه مشهور بر حلیت آنست پس محقق ثانی رساله در حل آن تالیف فرموده و آنرا نامیده به قاطعة اللجاج در حل خراج پس شیخ ابراهیم تصنیف کرده رساله که نامید آنرا بسراج الوهاج در دفع لجاج قاطعة اللجاج و مقدس اردبیلی در این مسئله با او موافقت کرده و تصنیف کرده رساله در حرمت نماز جمعه در زمان غیبت مطلقا و در آن رد نمود محقق ثانی را که در رساله خود واجب دانسته نماز جمعه را بشرط وجود فقیه جامع الشرائط و تصنیف کرد رساله را در قول بعموم منزله در رضا و رد نمود محقق ثانی را که رساله نوشته در بطلان قول بعموم منزله و در هیچیک از آن رسائل بر صواب نرفته بلکه شیخ ابراهیم خطا کرده -

ایراد محقق ثانی بر شیخ ابراهیم در رد جایزه سلطان

و از بعضے از فضایل نقل شده است که از مشایخ شنیدم که شیخ ابراهیم در کربلا بود و شیخ علی بجهت اتفاق زیارت آمده بود پس ایشان در رواق انجناب در پشت سر قبر مبارک باهم جمع شدند و شاه طهماسب در آن اوقات جایزه برای شیخ ابراهیم فرستاده بود و شیخ آن جایزه را رد نموده و عذرخواهی نموده بود که مرا احاجت با خدا آن نیست پس محقق ثانی بشیخ گفت که تو در رد جایزه خطا کردی و مرتکب شدی حرامی یا مکروهی را زیرا که امام حسن ع چیز از معاویه و متابعان او قبول میکرد و تاسی بامام یا واجب است یا مستحب و ترک

تاسّی یا حرام است و یا مکروه چنانکه در علم اصول مبرهن است و یا شاه طهماسب که درجهٔ او کمتر از معاویه نیست و تو بالاتر از امام حسن علیه السلام نیستی پس شیخ ابراهیم جواب اقناعی گفت و صاحب لؤلؤ گفته که در دست من رساله افتاد که موسوم برسالهٔ حائریه بود و از تصنیف شیخ ابراهیم مذکور بود در تحقیق مسئله سفریه و در صدر از رساله ذکر کرده بود که مرا با محقق ثانی سفر بجانب مشهد مقدس رضوی افتاده و اجمالی مسائلی ذکر کرده است که در ان محقق ثانی بر انسبت بخطا داد از انجمله اینکه عشرهٔ قاطعهٔ کثرت سفر در ان تتالی شرط است یا نه پس تتالی را نسبت بخود داد و عدم اشتراط تتالی را نسبت بمحقق ثانی داده و در این رساله همین مسئله را نوشته بود و ردّ بر شیخ علی نموده و از انجمله از محقق ثانی نقل کرد که اگر کسی بجز پوست سگ ساتری نیابد و در بیرون اوردن ان از بدن محل تقیه باشد پس فرض اداء صلوة ساقط میشود و شیخ ابراهیم این فتوی را نسبت بمحقق ثانی داد و گفت که من مبالغه در نفی ان کردم او برنگشت و اصرار بر همان قول داشته با انکه انچه بما رسیده ان است که نماز ساقط نمی شود بفقد ساتر و نه بفقد صفت واجبه در حال اختیار باجماع علماء و ان مصرّح به در کلام اصحاب است پس من از محقق ثانی اعراض کردم و ان فتوی او را حمل نمودم بر غفلت او و عدم مطالعه و از انجمله مسئلهٔ دیگری میان ما صحبت شد و او اینکه محقق ثانی حکم کرد باستحباب وضوء مجدد بر کسی که غسل جنابت نموده و من در مقام انکار بر امدم و در این باب مبالغه نمودم و گفتم که مجدد مستحب نیست مگر ما سبق وضوئی میشر ان پس محقق گفت که در غسل جنابت ضمنًا وضو میباشد پس من گفتم که اگر اراده کردی کفایت غسل را از وضوئی پس وضوء ضمنی نیست و اگر غیر این اراده کردی پس انرا بیان کن پس محقق ثانی از اقرار بحق اباکرد و برهمان گفته خود مستقر شد پس من از او اعراض کردم پس از ان شیخ ابراهیم ذکر کرد که روزی داخل شدم در حرم حضرت رضا پس اتفاق افتاد که محقق ثانی با بقیهٔ علماء مانند جمال الملة والدین پس محقق ثانی در دفعه اولی در مقام اعتراض بر من بر امد که چرا جوایز حکام را قبول نه کردی من گفتم برای انیکه مکروه است محقق گفت که چنین نیست بلکه واجب است یا مستحب و مطالبه دلیل از او کردم پس استدلال نمود بفعل حسن علیه السلام با معویه و گفت که تاسّی یا واجبست و یا مندوب بنا بر اختلاف مذهبین پس من در جواب او گفتم که شهید در کتاب دروس ذکر نموده که ترک اخذ ان از ظالم افضل است و معارضه نمی کند انرا اخذ امام حسن علیه السلام جوائز معاویه را زیرا که ان جوایز از حقوق ائمه بالاصاله می باشد پس محقق ثانی منع کرد در اوّل اینکه این کلام در دروس می باشد پس من او را ملزم کردم بمراجعت پس محقق ثانی با خدا عهد کرد که کلام خود مقصود دارد بر استفاده بسوال یا افاده بجواب و شیخ ابراهیم گفته که اگر کراهت طول دادن نبود هر آئینه ذکر میکردم اگر انچه را که میان من و او واقع شد پس از او مفارقت کردم و باحسن حال بنجف برگشتم

پس چون بنجف رسیدم اخبار متواتره از ثقات و غیر ایشان ورود یافت که لایق بذکر نیست پس معالجه کردم او را ببغض پس امر منتهی بود تا انیکه او دعوای علم نمود پس سعی خودم را مبذول داشتم که رضا شود ببحث و اجتماع و مذاکره و جمیع انواع ملاطفت را نمودم پس اباکرد و راضی نشد پس از ان در اخران رساله مذکور داشت که چون من از این رساله فارغ شدم پس شروع میکنم در نقض رسالهٔ خراجیه و کشف اشتباه انچه من در ان دیدم از مباحث اقناعیه مؤلف کتاب گوید که مبادا فریب این سخنان نظم در دلهار ا یابد چه شیخ ابراهیم را چه پایه و مایه که با طور جلیل تحقیق و تدقیق در مقام معارضه آید و یا در دایرهٔ قیل و قال و بحث و جدال با ان فذلکه ارباب کمال گذارد بلکه او در معلم خانه مجلس افادهٔ محقق ثانی چون کودک ابجد خوانی نماید بلکه اگر تحقیقات ان مهر سپهر فضیلت بعد از استفاده از او فهم نماید لازم که فرق خود را از فرقدان ساید و امثال انرا این برهان و مزخرفات و هذیانات نشاید خفاش را یارائی ان که در محضر خورشید تابان آید چنانکه تائید این کلام از کلمات منقوله از علامهٔ مجلسی بباید اگر کوئی که چنین کبیر ایس چه مرتبه که حضرت صاحب الامر بجانب اش در آید جواب گوئیم که بر فرض صدق مرحلتین شاید بعد از این هفوات توبه و انابه کرده و شخص کاملی شده باشد و بعضی از فضلاء از تلامذهٔ اخوند ملا محمد باقر مجلسی مذکور داشته که از استادم شنیدم که میفرمود که شیخ ابراهیم را چندی فضیلتی نبوده و او را رتبهٔ معارضه شیخ علی کرکی نبوده بارها این شخص گفته که استادم مجلسی مشافهة شنیدم چیزی را قدح در فضیلت شیخ ابراهیم بلکه در تدیّن او قدح مینمود زیرا که مجلسی فرمود که من مجموعه بخط شیخ ابراهیم دیدم که در ان نوشته بود که من بر محقق ثانی شیخ علی افترا کردم و مجلسی میگفت که کجا است و چه نسبت دارد فضل شیخ ابراهیم از فضل شیخ علی و تبحّر او و علم او و برای شیخ ابراهیم است -

در تالیفات شیخ ابراهیم

از تالیفات انچه سابقًا مذکور شد و از انجمله است رساله در شرح عدد محرمات ذبیحه که لطافتی دارد و اختصار هم دارد و رسالهٔ صومیّه که فاضل اردبیلی در بحث صوم شرح ارشاد ان رساله را باو نسبت داده و بعضی از فتوائی او را نقل کرده و شرح الفیه شهید اول چنانچه شیخ عزّ الدّین حسین بن عبد الصّمد عاملی در حواشی خود بر الفیه ذکر کرده و برائی او است تعلیقات بر شرایع و حاشیه بر ارشاد که قاضی نور الله در کتاب مجالس المؤمنین باو نسبت داده و کتاب فرقه ناجیه و ظاهر انیکه در تحقیق فرقهٔ ناجیه است و انیکه فرقهٔ ناجیه امامیه میباشند و کتاب نفحات الفوائد و مفردات الزوائد و این کتاب در صورت سوال و جواب است با این نحو مسئل سائل بکذا فنقول کذا و از تالیفات او است شرح اسماء الحسنی که طویل الذیل و جید الفوائد است

و از ان فراغت یافت در سنه هفتصد و سی و چهار و رساله در نکلیات و اجازه هم نوشته است برای شاگرد خود امیر معزالدین محمد بن تقی الدین حسینی اصفهانی و از ان اجازه ظاهر میشود که شیخ علی بن هلال جزایری عموی شیخ ابراهیم است و ایضاً شیخ ابراهیم اجازه برای شمس الدین محمد بن حسن استرابادی نوشته است و دران اجازه گفته که جماعتی از فضلاء بمن اجازه داده اند و اوثق ایشان شیخ ابراهیم بن حسن شهیر بابن ورا قست از شیخ علی بن هلال جزائری و تاریخ ان اجازه سال نهصد و بست بود در ایام مجاورت نجف و از جمله تلامذهٔ شیخ ابراهیم قطیفی است سید شریف الدین حسینی مرعشی تستری که والد قاضی نور الله تستری صاحب کتاب مجالس است و از جمله شاگردان او میر نعمت الله حلّی است –

در احوال فخر المحققین محمد بن الحسن

فخر المحققین محمد ابن الحسن بن یوسف ابن مطهر الحلی بدر انور و افتخار ال مطهر و سلطان علماء اعلام و فضلاء عظام است و در ذکاء و فطانت از اعجوبهٔ روزگار و عجب اینکه او خود مجتهد و پسرش ظهیر الدین محمد نیز مجتهد و پدرش حسن علامه و جدش یوسف از مجتهدین و عم او رضی الدین علی بن یوسف از مجتهدین و پسر عمش قوام الدین محمد بن علی بن یوسف از مجتهدین و دو پسر عمه اش از مجتهدین یکی عمید الدین عبد المطلب بن محمد بن علی الاعرج الحسینی و پسر سید عبد الله مزبور را پسری بود مسمی بسید حسن و الثیان همه از مشایخ اجازه اند و خال پدرش محقق نیز از مجتهدین فتبارک الله احسن الخالقین و در خارج اشتهار دارد که در خاندان علامه ده نفر مجتهد بودند و شیخ شهید در بعضی از اجازات خود در مدح فخر المحققین نوشته است

در تالیفات فخر المحققین

در مقام تعداد مشایخ خود منهم الشیخ الامام سلطان العلماء منتهی الفضلاء و النبلاء خاتمة المجتهدین فخر الملة والدین ابو طالب ابن الشیخ الامام السعید جمال الدین بن المطهر مدّ له فی عمره مدا و جعل بینه و بین الحادثات سدا و برای اوست از تالیفات شرح قواعد که ان را ایضاح القواعد نامیده در حل مشکلات قواعد و شرح خطبهٔ قواعد و اجوبهٔ مسائل حیدریه و رساله فخریه در نیت و حاشیهٔ ارشاد و کافیه در کلام و کتاب ارشاد المسترشدین و هدایة الطالبین و در مدح این جناب همین بس که همراه پدرش در مجلس شاه خدابنده با علماء مخالفین مباحثات داشته و همه را ملزم ساخته –

در اجتهاد فخر المحققین

و اجازه دار داز پدرش علامه و عمش رضی الدین علی بن یوسف و اگرچه در خارج چنان اشتهار یافته که علامه قبل از بلوغ بدرجهٔ اجتهاد رسیده لیکن این سخن غلط مشهور است بلکه پسرش فخر المحققین قبل از

بلوغ بدرجهٔ اجتهاد رسید چنانکه انجناب در شرح خطبهٔ کتاب قواعد فرموده که من در خدمت پدرم مشغول بتحصیل علوم از معقول و منقول شدم و بسیاری از کتب اصحاب ما را در نزد او قرائت نمودم و از او التماس کردم تصنیف کتاب قواعد را و بعد از ملاحظهٔ تولدش و تاریخ تصنیف قواعد علوم میشود که عمرش دران زمان کمتر از ده سال بوده و تعجب شهید ثانی از این در حاشیه قواعد در موقع خود نیست چه در ترجمهٔ فاضل هندی سابقاً مذکور شد کسانی که قبل از بلوغ بدرجهٔ علم و کمال و اجتهاد رسیدند و تاریخ ولادت فخر المحققین نصف شب دوشنبه بیستم شهر جمادی الاول سنهٔ ششصد و هشتاد و دو بود و وفاتش در شب جمعه پانزدهم شهر جمادی الثانی سنهٔ هفتصد و هفتاد و یک و عمرش بنا براین هشتاد و نه سال خواهد شد و علامه باو وصیت کرده که کتبی را که ناقص است از تالیفات علامه فخر المحققین اتمام کند و شاید بدین سبب فخر المحققین با این کثرت عمر قلیل التالیف بوده یعنی تالیفات پدرش را اتمام میکرد –

در مسئله اختلاف که درمیان فخر المحققین و علامه

و بعضی از علماء نوشته اند که شخصی بخدمت علامه رسید و بانجناب عرض کرد که من در مدت دوازده سال پیش از دخول وقت بنیت وجوب وضو گرفته ام و بان وضو نماز گذاردم و نماز قضائی نیز در ذمه نداشته ام اکنون فهمیدم که رائی شما انست که قبل از دخول وقت بی اشتغال ذمه بنماز قصد وجوب نمی توان کرد ایا نمازهائی که درین مدت کرده ام صحیح است یا باطل علامه فرمود که انچه نمازهائیکه درین مدت باچنین وضو ساختهٔ در حیز بطلان است اکنون قضا انها را العجل بیا ور پس ان شخص از خدمت علامه بیرون رفته و در اثناء راه با فخر المحققین رحمه الله تعالی ملاقات کرده فخر المحققین از حال او استفسار فرموده انشخص مراتب را بعرض او رسانید فخر المحققین فرمود که علامه در این فتوی خبط فرموده بلکه ان نمازیکه با وضوی اول گذاردی قضائی از العجل آور و بقیه نمازهائی تو صحیح است زیرا که چون نماز وضوی اول فاسد گشت پس ذمه تو مشغول بنماز قضا شد پس از ان هر زمانی که دران وضو میساختی این قضائی نماز ذمهٔ تو بود و نیت وجوب عینی نداشت پس ان شخص بار دیگر بخدمت علامه رسید و مراتب را معروض رائی او داشت علامه اعلی الله مقامه فتوای فخر المحققین را تحسین و بخطائی خود دران فتوا اعتراف فرمود رضی الله عنهما بجاه الائمة الطاهرین –

در احوال قطب المحققین

محمد بن محمد الرازی البویهی قطب الدین علامه فهامه قطب وحی فضیلت و دریای مواج علوم حقیقت و شریعت و طریقت خورشید فضیلتش از مطلع شرح مطالع طالع و محکمات حکمتش از افق

کتاب محکمات ساطع و قواعد اساس فقه ان بزرگوار از حواشی قواعد ایدو میزان علم او از شرح شمسیه میزان ظاهر شهید ثانی در اجازهٔ شیخ حسین ابن عبارتش مدائحت سید نحریر عالم نجم الدین سلطان المحققین و اکبر المدققین قطب الملة والدین و نسب شریف و چنانکه از بعضے از اجازات محقق ثانی ظاهر میشود تسلسلهٔ شریفه سلاطین آل بویه منتهے میشود و بعضے از ساطین فقها قطب المحققین را از احفاد ابن بابویه دانسته اند و این خبط است و بر متتبع مخفی نیست مولد و منشا او دار المومنین ورامین و ریست بعد از تلمذ نزد جمعی از علماء روزگار و اعلاء اعلام اشتهار بشرف تلمذ علامه ادوار شیخ جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلے مشرف گردیده و کتاب قواعد الاحکام علامه را بخط خود نوشته و بر او قرائت نموده و بر ظهر نسخه که الحال در ولایت شام نزد بعضے از فضلا موجود است صورت اجازه بخط علامه برین وجه موجود است که قرء علے اکثر هذا الکتاب الشیخ العالم الفقیه الفاضل المحقق المدقق زبدة العلماء والافاضل قطب الملة والدین محمد بن محمد الرازی ادام الله ایامه قرائة بحث وتدقیق وتحریر وتحقیق واستبان عن مشکلاته واستوضح معظم شبهاته فبینت له ذلک بیاناً شافیاً وقد اجزت له روایة هذا الکتاب باجمعه وروایة جمیع مصنفاتی وروایاتی و ما اجیز لے روایته وجمیع کتب اصحابنا السابقین رضوان الله تعالے علیهم اجمعین بالطرق المتصلة منی الیهم فلیرو ذلک لمن شاء واحب علی الشروط المعتبرة فی الاجازه فهو اهل لذلک احسن الله عاقبته وکتب العبد الفقیر الی الله تعالے حسن بن یوسف بن مطهر الحلی المصنف الکتاب فی ثالث شعبان المبارک من سنة ثلث عشر و سبع مائة بناحیة ورامین والحمد لله وحده وصلے الله علی سیدنا محمد النبی واله الطاهرین و قطب المحققین بعد از وفات سلطان ابوسعید و وزیر او خواجه غیاث الدین محمد که مربے اهل فضل بود بجانب شام شتافت و شیخ تقی الدین سبکے که از فقهاء شافعیه بود با او در مقام معارضه برآمد و در توجه بعضے از احادیث معارضه میان ایشان منعقد گردید و چون سبکی عیار سبیکه خود را در میزان مناظرهٔ او سنجید و دید که در میان اهل شام سبک خواهد گردید بالضرورة طریق بیحیائی و مکابره پیمود و قطب را بعدم فهم مقاصد شرع و وقوف بر ظواهر نسبت داد و قطب چون مآل حال چنان دید خود را از مناظرهٔ او باز داشت و انتقام او را بخدا وا گذاشت و در ظهر قواعد شیخ شهید محمد بن مکی اعلی الله درجته بخط شریف او مذکور است که در دمشق بخدمت علامی قطب الدین رسیدم او را بحری دیدم بے پایان و اجازه انچه که او را جایز بود بمن لطف نمود و بیشبه امامی مذهب بود و تصریح بان میفرمود و انقطاع و بازگشت او بجمال الدین بن المطهر که فقه اهل البیت علیهم السلام بوده معلوم است و تاریخ وفاتش در دوازدهم ذی القعدة از سال هفتصد و شصت و شش اتفاق افتاد و در فضاء قلعه باو نماز گذاردند و بسیار از اعیان دمشق جهت نماز او حاضر شدند

و در صالحیه او را دفن کردند و بعد از ان او را بموضعی دیگر نقل نمودند و عجب است از شهید اول که گفت ولا شک فی کونه امامیا مگر احتمال ان میرفت که او رفع شک نماید و از باب علم بهاء زین کلام شهید اول تعجب کردند و از جملهٔ تالیفات ان بزرگوار است کتاب محاکمات میان شراح اشارات و حاشیه بر اشارات اصغر موسومه بدرة الاصداف الفه حاشیه بر کشاف اکبر موسومه بتحفة الاشراف و رسالهٔ تحقیق کلیات و رساله در تحقیق مباحث تصور و تصدیق و حواشی غیر مدونه بر کتاب قواعد علامه و مسموع شد که بعضے از علماء انرا جمع کرده و تدوین نموده و کتابے علیحده ساخته و ان موسومه است بحواشیه قطبیه و شرح بر کتاب مطالع در منطق و سید شریف بر ان حواشی نوشته و از حکیم فاضلی شنیدم که دوازده حاشیه بر حاشیهٔ میر بر شرح مطالع نوشته اند و کتاب شرح شمسیه در منطق و انرا بنا بخواهش خواجه غیاث الدین نوشته و بران شرح حواشی بسیار نوشته اند مانند میر سید شریف و عماد و احمد و داود و میر غیاث الدین و ملا خلیل و سید علی رکابی و محی الدین و غیر ایشان و مولف کتاب را نیز بران حواشے غیر مدونه است و چون ملا سعد تفتازانی شرح بر شمسیه نوشته بود بنا بر این شرح قطب الدین متروک شد و طلبه بخواندن شرح تفتازانی اشتغال نمودند پس سید شریف که از تلامذهٔ قطب الدین بود حاشیه بر شرح شمسیه استادش قطب المحققین نوشت پس دو باره ان کتاب محل اعتنا و طلاب و تدریس اصحاب شد و شرح شمسیه سعدیه متروک گردید۔

در احوال علامهٔ حلے

فخر حسن بن یوسف بن علی بن المطهر الحلے احله الله دار کرامته ملقب بجمال الدین و معروف بایة الله فی العالمین مرکز دایرهٔ شرع متین و قطب کرهٔ دین مبین و منتهای فضایل اولین و آخرین و موسس قواعد ارباب حق و یقین و تذکرهٔ خواطر مومنین و تبصرهٔ مهتدین و سالک منهاج الیقین و منهاج کرامت اکرمین است و سید مصطفے تفریشی در کتاب نقد الرجال گفته که بخاطرم می آید که انجناب را وصف کنم پس کتابم وسعت وصف و علوم و تصانیف و فضائل و محامد او را ندارد و برای او بیشتر از نقاد کتاب است

در احوال وفات علامهٔ حلے

و میرزا محمد در کتاب رجال گفته که حسن بن یوسف بن علی بن مطهر ابی منصور علامهٔ الحلے المولد والمسکن محامدش بیش از ان است که احصاء شود و مشهور تر از انست که مخفی گردد مولد او نوزدهم شهر رمضان المبارک از سال چهل و هشت است و وفات او در شب شنبه یازدهم محرم الحرام از سال هفتصد و بیست و شش و بنا بر این عمرش هفتاد و هفت سال و سه ماه خواهد بود ولیکن قاضی نور الله در کتاب مجالس نوشته است که ولادتش در بیست و نهم رمضان از شش صد و چهل و هشت است و وفاتش در روز شنبه بیست و یکم محرم

از مقصد و بیست و شش است و انجناب تحصیل فقه و کلام و اصول و عربیت و سائر علوم شرعیه از فقیه
اهل البیت نجم الدین ابو القاسم جعفر بن سعید حلی ملقب بمحقق اول که خال علامه است و در نزد پدر بزرگوار
شیخ سدید الدین یوسف بن المطهر نموده و مطالب حکمیه را در خدمت استاد البشر خواجه نصیر الدین طوسی
و علی بن عمر کاتبی قزوینی شافعی و محمد بن محمد بن احمد که خواهرزاده ملا قطب علامه شیرازی بود و غیر ایشان از علماء عامه

و در تاریخ حافظ ابرو و غیر ان مذکور است که چون بطلان مذهب خود علی الاجمال در خاطر
سلطان اولجایتو محمد خدابنده قرار گرفت باحضار علماء امامیه فرمان داد چون علامه با دیگر علما حاضر آمدند
مقرر شد از جانب اهل سنت و جماعت خواجه نظام الدین عبد الملک مراغی که افضل علماء شافعیه بلکه افضل
علمای اهل سنت بود با جناب علامه مناظره نمایند و علامه با خواجه مزبور مناظره نمود اثبات خلافت بلا فصل
امیر المؤمنین و ابطال دعوای مذهب او به براهین قاطعه و دلائل ساطعه نمود و
رجحان مذهب امامیه را بر وجهی ظاهر ساخت که راه تشکیک احدی از حاضران نماند و خواجه نظام الدین عبد الملک
چون ادله جواب شیخ را شنید گفت که قوة ادله بغایت ظاهر است اما چون سلف بر راهی رفته اند
و خلف جهة الجام عوام و دفع تفرقه کلمه اسلام بر ده سکوت بر اظهار لغزش ایشان پوشیده اند
مناسب انست که هتک ان ستر ننمایند و طعن بر ایشان ننمایند و حافظ ابرو چون از غایت تعصب
خواسته که تصریح به عجز عبد الملک ننماید چنین گفته که میان شیخ جمال الدین و مولانا نظام الدین عبد الملک
مناظرات بسیار واقع شد و مولانا نظام الدین در احترام و تعظیم او مبالغه نمودی و انچه در السنه معروفست
انیکه شاه خدابنده را زوجه بود که بدان نهایت تعلق داشت پس بجهت امری سه او را طلاق در یک مجلس گفت
مفتیان و افندیان را خواست ایشان گفتند که محتاج محلل است و بمحلل رجوع نتوان کرد پس سلطان گفت که
که ایا مذهبی در اسلام هست که انرا جایز بدانند گفتند نیست مگر شیعه و رافضیه قلیله میباشند پس سلطان نشان ایشان
خواست گفتند چند نفر از علماء ایشان در حله می باشند که رئیس ایشان علامه است پس سلطان باحضار
علامه با نهایت اجلال امر کرد چون حاضر شد در مجلسی که علماء و سلطان حاضر بودند علامه وارد شد
و نعلین خود را در زیر بغل گرفت و بمجلس درآمد و سلام کرد سلطان و حاضران را السلام علیکم پس نیاید پس
بعضی از علماء عامه بجهة اینکه او را در اول ورود شرمسار و بی اعتبار در نظر سلطان نمایند با او گفتند
که سجده برای سلطان نکردی و نعلین بمجلس آوردن خارج از قوانین ادب و رسوم است علامه گفت
که اجماع ما و شما است که سجده برائی غیر خدا روا نیست و خدا فرموده اذا دخلتم بیوتا فسلموا الخ و من شنیدم

که رسولخدا در جای مهمان بوده و هم مذهب نعلین مبارک ان جناب را دزدیدند و در اینجا چوم مذهب
حضور داشتند من خوف ان نمودم که نعلین مرا هم بدزدند علمائے گفتند که شما عجب بیخبر از مذاهب و
روسائی مذاهب شنیده ام در زمان رسولخدا نبوده بلکه قریب بصد سال بعد از پیغمبر بوده است
علامه گفت که من سهو کردم ح مذهب این سرقت را نمودند علمائے گفتند که ا بعد از او
بوده پس علامه این نسبت را به شش مذهب داد و از ان پس ح مذهب داد و همان جواب را شنید
علامه گفت چون اینها در زمان پیغمبر نبودند پس کجا این مذاهب را احداث کردند و در زمان رسولخدا
این مذاهب نبوده پس در این کار ملزم ساخته و حکایت را بدین نهج اخوند ملا محمد تقی در روضة المتقین
شرح من لا یحضره نوشته و در باب سه طلاق در یک مجلس سخن گذشت علامه همه ایشان را ملزم ساخت
و علامه در ان ایام مجلس درسی آراسته علماء عامه نیز بدرس او حاضر میشدند و از لطائف کلماتی که علامه
را در جواب سید موصلی که اعظم علماء ایشان بوده واقع شد انیکه روزی در مجلس سلطان بمناظره مخالفان
اشتغال نمودند و بعد از اتمام مطلب خود برسم شکر گذاری خطبه مشتمل بر حمد الهی صلواة حضرت رسالت
پناهی و ال ولایت مالی ادا نمود چنانچه در مذهب امامیه جائز است صلواة بر ال بر سبیل انفراد
فرستاد سید موصلی چون در ادله علامه نتوانست دخلی نماید در اینجا بنا ر فضولی گذاشت و عرض کرد
که شما را چه دلیل است بر جواز صلواة بر غیر جماعت انبیا علامه در جواب گفت که دلیل این آیه کریمه است
الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة
انسید از غایت عناد در جواب گفت که علی بن ابی طالب و اولاد او را چه مصیبت رسیده است علامه
مصائب مشهوره اهلبیت را بظهور رسانید گذاشته بجهة زیادتی انفعال او گفت که چه مصیبت بدتر از این
باشد که مانند تو فرزندی از ایشان بهم رسیده که تفضیل بعضے را بر ایشان میدهی و رجحان
گروهے از جهال را بر ایشان میبینی حاضران از قوة بدیهه جناب شیخ علامه تعجب نمودند و بر ان سید بخندیدند

و رباعی از شعر علامه

و بعضی از فضلاء شعراء که در ان مجلس حضور داشتند این دو بیت را در شان ان سید نظم کردند
اذا العلوی تابع ناصبیا بمذهبه فما هو من ابیه و کان الکلب خیرا منه طبعا لان الکلب طبع ابیه فیه
و سید نعمت الله جزائری این رباعی را از علامه نقل کرده محبی فی محبته شهود اربع و شهود کل قضیة اثنان
خفقان قلبی و اضطراب مفاصلی و شحوب لونی و اعتقال لسانی و مراد محبت خداتعالی است و در
تذکره شیخ نور الدین علی بن عراق مصری مسطور است که چون شیخ تقی الدین هنی که از علماء اهل سنت

معاصر علامه و غایبانه با او اظهار انکاری داشت —

در محاجه نمودن با علامه

و بعضی از معاصرین میگفت پس علامه این ابیات را نوشته باو فرستاد لو کنت تعلم کلما علم الوری طرا لکنت صدیق کل العالم لکن جهلت فقلت ان جمیع من یهوی خلاف هواک لیس بعالم شیخ شمس الدین محمد بن محمد بن عبد الکریم موصلی در جواب علامه این قطعه را نوشته یا من یموه فی السوال مسفسطا ان الذی الزمت لیس بلازم هذا رسول الله یعلم کلما علموا وقد عاداه جل العالم در جواب شمس الدین واضح است زیرا که علامه خطاب به نفی الدین کرده و موجبه جزئیه ادعا نموده و این مجیب سالبه جزئیه آورده و سالبه جزئیه نقیض موجبه جزئیه نخواهد بود پس این نقض ظاهر الدفع است —

مطائبه علامه با بنا

گویند که روزی بنائی مشغول به بنائی بود و علامه در خدمت پدرش ایستاده بود ناگاه قطره از گل بر روی علامه آمد بنا گفت که ایکانش من الگل بودم پس علامه بالبدیهه بپدر خود گفت که یقول الکافر یا لیتنی کنت ترابا

مطائبه علامه با محقق

معروفست که علامه در حال طفولیت در خدمت خال خود محقق درس میخواند و گاهی میگریخت محقق از عقب او روان میشد که او را بگیرد چون نزدیک میرسید علامه آیه سجده را تلاوت میکرد و محقق بسجده میرفت علامه فرصت غنیمت کرده میگریخت و شاید این بار بابت تقدس و احتیاط محقق باشد چه سجده برای سمع واجب نیست بلکه در صورت استماع واجب است و در این مقام محقق سماع میکرد نه استماع پس از بابت احتیاط سجده مینمود محقق استماع میفرمود بجهت تحصیل مثوبت و یا اینکه مذهب محقق در ان وجوب سجده بود برای سماع والله العالم —

احوال کرامت علامه در دیدن حضرت صاحب الامر

و کرامت علامه اعلی الله مقامه بسیار است و در اینجا چند کرامت ذکر میشود اول خبریست که در کتاب مجالس قاضی نور الله مذکور و در السنه و افواه مشهور است که یکی از علماء که در بعضی از فنون علمی استاد علامه بود کتابی نوشته بود و در مجالس انرا برای مردمان میخواند و ایشان را اضلال میکرد و از بیم اینکه مبادا کسی از علماء رد آن نماید انرا بکسی نمی داد که انتساخ نماید و علامه همیشه حیله می انگیخت که انرا بدست آورد تا رد آن نماید لاجرم علامه اشتا گردیرا وسیله التماس عاریه کتاب مذکور نمود چون ان شخص نخواست که یکبار دست رد بر سینه التماس او نهد

گفت

گفت که سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده یکشب پیش کسی نگذارم علامه همانقدر را نیز غنیمت دانسته کتاب را بگرفت و بخانه برد که دران شب بقدر امکان ازانجا نقل نماید و چون بعجلت این اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت خواب بر جناب علامه غلبه نمود پس ناگاه حضرت صاحب الامر پیدا شده و بعلامه فرمود که کتاب را بمن گذار و تو خواب کن پس علامه بخواب شد و چون بیدار شد ان نسخه بکرامت حضرت صاحب الامر تمام شده بود و مولف کتاب این حکایت را از والد ماجدم و بعضی دیگر بدین قسم شنیدم که مؤلف ان کتاب یکی از معاصرین علامه بود از عامه و علامه بیکی از تلامذه خود فرمود که در نزد ان عالم تلمذ کرد تا اطمینان از او حاصل شود و یکشب کتابرا باو عاریه داد و علامه در انتساخ و یاردان شروع نمود تا وقت سحر بی اختیار او را خواب ربوده و قلم از دست افتاد چون صبح شد بیدار شد و افسوس بسیار خورد که چرا خوابید و کتابرا انجام نداد چون بکتاب نگاه کردند که مجموع کتاب نوشته شده و در اخران نوشته است کتبه م ح م د بن الحسن العسکری صاحب الزمان —

در کرامات علامه

کرامت دوم خبریست که شیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابیس بروجه اجمال نوشته وان اینست که در خواب دیدند که قیامت برپا شده و علامه حلی بر همه علماء مقدم است —

کرامت سوم خبریست که در السنه و افواه در نهایت اشتهار است و این فقیر مولف کتاب از اخوند ملا صفر علی لاهیجی سابق الذکر شنیده ام که حکایت میکرد از استاد خود مرحوم مبرور آقا سید محمد بن آقا سید علی صاحب مناهل که او میفرمود که علامه در شب جمعه بزیارت حضرت سید الشهداء میرفت و تنها بود و بر دراز گوشی سوار بود و تازیانه در دست مبارکش بود در اثناء راه شخصی غریب پیاده همراه علامه افتاد و باهم بمکالمه مشغول شدند چون قدری باهم سخن گفتند بر علامه معلوم شد که این شخص مرد فاضلیست پس در مسائل علمیه باهم صحبت داشتند علامه فهمید که ان شخص بسیار صاحب علم و فضیلت و متبحر است پس علامه مشکلاتی که برای او در علوم مانده بود یک یک را از ان شخص سوال میکرد و ان شخص حل مشاکل و معاضل مینمود تا اینکه سخن در مسئله شد ان شخص فتوائی گفت علامه منکر ان شده و گفت که حدیثی بر طبق این فتوا نداریم ان مرد گفت که حدیثی در ین باب شیخ طوسی در تهذیب ذکر کرده است و شما از کتاب تهذیب خود از اول فلان قدر بشمارید پس در فلان صفحه در فلان سطر این حدیث مذکور است علامه در حیرت شد که این شخص که باشد پس از ان مرد پرسید که آیا در این زمان که غیبت کبری است میتوان حضرت صاحب الامر را دید یا نه در این هنگام تازیانه از دست علامه افتاد پس ان حضرت خم شد و تازیانه را از زمین برگرفت

و درمیان دست علامه گذاشت وفرمود چگونه صاحب الزمان را میتوان دید و حال انکه دست
او درمیان دست توست پس علامه بی اختیار خود را از دراز گوش انداخت که پای ان جناب
را ببوسد پس غشی نمود و چون بحواس آمد کسی را ندید پس بعد از انکه بخانه برگشت رجوع بکتاب
تهذیب نمود ان حدیث را درهمان ورق وهمان صفحه وهمان سطر که ان حضرت نشان داده بود یافت
و علامه بخط خود در حاشیه کتاب تهذیب دران مقام نوشت که این حدیث انچیزیست که حضرت صاحب الامر
با آن خبر داد و ورق و صفحه و سطر این کتاب را نشان داد و اخوند ملا صفر علی میگفت که استادم مرحوم
اقا سید محمد میگفت که من همان کتاب را دیدم و در حاشیه این حدیث خط علامه را دیدم که بمضمون سابق نوشته بود

کرامت چهارم انیکه انجناب الزام مخالفین در مجلس سلطان نموده و همه علما را الزام کرده و
مغلوب ساخته و پادشاه خدابنده با اکثر اعیان وبسیاری از اهالی این را نیز ببرکت علامه شیعه شدند
و سلطان حکم کرد که اسامی چهارده معصوم را بر دراهم و دنیار نقش کردند و مساجد را نیز حکم کرد که بنقش
اسامی امامان شیعه مزین نمایند گویند که ملا حسن کاشی بهمراه علامه دران سفر بوده و او مرد ظریف بود پس
بپادشاه بعد از قضیه الزام مخالفین معروض داشت که من دو رکعت نماز بمذهب فقهای سنی میخوانم
و دو رکعت نماز هم بمذهب جعفری میخوانم و عقل پادشاه را حاکم میسازم پس ملا حسن گفت که یکی
دیگر از فقهای سنی جایز می داند که با شراب وضو ساخته شود و همچنین میگوید که پوست سگ
بسبب دباغت پاک میشود و جایز دانسته که بسبب حمد و سوره یک آیه خوانده شود اگرچه نیز حمد باشد و جایز
دانسته که بر نجاست سگ سجده کنند و جایز دانسته که بعوض سلام بعد از تشهد ضرطه صادر کنند پس
ملا حسن از شراب وضوی ساخت و پوست سگ پوشیده و سرکین سگ را سجده گاه کرد و تکبیر گفت و بعوض
دو برگ سبز که معنی آیه مدهامتان است که یک آیه هست پس رکوع و سجود بر سرکین سگ کرده و رکعت دیگر را
نیز بدستور نموده پس تشهد خواند و بعد سلام ضرطه از دبر خارج کرده و گفت که این نماز سنی هست
از ان پس با خضوع و خشوع تمام دو رکعت نماز بنا بر مذهب خود ادا کرده سلطان گفت که معلوم است
انیکه اولی نماز نیست بلکه نماز موافق عقل و ادب همان نماز ثانیست ـ

کرامت پنجم انیکه مانند علامه کسی کثرت تالیف نداشته با انیکه انجناب مشغول بتعلم و همیشه اشتغال بتدریس
داشت و سفرها کرده و با ملوک و اعیان و اعاظم مصاحبت و مراودت داشته و با جمهور مناظرات
و مباحثات بسیار نموده با انحال تالیفات او را موزوع و تقسیم بر مدت عمر او نمودند هر روزی
یک جزو شد و معروف انیکه هر روزی هزار بیت شد و این نهایت کرامت است بلکه بعضی گفته اند

که پانصد کتاب تالیف کرده و شیخ فخر الدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده علم نوشته که پانصد
کتاب از تالیف بخط علامه دیده شده بغیر از انچه از تالیف انجناب بخط دیگری یافته شد و گفته شد که هزار کتاب
بلکه زیاده از ان از تالیف علامه است و این کرامتی است که بالاترین کرامت هاست و اخوند مجلسی در مجلسش
مذکور شد که علامه را روزی هزار بیت تالیف است انجناب فرمود که تالیفات ما هم کمتر نیست یکی از تلامذه
گفت که فرق انست که از شما تالیف است و از علامه تصنیف انجناب تصدیق کرد لیکن انصاف انیکه کتب
مجلسی اکثرش تصنیف است مانند بحار و غیره و مسموع شد بلکه در بعضی از کتب مذکور است که علما ایشان
روزی هزار بیت تالیف را از علامه مستبعد دانسته اند و بدین سبب انکار نموده اند و نفهمیده اند
که ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم با انیکه اگر امثال این نسبتها را بعلما دهند
با علمای دروغ ایشان پس ایشان انرا قبول بنمایند ـ

غرائب منطق که از تاریخ خلکان

چنانکه ابن خلکان شافعی در تاریخ خود در ترجمه هشام بن سائب کلبی نسابه از کلبی مذکور نقل کرده که گفت
که قرآن را در مدت سه روز حفظ کردم و نیز در ترجمه محمد بن قاسم معروف بابن انباری چنین گفته است
که او حفظ داشت صد و بست کتاب در تفسیر قران باسندهای انها و همچنین سیصد هزار شعر شواهد قران
و با انها تصنیف بسیار داشت که از ان جمله است غرائب الحدیث که چهل و پنجهزار ورقست و شرح
کافی دو هزار ورق و کتاب هاات قریب هزار ورق در احوال ایام جاهلیت در هفتصد ورق
و غیر اینها و در ترجمه عبدالرحمن بن علی مشهور بابو الفرج بن جوزی حنبلی چنین گفته است
که کتبش بیشتر از ان است که شمرده شود و بخط خود بسیار نوشته است بحدیکه بعضی گفته اند که اجزای نوشتهای
او را جمع کرده بر عمرش تقسیم نمودند حصه هر روزی نه جزو شد و هر جزوی موافق تصریح بعضی بعبارت
از پانصد بیت است بحساب کتاب او این چیزیست که عقل و قبول نمیکند چه نه جزو چهار هزار و پانصد
بیت میشود و انیقدر کتابت کسی را میسر نیست چه رسد بتصنیف اما روزی هزار بیت کتابت ممکن است بلکه
بیشتر هم امکان دارد و مولف کتاب را اعتقاد انیکه روزی هزار بیت کتابت کنم سیما روزهای بهار
سیما اگر کسی بخواند و من بنویسم پس تصنیف ان هم ممکن است سیما شبها هم وجود دارند و مستبعد نیست
که قدری از ان تصنیفات را علامه در شب کرده باشند سیما بعضی از انها شاید باعانت حضرت قائم باشد
چنانکه در رد کتاب عامه که سابقا گذشت و ابن جوزی را اشعار بسیار است الی انجا کلام ابن خلکان بود
و و اضلی دیگر گفته است که یحیی بن عدی منطقی بدست خود کتب بسیار نوشت تا در یک شبانه روز صد ورق مینوشت

وسهل بن عبدالله تستری قرآن را حفظ نمود در وقتیکه شش ساله بود یا هفت ساله بود و دیست و بجر و
وشب روزه میگرفت درمیان انها هیچ افطار نمیمود و ظاهرا بروزهٔ سهل اشاره کرده است
شهید ثانی درکتاب نکاح مسالک و مخفی نماند که علامه برای استعجال و حرص او در تصنیف و وسعت
دایرهٔ او در تالیف طریقه اش ان بود که هرچه بخاطرش مرتسم میشد بانرا ثبت و درج میفرمود
بی انکه مراجعه باقوال و افکار متقدمهٔ خود نماید اگرچه مخالف با افکار متقدمه اش بود برای این مرحله مخالفین
در انجناب طعن زده اند و این سخن از درجهٔ اعتبار ساقط است چه مناط در حال انسداد باب علم باوا
طنون ست و تجدید رای حسن است برای مجتهد چنانچه شیخ الطائفه شیخ محمد بن حسن طوسی بنهج علامه بود در
تالیف و تصنیف و اختلاف و اقوال و علامه اعلی الله مقامه در کتاب خلاصهٔ رجال در ترجمهٔ خود گفته

در تالیفات علامه

حسن بن یوسف بن علی بن مطهر بمیم مضمومه و طاء غیر معجمه و هاء مشدده و راء در اخر ابومنصور حلی
المولد و المسکن مصنف کتاب برای او کتبی است که از انجمله است کتاب منتهی المطلب در تحقیق مذهب که مثل
ان عمل نشده است ذکر کردیم در او جمیع مذاهب مسلمین را در فقه و ترجیح دادیم انچه را که اعتقاد کردیم
بعد از ابطال حجج کسانیکه با ما مخالفت در ان نموده اند انشاء الله تعالی خواهد تمام شد عمل کردیم
از ان تا حال که ماه ربیع الاخر از سال ششصد و نود و سه است در هفت مجلد ۲ کتاب تلخیص المرام در
معرفت احکام ۳ کتاب تحریر الاحکام الشرعیه بر مذهب امامیه نیکو است و خوب است که استخراج کردیم در او
فروعی را که سبقت نگرفت ما را بسوی ان با اختصار ان مولف گوید که مسائل تحریر بشمارش در امد صد و
شصت هزار مسئله شد ۴ کتاب مختلف الشیعه در احکام شریعت که ذکر کردیم در ان اختلاف علماء ما را بتنهائی
و ذکر کردیم حجت هر شخصی و ترجیح انچه ما بدان رفتیم ۵ کتاب تبصرة المعلمین فی احکام الدین مولف
کتاب گوید که کتاب تبصره را چنانکه بعضی بشماره در آورده اند مشتملست بر هشت هزار مسئله ۶
کتاب استقصاء الاعتبار در تحریر معنی اخبار ذکر کردیم ما در این کتاب هر حدیثی که بما رسیده است
و بحث کردیم ما در هر حدیثی بر صحت سند و ابطال ان و هرچه محکم است و هرچه متشابه است و انچه مشتملست
بران متن از مباحث اصولیه و ادبیه و انچه استنباط میشود از متن از احکام شرعیه و غیر ان و ان کتابیست
که مثل ان عمل نشده است ۷ کتاب انوار که ذکر کردیم در ان هر یک از احادیث علماء ما را و گردانیدیم
هر حدیثی را که متعلق است در بابش و ترتیب دادیم هر فنی را بر ابواب ابتداء کردیم در او از
انچه روایت شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعد از ان انچه روایت شد از امیر المومنین ع و

وبنجبین تا اخر ائمه علیهم السلام ۸ کتاب درر و مرجان در احادیث صحاح و حسان ۹ کتاب تناسب میان
اشعریه و سوفسطائیه ۱۰ کتاب نهج الایمان در تفسیر قرآن که ذکر کردیم در ان ملخص کشاف و تبیان و غیر
انها را ۱۱ کتاب القول الوجیز در تفسیر کتاب عزیز ۱۲ کتاب ادعیهٔ فاخره که از عترت طاهره نقل شده ۱۳
۱۴ کتاب نکت بدیعه در تحریر ذریعه در اصول فقه ۱۶ کتاب غایة الوصول در ایضاح السبیل در شرح
مختصر منتهی السوال و الامل در اصول فقه ۱۷ کتاب مبادی الوصول بسوی علم کلام و علم
اصول ۱۸ کتاب شرح المراد در شرح تجرید الاعتقاد در کلام ۱۹ کتاب انوار الملکوت در شرح فص
یاقوت در کلام ۲۰ کتاب نظم البراهین در اصول دین ۲۱ کتاب معارج الفهم در شرح نظم ۲۲ کتاب
ابحاث المفیده در تحصیل عقیده ۲۳ کتاب نهایة المرام در علم کلام ۲۴ کتاب کشف الفوائد در
شرح قواعد عقائد در کلام ۲۵ کتاب منهاج در مناسک حاج ۲۶ کتاب تذکرة الفقهاء ۲۷ کتاب
تهذیب الوصول بسوی علم اصول ۲۸ کتاب قواعد و مقاصد در منطق طبیعی و الهی ۲۹ کتاب
اسرار الخفیه در علوم عقلیه ۳۰ کتاب کاشف الاستار در شرح کشف الاسرار ۳۱ کتاب در المکنون در
علم قانون در منطق ۳۲ کتاب مباحثات سنیه و معارضات نصیریه ۳۳ کتاب مقامات که مباحثه
کردیم ما در ان کتاب حکماء سابقین را و ان تمام میشود با تمام عمر ما ۳۴ کتاب حل المشکلات از
تلویحات ۳۵ کتاب ایضاح التلبیس در کلام رئیس که بحث کردیم در ان کتاب شیخ علی بن سینا را
۳۶ کشف المکنون از کتاب قانون و ان اختصار شرح جزولیه است در علم نحو ۳۷ کتاب بسط الکافیه
و ان اختصار شرح کافیه است در نحو ۳۸ کتاب مقاصد الوافیه بفوائد قانون و کافیه که در ان جمع کردیم
میان جزولیه و کافیه با تمثیل انچه محتاج بسوی مثال است ۳۹ کتاب مطالب علمیه در علم عربیه
۴۰ کتاب قواعد جلیه در شرح رسالهٔ شمسیه ۴۱ کتاب جواهر النضید در شرح تجرید در منطق ۴۲ کتاب
مختصر شرح نهج البلاغه ۴۳ ایضاح المقاصد از حکمت عین قواعد ۴۴ کتاب نهج العرفان در
علم میزان ۴۵ کتاب ارشاد الاذهان در احکام ایمان در فقه که حسن الترتیب است مولف کتاب
گوید که کتاب ارشاد را شمرده اند دوازده هزار مسئله شد ولیکن فخر المحققین ابنش را شمرده
چهارده هزار مسئله شده و بعضی از فضلاء گفته اند که ان پانزده هزار مسئله است و شرایع محقق
دوازده هزار مسئله است و ارشاد بان اختصارش بیش از شرایع مسئله داشتن از حسن
ترتیب است علاوه نقل اقوالی نکرده و باستدلال نپرداخته و شرایع در بعضی از مقامات
اقوال ذکر کرده و در بعضی از مواضع اسامی صاحبان اقوال را نیز نوشته و در قلیلی از

مقامات اشارات اجمالیه باستدلال نیز کرده ۴۶ کتاب تشکیک الافهام در معرفت احکام در فقه ۴۷ کتاب نهایت الوصول بسوی علم اصول ۴۸ کتاب قواعد الاحکام در معرفت حلال وحرام مولف این کتاب گوید که کتاب قواعد مشتمل بر عبایر مشکله است ووصایا ومیراث ان کتاب بسیار محتاج بحساب است زیاده از قواعدیکه در خلاصة الحساب است ۴۹ کتاب کشف الحقایق از کتاب شفا در حکمت ۵۰ کتاب مقصد الواصلین در اصول دین ۵۱ کتاب تشکیک النفس بسوی خطیرهٔ قدس در کلام ۵۲ کتاب نهج الوضاح در احادیث صحاح ۵۳ کتاب نهایت الاحکام در معرفت احکام ۵۴ کتاب محاکمات میان شراح اشارات ۵۵ کتاب نهج الوصول بسوی علم اصول ۵۶ کتاب منهاج الهدایه ومعراج الدرایه در علم کلام ۵۷ کتاب نهج الحق وکشف الصدق ۵۸ کتاب منهاج الکرامة در امامت ۵۹ کتاب استقصاء النظر در قضا وقدر ۶۰ رساله سعدیه ۶۱ رساله واجب الاعتقاد ۶۲ کتاب نهج المسترشدین در اصول دین ۶۳ کتاب الفین که فارق میان حق ومین است ودران دو هزار دلیل بر حقیقت خلافت بلافصل امیرالمومنین علی بن ابی طالب اقامه کرده است وبسیاری از این کتب تمام نیست تا اینجا کلام خلاصه بود ودر کتاب امل الامل گفته که برای علامه سوائے این کتب کتب مصنفه دیگر نیز می باشد بدین تفصیل ۶۴ کتاب خلاصة الاقوال در معرفت رجال ۶۵ کتاب ایضاح الاشتباه در احوال رواة ۶۶ کتاب تعبیر در رجال ودر مواضع متعدده از کتاب خلاصه ذکری ازان کتاب رجال کرده ۶۷ رساله در ابطال جبر ۶۸ رساله در خلق اعمال ۶۹ کتاب کشف الیقین در فضائل امیرالمومنین ۷۰ کتاب کشکول درانچه جاری شد بر آل رسول وبعضے انکار کرده اند که این کتاب ازاو باشد ۷۱ کتاب ایضاح مخالفت اهل سنت نص کتاب وسنت را ونسخهٔ ازان که قدیم در خزینهٔ موقوفهٔ حضرت امام رضاء ودران مسلک عجیبی اختیار کرده وصاحب امل الامل گفته که انچه بما رسیده همان مجلد دوم است ودران سورهٔ ال عمران به تنهائیست وذکر کرد دران تفسیر که عامه مخالفت کرده اند هر آیه را از وجوه بسیار بلکه اکثر کلمات را مخالفت کرده اند ۷۲ کتاب اجازهٔ کبیره برای اولاد زهره نوشته است ۷۳ باب حادی عشر در کلام ۷۴ کتاب مختصر مصباح المتهجد واسم ان منهاج الصلاح است در اختصار مصباح وان ده باب است وباب یازدهم در خبریست که ملحق بان است زیراکه ان خارج از مصباح است ۷۵ جوابات سید مهنا بن سنان وبعضے کتاب کشکول فیما جری علی ال الرسول را از مصنفات افضل المتالهین حیدر بن علی عبیدی حسینی دانسته اند وشیخ بهائی گفته است که از جملهٔ تصنیفات علامه کتاب شرح اشارات است معروفست که علامه سه دفعه یا چهار دفعه نماز تمام عمر خود را احتیاطاً قضا نموده

وط

قط جعفر بن یحیی ابن حسن بن سعید هذلی ملقب به نجم الدین ومحقق اول ومکنی بابو القاسم کشاف شرایع پیغمبر آخر الزمان ونافع در انتصار شرع وابطال ادیان دارائی فقه وکلام واصول باحسن بیان نهایت استخراج نکت ودقایق عارج معارج لطایف حقایق است ودر شعر وادب وانشاء اوحد زمان است وپدرش حسن از فقها ومشایخ اجازه وجدش یحیی نیز از فقهاء واجلهٔ علماست وحسن از پدرش یحیی اجازه دارد ومحقق از پدرش یحیی اجازه دارد وبعضے از اجلاء از تلامذهٔ آخوند ملا محمد باقر مجلسی گفته است که ولادت باسعادت محقق در سال ششصد وسی وهشت هجری بوده ووفات او در شب شنبه در شهر محرم الحرام از سال هفتصد وبست وشش ولیکن جمعی گفته اند که وفاتش در سال ششصد وهفتاد وشش واقع شد مجملاً تاریخ وفات وولادتش خالی از اغتشاش وغلط نیست وعلّامه در اجازهٔ اولاد زهره گفته که انجناب یعنی محقق افضل اهل عصرش بود در علم فقه وشیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید ثانی در مقام اعتراض بر علامه در این عبارت بر آمده که اگر ترک میکرد تقیید باهل زمان خود را اصوب بود زیراکه در فقهاء ما مثل محقق کثیرا ندانستیم واهل رجال نوشته اند که محقق السن اهل زمان بود وچون جناب خواجه نصیر الدین محقق طوسی به بغداد امد وعزم دیدن فقهاء حله نمود پس محقق مهمان کرد که باجتماع فقهاء حله باستقبال او شتابد پس خواجه استماع این قضیه نمود وحکم کرد که استقبال نکنند ومحقق در روز ورود تبدریس اشتغال داشته باشد پس محقق طوسی وارد مجلس محقق حلّی شد در حالتیکه محقق شرایع را عنوان کرده ودرس استدلالی میفرمود پس محقق درس را بجهت اجلال وتعظیم محقق طوسی ترک کرده پس بعد از طی مراسم اشواق واحوال پرسی خواجه نصیر الدین طوسی از محقق خواهش کرد که درس را بفرماید محقق امتناع نمود آخر الامر پس از اصرار محقق شروع تدریس نموده ودر این مسئله درس میگفت که برائی عراقی مستحب است که تیاسر ومیل بجانب یسار مصلے نماید پس محقق طوسے ایرادی بر محقق کرد که این استحباب را وجهی نیست زیراکه اگر تیاسر از قبله بسوی غیر قبله است پس ان حرام است واگر از غیر قبله بسوی قبله است پس ان واجب است پس با انیکه خواجه در علوم ریاضیه فرید اعصار ووحید ادوار بود با این حال محقق توجیهے برائی این عبارت کرد که تیاسر از قبله بسوی قبله است خواجه سکوت کرد از ان پس محقق رساله لطیفه در حل ان اشکال بوجوه عدیده ذکر کرده وانرا به بغداد برائے محقق طوسی فرستاد محقق طوسی انرا پسندید وانرساله را احمد بن فهد در کتاب مهذب البارع در شرح مختصر نافع بتمامها نقل نموده وصاحب مدارک نیز انرا نقل کرده وعلّامهٔ حلے در اجازه اولاد زهره نوشته

سوال خواجه از محقق که اعلم این جماعت کیست

که چون خواجه نصیر الدین وزیر هلاکو خان به حله آمد پس فقهاء انجا شرف اندوز محفل خواجه گشتند خواجه از محقق سوال کرد که ازین جماعت اعلم کیست محقق فرمود که این همه فضلا و علماء میباشند اگرچه هر یکی بهتر تر در فنی غیر فن دیگر ست خواجه سوال کرد که اعلم این جماعت باصولیین کیست پس محقق اشاره کرد بسوی پدرم شیخ سدید الدین یوسف بن مطهر و بسوی فقیه سعید الدین محمد بن جهم پس فرمود که این دو نفر اعلم این جماعت می باشند بعلم کلام و اصول فقه پس یحیی بن سعید صاحب جامع که پسر عم محقق بود ازین سخن اظهار تکدر کرد و مراسله بپسر عم خود محقق نوشت و در انجا اشعاری نوشت که چرا قدر مرا شکستی و ابن المطهر و ابن جهم را ذکو داشتی و مرا ذکر نفرمودی و این ابیات را نوشت لاتهن من عظیم قدیرا وان کنت مشارا الیه بالتعظیم فاللبیب الکریم ینقص قدرا بالتعدی علی اللبیب الکریم الی آخره پس محقق در جواب نوشت که اگر اسم تورا میبردم و محقق طوسی از تو در اصولیین مسئله میپرسید تو توقف میکردی از جواب او و عاجز میشدی و خجلت و شرمساری برای ما میماند و بعضی از اجلاء اعلام از متاخرین گفته که دیدم بخط بعضی از افاضل که مضمونش اینست که در صبح روز پنجشنبه سیزدهم ربیع الاخر از سال ششصد و هفتاد و شش شیخ فقیه ابو القاسم جعفر بن حسن بن یحیی بن سعید حلی ره از درجهٔ اعلائی خانه خود افتاد و در همان ساعت وفات یافت بدون حرکت و تنطق پس مردم برائی وفاتش بی اندازه گریستند و خلق بسیاری بر جنازهٔ او حاضر شدند و جنازه اش را بمشهد امیر المومنین بردند و سوال از مولد او شد پس گفت که در سال ششصد و دو بود و بنابراین عمر ان بزرگوار هفتاد و چهار سال خواهد بود تقریبا و محقق شاعر خوب بوده و اشعارش در غایت جودت ست —

در شعر محقق

و از ان قبیل این اشعارات که انرا برائی پدرش نوشته لیهنک انی کل یوم الی العلا اقدم رجلا لاتزل بها النعل الخ ابیات پس چون ان رساله و اشعار بنظر پدر محقق رسید در بالائی ان اشعار نوشت اگر در شعر نیکو نوشتی ولی در حق نفس خود بد کردی ایا ندانستی که شعر صناعت کسی ست که لباس فقر را از خود کنده و خرقه پوشیده و شاعر ملعون ست اگرچه صواب گوید و مرتبه اش ناقص ست اگرچه شعر عجیبی گوید و تحقیق که می بینم که شعر فضیلت تورا برباد داده ست پس در میان جماعتی خواهی بود که برائی تو بجز شعر فضیلت نه بینید پس تورا بشاعر بنامند پس چون محقق براین مضمون مطلع شد شعر را قطع کرد گویا که هرگز شاعر نبوده و از جملهٔ اشعار محقق اینست یا راقدا و المنایا غیر راقدة و

فلاو سهام الموت مرمیة بما اغترارک و الایام مرصدة و الدهر قد ملاء الاسماع واعیة اما ارتک اللیالی قبح دخلتها و غدرها بالتی کانت تصافیه رفقا بنفسک یا مغرور ان لها یوما تشیب النواصی من دواهیه و کسانیکه اجازه از محقق دارند علامه حلی و برادرش رضی الدین علی بن یوسف و حسن ابن داؤد و انجناب اجازه دارد از پدرش و از شیخ صالح تاج الدین حسن ابن الدربی و از سید محی الدین محمد بن عبد الله بن علی بن زهره و از نجیب الدین محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما و از سید شمس الدین فخار بن معد موسوی و مخفی نماند که محقق اول متاخر نیست و علماء پیش از او را به متقدمین مینامند و قول صاحب معالم در مبحث مفرد محلی بلام من متقدمی الاصحاب سوی المحقق استثناء یا منقطع ست و یا اینکه چون محقق متصل بمتقدمین بود علامه مجاورت او را داخل در متقدمین شمرده و تحقیق اینکه در اصطلاح فقها و اصولیین متاخرین ابتداء انها محقق ست —

در تالیفات محقق اول

و از جملهٔ تالیفات محقق ست کتاب شرایع اسلام در مسائل حلال و حرام در دو مجلد و در نهایت تنقیح و تحریر ست بعضی انرا پانزده هزار مسئله دانسته اند و برخی سیزده هزار مسئله و مشهور انکه دوازده هزار مسئله ست و براو شرح بسیار نوشته اند از انجمله شرح این فقیر ست مسمی بهدایع الاحکام در شرح شرایع الاسلام و کتاب نافع مختصر شرایع و ان مشتمل بر شش هزار مسئله ست و کتاب معتبر که شرح مختصر ست و بیرون آمد از ان عبارات و بعضی از تجارت در چند مجلد و تمام نیست و رساله تیاسر قبله که سبق ذکر یافت و کتاب نکت النهایة که شرح نهایت شیخ طوسی ست و مجلد مسائل عزیة و مجلد مسائل مصریة و مسلک در اصول دین یک مجلد و کتاب معارج در اصول فقه و کتاب کمنه در منطق و کتاب نهج الاصول و کتاب تنبیه در منطق و مخفی نماناد که جلالت محقق اکثر از ان ست که برشتهٔ تحریر در آید از انجمله جمعی از علماء نوشته اند که بعضی از اهل سفن بجزیرهٔ خضرا رفتند که مقام ولاد حضرت صاحب الامر است و انجا مذکور داشتند که از فقهاء انچه اسامی انها در بلاد اولاد صاحب الامر بتعظیم مذکور می شود محقق اول و شیخ مفید و شیخ طوسی و صدوق ست و از بزرگان بلاد نقل کرده که مسائل شرایع همه ان برطبق واقع ست مگر دو مسئله و انها را بیان نفرمود لهذا بعضی از زکیاء گفتند که ان دو مسئله را باید از اول طرح کرد و بعضی گفتند که باید از اخر طرح کرد و الله اعلم و شیخ اسد الله کاظمینی حکایت ذکر اسم محقق را در جزیرهٔ خضرا اجمالا در کتاب مقابیس نوشته —

در احوال خواجه نصیر الدین

ص محمد بن محمد بن حسن طوسی رصدی معروف بخواجه نصیر و مشهور بمحقق طوسی و ملقب به نصیر الدین
نقیصه است که فقهاء همه اعصار طوق او عنان فضیلت و کیاست و فطانت او را بر رقبه خویش
ساخته و برتر از او عالمی را نه شناخته عقائد اصلیه و مقاصد فرعیه را بفکر بکر تا قب دهد
صائب پرداخته حکیمی که رای قویم او صورت شریعت را مشابه بهیولیت علیمی که نظر صائب او در
جمیع احوال علت اولیت امامی که ائمه دین بتفضیل و تقدیم او متفقند همای که اهل یقین به تجربه
دانش او معترفند تحریری که تحریر او حکمت دانان را بنده ساخته و تجرید او نقد محصل افکار
علماء کبار را در بوته اعتبار گداخته فیلسوفی که وان افلاطون و ارسطو بوجود او مفاخرت جویند
و زبان حال بو علی سینا شکر مساعی جمیله او گوید عقل فعال در اشراق طفل راه او است و مشکلات
ارباب کمال موقوف بیک نگاه او معالم تحقیقات ابو علی که بتصارم شبهات ابی البرکات بهود
و تشکیکات فخر الدین رازی نزدیک بانهدام رسیده بود از غایت علو حکمت و کمال ادراک
استدراک نموده و ذهن ایرادات ایشان که از روی فهم ظاهر و خود نمائی و وجود قاصر بود
بر باد داده و در روز وفات امام ف ان گوهر پاک در خطهٔ خاک قدم نهاد و تاریخ ان این
آیه شریفه گردید جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا ـ

تاریخ ولادت خواجه نصیر الدین

این بزرگوار اصلش از جهرود ساوه و ولادت با سعادتش در یازدهم شهر جمادی الاولی از سال پانصد
و نود و هفت در طوس واقع شده و در شهر صفر از سال ششصد و چهل و چهار از تالیفات شرح اشارات
فراغت یافت و در روز دوشنبه هیجدهم جمادی الاولی از سال ششصد و پنجاه و هفت در مراغه ابتداء رصد
نمود و مجموع عمرش هفتاد و پنجسال بود و وفاتش در هیجدهم شهر ذی الحجه از سال ششصد و هفتاد و دو واقع شد

در احوال ابن حاجب با خواجه نصیر

بعضی از حکایت خواجه را از والد ماجدم و خال مفضال آقا سید ابو جعفر و آن السنه و افواه استماع نمود
و لذا انها را در کتاب تذکرة العلماء قبل از بیست سال نوشتم اکنون از تتبع بسیار بعضی از
فقرات غلط دانستم لذا اینجو حکایت را اشتهاری بود و انها را ذکر کردیم و ایمان پس آنچه در کتب معتبره
علماء بهره ذکر کرده اند مذکور میشود انچه مشهور است کذا انیکه محقق طوسی در مدت بیست سال
کتابی تصنیف کرد و در مدح اهل بیت پیغمبر پس ان کتاب را به بغداد برد که بنظر خلیفه عباسی رسانید
پس زمانی رسید که خلیفه با ابن حاجب در میان شط بغداد بتفرج و تماشا اشتغال داشتند پس محقق

طوسی کتابرا در نزد خلیفه گذاشت خلیفه انرا با بن حاجب داد چون نظر ابن حاجب بمدایح
آل اطهار پیغمبر مختار افتاد ان کتاب را بآب انداخت و گفت اعجبنی تلمه یعنی خوش امد مرا ترباله اش
آب در وقتی که این کتاب را باب انداختم و قطرات آب بالا امد پس بعد از انیکه از آب بیرون
آمدند محقق طوسی را طلبید ندا ابن حاجب گفت که از گاوان طوسی یا خران طوس خواجه فرمود که از
گاوان طوسم ابن حاجب گفت که شاخ تو کجا است خواجه گفت که شاخ من در طوس است میروم و انرا
می آورم پس خواجه با نهایت ملال خاطر روی بدیار خویش نهاد پس شبی عالم واقعه دید که در
مکانی مقبره است و بر دو در صندوق او دوازده امام الحال بد و دوازده امام خواجه نصیر معروف است
نوشته است و شخصی در انجا نشسته پس ان دوازده امام و طریقه ختم انرا بخواجه تعلیم فرمود و ان شخص
صاحب الامر بود پس خواجه از خواب بیدار شد و ان دعا همان دعای توسل که کتب ادعیه مزبور
و از آل رسول الله صلی الله علیه و آله مأثور است لیکن خواجه بعد از بیدار شدن از خواب بعض
از فقرات انرا فراموش کرده بود پس دگر بار خوابید و بعینه همان خوابرا دید پس ان فقرات
فراموش شده را تعلیم گرفت و بیدار شد و ان را برشته تحریر در آورد و بختم ان برای دفعه خلیفه
عباسی اشتغال نمود پس در خراسان رملی انداخت تعیین پادشاه را از محلی نمود پس در میان
ان محل رمل انداخت و خانه را که پادشاه از ان بیرون می اید نمود زنی در ان خانه بود و دو طفل
داشت خواجه ان دو طفل را از او گرفت و در مقام تربیت ایشان برآمد پس بفراست دانست
که قرعه پادشاهی بنام نامی او است و او هلاکو خان بود پس در تربیت او غایت جد و جهد و اهتمام
را مرعی داشت پس روزی با او گفت که اگر تو پادشاه شوی برای من چه خواهی کرد هلاکو گفت
که تو را وزیر خود خواهم ساخت پس از چندی اسبابی فراهم آمد که هلاکو حاکم خراسان گشت و خود
بجای او نشست و خواجه را وزیر خود ساخت پس از انجا حرکت کرده شهرها را بتصرف آورده
تا انیکه به بغداد آمد در انجا با خلیفه عباسی طریق مخاصمه نمود و خلیفه را کشت و بنی عباس را مستاصل ساخت
ابن حاجب چون واقعه را بدان نحو مشاهده نمود در خانه شخصی پنهان شد و طشتی را پر از خون کرد
و بر بالای او چیزی گذاشت و بر بالای ان بساط گسترد و بدان نشست برای انیکه خواجه از علم رمل
پی بمکان او نبرد پس خواجه هر چه تفحص نمود اثری از ابن حاجب نیافت و هر چه رمل انداخت رمل دال
بر ان بود که ابن حاجب در یای خون منزل دارد خواجه حیران ماند پس امر کرد که هر صاحب خانه
را که در بغداد می باشند گوسفندی را وزن کنند و باو دهند پس مدتی بهمان میزان تسلیم کنند پس هر خانه

گوسفندی دادند میزبان ابن حاجب نیز داو آمد و اظهار داشت که گوسفندی مبن دادانده که بعد ازچندی تسلیم کنم بدون کم وزیاد و اکنون درحیرتم که گوسفند چگونه حالش بریک منوال مے ماند که بهمان میزان تسلیم کنیم ابن حاجب اُورا خاطر جمع نمود وگفت که هر روز قدر معیّن از علف باو داده وبچه کرگی از بازار بگیر وروزی یکدفعه ان بچّه کرگ را باو نشان داده تاآنقدر گوشت که از علف برای او حاصل شود از دیدن بچه کرگ انقدر گوشت تاز اب شود پس میزبان چنین کرد تا روزی که خواستند انیکه گوسفندها را استرداد کنند بهمان میزان سابق کشیدند همه گوسفندان مخالف شدند بعضی کم وبعضی زیاد مگر گوسفند میزبان ابن حاجب که بهمان میزان برقرار وکم وزیاد تی دران اتفاق نیفتاده بود خواجه کس فرستاد وابن حاجب را ازانجا حاضر ساختند و در نزد سلطان و خواجه بردند پس در پیش روی ایشان بایستاد خواجه به ابن حاجب خطاب کرد که من باتو گفته بودم که من از گاوان طوسم وشاخ خود مرا سے آورم اکنون شاخ من این پادشاه ست که بهمراه اوُ‌ام پس خواجه بکنار شط رفت وکتاب خانهٔ ابن حاجب راخواست وکتاب های اورا یکیک سیما تالیفات اورا باب انداخت ومیگفت اعجبنی تبله وابن حاجب در حضور ایستاده بود بنظر حسرت مینگریست وگویا که میگریست پس ابن حاجب خواهش کرد که سه کتاب مرا آب مینداز که برائے مبتدی خوب باشند یکی شافیه در صرف ویکی کافیه در نحو ویکی مختصر اصول خواجه این التماس را قبول کرده پس ازان خواجه امر کرد که ابن حاجب را پوست کنند مانند گوسفند وبدنش را در شط بغداد انداختند و دران وقت ابن حاجب جوان بود و تازه خط بر عارض او دمیده بود واین حکایت از چند جهته محلّ خطار و مقدوح است یکی انیکه خواجه پیش از هلاکو ببغداد نیاید دوم انیکه هلاکو در خراسان منزل نداشت بلکه از شاهزادگان واز نوادگان چنگیز واز ولایت ترکستان آمده چنانکه ارباب تواریخ متعرض بان شدند سوم انیکه ابن حاجب در بغداد نبوده و دران سال کشته نشده و اقا محمد علی بن اقا محمد باقر در کتاب مقامع فرموده که این حکایت دروغ واز جملهٔ مشهورات لا اصل می باشد زیراکه وفات ابن حاجب که نامش عثمان بن عمر بن ابی بکر مالکی ست در اسکندریه مصر واقعشد در روز پنجشنبه شانزدهم شوّال از سال ششصد وچهل وشش وفتح بغداد بر دست هلاکوخان و خواجه در سال ششصد وپنجاه وپنج بود والله اعلم چهارم انیکه کتب ابن حاجب چنان نبود که پیش ازان نسخه نه گرفته باشند تا ابن حاجب این استدعا را کرده باشد لااقل بعضی را نسخه گرفته بودند پنجم انیکه بغیراز کافیه وشافیه ومختصر اصول کتب دیگر نیز از ابن حاجب هست واوست مانند امالی وقصیده در تعداد مؤنثات سماعیه وشرح بر کافیه مجملاً چون کلام منجر باین مقام شد پس باکی نیست که تالیفات او

مذکور شود از انجمله کافیه در نحو وشافیه در صرف ومختصر اصول در علم اصول وامالی چنانکه سیوطی در شرح والاسم منه معرب ومبنی لشبه من الحروف مدنی گفته است که ابن الحاجب فی امالیه الخ ومراد از امالی آنست که سابقاً قاعدهٔ مولفین چنین بود که چون از تالیفی فراغت حاصل مینمودند کتابی در دست گرفتند و دران بعضی از مطالب حسنه مینوشتند تا انیکه چون بعد ازین تالیفی کنند ان مطالب را درانجا درج کنند وان کتاب مانند جنگ وکشکول مے باشد وان را امالی اسم میگذاشتند مانند امالی صدوق وامثال ان —

در شرح شافیه و کافیه

وازجمله تالیفات ابن حاجب قصیده ست در بیان مؤنثات سماعیه از واجب التانیث وجایز الوجهین واقارضی قزوینی بران شرح نوشته است وشافیه را شروح بسیار نوشته اند مانند رضی استرابادی علیه الرحمه که از علماء امامیه وملقب بنجم الدین است و در نجف ان شرح را نوشته در دو مجلد وشرح اقا هادی وشرح نظام وشرح جاربردی واما کافیه پس بران شروح بسیار نوشته چون شرح رضی در دو مجلد وان احسن شروح ان کتاب است و در نحو مانند ان کتابی نوشته نشده وشرح خبیصی وشرح مصنف وافیه در ترکیب کافیه وشرح عصام واو نیز نوشته وشرح هندی که در غایت اغلاق است وشرح گیپا که سیّد شریف نوشته است برائے پسر کلهٔ خود بفارسے است —

و وجه تالیف وتسمیهٔ او بگیپا ان شده که سیّد شریف در زمانیکه در اصفهان تحصیل مینمود چنانکه حجرهٔ سیّد شریف در زمانیکه من باصفهان بودم موجود بود وبسیار فقیر بود کلّه پزی پسر خود را در نزد اُو برده که برائیش سیّد شریف درس بگوید و هر روز اقرار داد که یکعدد کلّه گوسفند به سیّد شریف وهند پس سیّد شریف برائیش امثله نوشت وصرف میر وصغری وکبری وشرح گیپا واز جمله شروح کافیه شرح کبیر ومتوسط است وسیّد شریف حاشیه مدونه بر شرح متوسط نوشته چنانکه سیّد شریف حاشیه غیر مدونه بر شرح رضی هم نوشته واز جملهٔ شروح ان شرح جامی است واکنون در نزد طلاب وعمّال قیاب اصحاب علم اشتهار برافراشته بتدریس وتدرس ان مشغول اند وحواشی بسیار بران نوشته اند تا انیکه محض تالیف وجمع خیالات شراح هست وچیزے از خود ندارد از انجمله حاشیه عصام که بهترین وادق از سائر حواشی هست وحاشیه سیّد نعمة الله جزائرے رحمه الله واو نیز خوب نوشته است وحاشیهٔ عصمت وان از عصام نیز بهتر نوشته است لیکن نسخهٔ که من دیدم ناتمام ست وحاشیهٔ عبد الغفور

که از شاگردهای ملا جامی است و حاشیه این فقیر مولف کتاب که مسماة است بهوائد اختراعیه و دیباچه انرا از حروف بی نقطه انشا کردم و ان احسن حواشی است و چنین کتابی در نحو نوشته نشده چه هر جائی که بنا ایراد بر مصنف و شارح گذاشتم سی تا چهل ایراد کردم که هر جائیکه از عبارت خواستم مطلبی در آورده باشم ده مطلب پانزده مطلب بلکه بیشتر از عبارت استخراج کردم و هر جاکه شارح اتی تفسیریه گفته انرا اشاره بدفع ایراد شراح و یا اشاره بسوئے افاده مطالب عدیده گرفته ام و این از خواص ان حاشیه است و عصام و سائر ارباب حواشی را بنهایت رد نموده ام —

و در زمانیکه میخواستم که بقول مصنف الاعراب ما اختلف اخره به ایراد نمودم قبل از رجوع بحواشی چهل ایراد بر این عبارت کردم پس رجوع بحواشی کردم و دیدم که بعضے یک ایراد و بعضی دو و بعضی سه و عصام تا چهار ایراد از انها را مرتکب شده است و معروف است ملا محسن فیض چشم چپ او منقضی داشته پس جامی این بیت را باو فرستاد در مذهب رندان جهان عین عطا است چپ کوری رست مبنی این شیوه ملا روبه صفا اگر تو روباه نهٔ بغض علی آل بگو در تو چرا است مولف کتاب گوید که این شاعر سابق از ملا جامی شارح کافیه نیست چه او مقدم ترست که از ملا محسن بحسب تاریخ بلکه ملا جامی شاعر است که دیوانی دارد و کتاب یوسف زلیخا از اشعار او است و شرح بر فصوص محیی الدین عرب نوشته که شیر و شکر است بعضے بعضی از جاهای ان کتاب عربی و بعضے از ان فارسی است و او صوفی است اگرچه در اخر حال این قصیده را گفته اصبحت زائرک یا شحنهٔ النجف لیکن شیعه نیست چنانکه بعضے گمان کرده اند و قاضی نور الله در کتاب مجالس اکثر صوفیان را شیعه و خوب دانسته مگر ملا جامی راکه او را هم دانسته است و ظاهر انیکه ملا جامی شاعر نیز از ملا محسن تقدم دارد —

چنانکه بر متتبع مخفی نیست و چون درانمقام سخنی از سید شریف گذشت که شرحی بر کافیه نوشته پس باکی نیست که مجملی از احوال او و ملا سعد ذکر شود بدانکه ملا سعد از فضلاء سنیان است و وفات او در سال هفتصد و نود و سه بوده و سید شریف نیز از فضلاء ایشان بود و قدری هم در نزد ملا سعد تلمذ نموده بوده پس از ان با او در مقام معارضه بر امد ملا سعد شرح بر تصریف زنجانی نوشته سید شریف امثله و صرف میر نوشت ملا سعد در منطق تهذیب را نوشت که متن حاشیه ملا عبد الله است و سید شریف رساله کبری و صغری را نوشت و حاشیه بر شرح مطالع نیز نوشته است و ملا سعد شرحی

بر شمسیه نوشت که مردم انرا تدرس و تدریس میکردند سید شریف حاشیه بر شرح شمسیه قطب الدین تحتانی نوشت از ان سبب مردم شرح شمسیه ملا سعد را متروک و شرح قطبی را با حاشیه سید شریف تعلم و تعلیم میگرفتند و شرح شمسیه ملا سعد را متروک ساختند و ملا سعد شرحی بر رشاد در علم نحو نوشت سید شریف حاشیه بر شرح متوسط نوشت و حواشی بر شرح رضی نوشت و شرح کبیر که شرح کافیه است نوشت و ملا سعد در معانی و بیان مطول و مختصر را نوشت سید شریف شرح بر مفتاح و حاشیه مدونه بر مطول نوشت که شاید مطول را متروک کنند ممکن نه شد و ملا سعد در علم کلام مقاصد و شرح انرا نوشت سید شریف در کلام شرح بر مواقف عضدی نوشت و ملا سعد در علم اصول شرح بر شرح عضدی بر مختصر اصول نوشت سید شریف نیز حاشیه بر شرح مختصر اصول عضدی نوشت و ملا سعد در علم تفسیر حاشیه بر کشاف نوشت سید شریف نیز بر کشاف حاشیه نوشت گویند که ملا سعد در حال احتضار از دهان او کف بسیار بیرون می آمد چون بسید شریف خبر دادند گفت که ان غایط و فضله بسیار بود که ملا سعد در شرح تصریف خورده بود و اکنون بیرون آمد ایضاً گویند که ملا سعد در نصف اول مطول شرح رضی را نداشته لهذا ان نصف را در مدت شش سال تالیف نموده و در نصف اخر شرح رضی را پیدا کرده و ان نصف اخیر را شش ماه نوشت مولف کتاب گوید که این سخن ظاهراً بی اصل باشد چه نصف اخیر مطول بیان و بدیع است و در شرح رضی بسیار کم از بیان و بدیع سخن میگوید بلی نصف اول که معانی است غالبش مسائل نحویه است و احتیاج بشرح رضی در ان بسیار است

در شعر ملا سعد

ایضاً گویند که ملا سعد یکی از علماء معاصرین در مقام تعریض و هجو بر آمده است و این یک بیت را از بابیه نغز ذکر کرده ولست جدیرا ان یکون مقدما وما انت الا نصف ضد المقدم یعنی تو سزاوار ان نیستی که بر من تقدم جوئی و نیستی تو مگر نصف ضد مقدم و ضد مقدم موخر است یعنی تو حمار ے ایضاً گویند که چون سید شریف خواست که در مقام مناقضه ملا سعد بر آید و بر تالیفات او رد و حواشی نویسد ملا سعد باو پیغام فرستاد که دو کتاب مرا حاشیه منویس و رد مکن یکی شرح تصریف چه اگر ان مرا مفتضح ساخته وان اول تالیف من است و من اعتراف بقصور خود در ان کتاب دارم دوم کتاب تهذیب منطق چه من انرا بقسمی نوشته ام که بر او ایرادی وارد آید و از مسلمیات قوم در نگذشته ام پس اگر بر ان چیزی نویسی مایه رسوائی تو خواهد بود —

در مباحثهٔ ملا سعد با سید شریف

گویند که ملا سعد قاضی تفتازان بوده و سید شریف در مقام ان برآمد که در کار او رخنه کرده باشد

ومنصب قضاوت را از او گرفته تا پس بمجلس سلطان رفت که با ملا سعد مناظره کند ملا سعد با شاگردانش
حاضر شدند و هفت مسند در زیر ملا سعد گذاشتند و قرار را بران دادند که در هر مسئله که سید شریف
بر ملا سعد غلبه کند یک مسند از زیر ملا سعد کشیده و در زیر سید شریف بنیدازند و همچنین قرار شد
که شاگردان طرفین هیچ سخن نگویند و هر که سخن گوید از تلامذ زبان او را ببرند پس در شش مسئله سید شریف
بر ملا سعد غلبه کرد و ملا سعد بسیار کم حافظه بود پس شش مسند از زیر ملا کشیدند و در زیر سید شریف
انداختند پس سید شریف از ملا سعد سوال کرد که علم از چه مقوله است ملا سعد فرو ماند خطائی که یکی
از فضلا تلامذهٔ ملا سعد بود گفت غلیان بیاورید ملا سعد گفت که از مقوله کیف است سید شریف
گفت که خطائی جواب او را گفت و شرط ان بود که شاگردان کسی تکلم نکند پس زبان خطائی را حسب
این سخن حسب شرط بریدند و از ان زمان خطائی ملقب بخطائی شد و گویا که این حکایت بی اصل است
و خطائی بتا منقوطه است منسوب بشهر ختا و غلیان هم دران زمان گویا نبود و ملا سعد انقدر بیفهم نبوده
اگر چه معرضات طرفین شهرتی دارد و همیشه با هم در مقام مناقضه بودند و سید شریف در خدمت
قطب المحققین محمد بن محمد الرازی البویهی درس خوانده و ملا جلال دوانی از شاگردان سید شریف
است گویند که سید شریف در حق فاطمهٔ زهرا اعتقاد فاسدی داشته و قول بعصمت ان صدیقه کبری را
رد نموده و رساله درین بابها نوشته خداوند عالم او را خوار و خفیف ساخته از ان وقت تا حال هر چه دختر
از سید شریف بعمل می آید همه همین که از ما در متولد میشود بکارت ندارند ولادت سید شریف در سال
هفتصد و چهل بوده در بلدهٔ جرجان و فاتش در سال هشتصد و شانزده بود پس عمر او هفتاد و شش
سال خواهد بود الحاصل کلام در خواجه نصیر الدین محقق طوسی بود و انجناب در اختیار مذهب شیعه غایت مجادله
را از هر جهت محوط داشت و علماء عامه را در اول با ایشان در امامت مناظره مینمود چون ایشان
را ملزم میداشت انوقت اگر مذهب تشیع اختیار میکردند بسیار خوب و الا تیغ بیدریغ سر از پیکر
ایشان برمیداشت و از خال مفضال قدوهٔ ارباب علم و زهد و کمال عالم زاهد انور اقا سید جعفر
شنیدم که دران زمان ملا قطب الدین شیرازی سنی و مجلس درس داشت و جامع و فاضل بود
پس خواجه بلباس مبدل در مجلس درس او قدم گذاشت و در صف نعال نشست و در درس هیچ
سخن نگفت پس از ان بمنزل خود رفت پس کسی در پهلوی خواجه نشسته بود خواجه را نشناخته پس از انقضای
مجلس بمدرس گفت که این شخص که در پهلوی من نشسته بود خواجه نصیر الدین بود ملا قطب گفت که البته
صباح نیز خواهد آمد صلاح انکه در علمی که او را ربطی نباشد مباحثه کنیم گفتند که در هر علم او را تالیفات است

مگر در علم طب که او از ان عاریست و چیزی در تالیفات او در طب نشنیده ایم پس ملا قطب قرار
داد که فردا تلامذ کتاب قانون را حاضر سازند و مبحث نبض ان کتاب را تدریس کنند پس چون
صباح شد تلامذ جمع شدند و ملا قطب شروع بتدریس بحث نبض نمود و ایرادات بسیار بر شیخ
رئیس و خود هم تحقیقات نمود از ان پس بان تلمیذ که در پهلوی خواجه نشسته بود گفت که فهمیدی
ان تلمیذ گفت بلی فهمیدم ملا قطب گفت پس انرا تقریر کن ان تلمیذ در مقام تقریر لکنتی بر زبانش
بود پس خواجه گفت که اگر اذن میدهید من بشما معروض دارم ملا قطب گفت که شما هم فهمیدید
گفت بلی ملا قطب گفت تقریر کن خواجه فرمود اغلاط شما را تقریر کنم یا انچه حق است بگویم ملا قطب گفت
که اول سخنان راند کور کن از ان پس غلط و خبط ان را ذکر کن پس از ان تحقیق کن خواجه اول ذکر
ایرادات ملا قطب نموده از ان پس غلط او را رسانید و از ایرادات او جواب گفت بعد از ان
تحقیق حق فرمود پس ملا قطب از جای برخاست و دست خواجه را گرفت و بجائی خود نشانید
و کمال احترام را مرعی داشت پس در امامت ایشان گفتگو شد خواجه او را ملزم داشت و اثبات
خلافت امیر المومنین فرمود ملا قطب شیعه شد و بعد از چندی مرتد شد و بمذهب اول بازگشت باز خواجه
با او مباحثه کرده و او را مجاب ساخته تا سه دفعه باز ملا قطب مرتد شد خواجه خواست که باز با او مباحثه
کند ملا قطب گفت که مرا تاب مناظره با شما نیست شما یکی از تلامذه امر کنید که با من مناظره کند اگر مرا الزام
کند من شیعه میشوم و دیگر بر نمیگردم پس خواجه یکی از تلامذه فرمود که با او مجادله داشتند و او را
ملزم ساختند بار دیگر ملا قطب شیعه شد و دیگر برنگشت و در سلک تلامذهٔ خواجه محسوب شد و با او بود
و در خدمت او تلمذ مینمود تا زمانیکه خواجه در یکی از مقامات جنگ ترتیب صفوف میداد که با خلیفه عباسی
جنگ کند ملا قطب که دوازده ایراد را که در منطق بود تا ان روز حل نشده بود و یک یک را بخواجه
القا کرد هر یک صف که ترتیب میداد ملا قطب یک ایراد میکرد و خواجه از ایرادش جواب گفت
تا انیکه دوازده صف ترتیب داد و این دوازده ایراد را جواب گفت —
ایضاً خال مفضال اقا سید ابو جعفر تنکابنی مذکور داشت که هلاکو خان ضعیف الایمان بود وقتی بخواجه
معروض داشت که هر سلطانی برعایای خود فرمانی مینویسد آیا فرمان خدائی تو کجاست خواجه گفت
که فرمان خدا بما میرسد پس خواجه حکم کرد که قرانی بر ورق آهو بنویسند بنحویکه پنجاه بار شتر او را ترتیب
دهند و با کوس و کرنا جمعیت بسیار دارد کنند پس امر کرد همه غسل کردند و در زمانیکه خواجه در نزد هلاکو
نشسته بود که او از کوس و کرنا می پیچید گرفت خواجه بی اختیار باستقبال شتافت و هلاکو گفت

که این فرمان خدای من است که میاورند پس هلاکو نیز برخواست و با خواجه همراهی کرده استقبال کردند و باعزاز و اکرام انرا اوارد ساختند پس هلاکو باز خواجه درخواست ان نمود که احکام عبادات را برطبق عقل بنحویکه عقل سلطان به پسندد مدلل سازد خواجه قبول ایمعنی کرده بهم احکام را العقل چنان ثابت کرده که هلاکو خان پسندیده امد مگر در دو مسئله خواجه عاجز برآمد ان هم در اعمال مناسک حج یکی هروله و دیگرے رمی جمره گویند که چون مادر هلاکو وفات یافت بعضے از اعظم علماء عامه بهلاکو خان گفتند که اموات را در قبر منکر و نکیر از اعتقادات و اعمال سوال مینمایند و والده شما عوام و سررشته سوال و جواب راندارد بهمان به که خواجه نصیر الدین را همراه او در قبر فرستی که جواب منکر و نکیر را بگوید خواجه فهمید که این مرحله بسعایت علماء عامه شد پس خواجه به شاه عرض نمود که سوال منکر و نکیر در قبر برائے همرکس ثابت است و برای شما سلاطین نیز هست پس مرا برائے خود داشته باشی و فلان کس از علماء عامه در قبر نزد مادرت بفرست که جواب ملکین را بگوید پس هلاکو حکم کرد که ان عالم را در قبر مادر هلاکو گذاشتند و خاک مذلت برسرش ریختند و اولادش را یتیم کردند و این بزرگوار در منقول و معقول و هیئت و حساب و نجوم و رمل و جفر و اسطرلاب سرآمد اهل زمان بود و رساله در رمل نوشته که احسن رسائل است چنانکه جفری نیز رساله در رمل نوشته که احسن رسائل ان فن است و در جفر نیز رساله نوشته و در نجوم اعلم زمان بود ـ

تفصیل خواجه نصیر الدین با اسیابان

گویند که خواجه در سفری شب کرد و در بیابان منزل کرده که شب دران صحرا بخوابد صاحب اسیائی که در همانجا منزل داشت نزد خواجه آمد و عرض کرد که امشب به اسیا درائید که امشب باران خواهد آمد خواجه اسطرلاب برآورده و نگاه کرد خانه بارانی ندید پس گفت که امشب گویا بارانی نبارد پس خواجه در همان بیابان بستر برد و بخواب درآمد چون پاسی از شب گذشت باران آمد خواجه با ملازمان برخاستند و به اسیا رفتند و انرا پناه خود گرفتند پس خواجه از صاحب اسیا سوال کرد که بر تو از کجا معلوم شد که امشب باران می اید ان مرد معروض داشت که مرا سگی است و هر وقت که ان سگ به اسیا در آید علامت آنست که ان شب باران می اید و بر ما معلوم میشود دی شب عصری ان سگ بازرون اسیا امده بود دانستم که خواهد باران آمد خواجه فرمود که افسوس که عمر بسیار ضایع ساختم و بقدر ادراک و فهم سگی تحصیل نکردم

در اعتقادات خواجه نصیر الدین

و جناب خواجه را در بدو امر اعتقاد ان بود که هر که وحدانیت و سائر عقاید حقه را بر هان نتواند ثابت نماید

مشرک و واجب القتل است و باین سبب مردم را بسیار تادیب مینمود و اگر تعلیم نمیگرفت قتل میکرد تا وقتی اتفاق به بیابانی در رسید دید که شخصے بزراعت اشتغال دارد خواجه خود را بجانب او راند و با او گفت که خدا یکیست یا دو ان مرد گفت که خدا یکیست خواجه فرمود که اگر کسی بگوید که خدا دو است چه جواب خواهی گفت ان مرد گفت که با این بیل که در دست من است چنان بر فرق او میزنم که شگافته شود پس خواجه دانست که ان شخص راسخ الاعتقاد است پس خواجه از اعتقاد اول خود برگشت و دانستن براهین حکمیه را شرط نه دانست و بیقین اکتفا فرمود گویند که سوالے نوشتند و فرستادند به نزد خواجه که این شعر حافظ کشتی نشسته کانیم ای باد شرطه برخیز الخ ایا نشسته کان خوانده میشود یا شکسته کان خواجه در جواب نوشت لفظے نشسته خوانند بعضے شکسته دانند چون نسبت خواجه حافظ معلوم نیست مارا ولیکن مولف کتاب را عقیده انکه این شعر از خواجه نیست زیرا که حافظ متاخر تر از خواجه بود چه وفات خواجه در سنه ششصد و هفتاد و دو واقعشد و وفات حافظ شیرازی شاعر در سال هفتصد و نود و دو است چنانکه قاضی نور الله در کتاب مجالس ذکر کرده گویند که خواجه بشیراز رفت و در بالاخانهٔ منزل کرد پس شیخ سعدی شنید که خواجه آمده بدیدن او رفت چون از پلهٔ غرفه خواست بالا رود پله به پله یا علی گویان قدم برمیداشت و میگذاشت چون بحضور خواجه رسید سلام کرد خواجه پرسید که تو شیخ سعدی می باشی گفت آری خواجه از وی پرسید که تو چه مذهب داری سنی هستی یا شیعه عرض کرد که من شیعه ام خواجه فرمود که اگر شیعه بودی چرا خلفاء را مدح کردی سعدی عرض کرد که تقیه کردم خواجه فرمود که زمانے ما مستعصم عباسی را کشتیم تو از که تقیه کردی چرا از برای او مرثیه ساختی و گفتی آسمان خون گریه کن در قتل مستعصم امیر المومنین سعدی جوابی نداشت خواجه امر فرمود که پاهای او را بفلک بستند و ان قدر چوب او را زدند که بدن های سعدی در زیر ریزهای چوب پنهان شد پس او را بدوش کشیدند و بمنزلش بردند هفت هشت روز تقریبًا زنده بود از ان پس روحش با روح مستعصم خلیفه عباسی هم آشیان شد و بعضی نوشته اند که صد و ده سال عمر کرد و بعضے او را شیعه میدانند مانند قاضی نور الله در کتاب مجالس و مرحوم والد ماجدم در مجموعه و جنگی نوشته که سالها در تشیع شیخ سعدی تامل داشتم تا اینکه معکوس شد که او شیعه بود و اشعاری از او در تشیع نقل کرد مولف کتاب گوید که اینها افسانه است و او سنی بود و اکثر شعراء فاسد العقیده یا فاسق میباشند اگرچه شبهات ایشان قابل تاویل است و در این مقام مولف را مناظرهٔ جیده است باینکه در یکی از سوانح گذار.

مولف کتاب در بلدهٔ لاهیجان شد اقایان و علماء انجا در غایت احترام برآمدند و مجلس مهمانی و ضیافت قرار دادند و اکثر علماء ان بلد دران وقت از قدماء و از حکماء بودند و حکیم ناقص بودند و کمالی در فن حکمت نیز نداشتند و طریق شرع اطهر در دست کی از علماء انجا بود پس شبی یکی از علماء انجا که از همه برتر و اشهر بود مرا و علماء انجارا مهمانی خواست بعد از صرف غذا ان عالم دیوانی در عرفان مانند دیوان حافظ ساخته بود دان را بنظر من رسانید که شما انرا تصحیح کنید من گفتم که شان دیوان شما اجل از ان هست که من انرا تصحیح کنم و از جملهٔ اشعار دیوانش این شعر بود هر چه شد از صبحه و سجاده شد بی سبب رسوائی عالم باده شد پس سخن در اشعار کشید و علماء انجلس فی الحقیقه بیخبران احوال مبدء و معاد بودند در میان مدح خواجه حافظ بر آمدند

مناظره مولف با جمعی در بیان خواجه حافظ

بنحو یکه حدیثی نقل کردند بدین وجه که حضرت امیر المومنین روزی بکنار دجله رفت و قلمدان کاغذ خواست پس بقدر چند صد قطعه کاغذ نوشت و در میان اب انداخت و فرمود که انها کلمات معرفت آمیز و حقیقت علم هست که بعد از چند سال در شیراز عارفی از اولیاء الله هست خواهد برانگیخته شد و این کلمات که در این رقاع نوشته ام از زبان او خواهد جاری شد وان عارف حافظ بود و مجملاً درین باب سخنها بسیار گفته شد و من سکوت داشتم اخر الامر همه بمن رجوع کردند که شما چرا ساکت نشسته آید درین باب میخواهیم سخنی از شما شنیده باشیم من گفتم اما در خصوص حدیث پس ان جعل صرف و کذب بحت و موضوع هست چه اهل خبر اخبار ائمه اطهار فقها و محدثین می باشند و چنین حدیثی در کتابی تا بحال نخوردیم و از مشایخ خود مان نشنیده ایم و بر فرض اینکه شما در کتابی دیگر می باشید باید که ملاحظه کرد که معتبر هست یا نه و مولف چنین کتاب از چه فرق هست مجملاً این از سبیل احادیث ائمه خارج هست و هر کسی را که انسی با خبار باشد میداند که این حدیث افترا هست چنانکه اخوند ملا محمد باقر مجلسی در بحار در مجلد چهاردهم که کتاب سماء عالم هست حدیث کمیل را ذکر کرده که از امیر المومنین ؑ سوال کرده بود انجناب در جواب فرمود که کدام نفس را اراده کرده کمیل گفت که زیاده تر از یک نفس مگر موجود است ان جناب فرمود بلی نفس نباتیه و نفس حیوانیه تا اخر حدیث پس از ان مجلسی میگوید که این حدیث از سبیل کلمات ائمه ما خارج هست و باین قسم ائمه ما سخن نمی گفته اند و همچنین در احادیث کتاب

مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه علماء تامل دارند بلکه میگویند که از سند کلمات ائمه خارج هست واما احوال حافظ بدانید که این تاویلات که عرفاء برائی خود ذکر کرده اند من هم برخوردام وانها را میدانم و همه اشعار را میتوانم تاویل نمایم بلکه رسائل بسیار در تاویلات این اشعار و شرح انها نوشته اند مگر من از شما سوالی دارم که از روی انصاف بعد از تامل جواب را گوئید وان سوال اینست که فرض کنید که پیغمبر در مدینه تشریف دارند و اصطلاحاتی برای عبادت از جانب خدا قرار دادند اما اینکه لفظ قران را اسم کردند برائی کلام خدا و صلواة را برائی عبادت خدا و صوم را برامساس مخصوص در طاعت خدا و هکذا در لسان این پیغمبر لفظ خمر معنی ان شراب هست که همین پیغمبر او بنجس دانسته و لواط اسم هست برائی عمل محرم مخصوص که بر فاعل ان حد قتل لازم هست و هکذا و فرض کنید که شخصی از شیراز پیدا شد و دین اسلام را اختیار کرد ولیکن برائی خود نظر بمضمون لامشاقة فی الاصطلاح اصطلاحاتی قرار داد مانند اینکه گفت که هر وقت که بول میگویم العیاذ بالله نماز را از ان اراده میکنم و هر وقت که غایط میگویم مراد من قرآن هست و شراب که میگویم مراد من مست بودن از محبت خدا و عدم تذکر غیر خدا هست و هکذا پس مردم به پیغمبر عرض کردند که شخصی متدین بدین شما هست و چنین اصطلاحاتی قرار داده هست و غایط را اسم برائی حج کردن گذاشت و هکذا اکنون شما انصاف دهید که پیغمبر خواهد گفت که او خوب کرده و او را خلعت دهید و یا خواهد گفت که بسیار کار بد کرده هست و او را گردن بزنید و یا چوب بزنید و او را توبه دهید حضرات علماء اوّل تاملی نمودند از ان پس همه تصدیق کردند که مقتضائی عقل و طریقه عرف و عادت نیست که پیغمبر بگوید که او را تادیب و سیاست کنند —

در توجیه ملا علی شعر حافظ را

و معروف هست که شخصی از تلامذهٔ اخوند ملا علی نوری سوالی نوشت که چه معنی دارد این شعر حافظ می دو ساله و محبوب چهارده ساله الخ و انرا بخدمت ملا علی نوری فرستاد چون عرفا میگویند که مراد حافظ از محبوب چهارده ساله پیغمبر هست که در چهل سالگی مبعوث شد و چهارده چهل میشود اخوند ملا علی در جواب نوشت که نور هر دو چشم من معنی می دو ساله ان شراب هست که دو سال مانده باشد و اهل نشاة گویند که تاثیر چنین شراب برای مستی بیشتر از شرابهای دیگر هست و مراد از محبوب چهارده ساله امردی هست که سن چهارده باشد و بر پشت لب سبزه زار شده باشد و اهل ذوق گویند که بان امر د صحبت داشتن الذ هست و حافظ غیر معنی را قصد نکرده هست و انچه

توجیه و تاویل میکنند اشهد بالله که خلاف مراد حافظ هست —

در معارضهٔ شعر به خیام با خواجه

ومسموع شد بلکه مشهور است که خیام شاعر جبری مذهب بود و این رباعی را در این باب گفت
من می خورم و هر که چه من اهل بود   می خوردن من نزد او سهل بود   می خوردن من حق ز ازل میدانست
گر می نخورم علم خدا جهل بود   پس خواجه نصیرالدین این رباعی را در جواب نوشت —
این نکته نگوید انکه او اهل بود   زیرا که جواب شبهه‌اش سهل بود   علم ازلی علت عصیان کردن
نزد عقلا ز غایت جهل بود   شیخ بهائی زید بهائه در جلد ثانی از کشکول نوشته که محقق طوسی
بعد از فتح بغداد بصاحب حلب نوشت اما بعد فقد نزلنا بغداد سنهٔ خمس وخمسین وستمائه فسان صباح
المنذرین قد عونا مالکها فابی فحق علیه القول فاخذناه اخذا وبیلا وقد دعوناک الی طاعتنا وان
اتیت فروح وریحان وجنة نعیم وان ابیت فلا سلطان منک علیک فلا تکن کالباحث عن حتفه
بظلفه والجازع مارن انفه بکفه والسلام —

در سبب قتل مستعصم

وانچه تحقیق مقام است در واقعه بغداد وقتل مستعصم پس بدو وجه نقل شده چنانکه صاحب مجالس المومنین گفته که در اوائل حال خواجه را داعیه ترویج مذهب اهلبیت بوده چون ملاحظه نمود ودید که موید الدین علقمی قمی که وزیر بالاستقلال مستعصم خلیفه عباسی بود و از اکابر فضلاء شیعه امامیه بود چنان دید که دار السلام بغداد را مقصد ساخته بیمن وامداد وتائید موید الدین خلیفه را مهتدی سازد و بدین تشیع درآورد درین باب کتابتی بجناب مؤیدالدین با قصیده عربی که در مدح خلیفه نظم کرده بود ارسال نمود و چون مؤیدالدین   بکمالات وفضائل نفسانیه وماثر وشد وکاردانی خواجه را شنیده بود تقرب او را با خود مصلحت ندیده وملتفت جواب کتابت او نگردید و چون نسیم نومیدی بمشام خواجه وزید دید که توقف در بلاد عراق وخراسان از رهگذر سنیان تعصب انگیز فتنه بنیان وبیم خونریز قوم تتار وچنگیز ومتغلبان متعسر و یا متعذر است همواره متفکروار درگوشه وکنار روزگاری میگذرانید تا انیکه رئیس ناصرالدین محتشم که از افاضل زمان و از اسخیاء امراء علاءالدین محمد بن جلال الدین حسن پادشاه اسمعیلیان الموت وقهستان بوده خواجه را بلطائف الحیل نزد خود برد وصحبت او را مغتنم شمرد در رعایت خاطر او باقصی مراتب کوشیده و از افادت مستفید گردیده و خواجه کتاب ناصری را بنام او   تالیف   و چون خبر ورود خواجه بقلعه رودبار

واقتباس حاکم این دیار از پرتو ان بزرگوار بگوش هوش علاءالدین محمد رسید بران سعادت رشک ورزید وطوعا وکرها خواجه را نزد خود طلبید وقدوم فیض لزوم او را موجب زیب وزینت وبزرگی ونام خود دانست در اعزاز واکرام او اهتمام تمام نموده وخواجه چنان میدید فضای دلاویز ایران بواسطه ترکتاز چنگیزیان از فتنه واشوب لبریز است ومع هذا الجماعت اسمعیلیه در اصل مذهب تشیع با او شریک بودند واسباب فراغت ومطالعه او را باحسن وجه مهیا می نمودند لاجرم عمری بعذاب صحبت ایشان گرفتار بود تا زمانی ایلچیان یعنی هلاکوخان بقلاع اسمعیلیه نزدیک گردید وباخور شاه بن علاءالدین محمد بصواب دید خواجه بملازمت هلاکوخان رسید وهلاکو از قدوم خواجه بنهایت مسرور شد در تکریم وتعظیم او مراسم مبالغه بتقدیم رسانید وانتظام کلیات امور خود را باقتضای رای حکمت آرائی او مفوض گردانید و در کتاب حبیب السیر کیفیت افتادن خواجه بقلاع اسمعیلیه ورسیدن او از انجا بخدمت هلاکوخان بر این وجه مسطور است که در زمان معتصم خلیفه جناب خواجه روزی چند در ولایت قهستان ساکن شد وحاکم ان خطه ناصرالدین محتشم ابواب لطف وکرم بر روی روزگاران عالیمقدار گشاده انجناب در ایام بودن در انجا کتاب اخلاق ناصری را بنام او تالیف نموده وقصیدهٔ عربیه در مدح مستعصم خلیفه در سلک نظم کشیده به بغداد فرستاد ابن علقمی را این صورت موافق مزاج نیفتاد بر پشت قصیدهٔ ناصرالدین محتشم نوشت که مولانا نصیرالدین بخلیفه روی زمین اغاز مکاتبت ومراسلات نهاده از این اندیشه نباید بود وان بزرگ را خورد نباید شمرد چون ان نوشته بنظر ناصرالدین رسید خواجه را حبس نمود در وقتی که ناصر نزد علاءالدین محمد بقلعهٔ الموت یا میمون دز می رفت انجناب را بهمراه برده و با او سپرده بنابران علامه زمان چندگاهی بحسب ضرورت در میان ملاحده اوقات صرف نمود و چون اساس دولت ان طبقه بصدمه سپاه مغول درهم شکست خواجه از میمون دز بیرون آمده بایلخان پیوست وباصناف الطاف اختصاص یافته در سلک خواص مقربان انتظام یافته وبعضی از علماء نوشته اند که زمانیکه خواجه بهمراه ناصر محبوساً نزد علاءالدین رسید و در انجا محبوس شد در میان حبس چند کتاب تصنیف کرده از انجمله کتاب تحریر مجسطی است و در ان   چند مسئله از مسائل هندسه است وچون ایلخان مشهور بهلاکوخان از اولاد چنگیز بود نزدیک بقلاع اسمعیلیه شد وخواست ان بلاد را فتح کند پس پسر ملک علاءالدین باشاره محقق در نهانی از قلعه بیرون رفت وبخدمت هلاکوخان رسید پس هلاکو کیفیت احوال را فهمیده و دانست که خواجه در انجا محبوس است ان قلعه را فتح کرده وخواجه را نهایت احترام کرده واو را همراه خود برداشته وامور کلیه را بصوابدید رائی او گذاشته

محقق طوسی را هوای فتح بغداد در نظر آمد زیرا که تعصب مستعصم در مذهب تسنن در نظر محقق ظاهر و هویدا بود پس با هلاکو ببغداد رفتند و بعد از محاصره و شدة ان خلیفه با قضاة بغداد و سادات بنی عباس و پسر دی خود ابو بکر و احمد و غیر اینها به بیرون در وازه وارد اردوی هلاکو خان شدند پس خواجه بنزد سلطان رفت و گفت امر کن که ملازمان و مصاحبان خلیفه را در جا منزل داده و خلیفه و پسر هایش را بجلس بخواه و بقتل ایشان مبادرت کن پس چنین حکم جاری شد و اول پسرهای خلیفه را بعد از حضور بصلیب و دار او بختن مامور شدند و خلیفه در حضور سلطان و خواجه ایستاده و خواجه تحریص در قتل خلیفه داشت بعضی از علمای عامه که در اردوی کیوان شکوه هلاکو خان منزل داشتند و مصاحبت میکردند به هلاکو معروض داشتند که خلیفه از سادات و از اهل بیت و خویشان پیغمبر میباشند و مصلحت در قتل او نیست چرا که کشته شود زمین بلرزد و شگافته شود و لشکر تو را فرو برد و آسمان بر زمین افتد و عذابها نازل شود خواجه فرمود اینها همه از سخنهای اباطیل و اکاذیب است چه فرزند پیغمبر را کشتند و آسمان بر زمین نیامد و عذاب نازل نشد و این خلیفه بر باطل و ظالم و غاصب حقوق است در قتل او عذابی نازل نخواهد شد پس بعض علماء عامه در مقام منع بر آمدند و هلاکو خان را نیز خوفی در دل ظهور پیوست چون خواجه کار را برین منوال دید فرمود اکنون میخواهی که خون او ریخته نشود پس امر کن که او را در بساط به پیچند و او را بادو بازو با همان بساط انقدر بمالند که در انجا کارش تمام شود و تا خون او ریخته نشود هلاکو خان را این سخن پسند آمد و گفت که بساطی آوردند و او را در انجا به پیچیدن و انقدر مالش دادند که خلیفه عمر خود را بعلماء عامه بخشید از ان پس داخل بغداد شدند و فتح عراق عرب بسمت وصول موصول آمد —

در رصد بستن خواجه بامر هلاکو خان در مراغه

از ان پس سلطان که هلاکو خان باشد امر کرد در مراغه رصد به بندند پس خواجه آلات رصد یه را فراهم آورده و از اعوان او بران رصد جمعی از علماء و جمعی از تلامذهٔ خواجه بودند و هلاکو خان فرستاده و همه را جمع کرده که در خدمت خواجه باشند و این عمل را انجام دهند از انجمله ملا قطب شیرازی که شاگرد محقق طوسی بود و اوست صاحب اشراق و کلیات و فاضل حسن الخلق و مبرز در جمیع فنون حکمت —

در ذکر کسانیکه با خواجه بوده اند در رصد

اما عجب از صاحب لؤلؤ است که گفته که ملا قطب در صحبت خواجه مفید و یا مستفید بود و این سخن از صاحب لؤلؤ خبط بیّن است و ناشی از عدم تتبع و عدم خبرت بقوانین حکمت است چه ملا قطب

شاگرد خواجه بود و او را چه نسبت که در مجلس خواجه مفید باشد و از انجمله موید الدین عروضی دمشقی است و او متبحر در هندسه بود و آلات رصد بود و در مراغه بموت فجاءة در سال ششصد و چهار وفات کرد و فخر الدین مراغی را از موصل آوردند و او طبیب حاذق و فاضل بوده و نجم الدین کاتبی را از قزوین آوردند و او در حکمت و کلام فاضل بود و محی الدین اخلاطی را از تفلیس احضار کردند و او فاضل و مهندس و متبحر در علوم ریاضیه بود و محی الدین مغربی و او نیز مهندس و ریاضیه و فاضل در علوم و اعمال رصد بود و نجم الدین کاتب بغدادی که فاضل در اجزاء ریاضی و هندسه و علم رصد و کاتب مصور بود و حرکات کواکب را ضبط کردند و خواجه در ان اثنا وفات نمود و این فضلاء حساب بعضی از دقایق حساب را انگاه میداشتند و قطب الدین علامه شیرازی که از اعظم تلامذهٔ خواجه بود با انجماعت مشارکت مینمود بلکه شریک غالب بود اگر چه جناب خواجه بواسطه انیکه ملا قطب شاگرد او بود و بجهت استاد شاگردی نام او را با انجماعت در خطبهٔ کتاب زیج ذکر مینمود و نیز در رسیدن اجل موعود اصلاح بعضی از خللها را که در زیج مانده بود بان جماعت که از اصلاح ان قاصر بودند حواله نمود و همین معنی موجب کدورت ملا قطب شد با انیکه قدرت باصلاح انها داشته از روی طرح و اعراض بان جماعت واگذاشت و زیج خواجه اگر چه نهایت دقت در ان شد لیکن چون بانجام نرسیده است لهذا متروک شد لیکن مع ذلک در خسوف و کسوف و تعدیلات محل اعتماد جمیع منجمین است و احکامش درین باب از همه زیجات معتبر تر است و خواجه در علم معقول تلمیذ فرید الدین مشهور بداماد است و او تلمیذ سید صدر الدین میر حسنی است و او از شاگردان افضل الدین غیلانیست و او از شاگردان بهمنیار است و او از شاگردان شیخ ابو علی بن سینا است و اما مشایخ او در علم منقول ابو العباس لوکریست و او از شاگردان بهمنیار است پس خواجه از شاگردان پدرش محمد بن الحسن است و او تلمیذ سید فضل الله راوندی است و او تلمیذ سید مرتضی رازی برادر سید مجتبی ابن الداعی است و او شاگرد جعفر بن محمد درویشی است و او تلمیذ سید رضی صاحب نهج البلاغة است و همچنین از جمله مشایخ منقول محقق —

سالم بن بدران مصری است و او در اجازه خواجه چنین نوشته قرء علی جمیع الجزء الثالث من کتاب غنیة النزوع الی علم الاصول والفروع من اوله الی آخره قرائة تفهیم و تبیین و تامل منتخب من غوامضه عالم بفنون جوامعه و اکثر الجزء الثانی من هذا الکتاب و هو الکلام فی اصول الفقه الامام الفاضل العالم الاکمل الاورع المتقن المحقق نصیر الملة والدین وجیه الاسلام والمسلمین سید الائمة

والافاضل مفخر العلماء والاکابر وافضل اهل خراسان محمد بن محمد بن الحسن الطوسی زاد الله فی علّامه وحسن الدفاع عن جوبائه واذنت له فی روایته عنی عن السیّد الاجل العالم الاوحد الطّاهر الزاهد البارع عن الدّین ابی المکارم بن حمزه بن علے بن زهرة الحسینی قدّس روحه ونوّر ضریحه وجمیع تصانیفه وتصانیفے ومسموعاتی واجازاتی عن مشایخی ما اذکر اسانیده وما لم اذکر اذا ثبت ذلک عنده وما تعلّق ان صنفه وهذا خط اضعف خلق الله وافقرهم الے عفوه سالم بدران المازنی المصری کتبه ثامن عشر شهر جمادی الاخری سنه تسع عشر وستمائه حامدا لله ومصلیا علی خیر خلقه محمد واله الطّاهرین وسالم بن بدران مذکور ملقب بمعین الدین مصریست وشهید در شرح لمعه در کتاب میراث قولے از این بزرگوار نقل نموده وشیخ ابو الحسن شیخ سلیمان بن عبد الله بحرانی در رساله سلافة البهیّه در ترجمهٔ میثمیه گفته که یافتم بخط بعضے از افاضل معتمدین که خواجه در فقه تلمذ کرد در نزد کمال الدین شیخ میثم در علم معقول در نزد خواجه تا اینجا کلام او بود وظاهر انیکه چنین چیزی وقوع نیافته باشد وعلامه حلّے بعد از ورود محقق طوسے بحلّه ودیدن نمودن از محقق صاحب شرایع بخدمت خواجه رفت ودر نزد او تلمذ نمود واز او اجازه گرفت وشرح بر منطق تجرید او نوشت شرحے بر تجرید او نوشت وملا علی قوشچے شارح جدید همیشه میگفت که اگر شاگرد عرب خواجه که علامه حلی باشد شرح بر تجرید نمی نوشت هر آینهٔ تجرید در بوتهٔ اجمال باقی بماند وچیزی از و فهمیده نمی شد وعلامه در اجازه اش برای اولاد زهره بعد از ذکر خواجه فرموده که این شیخ افضل اهل عصر بود ودر علوم عقلیه ذهنیه وبرای او مصنفات بسیار بوده ودر علوم حکمیه وشرعیه وبر مذهب امامیه بود واشرف کسانی بود که ما انها را مشاهده کردیم در اخلاق خدا نورانی کند ضریح او را قرائت کردم در خدمت او الهیات کتاب شفا ابی علی سینا را وازان پس قرات کردم در نزد او تذکره که در علم هیئت است واز تصنیف او است پس اورا اجل محتوم دریافت خدا تعالے او را مقدس کند تا اینجا کلام علامه بود وبسیار عجب که گفت انیکه خواجه بر مذهب امامیّه بود واین مانند انست که شهید اول گفته بود که قطب المحققین بیشتاب از امامیه بود وایراد ان بر شهید در این مقام بر علّامه وارد است چه شان خواجه اجل واعظم واشرف واعرف ازان است که در حق او کسی بگوید که او بر مذهب امامیه بود علامه حلّی اعلی الله مقامه در کتاب منهاج الکرامه چنان وصفی خواجه را گفته که برای احدی کسی چنین وصف ننموده

دو مرتبهٔ دیگر که خواجه به بغداد وارد شد ومرض الموت ان را طاری شد در باب تجهیز وتغسیل وتکفین

دفن

وتدفین خود بفضلاء مومنین وصیت میفرمودند یکی از حاضران عرض کرد که مناسب انیکه خواجه را بمشهد امیر المومنین نقل نمایند خواجه از کمال اخلاص فرمود که مرا شرم می آید که در جوار فایض الابرار حضرت امام همام موسی الکاظم مرده باشم واز آستان او بجائی دیگر هر چند افضل باشد نقلم نمایند پس حسب وصیت در عتبه عالیه کاظمیه علیه السلام دفن نمودند وقائمه ان آستان که قائم مقام نوح مزار خواجه واقع شده بود این آیهٔ کریمه را رقم نمودند وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید وتاریخ وفاتش را باین قسم نظم نمودند نصیر ملت ودین پادشاه کشور فضل یگانهٔ که چه او مادر زمانه نزاد بسال ششصد وهفتاد ودو بذوالحجه بروز هیجدهم اندر گذشت در بغداد ودر جامع التواریخ خواجه مذکور است که بنابر وصیت خواجه خواستند که در جوار مشهد مقدس علی کاظمیه علی مشرفها الثنا والتحیه مدفون سازند لاجرم در حوالے آن ارض مقدس محلی اختیار نموده اغاز کندن کردند بیکبار سردابهٔ مرتب مزین بکاشی ظاهر شد چون نیک تفحص کردند معلوم شد که ناصر عباسے جهت بارگاه خود مرتب ساخته بود واو را نصیب نشد وبان سعادت مستعد نگردید ودر جای دیگر ناصر را دفن کردند وچون خواجه پاسبانی ان درگاه عرش اشتباه ال عبا انگشت نما بود لهذا بموجب کلبهم باسط ذراعیه بالوصید دران مکان کثیر الفیضان مدفون گردید واز مؤیدات قبول امام او را انکه سرداب مذکور در روز شنبه پانزدهم جمادی الاولی از سال پانصد ونود وهفت باتمام رسیده ودر همان روز خواجه از مادر متولد شده چنانکه عمر شریفش هفتاد وپنج سال هفت ماه بوده وتصانیف خواجه بدین وجه است —

در ذکر تصنیفات خواجه نصیر الدین

اگر چه تالیفات او در علوم حکمیّه وکلامیّه وفقهیه در مذهب شیعه امامیّه بسیار است لیکن اندکی از انها مذکور میشود ازان جمله کتاب تجرید در علم کلام که مثل ان بوجازت وفصاحت واشتمال بر دلائل واقوال در صفحه روزگار تا بحال نوشته نشد وبر او شروحی بسیار نمودند مانند شرح قدیم از محمود اصفهانی وشوارق از ملا عبد الرزاق لاهیجی وشرح حاجے ملا محمد جعفر استرابادی وشرح ملا علی قوشچی که انرا شرح جدید مینامند وسید شریف بر شرح قدیم حواشی نوشته وملا جلال دوانی ومیر صدر وملا عبد الرزاق لاهیجی وخفری واقا جمال وخلیفه سلطان وشیخ حسین تنکابنی ومرزا ابراهیم بن ملا صدری وغیر ایشان بر او حواشی نوشته اند ومولف کتاب را نیز بر تجرید شرح فارسی است وکتاب تجرید منطق وکتاب اساس الاقتباس در منطق وشرح اشارات وتحریر اقلیدس وتحریر مجسطی وتحریر

متوسطات و کتاب زیج ایلخانی و کتاب تذکره در هیئت و رساله معینیه در هیئت و رساله سی فصل
در معرفت تقویم و رساله اسطرلاب و کتاب جامع الحساب بالتخت والتراب و کتاب قواعد
العقاید و شرح محصل و رساله در جبر و قدر و رساله اجوبه سوالات شیخ صدر الدین قونوی
و رساله رد ایراد کاتبی بر دلیل حکماء در اثبات واجب و رساله در بحث امامت و ترجمه کتاب
زبدة الحقایق عین القضاة همدانی و شرح مواضع مشکله ان بالتماس و تکلیف امیر ناصر الدین
محتشم که از داعیان طایفه اسمعیلیه بوده و کتاب اخلاق ناصری باسم ناصر الدین مذکور و شرح
کتاب ثمرة بطلیموس بالتماس خواجه بهاء الدین محمد بن خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان
و رساله در فقه مواریث و رساله در تحقیق نفس الامر و رساله در تحقیق حقیقت علم و رساله فصول در
کلام و رساله اوصاف الاشراف و از این رساله و بعضی از مواضع رساله فصول و شرح قصیده
سلامان و ابسال که خاتمه کتاب اشارات است میشود که خواجه در نهایت زهد و انقطاع از خلق بوده
چنانکه این شعر که از گوهر طبع آن بزرگوار است بران شاهد است لذات دنیوی همه هیچ است نزد من
در خاطر از تغیر ان هیچ ترس نیست روز تنعم و شب عیش و طرب مرا غیر از شب مطالعه و روز درس نیست
و از جمله رسائل او رساله است که در عقاید نوشته و مجمل و مختصر و مفید است و قاضی نور الله در کتاب
مجالس ان رساله را نقل نموده است و رساله در علم رمل تالیف نموده که بسیار مستحسن است و در علم
رمل چند رساله نهایت خوب می باشد یکی رساله خواجه و دیگر رساله سکاکی و دیگر رساله

احوال محمد خفری

محمد بن احمد خفری ملقب بشمس الدین این سه رساله از کتب معتبره فن رمل میباشند و خواجه را رساله
دیگر نیز در رمل است و یکی از این دو رساله رمل در فارسی و دیگری عربیت و ایضا خواجه را
رساله در جفر است و این فقیر مولف کتاب را نیز رساله در رمل و رساله در جفر و منظومه در رمل
ناتمام است بدانکه خواجه منکر مسئله بدا است و این در نهایت غرابت است و چون سخن از خفری
گذشته است باکی نیست که مجملی از احوالات او ذکر شود اگر چه ظاهرا از حکماء علماء عامه است
بدانکه خفری از تلامذه میر صدر الدین محمد شیرازی است معروفست که در زمانی شاه اسمعیل
مردم را تکلیف بتعلم احکام شرعیه مینمودند و ایشان را تکلیف باسلام نمودند پس روزی
والد خفری از در در آمد و اظهار تحسر کرده و گفت که این جماعت مردمان را تکلیف باسلام

میکنند

میکنند ایا چه کار کنم خفری گفت که بر او لعن کن که دو سه عرب عاملی خلف بوده و چون شاه
اسمعیل خفری را از کاشان باصفهان خواست و با او گفت که از مذهب بستن رجوع کن خفری
گفت من بمذهب ایشان باشم و حال آنکه حاشیه بر الهیات شرح تجرید نوشته ام که اگر دیم درس بخوانند
میفهمد پس سلطان گفت اگر راست میگوئی ایشان را طعن کن خفری طعن بکرد و پس از خدمت پادشاه
مرخص شد و بکاشان آمد مردمان باستقبال و شتافتند پس از ملاقات با او ایراد نمودند که رفتی در اصفهان
مخذول برگشتی خفری در جواب گفت که حیف نبود برای دو نفر عرب کون برهنه خون مثل من فاضلی
ریخته شود و این حکایت را قاضی نور الله در کتاب مجالس و سید نعمت الله در کتاب انوار نعمانیه نوشته است
و قاضی نور الله نوشته است که چون بحکم شاه طهماسب اول محقق ثانی بایران آمد و در مقام ترویج مذهب
امامیه و ملائی بکاشان فرستاد و در کاشان احکام و فتوائی از خفری معروف بود بنظر محقق ثانی رسانیدند
و محقق ثانی اکثر از ان فتاوای را بر وفق عقل و عدل یافت و مطابق با مذهب قاضی بیضاوی امامیه دید
و پسندید و گفت که خفری در علم منقول راحل بوده و این احکام را بالعقل گفته و این هم مویدان است
که احکام شرعیه برطبق قواعد و احکام عقلیه است و کلما حکم به العقل حکم به الشرع و بالعکس و تالیفات
خفری رساله اثبات واجب و کتاب منتهی الادراک در علم هیئت و شرح تذکره مسمی بتکمله و رساله
حل مالاینحل و حاشیه بر اوائل شرح تجرید تا آخر بحث وجود ذهنی و حاشیه بر الهیات شرح تجرید قوشجی و حاشیه
بر اوائل شرح حکمة العین مسماة بسواد العین و رساله در علم رمل —

در احوال قاضی بیضاوی

بدانکه چون سابقا ترجمه علامه حلی گذشت و معارضه میان علامه و قاضی بیضاوی اتفاق افتاده
که در انجا ذکر نشد اکنون برای کثرت فوائد در اینجا ذکر مینمایم پس میگوئیم که شیخ بهائی زید بهائه در کتاب
کشکول گفته که او صاحب تصنیف مشهوره است اسمش عبد الله است لقبش ناصر الدین و کنیه اش ابو الخیر
ابن محمد بن علی بیضاوی و بیضاء قریه است از اعمال شیراز و در فارس متولی قضاء قضاة بوده و زاهد
و عابد و متورع در مذهب خود بود و آقا محمد هادی مترجم قرآن او را قاضی سوداوی نام نهاده
زیرا که چون قائل بخلافت بلا فصل علی نیست پس بیاضی از هدایت بر ناصیه او هویدا نیست بلکه
سواد ظلمت و ضلالت بر جبین او پیدا است و در زمانی داخل شهر تبریز شد پس بمجلس بعضی از فضلاء رفت
که مجلس درس بود و در صف نعال بنشست چنانکه کسی او را نشناخت پس مدرس اعتراضاتی دارد
آورد و بان افتخار کرده چون از تقریرش فراغت یافت بیضاوی شروع باعتراضات او نمود

مدرس گفت که گوش بسخن تو نمی دهم مگر انیکه ارادات مرا اول تقریر کنی تا بدانم که تو ارادات مرا فهمیده قاضی گفت که ایرادات تو را بالفاظ تو نقل کنم یا بمعانی مدرس مبهوت شد و گفت بالفاظ من اعاده کن پس قاضی ان ایرادات را بهمان الفاظ نقل نمود و در ترکیب الفاظ ان بحث چند وارد آورد پس باجوبه متنابه اعتراضات مدرس را جواب گفت پس از ان خود ابعد اعتراضات او اعتراضات وارد آورد و از مدرس جواب خواست مدرس حاضر برامده وزیر سلطان در ان مجلس حاضر بود چون واقعه را مشاهده نمود از جای برخاست و بیضاوی را بجای خود نشانید و چون از نام نسب او پرسید و او را شناخت نهایت شرایط واحترام بجای آورد پس قاضی قضا د شیراز را طلب داشت وزیر قضاء شیراز را باو برگذار نمود و با تشریف و خلعت فاخر داد —

احوال و فات قاضی

وفاتش در سال ششصد و هشتاد و پنج بوده و در بلده تبریز با خلفای ثلث محشور شد و شیخ علی نواده شهید ثانی در حواشی تعلیقه اش بر شرح لمعه در مسئله طهارت و حدث با شک در تقدم و تاخر نوشته است که علامه در قواعد فرموده که استصحاب میکند حالت سابقه بران طهارت و حدث را پس چون کتاب قواعد شیوع یافت و نسخه اش در شیراز بنظر قاضی بیضاوی رسید و قاضی از قضای همان مسئله طهارت و حدث و شک در متقدم و متاخر را مطالعه نمود و برهمان مقام حاشیه نوشت باین مضمون که ای مولای ما جمال الدین خداوند تعالی ایام افاده ترا مستدام گرداند و تو امام اصولیین می باشی و در اصول مسئله مسلمه مقرر است که در استصحاب بقای موضوع شرط است و درین مسئله که تو فتوی داده بانکه شک در متاخر از طهارت و حدث استصحاب میکند حالت سابقه برانیکه طهارت و حدث را صحیح نیست زیرا که ان حالت سابقه براین طهارت و حدث قطعاً زائل شده زیرا که اگر ان حالت سابقه طهارت بود و یقیناً بحدث زائل شد و اگر حدث بود و یقیناً بطهارت رفع شود پس موضوع را بقائی نیست پس چگونه استصحاب حالت سابقه مینمائی پس قاضی ان ایراد را نزد علامه فرستاد علامه جواب طولانی نوشت و این مضمون را منفصله و مانعة الخلو برگردانید و حاصل کلامش انیکه بنده که گفته ام استصحب ای حکم بمثله یعنی مثل حالت سابقه حکم میکند نه انیکه مراد استصحاب اصطلاحی باشد پس علامه ان جواب را بشیراز و نزد قاضی فرستاد قاضی چون ان را نظر کرد و بران مستحسن شمرد و قاضی را تالیفات حسنه است مانند کتاب غایت در علم فقه و شرح مصابیح و کتاب منهاج در علم اصول و از استادم آقا سید ابراهیم شنیدم که بهستاد شرح بر کتاب منهاج قاضی نوشته شده و کتاب طوالع

در علم کلام و بر او نیز شروح بسیار نوشته اند و کتاب تفسیر قاضی که موسوم بانوار التنزیل است و در عربیت نهایت کوشیده و حواشی متعدده بر او نوشته اند مانند عصام و شیخ زاده و سیوطی و عبد الحکیم و ملا میرزا جان و شیخ بهائی و غیر ایشان و شیخ بهائی را نیز شرحی بر تفسیر قاضی است و این فقیر مولف کتاب را نیز حواشی غیر مدونه بر قاضی است و شیخ بهائی بهتر از دیگران نوشته از ان پس سیوطی بهتر از دیگران نوشته است و قاضی را در همین کتاب تفسیر منا قضائی است که در کتاب مشکلات العلوم انها را ذکر کرده ام از انجمله در تفسیر آیه لیبلوکم ایکم احسن عملا گفته است که فعل در اینجا معلق از عمل است و در سوره ملک نقیض این گفته است ایضاً در تفسیر سوره هود تصریح کرده انیکه نزول توریة پیش از غرق شدن فرعون بوده و در تفسیر سوره مؤمنین نقیض اینرا گفته ایضاً در سوره مریم در تفسیر آیه شریفه و کان رسولاً نبیاً گفته است که رسول لازم نیست که صاحب شریعت باشد و در سوره حج نقیض این را گفته است ایضاً در تفسیر سوره نمل گفته است که سلیمان متوجه شد بسوی حج بعد از اتمام بناء بیت المقدس و در تفسیر سوره سبا نقیض اینرا گفته الحاصل اگر منا قضات و خبیطات و اغلاط قاضی را جمع کنم بقدر همان کتاب تفسیرش بلکه زیاده تر کتابی خواهد شد —

در احوال محقق سبزواری

ملا محمد باقر بن محمد سبزواری ملقب بمحقق سبزواریست از فضلاء مهره حذقه است و اجازه از اخوند ملا محمد تقی مجلسی و شیخ بهائی دارد و از تالیفات اوست کتاب شرح ارشاد مسمی بذخیره لیکن جز عبادات او جاهای دیگرش را نیافتم و ظاهر انیکه زیاده از ان ننوشته باشد و کتاب کفایه که از دوره فقه دو سه کتابی از آخرش کم است بلکه تا باخر میراث نوشته کتابیست در بیان فتوی لیکن نقل قول هم غالباً کرده و در بعضی از مواضع دلیل هم اقامه نموده فی الحقیقه کتاب خوبیست و بعضی او بر شرح نوشته اند —

در احوال ملا محمد سراب

ملا محمد بن عبد الفتاح تنکابنی انه ابل بلد مولف کتاب و از اهل قریه است مسماة بسراب که در سابق از قات آبادانی بود و اکنون خراب و در جوار خورده ییلاق تنکابن واقع است و اسم او را در کتاب قوانین در حاشیه منه مذکور داشته و فی الحقیقت محقق است و اسمش در کتب علمیه و کتب اجازات مذکور است و او را حواشی است بر معالم که غیر مدون است و رساله است در امامت و رساله است در احکام و مسائل اجماع و او از شاگردان محقق سبزواری سابق الذکر است و اجازه از او دارد

در احوال محمد صادق

صبح محمد صادق بن محمد بن عبد الفتاح تنکابنی ساکن اصفهان پسر ملا محمد سراب سابق الذکر است و از علامه مجلسی اجازه دارد و حواشی غیر مدونه بر شرح لمعه نوشته است —

صدوق علی بن حسین بن موسی بن بابویه القمی ابو الحسن مشهور با بن بابویه پدر صدوق است و از اعاظم محدثین قم و شیخ اهل قم و فقیه ایشان بوده و بعراق آمد و بصحبت ابو القاسم حسین بن روح که ثالث سفراء و نواب اربعه بود رسید و از او بعضی از مسائل دینیه استفسار فرموده و بعد از آن کتابتی توسط علی بن جعفر بن اسود داده باو فرستاد و در آن کتابت التماس نموده بود که کتاب او را که در این التماس دعاء فرزند نموده بود بنظر حضرت صاحب الامر برساند و او هم رسانید بعد از سه روز جواب در آمد که ما دعاء کردیم بان و زود است که روزی شوی دو پسر خیر پس خداوند او را دو پسر کرامت کرد ابو جعفر که صدوق است و ابو عبد الله حسین و صدوق همیشه میگفت که من از دعاء صاحب الامر بعمل آمده ام و بدان مفاخرت میکرد و توقیعی از حضرت امام حسن عسکری نیز میکرد باو آمده و در انجا بلفظ شیخی و معتمدی او را ستوده و در انجا دعاء کرد که خداوند باو اولادی کرامت کند که از صلحا باشد و بعضی گفته اند که او این دعاء را از عسکری خواهش نموده بود و شاید هر دو اتفاق افتاده باشد و وفات این بزرگوار در سال سی صد و بست و نه اتفاق افتاده و عددان برحمه الله میباشد و در آن حال محمد علی بن محمد سمری که نائب چهارم انحضرت بود او نیز وفات نمود و کلینی نیز در آن سال وفات کرد و از آن سال غیبت کبری اتفاق افتاده و بعضی سال سیصد و بست و هشت گفته اند علی بن محمد سمری روزی در بغداد نشسته بود و جمعی از شیعیان در نزد او نشسته بودند پس بناگاه بر زبان او جاری شد که رحمه الله علی بن حسین بن بابویه بعضی از حاضرین گفتند که او زنده است علی بن محمد فرمود که او امروز وفات کرد پس اهل مجلس ضبط تاریخ نمودند پس از آن مدتی قوافل از قم ببغداد آمده گفتند که ابن بابویه در همان روز وفات کرده و این سال را سنه تناثر نجوم ارض گفتند چه علماء ستارگان زمین میباشند و در آن سال اعیان علماء وفات نمودند و بعضی گفتند که ان را تناثر نجوم ارض نامیدند برای اینکه دیدند که تیرهای شهاب بسیار در آن سال بر زمین آمد پس از آن تعبیر موت علما کردند و همچنین هم [illegible] ق افتاد و مدفن او در قم که بالفعل مقبره دارد و گنبدی بر آن بنا نهاده اند و تصنیفات او کتاب توحید و کتاب وضوء و کتاب صلوة و کتاب جنایز و کتاب امامت و تبصره از حیرت کتاب املاء و نوادر و کتاب الاخوان کتاب الذر و الولدان کتاب الشرایع کتاب التفسیر کتاب النکاح کتاب مناسک حج کتاب قرب الاسناد کتاب التسلیم کتاب الطب کتاب المواریث

کتاب المعراج و رساله الی والده —

در احوال محمد بن علی

صدوق محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی خراسانی رازی ملقب بصدوق و گاهی تعبیر از او و والد او بصدوقین مینمایند کنیت اش ابو جعفر و شیخ نجاشی در کتاب رجال گفته که او شیخ ما و فقیه و وجه شیعه ری و خراسان بود و در سال سیصد و پنجاه و پنج در عنفوان جوانی ببغداد آمد و شیوخ طایفه از او استماع حدیث نمودند و شیخ طوسی در کتاب فهرست گفته که ابو جعفر بن بابویه شیخ جلیل القدر حافظ احادیث بصیر بحال رجال و ناقد اخبار بود و در میان علماء قم مانند او در حفظ و کثرت علم پیدا نشده و قریب بسیصد تصنیف دارد و در سال سیصد و هشتاد و یک در بلده ری وفات یافت و از او روایت داشته اند و اجازه داشته اند مفید و والد نجاشی و ابن غضایری و او از ارباب کتب اربعه است که بر انها است مدار در اعصار و از محمد بن ثلث و بدعوت امام تولد یافت و امام را در مکه بخواب دید که باو امر فرمود که کتابی در غیبت ما تصنیف کرده و عمر معمرین را در انجا نوشته پس ان کتاب را نوشت و با کمال الدین و اتمام النعمه نام نهاده

در تالیفات شیخ صدوق

و انچه از کتب در کتاب رجال نجاشی ذکر شده بدین تفصیل است کتاب دعائم الاسلام در معرفة حلال و حرام ۲ کتاب توحید ۳ کتاب النبوة ۴ کتاب اثبات الوصیة لعلی ۵ کتاب اثبات خلافت ۶ کتاب اثبات النص علیه ۷ کتاب اثبات النص علی الائمة ۸ کتاب المعرفة فی فضل النبی و امیر المؤمنین و الحسن و الحسین علیه السلام ۹ کتاب مدینة العلم ۱۰ کتاب المقنع در فقه ۱۱ کتاب العرض علی المجالس ۱۲ کتاب علل الشرایع ۱۳ کتاب ثواب الاعمال ۱۴ کتاب عقاب الاعمال ۱۵ کتاب الاوائل ۱۶ کتاب الاول و الاخر ۱۷ کتاب المناهی ۱۸ کتاب الفرق ۱۹ کتاب خلق الانسان ۲۰ کتاب رساله الاولة فی الغیبة ۲۱ کتاب الرسالة الثانیة ۲۲ کتاب رسالة الثالثة ۲۳ کتاب الرسالة فی ارکان الاسلام ۲۴ کتاب المیاه ۲۵ کتاب السواک ۲۶ کتاب الوضوء ۲۷ کتاب التیمم ۲۸ کتاب التیمم ۲۹ کتاب الاغسال ۳۰ کتاب الحیض و النفاس ۳۱ کتاب نوادر الوضوء ۳۲ کتاب فضائل الصلوة ۳۳ کتاب فرایض الصلوة ۳۴ کتاب فضل المسجد ۳۵ کتاب مواقیت الصلوة ۳۶ کتاب فقه الصلوة ۳۷ کتاب الجمعة و الجماعة ۳۸ کتاب السهو ۳۹ کتاب الصلوة سوی الخمس ۴۰ کتاب نوادر الصلوة ۴۱ کتاب الزکوة ۴۲ کتاب الخمس ۴۳ کتاب حق الجداد ۴۴ کتاب الجزیة ۴۵ کتاب فضل المعروف ۴۶

کتاب فضل الصدقه ۰ ۴ کتاب فضل الصوم ۰ ۴ کتاب الفطر ۹ ۴ کتاب اعتکاف ۵۰ کتاب جامع الحج
۵۱ کتاب جامع علل الحج ۵۲ کتاب جامع تفسیر المنزل فی الحج ۵۳ کتاب جامع حج الانبیا ۵۴
کتاب جامع حج الائمه ۵۵ کتاب جامع فضل الکعبه والحرم ۵۶ کتاب جامع اداب المسافر للحج ۵۷
کتاب جامع فرض الحج والعمره ۵۸ کتاب جامع فقه الحج ۵۹ کتاب الموقف ۶۰ کتاب القربان ۶۱
کتاب مدینه وزیارت قبر النبی وائمته ۶۲ کتاب جامع نوادر الحج ۶۳ کتاب زیارات قبور الائمه ۶۴
کتاب النکاح ۶۵ کتاب الوصایا ۶۶ کتاب الوقف ۶۷ کتاب الصدقه ۶۸ والنحل والهبه ۶۹
کتاب السکنی والعمری ۷۰ کتاب الحدود ۷۱ کتاب الدیات ۷۲ کتاب المعایش والمکاسب
۷۳ کتاب التجارت ۷۴ کتاب العتق والتدبیر والمکاتبه ۷۵ کتاب القضاء والاحکام ۷۶
کتاب اللقاء والسلام ۷۷ کتاب صفات الشیعه ۷۸ کتاب اللعان ۷۹ کتاب الاستسقاء ۸۰
کتاب زیارت موسی ومحمد ۸۱ کتاب جامع الزیارات الرضا ۸۲ کتاب تحریم الفقاع ۸۳
کتاب المتعه ۸۴ کتاب الرجعه ۸۵ کتاب الشعر ۸۶ کتاب معانی الاخبار ۸۷ کتاب
السلطان ۸۸ کتاب معارفة الاخوان ۸۹ کتاب فضائل جعفر الطیار ۹۰ کتاب فضائل العلوم
۹۱ کتاب الملاهی ۹۲ کتاب السنة ۹۳ کتاب فی عبد المطلب وعبد الله وابی طالب ۹۴
کتاب فی زید بن علی ۹۵ کتاب الفوائد ۹۶ کتاب الابانه ۹۷ کتاب الهدایه ۹۸ کتاب الصیانه
۹۹ کتاب التواریخ ۱۰۰ کتاب علامات آخر الزمان ۱۰۱ کتاب فضل الحسن والحسین ۱۰۲ کتاب رساله
فی شهر رمضان جواب رساله وردت فی شهر رمضان ۱۰۳ کتاب مصابیح المصباح الاول ذکر من
روی عن النبی من الرجال المصباح الثانی ذکر من روی عن النبی من النساء المصباح الثالث
ذکر من روی عن امیر المومنین المصباح الرابع ذکر من روی فاطمه المصباح الخامس ذکر من روی عن
ابی محمد الحسن بن علی المصباح السادس ذکر من روی عن ابی عبد الله الحسین بن علی المصباح
السابع ذکر من روی عن علی بن الحسین المصباح الثامن ذکر من روی عن ابی جعفر محمد
علی المصباح التاسع عن ابی ذکر من روی عبد الله الصادق علیه السلام المصباح العاشر
ذکر من روی عن موسی بن جعفر المصباح الحادی عشر ذکر من روی عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
المصباح الثانی عشر ذکر من روی عن ابی جعفر الثانی المصباح الثالث عشر ذکر من روی
عن ابی الحسن علی بن محمد المصباح الرابع عشر ذکر من روی عن ابی محمد الحسن بن علی المصباح
الخامس عشر ذکر الرجال الذین خرجت الیهم التوقیعات ۱۰۴ کتاب المواعظ ۱۰۵ کتاب الرجال

المختارین

الرجال المختارین من اصحاب النبی ۱۰۶ کتاب الزهد ۱۰۷ کتاب زهد النبی ۱۰۸ کتاب زهد امیر المومنین
۱۰۹ کتاب زهد الحسن ۱۱۰ کتاب الحسین ۱۱۱ کتاب زهد علی بن الحسین ۱۱۲ کتاب زهد ابی جعفر ۱۱۳
کتاب زهد الصادق ۱۱۴ کتاب زهد ابراهیم ۱۱۵ کتاب زهد الرضا ۱۱۶ کتاب زهد ابی جعفر الثانی ۱۱۸
کتاب زهد ابی الحسن علی بن محمد ۱۱۹ کتاب زهد ابی محمد الحسن ابن علی ۱۲۰ کتاب وصاف النبی ۱۲۱ کتاب
دلائل الائمه ومعجزاتهم ۱۲۲ کتاب الروضه ۱۲۳ کتاب نوادر الفضائل ۱۲۴ کتاب المحافل ۱۲۵
کتاب امتحان المجالس ۱۲۶ کتاب حدیث غریب النبی وامیر المومنین ۱۲۷ کتاب الحضاره ۱۲۸ کتاب
مختصر تفسیر القرآن ۱۲۹ کتاب خباب سلمان وزهد وفضائل ۱۳۰ کتاب ابی زر وفضائله ۱۳۱ کتاب التقیه
۱۳۲ کتاب حذو النعل بالنعل ۱۳۳ کتاب نوادر الطب ۱۳۴ کتاب جوابات المسائل الوارده علیه
من واسطه ۱۳۵ کتاب الطرائف ۱۳۶ کتاب جوابات المسائل الوارده من قزوین ۱۳۷ کتاب
جوابات المسائل الوارده علیه من البصره ۱۳۸ کتاب جوابات المسائل من الکوفه ۱۳۹ کتاب جوابات
المسائل وردت علیه من المدائن فی الطلاق کتاب العلل غیر مبوب ۱۴۰ کتاب فی ذکر من اصحاب الحدیث
وعن کل واحد منهم حدیث ذکر ۱۴۱ ذکر المجلس الذی جری له بین یدی رکن الدوله ۱۴۲ ذکر مجلس آخر ۱۴۳
مجلس ثالث ۱۴۴ ذکر مجلس رابع ۱۴۵ کتاب ذکر مجلس خامس ۱۴۶ ذکر الحذاء والخف ۱۴۷ کتاب تخاتم
۱۴۸ کتاب علل الوضوء ۱۴۹ کتاب الشوری ۱۵۰ کتاب کتاب اللباس ۱۵۱ کتاب مسائل ۱۵۲ کتاب
الخطاب ۱۵۳ کتاب فضل العلم ۱۵۴ کتاب الموالات ۱۵۵ کتاب مسائل الوضوء ۱۵۶ کتاب
مسائل الصلوة ۱۵۷ کتاب مسائل الزکوة ۱۵۸ کتاب مسائل الخمس ۱۵۹ کتاب مسائل الوصایا
۱۶۰ کتاب مسائل المواریث ۱۶۱ کتاب مسائل الوقف ۱۶۲ کتاب مسائل النکاح که سیزده کتاب
است ۱۶۳ کتاب مسائل الحج ۱۶۴ کتاب مسائل العقیقه ۱۶۵ کتاب مسائل الرضاع ۱۶۶
کتاب مسائل الطلاق ۱۶۷ کتاب مسائل الدیات ۱۶۸ کتاب مسائل الحدود ۱۶۹ کتاب
ابطال الغلو والتقصیر ۱۷۰ کتاب سر المکتوم الی الوقت المعلوم ۱۷۱ کتاب المختارین ابی عبیده
۱۷۲ کتاب الناسخ والمنسوخ ۱۷۳ کتاب مسئله نیشاپور ۱۷۴ کتاب رساله الی ابی محمد الفارسی
فی شهر رمضان ۱۷۵ کتاب الرساله الثانیه الی اهل البغداد فی معنی شهر رمضان ۱۷۶
کتاب ابطال الاختیار واثبات النص ۱۷۷ کتاب المعرفه بالرجال البرقی ۱۷۸ کتاب مولد
امیر المومنین ۱۷۹ کتاب مصباح المصلی ۱۸۰ کتاب مولد فاطمه ۱۸۱ کتاب الجمل ۱۸۲ کتاب تفسیر
القرآن ۱۸۳ کتاب الجامع الکبیر ۱۸۴ کتاب اخبار عبد العظیم بن عبد الحسنی ۱۸۵ کتاب تفسیر

قصیده فی اهل بیت ۱۸۶ کتاب مدینة العلم ۱۸۷ کتاب الامالی ۱۸۸ کتاب الاعتقادات ۱۸۹ کتاب من لایحضره الفقیه که از کتب اربعه است واین کتاب چهار مجلد و ششصد و شصت باب است مجلد اول مشتملست بر هشتاد و هفت باب و دوم بر دویست و بیست و هشت باب و سوم مشتملست بر هفتاد و هشت باب و چهارم مشتملست بر صد و هفتاد و سه باب پس جمیع انچه در مجلد است از اخبار هزار و ششصد و هیجده حدیث است و جمیع انچه در مجلد دوم است هزار و ششصد و هفتاد حدیث است و جمیع انچه در مجلد سوم است محصور است هزار و سیصد و پنج حدیث و جمیع انچه در مجلد رابع است محصور است بر نهصد و سه حدیث و جمیع مسانید اول هفتصد و هفتاد و هفت حدیث است و مراسیل ان پانصد و هفتاد و سه حدیث است و مسانید جلد سوم هزار و دویست و نود و پنج حدیث است و مراسیل ان پانصد و ده حدیث است و مسانید جلد چهارم هفتصد و هفتاد و هفت حدیث است و مراسیل ان دو هزار پنجاه حدیث است

در فتاوای غریبیٔ صدوق

واز جمله غرائب فتاوای صدوق اینکه اگر کسی عمامه دارد جائز نیست که بدون تحت الحنک نماز کند وایضاً اول وقت مغرب را فرض دانسته واین مذهب شیخ طوسیست در کتاب مبسوط وایضاً صدوق قنوت را در نماز پنجگانه واجب دانسته وترک ان نماز را باطل میداند وابن ابی عقیل قنوت را در نماز جهریه واجب میداند واز جملهٔ فتاوای او اینکه صلواة را جزء تشهد نمی داند و در کتاب من لایحضره الفقیه دعای تشهد وصورت انرا بدون صلواة نوشته وایضاً سهو را بر پیغمبر وامام جایز میدارد وانرا اسهاء الرحمن نام نهاده وسید نعمة الله جزایری را نیز همین مذهب است وصدوق گفته است که استادم محمد بن الحسین بن الولید نیز همین مذهب داشته اگر عمرم وفا کند رساله در این مسئله خواهم نوشت وشیخ بهائی درینمقام نوشته است که حمد خدائرا که عمر او را قطع کرد واو را توفیق ان نداد که چنین کتابی بنویسد وشیخ احمد الحسائی در این مسئله گفته که صدوق درین مسئله کذوب است ووفات ان بزرگوار در سال سیصد وهشتاد ویک بوده وبحروف تهجی لفظ شفا شد وانجناب در ری مدفون است وقریب چهل سال است که ان قبر را خواستند که تعمیر نمایند منجر به نبش شد پس دیدند که ان جسد بحال خود باقیست و نپوسیده ونوک ناخن صابع او رنگ حنا باقی بود وفرق مبارکش قلیلی بجهت خرابی قبر خورد شده بود وبران قبهٔ بنا گذاشتند وشیخ مفید در نزد این جناب تلمذ نموده وازاو اجازه دارد وصدوق اجازه دارد وازپدرش هو از کلینی بواسطه محمد بن علی بن ماجیلویه ومحمد بن محمد بن عصام کلینی وعلی بن احمد بن محمد بن عمران دقاق —

صفوه محمد بن یعقوب الکلینی ملقب بلقب ثقة الاسلام ومکنی به ابوجعفر است وکلین بضم کاف وفتح لام است چنانکه علامه وشیخ الطائفه شیخ طوسی بدان تصریح کرده اند واز مشایخ خلفا عن سلف بدین وجه مسموع گشته وبالفعل نیز در السنه اهالی ان ولایعنی ری وتوابع ان بدین وجه قرائت میشود وان از توابع ودهات ری وصاحب قاموس گفته بفتح کاف وکسر لام واو را بنیران امین دانسته است واین از جملهٔ اغلاط قاموس است وانجناب اول محمد بن ثلث اوایل است که کتاب کافی که قریب هشت هزار بیت است در مدت بیست سال نوشته است وازابن الاثیر در جامع الاصول محلی است که از خواص شیعه اینکه در سر هر سال صد هجری مجددی برای مذهب ایشان است ودر راس مائهٔ ثانیه امام رضا ودر سر مائهٔ ثالثه محمد بن یعقوب کلینی ودر سر مائهٔ رابعه سید مرتضی بوده واو اول کسی است که اخبار را مبوب کرده وکتابش از کتب اربعه واو چنانچه از کتب رجال استفاده میشود اوثق ناس است در حدیث واثبت واضبط است —

در تعداد اخبار کتاب کافی

وعدد اخبار کتاب کافی شانزده هزار صد ونود ونه حدیث است وصحیح ان باصطلاح متاخرین پنجهزار وهفتاد ودو حدیث است وحسان صد وچهل وچهار حدیث موثقات هزار وصد وشانزده حدیث است ونوی سیصد ودو حدیث است وضعاف نه هزار چهار صد وهشتاد وپنج حدیث است ودر سال سیصد وبیست ونه یا بیست وهشت که سنهٔ تناثر نجوم ارض است انجناب وفات یافت ووفاتش در بغداد اتفاق افتاد ودر مقبره اش درباب الکوفه مدفون شد ومحمد بن جعفر حسینی که ملقب بابو قیراط است براو نماز گذارد وسید هاشم بحرانی متقدم در کتاب روضة العارفین گفته که بعضی از ثقات از علماء معاصرین گفته اند که بعضی از حکام بغداد بنای قبر محمد بن یعقوب کلینی را دید وسوال کرد که این قبر کیست گفتند که ان بعضی از شیعه است پس امر کرد که انرا خراب کردند وقبر را شگافتند دیدند که ان بزرگوار با کفن باقی ونه پوسیده وبا او طفل کوچکی با کفنش مدفون است پس امر کرد تا اینکه او را دفن کردند وبران قبهٔ بنا کردند والی الان قبر معروف ومزار ومشهد است تا اینجا کلام سید هاشم بوده وبعضی از مشایخ که گویا سید نعمة الله جزائری باشد گفته است که سبب حفر ان قبر مطهر ان بود که بعضی از حکام بغداد دیدند که مردم بزیارت ائمه مفتون می باشند پس تعصب وعداوت اهل بیت او را وا داشت که قبر حضرت موسی بن جعفر را حفر کند وگفت که اگر اعتقاد شیعه حق است پس او الان در قبر موجود است والا مردم را خواهیم از زیارت قبور ایشان منع نمود پس بعضی با ان حاکم گفتند که در اینجا مردی از علماء

ایشان که از اقطاب ایشان ہست مدفونست واعتقاد ایشان انست که قبر علما ایشان نیز محفوظ وبدن
ایشان ہم متغیر نمیشود پس قبر این عالم را که محمد بن یعقوب کلینی ہست بشگافید پس ان قبر را شگافتند پس دیدند
که محمد بن یعقوب کلینی بہمان ہیئت خود مدفون ہست وہیچ تغیر در او راہ نیافته پس امر کرد که بر قبرش قبهٔ عظیمه
وبنائی بنا کردند وانجا مزار مشهور شد وبرای محمد بن یعقوب کلینی تالیفاتی نیز نقل شده واز انجمله کتاب کافیست
که مانند شمس در رابعه النهار ہست وکتاب رسائل الائمه وکتاب رد بر قرامطه وکتاب تعبیر رویا وکتاب
رجال وکتاب انچه گفته شده در ائمه از شعر —

در احوال شیخ مفید

صر محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السّلام الحارثی ملقب بمفید شیخ وفاضل عمید ومتکلم وحید ومناظر
ومجادل فرید انکه سه توقیع در سه سال از ناحیهٔ مقدسه برایش عز صدور یافت ودر عنوان انحضرت
نوشته بود که فلاح الاعز السدید الشیخ المفید واصل شیخ از عکبر ہست واز فتاوای شیخ انکه در احکام
شرعیه امر موسع ندار یم گویند که از یکی دہات کسی بخدمت شیخ رسید وسوال کرد که زنی حامله
فوت کرده وحملش زنده ہست ایا باید شکم ضعیفه را شگافت وطفل را بیرون آورد یا انیکه با ان حمل او را
دفن کنیم شیخ فرمود که با وحمل را دفن کنید ان مرد برگشت در اثناء راه دید که سواری از پشت سر
می تازد ومی آید چون نزدیک رسید گفت ای مرد شیخ مفید فرموده ہست که شکم ان ضعیفه را شق کنید
وطفل را بیرون آورید وضعیفه را دفن کنید ان مرد چنین کرد بعد از چندی ماجرا را برای شیخ نقل کرد
شیخ فرمود که من کسی نه فرستادم ومعلوم ہست که انکس حضرت صاحب الزمان بود الحال که در احکام
شرعیه خبط وخطاء مینمائیم ہمان بہتر که دیگر فتوی نگوئیم پس در خانه بر بست وبیرون نیامد ناگاه از
حضرت صاحب الزمان توقیعی بیرون امد بسوی شیخ که بر شما ہست انیکه فتوی بگوئید وبر ما ہست انیکه داشته
شما را وانگذاریم که در خطا واقع شوید پس شیخ بار دیگر مسند فتوا انشت وباید دانست که توقیع در ایام
غیبت کبری بیرون نیامده مگر برای شیخ مفید وشیخ اسد الله کاظمینی در کتاب مقابس گفت که اجماع
علماء امامیه ہست که برای شیخ مفید توقیعات از امام زمان آمد بخط مبارک ان حضرت واز جمله فتاوای
غریبه شیخ مفید سلام نماز را مستحب می داند واین قول موافق ہست با مذہب شیخ طوسی در غیر مبسوط وابن
براج وابن ادریس وعلامه در سوای منتهی ومشهور ومنصور انیکه واجب وجزء نماز ہست وشهید اول
در کتاب قواعد واجب دانسته لیکن جزء ندانسته بلکه خارج از نماز می داند وایضا از فتوای غریبه
شیخ مفید انیکه واجب موسع را در شریعت نفی فرموده وما تضعیف این فتوی را در کتاب لسان الصدق

در بحث واجب موسع باستیفار بیان نمودیم وجواب استصحاب ملا مراد در مجلد افعال از کتاب بدایع الاحکام
در شرح شرایع الاسلام بیان کردیم —

در کرامت شیخ مفید وسیّد مرتضی وسیّد رضی

بدانکه شیخ اسد الله کاظمینی نوشته ہست که شیخ مفید صاحب کرامات کثیره بوده مولف این کتاب گوید
که از جمله کرامتش ورود توقیعات مهدویه ہست وکرامت دیگر در حکایت ان زن که مرد وطفل
در شکم او زنده بود چنانکه گذشت کرامت سوم کرامتی ہست که سیّد مرتضی وسیّد رضی ووالده
ایشان با شیخ مفید دران کرامت شریک می باشند وان انیست که شیخ مفید شبی در خواب دید که در
مسجد کرخ از مساجد بغداد نشسته وصدیقهٔ کبری حضرت فاطمهٔ زهراء دست حسنین را گرفته وبه نزد شیخ
مفید آمد وفرمود یا شیخ علمهما الفقه پس شیخ بیدار شد ودر حیرت افتاد که این چه خواب است
ومراچه حد انیکه امام را تعلیم نمایم وخواب دیدن ائمه ومعصومین خواب شیطانی نیست پس صباح
انشب را بہمان مسجد که در خواب دید رفته ودر انجا نشسته بناگاه دید که مادر سیّد مرتضی مدو کنیزکان
دور او را گرفته ودست سیّد مرتضی وسیّد رضی را گرفته به نزد شیخ مفید آورد وگفت که یا شیخ علمهما
الفقه شیخ تعبیر ان خواب را فهمیده ودر احترام سیّد مرتضی وسید رضی کمال مبالغه داشته

در توقیع شیخ مفید وسیّد مرتضی

کرامت چهارم که سیّد مرتضی با او شریک ہست انیکه روزی سید مرتضی گفت که زین بر بالای
اسبش بگذارید شیخ مفید فرمود که من دیدم که سگ بران بول کرد بفرمای تا زین را بشویند سیّد
مرتضی گفت که شما یک شاهد بیشتر نیستید وقول شما مسموع نیست پس بعد از محاوله قرار دادند که طرفین
مطلب نوشته وبر مرقد مطهر حضرت امیر المومنین گذاشتند وصباح انروز ان مکتوب را دیدند که حضرت
امیر المومنین بران نوشته بود که الحق مع ولدی والشیخ معتمدی وبعضی از علما گفته اند که شیخ مفید
وسیّد شفاها از حضرت شنیدند وسید مرتضی در کتاب مجالس نوشته ودران مناظرات استادش
شیخ مفید را با علماء عامه جمع کرده ہست ومجلسی نیز در مجلد احتجاجات کتاب بحار الانوار احتجاجات
ان بزرگوار را جمع کرده وشیخ طبرسی نیز بعضی احتجاجات او را مذکور داشته —

تاریخ وفات وولادت شیخ مفید

وفات ان بزرگوار در شب جمعه سوم شهر رمضان از سال چهار صد وسیزده بوده ہست وولادتش
در روز یازدهم از ذی القعده از سال سیصد وسی وسه وبعضی سیصد وسی وہشت گفته اند ودران روز

که وفات کرد هشتاد هزار نفر از شیعه مخالفین جمع شدند بنحوی که میدان اشنان بغداد براو تنگ شد وبراو نماز کرد سید مرتضی و در خانه اش مدفون شد تا چند سال پس ازان او را نقل کردند بمقابر قریش و در نزد پاهای حضرت جواد بجانب قبر شیخ صدوق ابو القاسم جعفر بن قولویه مدفون ساختند

در بیان نسب شیخ مفید علیه الرحمة

ونسب شیخ مفید بدین وجه است محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام بن جابر بن سعید بن جبیر بن وهب بن هلال بن اوس بن سعید بن سنان بن عبد الدار بن رباب بن زیاد بن حرث بن مالک بن ربیعه بن کعب بن حارث بن کعب بن علة بن هارن بن مالک بن داؤد بن زید بن یشجب عریب بن دقید بن کهلان بن سنان بن یشجب بن یعرب بن قحطان و نسخ را اختلاف جزئی است و درکتاب مجالس المومنین وغیران مذکور است که این ابیات بخط صاحب الامر برسر قبر شیخ مفید نوشته وبراو مرثیه فرموده لاصوت الناعی بفقدک انه یوم علی ال الرسول عظیم ان کنت قد غیبت فی جدث الثری فالعلم والتوحید فیک مقیم والقائم المهدی یفرح کلما تلیت علیک من الدروس علوم واستبعادی دراین نیست چه ان حضرت بدان نحو توقیعات بشیخ نوشته البته درموت انجناب مهموم ومرثیه فرموده واما تالیفات انجناب چنانکه شیخ نجاشی که از تلامذهٔ اوست نوشته است انیست وان قریب بدویست تالیف است برخی از انها مذکور میشود —

در تالیفات شیخ مفید

۱ کتاب الرساله المقنعه وان متن تهذیب شیخ طوسی است ۲ کتاب الارکان فی دعائم الدین ۳ کتاب الایضاح فی الامامة ۴ کتاب الافصاح فی الامام ۵ کتاب الارشاد ۶ کتاب العیوب والمحاسن ۷ کتاب الرد علی الجاحظ والعقانیة ۸ کتاب نقض المروانیه ۹ کتاب نقض فضیلة المعتزلة ۱۰ کتاب المسائل الصاغانیه ۱۱ کتاب مسائل النظم ۱۲ کتاب المسئلة الکافیه فی ابطال توبة الخاطئة ۱۳ کتاب النقض علی ابن عباد فی الامامة ۱۴ کتاب النقض علی علی بن عیسی الرمانی ۱۵ کتاب النقض علی ابی عبد الله البصری ۱۶ کتاب فی المتعه ۱۷ کتاب فی الموجز فیها ۱۸ کتاب مختصر المتعه ۱۹ کتاب مناسک الحج ۲۰ کتاب مناسک الحج المختصر ۲۱ کتاب المسائل العشرة فی الغیبة ۲۲ کتاب مختصر فی الغیبة ۲۳ کتاب مسئله فی المسح علی الرجلین ۲۴ کتاب مسئله فی نکاح الکتابیات ۲۵ کتاب جمل الفرائض ۲۶ کتاب مسئله فی الارادة ۲۷ کتاب مسئله فی الاصلح ۲۸ کتاب اصول الفقه ۲۹ کتاب الموضح فی الوعید ۳۰ کتاب کشف الالتباس ۳۱ کتاب کشف السرائر ۳۲

کتاب الجمل

کتاب الجمل ۳۳ کتاب المح البرهان ۳۴ کتاب مصابیح النور ۳۵ کتاب الاشراف ۳۶ کتاب الفرائض الشرعیه ۳۷ کتاب النکت فی مقدمات الاصول ۳۸ کتاب ایمان ابی طالب ۳۹ کتاب مسائل اهل الخلاف ۴۰ کتاب احکام النساء ۴۱ کتاب عدد الصلوة والصوم ۴۲ کتاب الرسالة الی اهل التقلید ۴۳ کتاب التمهید ۴۴ کتاب الانتصار ۴۵ کتاب الکلام فی الانسان ۴۶ کتاب الکلام فی وجوه اعجاز القران ۴۷ کتاب الکلام فی المعدوم ۴۸ کتاب الرسالة العلویة ۴۹ کتاب اوایل المقالات ۵۰ کتاب بیان وجوه الاحکام ۵۱ کتاب المزار الصغیر ۵۲ کتاب الاعلام ۵۳ کتاب جوابات المسائل فی اختلاف الاخبار ۵۴ کتاب عریض فی الکلام ۵۵ رسالة الجنیدی الی اهل المصر ۵۶ کتاب النصرة فی فضل القران ۵۷ کتاب جوابات اهل الدینور ۵۸ کتاب جوابات ابی جعفر القمی ۵۹ کتاب جوابات علی بن نصر العبد جانی ۶۰ کتاب جوابات الامیر ابی عبد الله ۶۱ کتاب جوابات الفارقین فی الغیبة ۶۲ کتاب نقض الخمس عشرة مسئلة علی البلخی ۶۳ کتاب نقض الامامة علی جعفر بن حرب ۶۴ کتاب جوابات ابن نباته ۶۵ کتاب جوابات الفیلسوف فی الاتحاد ۶۶ کتاب جوابات ابی الحسن سبط المعافا بن ذکریا فی اعجاز القران ۶۷ کتاب جوابات ابی اللیث الاوانی ۶۸ الکلام علی الجبائی فی المعدوم ۶۹ کتاب جوابات النصر بن بشیر فی الصیام ۶۹ کتاب نقض علی الواسطی ۷۰ کتاب الاقناع فی وجوب الدعوة ۷۱ کتاب المزورین عن معانی الاخبار ۷۲ کتاب جوابات ابی الحسن النیشاپوری ۷۳ کتاب البیان فی تالیف القرآن ۷۴ کتاب جوابات البرقعی فی فروع الفقه ۷۵ کتاب الرد علی بن کلاب فی الصفات ۷۶ کتاب النقض علی الطلحی فی الغیبة ۷۷ کتاب فی امامة امیر المومنین من القرآن ۷۸ کتاب فی تاویل قوله فاسئلوا اهل الذکر ۷۹ کتاب مسئلة الموضحة عن نکاح امیر المومنین ۸۰ کتاب الرسالة المقنعه فی وفاق البغدادیین من المعتزله لما روی عن الائمه ۸۱ کتاب جوابات مقاتل بن عبد الرحمن مما استخرجه من کتب الجاحظ ۸۲ کتاب جوابات بنی عرقل ۸۳ المسئلة علی الزیدیه ۸۴ المجالس المحفوظة فی فنون الکلام ۸۵ کتاب الامالی المتفرقات ۸۶ کتاب نقض کتاب الاصم فی الامامة ۸۷ کتاب جوابات مسائل اللطیف من الکلام ۸۸ کتاب الرد علی الخالدی فی الامامة ۸۹ کتاب الاستبصار فیما جمعه الشافعی ۹۰ کتاب الکلام فی الخبر المختلق بغیر اثر ۹۱ کتاب الرد علی النعمی فی الشوری ۹۲ کتاب اقسام المولی فی اللسان ۹۳ کتاب جوابات ابی الحسن الحسنی ۹۴ کتاب مسائل الزیدیه ۹۵ کتاب المسائل فی افضل الصحابه ۹۶ کتاب مسئله فی تحریم ذبایح اهل الکتاب ۹۷

کتاب مسئله فی البلوغ ۹۸ کتاب مسئله فی العین ۹۹ کتاب الزاهرات فی المعجزات ۱۰۰ کتاب جوابات ابی جعفر محمد بن الحسن اللیسی ۱۰۱ کتاب النقض علی سلام البحرانی فی الامامة ۱۰۲ کتاب النقض علی النصیبی فی الامامة ۱۰۳ کتاب مسئله فی النص الجلی ۱۰۴ کتاب الکلام فی حدوث القرآن ۱۰۵ کتاب جوابات الشیرازیین فی فروع الدین ۱۰۶ کتاب مقابیس الانوار فی الرد علی اهل الاخبار ۱۰۷ الرد علی الکرابیسی فی الامامة ۱۰۸ کتاب الکامل فی الدین ۱۰۹ کتاب الافتخار فی الرد علی العینی فی الحکایت والمحکی ۱۱۰ کتاب الرد علی الجبائی فی التفسیر ۱۱۱ کتاب الجوابات فی خروج المهدی ۱۱۲ کتاب الرد علی اصحاب الحلاج ۱۱۳ کتاب التاریخ الشرعیه ۱۱۴ کتاب تفضیل الائمه علی الملائکه ۱۱۵ کتاب مسئله الحنبلیه ۱۱۶ کتاب قضیة العقل علی الافعال ۱۱۷ مسئله محمد بن خضر الفارسی ۱۱۸ کتاب جوابات اهل طبرستان ۱۱۹ کتاب الرد علی الشعبی ۱۲۰ کتاب جوابات اهل الموصل فی العدد والرویه ۱۲۱ کتاب مسئله فی تخصیص الایام ۱۲۲ کتاب مسئله فی قول النبی اصحابی کالنجوم ۱۲۳ کتاب مسئله فیما رویة العامة ۱۲۴ کتاب مسئله فی القیاس مختصر ۱۲۵ کتاب مسئلة الموضحة عن تزویج عثمان ۱۲۶ کتاب الرد علی ابن عون فی المخلوق ۱۲۷ کتاب مسئله ابی مخاف فیکم الثقلین ۱۲۸ کتاب مسئله فی خبر ماریه ۱۲۹ کتاب فی قوله انت منی بمنزلة هرون من موسی ۱۳۰ کتاب جوابات ابن ابی الحامی ۱۳۱ کتاب فی الغیبة ۱۳۲ کتاب فی تفضیل امیرالمومنین علی علیه السلام علی سائر الصحابه ۱۳۳ کتاب مسئله فی قوله المطلقات ۱۳۴ کتاب جوابات المافروخی ۱۳۵ کتاب جوابات ابن واقدی السنیه ۱۳۶ کتاب الرد علی ابن الرشید فی الامامة ۱۳۷ کتاب الرد علی ابن الاخشد فی الامامة ۱۳۸ کتاب مسئله فی الاجماع ۱۳۹ کتاب مسئله فی میراث النبی ۱۴۰ کتاب الاجوبه عن المسائل خوارزمیه ۱۴۱ کتاب الرساله الی الامیر ابی عبدالله و ابی طاهر بن ناصرالدوله فی مجلس جری فی الامامة ۱۴۲ کتاب مسئله فی معرفة النبی بالکتابه ۱۴۳ فی وجوب الجنة لمن انتسب الی النبی بالولادة ۱۴۴ کتاب الکلام فی دلایل القرآن ۱۴۵ جواب الکرمانی فی فضیلة النبی علی سائر الانبیا ۱۴۶ کتاب العهد فی الامامة ۱۴۷ مسئله فی انشقاق القمر وتکلیم الزراع ۱۴۸ کتاب مسئله فی المعراج ۱۴۹ مسئله فی رجوع الشمس ۱۵۰ المسئله المقنعة فی امامة امیرالمومنین ۱۵۱ کتاب الرسالة الکافیه فی الفقه ۱۵۲ المسائل الجرجانیه ۱۵۳ المسائل العزیه ۱۵۴ کتاب النصرة السید العترة ۱۵۵ مسئله فی المواریث ۱۵۶ کتاب البیان عن غلط قطرب فی القرآن ۱۵۷ مسئله فی الوکالة ۱۵۸ کتاب

فی القیاس

فی القیاس ۱۵۹ شرح کتاب الاعلام النقض علی ابن الجنید فی اجتهاد الرائی ۱۶۰ کتاب الفرج بن اسحق لما یفسد الصلوة ۱۶۱ نهج البیان عن سبیل الایمان ۱۶۲ کتاب المسائل الوارده علی ابی عبدالله محمد بن عبدالرحمن الفارسی المقیم بالمشهد بالنوبندجان ۱۶۳ کتاب مناسک الحج ۱۶۴ عمده مختصره علی المعتزله فی الوعید ۱۶۵ کتاب جواب اهل جرجان فی تحریم الفقاع ۱۶۶ الرد علی ابی عبدالله البصری فی تفضیل الملائکه ۱۶۷ کتاب الکلام فی ان المکان لا یخلو عن المتکلم ۱۶۸ جواب اهل الرقه فی الاهلة والعدد ۱۶۹ کتاب جواب ابی محمد الحسن بن الحسین النوبندجانی المقیم بمشهد عثمان ۱۷۰ کتاب جواب ابوالفتح محمد بن علی بن عثمان ۱۷۱ النقض علی الجاحظ فی فضیلة المعتزله —

در احوال سید مرتضی علم الهدی

صح علی بن حسین بن موسی بن ابراهیم بن موسی الکاظم علیه السلام کنیت او ابوالقاسم و لقبش مرتضی و علم الهدی و ذوالمجدین و ثمانین و والده اش فاطمه دختر حسین بن احمد بن حسن بن ناصر اصم و او ابو محمد حسن بن علی بن عمر اشرف بن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام است —

در کرامت سید مرتضی

کرامات اول آن چیزیست که در ترجمه شیخ مفید گذشت خواب دید که فاطمه زهرا دست حسنین را گرفته و هر دو طفل بودند و بمجلس او آمد و گفت ای شیخ بایشان تعلیم فقه کن پس صباح ازروز مادر سید مرتضی دست سید رضی و مرتضی را گرفته و گفت که ای شیخ بایشان فقه تعلیم کن چنانکه مفصلاً گذشت و چون شیخ مادر سید مرتضی را دید با آن دو طفل از جای برخاست برای تعظیم والده سید مرتضی و بر والده سید مرتضی سلام کرد —

دوم آنچیزیست که گذشت از اینکه میان سید مرتضی و شیخ مفید در مسئله خلاف شد پس راضی شدند که نوشتند بخدمت امیرالمومنین و بر بالای صندوق گذاشتند پس بخط سبز جواب نوشته شد که انت شیخی ومعتمدی والحق مع ولدی علم الهدی و آقا سید شفیع بروجردی در روضة البهیه گفته که این حکایت را شنیدم از بعضی از علماء و مشایخ عظام ما پس سید در آن روز صد هزار تومان از بابت تصدق بفقراء داد برای شکرانه این نعمت که باین عبارت جواب درآمد و این حکایت در السنه علماء در غایت اشتهار است وحکایت خواب شیخ مفید را

جمعی بسیار از علماء در کتب خودشان نوشته اند از انجمله میرزای قمی در اواخر مجلد اول از قوانین نوشته است بلکه بالفعل چنان بنظرم می آید که این خواب را در زیاده از ده کتاب از مشاهیر مسلمین علماء دیدم و اگر تواتر نباشد لااقل تظافر و تسامع است و حکایت خواب در آمد از حضرت امیر المومنین نیز اشتهار دارد و آقا سید شفیع بروجردی هم در کتاب روضة البهیه نوشته است و شیخ اسد الله کاظمینی در مقابیس گفته که یا بطور خفاء توقیع نوشتند و یا اینکه بالمشافهة جواب شنیدند و یا اینکه شیخ در خواب امیر المومنین را دید مجملاً به تردید ذکر فرموده و هر یک واقع باشند حکایت کرامت است ۔

کرامت سوم اینکه در وقتی از اوقات سید مرتضی در نجف بود پس درویشی مدح خوان روی بارگاه امیر المومنین نهاد چون بدر رواق آن جناب رسید عرض کرد که یا امیر المومنین این قندیلهای طلاء و نقره که بر رواق تو آویخته اند تو را حاجت بانها نیست یکی را بمن عطا نما که بقیه عمر را از پرتو عطیه وجود تو به رفاهیت بگذرانم پس قندیلی از قنادیل جدا شده و بزمین افتاده درویش خواست که آنرا بردارد خدام مانع شدند و قندیل را برداشتند و همان موضع آویختند پس روز دوم و سوم نیز همین کیفیت واقع شد و در دفعه آخر خدام کیفیت واقعه را بعرض سید مرتضی رسانیدند گفت قندیل را بدرویش نه دهید بلکه در همان مقام او بیاویزید پس درویش را محروم داشتند چون شب شد حضرت صدیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا بخواب سید مرتضی در آمد و فرمود که هر فرقه را دیوانه است و این درویش دیوانه آل محمد است قندیلی که امیر المومنین به او بخشیده است باو بگذارید و خود هم از او استرضا حاصل کن تا ما از تو راضی شویم از آن پس حضرت فاطمه بخواب درویش در آمد که سید مرتضی اکنون به نزد تو می آید و قندیل را بتو می دهد و هر چه میخواهی از او بستان پس از آن از او راضی شو مجملاً سید مرتضی از خواب بیدار شده درویش را پیدا کرد و قندیل را باو داد پس از درویش استرضا حاصل نمود درویش گفت اگر بخواب تو در آمد بخواب من نیز در آمد تا فلان مبلغ تنخواه بمن ندهی از تو راضی نخواهم بود پس مبلغی گزاف از سید گرفت و از او راضی شد و این حکایت در السنه مشهور است و مؤلف کتاب این حکایت را از یکی از علماء که باو وثوق داشتم استماع نمودم

کرامت چهارم چیزیست که آقا سید شفیع بروجردی در کتاب روضة البهیه نوشته که شنیدم از بعضی کسانی که وثوق باو داشتم که سید در بغداد کهنه منزل داشت و یکی از تلامذه سید در بغداد

جدید بود

جدید بود و آن تلمیذ درست بتمام درس سید نمیرسید زیرا که صبح تا بستن جسر درس سید تمام میشد یا قدری از درس میگذشت پس آن تلمیذ کیفیت را بعرض سید رسانید و از آن باب شکایت نمود که درس را تا آخر نمی بیند از نزد سید مرتضی دعائی نوشت و گفت که این دعا را با خود داشته باش و هر وقت جسر را تسویه نکرده اند از روی آب باین سمت آمده که غرق نخواهی شد اما این دعا را باز مکن و باندرون آن نگاه مکن پس آن تلمیذ چند روز با همان دعا از روی آب می آمد و غرق نمی شد و پای او و کفش او هیچ تر نمی شدند تا اینکه روزی بخیال آن شد که آن دعا را باز کرده تا ببیند که درمیان آن چه نوشته است پس آن دعا را باز کرد دید که نوشته است بسم الله الرحمن الرحیم پس دوباره آن دعا را بپیچید و با خود نگه داشت روز دیگر خواست از آب بنحو سابق عبور کند پس همین که پای خود را بر روی آب گذاشت پایش در آب فرو رفت پس پای خود را بعقب کشید دید که نمی تواند که از آب عبور کند ۔

کرامت پنجم سبب ملقب شدن آنجناب است بعلم الهدی و وجه آن چنانچه جمع بسیاری از اعیان علماء نوشته اند مانند شهید اول در کتاب اربعین اینکه محمد بن حسین وزیر قادر عباسی بود و او در سال چهارصد و بیست بیمار شد بیماری او بطول انجامید تا اینکه حضرت امیر المؤمنین ع در خواب دید که باو میفرماید که با علم الهدی بگو که بر تو دعائی بخواند تا شفا یابی محمد وزیر می گوید که از آن حضرت پرسیدم که علم الهدی کیست فرمود علی بن الحسین الموسوی آنگاه وزیر از خواب بیدار شد پس رقعه که مشتمل بر التماس دعائی نموده بود بخدمت سید مرتضی نوشته و در آنجا همان لقب را که در خواب دیده بود درج نمود چون نوشته بنظر سید رسید از روی هضم نفس خود را لائق آن لقب ندیده در جواب وزیر نوشت که الله الله فی امری فان قبولی لهذا اللقب شناعة علی وزیر بعرض رسانید که والله که من نوشته ام بخدمت شما مگر آنچه را که امیر المومنین مرا بان امر کرده بوده و بعد از اینکه وزیر از آن مرض ببرکت دعای سید شفا یافت صورت واقعه را بعرض قادر عباسی خلیفه عرض نمود امتناع سید مرتضی را از آن لقب باو اعلام نمود و قادر نیز به او گفت که ای سید قبول کن آنچه را که جد تو بان ترا ملقب ساخته است و اما وجه تسمیه آنجناب بثمانین بر وجهی است که جمعی از علماء گفته اند که آن جناب سی و از هشتاد هزار مجلد از مفردات و مصنفات و محفوظات بجا گذارد و کتابی تصنیف کرد که آن را ثمانین نام نهاده و از هر چیزی هشتاد مخلف گذاشت و هشتاد و یکسال عمر کرد لهذا او را ثمانینی لقب نهاده

وکتب او را سی هزار تومان قیمت کرده اند بعد از ان که بسیار از نفائس انها برای امرا و وزرا و مانند انها فرستادند و ولادتش در سال سیصد و پنجاه پنج بوده و وفاتش در پنجم محرم از سال چهار صد و سی و شش بود و یا بیست و پنجم ربیع الاول و یا بیست و دوم ربیع الاول و ثروت او بی اندازه بود و در سفر مکه سید مرتضی بیک نفر نه هزار تومان دادند گویند که از بغداد تا مکه سید در همه جا ملک داشته و پسرش بعد از وفات بر او نماز گذارد و در خوانه اش مدفون ساختند پس از ان نقل کردند او را بسوی مشهد جدش حضرت کاظم در خانهٔ معروف او و یا نقل شد بسوی حسین و ان جناب قریه را برکاغذ فقها وقف کرده و شیخ نجاشی در کتاب خود گفته که من و ابو علی محمد بن حسن جعفری و سلار بن عبد العزیز متولی غسل او شدیم و عامهٔ همه او را در کتب خود ذکر کرده اند و فضیلت او را بیان کرده اند و او را از مجددین مذهب شیعه در راس مائه رابعه شمرده اند و او اجازه از مفید دارد و همچنین از برادر صدوق حسین ابن علی بن بابویه که مولد بدعاء قائم است و شیخ طوسی و ابن البراج از او اجازه دارند و به نزد او درس میخواندند و سید هر ماهی در ایام تحصیل این دو نفر دوازده تومان بشیخ طوسی میداد و هر ماهی هشت تومان با بن البراج میداد و برای او دیوانیست از شعر که بیست هزار بیت است روزی شیخ مفید وارد مجلس درس سید مرتضی شد سید درس را قطع کرده و از جای خود برخاست و شیخ را بجای خود نشانید و خود در پیش روی او نشست شیخ و را تکلیف نمود که حکما باید درس بگوئی زیرا که شیخ را از تکلم سید مرتضی بسیار خوش می آمد و ان جناب در علوم بسیار درس میگفت و در بعضی از سنواة قحطی بسیار روی داده پس مردی یهودی از بابت حیله و اینکه تحصیل قوتی نماید که محافظت نفس خود کرده باشد بمجلس سید مرتضی شتافت و از ان جناب استدعا نمود که درس در علم نجوم برائی او بگوید سید او را اذن داد و برای او درس بنا گذاشت و وظیفه برای او قرار داد پس بعد از چندان یهودی بدست سید بشرف اسلام مشرف شد و سید نحیف الجسم و ضعیف البدن بود و ان جناب را در مصیبت حضرت سید الشهداء قصائد بسیار است در مصیبت حضرت سید الشهداء از انجمله این ابیات است لهم جسوم علی الرمضاء مهملة والنفس فی جوار الله یقربها کان قاصدها بالضر نافعها کان قاتلها بالسیف محییها —

در کشیدن ابو العلماء از مجلس

روزی ابو العلماء معری که احمد بن سلیمان معری است و از مشاهیر شعرا است بمجلس سید حاضر شد پس سخن از اشعار ابو الطیب متنبی در میان آمد سید اشعار او را عیب نمود و مذمت از شعرهای او بیان کرد

ابو العلماء گفت که متنبی را همین یک شعر باشد کفایت میکند لک یا منازل فی القلوب منازل سید از شنیدن این شعر در غضب شد و امر کرد که معری را کشیدند و از مجلس بیرون بردند حاضران تعجب کردند سید فرمود که سبب غضب من ان بود که این اعمی اراده کرده بود در این قصیده این شعر را و اذا اتتک مذمتی من ناقص فهی الشهادة لی بانی کامل و سید مرتضی را فتاوای غریبه است مانند اینکه جهر بقرائت را در دو رکعت اولی مغرب و عشا و نماز صبح بر مرد لازم ندانسته و ایضاً رفع ید را در تکبیر لازم دانسته است و ایضاً غسل مس میت را مستحب دانسته و ایضاً عمل باخبار آحاد را حرام دانسته و دعوای اجماع بر ان نموده و ما در منظومهٔ اصول و شرح ان و تعلیقهٔ قوانین تضعیف این قول بر وجه اتم نموده ایم و ایضاً در غسل ید در وضو جایز میداند که ابتدا از سر انگشتان نماید و ختم و انتها بمرفق نماید و علامه در کتاب خلاصه فرموده که سید را مصنفات بسیار است که ما انها در کتاب کبیر خود ذکر نمودیم و علماء امامیه از زمان او تا زمان ما که ششصد و نود و سه از هجرت گذشته استفاده از کتب او مینمودند و او رکن ایشان و معلم ایشان است تا اینجا کلام علامه بود فی الحقیقه کلمات سید را علماء از ان زمان تا زمان ما فروعاً و اصولاً عملاً و اعتقاداً بلا تشبیه مانند قران میدانند و بعد از ذکر آیات ذکر کلمات او مینمایند و از جملهٔ تالیفات سید کتاب تفسیر سورهٔ حمد و بعضی از سورهٔ بقره است و تفسیر آیهٔ قل تعالوا اتلوا ما حرم الی آیه و رسالهٔ در تحقیق معانی ولقد کرمنا بنی ادم الایه و تفسیر قوله تعالی لیس علی الذین امنوا و عملوا الصالحات جناح کتاب الموضح عن جهة اعجاز القران و هو الکتاب المعروف بالصرفة و کتاب الملخص فی اصول الدین و کتاب الذخیره و کتاب جمل العلم و العمل کتاب تقریب الاصول فی رد علی یحیی بن بن عدی کتاب الرد علی یحیی ایضاً فی اعتراضه علی الموحدین فی حدوث الاجسام و الرد علیه فی مسئله سماها طبیعة المسلمین مسئلة فی کونه تعالی عالماً مسئله فی الارادة مسئلة اخری فی الارادة کتاب تنزیه الانبیا و الائمه مسئله فی التوبه کتاب الشافی فی الامامة کتاب المقنع فی الغیبه کتاب الخلاف فی اصول الفقه مسئله فی التاکید مسئله فی دلیل الخطاب المصباح فی الفقه شرح مسائل الخلاف مسئله فی لسعه کتاب مسائل انفرادات الامامیه کتاب المختصر فی الاصول کتاب الغرر و الدرر و غیر ذلک من الکتب و الرسائل و المختصرات و المطولات و اجوبة المسائل —

در احوال محمد بن الحسین ملقب بسید رضی

ضبط محمد بن حسین بن موسی بن محمد برادر سید مرتضی سابق است و کنیهٔ او ابو الحسن و لقب او رضی

و مولد او سیصد و پنجاه و نه است و در فنون علوم ماهر و سخی و جواد و شاعر و در ده سالگی شعر
خوب میگفت و بعضی از علما گفته اند که او اشعر طالبیین است بلکه شاعرترین قریش است و سزاوار است
که او شاعرترین قبیله باشد که در اول ایشان مانند حارث بن هشام و هبیره بن ابی وهب و عمرو
بن ابی ربیعه و ابی ذهیل باشند و در اخر ایشان مانند محمد بن صالح حسنی و علی بن محمد حسانی و
ابن طباطبا اصفهانی باشند و سبب انکه ان بزرگوار اشعر قریش بوده انکه اناثی از قریش که
نیکو شعر میگفتند بسیار نگفته اند و انانکه بسیار گفته اند نیکو نه گفته اند و ان جناب جمع کرده بود میان
بسیار گفتن و نیکو گفتن و قرآن را در حال پیری حفظ کرده بود و هرگز از کسی هدیه و تحفه قبول نمیکرد
بحدیکه هدایائی پدر خود را نیز قبول نمیکرد ابو اسحق ابراهیم بن هلال صابئی –

در زهد سید رضی

کاتب حکایت کرد که من روزی در نزد وزیر ابی محمد نشسته بودم پس حاجب آمد و گفت که سید مرتضی
بر در است و اذن دخول میطلبد پس وزیر اذن داد برای مرتضی تواضع کرد و او را در پهلوی
خود نشانید و با او مکالمه کرد تا از حکایت و مهمات او فراغت یافت پس سید مرتضی برخواست و وزیر
او را وداع نمود وزیر نیز برخواست و سید رفت پس وزیر نشست و مشغول به کتابت رقعه شد –

آمدن سید رضی بنزد وزیر

پس حاجب آمد و گفت که سید رضی اذن دخول می طلبد پس وزیر ان رقعه را از دست انداخت
و با اضطراب و وحشت از جای خود برخاست و تا دالان خانه سید رضی را استقبال نمود و دست او را
گرفت و برجای خویش نشانید و خود در پیش روی او نشست با نهایت خشوع و انکسار چون سید
رضی خواست برود وزیر تا در خانه او مشایعت کرد و برگشت پس من به وزیر گفتم که اگر اذن
باشد من از شما سوالی دارم وزیر گفت گویا سوال تو از ان است که چرا سید رضی را بیشتر اکرام
کردم با انکه سید مرتضی اکبر و اعلم بود گفتم بلی گفت من چیزی از سید رضی مشاهده کردم که باعث
وثوق من گردیده تفضیلش انکه وقتی خواستیم که فلان نهر را کنده و آب آورده باشیم پس قریه سید
مرتضی محاذی ان نهر بود که حصه او مقدار شانزده درهم میشد پس سید مرتضی مکرر من درین
باب رقعه نوشت که از حصه او بگذریم یا تخفیف دهیم اینچیزی بود که از سید مرتضی دیدیم و چیزی
هم از سید رضی دیدیم و ان انیست که در زمانی خدا تعالی پسری باو کرامت فرموده من در طبقی
هزار دینار گذاشته بعد به مبارکباد برای او فرستادم پس ان را رد کرده و گفت که وزیر میداند

که من از

که من از هیچکس چیزی را قبول نمیکنم پس بار دیگر ان طبق را فرستادم و گفتم که این وجه برای ان مولود است
دخلی بشما ندارد دیدم باز فرستاد و گفت که کودکان ما نیز چیزی از کسی قبول نمی کنند پس من باز فرستادم
و گفتم این مبلغ مال ان زن است که قابله بوده دیدم سید باز ان طبق را پس فرستاد و گفت که وزیر
میداند که زنان ما را زنانه بیگانه قابله نمیشوند بلکه قابله ایشان از زنان قبیله ما است و ایشان از کسی
چیزی قبول نمیکنند پس من بار دیگر ان طبق را فرستادم و گفتم که این مبلغ مال طلبائیست
که در خدمت شما درس میخوانند پس انجناب فرمود که طلاب همه حاضرند هر که هر قدر محتاج است
بردارد پس یکی از ان طلاب برخواست و یکدینار را برداشت و قدری را از ان بریده و ان
بریده شده برداشت و باقی را در همان طبق گذاشت پس سید رضی از او سوال کرد که چرا
چنین کردی در جواب گفت که دیشب محتاج شدم برای روغن چراغ و کلید بردار خزانه شما که وقف
بر طلاب بود حاضر نبود پس از فلان بقال مقداری روغن چراغ قرض گرفتم اکنون قدری از این
دینار بریدم که باین دین خود را ادا نمایم پس باقی ان دنانیر باز بمن رد کردند این باعث وثوق
و اعتماد من باو شد و سید بیوت چندی بنا نهاد برای طالبان علم و ان را دار العلم نام نهاد
و جمیع ما یحتاج طلاب را برای ایشان مهیا ساخت پس سید رضی بعد از واقعه مذکوره وزیر دنانیر را
حکم کرد که بعدد هر طلبه کلیدی برای خزانه مهیا نمایند و بدست هر طالب علم کلیدی دادند و وفات
انجناب در ششم محرم الحرام از سال چهارصد و شش هجری واقع شد و وزیر سلطان بهاء الدوله
فخر الملک و جمیع اعیان و اشراف و قضاة بر جنازه او حاضر شدند و بر او نماز گذاردند و در خانه
اش در مسجد انباریین بکرخ مدفون ساختند و برادرش سید مرتضی نتوانست که بر جنازه اش نگاه
کند و جنازه او را ببیند لهذا از شدت جزع بمشهد امام موسی کاظم رفت و فخر الملک ابو غالب بر او
نماز کرد و فخر الملک اخر روز بمشهد کاظم علیه السلام رفت و سید مرتضی را الزام کرد که بخانه خود برگردد
پس از ان سید رضی را بمشهد حسین نقل کردند و در نزد پدرش دفن کردند و سید مرتضی و ابی العلاء
معری و مردویه کاتب تلمیذ سید رضی بر انجناب مرثیه گفتند –

در زکاوت سید رضی

و ان جناب اول طالبی است که سواد پوشید و ابو الفتوح ابن جنی نوشته است که رضی را به نزد
ابن سیرافی نحوی بردند و او بده سال نرسیده بود پس با او نحو تعلیم کرد روزی سیرافی بر عادت
تمرین اطفال با سید رضی برسید که علامت نصب عمر چیست سید گفت که علامت نصب عمر بغض علی است

نیبر سیرانی و حاضرات از حدت نظر او تعجب نمودند و در تذکرهٔ ابن عراق مسطورست که چون پدر سید رضی این جواب را شنیده خوشحال گردید و گفت انت ابنی حقا و نظر اینحکایت از مامون خائین بالنسبه بهرون صادر شد بدین نحو -

در حاضر جوابیٔ مامون خائین

که در ایام صبا که مامون بنحو اشتغال داشت هارون بسبیل تمرین از آن خائین پرسید جمع مسواک چیست آن مردود از روی نکری و شیطنت گفت ضد محاسنک مراد اینکه مسواک جمع ان مساویک میشود و چون مساوی بمعنی بدیها نیز آمده است و اگر میگفت که جمع مسواک مساویک است خطاب بپدرش هارون میشد و نسبت بدی بهرون چنانکه یکی از معانی این لفظ است مستحسن نبود لهذا گفت ضد محاسنک یعنی ضد محاسنک مساویک میشود فافهم -

در اشعار سیّد رضی

و از جملهٔ اشعار سیّد رضی نیست عتبت الی الدنیا و قلت الی متی اکابد هما بوسه لیس ینجلی اکل شریف من علی تجارة حرام علیه العیش غیر محلل فقالت بلی یا ابن الحسین رمیتکم بسهمی عنادا منذ طلقنی علی و بعضی این اشعار را نسبت با امام زین العابدین داده اند و بعضی بسید مرتضی نسبت داده اند و منصب نقابت علویه و امارت حج و مانند آن از مناصب عالیه از مناصب پدر سیّد بود و در حیوة پدر منتقل بسیّد رضی شد و بعد از وفات سید رضی منتقل بسید مرتضی شد و بعد از وفات او منتقل به پسر سید رضی شد و ابو احمد عدنان بن الرّضی است و نزد سلاطین ال بویه مکرم و محترم بوده و سیّد رضی را قصیده است که به قادر عباسی نوشته عطفا امیر المومنین اننا فی درجة العلیاء لا ما بیننا یوم الفخار تفاوت ابدا کلانا فی المعالی معرق الا الخلافة میزتک فاننی انا عاطل منها و انت مطوق -

محاضره سید رضی با قادر خلیفه

گویند روزی سید رضی در مجلس قادر خلیفه عباسی نشسته بود و سید دستش با ریش او بازی میکرد و ریش خود را بالا بینی گذاشت و سابقهٔ هم میان او و خلیفه بود چه خلیفه را اعتقاد ان بود که سید طالب خلافت است پس خلیفه بسیّد گفت که گویا از ریش خود بوی خلافت استشمام میکنی سیّد بالبدیهه فرمود که رایحه خلافت استشمام نمی کنم بلکه رایحه نبوت از ریش خود استشمام میکنم زیرا که از اولاد پیغمبر خدا ایم و از جمله کرامت سید رضی آنست -

در کرامات سیّد رضی

در وقتی از اوقات سیّد رضی نماز خود را به برادرش سید مرتضی اقتدا کرد و چون برکوع رفتند سید رضی نماز خود را فرادی کرد و اقتدا را منقطع ساخت پس از وی سوال کردند از سبب انفراد در جواب گفت که چون برکوع رفتیم دیدم که امام برادر من سید مرتضی در مسئله از حیض فکر مینماید و خاطرش بدان متوجه است و در دریای خون غوطه ور است پس من نماز خود را فرادی کردم کرامت دیگر رویا شیخ مفید است در باب سیّد مرتضی و رضی و آمدن فاطمه چنانکه سبق ذکر یافت و تالیفات ان جناب بسیار است از انجمله کتاب متشابه در قران و کتاب حقائق التنزیل و یا رقمی گفته است که ان کتابیست بی نظیر که دلالت میکند بر توسعه متکاه او در علم نحو و لغت و غیر ان و کتاب تفسیر القرآن که بسیار نیکو نوشته و بزرگتر از تفسیر شیخ طوسیست و کتاب مجازات آثار نبوته و کتاب تعلیق خلاف الفقها و کتاب تعلیق الایضاح که حاشیه بر ایضاح ابو علی فارسی است و کتاب خصایص الائمه و کتاب نهج البلاغة که در ان خطب و مراسلات و کلمات امیر المومنین را جمع کرده و بران شروح نوشته اند مانند ابن میثم که شرح کبیر و صغیر بران نوشته و ملا فتح الله کاشی که شرح فارسی بران نوشته و قطب راوندی و ابن ابی الحدید و برا بر شرح ابن ابی الحدید حواشی بسیار است که اگر جمع شود مجلدی خواهد بود و کتاب تلخیص البیان در مجازات قران و کتاب زیارات در شعر ابی تمام و کتاب سیرة والد طاهر بزرگوارش و کتاب انتخاب شعر ابن الحجاج و کتاب مختار شعر ابی اسحق صابی و کتاب ما دار بینه و بین ابی اسحق من الرسائل ثلث مجلدات و کتاب دیوان شعر خود و ان چهار مجلد است -

در احوال شیخ الطائفه بن حسن طوسی

ق محمد بن حسن بن علی طوسی مکنّی بابو جعفر و شیخ الطائفه است و در فقه هر جا که شیخ مطلق ذکر میشود مراد شیخ طوسی است و او سوم از محمد بن ثلث اوایل است و دو کتاب او که تهذیب و استبصار باشند دو عدد کتب اربعه میباشند و ریاست مذهب در ان عهد باو انتها یافته و در مجلس درس او از شیعه زیاده از سیصد نفر از مجتهدین جمع می شدند و موافق و مخالف بر فضیلت او اذعان داشته اند و در هر فنی از فنون اسلام تصنیف کرده و در نزد شیخ مفید درس خوانده و بعد از وفات شیخ مفید در نزد سید مرتضی و سایر علماء تلمذ نموده

در ولادت و وفات شیخ

ولادتش در ماه رمضان از سال سیصد و هشتاد و پنج و بعراق آمد در سال چهار صد و هشت و وفاتش
در شب دوشنبه بیست دوم محرم از سال چهار صد و شصت در نجف اشرف و در خانهٔ خود مدفون گشت
و حسن بن مهدی سیقلی و شیخ ابو الحسن محمد بن عبد الواحد درانی و شیخ ابو الحسن لؤلؤ در همان شب
متولی غسل او شدند و در اول قائل بوعید بود از ان پس ازاین قول رجوع نمود و سبب
رفتن به نجف برای ترسیدن از فتن چند بود که در بغداد متجدد شده بود و خانهٔ او و کتب او و
کرسی او که بران می نشست و درس میگفت سوخته شدند —

در ایراد خلیفه

وجمعی نوشته اند که واشیین و مخالفین بخلیفه عباسی معروض داشتند که شیخ در کتاب مصابیح صحابه
پس خلیفه شیخ را احضار کرد و حکایت لعن را از او استفسار نمود شیخ در مقام انکار
بر آمد پس ان کتاب را که موضع لعن که اللهم خص انت اول ظالم باللعن منی الخ باو نماند پس شیخ بدیهه گفت
که یا امیر المومنین مراد این نیست که معاندین معروض داشتند بلکه مراد باول ظالم قابیل قاتل هابیل است
و او ان کسی است که ابتداء کرد بقتل در بنی ادم و مراد از دوم عاقر ناقهٔ صالح است و اسم او قیدار
بن سالف است و سوم قاتل یحیی بن ذکریا است و چهارم عبد الرحمن بن ملجم قاتل علی بن ابی طالب
است چون خلیفه این جواب را شنید در اکرام او کوشید و از کسانیکه باو این نسبت داده بودند
انتقام کشید و عمر مبارکش هفتاد پنج سال بود و چون شیخ بعراق آمد بیست و سه سال بود و عمر سید
مرتضی پنجاه و سه سال بود پس مدت بیست و هشت سال با سید مرتضی معاصر بود و شیخ در نزد ابن
غضائری صاحب کتاب رجال نیز تلمذ کرد و اما نسبت سهو بشیخ دادند و را اسناد و اخبار تهذیب
چنانکه بعضے از اخباریین گفته اند پس ان غلط است و اگر بر سبیل ندرت هم سهوی دران شده باشد
پس ضرر ندارد با اینکه اخباری اخبار را قطعی میداند و عمل باخبار تهذیب شیخ نیز نماید پس اگر اختلاف
بسیار در تهذیب باشد چگونه اخباری بان عمل و بان قطع حاصل میکند —

در تالیفات شیخ

و تالیفات شیخ بدین نهج است کتاب تهذیب الاحکام که مشتملست بر کتب فقهیه از طهارت تا دیات
و ان شرح مقنعهٔ شیخ مفید است دوم کتاب استبصار و این دو کتاب از کتب اربعه می باشند و استبصار
سه مجلد است مجلد اول و ثانی متعلق بعبادات می باشند و مجلد سوم بغیر عبادات از معاملات
و غیر ان و مجلد اول مشتملست بر سیصد باب که متضمن است همانا هزار و هشتصد و نود و نه حدیث

و مجلد دوم متضمن است دو بیست و هفده باب را و مشتملست بر صد و هفتاد و هشت حدیث و مجلد سوم
مشتملست بر سیصد و نود و هشت باب و همان مشتملست بر دو هزار و چهار صد و پنجاه و پنج حدیث
پس همه کتاب استبصار نه صد و بیست و پنج باب است و پنجهزار و پانصد و یازده حدیث است چنانکه شیخ
خود شمرده است و اصل وضع استبصار اخبار مختلفه است و از تالیفات شیخ کتاب نهایه است
و آقا باقر بهبهانی در حاشیه مدارک گفته است که باقی تصانیف شیخ موخر است از نهایت و استبصار
و به نظرم چنان می آید که نهایت موخر تر از همه باشد لیکن شیخ بهائی در حاشیه اثنا عشریه گفته که
که تالیف نهایه قبل از مبسوط بود و فائدهٔ دانستن اینمطلب چند چیز است یکی اینکه فتوائی که در کتاب
اخر گفته رجوع است از فتاوای سابقه دوم اینکه اگر اجماعی در کتب سابقه ادعا کرده باشد
و در کتاب اخیر بر خلاف ان فتوا داده باعث قدح دران اجماع و مایه وهن ان اجماعی میشود
زیرا که خود در کتاب متاخر نقض اجماع خود کرده —

قاعدهٔ شریفه و فائدهٔ لطیفه

سیما بنا بر اینکه حجت اجماع منقول از باب افادهٔ مظنه باشد کما هو الاقوی و باید دانست
که بعضے از اخباریین العیاذ بالله بر شیخ طعنه زده اند که او در سائر کتب خود مجتهد صرف است
و در کتاب نهایت اخباری صرف است و این غلط است چه شیخ در سائر کتب خود بنحو اجتهاد نوشته
و در نهایت فتاوای خود را بعبارات روایات نوشته و مسایلی را که روایتی دران وارد نیافته
متعرض انها نشده است و این دخلی بر اخباریت ندارد بلکه غرضش دران کتاب ذکر مسائل منصوصه
و عدم ذکر فروع غیر منصوصه است و لذا —

فتوای نهایت در مقام تعارض اقوال و تعارض اخبار از جملهٔ مرجحات است زیرا که فتوای
نهایت کاشف از آن است که بر طبق ان فتوا روایتی بوده و شیخ بران مطلع شده زیرا که در اول
نهایت گفته که فتاوای این کتاب بر طبق روایات است نظیر این مطلب اینکه شهید اول در آخر کتاب
لمعه فرموده که فتاوائی که درین کتاب لمعه نوشته ام از فتاوائی است که در میان اصحاب اشتهار
دارد و لذا اگر در جائی تعارض میان اخبار شود ان چیزی که موافق با فتوای لمعه است ترجیح بر خلاف
خود دارد چه فتوائے لمعه بر طبق مشهور است و شهرت بر طبق فتوای لمعه است چنانکه این فقیر
مولف کتاب را همین مشرب است که شهرت را مرجح میدانیم اگر کوئی که بعضے از فتاوای لمعه را

دیدم که برخلاف مشهور است جواب گویم اولاً اینکه شهرت در زمان شهید بر طبق ان بوده و پس
ازان شهرت متاخرین برخلاف آن شده باشد و شهرت متقدم مقدم است علی قول و ثانیاً
اگر چنین چیزی اتفاق افتاد از بابت خرج باخرج و بقی الباقی میباشد و از جمله تالیفات شیخ
کتاب مفصح در امامت و کتاب مالا یسع المکلف الاخلال به و کتاب عده در علم اصول و کتاب
رجال که از پیغمبر روایت کرده اند از ائمه روایت داشته اند و کتاب فهرست کتب شیعه و اسمای
مصنفین ان و کتاب مبسوط در علم فقه و مقدمه در مدخل بسوی علم کلام و کتاب ایجاز در
فرائض و مسئله در عمل بخبر واحد و کتاب ما لا یعلل و کتاب جمل و عقود و کتاب شرح مقدمه و ان
ریاض العقول است و کتاب تمهید الاصول و ان شرح جمل العلم و العمل است و کتاب تلخیص الشافی
در امامت و مسئله در احوال و کتاب تبیان در تفسیر قرآن و ان بیست مجلد است و رساله در تحریم
فقاع و مسائل دمشقیه که دوازده مسئله است و مسائل حلبیه و مسائل حایریه و مسائل الیاسیه
که صد مسئله است و در فنون مختلفه و مسائل جیلانیه که بیست و چهار مسئله است و مسائل در فرق
در میان نبی و امام و نقض بر ابن شاذان در مسئله غار و مختصر در عمل یوم و لیله و مناسک حج
که مجرد عمل و ادعیه است و مسائل ابن براج و کتاب مصباح متهجد در عمل سنه و کتاب انس
التوحید و کتاب اقتصار فیما یجب علی العباد و کتاب مختصر مصباح در عمل سنه و کتاب غیبت و کتاب
اخبار مختار بن ابی عبید و کتاب مقتل الحسین و کتاب اختیار الرجال و کتاب مجالس در اخبار
و کتاب هدایة المسترشد و بصیرة المتعبد و کتاب در اصول عقاید و ان کتاب بزرگیست و از ان
بیرون آمد کلام در توحید و بعضی از مسائل و ازیه در وعید و مسائل رجبیه در آیات قرآن —

در احوال سید مرتضی رازی

قا سید مرتضی بن الداعی الرازی الحسینی ملقب بابو تراب برادر سید مجتبی بن الداعی است
و او برادرش و پدرش از مشاهیر فقهاء ان اعصار بوده اند و او است مصنف کتاب تبصرة
العوام که بفارسی است و کتاب فصول تامه در هدایت عامه و ان عربیست —

در احوال احمد بن طاؤس الحسینی

قب احمد بن موسی بن جعفر محمد بن احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن طاؤس بن اسحق بن حسن
بن محمد بن سلیمان بن داؤد بن الحسن المثنی بن علی بن ابی طالب بدانکه چند نفر از اولاد
طاؤس از مشاهیر علما میباشند یکی احمد که ملقب بجمال الدین است و شیخ حسن بن داؤد در نزد او

درس خوانده و وفات او در ششصد و هفتاد و سه او کتاب ملاذ و بشری از تالیفات او است
و تالیفات او هشتاد و دو میرسد و شاعر هم بود —

در احوال سید رضی الدین بن طاوس

دوم برادرش علی بن موسی بن طاوس است ملقب رضی الدین مکنی بابو القاسم و از مشایخ
اجازه علامه است و او را نیز تالیفات بسیار است مانند کتاب الاقبال و کتاب لهوف علی
اهل الطفوف در مقتل حسین است و کتاب طرائف که عنوانش و من طریف ذلک است و در رد بر
عامه است در امامت و باسم عبد المحمول نامی نوشته است و علامه حلی در اجازه اولاد زهره گفته
است که انجناب یعنی علی بن طاوس را کراماتیست که بعضی از انها را انجناب برای من نقل فرموده
و بعضی دیگر را والدم نقل فرموده است و انجناب از شدت احتیاط فقه ننوشت و سید نعمت الله
جزایری در کتاب زهر الربیع نوشته است که سید رضی الدین علی بن طاوس گفته که خلیفه خواست
که مرا قاضی کند پس من بایشان گفتم که ای بندگان خدا دعوای واقع شد میان عقل من و هوای
من و از من محاکمه خواستند چون در نزد من حاضر شدند عقل من گفت که من میخواهم تو را براه بهشت
و لذات ان ببرم هوای من گفت که اخر نسبت است و من میخواهم که تو را لذتهای حاضره بچشانم پس
حکم عدل را از من خواستند پس روزی برای عقل حکم کردم و روزی برای هوا پس ایشان اقامه
بر نزاع و از ند و مدت پنجاه سال است که منازعه ایشان را تمام نکرده ام پس کسی نتوانست که قصه
را تمام کند چگونه مدت دارد بر وقایع مختلفه پس شما کسی را برای قضا اختیار کنید که عقل و هوای او
متفق باشند و از مهمات خود فارغ باشد تا اینجا کلام زهر الربیع بود —

[illegible]

و شیخ احمد احسائی در شرح زیارت جامعه گفته و دیگران هم نوشته اند که سید رضی الدین علی بن
طاوس در سامره در سرداب مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام صدای ان حضرت را شنیده
و شخص او را ندیده و شنید که ان حضرت در قنوت اینه عا را میخواند اللهم ان شیعتنا خلقوا من
ولایتنا ما خمیر شده اند پس بنا بخواطر ما ایشان را ببخش و مادر سید رضی و برادرش احمد با مادر ابن
ادریس هر دو دختر شیخ ورام ابن ابی فراس بوده اند و مادر مادر ایشان دختر شیخ طوسی است و
شیخ ورام بن ابی فراس این دو دختر را که والده ابن ادریس و والده سید رضی باشند اجازه داده است
و در بعضی از مواضع شیخ طوسی را بجدی تعبیر میکنند و ابن ادریس اجازه از پسر شیخ طوسی

حسن بن محمد بن طوسی دارد و شاید این اجازه در حال طفولیت باشد -

در تاریخ ولادت و وفات سید رضی

و وفات این بزرگوار سیّد رضی الدّین روز دوشنبه پنجم ذی القعده از سال ششصد و شصت و چهار است و ولادتش در روز پنجشنبه نیمهٔ محرم الحرام از سال پانصد و هشتاد و نه میباشد و از جملهٔ کراماتش حکایت اسمعیل بن حسن هرقلی است که صاحب الامر را دیده و آن حضرت فرمود که از خلیفه عبّاسی چیزی قبول مکن و بسیّد رضی الدّین فرزند ما بگو که بعلی بن عوض بنویسد سفارش ترا که باو سپرده ایم که آنچه تو میخواهی بدهد و این حکایت را مقدس اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه و علی بن عیسی در کشف الغمّة و علامهٔ مجلسی در کتاب بحار ذکر فرموده اند و سیّد نعمت الله جزائری در کتاب زهر الربیع نوشته است که سیّد اجلّ ابن طاؤس در کتاب فلاح السائل نوشته است که جدم ورّام بن ابی فراس قدس الله روحه که از کسانی بود که اقتدا بفعل او میشود وصیّت کرد که بعد از وفات او در دهان او بگذارند نگین عقیق که بر او نقش باشد اسماء ائمه او صلوات الله علیهم اجمعین پس منهم نقش کردم بر نگین عقیق که الله ربّی و محمد نبی و علی امامی و سمّیت ائمّه الی آخرهم ائمّتی و وسیلتی و وصیّت کردم که انرا بعد از وفات من در دهان من بگذارند تا جواب آن دو ملک در نزد سوال در قبر شود انشاء الله و تعالی و شاید که ورّام بن ابی فراس درین باب حدیثی مخصوصه برخورده باشد و ظاهر اینکه این اشاره باشد بانچه روایت شده از قول پیغمبر که یا علی خاتم عقیق بدست کن چه آن اول کوهیست که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت و برای من برسالت و برای تو و برای ائمه از اولاد تو بامامت و ولایت تا اینجا کلام زهر الربیع بود۔

در احوال سیّد عبدالکریم ابن طاؤس

سوم عبدالکریم بن احمد بن طاؤس متقدم است و او از عمّ خود سیّد رضی اجازه دارد و در فقه و نسب و عروض ماهر بوده و کنیهٔ او ابو المظفر است و ولادتش در چارده ماه شعبان از سال ششصد و چهل و هشت و نشو و نمائش در حلّه تحصیلش در بغداد و وفاتش در کاظمین در سال ششصد و نود و سه و عمرش چهل و پنج سال و دو ماه بود و ابن داؤد در کتاب رجالش گفته که او هرگز چیزی حفظ نکرد مگر اینکه انرا فراموش نکرد و قرآن را در مدت کمی حفظ نمود و در یازده سالگی مشغول کتابت شد و چهل روز بیشتر درس نخواند پس از ان مستغنی از معلم شد و این در زمانی بود که چار ساله بود و این بزرگوار از خواجه نصیر الدین طوسی نیز اجازه دارد و همچنین اجازه دارد از شیخ جلیل بن بحرانی

و تالیفات دارد و از انجمله است شرح دیباچه رسالهٔ الطیر شیخ ابو علی سینا چهارم علی بن عبدالکریم ملقب بسیّد رضی الدین و او اجازه از خواجه نصیر الدین دارد -

در احوال ابن میثم

فخر شیخ مفید الدین میثم بن علی بن میثم بحرانی در معقول و منقول ید طولی داشته و برای او سه شرح بر نهج البلاغه است صغیر و متوسط و کبیر و شیخ بهائی در مجلد ثالث از کشکول گفته که وفات این بزرگوار در ششصد و هفتاد و نه شده است و شرحی بر صد کلمه نوشته است و کتاب نجات در قیامت از تالیف او است و ان کتاب در تحقیق امر امامت است و در انجا نوشته که اهل لغت استعمال نمیکنند مولی را مگر در کسیکه مالک باشد و او از مشایخ اجازه علّامه حلّی است و خواجه نصیر الدین شهادت داد بر متبحر او در علم کلام و حکمت و سیّد شریف جرجانی در فن علم بیان از شرح مفتاح تحقیقی از او مذکور داشته و او را بعض مشائخنا معتبر داشته و میر صدر شیرازی در حاشیه شرح تجرید سیّما در جواهر و اعراض از انجناب بسیار نقل کرده -

حکایت عذبه از ابن میثم

و از جملهٔ حکایات عذبه که از ان بزرگوار رسیده و ریافته آنکه در اوائل در خفایای زوایا معتکف و خامل الذکر بود پس فضلاء عراق باو نوشتند که عجب است که تو باین مهارت در فنون علم در میان علماء قدر و اعتباری نداری آن بزرگوار در جواب ایشان این اشعار را نوشت طلبت فنون العلم ابغی بها العلی   فقصرنی عما سموت به القل   تبین لی ان المحاسن کلها فروع وان المال فیها هو الاصل   چون این اشعار بنظر اهل عراق رسید باو نوشتند که تو درین اشعار خود را در معرض خطا انداخته و در حکم باصالهٔ مال قضیه را منعکس ساخته آنگاه ابن میثم در تصدیق حکم خود این اشعار شاعر قدیم را نوشته بایشان فرستاده   قد قال قوم بغیر فهم   ما المرء الا باکبریه   فقلت قول امرء حکیم   ما المرء الا بدرهمیه   من لم یکن درهم لدیه لم یلتفت عرسه الیه   و چون دانست که این اشعار نیز موجب رفع شبهه ایشان نمی شود متوجه عراق شد و جامهای کهنه پوشیده در بعضی از مدارس عراق که مشحون بعلماء بود در آمد و سلام کرد و در صف نعال نشست انجماعت جواب او را بتکلف گفتند و ملتفت اکرام و پرسش احوال او نشدند و در اثناء مذاکرهٔ ایشان از مسئله دقیق که همه در او ماندند صحبت گذشت و ابن میثم علی از ان اشکال بالبدیه نه جواب فرمود پس بعضی از ایشان بطریق استهزاء باو گفتند که نه همانا

بعد از ان ... طعام حاضر شده پس او را در خوان خود شریک نه نمودند بلکه در ظرف سفالی ... برای او جدا کرده به نزد او نهادند و خود با یکدیگر تناول کردند و چون مجلس منقضی شد او نیز از مدرسه بیرون رفت و روز دیگر البسهٔ نفیسهٔ مشتمل بر آستین های فراخ پوشیده و عمامهٔ بزرگ بر سر نهاده به مدرسهٔ ایشان درآمد چون او را از دور دیدن جهة تعظیم او برخاستند و او را در صدر مجلس جائی دادند و چون شروع در مباحثه و مذاکره نمودند از ایشان مسئله پرسید که در شرع و عقل صحتی نداشت و سخنهای علیل ذکر نمود ایشان سخنهای او را به تسلیم و تحسین و قبول تلقی نمودند بعد از ان چون طعام پیش آوردند ایشان با نهایت ادب او را مقدم داشتند پس ابن میثم آستین خود را در ظرف طعام گذاشت و گفت ای آستین من بخور ایشان چون اینحالت را از او مشاهده کردند در مقام انکار او بر آمدند و گفتند که آستین خود را بردار که او چیزی نخورد ابن میثم در جواب فرمود که شما این طعام را برائی این آستین فراخ من آورده اید نه برای نفس مقدسهٔ لامعه والائمن دیروز بهیئت فقرا به نزد شما آمدم و سخنان خوب گفتم اعتنائی بمن ننمودید و مرا استحقار گردیدا امروز در هیئت متکبرین و اغنیاء آمدم و بکلام جاهلین تکلم نمودیم شما مرا احترام گردید و جهالت بر علم و غنا را بر فقر ترجیح دادند و منم صاحب اشعاریکه در باب اصالهٔ غنا و مال بشما نوشتم و شما در ان باب مراحظه نمودید پس انجماعت بخطای خود اقرار کردند و از او عذرخواهی نمودند و بعضی از علما در حواشی خلاصهٔ علامه نوشته است که در هر جا که میثم یافت شود پس ان بکسر میم است مگر میثم بحرانی که ان بفتح میم است -

در احوال یحیی بن میثم

قد یحیی بن احمد بن یحیی بن حسن بن سعید ملقب به نجیب الدین است و در کتب یحیی بن سعید منسوب بجد او را استعمال میکنند عالم و زاهد و ورع و جامع بوده و پسر عم محقق اول است و از تالیفات او است کتاب جامع الشرایع و کتاب مدخول در اصول فقه و غیران وفات ان بزرگوار در شب عرفه در ثلث اول شب از شهر ذی الحجه از سال ششصد و هشتاد و نه است و اخوند ملا محمد تقی در اجازه اخوند ملا محمد باقر مجلسی نوشته است که یحیی بن سعید عمر درازی کرده بود و پدرش نیز از مشایخ اجازه و فقها ان عصر است و پسرش محمد نیز از مشایخ اجازه و اعظم فقها است رحمه الله تعالی

در حال مقداد بن عبد الله

قه مقداد بن عبد الله بن محمد بن حسین بن محمد السیوری الحلی الاسدی عالم فاضل فقیه متکلم است و از کتب مولفه او است کتاب نضد القواعد که شرح کتاب قواعد شهید اول است و کتاب شرح

نهج المسترشدین در اصول دین و کنز العرفان در تفسیر آیات احکام و تنقیح رایع در شرح مختصر نافع و شرح مبارات الاصول و غیر اینها و فراغ او از شرح نهج المسترشدین در سال هفتصد و نود و دو بوده است و برائی او است شرحی بر الفیه شهید اول و او از شاگردان شهید اول است و از او اجازه دارد -

قو علی بن عبد الله بن حسن بن حسین بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی ملقب به نجیب الدین است و بعضی عبد الله را مبدل بعبید الله نموده اند و این خبط است و بعضی حسن بن حسین را غیر مکرر نوشته اند و نیز سهو است و این بزرگوار از مشاهیر علما زمان خود است و محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی از این بزرگوار اجازه دارد و از تالیفات او است کتاب فهرست که در ان ذکر نموده است احوال معاصرین شیخ طوسی را با علماء واخل خود و کتاب اربعین عن الاربعین در مناقب امیر المومنین و کنیت او ابو الحسن است و اجازه دارد از پدرش عبد الله از پدرش حسن که شیخ صدوق است مدعو به حسکا است از پدرش حسین از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر شیخ صدوق است از پدرش علی بن بابویه و ایضا این بزرگوار اجازه دارد از بابویه بن سعد که از بنی اعمام بعید او است و بابویه مذکور ابن سعد بن محمد بن حسن بن حسین بن علی بن حسین بن بابویه قمی است و شهید ثانی در شرح درایه فرموده که روایت پسران از پدر است تا پنج پشت در بابویه مذکور اتفاق افتاده که هر یک از پدرش اجازه دارند پس بابویه اجازه دارد از پدرش سعد از پدرش محمد از پدرش حسن از پدرش حسین که برادر صدوق است از پدرش علی و از تالیفات بابویه کتابیست در اصول و فروع که مسمی بصراط المستقیم است و در منتجب الدین از پسرش پدر اجازه است و ایضا از چهار پدر است محمد بن محمد بن محمد بن زین الدین الداعی که هر یک از پدر اجازه دارد و ایضا اجازه چهار پشت ظهیر الدین محمد که اجازه دارد از پدرش فخر المحققین محمد از پدرش حسن العلامه الحلی از پدرش یوسف بن المطهر و ایضا اجازه دارد جلال الدین حسن از پدرش احمد از پدرش نجیب الدین محمد که استاد محقق اول است از پدرش جعفر از پدرش محمد از پدرش ابی البقاء هبة الله بن نما و این اجازه از پنج پدر است و اجازه شش پشت بسیار پس سید علی اجازه دارد از پدرش سید عبد الحمید از پدرش سید فخار بن معد موسوی و اجازه جعفر از پدرش محمد از پدرش حسن بن معیه و اجازهٔ شیخ ابراهیم از پدرش عبد العالی از پدرش علی بن عبد العالی الکرکی محقق ثانی و اجازهٔ پسر از پدر بی نهایت است مانند اجازهٔ شیخ ابو علی حسن از پدرش شیخ طوسی و حسن بن فضل از پدر شیخ طبرسی صاحب مجمع البیان و سید محیی الدین بن زهره از پدرش و سید عمید الدین از پدرش و سید ضیاء الدین از پدرش و سید علیخان شستری

صاحب شرح صمدیه در شرح صحیفه نوشته است که اجازه او از پدرانش تا بچهارده پشت میرسد و ارباب علم درایت در کتب مطوله در روایت ابنا از آبا نوشته اند و بیان اجازات پدران از پسران نموده اند چه از عامه و چه از خاصه شهید ثانی در شرح بدایة الدرایه برخی از سخن درین باب گفته بدان جا رجوع کنند ـ

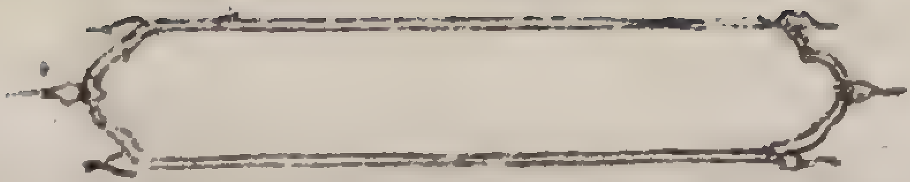
قز احمد بن عبد الله بن محمد بن علی بن حسن المتوج البحرانی در فضل و تقوی و علم مشتهر در کتب علما است و ملقب بجمال الدین و گاهی او را فخر الدین میگویند و گاهی شهاب جمال الدین میخوانند و معروف با بن المتوج است و از تلامذهٔ فخر المحققین پسر علامه است و احمد بن فهد در پیش مقری احسائی از او اجازه دارد و کتابی در تفسیر قرآن تالیف کرده و رساله در آیات ناسخه و منسوخه نوشته و کتاب منهاج الهدایه در شرح کتاب احکام و فرزند او ناصر بن احمد از فقها است و والدش عبد الله نیز از فقها است و ناصر بن فقیه محقق و حافظ بوده و نقل شده که هرگز چیزی نشنید که او را فراموش کرده باشد و ابن المتوج مراثی بسیار برای حسین علیه السلام گفته و معاصر با شیخ مقداد است و قبر او معروف است در جزیره اکل بضم کاف بعد از همزهٔ مضمومه و آنرا جزیرهٔ صالح پیغمبر میگویند و از بلاد بحرین است ـ

قح سید تاج الدین ابی عبد الله محمد بن القاسم بن معیه بضم میم و فتح عین مهمله و تشدید یا مثناة تحت و ها در آخر سید حسینی دیباجی است و علامه نسابه فاضل عظیم الشان بوده و شیخ شهید اول از او اجازه دارد و هم برای خود از او اجازه گرفته و هم برای دو پسرش محمد و علی و هم برای دو دختر فاطمه و ست المشایخ و برای جمیع مسلمین هر که قدری از حیوة تاج الدین را ادراک کرده و شهید ثانی فرموده که من خط سید مزبور را مشاهده کردم که برای شهید اول بتفصیل مذکور اجازه نوشته و سید مزبور اجازه دارد از علامهٔ حلی و سید مجد الدین ابو الفوارس محمد بن علی بن محمد اعرج است و از دو پسرش سید عمید الدین و سید ضیاء الدین و از سید جلیل نسابه علم الدین مرتضی علی بن سید جمال الدین عبد الحمید بن سید نسابه طاهر او حد فخار بن معد الموسوی و سید رضی الدین بن عبد الکریم بن طاوس ـ

قط علی بن ابراهیم بن محمد بن حسن بن زهره الحلی الحسینی سید است فقیه و فاضل ملقب بعلاء الملة و الحق و الدین و علامه حلی در اجازه او گفته است که در این اعصار مرا امر کرد مولای کریم و سید جلیل حسیب و نسیب نسل عترت طاهره و سلالهٔ انجم زاهره مخصوص بنفس قدسیه و ریاست النفسیه

جامع مکارم اخلاق و طبیب عراق افضل اهل عصر علی الاطلاق علاء الملة و الحق و الدین ابو الحسن علی بن ابراهیم بن محمد بن ابی الحسن بن ابی المحاسن زهره بن ابی المواهب علی بن ابی سالم محمد بن ابی ابراهیم محمد النقیب بن ابی علی احمد بن ابی جعفر محمد بن ابی عبد الله الحسین بن ابی ابراهیم اسحق المؤتمن بن ابی عبد الله جعفر الصادق بن ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام بن ابی الحسن علی زین العابدین علیه السلام بن ابی عبد الله الحسین علیه السلام سبط شهید ابن علی علیه الصلوة و السلام و آن جناب اجازه خواست از بنده خود و برای خود و برای اقارب خود از سادات اماجد مؤیدین از نزد خدا و جوابها خواست از مسائل دقیقه لطیفه و مباحثه عمیقه شریف پس امتثال امر او نمودم و مبادرت بسوی طاعت او نمودم اگر چه ملتزم شدم سوی ادب را که متعذر بود در جنب احتراز از مخالفت او و الا پس او معدن فضل و تحصیل است و این سخن از روی حجت و دلیل است و اجازه دادم او را خدا عمر او را دراز کند و اجازه دادم پسر بزرگ معظم او را شرف الملة و الدین ابی عبد الله الحسین و برادر کبیر امجد و سید معظم مجد بدر الدین ابی عبد الله محمد را و دو پسر او را که کبیرین معظمین میباشند و آنها ابو طالب احمد شهاب الدین و ابی محمد عز الدین حسن خدا ایشان را فوت دهد و دوام مولای ما و اجازه دادم او را و ایشان را که روایت کنند از من جمیع آنچه را که تصنیف کردم آن را در علوم عقلیه و نقلیه یا آن را انشا کردم و فتوی دادم بآن یا اجازه داده شد برای من روایت آن یا شنیدم آنرا در کتب اصحاب ما که سابقین میباشند و جمیع آنچه را که اجازه دادند آنرا برای من مشایخ آن کسانیکه معاصر با ایشان بودم و از انفاس ایشان استفاده کردم تا آخر اجازه

قی فضل بن حسن بن فضل الطبرسی ابو علی ملقب بلقب امین الدین عالم و فاضل و ثقه و جلیل القدر است و او را تالیفات چند است که مشهور ترین آنها کتاب تفسیر قرآن مسمی بمجمع البیان است در ده مجلد و آن تفسیری نیکو که جمع جمیع فنون است از نحو و لغت و تصریف و معنی و نزول مگر اینکه از مفسرین عامه بسیار نقل نموده است و از تفسیر خاصه و اهل البیت نقلی نکرده مگر اندکی از تفسیر عیاشی و علی بن ابراهیم قمی و برای او است کتاب تفسیر وسیط که مسمی است بجامع الجوامع در چهار مجلد و در زمانیکه شروع بتفسیر اول نموده بود از شصت تجاوز نموده بود و زمانیکه شروع بجامع الجوامع نمود از هفتاد عمرش تجاوز کرده بود و برای او است تفسیر وجیز در یک مجلد و کتاب اعلام الوری و از مرویات او است کتاب صحیفة الرضا و از مشهد رضوی منتقل بسبزوار شد در سال پانصد و سی سه و وفات یافت در سال پانصد و چهل و هشت و او را نقل نمودند بمشهد رضوی و در آنجا دفن نمودند



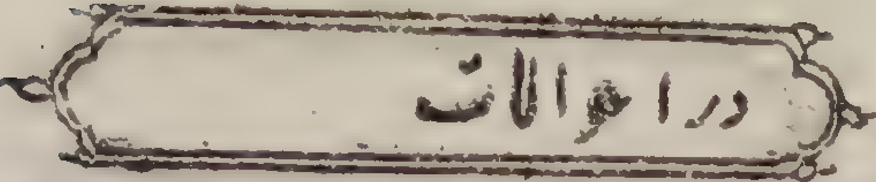
واز او روایت دارد برهان الدین محمد بن محمد بن علی همدانی قزوینی نزیل وابن شهر آشوب سابقاً ذکر او
در معالم العلما او را بلفظ شیخی اداء فرموده و قبر مطهرش در نجف گاه حضرت رضا علیه السلام است

دراحوال محمود بن علی بن الحسین

قبا محمود بن علی بن الحسین الحمصی الرازی علامه زمان و وحید دوران بوده و تالیفات
بسیار دارد مانند تعلیق صغیر و تعلیق کبیر و شهید اوّل اجازه از او دارد بواسطهٔ تلامذهٔ او
و شیخ منتجب الدین گفته که چندین سال در نزد او درس خواندم و از جمله اشعار این بزرگوار که
بخط شهید اوّل یافته شد قد کنت ابکی و داری منک دانیه فکیف ذلک اذ شطت بک الدار
ابکی لذکرک سرا ثم اعلنه فلی بکاران اعلان و اسرار —

دراحوال امیر زاهد ورّام بن ابی الفراس

قبب امیر زاهد ورّام بن ابی الفراس المالکی الاشتری از اولاد مالک بن حرث اشتر
نخعی که از صحابهٔ امیر المؤمنین است و او جد مادری سید رضی الدین بن طاؤس و ابن ادریس
است و در نزد شیخ محمود حمصی درس خوانده و شیخ منتجب الدین سابق در نزد ورام درس
خوانده و امام فخر رازی از سنیان نیز در نزد او درس خوانده چنانچه از قاموس بر می آید
و شهید اول روایت کرده از محمد بن جعفر مشهدی از او و او صاحب کتاب مجموعه و کتاب
تنبیه الخواطر و نزهة النواظر مگر اینکه در او غث و سمین هر دو میباشد سید بن طاؤس در کتاب
فلاح السائل نوشته که جد من ورام بن ابی فراس از کسانی است که اقتدا بفعلش میشود
او وصیت نمود که نگین عقیقی را بر او اسامی دوازده امام نقش کنند و از بعد از وفات
در دهان او بگذارند سید بن طاؤس میفرماید که من نیز نگین عقیق کندم الله ربی و محمد نبی و علی
و سمیت الایمه الا اخرهم ایمتی و وسیلتی و وصیت کردم که از بعد از موت در دهان من گذارند
در نزد سوال ملکین در قبر جواب انها باشد انشاء الله تعالی تا اینجا کلام سید بن طاؤس
بود و شاید که تخصیص بعقیق برای ان باشد که پیغمبر صلعم فرمود که ای علی انگشتر عقیق
بدست کن که او اول کوهی است که اقرار کرد برای خدا بوحدانیت و برای من برسالت و برای
تو و ایمه از اولاد تو بامامت و ولایت —
قبح سید عز الدین ابی المکارم حمزه بن علی بن زهره حسینی حلبی فاضل و جامع بوده و از
او اجازه دارد شیخ شاذان بن جبرئیل قمی و برادر زاده اش سید محی الدین ابو حامد محمد



ابن فقیه متکلم محقق مدقق ابو القاسم عبد الله بن علی بن زهره حسینی و محمد مزبور از پدرش علی نیز
اجازه دارد و محقق اوّل از سید محمد مزبور اجازه دارد و سید حمزه را تالیفات بسیار است مانند
کتاب غنیة النزوع در علم اصول و فروع و او در کتاب صفحه بصفحه ورق بورق احکام ذکر کرده
از ان پس همگوید کل ذلک للاجماع مجملاً از کثرت دعوئے اجماع اگر اجماع محکی او با اجماع
دیگران تعارض کند اجماع ابن زهره موهون خواهد بود و ان معارض مقدم بر او است
و سبب وهن او انست که در غالب مسائل خلافیه دعوای اجماع میکند و این باعث وهن
و وهم و عدم حصول ظن بانست و بعضے گویند که سید بن زهره حضرت صاحب الامر را ملاقات
میکرده و از انجناب احکام می شنید بالمشافهه لیکن قدرت نداشت که از انست با مام دهد
لهذا ان احکام را نوشت و در ان اجماع ادعا نمود تا از او بپذیرند لیکن مخفی نیست که انقسم
خالی از تدلیس نیست و الله العالم و او را تالیفات دیگر نیز هست مانند کتاب قبس الانوار فی نصرة
العترة الاخیار و مسئلة الرد علی المنجمین کتاب النکت در علم نحو و غیر ذلک —

دراحوال شیخ ابو منصور

قید احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسے و او است مراد از طبرسے در مقام طلاق و امّا
صاحب تفسیر مجمع پس ازان تعبیر میکنند به ابو علی طبرسے و او عالم فاضل ثقه است و اجازه دارد
از سید عالم عابد ابی جعفر مهدی بن حرب حسینی مرعشی از شیخ صدوق ابی عبد الله جعفر بن محمد بن
احمد دوریستی از پدرش از شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه قمی و شیخ زین الدین محمد بن
علی بن شهر اشوب مازندرانی سروی و شیخ طبرسے صاحب کتاب احتجاج است از جمعی متاخرین
نسبت داده اند کتاب احتجاج را بشیخ ابو علے طبرسی صاحب کتاب تفسیر مجمع البیان مانند ملا محمد
امین محدث استرابادی و صاحب رسالهٔ مشایخ الشیعه و محمد بن ابی جمهور احسائی در کتاب عوالی
اللیالی و این نسبت اوضح من الشمس و ابین من الامس غلط فاحش است —

دراحوال محمد بن ادریس

قیه محمد بن ادریس یا ابن احمد بن ادریس عجلی ربعی حلّی شیخ فاضل کامل محقق مدقق علم الاعیان
و نادر الزمان فخر الدین ابی عبد الله او دختر زادهٔ شیخ ورام بن ابی فراس است چنانکه
بعضے گفته اند و جد مادری او دختر شیخ طوسے است چنانکه بعضے دیگر گفته اند و شیخ اسد الله کاظمینی
اول را ذکر کرده است و گفته است که این غریب است و مؤلف کتاب ثانی را غریب می داند چه

بحسب طبقه مستبعد است که ابن ادریس دختر زاده شیخ طوسی باشد واو باب طعن بر شیخ مفتوح کرده
ولذا محقق وعلامه و شیخ محمود حمصی بر ابن ادریس تشنیع وطعن دارند وباو بی اعتنائی نموده اند
وابن داؤد در کتاب رجال او را در قسم ضعفا نوشته چه او کتاب خود را بر دو قسم کرده
اوّل در ممدوحین دوم در ضعفاء وابن داؤد گفته که او شیخ فقهاء حلّه بوده ومتقن علوم بود و
کثیر التصانیف بود ولیکن اعراض از اخبار اهلبیت کرده بالکلیّه ولیکن شیخ منتجب الدّین ودیگران
اورا مدح نموده اند واو در نزد فقهاء بلقب فحل العلماء اشتهار دارد ومتاخرین براو اعتماد
کرده اند امّا عمل باخبار احاد نکردن باعث قدح او نمی شود چه سید مرتضی ودیگران نیز باخبار
احاد عمل نکرده اند واما طعن بر شیخ فهو لیس باول قارورة کسرت فی الاسلام پس شیخ مفید بر
استادش صدوق طعن بسیار دارد بنحویکه میگوید غلط شیخنا ابوجعفر ودر باب قضا وقدر صدوق
حدیثی نوشته وانرا معنی کرده و شیخ مفید گفته که کاش این حدیث را می نوشت ومعنی نمی نمود
وشهید اوّل در اجازه خود از ابن نما وسیّد فخار بواسطه گفته که روایت دارم از ایشان مصنفات
امام علامه شیخ العلماء ورئیس المذاهب فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس وشهید ثانی در
اجازه اش گفته که مرویات شیخ علامه محقق فخر الدین ابو عبد الله محمد بن ادریس العجلی بانیکه قول
ابن داؤد که او شیخ فقهاء حلّه بود با تضعیف بعد باهم منافات دارند وابن ادریس روایت
میکند از خال خود حسن بن شیخ طوسی بواسطه شیخ عربی بن مسافر از شیخ الیاس بن هشام حایری
از خال حسن بن الشیخ وبلاواسطه نیز اجازه دارد وصحیفه کامله را وظاهر انیکه اجازه پسر شیخ اورا
در حال طفولیت ابن ادریس بوده واز تالیفات او کتاب سرایر است وغیر ان ودر السنهٔ فقهاء تعبیر
مینمایند از او بحلی وعجلی ومتاخر وفاضل اگرچه غالب انست که فاضل را اطلاق بر علامه می نمایند
علامه محقق را میخوانند وابن ادریس در بیست وپنج سالگی بسرحد اجتهاد رسید وابن کثیر الوقوع است
چه این فقیر نیز در بیست سالگی باستخراج مسایل پرداختم —

دراحوال حسن بن علی

فتو حسن بن علی بن داؤد صاحب کتاب رجال است ودران مسلکی عجیب اختیار کرده که پیش ازان
کسی بران سید نه نوشته جز انیکه درین کتاب اغلاط بسیار است چنانچه علماء رجال بدان اقرار
نموده اند که این فقیر مؤلف کتاب را احوالش غیر مدح ونه است واو از شاگردان محقق است وشهید ثانی
در اجازه کبیره گفته تقی الدین حسن بن علی بن داؤد حلّی صاحب تصانیف بسیار وتحقیقات بیشمار است

ازانجمله کتاب رجال است وبرای او است از تصانیف در فقه نظماً ونثراً مطولاً ومختصراً ودر منطق وعربیت
وعلم عروض واصول فقه مقدار سی کتاب که همه در غایت جودت می باشند وشهید اوّل این
نحو اورا توصیف فرموده وسلطان الادباء وملک النظم والنثر مبرور در نحو وعروض تقی الدین
ابی محمد حسن بن داؤد وابن داؤد خود در رجالش گفته که مولد او پنجم جمادی الاخری سنه
ششصد وچهل وهفت است —

دراحوال نجیب الدّین

قیر نجیب الدین ابوابراهیم محمد بن جعفر بن محمد بن ابوالبقا هبة الله بن نما قدوه مذهب وعلامه
ان زمان است چنانچه شهید اوّل وشهید ثانی بهمین عبارت تعبیر کرده ومحقق اول صاحب شرایع این
بزرگوار اجازه دارد ووفاتش بعد از عود از زیارت غدیر در ذی الحجه از سال ششصد
چهل وپنج بوده واورا پسر فاضل است نام او شیخ جعفر است وکتاب مقتل حسین که مسمی به مثیر الا
حزان است از تالیفات او است وبرای شیخ جعفر پسر است فاضل مسمی به احمد که اجازه از پدرش
دارد واز جدش واز برای احمد نیز پسر فاضل است وان شیخ جلال الدین ابو محمد حسن ابن نظام الدین
احمد است واجازه دارد از شهید اوّل واز یحیی بن سعید —

دراحوال سیّد شمس الدین بن فخار

فتح سیّد شمس الدین بن فخار بن معاد بن فخار بن فخار الموسوی الحایری عالم وفاضل وادیب
ومحدث بود ومحقق اوّل از او اجازه دارد واز جمله تالیفات این بزرگوار کتابی در رد مذاهب است
بر تکفیر ابی طالب وان نیکوست واو از ابن ادریس روایت می کند واجازه دارد وهمچنین از شاذان
بن جبرئیل قمی اجازه دارد وابن ابی الحدید عنید در شرح نهج البلاغه در اسلام ابی طالب توقف
کرده وگفته که سید فخار بن معد کتابی به نزد من فرستاد که دران اسلام ابی طالب را اختیار
کرده بود پس ابن ابی الحدید در پشت ان کتاب اشعاری در مدح ابیطالب نوشت مضمون انیکه
اسلام ابی طالب اختیار کند ومحمد بن احمد بن صالح بستی از او اجازه دارد —

دراحوال عربی بن مسافر

قیط عربی بن مسافر عبادی اجازه دارد واز استادش الیاس بن هشام حایری از پسر شیخ طوسی
وشیخ الیاس فاضل ومحدث بود —

قاک ابو علی حسن بن محمد الطوسی پسر شیخ طایفه عالم وفاضل وفقیه ومحدث بوده اکثر

اجازات با و منتهی ست وکتب پدرش را به نزد او خونده و از او اجازه گرفته و از تالیفات او است کتاب امالی و شرح نهایه و غیر ایهما ـ

در احوال محمد بن علی بن شهر اشوب

قکا محمد بن علی بن شهر اشوب بن ابی نصر بن ابی الجیش المازندرانی السروی القاب مختلفه دارد مانند زید الدین و رشید الدین و کنیت او ابو جعفر ست و او محدث و متکلم و فقیه و ادیب شاعر و جامع محاسن ست و او را تالیفات ست مانند مناقب و معالم العلماء در احوال علماء و حادی منهاج و مثالب النواصب و مخزون مکنون در عیون فنون و اعلام الطرایق فی الحدود و کتاب الاسباب والنزول علی مذهب الرسول و کتاب اوصاف و کتاب متشابه القرآن و بدو واسطه از شیخ طوسی روایت کرده و بیک واسطه از جدش شهر اشوب و غیر ایشان و از بسیاری از مخالفین نیز اجازه داشته چون محمود بن عمر زمخشری صاحب کشاف و احمد غزالی از برادرش محمد غزالی کتاب احیاء را روایت داشته و اجازه داشت از خطیب خوارزمی موفق احمد مکی صاحب اربعین و قاضی ابی السعادات صاحب فضائل و غیر ایشان و سید ابو حامد بن زهره از این بزرگوار روایت داشته

در احوال شیخ ابو عبد الله

قکب شیخ ابو عبد الله جعفر بن محمد بن احمد بن عباس دوریستی ثقه و عین و عظیم الشان و معاصر شیخ طوسیست و در نزد شیخ مفید و مرتضی درس خوانده و تالیفات او کتاب کفایه ست در عبادات و کتاب یوم و لیله و کتاب اعتقادات و کتاب رد بر زیدیه سابقه و غیر اینها و او منسوب است به بلده که او را درسن میخوانند و در بعضی از نسخ بلکه اکثر دوریست مینامند و او را اولاد و اولاد اولاد است که همه فضلاء باشند از انجمله نجم الدین عبد الله بن جعفر بن محمد دوریستی ست که عالم و فاضل و جلیل القدر بوده و او روایت می کند از جدش ابو جعفر محمد بن موسی بن جعفر از جدش ابی عبد الله جعفر بن محمد از مفید و از انجمله ست حسن بن جعفر دوریستی و ان فاضل جلیل ست چنانکه قاضی نور الله در مجالس گفته و او عالم و شاعر بوده و از اشعار او نیست

بعضی الوصی علامة معروفة کتبت علی جبهات اولاد الزنا
لمن لم یوال من الانام ولیه سیان عند الله صلی ام زنا

و از انجمله ست ابو جعفر محمد بن موسی بن جعفر بن محمد دوریستی و او فاضل و جلیل ست روایت می کند از جدش ابی عبد الله جعفر بن محمد متقدم از شیخ مفید ـ

در احوال جعفر بن محمد بن موسی

قلج جعفر بن محمد بن موسی بن قولویه کنیت اش ابو القاسم و پدرش ابو مسلمه از خیار اصحاب سعد بود و ابو القاسم از ثقات اصحاب و اجلاء ایشان بوده و روایت می کند از پدرش و برادرش از سعد و میگفت که من نه شنیدم از سعد مگر چهار حدیث و او استاد شیخ مفید بود و فاتش در سال سیصد و شست و نه بود و برای او کتبی ست مانند کتاب عداوات الحسد و کتاب الصلوة و کتاب الجمعه و غیر ان و او مراسله بصاحب الزمان نوشت و از مدت عمر خود استفسار نمود در زمانیکه حجر الاسود را بجایش میگذاشتند قاصد کاغذ را داد و بخواند و تعیین مدت کرد و در بحار مجلسی مفصلاً در مجلد غیبت امام مذکور داشته ست ـ

در احوال حسن بن عقیل

قلد کنیت اش ابو محمد و یا ابو علیست و ثانی اشهر ست و معروف بعمانیست و معاصر با کلینی است و بمکاتبه جعفر بن قولویه را اجازه داده و شیخ مفید بر او بسیار ثنا میکرد و عمانی بضم عین مهمله و تخفیف میم ست و منسوب بسوی عمان بضم عین و تخفیف میم ست و ان بلدیست برکنار دریای فارس که میان ان بلد و بحرین مسافت یکماه راه ست و از مشهور از مشایخ بضم عین و تشدید میم شنیده ایم و بنظر این فقیر اینکه تشدید میم غلط مشهور ست و شیخ طوسی فرموده که اسم پدرش عیسی ست و او از اجله متکلمین و اعاظم فقهاء متقدمین ست و از تالیفات او است کتاب تمسک بحبل آل رسول و ان بزرگی خوب ست و مشهور ست و در فقه ست چنانکه ابن شهر اشوب گفته و در غیر فقه نیز گفتگو در ان کتاب میکنند چنانکه شیخ طوسی گفته و بعضی گفته اند که حاج از خراسان وارد نمی شدند مگر اینکه از ان نسخه میخریدند و میبردند و در کتب فقهیه او را تعبیر میکنند بابو علی و ابن عقیل و عمانی و او را بعضی از فتاوای غریبه ست و او اول کسی ست از مجتهدین امامیه که موافقت با مالک از عامه کرده و گفته که آب قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود و دیگر کسی اختیار این نکرده مگر سید اجل حبیب فاضل نقیب امیر معز الدین محمد صدر اصفهانی که رساله در این باب نوشته و ایرادات علامه را در مختلف بر ابن ابی عقیل در نموده فتوای دیگرش اینکه اذان و اقامه را در نماز صبح و مغرب واجب دانسته و سید مرتضی با او موافقت نموده و ابن عقیل زیاده از این گفته که در صبح و مغرب اگر اذان و اقامه نگوید نماز او باطل ست ـ

در احوال محمد بن احمد بن الجنید

قله محمد بن احمد بن الجنید ابو علی الکاتب الاسکافی از مشایخ شیخ مفید ست و معاصر با عمانی

و متأخر از او فی الجمله و او در زمان امیر معزالدوله ابن بابویه است و برای کتابیست در اجوبه
مسائل معزالدوله و کتب بسیار نیکو نوشته است اگرچه مذهب او جواز عمل بقیاس بوده و از این
بابت کتب او متروک گردیده و ملا عبدالله تونی در وافیة الاصول گفته که ابن جنید از قول بقیاس
رجوع کرده و فاتش در سال سیصد و هشتاد و هشت هجریست و شیخ نجاشی گفته که از بعضی از مشایخ
خود شنیدم که میگفتند که نزد او مالی از صاحب الامر بوده و شمشیری نیز بود و او در آن باب وصیت
بجاریه خود کرد و آخر آن مال و شمشیر ضایع شد و بعضی گفته اند که ابن جنید دعوای نیابت خاصه داشته
و این سخن محض کذب و افتراست بلکه بعضی گفته اند که این نسبت را بعضی از عامه با بن جنید نسبت داده
است و العیاذ بالله که آنجناب این دعوی نموده باشد و از جمله کتابهای او کتاب تهذیب الشیعه است
و آن بیست مجلد و بیست جزو است و مشتمل بر کتب فقه است و از آن مختصر نیز کرده که مسمی باحمدی در فقه
محمدیست و علامه نهایت در مقام مدح آن کتاب برآمده و گفته که یافتم بخط سید سعید صفی الدین
ابی جعفر محمد بن معد موسوی که روایت میکند از همدانی قزوینی برهان الدین از شیخ منتجب الدین
و علامه روایت میکند از پدرش از سید صفی الدین و این سید صفی الدین بخط خود نوشته که او مطلع
شد بر معظم مجلد نکاح از تهذیب پس نیکو عبارت و خوش مضمون و در نهایت بلاغت و جامع فروع
و اصول و استدلال و اقوال است —

در احوال سلار بن عبدالعزیز

فکو سلار بن عبدالعزیز و یا سالار بن عبدالعزیز بنا بر اختلاف نسخ متکلم و فقیه و از تلامذه شیخ مفید
و کنی بابو یعلی است و در نزد سید مرتضی نیز درس خوانده و بسیار بود که بنیابت از مرتضی درس
میگفت چنانکه شیخ اسدالله کاظمینی در کتاب مقابیس گفته است بعضی گفته اند که به نیابت مفید
درس میگفت یعنی او قاتیرا که شیخ مفید را عذری بود او به نیابت شیخ بجای او می نشست و درس
میگفت چنانکه شیخ فخرالدین طریحی در کتاب مجمع البحرین در ماده سلر گفته است و ابوالفتح بن جنی
گفته که من او را ادراک کردم و در نزد او درس خواندم و در اخر امر از ضعف و پیری چنان
شده بود که قدرت بر بسیار سخن گفتن نداشت پس درس را که میخواست بگوید بر لوحی می نوشت
و بر شاگردان میخواند و از اهل دیلمان گیلان بود چنانکه تعبیر از او بدیلمی شاهد بر آن است و از اهل
طبرستان بود چنانکه شیخ اسدالله کاظمینی گفته است و بعضی گفته اند که از علماء حلب بوده و از جمله
کتب سید مرتضی مسائل سالاریه است که در جواب مسائل او نوشته است و او از مشایخ پسر شیخ طوسی

و شیخ حسکا جد منتجب الدین و شیخ عبدالجبار راوی و غیر ایشان است و او را تالیفات است مانند کتاب
ابواب و فصول در فقه و مقنع در مذهب و تقریب در اصول فقه و رد بر ابی الحسن بصری در رد
بر شافی و تذکره در حقیقت جوهر و در بعضی از کتب بنظر رسیده که شیخ طوسی از او اجازه دارد و از
تالیفات او کتاب مراسم است در فقه —

در احوال قاضی بن البراج

فکر قاضی بن البراج اسمش عبدالعزیز بن نحریر بن عبدالعزیز بن البراج الطرابلسی الشامی نور
الله مرقده الشامی او از شاگردان مرتضی و از جانب سید مرتضی در طرابلس قضاوت منصوب و ملقب بلقب
المؤمنین و سعدالدین است و کنیه اش ابوالقاسم و معروف بقاضی است و در نزد شیخ طوسی نیز
درس خوانده و برای او مصنفات است مانند مذهب و معتمد و روضه و معرب و عماد المحتاج در
مناسک حاج و جواهر و معالم و کامل و شرح جمل العلم و العمل سید مرتضی و خلیفه شیخ بود در بلاد
شامیه و از شیخ اجازه دارد و از حلبی اجازه دارد و ظاهر اینکه از کراجکی نیز اجازه داشته و در
او تلمذ نموده و بعد از سوالات او از شیخ چند کتاب شیخ در جواب آن سوالات نوشت و در نزد
اوائل انها قاضی را بشیخ فاضل تعبیر فرموده و راوندی تصریح کرده که مراد شیخ قاضی است
در حمل و عقود و قاضی از مشایخ عبدالعزیز بن ابی کامل است و از مشایخ شیخ حسکا است و از مشایخ
شیخ عبدالجبار و شیخ محمد بن علی بن محسن حلبی است —

در احوال ابو الصلاح الحلبی

فلح تقی بن نجم حلبی است یا تقی الدین بن نجم یا نجم الدین و از عمده فقهاء و متکلمین است و از تلامذه
مرتضی و شیخ است و شیخ در کتاب رجال گفته در باب من لم یروا عن الائمه که تقی بن نجم الدین حلبی
ثقه است و مصنف چند کتاب است و در نزد من و سید مرتضی درس خوانده انتهی و در نزد سلار
نیز درس خوانده و از خلیفه مرتضی بود و در دیار حلبیه و هر وقتیکه به نزد سلار مسئله استفسار می
نمودند میفرمود که تقی در نزد شما است و او از مشایخ قاضی عبدالرحمن رازی و شیخ فقیه صالح
ثابت بن احمد بن عبدالوهاب حلبی و غیر ایشان است و کتب او را شیخ او شیخ الطائفه در کتاب
رجال ذکر کرده از انجمله است کتاب کافی در اصول دین و فروع دین و بدایه در فقه و تلخیص فروع
مرتضی و تقریب المعارف و العمدة الشافیه و الکافیه و گاهی فقهای او را بالتعبیر باسم و گاهی بکنیت
و گاهی بلفظ الحلبی مینامند —

در احوال عبد العزیز بن کامل طرابلسی

قلکط عبد العزیز بن کامل طرابلسی بعد از قاضی ابن البرّاج و در انجا قاضی بوده و فاضل و محقق و فقیه و عابد بود و از تالیفات اوست کتاب اشراق و کامل و جواهر و موجز و او اجازه دارد از قاضی ابن البرّاج و کراجکی و حلبی و بعضی گفته اند که از شیخ هم اجازه دارد و ظاهر اینکه این سخن فاسد است ـ

در احوال محمد بن علی بن عثمان کراجکی

قل محمد بن علی بن عثمان کراجکی قاضی ابو الفتح یا ابو القاسم نزیل محدث و فقیه و متکلم و صاحب کنز الفوائد و اکابر تلامذه مرتضی و شیخ و دیلمی و واسطی است و از مفید نیز اجازه داشته است و از جمله کتب مفید کتاب جواب ابی الفتح محمد بن علی بن عثمان است و بعضی گفته اند که او از دیار مصر بوده است و از تالیفات اوست نوادر و معونه فارض در استخراج سهام فرائض و شرح جمل مرتضی و منهاج در مناسک حاج ـ

در احوال محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشّی

قلا محمد بن عمر بن عبد العزیز الکشّی وکش بفتح کاف و تشدید شین معجمه بلدیست معروف از بلاد ما وراء النهر و بلدیست بزرگ که سه فرسخ در سه فرسخ است و کنیت ابا محمد عمر و بفتح عین است بصیر باخبار و رجال است و لیکن روایت از ضعفاء داشته و با عیاشی مصاحبت کرده و از او اخذ کرده و در کتاب او اغلاط بسیار است چنانچه علّامه در خلاصه گفته و نجاشی نیز چنین گفته تا اینجا که گفته برای او کتابیست در رجال که خبر داد ما را جماعتی از ابی محمد هرون بن موسی از محمد بن عمر بن عبد العزیز ابی عمر و کشی و در لور لو گفته که ان کتاب کشی بما نرسیده و انچه موجود و متداول است کتاب اخبار کشّی است که شیخ طوسی انرا نوشته و منتخب از کشّی کرده و اسم انرا اختیار کشّی گذاشته و انرا شیخ ابراهیم بن حسن جزائری برحروف معجم ترتیب داده و شیخ عبد الله بن صالح گفته که شیخ داود مذکور ادیب صحیح الاعتقاد و صالح بوده مخلص در محبّت اهلبیت بود و ترتیب کتاب اخبار کشّی و نجاشی داده لیکن قوت استدلال و تصرف برای او نبوده و کتب بسیاری بخط خود نوشته که چهار صد جلد میشود و انها را وقف بر مدرسه جزیره کرده که خود ساخته و سه فرزند داشته همه فضلا بوده اند اگر ایشان شیخ علی و شیخ حسن و شیخ صالح و شیخ علی را فرزندی افضل از پدر و دو عم او خصوصاً در عربیت و ان شیخ داوری است که معاصر با شیخ عبد الله بن صالح بود و موسوم باسم جدش بود و قبر

شیخ داود

شیخ داود جد در جزیره در حجره شمالیه است با قبر پسر شیخ علی ـ

در احوال احمد بن علی بن احمد

قلب احمد بن علی بن احمد بن ابی العبّاس نجاشی معاصر شیخ طوسی و مرتضی بوده و از تلامذه شیخ مفید است و حسب او بنجاشی اهوازی میرسد که صاحب رساله از حضرت صادق است و علّامه در خلاصه گفته احمد بن عباس بن محمد بن عبد الله بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن نجاشی والی اهواز او خدمت حضرت صادق کتابتی نوشت و از او سوال کرد و ان جناب رساله نوشت و بدو فرستاد و ان رساله معروفه است و احمد را کنیّت ابو العبّاس است ثقه و معتمد علیه است و از کتاب رجال او در این کتاب بسیار نقل کردیم و وفات او در سال چهار صد و پنجاه و پنج در ماه جمادی الاولی بوده ـ

در احوال شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله

قلج شیخ ابو عبد الله حسین بن عبید الله و یا عبد الله ابن ابراهیم غضائری علی اختلاف النسخ این بزرگوار از مشایخ شیخ طوسی است و شیخ طوسی از او اجازه دارد و او در نصف صفر از سال چهار صد و یازده وفات کرده و نجاشی هم از او استماع کرده و اجازه از او داشته و ابن قولویه از مشایخ اجازه اوست و او از زیادتی ورع بسیاری از روایات تضعیف کرده است پس اگر تضعیف و یا تعدیل دیگران تعرض کند تضعیف او موهونست و اما توثیق او در اعلی درجه وثاقت است چنانکه در منظومه درّیه و غیر ان ذکر کردیم ـ

در احوال محمد بن احمد بن سلیم

قلد محمد بن احمد بن سلیم با سلیمان جعفی ثم المصری و او صاحب کتاب فاخر و غیبت صغرا و کبرا را ادراک کرده و شیخ نجاشی بدو واسطه از او روایت داشته و ابن قولویه بلا واسطه ـ

قله ابو عبد الله حسین بن عبد الله بن علی واسطی از معاصرین شیخ مفید و از مشایخ کراجکی است

در احوال محمد بن محمد بصری و مکنی

قلو محمد بن محمد بصری و مکنی با بو الحسن است و از سیّد مرتضی اجازه دارد و او از شیخ ابو الفضل شاذان بن جبرئیل قمّی و او اجازه دارد از پدرش جبرئیل بن اسمعیل او از بصروی ـ

در احوال محمد بن حسین

قلز محمد بن حسین صاحب شرح نهج البلاغه منسوب بکیدری و ملقب بقطب الدین است و او از

علما مستفید میں وغیر را او ندی ست —

دراحوال حسین بن علی بن محمد

قلج حسین بن علی بن محمد بن احمد بن حسین بن احمد خزاعی نیشاپوری رازی شیخ ابن شهر آشوب وشیخ منتجب الدین ست وصاحب تالیفات ست مانند تفسیر روضة الجنان در بست جلد وفارسی ست وفاضل نحریر مسلم ست وفخر الدین رازی بسیار از مطالب او را دزدیده ودر تفسیرش نوشته او معاصر صاحب کشاف بود —

دراحوال سعید بن هبة الله بن حسن مکنی

قلط سعید بن هبة الله بن حسن مکنی بابو الحسین ویا ابو الحسن ملقب بقطب الدین استاد محمد بن علی بن شهر اشوب ست که معتبر بسروی ست ومنتجب الدین وسید رضی الدین ازاو اجازه دارند واز شیخ ذوالفقار وشیخ محمد وشیخ علی ابنی علی بن عبد الصمد نیشاپوری اجازه دارد وهمچنین اجازه دار داز پدر محمد وعلی که علی بن عبد الصمد باشد واز تالیفات او است خلاصة التفاسیر در ده جلد ومغنے در شرح نهایه شیخ در ده جلد ومستقصے در شرح سید مرتضی در سه جلد وشرح نهج البلاغه در دو مجلد ودر قبرستان بزرگ قم مدفون ست ونامش برسنگی نوشته وبر بالای قبر او ست واین فقیر چند پیرا در قم اقامه داشتم هر روز بزیارت او میرفتم واو را سه پسر فاضل بود یکی شیخ نصیر الدین ابو عبد الله الحسین که عالم صالح بود دوم شیخ ظهیر الدین ابو الفضل محمد که فقیه ثقه عدل بود سوم شیخ محمد ابو الفضائل که فاضل عالم بود —

دراحوال محمد بن علی بن حمزهٔ طوسی

قم محمد بن علی بن حمزهٔ طوسے مشهدی معروف بطوسے ومشهور بابن حمزه ملقب به عماد الدین مکنی بابو جعفر واز تالیفات او کتاب وسیله ست وواسطه وشرایع ومسائل در فقه وهمان کتاب اوّل مشهور ست ودر ندرت از او تعبیر میکنند به عماد طوسے —

دراحوال محمد بن جهم یا جهیم اسدی

قا محمد بن جهم یا جهیم اسدی علی ربعی وگاهی گفته میشود ابن علی بن جهم وابن علی بن جهم وابن علی بن محمد بن جهم وملقب بمفید الدین ست ودر وصف او همین بس که محقق در جواب خواجه نصیر الدین طوسی گفته که اعلم باصولین ابن جهم ویوسف بن مطهر ست وابن جهم از مشایخ اجازه علامه است وسید عبد الکریم بن طاوس ازاو اجازه دارد —

دراحوال ابن ابی المجد رضی الله عنه

قمب ابن ابی المجد رضی الله عنه صاحب کتاب اشارة السبق بسوی معرفت حق ست در اصول دین وفروع دین تا امر معروف وصاحب کشف الالتباس که نقل قول از اشارة السبق می کند همین کتاب ست وتاریخ نسخه ازان که در نزد صاحب مقابیس بود هفتصد وهشت است —

درحال حسن بن ابی طالب یوسفی

قمح حسن بن ابی طالب یوسفی ابی عز الدین فاضل کامل وتلمیذ محقق ست وشرح متوسط حسن بر مختصر نافع محقق نوشته ست وان شرح موسوم بکشف الرموز ست ودر کشف الالتباس نقل قول بسیار ازاو نموده —

دراحوال محمد بن علی بن محمد جرجانی

قمد محمد بن علی بن محمد جرجانی رکن الدین عالم وفاضل ومعاصر با علامه واز تالیفات او ست شرح نافع وشرح مبادی وغیران —

دراحوال علی بن محمد بن قاشے

قمه علی بن محمد بن علی قاشے نصیر الدین حکیم فاضل ومعاصر علّامه وشهید براو ثنا ورستاده وبعضے مطالب ازاو نقل کرده وابن معیّه ازاو اجازه داشته ومبالغه در مدح او کرده واو را حاشیه ست بر شرح تجرید اصفهانے وحاشیه بر شرح شمسیه رازی وشرح طوالع بیضاوے ورساله لطیفه که مشتمل است بر بسیط ایراد بر تعریف طهارت از قواعد علّامه —

دراحوال محمد بن شجاع القطّان

قمو محمد بن شجاع القطّان شمس الدین الانصاری الحلّی صاحب کتاب معالم الدین فی اصول الدین واو اجازه دارد از شیخ مفید واز شهید اوّل —

دراحوال احمد بن محمد بن فهد

قمز احمد بن محمد بن فهد جمال الدین صاحب مهذب وعدة الداعے وکنیت او ابو العباس است وکتاب موجز ومقتصر از او ست واو اجازه دارد از شیخ مقداد واز او اجازه دارد شیخ علی بن هلال جزائری وشیخ زین الدین علی بن محمد طائے —

دراحوال مفلح بن حسین سمیری

قمح مفلح بن حسین سمیری اجازه دارد از ابن فهد وموجز او را شرح نوشته مسمی بکشف الالتباس

وشریع شرحے نوشتہ مسمی بغایۃ المرام و پسرش شیخ حسین بن مفلح فاضل عالم عابد و صاحب تالیف بود

در احوال جواد بن سعد بن جواد

قمط جواد بن سعد بن جواد معروف بکاظمے واز اعاظم تلامذۂ شیخ بهائے واز تالیفات او است شرح زبدۃ الاصول شیخ بهائی وشرح خلاصۃ الحساب ومسالک الافهام بسوی ایات احکام و فوائد علیه در شرح جعفریه وغیر اینها –

در احوال میر فیض الله بن عبد القاهر

قن میر فیض الله بن عبد القاهر بن ابی معالم حسنی تفریشی غزوی و معروف به تفریشی است واز تالیفات شاذ است انوار قمریه در شرح اثنا عشریه وتعلیق بر مختلف ومعاصر صاحب معالم است واز شیخ محمد پسر صاحب معالم اجازه دارد و صاحب وسائل روایت کرده از خال پدرش شیخ علی از میر فیض الله –

در احوال رفیع الدین محمد حسینی

قنا رفیع الدین محمد حسینی نائینی فقیه حکیم متکلم وصاحب تعلیق کافی وتعلیق مختلف غیر اینها است وصاحب وسائل اجازه ازاو دارد بواسطۂ ملا محمد باقر مجلسی صاحب بحار –

در احوال سید عماد الدین ابو الصمصام

قنب سید عماد الدین ابو الصمصام ذو الفقار بن محمد بن سعید بن حسین مروزی اجازه دارد از سید مرتضی و شیخ طوسی وازاو اجازه دارد سید فضل الله علی راوندی واین بزرگوار زیاده از صد و پانزده سال عمر کرد –

در احوال سید نعمت الله بن سید عبد الله جزایری

قنج سید نعمت الله بن سید عبد الله جزایری فاضل وعالم و ادیب اریب لبیب حسیب نسیب صدت ادراک اور انصیب و پسرش سید ولی الله از افاضل علما و نواده اش سید عبد الله از اکامل فضلا و اعقاب و اخلاف اشراف ان عالم علیم همه ارباب کمال اکنون مدار بزرگی از ان زمان تا این اوان در خانوادۂ ایشان در لرستان وانجناب صاحب عربیت ولغت و دارائی علم حدیث ومسلکش مسلک اخباری و در خدمت چند نفر از اعیان علما تلمذ کرده مانند ملا محمد خوانساری و ملا محسن فیض و شیخ علی بن شیخ محمد بن شیخ حسن بن شیخ زین الدین شهید که صاحب تعلیقه بر شرح لمعه جد او است واخوند ملا محمد باقر مجلسی و تلمذ او در خدمت مجلسی زیاده

از دیگران است واو خود در انوار نعمانیه نوشته که مجلسی با انیکه زیاده از هزار نفر شاگرد داشته بمن الفت ومحبت واستیناس بیش از دیگران داشته بنحویکه غالبا شبها مرا در کتابخوانه با خود نگه میداشت نه جهت مصالح تصنیف بحار و بسیار مزاح بود و با انیکه نهایت شوخ وخوش مشرب بود چنان هیبتی داشت که هر وقت که میخواستم داخل براو شوم از هیبت او دلم میطپید و در دم در قدری توقف مینمودم تا انیکه آرام میگرفتم از ان پس بران جناب داخل میشدم وهمچنین تلمذ کرده –

در کرامت سید نعمة الله

سید مزبور در نزد میرزا ابراهیم پسر اخوند ملا صدرای در انوار نعمانیه نوشته که من در شب عید ماه رمضان وظاهر انیکه شب جمعه بود در روز برای من انکسار وخشوع وتضرع روی داده پس در شب در عالم رؤیا دیدم که در صحرای وسیعی ایستاده ام و دران صحرا کلیخانه است و مردم از هر طرف بسوی همان خانه میروند پس منهم همان خانه را قصد کردم دیدم که مردی بر دران خانه نشسته وبرای مردم مسائل میگوید پس من سؤال کردم که این مرد کیست گفتند که این مرد پیغمبر است پس من صفوف را شکافتم و به نزد پیغمبر شدم وعرض کردم که ای جد بزرگوار بما دعا رسیده که فرموده اید در اول نماز بگوید انی اقدم الیک محمدا بین یدی حاجتی واتوجه به الیک تا اخر دعا ذکر نشده با اسم مبارک شما اسم علی بن ابی طالب واین فقرا اسم علی علیه السلام را هم با اسم شما ذکر میکنند ومی ترسد که شاید بدعت در دعا گذاشته باشند زیرا که از شما نقل نشده مگر همان نحو که در اول بشما عرض کردم پس انجناب دو انگشت مبارک را مقرون نمود وبهم چسپانید وفرمود که ذکر اسم علی با اسم من بدنیست پس چون بیدار شدم دیدم در بعضی از کتب همین دعا را که اسم علی نیز دران بود وسید مزبور در احوال خود رساله نوشته است که خالی از طرائف وظرائف نیست چه سید بسیار شوخ ومزاح بود مانند شیخ بهائی ومجلسی کتابی در مزاح نوشته چنانکه تعلیقه بر شرح جامی نوشته که نهایت مستحسن ومرغوب طباع طلاب است وکتابی نوشته مسمی بمسکن الشجون در فرار از وبا وطاعون وچون احوالات او خالی از نصیحت وتذکیر وتحریص طلاب نیست لهذا مذکور میشود –

در بدو تحصیل سید

وچون این کتاب را مصدر باسم سید استاد آقا سید ابراهیم نمودیم لهذا ختم ان هم بنام نامی سید بزرگوار سید نعمة الله بنمائیم وان جناب نوشته که مولد این فقیر در سال هزار وپنجاه است والی الان سی ونه سال از عمرم گذشت ودراین عمر قلیل چه قدر از مصائب بمن روی داده

و چون پنج سال از عمرم گذشت و با کودکان بلهو و لعب اشتغال داشتم پس روزی با رفیقم در عرصه ملاعب نشسته بودم که پدرم در رسید و گفت که ای پسرک من با من بیا تا نزد معلم رویم و خط و کتابت را تعلیم گرفته تا بدرجات عالی برسی پس من از ان سخن گریستم و انکار کردم سودی نه بخشید پس بسوی معلم رفتیم و شروع بتعلم حروف هجا نمودیم چون روز دیگر شد من نزد مادرم رفتم و گفتم که من مکتب را نمیخواهم بلکه میخواهم با کودکان بازی کنم پس مادرم بپدرم خبر داد پدر امتناع نمود پس من سعی نمودم که زود ترا مر مکتب را انجام دهم تا ببازی اشتغال نمایم پس زمانی نگذشت که قرآن را ختم کردم و بسیاری از قصاید و اشعار را خواندم و حال انکه از عمرم پنج سال و شش ماه گذشته بود و چون قرآن را ختم کردم باز بوالده ام گفتم که مرا رها کنند تا با کودکان بازی کنم پس پدرم گفت که ای پسر من کتاب امثله را بگیر و بیا تا نزد مردی رویم که برای تو امثله درس بگوید پس من گریستم پس پدرم خواست که مرا اهانت کند۔

در عصا کشی سید برای استاد کور

پس مرا به نزد مرد کوری برد که امثله و بصرویه و تصریف زنجانی را خوب می دانست پس ان مرد مرا درس گفت و من برای استاد کور عصا کشیدم و او را خدمت بکردم و مبالغه در خدمت او کردم برای تدریس چون امثله و بصرویه خواندم و خواستم که تصریف بخوانم پس نزد سیدی از اقارب رفتم که تصریف زنجانی را خوب میدانست و کافیه هم خوب میدانست پس تصریف نزد او میخواندم و در ایام درس هر روز مرا با خود بباغ میبرد و میگفت که علف را درو کن که الفها را بهایم بخورند پس من علف می بریدم و او نشسته بود و صیغ صرف و اعلال واد غام برای من می خواند پس ان گیاه و علف را پشته بزرگ می بستم و بالای سر میگذاشتم و بخانه او می بردم و من میگفت که بکسان خود ابرار از علف چینی بکن چون زمان گیاه سر گذشت و داخل شد زمان کرم ابریشم پس من حمل کردم برای او توترا و بر بالای سر میگذاشتم تا انکه سرم اقرع شد پس پدرم پرسید که چرا سر تو چنین شده گفتم نمی دانم پس مرا مداوا کرد تا انکه موی سرم بحالت اول برگشت چون از خواندن تصریف زنجانی فراغت یافتم و خواستم کافیه بخوانم پس بقریه دیگر رفتیم و در نزد مرد فاضلی کافیه خواندم پس روزی در مسجد بودم که مردی با لباس سفید و عمامه بزرگ وارد شد گویا عمامه اش گنبد کوچکی بود و او بمردم مینماند که مرد عالمی است پس من نزد او رفتم و صیغه از صیغ صرف از او سوال کردم پس او جواب نگفت و مضطر شد پس من باو گفتم که بعد از انکه این صیغه را

ندانستی پس چرا این بار گران را بر سر گذاشتی پس حاضران خندیدند و ان شخص همان ساعت برخاست و رفت و این کار مرا بران داشت که در صیغ صرف کوشش کنم و من اکنون نزد خدا طلب استغفار مینمایم از سؤال کردن ان مرد مؤمن لیکن حمد می کنم خدائیرا که این امر قبل از تعلق تکالیف و بلوغ وقوع یافت پس مدتی در انجا ماندم و از ان بسوی نهر عشار رفتم زیرا که شنیدم که در انجا مرد عالمی است و برادر مرحوم و مغفورکه فاضل و صالح و ورع سید نجم الدین بود در نزد ان عالم درس میخواند چون بدانجا رسیدم دیدم که برادرم از انجا برگشت منهم با او برگشتم و بقریه خودمان آمدیم و از انجا بشط بنی اسد رفتیم که در نزد مرد عالمی که در انجا بود درس بخوانیم پس در انجا مدت مدیدی ماندم پس از ان بقریه خودمان پس برادر من که بزرگتر از من بود بسوی حویزه رفت پس گفتم بپدرم که من میخواهم که سفر بکنم و بسوی برادرم بحویزه روم برای طلب علم پس پدرم مرا بشط سجاب آورد و در کشتی نشستیم و از راه تنگی عبور کردم که از هر دو جانب نی گرفته و راه وسعت داری نبود جز بقدر انکه کشتی عبور کند و دران زمان گرما هم شدتی بود و از ان نیز پشه بسیار بیرون امدند که هر یک مانند زنبور بودند و بهر کجا که نیشش میزدند ان مقام ورم میکرد و دران راه جاعتی از اهل گامیش منزل داشتند پس انجا را قصد نمودیم و گرسنه بودیم پس وقت عصر برایشان وارد شدیم و صاحب خانه برای ما فرش نمود و چون وقت مغرب شد نماز گذاردیم پس در انتظار عشا ماندم تا وقت خواب شد غذائے نیاوردند و گرسنگی ما زیاده شد و ما را خواب هم غلبه کرد پس چون قلیلی از شب گذشت صاحب خانه بنزد ما آمد و گامیش خود را با سامی ایشان ندا نمود ان حیوانات نزد او امدند من از شخصے استفسار کردم که این شخص از این گامیش چه میخواهد گفت میخواهد که انها را بدوشد و برائی شما از شیر انها با برنج غذائی بسازد پس من گفتم که انا لله و انا الیه راجعون و خوابیدم چون وقت قریب بصبح شد پیاله بزرگی آوردند و ما را بیدار کردند پس چیزی از برنج بر روی کاسه ندیدیم پس دستها را تا مرفق در میان ان کاسه بردیم و از ان شیر نوشیدیم و ان پنیر مایه زیادتی گرسنگی ما شد بلی در قعر کاسه چند دانه از برنج محسوس بود پس بعد از طلوع آفتاب سوار شدیم و بسوی حویزه آمدیم و برادرم پیش از من در نزدیکی از اکابر حویزه مهمان بود و در نزد یکے از فضلا شرح جامی میخواند پس ما شریک او در درس شدیم و باقی ماندیم و شرح جاربردی میخواندیم بر شافیه و این استاد هم خدمت بسیار از ما میگرفت و اسمش شیخ حسن بود و هر یک از تلامذه را حکم کرده بود که اگر برای قضاء حاجت بسوی شط هر وقت

دیدیم دو سنگ یا دو آجر از نزدیک قلعه ترک بیاور د پس بسا بود که روزی چند دفعه میرفتیم و انها
را می آوردیم و این حالت ما بود چون در نزد او سنگ بسیار جمع شد خواست که خانه بنا کند
پس بنائی او ر ه د و ما عمله بودیم   و هر وقتیکه بحویزه عتیقه میرفتیم
واراده میکردیم که برگردیم استاد میگفت که ای اولاد میخواهید که بی حمل و بی بار مراجعت
کنید پس ... دیم و از اهل ان جا اشیار دیگر میخریدیم و با میگفت که ان را حمل کنید ما انها را
بر می داشتیم و آب انها بر روی ما میچکید و اگر می خواستیم که حاشیه کتاب او نقل کنیم اذن نمی داد
لیکن بسا بود که کتاب را وزدی مینمودیم و حواشی را نسخه میکردیم و این احوال او با ما بود
و با اینحال ما بودیم به نهایت رضا که او را خدمت نمائیم تا از برکات انفاس شریفه اش
مستفیض شویم و انجناب بسیار حریص بر کتاب بود و اما کتب او بعد از او در نزد شوهر دختر انش
رفت که هیچ قدری در نزد ایشان نداشتند مجملا این حال ما بود در درس ـ

در خوردن پوست خربزه

و اما احوال ما بالنسبه با کل ان بود که ما در خانه یکی از اکابر انجا منزل داشتیم و در اکثر اوقات
در مدرسه برای مباحثه تا ظهر مکث مینمودیم چون بمنزل ان مرد میرفتیم میدیدیم که ان ها از غذا
فارغ شده اند پس تا شب بی غذا میماندیم و رفیق من از پوست خربزه که بر زمین ریخته شده بود
بر می داشت و بهمان نحو خاک آلوده تناول مینمود و از من احوالش را مستور مینمود از راه خجالت
و حیا و من هم مانند او کردم پس روزی امدم و رفیقم را طلب داشتم دیدم که پوستها را جمع کرده و در
زیر درنشسته و انها را میخورد با اینکه انها خاک آلوده بودند چون من انرا دیدم خندیدم پس
گفت که چرا خندیدی گفتم که مرا همین حالت است و هر یک از ما حال خود را از ان دیگر کتمان مینمودیم
پس او گفت که اکنون این نحو اتفاق افتاده پس هر روز باهم این پوست خربزه را جمع کنیم و آب
از ان بشوئیم و بخوریم پس مدتی بر این احوال بودیم و مطالعه را بروشنای ماه مینمودیم و من فنون
کتب را حفظ کرده بودم مانند الفیه ابن مالک و کافیه و مانند انها پس چون شبها ماه داشت
من مطالعه بسیار مینمودم و اگر شبها بدون ماه میشد من مکرر میکردم قرائت متون را تا فراموش
نکنم و اهل مجلس که نشسته و منهم با ایشان می نشستم و اظهار میکردم که در سرم صداع است
پس سر را در میان دو زانو میگذاشتم و این متون را قرائت میکردم و چنین بود حال من
پس پدرم از جزائر آمد و گفت که ما در شما طالب دیدار شما است پس ما همراه او

امدیم و مدتی کم در انجا ماندیم و از انجا بسوی حویزه مراجعت نمودیم پس مردی از اهل جزایر را دیدیم
که میخواست که بسوی شیراز برود پس برادرم اسباب او را بر داشت و بجانب مصر رفت و من
با امرد بجزایر آمدیم   پس بسوی جزیره رفتیم دیدیم شخصی از اهل جزایر را که بشیراز
میرفت پس برادر مرحومم اسباب خود را گرفت و به بصره رفت و من با او بجزایر رفتم و ماه مبارک رمضان
بود پس چهار روز در نزد اهل خود ماندیم و من با امرد در کشتی سوار شدیم و قصد مصر کردیم چون بکشتی سوار
شدیم بدون اینکه اهل من مطلع شوند من گمان کردم که پدرم مرا طلب کند پس با اهل کشتی گفتم که
من جامه خود را میکنم و در آب نازل میشوم و سکان کشتی را نگاه میدارم که کشتی برود و من در آب
باشم تا مرا کسی نه بیند پس چنین کردم تا بجائی رفتم که دانستم اینکه کسی مرا طلب نمی کنند پس
بکشتی سوار شدم و در اثنای طریق جمعی را دیدیم که در کنار شط بودند و در وسط بودیم پس شخصی که با ما بود فریاد
زد که شما از اهل سنت میباشید و یا شیعه گفتند ما از اهل سنت میباشیم پس ان شیخ گفت خدا لعنت کند
فلان و فلان را ایا نمی دانید که فلان   بود پس ایشان   فریاد بدشنام برآوردند
پس اهل کشتی فریاد کشیدند بر ایشان و کشتی میرفت و ان جماعت از کنار شط میرفتند و ما را سنگ
میزدند با این احوال تا نصف روز رفتیم پس به بصره رسیدیم و سلطان بصره در ان زمان حسین پادشاه
بود پس در انجا ماندیم و درس میخواندیم در نزد مرد فاضلی از اجلاء سادات پس مدتی کم در انجا ماندیم
پس والدم آمد که ما را بجزائر برگرداند ما هم اظهار رغبت کردیم پس آمدیم و کشتی اجاره کردیم بدون
اطلاع والد و سوار شدیم و بجانب شیراز رفتیم و از کشتی بیرون آمده و من و برادرم مالی کرایه کردیم
و در راه کوهها بود پس پای برهنه ان راه را طی کردیم و سن من یازده ساله بودم و در وقت نماز
صبح بشیراز رسیدیم پس بخانه ان شیخ که با ما بود رفتیم و منزلش از مدرسه منصوریه دور بود و ما میخواستیم
که در ان مدرسه منزل کنیم زیرا که بعضی از اقارب ما در انجا بود پس ان شیخ گفت که این راه را بگیرید
و بگوئید که مدرسه منصوریه را میخواهیم و ما فارسی نمیدانستیم پس ما رفتیم و این سخن را تقطیع کردیم پس
یک کلمه را من ضبط کردم و کلمه دیگر را ان دیگر ضبط کرد پس هر که را میدیدیم یکی میگفت که مدرسه
منصوریه ان دیگری میگفت که میخواهیم پس بان مدرسه رسیدیم پس من   نشستم و برادرم
داخل مدرسه شد و هر طلبه که بیرون میامد و مرا می دید و ان اثار زحمت را که در من میدید بر من رقت
میکرد پس چون صدیق ما را پیدا کردیم در حجره او نشستیم و روز دیگر بزیارت رجلی فاضل رفتیم
که در الفیه ابن مالک درس میگفت پس بر او سلام کردیم پس مرا بنزد خود نشانید و مرا به متون مسجد برد و گوش

برگرفت   وگفت که ای فرزند مبادا که نفس خود را شیخ عرب بگردانی در باشد را دوست
داری پس وقت خود را ضایع گردانی اگر چنین نکنی مردی فاضل خواهی شد پس کلام در گرفتم واز
دوستان عزلت گزیدم و در زمان قرائت او با ما آمد بسوی متولی مدرسه پس چیزی قلیل برای
ما معین ساخت که بهیچ وجه کفایت حال ما نمی نمود پس در نزد آن شیخ مشغول بدرس شدیم و در نزد
غیر او نیز مشغول بدرس شدیم چون مدتی کم گذشت برادرم وصدیقم گفت که بهتر   آنست که بجزائر
برگردیم زیرا که معاش ما کفایت نمیکند من گفتم که من باجرت کتابت میکنم برای معاش من و کاغذ
من وانچه بدان محتاج میباشم و با این حال چهار درس میخواندم و بعد از قرائت آنها المحشی میکردم و تصحیح میکردم
به تنها و حالت من آن بود که در وقت گرمای تابستان طلاب در بام مدرسه میخوابیدند و مینشستند
و من در حجره را می بستم و شروع مینمودم مطالعه و حواشی و تصحیح درس تا آنکه موذن قریب
بصبح مناجات میکرد پس روی خود را بر روی کتاب میگذاشتم و میخوابیدم چون صبح طلوع
میکرد بتدریس اشتغال داشتم تا وقت ظهر پس چون موذن اذان ظهر میگفت انوقت بدرس
میرفتم و درس را میخواندم پس بسا بود که قطعه از نان از دکان نانوا میگرفتم در راه از آن میخوردم
در راه میرفتم و در اغلب از اوقات نان نمییافتم پس تا شب باقی میماندم و اکثری از احوال چون شب
داخل میشد شک میکردم که نان خوردم یا نه چون   فکر میکردم بخاطرم می آمد که چیزی نخورده ام
و بسا بود که برای مطالعه چراغ نداشتم پس غرفه بلندی گرفته بودم که درهائی متعدد داشت پس
هرگاه ماه روشنائی میداد کتاب را میگرفتم و مطالعه مینمودم و هر وقت که ماه روز میزد و از آن مکان
انتقال می یافت در دیگر را باز میکردم و تا مدت دو سال همین اصول اشتغال داشتم پس چشمم
ضعیف شد تا این زمان بضعف خود باقیست و یکدرسی داشتم که حواشی آن را بعد از نماز صبح
در ایام زمستان می نوشتم و از شدت سرما خون از دستهائی من میریخت و من ملتفت نبودم تا سه
سال بر این منوال گذشت پس شروع کردم در تالیف مفتاح اللبیب بشرح تهذیب در علم نحو که متن
آن از تصنیفات شیخ بهاء الدین محمد بود تغمده الله برحمته و در آن وقت شرحی بر کافیه نوشتم
پس علوم عربیت را در نزد مرد فاضلی از اهل بغداد میخواندم و اصول را در نزد مرد محققی از اهل
احساء و منطق و حکمت را در نزد محققین قیقین شاه ابوالولی و میرزا ابراهیم و علم قرائت را در نزد مردی
فاضل از اهل بحرین و ما جماعتی بودیم که درس میخواندیم در نزد شیخ جلیل شیخ جعفر بحرانی و آن درس را
دیگران میخواندند و من استماع مینمودم پس چون بنزد شیخ میرفتم که در پیش نشسته بود با او میگفت که قرائت

کن

کن تا آنکه می نشست در نزد قاری و ما را تشجیع نمود و بر درس و بر فهم معنی آن از مطالعه بلند و اتفاق
افتاد که خبر فوت جماعتی از اعمام ما و اقارب ما رسید پس آن روز را در عزای ایشان نشستیم و بدرس
نرفتیم پس استاد از حال ما سوال کرد با او گفتند که ایشان در مصیبت می باشند پس روز دیگر بدرس رفتیم
پس راضی نشد که درس ما را بگوید و گفت خدایتعالی بر پدر و مادر من لعنت کند اگر شما را درس بگویم چرا
دیروز بدرس نیامدید پس حکایت حالت را با او کردیم او در جواب گفت که سزاوار آن بود که شما
بدرس بیائید و بعد از خواندن درس بروید و بعزاداری خود اشتغال نمائید و این پدر شماست
که خبر فوت او هم خواهد رسید پس باید درس را دست بردارید پس ما قسم خوردیم که ما درس را قطع نمی
کنیم در هیچ روز اگرچه مصیبتهای بسیار بما رو کند پس راضی شد که درس گوید آن هم بعد از مدتی
راضی شد و قبول کرد و اتفاق افتاد که ما در نزد او در اصول فقه شرح عمیدی را میخواندیم پس
مسئله در آن اتفاق افتاد که خالی از اشکال نبود و ما جماعتی بودیم پس بما گفت که مطالعه کنید
امشب این مطلب را پس هر که صباح آمد و حل این مطلب نمود پس بر پشت دیگران سوار شود و از
مکان تا فلان مکان سواره برود چون صباح بنزد او رفتیم و رفقا هر یک آن مسئله را تقریری
کردند پس بمن گفت که تکلم کن پس من نیز تقریر آن مسئله را بنحوی که فهمیده بودم نمودم استاد گفت
که همین صواب است و آنچه این جماعت گفتند غلط بوده است پس بمن گفتند که آنچه در این مسئله
بخاطرت آمده املاء کن تا من آن را بر حاشیه کتاب بنویسیم پس من بر او املاء کردم و او می نوشت
پس چون فارغ شد بمن گفت که بر پشت یک یک سوار شو تا بآن مکان پس یک یک مرا بر دوش گرفتند
تا بآن مکان بردند و این قسم حالت آن استاد بود پس استاد من در آن روز مرا بخانه برد و گفت
که این دختر من است که میخواهم که او را بتو تزویج کنم من گفتم اگر خدا بخواهد پس از این که عالم شدم
و از تحصیل فراغت یافتم خواهم تزویج کرد پس چنان اتفاق افتاد که آن استاد بسوی هند سفر کرد
و مدار حیدرآباد هند بر او شد و یک روزی از او سوال کردم از تفسیری که شیخ عبدالعلی حویزی
از اخبار تالیف کرده بود پس او گفت که تا شیخ عبدالعلی زنده است تفسیر   او بقیمت یک فلوس نمی ارزد
و چون او وفات کند اول کسیکه آن را باب نویسد من خواهم بود پس این رباعی را خواند —
ان الفتی ینکر فضل الفتی   لوما وبخلا فاذا ما ذهب   لج به الحرص علی نکتة   یکتبها عنه بماء الذهب
و نظیر این سخن آنکه مردی از فضلاء اصفهان کتابی نوشت پس آن کتاب مشهور نشد و هیچکس
آن را انتساخ نکرد پس یکی از علماء با او گفت که کتاب تو چرا شهرت نیافت آن مصنف در جواب

گفت کتاب را دشمنی است چون ان دشمن وفات کند ان وقت کتاب شهرت خواهد کرد گفت ان
دشمن کیست گفتم ان دشمن منم وان مصنف این سخن را براستی گفته ـ

در کرامت سید نعمت الله

و من در شیراز باقی ماندم تا قریب به نه سال و در انجا از گرسنگی و مشقت انقدر بمن رسید که بجز
خدا کسی نمیداند و در خاطر من است که من در روز چهارشنبه و پنجشنبه بسر بردم و هیچ چیز بغیر از آب
بدست من نیامد پس چون شب جمعه شد دیدم که دنیا بمن دور میزند و دنیا در چشم تاریک شد پس نزد
قبه سید احمد بن امام موسی کاظم رفتم و بقبر او رسیدم و قبر را در بغل گرفتم و گفتم که من مهمان تو
هستم پس همان جا ایستاده بودم که یک شخص سید قوت الشب را بمن عطا کرد پس خدا را حمد و
شکر نمودم و با این تعب و زحمت بسا بود که بباغات سیر رفتم با اصحاب و علماء و یک هفته یا کمتر یا بیشتر
در انجا بودیم ولیکن اشتغال بعلم را از دست نمیدادم و خدای تعالی در شیراز بمن منت گذاشت
با صحابی صلحاء نجباء علماء و با من موافقت درس داشتند و از جمله ریاضات من برای تحصیل و
درس ان بود که رفیقی داشتم که در کنار شیراز منزل داشت و من در نزد او میخوابیدم برای انکه
از روشنائی چراغ او مطالعه کنم و برای من درسی بود که ان را در پیش چراغ در اخر شب در مسجد
جامع میخواندم وان در طرف دیگر از بلاد بود و بر میخواستم و حال انکه از شب بسیار باقی بود و عصای
بر میداشتم و میان منزل من وان مسجد بازار بسیار بود و در اخر شب چراغی نبود بلکه همه بازار تاریک بود
و در نزد هر دکان سگی بود که قریب بگوساله بود و محافظت دکان مینمود و من بتنهائی از ان راه
دور می آمدم چون ببازار میرسیدم دیوار را میگرفتم تا براه هدایت یابم چون بدکان بقال میرسیدم
شروع میکردم بخواندن اشعار بصدای بلند تا سگ گمان نکند که من دزدم بلکه گمان کند که من
از جماعت عبور کنندگان میباشم و در نزد هر دکان بالنسبه بسگی که در انجا بود حیله میکردم تا از او
خلاص شوم و چندی از زمان بهمین منوال گذشت و من در مدرسه منصوریه بودم و حجره من فوقانی
بود و دوست نداشتم که کسی بنزد من آید و یا از نزدیک حجره من بگذرد و همیشه تنهائی را دوست داشتم
و مدتی بهمین احوال بودم تا انکه پدر و مادرم بمن نوشتند که بیا بجزائر پس من و برادرم بجزائر آمدیم
چون باهل خود رسیدیم ایشان برای قدوم ما خوشحال شدند و دیگر انکه هر کس در ان بلاد رفته بود
بدون علم برگشته بود پس والده ام گفت که باید تزویج کنید و باعث بر این ان بود که ما در زمانیکه
تزویج نمودیم خواهیم در جزائر سکنی نمود پس سخن والده پذیرفتم و از تزویج مدت بیست روز

در انجا ماندیم پس از ان دزدی بزیارت مرد فاضلی رفتیم در قریه که از انهر صالح میگفتند پس چون جمع شدیم
و مباحثه در علوم عقلیه نمودیم ان مرد بمن گفت و استفاده بر تو که چگونه علم حدیث از تو فوت شد
پس گفتم که چگونه فوت شد از من علم حدیث گفت بجهته قول ایشان که علم در فروج نساء ریخ شد پس
این سخن از غیرت در من اثر کرد گفتم که ای شیخ قسم بخدا که باهل خود رجوع نمیکنم و از این مجلس
که برخاستم خواهم بشیراز رفت پس استبعاد در کلام من نمود بر خواستم و بختی نشستم پس بجائی
رسیدم که سلطان بصره و ملاحظه کردم که پدرم خواهد بدنبال من آمد پس قاصد شیراز شدم و بان بندر
رفتم و برادرم از عقب من آمد و در انجا اقامه کردیم تا انکه خبر فوت والد تغمده الله برحمته بما رسید
پس یکماه یا کمتر در انجا بودیم که مدرسه منصوریه آتش گرفت و یکنفر از طلاب سوخت و بعضی از کتب سوخت
و مقدماتی روی بکار امد که با صفهان مسافرت کردم و ما جماعات بسیار بودیم و در راه سرما چنان
شدت کرد که قریب بهلاکت شدیم پس خدا تعالی منت بر ما گذاشت بانکه باصفهان رسیدیم
و بمدرسه رفتیم که در ان زیاده از چهار حجره نبود و در یک حجره نشستیم پس چون میخوابیدم و یکی میخواست
که بقضاء حاجت رود همه را بیدار میکرد پس امور معاش بر ما تنگ شد و انچه در نزد ما بود از جامه و غیران
فروختیم و عمدا غذاهای شور میخوردیم برای انکه آب بسیار خورده باشیم و اشیاء ثقیله میخوردیم بعد از ان
خداوند عالم منت گذاشت بر من بمعرفت استاد اخوند ملا محمد باقر مجلسی خدا ایام سلامتش را مستدام
بدارد و پس انجناب مرا بمنزل خود برده و در ان منزل چهار سال تقریبا ماندم و رفقای خود را بنزد
او معرفی نمودم پس اسباب معاش ما را فراهم آورد و در خدمت انجناب علم حدیث میخواندم پس
میرزا تقی نام مدرسه بنا گذاشت و مرا مدرس ان مدرسه کرد وان مدرسه در قرب حمام شیخ بهائی
واقعست پس در اصفهان اقامه کردم و تقریبا مدت هشت سال در انجا تدریس کردم پس در
چشم من ضعفی پیدا شد بسبب کثرت مطالعه و در اصفهان جماعتی کحال بودند هر چه مداوای
چشمم کردند پس از روی ایشان جز زیادتی الم چیزی ندیدم پس من با خود گفتم که من داناترم بدوای

در کرامت سید نعمت الله

پس به برادرم گفتم که مرا اراده سفر مشهد علیه السلام است برادرم گفت که من هم با تو می ایم پس از راه
اصفهان رفتیم و چون ببلده کرمان شاهان رسیدیم و بمنزل هارونیه رسیدیم که ان را هرون الرشید
بنا کرده پس چون از کوه بالا رفتیم در بالای کوه باران آمد و هوای سردی بود و از سنگها پاها
می لغزید و کسی را قدرت نبود که بر بالای چهارپایان بنشینند از شدت سرما و باران پس من شروع نمودم

بقرائت آیة الکرسی پس پنج کس از اهل قافله بود مگر اینکه از چهارپا افتاد و من بحمد الله تعالی بمنزل بسلامت
رسیدیم و دران منزل کاروان سرائی کوچکی بود که بیوتات ان برائی مرابط چهارپایان بود پس
اسباب وکتاب ها را درمیان طویله گذاشتیم وچنان اتفاق افتاده بود که سرگینها را آتش زده
بودند و دُود درمیان طویله پیچیده پس ما درمیان باران و دود متحیر ماندیم پس از ترس باران
باندرون طویله میرفتیم وبینی خود ها را از دود میگرفتیم چون نفس تنگ میشد بیرون می آمدیم واندکی
درمیان باران میماندیم وکار ما انشب همان بود که برای نفس زدن بیرون می آمدیم آها ای
برادران چه قدران شب شب طولانی بود چون آفتاب طلوع کرد اهل قریه که ان نزدیکی
منزل داشتند آمدند که نان بما فروشند پس زنی آمد که ریش بلندی داشت ونصف ان سیاه
ونصف ان سفید بود پس ما تعجب کردیم پس بقریه رسیدیم کتابها ومتاع ما را انجا گذاشتیم
وبا جماعتی کمی بسامره رفتیم چون مسافت یک فرسخ راه طی کردیم مردی را دیدیم که بما گفت که شما
میروید ودزدان درپیش روی شما درنهر با نشاهستند پس زمانی در تردد بودیم که برگردیم ویا برویم
پس عزم را بر رفتن جزم کردیم چون بان نهر رسیدیم پس سراسبان دزدان درامد وبما تاختن
اغاز نمودند ومن شروع نمودم بقرائت آیة الکرسی چون دزدان نزد ما رسیدند علیحده بیک ناحیه
ایستاده وفکر میکردند ودرمیان ما آمدند وگفتند که شما راه را گم کردید چنین هم بود که ما راه را
گم کرده بودیم پس مردی را باما دلیل فرستادند تا نزدیک بقازانی ما را رسانید پس دیدیم که سادات
سامرا ما را استقبال کردند برائی اینکه از مال اموال گرفته باشند پس گفتند که مال های خود را بگذارید
وبرالهائی ما سوار شوید پس چهارپایان ایشان را سوار شدیم ودرشب وارد مشهد مبارک شدیم پس
درخانه سیدی نزول کردیم پس زنی قدری از هیزم اورد که قیمت ان کمتر از یک فلس بود پس چون نماز
صبح کردیم گفتیم که باید بزیارت رویم سید صاحب خانه گفت که باید بزیارت نروید تا ضیافت مرا
خورده باشید گفتیم که ما همراه نان وگوشت داریم سید گفت که این نخواهد شد پس بعد از ساعتی
کاسه بزرگی چوبین آورد ودران آب سیاهی بود ونددانستیم که در زیران اب سیاه چیست ودران
قاشوق چندی بود پس گفت که دست دراز کنید وان آب گرم بود پس ما قاشوق برداشتیم
وقاشوق بعدان بپیاله نیز رسید پس ما دست را با قاشوق داخل ان ظرف نمودیم دیدیم که در زیر
ان چند دانهٔ برنج است که با آب جوشانیده اند پس هریک از ما یک قاشوق خوردیم وبزیارت
رفتیم پس ان سید بما گفت که بدانید ای مهمانان من که سادات سامره با خوفی از خدا نیست چون

بقیه

بقبهٔ امام درآیید لباس های شما را میگیرند وشما نمک من خوردید پس من شما را نصیحت میکنم که جامهای
تازه را بمنزل من گذارید ولباس کهنه بردارید تا اینکه مراجعت کنید پس اصحاب ما سخن او را گوش
کردند ولباس های تازه را نزد او گذاشتند پس من گفتم که امشب سرما در من تاثیر کرده پس لباس های
خود همه را برهم بالای یکدیگر پوشیدم پس چون بزیارت رفتیم در دو محوّل چهار محمدی از ما گرفتند چون
بدر دوم رسیدیم باز از ما گرفتند پس موالی خود را زیارت کردیم وبسرداب مبارک رفتیم چون بسرداب
درآمدیم ما را احاطه کردند در زیر زمین پس هرچه خواستند از ما گرفتند وگویا من دیدم که یک طرف
لنگ در دست صاحبش بود وطرف دیگر در دست سیدی از سادات وصاحب ان برهنه بود
پس بمنزل خود رفتیم وبصاحب خانه گفتیم که لباس ها را بیاور دان سید گفت که دراول با من
حساب کنید بر حقوق من وحقوق مرا ادا کنید گفتیم بسیار خوب پس خود حساب کن گفت اول
حق استقبال است گفتیم که این حق واضحی است پس گفت که بخاطر شما هریک دو محمدی بدهید پس او را از
ما گرفت پس ازان گفت که دیگری حق منزل درشب است پس انرا هم گرفت پس ازان گفت که حق منزل
امروزه پس انرا هم گرفت ازان پس گفت که حق حطب یعنی هیزم پس از هریک نصف محمدی گرفت
پس ازان گفت که حق ازینکه هیزم اورد انرا هم هرچه خواست حساب کرد وگرفت پس ازان گفت
که حق اعظم ضیافت است پس از هریک یک محمدی گرفت پس ازان گفت که حق حمایت است که در
منزل بودید والا سادات هرچه شما داشتید از شما میگرفتند پس انرا هم گرفت پس ازان گفت
که حق مشایعت وانرا هم گرفت پس چون این حقوق را گرفت با وگفتیم که اکنون لباس ها را بده
در جواب گفت که شما پیش خود فکر کنید وببینید که اگر شما بان لباس ها داخل قبه میشدید ایا
سادات انها را از شما می گرفتند وایا مگر من از سادات نیستم پس ان لباس ها را از شما گرفتم
بدون اینکه اهانتی بشما کرده باشم پس با وگفتیم که خدا تو را جزائی خیر دهاد وپیش بغداد رجوع کردیم
واز بغداد بمشهد کاظمین واز انجا بزیارت اقائی ما امام حسین رفتیم ومن خاکی از بالای سرها
را می برداشته بودم واز طرف پاهای امام حسین خاکی برداشتم وانرا با بالائی ان خاک ها
گذاشتم وانرا بچشم کشیدم پس دران روز چشم قوت گرفت وقدرت بر مطالعه پیدا کرد وقوتی
از اول شد ومن بر صحیفهٔ شرح مینوشتم پس ازان دورشد وع در اتمام ان نمودم والان
هر وقت که رمد وغیران مرا عارض میشود وبچیزی ازان اکتحال میکنم ان دوا را است
و چون بمشهد امیر المومنین رفتم ان جناب را زیارت کردم ودستهٔ خود را در زیر فراشش بردم

در نزد سر مبارک برای اینکه چیزی از خاک بردارم پس دست من در سفیدی از درهای نجف آمد پس انرا گرفتم و چون بیرون رفتم برای برادران مؤمن نقل کردم ایشان همه تعجب کردند و گفتند که ما هرگز نه شنیدیم که درین مکان کسی دری پیدا کرده باشند بلکه البته ملکی انرا آورد و دران مکان گذاشت زیرا که قبل ازان زمان بسالهای بسیار یکی از خدام دری در صحن مبارک ان جناب پیدا کرد پس متولی انرا از او گرفت وانرا بجهة اینکه ازان مکان پیدا شده بود برای شاه صفی فرستاد مجلاان دررا انگشتر ساختم وان انگشتر الی الان در نزد ماست که بان تبرک میجوئیم و احوالات عجیبه ازان در مشاهده نمودیم زیرا که من انگشتر مزبور را با نگشت داشتم پس مسجد جامع در ششتر رفتم پس نماز مغرب و عشار را نمودم و بمنزل خودم آمدم و در نزد چراغ نشستم و نگاه کردم دیدم که نگین انگشتر افتاده است و دانستم که دران شب افتاد پس دلتنگ شدم و حزن شدیدی مرا عارض شد پس بعضی از شاگردانم گفتند که ما چراغی برمیداریم و بطلب ان میرویم که شاید در روز افتاده باشد و من با ماکن بسیار رفته ام پس گفتم که توکل کنید بر خدا و طلب کنید انرا پس چراغی گرفتند و رفتند پس اول دفعه که چراغ را نزدیک زمین گذاشتند که انرا بیابند بنظر ایشان آمد وانرا پیدا کردند وان مقدار یک نخود بود پس مردمان تعجب کردند پس چون مرا مژده دادند خیال کردم که اموال دنیا را بمن دادند والحمد لله که الان همان در در نزد من موجود است و چون از زیارت فراغت یافتم شروع کردیم در زیارت افاضل و مجتهدین و مباحثه با ایشان و مصاحبت ایشان پس بجانب رماحیه آمدیم و من در نزد یکی از مجتهدین مهمان بودم و در انجا ایام کمی ماندم پس کشتی اجاره کردم و بران سوار شدیم و قصد جزایر نمودیم پس چون کشتی دو فرسخ راه تقریبا طی کرد بگل نشست پس یک شب و یکروز در انجا ماندیم پس ازان یک فرسخ یا بیشتر رفت باز ماند اول ایستاد و باز رفت و همچنین پس اهل کشتی تعجب کردند و اهل سفینه گفتند که هرگز سفینه براین نحو برایش اتفاق نیفتاد پس من در نزد خود فکر کردم و گفتم که این ماه جمادی است و ماه رجب نزدیک شده بود و زیارت رجب نزدیک بوقوع بود و من انرا ترک کردم و قصد کردم جزایر را این سبب شد برای این بلیه پس بصاحب کشتی گفتم که اگر میخواهی که کشتی تو جریان کند پس من بیرون کن از کشتی و کیفیت را باو گفتم او تعجب کرد پس گفتم که درینجا قریه است که یکی از برادران ما در انجا هستند پس من بمنزل او بروم تا کشتی بیاید بمقابل منزل او پس او کسی را با من فرستاد که راه را بمن نماید پس چون بیرون رفتیم از کشتی ان کشتی جریان پیدا

کرده

و بمنزل ان مرد که از اخوان و دوستان ما بود رسیدیم و او غلام خود فرستاد و بکشتی رسید و اسباب مرا آورد پس من باقی ماندم در نزد ان مؤمن در ایام کمی و من و او بزیارت رجب رفتیم و اقای ما امیر المؤمنین را زیارت کردیم پس چون از زیارت فارغ شدم تا بمنزل ان مرد رسیدیم

در مدح آب فرات

و قریه او بر کنار فرات بود و درختی قوی در آب بود که بر بالای شاخ ان مجلس و منزلی داشت و کشتی از زیران میرفت و مکانی ازان بهتر ما ندیدیم و در روز کبک و دراج شکار میکردند و در شب انرا میخوردیم و آب فرات نیز در نهایت لطافت و عذوبت بود زیرا که در حدیث وارد است که ریخته میشود در آب فرات هر روزی نه دانه از آب بهشت و در حدیث است که آب فرات چیزی بود که اکمه و ابرص و صاحب عاهه ازان شفا مییافتند لیکن نجاست بدنهای مخالفین مباشران شده بود پس برکت بزرگ انرا زائل ساخت و ازان برکت کمی باقی ماند و اقای ما حضرت صادق ع بقصد آب فرات از مدینه می آمد تا ازان بیاشامد و غسل کند و برگشت و در یک روزی وارد آب فرات شد پس بیک مردی که بر سر آب فرات بود فرمود که باین قدح آب بمن بده پس بان حضرت آب داد انجناب فرمود که باز آب بده پس باز آب داد انجناب آب را آشامید و بر ریش مبارک جاری ساخت پس چون فراغت یافت گفت الحمد لله رب العالمین چه بزرگ است برکت این آب پس ازان من در کشتی سوار شدم و بجانب جزائر رفتم پس جماعتی را ملاقات کردم که از اهل کشتی بودند و ایشان گفتند از وقتی که تو از کشتی بیرون رفتی در هیچ جا کشتی نایستاد تا بمنزل رسید پس چون بجزائر رسیدم اهل من خوشحال شدند برای اینکه برادرم پیش از من از شط بغداد بجزائر آمده بود و چون والدم او را دید من همراه او نبودم به تشویش افتاد که این البته برای قضیه است که حادث شده پس سه ماه در انجا بودم و در انجا شروع کردم در شرح تهذیب حدیث پس از انجا بسوی نهر صالح رفتیم دیدیم که اهالی انجا برگزیدگان و صلحا هستند و علماء انجا از اهل ایمان می باشند و منزه از نفاق و حسد می باشند پس همه ایشان بمن احسان کامل نمودند و شش ماه یا بیشتر در انجا ماندیم و برای ما مسجد جامع بنا کردند که از اول شیخ اجل خاتمة مجتهدین شیخ عبد النبی جزائری نماز میکردند و ما دران نماز جماعت میخواندیم نه نماز جمعه پس ابن سلطان محمد عساکر فرستاد بسوی سلطان بصره که با او جنگ کند و جزائر و بصره را از او بگیرد پس سلطان بصره بدانجا رسید که جزائر و بصره را خراب کند و اهل این دو مکان را بسوی سحاب که قریب بحویزه است نقل دهد پس ما همه بانجا رفتیم و او لشکر خود را

در قلعه قرنه گذاشت وخود با اهل جزایر در سحاب نشست وبسوی ما می آمد پس برای عبائی در
صحرا می انداختند وچون نزد او میرفتیم برمیخواست ومرا با خود بران عبائی نشانید واظهار محبت
بمن مینمود پس عساکر سلطان محمد نزدیک رسیدند وقلعه را حصر کردند وهر روز بان قلعه هزار توب
می انداختند بنحویکه گویا زمین در زیر ما بلرزه می آمد ومن مشغول بتالیف شرح تهذیب بودم پس کتب
وعیال را برادرم بسوی حویزه فرستادیم ومن باقی ماندم با کتب تالیف پس من از سلطان اذن
خواستم در سفر کردن بسوی حویزه پس بمن اذن نداد وگفت که اگر تو بروی از میان هیچکس نخواهد باقی ماند
با ما پس دران حصار مدت چهار ماه باقی ماندیم تا اینکه ماه مبارک رمضان رسید که شب جمعه بود برسید
سلطان بصره از خیانت لشکرش نرسید وگریخت وبسوی دورق رفت پس این خبر بسوی اهل
جزایر در وقت طلوع رسید پس زنان ومردان وپیران وکودکان بسوی حویزه فرار کردن و
میان ایشان تا بانجا سه روز راه بود ولیکن بیابانی بود که آب وگیاه نداشت پس دران بیابان
از اهل جزایر بسیار مردند از ترس وگرسنگی وتشنگی ان قدری که عدد ایشانرا خدا میداند وان عسکرکه
در قریه بودند خلقی عظیم بقتل آمدند وحاصل اینکه هرکه اورا مشاهده میکرد خبر از روز قیامت میداد وا ما
سلطان حویزه قدس الله روحه که سید علیخان باشد عساکر باستقبال اهل جزایر فرستاد وآب وطعام
برائی ایشان روانه کرد خدا اورا از ایشان جزائے خیر دهد پس ما در نزد او در حویزه اقامه نمودیم
تقریبًا مدت دو ماه ماندیم ومسافرت باصفهان کردیم لیکن از راه شستر پس چون بشستر رسیدیم دیدیم
که اهل ان از اهل صلاح وفقر اند وعلما را دوست دارند ودرانجا مردے از اکابر سادات
بود که اسم او میرزا عبد الله بود پس بمنزل او رفتیم واو برائی ما معین کرد از هرچه که محل حاجت ما بود
والان او برحمت خدا واصل شده ودو فرزند برگذار کرده یکی سید شاه میر ودیگرے سید محمد مومن ودر
هر دو صفات کمال مالا یحصی میباشد باسن ایشان ودر عرب وعجم کریم تر از ایشان پیدا نمی شود
پس والد ایشان فرستاد بسوی حویزه واهل وعیال ما را آورد وبرائے ایشان منزلے قرار داد
وهمه ما یحتاج را فراهم آورد پس تقریبًا مدت سه ماه در شستر اقامه کردیم واز راه دیه دشت بجانب
اصفهان مسافرت کردم واهل را در شستر گذاشتیم پس چون بدیه دشت رسیدیم حجرهٔ در کاروانسرا
گرفتیم ودرانجا نشستیم پس بعد از ساعتی بیکی از رفقای گفتم که برو وببین که از اصدقاء ما کسی را
می بینی که برای ما منزلے بگیرد پس او بیرون رفت وسیدی آورد که در اصفهان در نزد من
درس میخواند چون مرا دید فرح شدیدی نمود وگفت که جمع از تلامذهٔ شما از سکان این

بلده

بلد میباشند پس ایشان را خبر کرد وایشان از سادات دیه بودند پس برای ما منزلی گرفتند وحاکم
ان بلد محمد زمان بود واو عالم وکریم وسخی بود که در کرم نظیر نداشت چون بقدوم من اطلاع
یافت وزیرش را بنزد ما فرستاد وما یحتاج ما را معین ساخت پس در اخر روز حاکم ما را خواست
پس چون باو وارد شدیم گفت که من شنیده ام که تو شرحے بر صحیفه می نویسی گفتم بلی پس گفت
که در دعاء عرفه فقرهٔ میباشد انرا چگونه شرح نمودی پس گفتم که ان فقره چیست گفت قوله علیه السلام
تعمدنی فیما اطلعت علیه منی بما تعمدنی به الغادر علی البطش لولا حلمه پس من در حل العبارت سه
درجه ذکر کردم پس گفت که یکی از این وجوه بخاطر من رسیده ودیگرے بخاطر آقا حسین
خوانساری رسیده پس ایشان وجوه را نیکو شمرد وشروع در مباحثه نمودیم ومن با او در سخن
گفتن احترام می کردم پس برد وزانوئی خود نشست وحمایلش را بر پشت انداخت وگفت تکلم
کن چنانکه در مدرسه تکلم مینمودم با طلاب علم ومرا محروم مساز پس مباحثه نمودیم ومن اورا از
علمی بعلمی دیگر نقل میدادم واو دران علم بر من سبقت میگرفت در سخن گفتن تا وقت ظهر در رسید
پس کلام را قطع کردیم پس روز دیگر با او مباحثه کردیم وسه ماه تقریبًا در بلد او بودیم واحوال او همین
بود پس ندیدم کسی را که فهم او بیشتر وذکاوت وفصیح اللسان تر از او باشد واما در جانب کرم وامداد
علماء وفقراء پس حالش مشهور بود وچون از او اذن خواستم در سفر اصفهان با نهایت احسان نمود
پس چون مسافرت باصفهان مینمودم ببین که دران راه برما چه گذشت وان اینست که بمنزلی رسیدیم
در غایت نزاهت برائی آب جاری ونهرها ودرختان پس برائی ما نزاهت حاصل شد وخوشحال
شدیم پس بخاطر گذشت گفتم اعوذ بالله از فرح امروز زیرا که من روح خود را عادت دادم
که اگر یک روز خوشحال باشم روز بعد را حزن طویلی برایم رو می دهد پس چون سوار شدیم همراه ما
رفیقی بود واو از پایش افتاد ودر میان راه نشست در زیر سنگی پس من وبرادرم که سوار بودیم
پس چهارپایان که نزد او رسید نماد برخواست چهارپایان رم کردند ومرا چهارپا بر سنگی بزرگ
انداخت که بیهوش شدم چون بهوش آمدم دیدم که دست چپ من درد بزرگی میکند پس
رفقا آمدند ومحکم بستند دست مرا ومن باقی ماندم تا باصفهان ودر مدرسه میرزا تقی دولت آبادی
در حجرهٔ خود نشستم ودستم را معالجه مینمودم پس پنجاه روز درانجا ماندیم چون دستم صحت یافت دردے
در بدنم ظاهر شد که بنحوی شدم که چیزی شعورم نبود ومن مرگ را معاینه دیدم وچون مرگ را معاینه
می دیدم از توفیقات خدا مسرور میگردیدم پس مدتی بدین منوال بودیم تا خداوند مرا شفا داد

وبرادر مرحومم را تبی عارض شد پس باقی ماند تا منجر باسهال شد پس برحمت خدا رفت در شب جمعه اول
ماه شعبان پس آن درد دردلم ماند تا امروز وتا روز مردن وتسلی نمی یابم تا وقتیکه بزیر خاک پنهان
واو در هزار وهفتاد و نه وفات یافت   واین سال سال هزار وهشتاد و نه است وشبی نمی
گذرد مگر انیکه اورا در خواب می بینم بر احسن هیئتها واما در روز پس کتابهای او در پیش روی من
است که مطالعه میکنم وهر زمان که کتاب اورا می بینم مصائب من تازه میشود فانا لله وانا الیه
راجعون پس بعد از ان باصفهان حیران ماندم و در دریای هم وغم غوطه در بودم وگفتم
این مصیبت را دوائی نیست مگر زیارت حضرت امام رضا پس سفر کردم پس بمنزلی رسیدیم که تاریک
وشب بود راه گم گردیم چون روز شده در ریگ زاری گرفتار شدیم که باشتکم در میان ان ریگها
میرفتیم وچهار پایان در میان ریگ بزمین فرو رفته بودند پس نزدیک بهلاکت رسیدیم پس
از ان خداوند منت بر ما گذاشت بانیکه راه را پیدا کردیم و بمشهد رسیدیم وایامی در خدمت امام ضامن
اقامه کردیم پس مراجعت از راه اسفراین آمدیم و دران راه بمنازل عجیبه واحوالات غریبه رسیدیم
چون بسبزوار رسیدیم دردی بمن عارض شد پس نمی بربالای شتر گرفتیم وپس از انکه در مراجعت باصفهان
رسیدم مدتی کم درانجا ماندم پس بسفر شستر عازم وانجا را وطن خود قرار دادم و درانجا مسکنی
بنا کردم ومیان من وسلطان حویزه وداد ومحبت بود و در هر سال مراسلات متعدده برایم میفرستاد
و از من خواهش میکرد که نزد او رفته باشم چون نزد او میرفتم بامن احسان بسیار میفرمود انقدر
که طاقت شکرش را نداشتم و ما الان در شستر میباشم و درین عمر قلیل مصائب زمان بسیار دیدم
که قدرت بر شرح ان ندارم وانچه این مصائب را بر ایم سهل شمرد اخبار وارده در ابتلاء مومن است
وانیکه اگر مومن در دریا غرق شود و بربالای لوحی باشد یعنی بر تختهٔ نشسته باشد خدایتعالی مسلط
میکند بر او کسی را که اورا اذیت نمایند تا ثواب او تمام شود و استاد ما اخوند ملا محمد باقر مجلسی ادام
الله ایام عزه که در علم وعمل نظیر نداشت نشانه تیرهای مصیبت بود و سخت ترین هولها که بما گذشت
چند چیز بود اول فراق احباب واصحاب دوم فراق برادرم وموت او که دلم را جراحتی رسانید
که تا مردن بخیه نپذیرفت سوم موت اولاد واصعب این امور را وسط انها است چهارم حسد علماء وابناء
جنس پس ایشان بمن حسد بردند در هر بلاد که من رفتم تا حال ایشان در شیراز بدان انجا مید
که کتابهای نیکو که بخط خود نوشته بودم وخونده بودم وحواشی نوشته بودم از من دزدیدند
وانرا در چاه انداختند تا تلف شد وان شخص که دزدید پیدا شد هیچ سخنی باو نگفتم تا انکه خداوند

عالم

عالم بجای انها کتابهای دیگر کرامت فرمود وان شخص مالک یک ورق نگشت ومحتاج بان شد واز
کفار سوال میکرد ومن همیشه محسود بودم وبر کسی حسد نبردم وخدا مرا محتاج بامثال واقران نساخت
واین از باب اظهار فضل خداست والا این بنده مذنب جای این مرتبه ودرجه نی بنجم معاشرت
با مردمان است وسلوک با ایشان است زیرا که طبایع ناس را غایت اختلاف است وهر کسی بر
وفق طبیعت خود خواهشمند است واین در غایت صعوبت است که بمزاج وطبیعت هر کس عمل کنی
وبسا باشد که منجر بمداهنه وتقریر بر منکر میگردد وانها بالاجماع حرام می باشند واین برای احدی
میسر نیست چنانکه روایت شده است که حضرت موسی علی نبینا واله وعلیه السلام از خدا خواست که تمام
بنی اسرائیل را از او راضی سازد تا هتک عرض او ننمایند وغیبت او نکنند پس حق سبحانه وتعالی
فرمود که ای موسی این خصلتی است که برای خود نکرده ام پس چگونه برای تو خواهد بود واین هویداست
پس هر که تامل کند ومراجعه نظر نماید وتصفح در احوال مردمان کند می بیند که ایشان شکایت که باخدا
دارند پس ان شکایت از پادشاه جبار خونریز است وما هیچکس را نمی بینیم مگر انیکه خدایتعالی را در قضا
وقدرش متهم داشته واین بسیار در حال فقر ومرض وانتقال از حالی بحالی وزوال نعمت حاصل
میشود وششم در دنشکلی است که عیش را بر ما منقص ساخت وعیش صفا دارد بانیکه یافت نمی شود که رد
ایتو نمود وان انیکه در بلدی توطن نمودیم که دران مجتهد ومفتی نیست که بدو حواله شود واگر در عبادات
ویا معاملات سوالی از ما نمایند بسا باشد که بر ما مشکل شود وان مقام محتاج است بمعاونت
واگر بگوئی که ان مسئله خالی از اشکال نیست کسی قبول نمی کند ومی گویند که تو کسی هستی که فلان قدر
کتب در نزد تو هست و در نزد فلان وفلان درس خواندی که عالم بما فی السرائر والضمائر است
و در اکثر اوقات از مردمان منزوی میشوم و در بر روی مردم می بندم واین اصعب از امور
سابقه است خداوند خلل وخطل در قول وعمل از ما دور کند هفتم انیکه اسباب تالیف وتصنیف مهیا نیست
وعالم را کتب منفعت دارد والحمد لله که در نزد ما اکثر از کتب هست وخداوند درین بلاد ما را توفیق
داده است برای تالیف کتاب نوادر الاخبار که بر دو مجلد مشتمل است وتمام شرح تهذیب حدیث
که مشتمل است بر هشت مجلد وکتاب هدیه در علم فقه یک مجلد وکشف الاسرار شرح استبصار که مشتمل
بر دو مجلد وکتاب انوار نعمانیه که مشتمل بر دو مجلد وتوفیق داد ما را خدایتعالی برای
شرح صحیفه در یک مجلد وشرح بر مغنی ابن هشام وشرح بر تهذیب نحو یک مجلد وشرح بر کافیه وبعضی
از رسائل واز جملهٔ تالیفات او کتاب مسکن الشجون فی الفرار عن الوباء والطاعون وکتاب

زهر الربیع ست و از جمله تالیفات ان بزرگوار تعلیقه بر شرح جامی است و در میان حواشی
شرح جامی تعلیقهٔ این فقیر مولف کتاب بر دیگران مرجح است و هر که کشف اینمعنی را خواهد رجوع
و مطالعه از روی انصاف نماید پس از وی حاشیهٔ عصمة الله بن محمود بر حاشیه دیگر ترجیح دارد و از ان
پس حاشیه عصام است و از ان پس حاشیهٔ سید نعمت الله و از ان پس دیگران متساوی میباشند
و فی الحقیقة عصام فاضل و دقیق بوده و او را شرحیست بر کبری که بفارسی نوشته و حاشیه بر تفسیر
قاضی و حاشیه بر عبارت ملا سعد در مطول ما انا رایت احدا و بر ان عبارت ملا علی قوشچی و
دیگران رسائل بسیار نوشته اند از انجمله عصام نیز رساله نوشت و شرح عصام بر شمسیه منطق و حاشیه
او بر حاشیه سید شریف بر شرح شمسیه و شرح عصام بر کافیه ابن حاجب و حاشیه او بر
شرح جامی و این فقیر مؤلف کتاب در تعلیقه خودم بر شرح جامی اکثر ایرادات او را جواب گفته ام

خاتمه

بدانکه مولف این کتاب اسامی و نام گرامی اصحاب علماء اطیاب و احوالات و فتاوی و مولد
و وفات و تالیفات ایشان را که بمرور دهور از اذهان اولی الالباب محو و منسی گردیده بود
تجسّسم در مدت پنجاه سال بعد از تتبع و تفحص و تجسس و استماع از افواه اکابر و ازیر ارباب مفاخر
بقدر مقدور در احیاء انها کوشیدم و مطالب علمیه بسیار و نصایح بیشمار و حکایات مبهجه غریبه در ان
مذکور داشتم فی الحقیقة چنین کتابی تابحال تالیف نگردیده و این شجر را چند ثمر و این نهر را چند بحر است
یکی انکه سلسلهٔ اسناد از ان معلوم است دوم انکه معرفت تالیفات مولفین از ان مفهوم است
سوم انکه طلاب را معین در تحصیل و در طلب علم هادی و دلیل است چهارم انکه از زهد و بیان ورع
علماء اعلام خواص و عام را مرغب در عبادت و زهادت و تقاوت و نقاوت است پنجم انکه مردمان
موعظه و پند و نصیحت در رهائی از قید و بند محبت دنیائی دنیهٔ غدار ناپایدار داروی مفید است
ششم انکه اظهار افاضات و نعمتهای بی منتهای حضرت سبحانی است بالنسبه بمواد قابله و کمال قدرت
است که مشت خاکی را باین گونه کمالات اراسته و پیراسته و بخل در مبدء فیاض نیست هفتم انکه این
کتاب شریف در باب تالیف و تصنیف و تدریس و تدرس و تفهیم و تفهم و تعلیم و تعلم و معلم کافی و وافی است
هشتم انکه چون معرفت باسامی گرامی افاضل اکامل اکابر اکارم بهمرسد اسامی ایشان ضبط و حفظ
نماید و در نماز وتر و اوقات اسحار طلب مغفرت برای ایشان نماید هر شب صد نفر و دویست نفر را
بیشتر یا کمتر را اسم برده و طلب امرزش ایشان کرده و طلب ارتفاع درجات ایشان نموده تا ارواح

عالیه ایشان نیز بالنسبه بداعی افاضه نموده ترقیات ظاهره و باطنه حاصل آید نهم انکه ازین کتاب
طریقهٔ تحصیل علم حاصل میشود دهم انکه بسا باشد که طالب علم را دماغ سوختگی از کثرت مطالعه و فکر
حاصل آید دران وقت مطالعه اینکتاب مایه فرح و انبساط و باعث بسط بساط شوق و شعف
و جد و جهد در تحصیل خواهد بود یازدهم انکه بسیار از مسائل صعبه و مسائل خلافیه اصولاً و فروعاً
تحقیق شده و آدمی را معرفت بانها حاصل میشود دوازدهم برانکه این کتاب مرشدیست طلاب را
تخلیص نیات از ریا و طلب دنیا سیزدهم انکه مطالب و حکایات این کتاب مجلس آراست و زینت
مجالس و محافل اکابر و علما و دیگران است چهاردهم انکه این کتاب برای انکه مشتمل بر ذکر کرامات
و ایات واضحة الدلالات طبقه علماست از معرفت انها اعتقاد بحقیقت دین پیغمبر و حقیقت ال طاهر
انسر و مستحکم میگردد زیرا که بعد از انکه دانسته شود علماء اهلبیت که خدام انخانه داده اند و دربان
نواب ایشانند دارای کرامات عجیبه و غریبه باشند پس مخادیم ایشان و موالی و ائمان البته صاحب
کرامات میباشند زیرا که ذکر کرامات علماء و ثبت ان و سماع و استماع و اسماع انها انفع خواهد
بود و وافی داشت بالنسبه بکرامات امامان و معجزات پیغمبر و این ها همه از ادله داله بر حقیقت رسالت پیغمبر
و پیشوایان دین ان سرور است و این فقیر در سابق ایام کتاب تذکرة العلماء نوشته ام و ان کتاب
در غایت اختصار است با اینحال نسبت میان اینکتاب و ان کتاب عموم من وجه است بسا اسامی
در انجاست و حکایاتی انجا مذکور است که در این کتاب نیست و بسیاری از اسامی و قصص در
این کتاب قصص العلماء است که در تذکرة العلماء نیست و در بعضی باهم شریک می باشند و گمان ان
نشود که درین کتاب اسامی صد و پنجاه و سه نفر بیش نیست زیرا که صد و پنجاه و سه عنوان قرار
دادیم لیکن در اکثر مقامات در هر عنوانی ذکر بیست نفر و سی نفر بیشتر و کمتر از علماء را ذکر کردیم
بخصوص در اجازات مفصله پس غفلت مدار و بمطالعه ان نهایت کوشیده که در تالیف ان تجشم
و زحمت بسیار کشیدم بدانکه در علم درایه مذکور است که صحیح است اجازهٔ روایت برای صبی غیر ممیز
بجهت وسعت دادن راه بقاء اسناد که این نسبت بدان اختصاص یافته اند و برای تقرب جستن
برسول خدا بعلو اسناد و شهید ثانی در شرح درایه نوشته که دیدم خطوط خاتمه جماعتی از علماء
را که نوشته بودند اجازهٔ اولاد خود را در زمان ولادت ان اولاد با تاریخ ولادت ایشان
از انجمله سید جمال الدین بن طاوس برای ولدش سید غیاث الدین و شیخ ما شهید اول اجازه
گرفت از اکثر مشایخ او که در عراق بودند برای خود و اولاد او که در شام بودند و قریب بولادت

ایشان بود والان خطوط ایشان در نزد من است و ذکر کرده است محمد ابن احمد بن صالح که سید
مختار بن معد موسوی زمانیکه بسفر حج میرفت در خانه ما منزل کرد و پدرم مرا برای خدمت گذاری
او قرار داد و من هفت ساله یا قریب باین بودم پس چون سوار شد که برود پدرم مرا در پیش روی
او نگه داشت و عرض کرد که این طفل را اجازه داده باشید سید مختار مرا اجازه داد و گفت اجازه دادم
بتو انچه را که برائی من جائز است که انرا روایت کنم و پس از این خواهی دانست حلاوت و شیرینی
انچه را که من تو را بان تخصیص دادم که عبارت از اجازه باشد مجملاً مولف این کتاب اجازه دادم دو فرزند
خود موسی ملقب به نصیر الدین مکنی به ابو محمد و فرزندم محمد را ملقب به تقی مکنی به ابو سلیمان و فرزند دیگرم علی
ملقب به تقی و فرزند دیگرم محمد ملقب بباقر سلمهم الله و فقهم و همچنین بنات خود را که روایت کنند
اخباریکه برائم جائز است روایت انها از تالیفات من و تالیفات ثقات از اصحاب از مشایخ
خودم خلف عن سلف که در همین کتاب اسنادمن معلوم و مذکور است و در کتاب تذکرة العلماء نیز ذکر
مشایخ تا محمد بن ثلث نموده ام و تالیف این کتاب سه ماه و پنج یا شش روز کم اتفاق افتاد و این
از کرامات ارواح علما است و چون روز چهارشنبه نظر ببعضی اخبار برای مومنان سعد و برای
کافران نحس است این فقیر غالب تالیفات را در روز چهارشنبه شروع کردم و این کتاب
مستطاب را نیز در روز چهارشنبه شروع نمودم و اختتام ان نیز روز چهارشنبه وقت چاشت
اتفاق افتاد در هفدهم شهر رجب المرجب از شهور سنه هزار و دویست و نود از هجرت نبویه و همچنین
ابتدا این کتاب مستطاب برای تحریر او روز چهارشنبه شد و اختتام نیز در روز چهارشنبه
گردید در سال هزار و دویست و نود و شش و محرر این کتاب محمد حسین طالقانی الکورانی
المسکن و این حقیر در حین نوشتن کتاب بسا کرامات از متوسل شدن باین بزرگوار دید توفیقه
که مولف این کتاب باشد معاینه ملاحظه نمودم که تفصیل ان گنجایش شرح ندارد و خداوند
بحرمت مقربانش که جناب او را توفیق دارین عطا بفرماید بمنح دو در نیست که از جمله کرامات
این بزرگوار باشد که در حین تالیف ابتدا در روز
چهارشنبه و اختتام بروز چهارشنبه در
حین ابتدای تحریر محرر در روز چهارشنبه
و اتمام نیز در روز چهارشنبه هفدهم و با
هیجدهم شهر رجب اتفاق افتاد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی هدینا الی الشرع الاقوم والنبی المکرم افتخار ولد آدم وعلیه اصلی واسلم وعلی آله
موالی العالم وسادات الامم و بعد پس چنین گوید این گنهکار بهوای نفسانی و گمگشته وادی نادانی
محمد بن العالم العلم الربانی میرزا سلیمان الحکیم الطبیب التنکابنی که چون چند سالی است که جماعت فرنگیان بولایت
تنکابن رفت امد دارند و بجهة خریدن چوب شمشاد ایام زمستان و بهار را اقامه دارند تا سال گذشته که سنه هزار و
دویست و نود و پنج هجری بود مردم سفله با فرنگیان بنای معاشرت را گذاشتند و از ایشان احتراز نمینمودند
بلکه جمیع شراب مانند آب با ایشان اشامیدند و فرنگیان طعن بسیار بر اهل اسلام میزدند چون حال را چنان دیدم
با والی بلد گفتگو داشتم که اولاً مسلمانان با فرنگیان معاشرت میکنند و بجهة فقر و فاقه اهل بلد و طمع ایشان از فرنگیان
با ایشان دوستی مینمایند و مودة و دوستی با کافران بنص قرآن حرام است و علاوه از نجاسات احتراز نمینمایند و بشرب
شراب با ایشان مشغول میشوند علاوه از معاشرت عوام با ایشان عظم اسلام در انظار اینها روزگار ضعیف و خوار
خواهد شد علاوه حقیقت اسلام را هر دمان از اباء و اجداد شنیده اند برهانی در اینمعنی ندارند پس شاید باندک
تشکیکی زایل شود پس بهمان به که شما حکم کنید که فرنگیان دو سه روز هر روز بقدر ساعت با من به تنهائی
محاجه کنند تا حقیقت اسلام را واضح و روشن سازم و این در وقتی است که ایشان بانصاف حرکت کنند بر ایشان
بتائیده و افاضه حضرت صاحب الزمان غلبه خواهم کرد کما قال الله تعالی ولن یجعل الله للکافرین علی المومنین سبیلا ای
فی الحجة کما در دائمه فی تفسیر الآیه و اگر بانصاف و عقل عمل نمایند و تعصب کنند ولاتم گویند پس با ایشان مباهله
میکنم چنانچه امام علیه السلام بنا براخباریکه در اصول کافی مذکور است و یکدیگر را نفرین میکنیم انکه مبطل است
فوراً هلاک خواهد شد و حقیقت اسلام بر همه کس عین الیقین و ظاهر خواهد گردید و چون والی این سخن را شنید
از این معنی امتناع ورزید پس فرنگیان رفتند و در بدة السنه که هزار و دویست و نود و شش باشد فرنگیان
معاودت کردند و از قضایای اتفاقیه شخصی همراه ایشان بود که معروف که بلای ایشان است و او
بجهة شغلی در عمل نجارتشان نیز در من آمد و اظهار ان داشت که من ملای ایشان ام و درس خوانده ام و زبان
فارسی میدانست پس در مجلس خود بنحو خوش با او سلوک نمودم و در اخر امر گفتم که اگر ترا میل باشد باهم گفتگوی از
انصاف کنیم چه هر دو بنده یک خدای باشیم چرا باید در پیغمبر خلاف کنیم پس باهم مباحثه میکنیم و عقل را حاکم مینمائیم
اگر دین شما حق شد و من از عهده سخنان شما بر نیامیم پس من بدین شما در می ایم و اگر سخنان من حق شد
و شما از روی انصاف پسند کردید پس شما اقرار به نبوت خاتم الانبیا نمائید و با این عمر کوتاه و دنیا بیوفا چرا
باید عاقل بر ضلالت باشد و عذاب ابدی اخروی را برای خود اختیار کند فرنگی گفت که من همین را طالبم

ومرا هم اینگونه سخنان خوش می آید و قرار شد که مجلس دیگر حاضر شود و با هم مناظره کنیم و این [illegible] نوشته را کشیده
جات از تالیفات خود نوشته بودم از انجمله در منظومه اصول دین دوم در شرح آن مسمی به نجاح الاعتقاد
رساله محمدیه چهارم کتاب مواعظ المتقین پنجم در منظومه الفیه مسمی بفراید در نبوت ششم در تعلیقه بران منظومه هفتم
در کتاب قصص العلماء در ترجمه مولف ان کتاب هشتم در کتاب صراط المستقیم در اصول دین و در هر یک از
این کتاب تسجیل و تثبیت امر نبوت نموده و خواستم که در این رساله که مسماه است به سبیل النجاة همان
کیفیت محاجه خود را با فرنگی بیان کرده باشم که انرا در غایت سهولت و وضوح تقریر کرده بودم نوشته باشم
تا برای خواص و عوام فایده و قدرت بر محاجه با ادیان باطله بهم رسانند و براهین باهره را بنحوی خوش و بیانی
دلکش واضح ساخته ام که هر عوامی این مطالب عالیه را ادراک مینماید و برای اکثری از مطالب مثلی بیان
کرده ام تا بدان واسطه در اذهان جا گرفته باشد چنانچه حقتعالی فرموده و یضرب الله الامثال للناس
و ما یعقلها الا العالمون و ازینجا است که حق تعالی عنکبوت و پشه و مگس و مشکوة و نحو انرا در قرآن مجید
ذکر فرموده مجملاً فرنگی زمان دیگر بدیدن من آمد او را در کتابخانه خود خواستم و انواع ملاطفت برای
تالیف قلب او بکار بردم بنحویکه بعد از فراغ از مجلس نهایت امتنان برایش حاصل و در نزد مردم در مقام
تعریف و توصیف برآمد گفتم که ایا میل داری که در مذهب با هم گفتگو کنیم گفت نهایت مرا خوش اینداست و برای
همین مطلب آمده ام گفتم که تحقیق این مطلب موقوف بر تمهید چند مقدمه است چه اگر دیوار خانه بنحو اساس بنا نکنی
نابدست که از پایین آجر بچینی زیرا که تا ما دامیکه زیر دیوار چیده نمی شود نمی توان بالای دیوار را چید
فرنگی تصدیق کرد و که در حقیقت چنین است گفتم که مقدمه اولی اینکه اولاً باید خدا وند را بشناسیم زیرا که پیغمبر
معنی اوانست که این شخص پیغام آورنده است از جانب پیغام دهنده پس باید بشناسیم تا ببینیم که پیغام دهنده
کیست و چه نحو کسی است تا بعد از ان ببینیم که پیغام آورنده کیست و پیغام چیست چه بسا باشد که اوصاف پیغام
آورنده بالنسبه به پیغام دهندگان مختلف میشود و لامحاله آورنده باید فی الجمله ببعضی وجوه با پیغام دهنده
شباهتی داشته باشد و چون ما همه بنده یک خدا هستیم و اکثر بلکه یکسر قائل اند باینکه ما خدا داریم اما در مصداق خدا
اختلاف دارند بعضی واجب الوجود را خدا میدانند و بعضی ستاره را خدا می دانند و برخی بت را خدا می دانند
و بعضی عیسی را خدا می دانند مجملاً مصداق خدا محل خلاف شده پس اتفاق مفهوم خدا دارند مثل اینکه میدانم امروز
چیزی داخل شهر شده است و اهل شهر در ان اتفاق دارند اما بعضی میگویند که انسانی غریب داخل این شهر شده و بعضی
میگویند که فرس داخل شد و بعضی میگویند که شتر داخل شهر شد و بعضی گویند که بقر داخل شهر شد پس لازم شد که داخل
شدن چیزی در شهر یقینی باشد اکنون میگوئیم که وجودی داریم و ماهیتی وجود بمعنی هست و ماهیت بمعنی چیز

[illegible] پیغام دهنده را

مثل اینکه یکدفعه میگویند این ظرف چه چیز است یعنی ماهیت او چیست و بعبارة اخری این چه جنس است و در جواب
میگوئی مس است یکدفعه میگویند و سوال میکنند که این ظرف هستی دارد یا نه در جواب میگوئی هستی دارد یا نه و وجود هستی
را گویند و عدم نیستی را گویند و هر کمالی که تصور شود از وجود است نه از عدم چه نیستی هیچ نیست و کمال نیست پس همه
کمالات از هست عمل میاید مثلاً توانائی بمعنی قوت هستی است و دانستن که علم باشد از قوت هستی چه عدم توانائی عدم
و کمال نیست و ندانستن عدم است و کمال نیست پس کمال وجود توانائی است و وجود دانائی است و این کمال
هم شدت و ضعف دارد چه طفل شیرخوار توانائی او بنهایت کم است و جوانمرد توانائی او کمال تر است و همچنین است
دانائی و خدای ما باید در همه کمالات کامل تر از همه عالم باشد و اگر چنین باشد خدائی شود و همه کمالات هم
باید در او بالفعل باشد زیرا که او حقیقت وجود است و اگر کمال او کامل تر و بالفعل نباشد وجود ناقص خواهد داشت
و حال انکه خدائی ما را هیچ منقصت نیست پس نیز باید احتیاج بهیچ چیز نداشته باشد زیرا که اگر محتاج باشد هستی
او کامل تر از همه نخواهد بود پس باید جسم نباشد تا احتیاج بمکان پیدا نکند و باید مرکب نباشد تا احتیاج باجزاء پیدا
نکند و باید شریک نداشته باشد زیرا که هستی کامل تر از همه میباشد یکیست چه اگر دو باشند پس هر یک باید کامل
تر از دیگر باشند والا انکه کامل تر نیست خدائی شود پس باید خدا کامل تر از همه باشد و ان یکی خواهد بود
این چیز که کامل تر است با ناقص متحد نمیشود زیرا که اتحاد کامل با ناقص معقول نیست و این هستی کامل حلول
در چیزی نمی کند زیرا که حلول کامل در ناقص لغو است علاوه این اتحاد و حلول اگر کمال است پس قبل از اتحاد
و حلول باید ناقص باشد و این خلاف مفروض است و اگر این اتحاد و حلول نقص است پس خدا باید کامل
تر از همه چیز باشد مجملاً خدا را ماهیتی نیست که وجود طاری بر او شود بلکه همان وجودش عین ماهیت او است
والا ترکیب لازم می آید و ازین جا جمیع مطالب توحید بروجه اکمل منکشف گردید و اینمقدمه که مقدمه خداشناسی
باشد برای این مقدمه براین احتجاج ساختیم که تا پیغام دهنده را بشناسیم والا پیغام آورنده را نمی شناسیم
فرنگی این سخنان که در این مقدمه مذکور شد همه را تسلیم و قبول نمود و از همین مقدمه مذهب نصاری را
باطل ساختیم بنحویکه فرنگی را مشعور بان شد بجهة اینکه نصاری بعضی قائل بخدائی عیسی شده اند و بعضی
عیسی را پسر خدا دانسته اند و معظم ایشان با قانیم ثلثه قائل اند بعضی عیسی و مادرش و خدا همه را خدا می دانند
باینمعنی که خدا از ان است و مادر و پسر صفت می باشند و با ایشان متحد شده است الحال ازین مقدمه
معلوم شد که خدائی ما چنان خدا است که پسر ندارد و متحد است با چیزی نمی شود و حلول در چیزی نمی کند و فرق
نصاری مذهب ایشان مبنی بر حلول و اتحاد است چنانکه بسیاری از صوفیه را همین اعتقاد است پس یکی
از فواید اینمقدمه ابطال مذهب نصاری است در ابتدای امر و این قسم مقدمه قرار دادن از کمال مهارت

او نزد کسی هست و باید دانست که از این مقدمه حقیقت معرفت خدا حاصل نشد بلکه وجهی از وجوه معرفت حاصل
شد و شناختن خدا حقیقةً یعنی معرفت بکنه نیست زیرا که خدا احاطه به همه چیز دارد و همه چیز محاط او هستند
و محیط علم بمحاط دارد اما عکس نیست چه محاط چگونه تواند که محیط را بشناسد و در این باب برای فرنگی مثالی
بیان کردیم که او تصدیق نمود گفتم که ما درین خانه نشسته ایم این خانه محیط است و ما محاط پس ما نتوانیم که بدانیم
که در پشت یا بالای بام اینخانه چیست اما اگر اینخانه را ادراک میشد میدانست ما را و بالای سر ما را و پیش
روی ما را و اینچیز نیست که عقل بحسب بداهت بدان حکم میکند —

مقدمه دوم اینکه لازم است که خدای تعالی بر بندگان پیغمبری نصب کند بیان این مطلب اینکه در مقدمهٔ
سابقه گذشت که خدای تعالی کامل ترین همه عالم است و چنین خدائی فعل لغو و عبث و کار جاهلانه نمیکند
پس باید که این خلق را برای فائده خلق کرده باشد و این فایده اگر عاید بخدا شود لازم می آید که خدا بدون
این فائده ناقص باشد و حال آنکه گفتیم که خدای ما باید کامل تر از همه موجودات باشد پس باید آن فائده عاید
بخلق شود و آن ترقی دادن خلقت که ایشان بخود نزدیک کند تا کمال بهم رسانند و همه کمالات از او است
پس قرب با و اقصی الغایات و اکمل الکمالات است و آن بتکلیف حاصل میشود و همچنین غرض او باقی ماندن خلقت
و معلوم است که همه خلق قابل نیستند که بیواسطه تکلیف خود را از خدا اخذ کنند بلکه مردمان مانند معدن طلا
و نقره باشند میان ایشان تفاوت بسیار است بعضی کامل تر و قابل و بعضی غیر قابل و مثالی درین باب
ذکر میکنیم و میگوئیم که آیا همه رعایا میتوانند که از سلطان بلا واسطه مطلب را اخذ کنند بدیهی است که چنین نیست
بلکه بعضی قابل آن می باشند که سلطان با ایشان تخاطب کند و بعضی قابل نیستند بلکه بواسطه وزیر باید مطلب
سلطان را بفهمند و بعضی بواسطه حاکم بلد و هکذا پس لازم است که خدا پیغمبری قرار دهد که مطلب و پیغام خود را
بآن پیغمبر بگوید و او بمردمان برساند و اگر خدا را مطلبی نباشد و تکلیف نداشته باشد سفیه خواهد بود چنانکه اگر آقائی
غلامهائی بخرد و با ایشان نفقه و کسوه و ما یحتاج بدهد و آن غلامانرا هیچ تکلیف نکند و انها آقای خود را
نشناسند و چندین فساد کنند و بر یکدیگر ستم کنند پس عقلا حکم بر سفیه بودن آن آقا میکنند و خدا حکیم است و سفیه نیست
پس باید شناختن خود را از ایشان بخواهد و رفع فساد و جود ستم از میان ایشان کند پس باید پیغمبری فرستد و همچنین در دفعه
اول که انسان را خلق کرد لابد باید غذائی بخورد تا از گرسنگی نمیرد و فرض اینکه تازه خلق شده و غذا مختلف باشند
بعضی سم میباشند که از خوردن انها آدمی مریض میشود پس باید پیغمبری بفرستد و باو بفهماند که کدام غذا مهلک است
و کدام یک ضرر وارنده است تا مبادا ضرر دار را بخورند و ایضاً یکدیگر را ستم مینمایند در اموال و اعراض پس باید
پیغمبر و رئیس نصب کند که بنحو عدل حرکت کند تا بر یکدیگر ستم نکنند پس این پیغمبر اگر تنها باشد پیغمبر بنفس خود میباشد و اگر

غیر او نیز یافت شود پیغمبر او نیز خواهد بود پس از این مقدمه معلوم شد که لازم است اینکه خدا پیغمبری تعیین کند

مقدمه سوم اینکه احکامیکه این پیغمبران از جانب خدا میاورند دو جهت دارند از جهتی مانند
احکام او امر طبیب بمریض است و از جهتی مانند احکام و اوامر مولی بالنسبه بعبد است چون احکام و اوامر
خدائی نفع آن به بندگان عاید میشود نه بخدا پس او امر طبیب بمریض است که منفعت خوردن دوا بمریض
راجع میشود و منفعتی برای طبیب ندارد و اگر دوا نخورد ضرر برای مریض دارد نه برای طبیب و اما اگر دوا نخورد
طبیب او را عقاب نمیکند و احکام خدا را اگر بنده بجا نیاورد خدا او را عقاب میکند از این جهت مانند اوامر مولی
بعبد است که اگر بنده او را بجا نیاورد مولی او را عقاب می کند و اما نفع بحال مولی دارد و ایضاً باید
دانست که احکامیکه پیغمبر می آورد بحسب مصالح و مفاسد نفس الامریه است پس بسا باشد که مصلحت اقتضا میکند
که حکم فلانی در فلان زمان است و در زمان دیگر مفسده دارد نه مصلحت مانند جمع میان دو خواهر
در نکاح که در شریعت موسی بوده است و در زمان پیغمبر مصلحت حلیت آن برداشته شده است و در این
زمان مفسده دارد و بعینه مانند حکم طبیب است که اگر هر روز مسهل بدهد احشاء و امعاء مریض پاشیده میشود پس
بعضی از ایام منضج میدهد و بعضی از ایام مسهل میدهد لیکن بعضی از احکام است که لابد در همه ادیان باید ثابت
و تغییر و تبدیل و نسخ برنمیدارد مانند حفظ نفس که هر دینی را لازم است چه اگر خون ریختن جائز باشد
منجر بعدم بقاء نظام عالم و قطع شدن نسل بنی آدم میشود پس هر پیغمبری باید این حکم را بیاورد و مانند حفظ اموال
چه اگر مال هر کسی حلال باشد نسب مردم هرج و مرج میشود و نظم عالم بهم میخورد و مانند حفظ عرض چه اگر زن هر کس
بر هر کس حلال باشد نسب مردم ضایع و پسر معلوم نمیشود که پسر کیست و عمل میراث بهم میخورد و مانند حفظ دین
چه اگر دین را محافظت ننمایند دین از دست میرود و ثمرهٔ بعثت از میان میرود و مانند حفظ عقل چه اگر چیزی
که عقل را ضایع میکند آن مباح و حلال باشد پس معرفت خدا که غرض از بعثت پیغمبران بود موقوف میشود
و بر همدیگر ستم خواهند کرد و از اینجا است که شراب را ام الخبائث میگویند چه همه معاصی از آن ناشی
میشود و پس از اینجا است که شراب در همه ادیان حرام است و عقل در حرمت آن استقلال دارد و این پنج
چیز را در اصطلاح مقاصد خمس میگویند پس واضح شد شراب در هیچ دین حق حلال نیست حتی دین یهود و نصاری

مقدمه چهارم در اینکه بعد از این که خدا پیغمبری فرستاد آن پیغمبر باید نشانی از جانب خدا داشته باشد
که دلالت بر صدق او نماید و اگر چنین نباشد هر آئینه هر کس ادعای نبوت کند و راست گو از دروغگو امتیاز
نمی یابد و این باعث گمراهی مردمان می شود و حال آنکه مقصود خدای تعالی هدایت خلق است پس چنانکه
اگر پادشاه حاکمی بجائی فرستد لابد باید نشانی باو دهد که دلالت بر صدق او کند مانند خلعت

ودرمان چون این مرحله را دانستی پس باید دانست که حقیقت پیغمبر از چند چیز ثابت میشود —

اوّل انکه پیغمبری که یقین به پیغمبری او داشتیم او تصریح کند که فلان کس که بفلان نشان می آید وادعائ پیغمبری مینماید صادق و راست گوست —

دوم انکه در کتاب پیغمبر پیش نبوت او ثابت و کتابش حق هست اسم ان پیغمبر یا وصفش مذکور باشد چنانکه در انجیل مذکور هست که این امنیس به پیغمبری می آید و امنیس امنه را میگویند که ما در پیغمبر ماست چه ارا در در لغت ایشان بدل بمین میکنند چنانچه از تتبع کتب لغت ایشان ظاهر میشود —

سوم انکه این کسی که دعوائی پیغمبری میکند احکام او همه بر طبق عقل باشد و هر حکمی که آورده عقل ادراک حسن اورا کند

چهارم انکه معجزه بیاورد یعنی کاری از دست بر آید که از ابنای جنس او بحسب عادت ان کار را نتوانند که بعمل بیاورند مانند انکه سنگ دو صد منی در اینجا افتاده پیغمبر بگوید که من این سنگ را از زمین بلند میکنم و کسی دیگر نمی تواند که انرا بلند کند با انکه عادت باید سنگ دو مثقالے را هر کسی از زمین بلند کند پس معلوم است که این پیغمبر از جانب خداست چه این خبر خارق را دست بعمل آورده واگر پیغمبر نبودی وسحر و چشم بندی بودے لازم بود که خدا نگذارد که معجزه در دست او جاری شود پس اگر پیغمبر اظهار معجزه کند در حال دعوائی نبوت حمل بر صدق مینمائیم پس امتیاز پیغمبر از غیر پیغمبر ظاهر و هویدا شد و فرنگی این مطلب را قبول کرده و میگفت عقل بنحو بداهت بر این حکم میکند و قابل انکار نیست گفتم که چون خداوند عالم را عنایت بابندگان است و مهربانیست پس مقتضای لطف هر صنعت که در میان مردم متداول بود از همان صنعت پیغمبر را معجزه داد بنحو اکمل که با انکه مردمان در ان مهارت داشته اند از معارضه پیغمبر در ان صنعت عاجز آمده اند و این شیئه دلالت بر حقیت ان پیغمبر دارد و مثل انکه در زمان کلیم الله که موسی بن عمران باشد صنعت سحر و جادو در میان ایشان اشتهار داشت خدا تعالی از همان جنس را معجزه داد و ایشان چوبها را مجوف کرده بودند و ها براز زیبق پر کرده و چون آفتاب بر آنها می تابید بحرکت می آمدند و راه میرفتند موسی نیز چوبی انداخت که اژدها شده همه سحرهای ایشان را فرو برد و ایشان از مثل ان عاجز شدند پس همان حین ساحران دانستند که این از باب سحر نیست بلکه از باب اعجاز است و در زمان داؤد تغنی و آوازهای خوش بسیار بود پس خدا تعالی داؤد را چنان آواز خوش داد که وقتیکه مجمع بنی اسرائیل زبور را با آواز خوش خواند چنانکه چهار هزار دختر باکره غشی نمودند و در زمان حضرت عیسیٰ ع اطبای یونان و غیران بسیار بودند که معالجات غریبه میکردند پس خدا تعالی باو از ان جنس معجزه داد پس کور و کچل و زمین گیر را دعا میکرد که شفا می یافتند پس اطبا گفتند که ما نیز این مرض را دفع مینمائیم معالجه انجناب فرمود که من این امور را

که مادر زاد

که مادر زاد باشند دفع مینمائیم اطبای از ان عاجز برآمدند پس فرمود که من مرده را هم زنده میکنم اطبا اعتراف بر عجز از ان نمودند پس سام بن نوح را که چهار هزار سال از وفات او گذشته بود زنده کرد و معروفست که افلاطون گفت که الحال تو پیغمبری برای عوام نه از برای من چه مرا حاجت به رسول نیست و عقل مرا کافیست پس ایمان نیاورد چنانکه استادش ارسطاطالیس بچه امرد را دوست میداشت بدین سبب او را زهر خورانیدند و کشتند و جالینوس بمرض ابنه مبتلا بود و از ارسطو جابر کلام بجا در مجلد چهاردهم انکه او گفته که راهی موسی انست که خلقت از خالق است و رای من انست که از طبیعت است پس موسی را العیاذ بالله برائ نسبت داده پس معلوم شد که به پیغمبرے او قائل نبوده در عهد جناب ختمی مآب فصاحت و بلاغت در میان عرب در اشعار و خطب اشتهار داشته بنحویکه کلمات خوب را بر لوحی می نوشتند و بر خانه کعبه آویختند پس خدای تعالی بر او کلامی نازل کرد که فصاحت و بلاغت و براعت و سلاست و جزالت او فوق طوق بشر است و این قسم معجزه اقرب بقول اهل ان زمان است —

مقدمه پنجم انکه اگر انانکه در عصر ان پیغمبر باشند و معجزه او را برای العین مشاهده کنند پس لازم است که اذعان و اعتقاد کنند واگر در ان مجلس حضور نداشته باشند و یا در ان زمان نباشند بلکه زمان دور و دراز از نبوت و اظهار معجزه اش گذشته باشد پس باید میزانی بر ایشان قرار داد که بچه نحو باید ایشان را معلوم شود که شخص آمده و دعوائے پیغمبری نمود و معجزه آورد با انکه هیچیک را ندیده مثلاً این زمان که سنه هزار و سیصد و نود و دو شش است از هجرت پیغمبر هزار و دویست و هفتاد و نه سال است که از بعثت عیسوی میگذرد پس چگونه نصاری اعتقاد نمایند که پیغمبر بر حق بوده و معجزه آورده البته میزانی درین باب باید قرار داد پس میگوئیم چیزهائیکه برائے انسانی ندیده یقین حاصل میشود چند چیز است اوّلاً که محفوف بقرائن قطعیه باشد دوم تواتر لفظی یعنی که فلان خبر را جمعیت بسیار خبر دادند بنحویکه یقین حاصل شود که اینها اجماع بر دروغ ننموده اند و انها نیز همین خبر را از جماعت بسیاری نقل کنند بنحو سابق و هکذا تا بمبدء پس یقین حاصل میشود باین که این خبر راست است سوم تواتر معنویست باین نحو که در مسئله چند چیز واحد امده باشد که این اخبار در لفظ با هم مختلف باشند ولیکن همه ان اخبار در دلالت بیک امر مشترک باشند بنحویکه قطع حاصل شود بر ان قدر مشترک مانند انیکه یک خبر برسد که اگر پای مرغ نجس شده بود و کاسه آب باشد و پای ان مرغ داخل ان اب شود باید ان آب را ریخت و وضو بان نتوان ساخت و باید تیمم کند و هکذا چند خبر برسد که هر یک مخصوص مورد ی و را مورد خبر دیگر باشد لیکن همه اینها قدر مشترکی دارند که نجاست آب قلیل است چهارم تواتر معنوی باین نحو که احادیث متعدده که هر یک

خبر واحدند و مضمون همه یکیست پس قطع حاصل میشود که یکی ازین خبرها از معصوم صادر شده است
پنجم تظافر و تسامع است یعنی از بسکه از خبر دهنده گان این قدر جمعیتی باشند که یقین بر
راستی ان حاصل شود و فرق ان با تواتر انیست که تواتر در صورت تعدد وسائط باید هر
طبقهٔ ان قدر جمعیت باشند که مفید قطع باشد ولیکن در تظافر و تسامع وسائط ندارد و ایضاً
اگر در تواتر هم وسایط نباشد و همان طبقهٔ اولی باشد پس علم باشخاص و اعیان ناقلین
شرط است بخلاف تظافر و تسامع مثلاً شجاعت رستم میشود که از بابت تسامع و تظافر باشد
از بسکه شنیدیم که رستم شجاعت دارد یقین کردیم که رستم شجاع است و میشود که از باب
قسم دوم از دو قسم تواتر معنوی باشند باینمعنی که یکی حکایت غلبهٔ رستم بر اکوان دیو را نقل
کرده و یکی غلبهٔ او را بر سهراب نقل کرده و یکی غلبهٔ او را بر اشکبوس نقل نمود و هکذا بنحویکه
ما قطع نمودیم بر انیکه رستم مرد شجاع است و همه این اخبار دلالت بر شجاعت او داشت و امثال
مثال خواص به تسامع و تظافر مانند انیکه از بسکه خبر دهنده گان بما خبر دادند که کربلا موجود است
و یا مکه موجود است و یا کلکتهٔ هند موجود است یقین برای ما بر وجود انها حاصل میشود و حصول
یقین از تظافر و تسامع بدون ریب است چنانکه از فرنگی سوال کردم که آیا کربلا رفته گفت نه
گفتم میدانی کربلا موجود است گفت بلی گفتم از کجا دانستی که کربلا شهریست و بالفعل موجود است
گفت شنیده ام گفتم ازین شنیدن یقین حاصل نمودی گفت بلی گفتم پس کسانی در زمان پیغمبر
نبودند و بعد از سالهای دراز آمده اند از تظاهر و تسامع یقین دارند که فلان پیغمبر آمده فلان معجزه
آورده پس ازین مقدمه معلوم شد که کسانی در زمان پیغمبر نیستند و یا هستند ولیکن پیغمبر را ندیده اند
پس علم بانیکه پیغمبری آمده و دعوای نبوت را کرده و معجزه بر طبق مدعای خود آورده حاصل میشود
بتظافر و تسامع و چون کلام باینجا رسید مرا خستگی عارض شد زیرا که تقریباً بقدر ساعت مکالمه
کردیم و وقت هم تنگ شد علاوه سخن و مطلبی که طویل باشد در سه مجلس گفتن بهتر است و در رسوخ قلبی
از انیکه در یک مجلس گفتگو شود پس گفتم باقی را در مجلس دیگر گفتگو مینمائیم اگر چه ان چه باید گفته شود گفته شد
و پیغمبری پیغمبر ما نزدیک ثابت شد چه بعد از انیکه در قیاس مقدمات ترتیب داده و تسلیم شود نتیجه
ضرری است فرنگی تصدیق همه اینها را نمود پس لازم افتاد که تصدیق نبوت خاتم الانبیا نماید علاوه اگر
تصدیق نکند پس نبوت عیسی را نمیتواند که اثبات نماید فرنگی نیز وعده روز دیگر داده ولیکن بنظرم
بلکه بنظر حضار مجلس اسلام را اختیار کرد ولیکن بنا بر تقیه تصریح نموده و گفت که فی الحقیقه امروز مستفیض

و این سخنان همه خزانه بود و نایاب است و در جاهای دیگر این سخنان شنیده نمی شود و این
بمنزله آنست که نردبان را آدمی بسازد پس نردبان ساختن مشکل است لیکن بعد از ساختن نردبان
به پشت بام بالا رفتن آسان است گفتم بلی چنین است و من باین مقدمات چنان پیغمبری عیسی را اثبات
کرده ام که جمیع کشیشان بر اثبات نبوتش در زمان خود باین وضوح و بداهت قدرت
ندارند مجملاً هنوز مجلس دیگر انعقاد پذیرفت و انچه در حقیقت دین اسلام ضرور است ازین مقدمات
ظاهر شد و مع ذلک بجهة زیادتی توضیح بیان بیان میکنیم و بعون الله و حسن توفیقه میگوئیم
که محمد بن عبد الله بن عبد المطلب در مکه مشرفه ادعای نبوت کرده و این مرحله بتسامع و تظافر ثابت
شده علاوه خصم هم منکر این مطلب نشده و اما معجزه آوردنش پس ان نیز بتسامع و تظافر ثابت
شده که شق القمر کرده و در مقدمات سابقه بیان شد که تظافر و تسامع افاده علم میکند پس باید
که نبوت او حق باشد همچنانکه مرده زنده کردن عیسی را همین نحو ثابت کرده اید اگر گوئی که اگر
چنین چیزی میشد هر آینه فرنگیان نیز بدین اقرار مینمودند و بر ایشان معلوم میشد و در تواریخ
و روزنامه ها می نوشتند با انیکه نوشته نشد و این مرحله را قبول ندارند در جواب گوئیم
که علم حاصل شدن از تظافر و تسامع و تواتر منوط است که ذهن شنونده مسبوق بشبهه نباشد
چنانکه در کتب اصولیه بنحو مستوفی مذکور است علاوه زمین کرویست پس شق القمر در نیمهٔ شب در مکه
واقع گردید و بعضی از بلاد فرنگ بجهة کرویت زمین میشود و ان وقت که شق القمر شده ظهر بوده
یا عصر بوده لهذا ندیدند یا انیکه بر فرض تسلیم شاید هوای بلد ایشان ابر داشت چنانکه غالب
بلاد ایشان غالباً ابر دارد و در روزنامه نوشتن در ان عصر در میان اهل فرنگ متداول
نبوده و ایضاً دلیل ما بر نبوت پیغمبر از چند وجه دیگر است اول انیکه احکام او همه بر طبق عقل
است و هوای نفس در ان نیست و اثبات اینمعنی موقوف است بتفصیل مفصل که در خود حوصله این
مختصر نیست دوم انیکه در کتب انبیاء سلف مانند توریه و انجیل و کتاب شعیا و کتاب ارمیا و حبقوق
کودرکه از او تعبیر نبوت هیلد نمایند تصریح بنبوت جناب ختمی مآب شده چنانکه در الفیه نبوت و
شرح ان نوشته ایم سوم انکه معجزات بسیار از ان جناب نقل کرده اند مانند انیکه همیشه
در افتاب ابری بر سرش سایه افگنده بود و سنگریزه در دست او تسبیح گفت و بعضی افاضل
گفته اند که تسبیح سنگریزه تعجب ندارد و نظر بانیکه و ان من شیء الا یسبح بحمده بلکه خارق عادت
در استماع سنگریزه است باهل مجلس و باهر که راه معرفت یکسره و گردن از او بافند تر مینمود و از نیستند

میدید پس چنانکه از پیش رو میدید واز هر کوچه که عبور میفرمود تا دور بوی معطر از انجا شنیده می شد بنحویکه مردمان میدانستند که پیغمبر خدا ازان کوچه گذشته و مگس و پشه بر جسد مبارکش نمی نشست و مرغی بر بالای سرش پرواز نمی کرد و ذراع بریان با او سخن گفت که در من زهر داخل کرده اند و درخت با وسخن میگفت و در هر موضع که پا مینهاد اثر پایش از انجا ظاهر نمیشد و اگر بر سنگ صلب راه میرفت اثر پایش ظاهر میشد و اخبار بغیبت میفرمود و اگر آب دهانش بر چاه خشک شده میریخت انچاه پرآب میشد و کور را بینا کرد و موائد بهشت برای او نازل شد و بدنش در آفتاب سایه نداشت بلکه لباسها و نیز چنین بود و مانند اینها که بعضی تحدید بهزار معجزه کرده اند و باعتقاد اینفقیر زیاده از حصر است چه اینجا در جنس بوده اند مثلاً هر وقت که ابر بر سرش بود یک معجزه محسوب میشود پس ابر بر سرش سایه انداختن چندین معجزه خواهد بود مجملاً اگرچه بر فرض تسلیم اینکه هر یک ازاین معجزات باخبار احاد بما رسیده است لیکن بقسم دوم از دو قسم تواتر معنوی افاده یقین میشود یعنی یقین داریم که بعضی ازاین معجزات بوقوع پیوسته است پس معجزه اش معلوم شد چهارم اینکه معجزات انحضرت روز بروز سال بسال ظاهر میشد چه معجزات اولاد معصومین او از ائمه اطهار و معجزاتیکه از مراقد و مشاهد مشرفه ایشان بسیار است چنانچه از مرقد فاطمه دختر هفت ساله امام موسی کاظم کرامات بسیار ظاهر است چنانچه بعضی ازان را من خودم دیدم و هرساله در وقت جودر رو و نور باران میشود و همچنین از مرقد عباس بن علی همیشه کرامات ظاهر است پس اگر دین اسلام حق نمیبود این کرامات بظهور نمیرسید اینها همه شعبه از شعب معجزات پیغمبر میباشند و همچنین مانند جریان خون از درخت چنار که در صحن امام زاده زرابادست و ثبوت این گونه کرامات بمشاهده است بالنسبه ببعضی و بتواتر معنوی بمعنی دوم است بالنسبه ببعضی دیگر پنجم معجزه است که از زمان پیغمبر است تا روز قیامت و ان قرآن است که در دست ماست و اعجاز ان از چند وجه است بلکه وجوه اعجاز ان آیه بآیه بحسب اختلاف اشخاص بی نهایت است انچه بحسب صفت است اول انکه در نهایت بلاغت و جزالت و ملاحت و سلاست است بحیثیتی که اتیان بان فوق طوق بشر است و اگر بشر را قدرت بران می بود نمیفرمود که اگر می توانید مثل انرا بیاورید وان را در چند سوره مکرر کرده است اگر چنین نبود عاقل این ادعا نمی نمود زیراکه منافی غرضش بود دوم انکه در غایت ملاحت است سوم انکه اسلوب غریبی دارد چهارم انکه شفاء هر درد است از دردهای ظاهری و باطنی پنجم انکه مشتمل بر اخبار

مغیبات است مانند غلبه روم و نحو ان و مطابق ششم انکه در هر آیه ان قدر از علوم و احکام مندرج است که غیر از خدا را قدرت بران نیست که کلامی باین اختصار بگوید و این قدر علم دران درج کند و این فقیر تفسیر توشیح را برای همین مطلب نوشته ام و این قدر از علوم و احکام از هر آیه استنباط نموده ام و بیانش نموده ام تا مردم بدانند که این قدر علم در قرآن بلکه در هر آیه مندرج است که غیر خدا را قدرت بر درج ان قدر از علوم درین قدر از کلام ندارد هفتم انکه استخارات مجربه از قرآن بر ما ظاهر شد که خارق عادت است هشتم انکه تفالات چندی از قرآن برای ما حاصل شد که همه بر طبق واقع بوده ششم از ادله اینکه پیغمبر امی بود یعنی نزد معلم نرفته و علم و سواد و خط نداشته چنانکه خداوند عالم در قرآن تصریح بان فرموده که پیغمبر امی بوده وکتاب نخوانده وخط ننوشته اگر این دروغ می بود هرآینه مردم تکذیب میکردند و می گفتند که پیغمبر خط می نوشت وکتاب خوانده با اینکه هیچکس این خدشه نکرده با این بی سوادی و امی بودن بیکدفعه اظهار علوم اولین و آخرین کرده و مردمان را تکمیل بعلم و عمل نموده بنحویکه علمای بیشمار در امت او پیدا شده که در هیچ دینی نبوده و جمعی بسیار از اصحاب و تابعین و من بعدهم صاحبان مکاشفه و شهود و کرامات نموده معلوم است که این گونه شیوع تکمیل نیست مگر بتائید

یزدانی و توفیق سبحانی و تسدید صمدانی مجملاً نبوت خاتمی آنجناب در مرتبه
ظهور چنان هویداست که قابل بیان و یا اینکه ببرهان انرا
اثبات نمودن بلکه اجراء برهان بر حجیت قرآن و نبوت
پیغمبر اخر الزمان مانند انستکه کسی شمعی را در روز
بدست گرفته وسراغ خورشید تابان جوید
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب روز چهارشنبه بیست و نهم شهر رمضان المبارک
سنه ۱۳۰۶ السبعی و اهتمام عالیجناب الحاج حاجی میرزا ولی الله محلاتی
بقلم عاصی معاصی سید حسن علی عابدی الکهنوی سنه ۱۳۰۶

در عهد دولت ابد مدت گردون بسطت کیوان شوکت سلیمان
حشمت عرش عظمت وارث اورنگ جمشید شهنشاه عادل
باذل افروشید رونق افزای دیهیم و کاه خدیو کیوان
خرگاه فلک درگاه فریدون وقیصر خدم کیقباد و فغفور
حشم نوشیروان حاتم خصال واسکندر دارا جلال فرقان جود
واحسان و دیباچه بذل وامتنان طغرای کتاب عظمت واجلال
ناظم اوراق پریشان فضل وکمال شمس آسمان دانش و فرهنگ
وزیب افزای تاج واورنگ وحصن حصین نصرت
واقبال مروج دین و دولت ومقوم ملک
وملت سرلوح دیوان قضا و قدر کمال قدرت حضرت داور
سلطان السلاطین العظام والخواقین الفخام السلطان ابن السلطان
ابن السلطان والخاقان ابن الخان ابن الخاقان السلطان
ناصر الدین شاه شهنشاه جمجاه اسلامیان پناه خلد الله ملکه
الی اخر الدوران و مد الله ظلاله علی رؤس الانام مادامت
الشمس طالعه وبسعی واهتمام عالیجناب خیر الحاج حاجی میرزا ولی الله
خلف مرحوم جنت آرامگاه اخوند ملا محمد حسن خراسانی الاصل محلاتی المسکن
بزیور طبع آراسته گردید

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی
شماره ...
سال ۱۳۱۸ خورشید
بازبینی شد

